

نگاره‌یِ خجسته‌یِ خورشیدِ دانش، دستورْ پشوتنْ بهرامِ سنجانا،
آغازگرِ ترجمه‌یِ دینْ کرد.

کتابِ سومِ دینْ کرد

متني به زبانِ پهلوی

سرسخناني چند در بارهِ‌ي:

اخلاقْ‌آیینیک، تکوینِ جهان، پزشکی، اخترشناسی، دینْ‌دادشناسی، حکمتِ خسروانی، کلام، فلسفه، حقوقِ مدنی، کسان اسطوره‌ای و............

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه
بر اساسِ دینْ کردِ چاپِ مدن.

از
فریدون فضیلت

انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا

تهران: ۱۳۸۱

دینْ‌کرد، کتابِ سوم
کتاب سوم دین‌کرد (درش‌نامه‌ي دین مزدایی)
آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه / مترجم
فریدونِ فضیلت.ـ تهران: فرهنگِ دهخدا، ۱۳۸۱ -
ج.
[۲۶]، [۱۱۵ + 427] س.
ISBN: 964-92161-9-7: ۶۵۰۰۰ ریال
فهرستْ‌نویسی بر اساسِ اطلاعاتِ فیپا.
مندرجات: دفترِ یکُم = ۱۱۲ - ۰
۱. ادبیاتِ پهلوی. ۲. زردشتی. الف. فضیلت،
فریدون، ۱۳۳۸ - ، مترجم. ب. عنوان.
PIR۲۰۶۵/ د۹ ۷. /. فا ۸
۱۳۸۱
کتابخانهٔ ملی ایران ۱۱۲۵۵-۸۱م

کتاب سوم دین‌کرد

تدوین‌کنندگانِ پیشین: آذرفَرْنبَغ پسرِ فرخزاد، آذرباد پسرِ امید.

دفترِ یکُم: 112 - 0

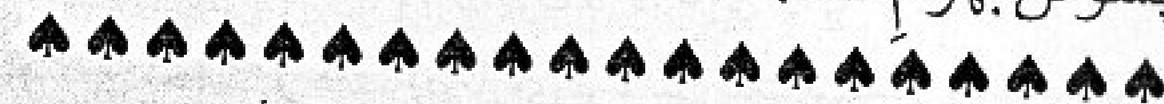
آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه: فریدونِ فضیلت.

مدیرِ چاپ و تولید: امیرتیمورِ قاضی با همکاريِ علی‌اصغرِ کریمی	رونمايِ جلد: نادیا آقابیگی
لیتوگرافی: خاتم	چاپخانه: خاتم
صحافی: سیامک	چاپ: نخست / ۱۳۸۱
شمارگان (تیراژ): ۵۰۰۰	بها: ۶۵۰۰ تومان
آفرینشِ برگینه‌هايِ نِگاریکی (گرافیکی): نادیا آقابیگی	ناشر: انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا
شابک: ۷-۹-۹۲۱۶۱-۹۶۴	ISBN: 964-92161-9-7

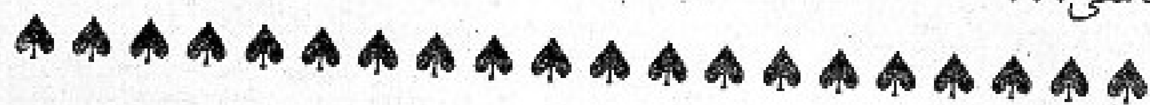
پُلِ تجریش، ابتدايِ ولیِ عصر، پ: ۱۸۷۹، نشرِ فرهنگِ دهخدا، تلفن: ۲۷۳۹۸۰۷.

به شادیِ روانِ:

آذرفَرْنبَغْ پسرِ فرخزاد،
آذرباد پسرِ امید،
آذربد پسرِ مارْسْپَنْدْ،
ماهْوندیداد پسرِ نریمان پسرِ بهرام پسرِ مهربان،
مرزبان پسرِ اِسْپَنْداد پسرِ مرزبان پسرِ مهربان پسرِ اسپنداد،
شهریار پسرِ اردشیر پسرِ ایرج پسرِ رستم پسرِ قباد پسرِ ایرانْشاه،
ماهْوندیداد پسرِ بهرام پسرِ اردشیرِ تُرک‌آبادی،
بهرام پسرِ ماهْوندیداد پسرِ رستم پسرِ انوشیروان پسرِ رستمِ تُرک‌آبادی،
رستم پسرِ گُشْتاسْپْ پسرِ اردشیر،
دستورْپشوتنْ بهرامِ سنجانا.



فهرست



به نامِ خدا

سخنِ ناشر

چون حریمِ عزمِ ما نور افکَنَد　　　　غـافلانِ خـفته را دور افکَـنَد

با آنکه انبوهي از اسناد، کتب، دست‌نوشته‌ها، نسخِ خطی، کتیبه‌ها، سنگ‌نگاره‌ها، سنگ‌نبشته‌ها و بطورِ کلی آثارِ علمیِ و هنريِ به جا مانده از تاریخِ کهن‌سالِ کشورِ ایران‌زمین از دورانِ باستان تا قرنِ حاضر به دستِ امپراطورانِ یغماگرِ فرهنگ و تاریخ به غارت رفت و بخشِ عظیميِ نیز در شعله‌هايِ لشگرکشی و تنگ‌نظريِ بیگانگان سوخت و قسمتي دیگر نیز طعمه‌يِ ساده‌اندیشی و بی‌مایگی و خودپرستيِ داخلی گردید، و، قسمت‌هايي نیز از این خوانِ به یغما رفته در نقاطِ مختلفِ جهان پراکنده است، اما می‌توان بازهم در پناهِ همتِ پژوهشگران و محققانِ خویش، عاشقانه و با کوشش، شیفتگانِ بشری را به دنیايِ پررمز و رازِ فرهنگِ غنی و پربار و زیبايِ این کشورِ کهن‌سال کشاند تا دانشي راکه نیاکان و اندیشمندانِ ما از خود به جای گذاشته‌اند در انحصار و انزوا قرار نگیرد؛ چراکه این منابعِ ارزشمند، کیستی و هویّتِ فرهنگی و، اصالت و گوهرینگيِ تبارِ گذشته‌يِ ایرانی راکه برايِ

خدمت به جامعه‌یِ بشری تجربه و فراهم کرده است، معرفی می‌کند؛ و این اشاعه خود می‌تواند سهم و بهره‌یِ بسزایی در پیشرفتِ علوم داشته باشد.

هستی و موجودیّتِ آثارِ باستانیِ به‌جا مانده و شناخته شده از «تپه‌یِ یحیی» در کرمان، «تپه‌ْحصار»، «سیلَکِ کاشان»، «چغازَنبیل» و همچنین، کشفِ گنجینه‌یِ آثارِ مکتوب در «تورفان» چین، همه و همه گویایِ گستردگیِ جغرافیاییِ آفریده‌ها، پدیدآمده‌ها و ماندگارهایِ فرهنگ و تمدنِ ایرانیان از سده‌هایِ پیش از تاریخ است.

استرابو گفته است: «به چشمِ مردمِ یونان، ایرانیان، نامی‌ترینِ بیگانگان هستند».

باورهایِ ایرانی در پهنایِ یک تمدنِ بزرگ در قرونِ متمادی با تاریخیِ آشفته و پرماجرا دستخوشِ تغییراتی شده و دگرگونی‌هایِ فراوانی را پذیرفته است. تنها راهِ رسیدن به یک حقیقتِ تاریخی، راهِ بررسیِ متونِ کهن و مقایسه‌یِ آنها با نوشته‌هایِ دیگر است که هویّتِ راستینِ ایرانی را در راهِ خدمتِ به جامعه‌یِ بشری روشن می‌سازد.

بخشیِ از این مهم را، «بنیادِ فرهنگِ ایران»، از راهِ آکادمی‌هایِ علمی، آنهم با رای‌زنیِ فرهنگی، از کشورهایِ مختلف جمعْ‌آوری کرده است و با بهره‌گرفتنِ از توانمندیِ استادانِ برجسته‌یِ زبان و ادبِ فارسی، تصحیح، ترجمه و منتشر کرده است.

قبول داریم که توانِ «انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا» در این رسالتِ بزرگِ ایرانی-جهانی ناچیز است؛ اما در به عهده گرفتنِ این رسالت و پذیرفتنِ سهمیِ از این راه، ما را بر آن داشت که در انتشارِ متونِ کهنِ این مرز و بوم نیز گامی برداریم.

برانگیزاننده و مشوقِ ما در این راه «کتابِ سومِ دینْ کرد» است که به همتِ آقایِ فریدون فضیلت، نسخه‌ها و چاپ‌هایِ اندک و دشواریابِ آن تهیه، مقابله، تصحیح، آوانویسی و ترجمه شده است.

از آنجایی که کتاب‌هایِ اول و دومِ این دائرةالمعارفِ ۹ جلدیِ ادبِ فارسیِ میانه، دینْ‌کرد، را می‌باید برایِ همیشه از دست رفته تلقی کرد، ما کارِ خود را با چاپِ جلدِ سومِ این کتاب آغاز کرده‌ایم؛ و اکنون دفترِ نخستِ این چشمه‌یِ معرفت را به شما خوانندگانِ نکته‌سنج پیشکش می‌کنیم؛ به آن امید که مجلداتِ بعدی را نیز ـــ که کارِ حروف‌چینیِ آن‌ها درشرفِ اتمام است ـــ یکجا به شما تقدیم داریم.

با احترام: انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا.

به نامِ یزدانِ پاک

پیشْ‌گفتارِ مترجم

چوذره گرچه حقیرم به‌بین به‌دولتِ عشق — که‌در هوایِ رُخت چون به مهر پیوستم

در باره‌یِ دینْ کرد، دستْ‌نویس‌هایش، ترجمه‌ها، سترگی و بزرگیِ جایگاهش در ادبِ پهلوی و نیز فرزانشِ ایرانی، و، در باره‌یِ زمانِ نگارش و گردآوریِ آن، روانْشاد دکتر محمدجوادِ مشکور پیش از این به رسایی و بسندگی سخنانیِ پژوهشگرانه آراسته‌اند و نیازیِ نمی‌بینم آن گفته‌ها و نوشته‌ها را در این مختصر دوبارْه‌نویسی کنم.

خواهنده‌یِ آن آگاهی‌ها خود می‌باید به آن کارنامه،(1) ژرف و باریکْ‌بینانه نظر افکند.

ازاین‌روی، ما در این پیشْ‌درآمد، به آگاهی‌هایی از گونه‌ای دیگر نظر داریم که در پی می‌آید.

باید دانست که اندیشه و فرزانشِ ایرانی، در کاوُش‌هایِ خِرَدوَرانه و نظروَرزانه‌یِ دیروز و امروزِ خود، گِردِ پایه و استوانه‌ایِ پابرجا چرخیده است و آن: **«تبیینِ جهان و زندگیِ مردمانِ جهان و نقشِ مردمانِ جهان بر پایه‌یِ ستیز و رو-در-رویی و رده‌بندیِ نیروهایِ خیر و شر»** بوده است. با آنکه پس از «نهضتِ ترجمه» شمارِ بسیاریِ از فرزانگان و فرهیختگانِ ایرانی در پهنه و گستره‌یِ فرزانشِ یونانی سخنْ‌آرایی و پهلوانیِ فلسفی کرده‌اند،(2) اما آنچه که نامِ اندیشه‌یِ نابِ ایرانی برخود دارد و دبستانِ رازْپژوهی و دلْ‌آگاهیِ (=عرفان) ایرانی یکسره بر آن راه رفته است ـــ و پرچم‌دارِ بزرگِ آن شهاب‌الدین سهروردی است ونیز، بخشیِ جدایی‌ناپذیر از دستگاهِ هستی‌شناسیِ صدرایی ـــ ریشه در حکمت و فرزانشِ خسرَوانی دارد.

کتابِ سومِ دینْ کرد، شاید تنهاکارنامه‌یِ مانده از پیشینیان است که «اشارات و تنبیهات»ای فشرده و گذرا به سرْبخش‌هایِ فرزانشِ خسروانی دارد.

دینْ‌کرد و دینْ‌کردشناسی، در جایگاهِ حلقه‌ایِ گرانْ‌پایه در زنجیره‌یِ شناختِ اندیشه‌یِ ایرانی، بویژه دبستانِ اِشراقی (=پرتوشناسیِ هستی / حکمتُ‌الاِشراق / فرزانشِ فروغ)، شاید بر دیگران پوشیده مانده است؛ اما دَرآیه‌هایِ کتاب، آن‌همه هست که خواننده‌یِ نکته‌یاب و ژرف‌نگر را به ارجِ فلسفیِ کتاب راه بنمایاند؛ با این همه، این نامه، سخت در پوشه‌یِ خود رها شده است.

آن دسته از خاورشناسانِ پهلوی‌شناس که دینْ‌کرد را «دانشْ‌نامه‌یِ دینِ مزدایی» نام نهاده و

شناسانده‌اند، به جایگاهِ دینْ‌کرد در ادبِ فلسفی-اشراقیِ ایران زمین انگشتِ سخن ننهاده‌اند.(۳) این همان پایه و مایه‌ای ست که ما یکسره بر آنیم.

با این همه، با آنکه دینْ‌کرد، گرانْ‌سنگ‌ترین بُنْ‌نوشتِ پهلوی از دانایانِ پیشین است، بیگانه‌ترین سخنِ ادبِ پهلوی در میانِ خویشانِ خویش است. کم‌تر پژوهنده‌ای را می‌توان سراغ گرفت که خود، سرراستانه، به سنجش و خوانشِ این مانده‌نوشته‌ی فرزانشی-دانشی دست یازیده باشد؛ که این، برآمدِ چندین علت و انگیزه‌ی بنیادین توانستی بود:

نخستینِ آن‌ها، گم شدنِ معنی و جانْ‌مایه‌ی سخنِ پهلوی، زیرِ بارِ سنگینِ دستکاری‌های رونویس‌کنندگانِ سپستر است؛ دستِ‌شان درد نکند.

دینْ‌کردِ کنونی و برجای‌مانده را می‌توان، درهم‌ریخته‌ترین، تُرنجیده‌ترین و کژنوشته‌ترین نوشتارِ ادبِ پهلوی و شاید سرتاسرِ دیرینه‌ی ادبِ پارسی دانست. بر این ترنجیدگیِ بافتِ سخن، می‌باید زبانِ فلسفیِ مُغلق و بسر حدِّ ایجاز را افزود؛ و بر این نیز، کم‌آشناییِ رونویسْ‌کنندگانِ سپستر را با دستورِ زبانِ پهلوی —زبانی که برای آنان، روز-به-روز درنیافتنی‌تر می‌شده است و دُور از فهم.

به گونه‌ای که کم‌آشناییِ این دسته از رونویس‌کنندگان به دستورِ زبانِ پهلوی، در این کارگر افتاده است که هیچگاه چشم‌آگاهِ فراز و فرودها و آسیبْ‌دیدگی‌هایِ بافتِ سخن نشوند تا بلکه بتوانند بازدارنده‌ی کژی‌هایِ برهم‌افزوده شوند. هر رونویسْ‌کننده‌ای، در هر دوره‌ای، به اندازه‌ی توش-و-توانِ خود پرده‌ای و گردی از کژنویسی بر کژنویسی‌هایِ پیشین درکشیده و برافشانده است.

پیشاپیش پیدا ست که فرآورده‌ی کار در پایانْ سرگشتگیِ خواننده و خواهنده‌ی دینْ‌کرد است؛ و این نیز که خواهندگان و خوانندگانِ این نامه، گام در این راهِ سختْ‌هراس‌انگیز ننهند؛ از خیرِ آموزه‌هایش درگذرند؛ عطایَش را به لقایَش بخشند.

با این همه، گزارشگرِ کنونی، با رەسپردنیِ چندین ساله، گمانِ آن دارد که، تنها به اندازه‌ی چینه‌ی خود، روز-به-روز به معنی‌ها و جانْ‌مایه‌هایِ سخنِ دینْ‌کرد نزدیک‌تر گردیده‌است؛ و سرِ آن دارد شمایان را نیز، با ترجمه‌ای، از ره‌آوردِ این رَه‌سپاری آگاه کند.

اما، پیش از آنکه خواننده‌ی پژوهنده خود رشته‌ی سخن را در بسترِ سخنِ دینْ‌کرد پی‌گیرد، جا دارد در باره‌ی سه ویژگیِ سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد سخن بگوییم:

نخستین ویژگیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، برنشان دادنِ دستگاهِ یزدانْ‌شناسیِ مزدایی، به گونه‌ای گسترده، در سنجش با دیگرِ کارنامه‌هایِ پهلوی که تا به امروز جان بدر برده‌اند، می‌باشد.

گفتنی ست در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نزدیکِ ۶۰ بار از دسته‌ای از «کیش‌داران» نام برده شده است و نویسنده یا نویسندگان بر دستگاهِ یزدانْ‌شناسیکِ (=teological) آنان خرده گرفته‌اند.

خود پیدا ست که نویسندگانِ دینْ‌کرد، هر بار، هنگامِ خُرده‌گیری بر بُنْ‌باورهایِ کیش‌داران، در کارِ فرانمایاندنِ «پیش گذارده‌ها»، «آرْزآغازه‌ها» و آکسیوم‌هایِ زیرینْ‌بنیادِ دبستانِ یزدانْ‌شناسیِ مزدایی‌اند.

نگریسته‌ی نویسندگانِ دینْ‌کرد از «کیش‌داران»، دین‌هایِ سامی و در برخیِ روایت‌ها مانیاییان اند.

نکته‌ای که در هرگام و هر واژه و هر بند و هر روایتِ این کتاب، گریبانِ خواننده را رها نمی‌کند، دلباختگی، شوریدگی و تبداریِ فزون از اندازه‌ی نویسندگان و دینْ‌پردازانِ مزدایی به خدا، و هر آنچه رنگ و سرشتِ خدایی دارد می‌باشد. این اندازه از نیکوانگاریِ خدا و خدا-شیدایی، بازدارنده‌ی آنان است که در هَستانِ او حتّی ذره‌ای ریشه‌ی کژی و بدی را ببینند.

باید فرا یاد آوریم که پُرسمانِ «شرّ» و «منشاءِ شرّ» از پُر گفت-و-گوترین و پُرسخن‌ترین پُرسمان‌هایِ دستگاه‌هایِ خداشناسانه‌یِ مسیحی و اسلامی بوده و هست.

گمان و باورِ ما این است که گردآورندگانِ دینْ‌کرد و نیز چَم‌پردازان و استدلالیون و یزدانْ‌شناسانِ دینِ مزدایی بهْ‌تر از رقیبانِ دینْ‌پردازِ خود به فَراگُشایی و واکافتنِ این پُرسمانِ مهمِ یزدانْ‌شناسانه [مسئله‌یِ شرّ و منشاءِ شرّ] پرداخته و آن را واراسیده‌اند. بهر روی، دَرِ این گفت-و-گو باز است و خواننده‌یِ نکته‌شناسِ خِرَدوَرز خود به داوری خواهد نشست.

دومین ویژگیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پی‌گیری و جدّیت در بَرنشان دادنِ دستگاهِ اندیشگانیِ دیالکتیکال (=dialecticak) می‌باشد. از جرمِ گِلِ سیاه تا اوجِ زحل، از جهانِ کِهین تا مِهین، از ریزترینِ ریزْپاره‌ها و ذرات تا اخترانِ آسمان، همه و همه، پوینده و رهروِ سرمنزلِ مقصوداند (frašagird).(۴) فرجامِ پیروزمندانه دست نمی‌دهد مگر از درونِ نبردیِ بی امان و گسست‌ناپذیر تا زمانِ برپاییِ جهانِ بازپسین.

نویسندگانِ نامه‌هایِ پهلوی، نیرویِ متضادِ ستیزنده‌ای را که قابِض و مانِعِ فرشگرد (=سرمنزلِ مقصود) است در این جهان بازشناخته‌اند و با این پرسش رو-به-رو بوده‌اند که آغازْگاهِ آن نیرویِ ستیهنده ریشه در کدام گوهر دارد؟

دلباختگیِ نویسندگان و پردازندگانِ این شیوه از دستگاهِ اندیشگانی به سرچشمه و بُنِ نیکی، بازدارنده‌یِ آنان است که خاستگاهِ آن نیرویِ ستیزنده را دراندرونِ گوهرِ پاکی و روشنایی جُست-و-جو کنند. در نگاهِ آنان، دیوان و دروجان و پتیاره‌ها و هر آن ستیهنده‌یِ با راستی، از جهانی

خود ـــ نامه‌يِ دینْ‌کرد ـــ نیز گُمنام‌تر است.

بی هیچ گمانی، او از جدی‌ترین دیالکتیسین‌هايِ خداباورِ تاریخِ اندیشه‌يِ ایرانی است. درست در زمانه‌اي که همه چیزَش به تاراج رفته است، دست در کارِ گردآوری، بازسازی و بازپیرایيِ روایت‌هايِ دینِ مزدایی می‌بَرَد؛ و تا مرزِ توانستنْ خوشه‌اي از دانشنامه‌يِ دینِ مزدایی را ـــ در سیمايِ مُشتيِ از خروار ـــ برايِ آیندگان به یادگار می‌گذارد؛ و در این راهِ پُر سیج و گزند چه آفت‌ها که بر او نباریده است. بر او و بر پورَش درود؛ بزرگ مردا که اینانند.

سرِ آن ندارم در این پیشْ‌گفتار سخن را به درازا کشانم؛ دوست‌تر دارم که پژوهنده‌يِ خواهنده، خود، سر در پيِ گفتمان‌هايِ ساده‌ْنمايِ دینْ‌کرد نهد.

پرماسیدن و خواندنِ دینْ‌کرد همیشه تن و جانِ مرا انگیخته و سودایی و تبدار و شوریده کرده است. همنشینيِ درازْسال با این نامه‌يِ باستان هیچ از آن شور و شیدایيِ آغازین نکاسته است و از این روی، اگر توانسته باشم از رُخِ عروسِ حجله‌ْنشینِ معناهايِ دینْ‌کرد پرده برگرفته باشم و جامي از آن دُردانه‌يِ سخن نوشیده باشم و شورِ دینْ‌کرد را در جانيِ دیگر زده باشم، به دلآهنگ و پایانگاهِ خود رسیده‌ام وَگر نه، باز اینکه سالیانی را به رنج در خواهشِ دینْ‌کرد گذرانیده‌ام شادمان و شادکامَم.

هر چند، برايِ رسیدن به یک ترجمه‌يِ فرساخته و بسيِ نزدیک به بافت و جانْ‌مایه‌يِ سخنِ آغازین از دینْ‌کرد، راهيِ سخت و دراز در پیش است و آن بیش از هر چیز بازْبسته‌يِ پی‌بُردن به خواست و کامِ درونی و راستینِ گردآورندگان و نویسندگانِ دینْ‌کرد است. ما نیز، آوازهِ ترجمه‌اي پایانی نیستیم؛ زیرا دینْ‌کرد از آن دسته کتاب‌هایي نیست که یک‌بار و برايِ همیشه، با دستِ یک تن، ترجمه و خوانده شود.

فریدون فضیلت

اردی‌بهشت ۸۰

یادداشت‌هايِ پیشْ‌گفتار

۱-مشکور، محمدجواد، گفتاری درباره‌يِ دینکرد، مشتمل بر شرح بخش‌هايِ دینکرد، تهران، شهریور ۱۳۲۵.

۲-این نکته امروزه بر پژوهندگانِ تاریخِ فلسفه روشن است که: ایرانیان، بسيِ پیش از یورشِ تازیان و در هنگامه‌يِ سرافرازی و بالندگيِ خود، با اندیشه و فرزانشِ یونانی و هندی آشنایيِ رسا و بسنده‌اي داشته‌اند؛ کتابِ چهارُمِ دینْ‌کرد دو نمونه از آن را بدست می‌دهد (م).

۳-برايِ نمونه، کرده‌يِ ۴۲۰اُمِ کتابِ سوم دینْ‌کرد (=روایتِ پایانی) را پیش می‌نهیم: با اینکه سنجانا، دومناش، وست، دکتر مشکور و مجتبی مینوی ترجمه‌يِ همه یا بندهایي روشنْ‌گر از آن را برنشان‌داده‌اند، هیچ کدام به این جستارِ گران که: این روایت به آموزشِ طبقاتِ چهارگانه‌يِ نور ـــ از نورالانوار (=rōšnīh ī bun-rōšn) گرفته تا مرتبه‌يِ نازل‌تر و چهار اُمِ نور (= bām) ـــ پرداخته است، هیچ سخنْ‌گوشه‌اي نداشته‌اند.

در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، طبقاتِ چهارگانه‌يِ نور بی هیچ پسيِ و پیشيِ و تغییري، همیشه برابرِ آرایه‌يِ زیر آمده‌است:

1. rōšnīh ī bun-rōšn;
2. pērōk, V: frōg;
3. brāh;
4. bām.

توگویی که موبدان و نیز تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد، پشت در پشت، در این جستار، آموزشِ جدی و روشنی را دیده‌اند.

اکنون، این آموزه‌ها را بسنجید با آموزه‌هايِ طبقاتِ نور در «حکمةالاشراق»:

۱.نورالانوار؛

۲.نورالاقرب (= نور بهمنی)؛

۳.نورالقاهر؛

۴.نور چهارم.

شگفت این که برابرِ آموزانش‌هايِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نخستین تراویده و سانحِ نورالانوار

مرتبه‌یِ بهمنی است، و این، درست همان نامیِ است که شهاب‌الدینِ مقتول به نخستین تراویده و فیضِ مجردِ نورالانوار می‌دهد (م).

۴-فرشگرد: ساخته‌شده از fraš (به‌گمان ما هم‌معنی با fresh در زبان‌هایِ اروپایی) به‌اضافه‌یِ kard=gird (پسونداره‌یِ فعلی) رویِ هم به معنایِ نوسازیِ جهان در آخرت.

با سیمایِ اوستاییِ واژه‌یِ فرشگرد در زام‌یادْیَشت، بندِ ۸۹ نیز رو-به-رو می‌شویم:

_ Zām,XIV,89): yat. kərənauuāt. frašəm. ahūm.

بدان هنگام که گیتی را نوکنند [برابرِ ترجمه‌یِ جلیلِ دوستخواه].

در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نویسندگان، بگونه‌ایِ روشن و شناخته، در یک فراگسترشِ معنایی، این واژه را برابرِ «سرمنزلِ مقصود»، «پایانگاهِ فرساختیشِ جهانِ مادی»، «فرازترین سیمایِ پیشرفتِ جهانِ مادی تا مرزِ می‌شاید» و معناهاییِ همردیفِ با این‌ها به‌کار گرفته‌اند (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیش از خواندن:

۱. کتابِ سومِ دینْ‌کرد با یک دیباچه آغاز می‌گردد که در آن بزرگداشت و فرّخداشتِ چهار طبقه‌یِ مردُمانه (=اجتماعی)، و فرّخداشتِ زرتشت و پافشاری در کاربَستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماست» به چشم می‌خورد.

از عبارتِ man hērbēd, dēn kunišn برمی‌آید که نویسنده پله-و-پایگاهِ هیربدی دارد.

پس از آن، ۱۲ ایرادِ یک آشموغ (=زرتشتیِ از دین برگشته و یا شاید مسیحی شده) به میان می‌آید و هیربد اشکالاتِ آن آشموغ را یک-به-یک پاسخ می‌دهد؛ پس از آن، ۱۶ پرسشِ یک دینْ‌آموزِ دینِ مزدایی در مسائلِ گوناگونِ فقهی (=دینْ‌دادشناسانه) و دینی طرح می‌شود و هیربد آن‌ها را نیز یک-به-یک پاسخِ درخور می‌دهد.

خود پیدا ست که ۱۲ ایرادِ یک آشموغ از سرِ شکّ و رفض در بُنْ‌باورهایِ دینِ مزدایی است؛ ولی پرسش‌هایِ یک دینْ‌آموزِ جوان از بهرِ آشناییِ بیش‌تر با آن باورهایِ بنیادین و زُدایِشِ شبهاتیِ ست که برایِ هر مریدیِ در هر مسلک و آیینیِ پیش می‌آید. پس از آن، ۳۹۷ روایتِ دیگر —برابرِ شمارشِ ما— هست که هر کدام دارایِ یک سرنامه (تیتر) و یک نوشتار (متن) است.

رویِ هم رفته کتابِ سومِ دینْ‌کرد می‌باید دارایِ ۴۲۶ کَرده‌یِ جداجدا باشد ولی شماره گذاری‌هایِ مرسومْ [سنجانا و دومناش] باکرده‌یِ شماره‌یِ ۴۲۰ پایان می‌پذیرد. روشنْ‌سازیِ آن بدین گونه است: نوشتارِ پهلویِ کتاب، از دیباچه‌یِ هیربد (با شماره‌ی 0) تا پایانِ روایتِ ششُم (=پرسشِ هفتُم)، در گذرِ زمان، آنچنان دچارِ آسیب شده است که خواندن و دریافتنِ آن با شک و گمان رو-به-رو ست چه رسد به ترجمه‌ایِ سرراست؛ بدتر اینکه پرسش‌ها و پاسخ‌هایِ یکم و دومِ آشموغ و هیربد یکسره از میان رفته‌اند.

کرده‌هایِ ۳۲اُم و ۲۶۳اُم نیز، ناگهان از میانه، به موضوعیِ دیگر و بی‌ربط با بخشِ نخستینِ آن روایت‌هایِ برشمرده می‌پردازند و این، به گمانِ ما، نشان می‌دهد که در این دو کَرده (=فصل)، با روایت‌هاییِ رو-به-رو هستیم که سرنامه و بخشِ نخستینِ آن‌ها از میان رفته‌اند و تنها بخشِ پایانی آن برجای مانده است. این نَهش و وضعیت در باره‌یِ کرده‌یِ ۴۱۲ نیز راست است: در کرده‌یِ ۴۱۲، از میانه، با سرنامه و نوشتاریِ آسیب‌دیده از روایتیِ دیگر رو-به-رو ایم؛ که می‌نماید بخشِ پایانیِ روایتیِ دیگر باشد؛ دومناس، برای حفظِ یکدستیِ شماره‌گذاری‌هایِ خود با چاپِ سنجانا، آن را شماره‌یِ 412(b) نام نهاده است و ما نیز به پیروی از ایشان.

نیز پس از پایانِ گرفتنِ کرده‌یِ ۲۳۸ با دو سرنامه (=تیتر) رو-به-رو ایم که نخستینِ آن، نادارِ نوشتارِ ویژه‌یِ خود است؛ با آنکه موبدْنریوسنگ، ترجمه‌یِ سانسکریتِ این روایت ازدست‌رفته (=239(a)) را در فْرَگردِ نهمِ کتابِ خود [ترجمه‌یِ سانسکریتِ «شکند گمانیک ویزار»] آورده‌اند؛(1) ولی کتابِ سومِ دینْکرد در سامانِ کنونی‌اش، نادارِ کرده‌های ۱ اُم، ۲ اُم و (الف)۲۳۹ است و نیز، دربردارنده‌یِ ۸ روایت نیمه‌تمام است.

پس، سامانِ کنونیِ کتاب، دارایِ **یک دیباچه** (شماره‌ی 0)، **۱** پرسش و پاسخِ یک آشموغ، **۱۶** پرسش و پاسخِ یک دینْآموز و **۳۹۵** کرده‌یِ جداجدا ـــ که هر کدام دارایِ یک سرنامه و یک نوشتارِ توضیحی برایِ روشنْکردِ سرنامه است ـــ در زمینه‌هایِ گوناگونِ دین و فلسفه می‌باشد.(۲)

سه روایتِ دوباره‌نویسی‌شده نیز در دینْکردِ کنونی برجای است، که با کمی دستکاریِ خطاپوشانه در جایی دیگر از کتابِ سوم نوشته آمده‌اند.

پس با ۶ روایتِ دیگر نیز رو-به-رو ایم که، در بُنْ، **۳** روایت‌اند.(۳)

این همه، تعیینِ درست-و-سرراستِ شمارگانِ روایت‌هایِ کتابِ سومِ دینْکرد را با بغرنجی‌هایِ ویژه‌یِ خود رو-به-رو می‌کند؛ از این روی، ما، در شماره‌گذاری‌هایِ خود از شماره‌گذاری‌هایِ مرسومِ سنجانا-دومناش پیروی کرده‌ایم؛ هرچند این از سرِ ناچاری است.

۲. دیباچه‌یِ موبد (=شماره‌یِ 0) و کرده‌هایِ دوم (=ایرادِ چهارُمِ آشموغ) و پنجُم (=ایرادِ هفتُمِ آشموغ) با آنکه در دینْکردِ کنونی برجای اند ولی آسیبْدیدگیِ بافتِ سخن در آن‌ها به اندازه‌ای ست که مشکل بتوان حتی پیوندِ خِرَدپسندانه‌ای میانِ پرسش و پاسخ یافت؛ چه رسد به یک ترجمه‌یِ درست-و-سرراست؛ از این روی: سنجانا، ترجمه‌یِ انگلیسیِ خود را از کرده‌یِ هفتُم (=ایرادِ نُهُمِ آشموغ) آغاز کرده اند؛ دومناس، ترجمه‌یِ فرانسویِ خود را از کرده‌یِ ششُم (=پرسشِ هشتُمِ آشموغ) آغاز کرده است، گفتنی ست که، منصورِ شکی(۴) (خارج از ایران)، کرده‌یِ پنجُم (=پرسشِ هفتُمِ آشموغ) را بازسازی، آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است. ما، آوانویسیِ خود را از دیباچه‌یِ هیربد آغاز کرده‌ایم و گمانِ آن داریم که توانسته‌ایم از روایت‌هایِ آغازینِ دینْکرد برخی عبارت‌ها را ترجمه کنیم.

۳. سعدالدین مسعودِ بنِ عُمَرِ تفتازانی، صاحبِ کتابِ «تهذیبُ‌المنطق» در مقدمه‌یِ کتابِ خود می‌گوید: «این کتاب [=تهذیبُ‌المنطق] حدِّ اعلایِ تهذیبِ سخن است در باره‌یِ منطق».

از بیانِ خودِ تفتازانی که بگذریم، در میانِ دیگرِ خِرَدشناسان (=منطقیون) دانسته است که تفتازانی، در جایی گفته است:

«هرکس بتواند بدونِ اِخلالِ بمعنی، کلمه‌ای از این کتاب را حذف کند من در ازاءِ هر کلمه صد درهم خواهم پرداخت».

غرضِ ما از واگفت و بیانِ ادعا و فَراگفتِ درستِ این یزدانْشناس، خِرَدْشناس و چَمْشناسِ دانشمند این است: شاید تنها کتابی که در فشرده‌نویسی (=ایجاز) می‌تواند همپایِ «تهذیبُ‌المنطقِ» تفتازانی به میدان آید «کتابِ سومِ دینْکرد» است. براستی شدّتِ ایجازِ سخنِ دینْکرد مُخِلِّ به معنی است؛ ما برایِ کاستن از شدّتِ ایجازِ سخنِ دینْکرد چاره‌ای نداشته‌ایم جز آنکه با افزودنِ واژه و یا حتی سخنواره‌ای در حَدِ یک جمله، کوشا در رساندنِ بِهْتَرِ معنی باشیم، که این، ترجمه‌یِ ما را به «شرح» و فراخْنویسی نزدیک می‌کند؛ ولی همه‌جا افزوده‌هایِ خود را با پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار *<............> نشان داده‌ایم.

۴. در بخشِ آوانویسی، آوانویسیِ دیباچه و کرده‌هایِ یکُم تا پنجُم را برابرِ همان بافتِ آسیبْدیده‌یِ سخنِ پهلوی که بر جای مانده است آورده‌ایم؛ هر جا برابر با روندِ سخن، و یا گمان و پسندِ خود، نویسه، واکه، واژه و یا حتی عبارتی را در آوانویسی بر نوشتارِ پهلویِ افزوده‌ایم آن را نیز با پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار *<............> نشان داده‌ایم.

۵. ادعا و فَراگفتِ آن را نداریم که توانسته باشیم از رازِ آن چند برگْنوشتِ ترجمه‌ناپذیرِ آغازین پرده برگرفته باشیم؛ ازاین‌روی، آوانویسیِ خود را به منظورِ کوشش برای آغازِ رازْگشایی در دسترسِ پژوهندگان می‌نهیم.

۶. خواستِ فرجامینِ ما این است که ترجمه‌یِ خود را تا پایانِ دینْکرد پی‌گیریم؛ ولی آنچه که اکنون برایِ چاپ آماده می‌شود این است، بدین سامان:

دفترِ یکُم، کتابِ سوم، از دیباچه تا پایانِ کرده‌یِ ۱۱۲ [=MD (1-107)].

دفترِ دوم، کتابِ سوم، از کرده‌یِ ۱۱۲ تا پایانِ کرده‌یِ ۱۹۴ [=MD (107-207)].

دفترِ سوم، کتابِ سوم، از کرده‌یِ ۱۹۵ تا پایانِ کرده‌یِ ۲۹۹ [=MD (208-307)].

دفترِ چهارُم، کتابِ سوم، از کرده‌یِ ۳۰۰ تا پایانِ کرده‌یِ ۴۲۰ [=MD (307-407)].

دفترِ پنجُم، کتابِ چهارُم [= MD (409-431)].

ف.ف

یادداشت‌ها

۱–ما، گزارشِ سانسکریتِ موبدْنریوسنگ را از کرده‌یِ (a)239، همراهِ با آوانویسیِ بی‌تجوید (pada-pātha) و باتجوید (samhita-pātha) و فارسیْ کرده‌یِ آن گزارش، در دفترِ سومِ این کارنامه خواهیم آورد (م).

۲–نهاذْمانِ روایت‌هایِ ۳۲، ۲۳۹، ۲۶۳ و ۴۱۲ نشان می‌دهند که ما، در واقع، با ۸ روایتِ درهمْ‌رفته و اِدغام شده رو–به–رو هستیم (م).

۳–روایت‌هایِ 39=53, 256=88, 397=266.

۴–مجله‌یِ آرشیو اورینتال، شماره‌یِ ۴۶، سالِ ۱۹۷۸، برگْنوشت ۲۹۰تا۲۹۳.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

[illegible]

[illegible]

<به نامِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین و به یاریِ امشاسپندان>(۱)
<به نامِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین؛ نیکو افزایا که او باد>(۱)

<دیباچه‌یِ هیربد>*

جهانِ مادی (=اندیشه‌یِ مینَویِ پا به هستیِ مادی گذاشته / axw ī astōmand)، استوار بر دستگاهِ دینْیاری و آرتشتاری و کشاورزی و افزارپردازی است؛ و چارچوب‌ها<یِ این استواری،>* یگانگی با مراسمِ «دوازده‌هُماست» و بزرگداشتِ <زرتشت>* است.

من، هیربد، پایبند به کردارِ دین <می‌گویم>*: خود پیدا ست که این زمان نیز دینِ بهی <استوار بر>* کارْبستِ کهنْ‌آیینِ دوازده‌هُماست(؟) است؛ <همچنان که>* جهانِ مادی از راهِ پاسبانیِ آرتشتاران <و کشت-و-ورزِ>* کشاورزان و سُرایش‌ها و نیایش‌هایِ <دستگاهِ دینْیاری>* و <دستکَردهایِ>* افزارمندان برایِ آسایشِ <مردم به استواری می‌رسد>*.

و اینکه، هنگامِ کارْبستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماست» می‌باید <گاهان>* زمزمه شود، تا در یکتاییِ با قوایِ دین، نیایشِ همگانی رواج یابد و خجستگی (؟=niwistan ?ˣ) و افزایندگیِ فرّهِ ایزدی و افزایندگیِ آفریده‌ها باشد.

تباهیْ‌آور است آنچه تو ای آشموغ به هرزه درآییده‌ای که: [یا نیز: تباه باد آنچه تو ای آشموغ به هرزه می‌درایی که:] «آفریده‌ها <استوار نیستند بر دوامِ چهار طبقه‌یِ اجتماعی؛ بلکه، باژگونه‌یِ ادعایِ تو>*، جهانِ مادی استوار بر نپیوستنِ به <بداندیشی‌هایِ>* تو آشموغِ فریبکار است؛ تو آشموغِ فریبکاریِ که با رواجِ آیینِ بد درکارِ <تباهیْ‌گستری>* به همه‌یِ آفریده‌ها هستی.

<استواریِ>* داد <و آیینِ>* جهانِ مادی در، نه-<پیوستنِ به کژدینیِ آشموغی>* و، <پیوستنِ>* به نیرویِ دینِ مزدایی است که همه‌یِ آفریده‌ها در برابرِ تباهی<هایِ آشموغی و زَدارمینُوانه>* پاییده می‌شوند.

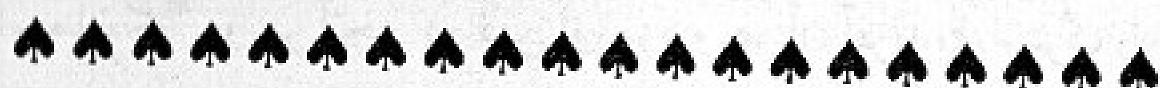
آنچه تو ای آشموغ! از راهِ داد و آیینِ بد رواج می‌دهی، پیوندانیدنِ <مردمان>* به اشتراکِ <اموال؟........>* می‌باشد.

من، هیربد، <پایبند به کردارِ دین>*، از راهِ کارْبستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماست» و از راهِ بزرگداشتِ زرتشت <است که می‌توانم>* به سرمنزلِ مقصود (=فرشگرد) <رهنمونِ شوم>*؛ و

<در آن زمان>* همه‌یِ آن‌چه که تو آشموغِ شگفت <به هرزه درآییده‌ای>* به نابودی کشیده خواهد شد.

______ یادداشت‌ها ______

۱-بر اساسِ دستْنویسِ ت ۶۶.



کرده‌یِ یکُم

ایرادِ سومِ اکوان(؟) [یا نیز: آناک(؟)]

پرسید آناکِ(؟) گریگوری(؟)، از سرِ شکّ و رفضِ در دین، که: چرا <شما مزدائیان، عناصرِ جهان را از آب>* و آتش و گیاه <تا به>* چکادِ کوه‌ها، و هر آنچه در ژرفایِ آب‌ها ست و <تا به آسمان>* و هر آنچه در دینِ اورمزد و هر آن آفریده‌یِ سترگ را، <همه و همه .... >* <....... .... >*

ولی من، (=آشموغ)، <تنها>* ستایشگرِ اورمزدَم، و جز وی <......................>* چرا <کردار و نیایشِ ما را>* نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

به سانِ گزیده، آشموغان، کارشان تظاهر (=فرانمایی) به تبهْخویی و نیاموختنِ <اصولِ دینِ اورمزد>* و کردارِ <همتراز>* زَدارمینو و هرآنچه آشموغی <و تشکیک>* است می‌باشد.

آفریده‌هایِ جاندارِ گیتیاییِ اورمزد که <نیازمندِ شهریاریِ و>* سالاریِ مردم اَند، همان گونه که مردم بر تنِ خود سالاری دارند، ...... یاریِ <روانِ>* مردم، .... چـونان چـهارپایان .... ؛ <که>* اساسِ روان‌اند(؟) .... و نیکوْ <یاری دهنده‌یِ>* روان اَند .... و بنیادِ تجهیزِ تن‌اند .... بیش از هر چیز نیرو می‌گیرند.

سعادتِ (؟ / urwāzišnīg? / نیکْ‌بختی) روانِ مردم بیش از هر چیز استوار بر زدودنِ <گناه و تبهْخویی>* از <روانِ>*شان است؛ و <درستْمانیِ>* تنِ جانوران بیش از هر چیز بنیادشده بـر پـایستگیِ تـن (tan wazdwarīh) <از راهِ تَرازِشِ اَخلاط>* و بـه تـباهی کشـاندنِ ریمنی است؛ همچون <زدودنِ>* آثارِ دروج.

زیرا که ریمنی به سببِ <دیو و>* دروج <در تنِ مردم>* لانه می‌کند و افزایشِ دروج در <تنِ>* مردم از راهِ نبرد با <. .... > روانِ <مردم>* می‌انجامد و در روانِ آنان جای می‌گیرد.

و اگر <........> روان، آلوده به دیو و دروج شود و <.........> در زندگیِ مردمان، پیِ آمدَش ناویراستنِ تن و <نارستگاریِ روان خواهد بود>*.

اگـر کسـی بـمیرد و روانَش پـارسا بـاشد، آنگـاه است کـه روانَش بـه <سرایِ سرود (=garōdmān)>* بَر می‌شود.

و اگر بازگونه، کسی <روانَش تبهْخو باشد>* هرگاه بمیرد، تنِ آلوده بیشْتر <آکنده از گند>* خواهد شد، و روانِ سرافکنده <رخت>* به دوزخ خواهد کشید [یا نیز: سرنگون خواهد شد].

روشن‌تر بگویم، اندر میانِ چهارپایان(؟) از راهِ مبارزه با دیوْپرستی <و............> و پایستگیِ <..........> است که در جهانِ <پاکِ>* مینوی جای می‌گیرند؛ <..........> مردمِ پارسا به زندگی می‌رسند و دروج بی‌بهره از زندگی، و تن، تُهی از گند و تنِ مردم <تهی از ریمنی، و، پاک>* از لانه‌گزینیِ دروج، و همسفرِ با آن روانِ پارسا و < .... > <......... .... >.

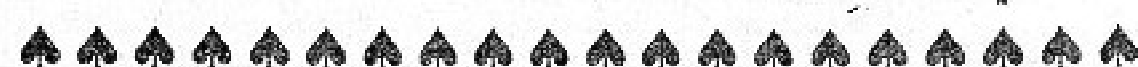
[[و اگر زُوهرِ آلوده، چنان که آیینِ آشموغان است، در نیایشِ آب و آتش و چکادِ کوه‌ها و رودخانه‌ها بکار بَریم، کاری نادادگرانه(؟) (nē-ˣdādestānīhā?) خواهد بود؛ و بسی دور از دینِ اورمزدی است؛ این اندرزِ <دینِ بهی>* است.

ولی اگر زُوهرِ <پاکِ>* حیوانی <در کهنْ‌آیین‌ها و نیایش‌ها>* بکار بریم، هر آن نجاست به نابودی <و نیستی کشیده می‌شود>*؛ و دین نیرو خواهد گرفت؛ و چیزها از حتی کم‌ترین ریزه‌ای از پتیارگی که با آنان همراه است پاک و پالوده می‌شوند؛ و با <بکار بُردنِ زُوهرِ پاک>* هر آن پتیاره زدوده خواهد شد.

و تا آنجا که در جهانِ مادی می‌شاید، هر اندازه که پاکی، قرینِ (padišīh) فرآراستگی شـود، <همان اندازه تطهیرِ آیینی>* بهره‌یِ آتش‌ها و آب‌ها و پارسایان گـردد و آفریده‌ها روبه‌فزونی گذارند و تحسینِ(؟) دستورهایِ دینِ اورمزدی خواهد شد؛ تودگان سرتاسر با آن (=دینِ مزدایی) به هم‌آوایی می‌رسند]].(۱)

یادداشت‌ها

۱-سه بندِ پایانیِ این روایت (=کرده‌یِ یکُم) را درونِ دوقلاب نهاده‌ایم؛ بی‌راه نیست اگر سه بندِ پایانیِ این روایت، بخشی از پاسخِ پرسشِ کرده‌یِ چهارُم باشد.



کرده‌یِ دوم

ایرادِ چهارُم <آشموغ>

آشموغِ بی‌پوزبند (=بی‌پَدامی) پرسید:
نظر به اینکه، پاشیدنِ(؟) نجاست در آب گناه است و <تبهْکاری>*، ......(؟) جنبنده، مردم، زمانِ
سخنْ‌گفتن، نیز با <نزدیک>* آوردنِ دَمِ خود، <هوایِ>* ساکن را در عبور از دهان و بینی
<نجس می‌کنند>*، و ما (=آشموغان) به انگیزه‌یِ <پیش‌گیریِ از نجاست است که> دَم و دهانِ
خود را <نمی‌بندیم؛ زیرا هوایِ>*گذرنده که از دهان و بینی می‌گذرد، و از راهِ بادِ ساکن <پشتِ
پَدامی>* پلیدی (=نجاست / ریمنی) به هوای گذرنده‌یِ پیرامون می‌رسد و <آن را ریمن می‌کند
و>* می‌آزارد؛ چرا <مردِ بی‌پَدامی را>* نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

همانا! <برابرِ بدآموزی‌هایِ آشموغان>*که نباید پوزه و بینی را با آن (=پَدامی) بست؛ <باید
دانست با پدامیِ>* بینی و دهان، که هوایِ درجنبشِ پیرامون <از آن می‌گذرد>* نَمِ بینی از راهِ بازِ
دهان به فضایِ گذرنده‌یِ پیرامون نمی‌رسد و به یوبه‌یِ محکمیِ <آن پَدامی>* در برابرِ گشادگیِ
فضایِ اطراف، <نجاست>* نمی‌تواند آبِ موجود در هوا را بیازارد؛ بلکه <.........همین...>
بستنِ دهان و بینی <با پدامی>*....... به سببِ قرارگرفتنِ ...... و به انگیزه‌یِ محکمیِ
<پدامی>*.......؛ و این پیدا ست، نجاستِ تن به همراهِ ریمنی‌ای که با آن همراه است،
<..................>* دهان و بینی از <نجاستِ>* بیرون پاک و نیک می‌ماند؛ تا مبادا از راهِ هوا
آزاری به آن برسد.
و این از خویِ آشموغان است که خُرده‌گیریهایِ کم‌ارزش و بی‌سودي را در باره‌یِ نگه‌داشتِ <دَم
و دهان>* و درباره‌یِ خوش‌بویی (hu-bōyīh) و اهمیتِ <......بر زبان رانند>*
و اندیشه‌یِ <بدِ>* شما آشموغان با بهرهْ‌گرفتن از فریبِ زبان این است که <بر دینِ بهی>*
دروغ بندید؛ دهان و بینی بر هوایِ <پیرامون بگشایید>*(؟) و پَدامی نبندید.



کرده‌یِ سوم

ایرادِ پنجُمِ آشموغ

یک آشموغ می‌پرسد:
نظر به اینکه، برابرِ <فتوایِ>* دین، درباره‌یِ آن کس که با مردارِ آدم یا سگ نجس شده است
می‌باید <......>-بار با گُمیز یا آب شسته شود؛ گاه هست که می‌گویید: اَحوَط آن است (ast ī-š
ayrē) که شسته شود، و گاه هست که می‌گویید: <با ....> مطهر است؛ چرا پانزده(؟) بار
<عملِ تطهیر>* را برابرِ داد-و-آیینِ ما (=آشموغان) نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

همانا، برابرِ دینِ بهی، آن پانزده (؟) بار عملِ تطهیرِ شما، <مناسب نیست برایِ جایيِ>* دور از
شهر و جایيِ بیابانی؛ و این که اَحوَط آن است که برشسته شود و آنگاه است که پاک می‌شود؛ زمانِ
انجامِ کارهایِ شبانی و ورزی‌گری،...... و انجامِ پرهیزگاری و <تنها راهِ دُورْمانی از نجاست، شستن با
گُمیز یا آب است>*، تا پاک ماند این جایگاهِ نخستینِ بی‌آسایش؛ که پاکْ‌مانی تنها از راهِ کیش و مغ
و دیگرِ <خویشْ‌کاری‌هایِ دینی>* که می‌باید آن‌ها را دانست و برزبان راند <بدست می‌آید>*.
....

[[<دعایِ>*گِوینَ.....اگر در کهنْ‌آیینِ یزشِ «دْرون»، بَرْسُمِ متعارف
(=handāzag barsom) پیدا نشد.. برابرِ کیش(؟) و <دعایِ>*گِوینَ و نیز کیش..(؟).
زمانِ <ناپاکی>* نمی‌توان دعایِ اَشِمْوُهو و یا ایثایَزَمَئید را <بر زبان راند>*؛ و اَشِمْوُهو سه
بار اگر توان گفت زمانِ دعایِ اَشِمْوُهو سه بار نمی‌توان گفت در پایانِ هر بند، مگر اینکه نذري
<.........>* واجب باشد، و چنان که بَرْسُمِ متعارف پیدا نشد می‌باید بر کیش <.......>*.
<دعایِ>*گِوینِ؛ <.......>* و گِوینَ گفتن می‌توان وقتِ برزبان راندنِ ایثایَزَمَئید و اَشِمْوُهو
سه بار گفت <.........، پس از آن>* می‌توان چهار بار اَشِمْوُهو گفت؛ حتی می‌توان زمانِ
برزبان راندنِ اَشِمْوُهو <.......>* و لازم(؟) نیست سه بار <.......>* را برزبان راند؛ بلکه می‌توان

سه بار <........>* را برزبان راند.

در پایانِ هر بند، سه بار می‌توان برزبان راند تنها از بهرِ نذری <..........>؛]](۱)

... .

آنگونه که با مردارِ مردمی یا سگی نجس شده باشد؛ و از آنجایی که برابرِ <وظایفِ>* دین از راهِ کیش و مغ می‌باید و برایِ مطهر کردن با کیش و مغ و دیگرِ بایستگانی‌هایِ (=واجبات) دین، پانزده بار <بسنده است>*

سی بار <انجامِ عملِ تطهیر..............>* بسی دور است و در جایی بیابانی است <نه جایی که....>* با کیش و مغ مطهر شوند.

و اگر که برایِ کاربستِ دستورهایِ دین مکانی مناسب پیدا نشد، برزبان راندنِ <اَشِمْ‌وُهو>* کاری دادگرانه (=عادلانه) نیست، و پانزده بار عملِ تطهیرِ شما (=آشموغان) <شاید در>* جایی بیابانی و دورافتاده <انجام دادنی باشد>*.

<و از خویِ>* آشموغان، یکی نیز این است که برابرِ وظیفه‌یِ دینیِ خود، بر مردمانِ بکمال‌رسیده (hangadwarān)، از آن میان یکی چون مُغ‌نرسه(؟) را <در تبلیغاتِ خود>* سبک کنند و خوار بدارند و خواهانِ مجازاتِ گناه شوند(؟) < .... >
< .... >(؟).

یادداشت‌ها

۱-پاره‌ای را که درونِ دو قلاب [[ ]] نهاده‌ایم، احتمالِ بسیار کمی دارد که مربوط به این روایت (کرده‌یِ سوم) باشد؛ پُربی‌راه نیست اگر پاره‌نوشته‌ای ناقص و کاسته از یکی از دو روایتِ از دست‌رفته‌یِ آغازینِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد باشد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ چهارُم

پرسشِ ششُم

همان آشموغ پرسید:

که چرا <نهادنِ>* زُوهر< پاکِ حیوانی>* ـــ همان.......یِ(؟) راکه به آتش‌ها و آب‌ها می‌برید ـــ گناه نمی‌دانید؟

<آنهم در سامانی که>* پارسایان <زمانِ>* خوراکْ‌خوردن، اندازه نگه‌داشتن را <سفارش می‌کنند؛ ولی شما>* با بهدر دادنِ خوراکِ مردمان و گوسپندان <زیرِ نامِ زُوهر، این کار را حتی>* سودمندترین و فریادرس‌ترین می‌دانید.(۱)

پاسخ

[[همچنان که، بیماریْ‌زُدایی از تنِ <مردم>* و فراافکندنِ آن <بیماری>* از ایشان خواستِ <همه>* است، و همان گونه که آسانی <و شادمانی>* بهره‌یِ شخص کردن خوب است، به همان گونه نیز <زخم>* و زیان را از مردمان بازْداشتن، و نیز درندگان و همه‌یِ دیوْپرستان و دینْ‌ستیزان را کشتن، کاریِ دادوَرانه (=قانونی) می‌باشد.

دور <راندنِ پلیدی>* و آن را از جان< مردمان>* فراافکندن و از چیزِ پاک و هر آنچه که از آنِ <مزداییان است.......>* دور نگه داشتن <.......>*

<به‌ویژه، لاشه‌یِ پلیدِ مردمِ بدْ>*-آیین(؟) و دیوپرستان و درندگان را در دخمه‌ای آنهم در جایی بیابانی به دار آویزان کنند تا پوسیده‌شود(؟).

سزاوار نیست که آن <لاشه>* در سَرای(؟) و کنارِ تن و جانِ پاکان و چیزهایِ پاک <نهاده شود>*]](?).

ــــ یادداشت‌ها ــــ

۱-در ترجمه‌یِ این روایت (=کرده‌یِ چهارم)، پاسخِ هیربد را درونِ دو قلاب [[ ]] نهاده‌ایم. بیش‌تر احتمال می‌دهیم که در بخشِ پاسخ، با پاسخِ پرسشِ دیگریِ از روایتیِ دیگر رو-به-رو هستیم. شاید، بخشِ پاسخ، پاره‌نوشته‌ایِ کاسته و ناقص از یکی از دو پرسش‌ها و پاسخ‌هایِ روایت‌هایِ از دست‌رفته‌یِ آغازینِ همین کتابِ سومِ دین‌کرد باشد.

پرسشِ این روایت، ایراد و خُرده‌گیریِ یک آشموغ به کهن‌آیینِ «زوهر نهادن» است. چنین می‌نماید که بکار بردنِ زُوهر، در مراسم، در چشمِ آن آشموغِ بهانه‌جو، چیزی جز تلف کردنِ خوراکی‌هایِ نیازِ مردمان و گوسپندان نبوده است؛ و نیز آن آشموغِ بهانه‌جو، کهن‌آیینِ زُوهرگساری را با سفارشِ پارسایان در بابِ صرفه‌جوییِ خوراک متناقض می‌دانسته است.

پاسخی که در پی می‌آید، به گمانِ ما، هماهنگی و پیوندِ خِرَدوَرانه و منطقی‌ای با پرسش ندارد. اما اگر احتمالِ نابه‌جا نویسیِ رونویس‌کنندگان، و ناهماهنگیِ پرسش و پاسخ را نپذیریم، باید بگوییم که هیربد، هنگامِ پاسخ به پرسشِ بالا نگرشِ زیر را در دل داشته است:

«درست است که برون‌نما و ظاهرِ زُوهر، هدر دادنِ خوراکِ نیازِ مردم و گوسپند است ولی، نهاد، مغز و باطنِ آن دور راندن و بازداشتنِ آزارها و دشمنانِ زمینیِ مزداییان است».

پاسخی که ما (=گزارش‌گرِ کنونی) کم‌تر احتمالِ آن را می‌دهیم. در عوض، در کرده‌یِ یکم، سه بندِ پایانیِ آن روایت، می‌توانند بخشی از پاسخِ پرسشِ این روایت (=کرده‌یِ چهارم) باشد. سه بندِ پایانیِ کرده‌یِ یکم را درونِ دو قلاب نهاده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ پنجُم

پرسشِ هفتُم

آشموغی دیگر پرسید:

از آنجایی که، «سرکوبِ (wānīdan) آز و شهوت <و خشم>* و رَشک و دیگرِ گناه‌گروی‌ها و سرکوبِ دروج»، برترین اندرزِ دینِ بهی است، <پس، درمانِ>* گناه‌گرویِ مردمان، به گونه‌ای گسترده، <بر>* اشتراکِ (=paywandišn) ثروت و زن (=زن و خواسته‌اَنبازی)، و مجاز دانستنِ قانونیِ زن در اشتراکِ همگان <می‌باشد>*؛ که از راهِ آن (=زن و خواسته‌اَنبازی)، آز و شهوت و رَشک و ننگ و نیز بسی <بدی‌هایِ>* دیگر ــ <که همه>* برخاسته از گناه‌گرویِ مردم است ــ شکست خواهند خورد و قوایِ زَدارْمینو <تباهی خواهد پذیرفت>*. چونانِ ما (=آشموغان)، که از راهِ پیوند با دستورهایِ «کتابِ آموزه‌ها»یِ(۱) زرتشت(۲) <به این درمان رسیده‌ایم؛ از این روی>*، چرا <شما مزدائیان راهکارهایِ ما را نکوهش می‌کنید؟>*.

پاسخ

همانا اشتراکِ <ادعاییِ>* شما در بابِ زن و دارایی، <که آن را>* برگرفته از آموزه‌هایِ زرتشت <نامی می‌دانید>* و نیز جارچیانی که در فسا(؟) <مردم را به این مسلک>* فرامی‌خوانند، یکسره <تجویزاتیِ>* فریبکارانه است <که رهنمودِ خود را> از کتابِ آموزه‌هایِ <آشموغان می‌گیرد؛ و خودِ این آموزه‌ها بنیادشده>* بر آز و شهوت و رَشک و ننگِ همگانی است؛ که تنها هرزه‌<گروی>* را مجاز می‌شمارد؛ <و پی‌آمدش چیرگیِ>* آشوب در جهان و <رواجِ>* کاهلی در <کار و>* آسانیِ مردم <خواهد بود>؛ و به‌کناری نهادن (=abāz...kardan) و سست کردنِ پیمان‌نامه‌ها (pašt; V: ^{x}nibišt) و برنهاده‌هایِ استوار (=kardag čiš) می‌باشد، ــ که این‌ها (=پیمان‌نامه‌ها؟) برخاسته از <آموزه‌ها>* و خواستِ کارهای <بخردانه بوده>* است ــ؛ و <کژاندرزهایِ شما>* گیهان را به سویِ ویرانی بزدن است؛ که به سببِ درهم-و-برهمیِ نژادی (abaydāg paywandīh) تک‌تکِ مردم <جهان>* ــ که برآمدِ زناشوییِ مختلط است ــ تباهی و درهم-و-برهمی <نژادِ نژادگان به دستِ ناپیدا تخمگان خواهد بود>*؛ و همکاری‌ها <یِ مردم سر به گسست>* و ناکارآمدی می‌گذارد؛

و آشفته‌کاری <بهره‌ي> * تک‌تکِ مردم <خواهد شد> *؛ و <اِهمال و نابودی> * به دارایی‌هايِ ویژگان می‌رسد. شاهکْ‌نشینی (=kardag xwadāyīh / ملوک‌الطوایفی) و جایگاه‌هایِ طبقاتيِ مردم برخواهدافتاد (=agārēnīdan)؛ <و پی‌آمدِ این قوّاده‌سالاری> * ویرانگريِ جهان و رو به کاستیْ گذاريِ داراییِ کسان <ِ نژاده و سزاوارِ سروری> * خواهد بود؛ و <این رو به کاستیْ گذاری> * دامنگیرِ دارایی‌هايِ همه می‌شود؛ دادوَری (=عدالت / دادسالاری) از میان خواهد رفت؛ و در یک چنین شگفتْ‌ترین زمانه‌يِ دیوْپرستی، بالندگيِ دروج و به هرز رفتنِ دام <و دهشِ اورمزدی> * خواهد بود؛ و آفتي که از <هرز رفتنِ دام و دَهِش> * سرایت خواهد کرد — <که نیز زمینه را برايِ چیرگيِ> * اَنیران به کشورِ ایران فراهم می‌کند — فرارسیدنِ <ریمنی و تباهی> * است؛ و با آشوب و تباهی‌اي که بر سرِ <دام و دَهِش> * اورمزدی خواهد آمد، <تازشِ> * نیرويِ پتیارگی بر <آفریده‌هايِ> * جهانْ‌آفرین است؛ <که پی‌آمدَش> * واپس راندنِ دام و دهشِ اورمزدی خواهد بود: که این برابرِ خواستِ زَداژمینو است.

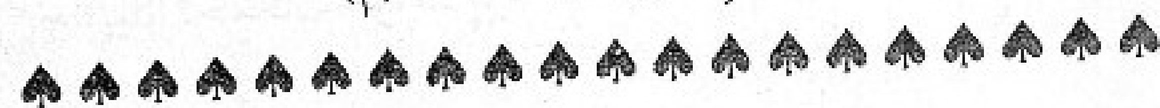
و از خويِ آشموغان یکيِ این است که، بسي گونه‌گون <بدی> * و زهر را فریبکارانه <در پیکرِ سخنانيِ زیبا> * بر دام <و دَهِشِ اورمزدی> * و بر گیهان بریزند؛ و از این راه، جهانِ نیکوْگوهر (ahlāyīh / پارساگوهر) را بیمار و نابود کنند.

یادداشت‌ها

۱-سخنوارهِ‌ي «کتابِ آموزه‌ها» را برابرِ čāštag kardag آورده‌ایم، که به گمان ما، سخنْ گوشه به کتابِ آموزه‌هايِ آن زرتشت نامي دارد که این گروه از آشموغان خود را منتسبِ به وی می‌دانسته‌اند. در کرده‌يِ ۲۰۱ از کتابِ سومِ دینْ‌کرد —چاپِ مدن برابرِ 219.8— دوباره با سخنواره‌يِ ‘ahlomōγān čāštag kardag’ رو-به-رو می‌شویم (م).

۲-سرْانگشتِ سخنِ آشموغِ پرسشگر رو سويِ کدام زرتشت دارد؟

چنین می‌نماید «زرتشت» نامي در فسا(؟) آوازْهِ این آموزه بوده است. این پرسش، اندیشه و دانستِ ماریان‌موله و دومناس را نیز سويِ خود کشیده است (م).



کرده‌يِ ششُم

هشتُمین پرسش

آشموغي دیگر پرسید: از آنجایی که، <برترین> * اندرزِ <دینِ بهی> ***«دادگستريِ فرآراسته و آلوده نشدنِ به گناه»*** است، در کارزارِ دستگاهِ پادشاهيِ شما با <اَنیران و نیز بسي دیگر از مردمانِ تبهْ‌خو>، ***«دست به گناه نیالودن»*** ناشدنی است؛ <و این کارزارِ در راهِ دین> *، نه، ***«با دست نیالودنِ به گناه»*** <و نه با ***«انجامِ دادوريِ فرآراسته»*** شدنی است؛ از این روی این دو(1) کار، درگیرِ> * ناسازگاريِ < بنیادین> *اند؛ چرا <برايِ رواجِ دین پیکار می‌کنید؟> *

پاسخ

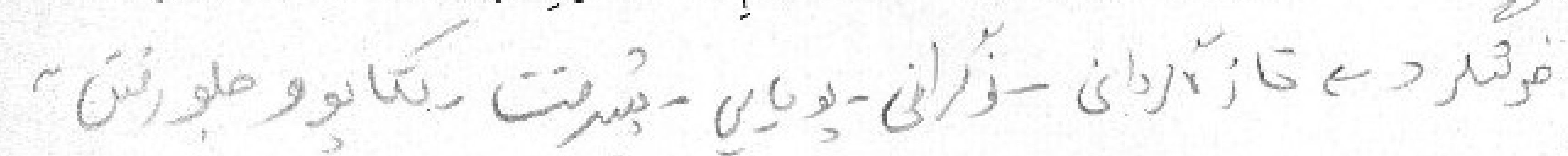
پرداختنِ (andar kār) <دستگاهِ پادشاهی و> * دادوَريِ ما به کارزارِ با انیران و بسیاريِ دیگر از <تبهْ‌خویان> *، به پیروی از دستورِ دینِ مزدایی است.

<این درست است که> * ***«دادوريِ فرآراسته»*** < و ***«آلوده نشدن به گناه»***> * برترین اندرزِ دینِ بهی است، ولی سامانِ (=تعریف = شناسه = sāmān) ***«دادوريِ فرآراسته»*** <و ***«آلوده نشدنِ به گناه»***، همانا رواجِ> * سود و واپس افکندنِ زیان است؛ ولی اندر <زمانه‌يِ> * آلوده <با تازشِ اهریمن> *، رواجِ < زیان> * و واپس افکندنِ سود <دیده می‌شود> *.

چونان سودِ فراگیر <برايِ آشموغان، که پی‌آمدَش> * زیان برايِ سپاهِ دین و نیز پس افکندنِ سود <می‌باشد> *؛ آنهم رواجِ سودِ فراگیر اندر گیهان، که <پی‌آمدَش> * رواج و ساماندهيِ آفریدگان و <رفتن در راهي ست که پایانَش> * پیوند یافتنِ با سرمنزلِ مقصود (=frašagird) است، که همان آیینِ نیکويِ پیشینیان است.

ولی اگر ناتوانی و ایستایی (=a-rawāgīh) بر آفریدگان <چیره شود، پی‌آمدَش> * دور شدن از فرشگرد (=سرنمونه‌يِ جهانِ فرساخته) می‌باشد، و این بدترین آیین، <همان آیینِ> * آشموغی است.

و <اگر این‌گونه نهاده شود> *که، انجامِ ***«دادگستريِ فرآراسته»*** تنها و تنها بر (pad-ēwāz)



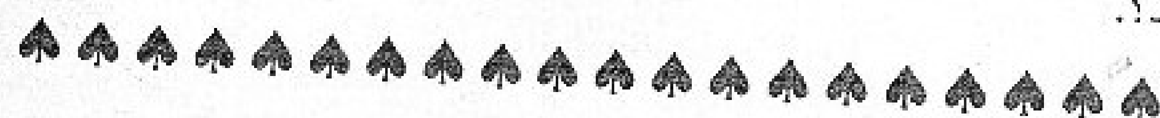
رواجِ زیان و واپس افکندنِ سود <در گیتی>* بیانجامد، این کار چنان باشد که انگار در فراوندِ وزشِ بادِ تازنده <یِ جانبخش>* برایِ پایندگی و رستگاریِ (=srāyišn bōzišn) همگانی، <دیده شود که درست، باژگونه‌یِ آن، جهان>* از بویِ گندی که <نهفته>* در وزشِ باد است، راه به <چیزی>* ناسازگار <با فلاح و رستگاری>* بَرَد.

بساکسی دورازگناه (=معصوم / a-wināh) باشد ولی <ناخواسته>* انگیزاننده‌یِ (=سببِ رنج <دیگران>* شود (bēšīdār)؛ چونان، گنهْناکردگیِ جهانْ‌آفرین، که از بهرِ سودِ همگانیِ آفرینش و نیز از بهرِ گسترشِ داد، آفریدگان را، به یوبه‌یِ <همرزمی>* در نبردِ <گیهانی>* با دروج، آفریده است. و اینان (=آفریدگان) در این نبرد <گیهانی، درگیرِ>* بسی درد و رنج و مرگ و نیز تبهْخویی‌ها می‌شوند.

و نیز شیوه‌یِ آشموغان <در ستیزِ با سودمندی>* بر دو گونه است: یکی، از راهِ بزرگنماییِ کم‌ترین زیانی که در کارِ بسْ‌سودمند است و لاپوشانیِ <حتی>* کم‌ترین [یا نیز: بیش‌ترین] سودی که در کارِ بسْ‌سودمند است؛ تا با وارونهْ‌نمایی در <چشمِ> ناآگاهان، آنچه را که کارِ بسْ‌سودمند است ناکارآمد جلوه دهد. یکی دیگر، از راهِ بزرگنماییِ (=rawāgēnīdan) کم‌ترین سودِ کارِ بسْ‌زیانْ‌آور و لاپوشانیِ (=pādīrānīh) <حتی>* کوچکْ‌ترین زیانِ کارِ بس زیانْ‌آور به گونه‌ای گمراهانه در <چشمِ>* ناآگاهان می‌باشد؛ تا آنچه را که زیانکاریِ بزرگ است رواج دهند.

یادداشت‌ها

۱-«دو کار» را به نمایندگی از «دادوریِ فرآراسته» و «آلوده نشدنِ به گناه» به ترجمه افزوده‌ایم؛ ایرادِ آن آشموغ این است که: شما مزدائیان از یک سو دَم از عدالت و آلوده نشدن به گناه، در جایگاهِ فرازترین اندرزهایِ دین می‌زنید، و از سویِ دیگر، برایِ انجامِ اساسی‌ترین تجویزات و فرمایش‌هایِ دین، با جُداکیشان واردِ در جهادی می‌شوید که لازمه‌یِ آن جهاد، زیرِ پانهادنِ قوانینِ عادلانه است و در این راه مرتکبِ گناه هم می‌شوید؛ این ناسازگاریِ بنیادین را در گفتار و کردار چگونه درستْ‌نمایی (=توجیه) می‌کنید؟.



کرده‌یِ هفتُم

نُهُمین پرسش

آشموغی دیگر پرسید:

از آنجایی که، بخش‌هایی از «مَنْتَرها» از گفتارِ <زرتشت>*، بخش‌هایی، ازگفتارِ فَرْشوشْتَر(۱) و جاماسْپ، بخش‌هایی ازگفتارِ وَهْمَن و <دیگرِ>* ستودگان (=ایزدان)، و بخش‌هایی ازگفتارِ آن کسانی است که آن کسان پیش از زرتشت و نیز پس از «سین» <مقدس بوده‌اند>*، آشکار است [یا نیز: <در دین این‌گونه>* آشکار است] همه <یِ بخش‌ها را نشاید>* «گفتِ اورمزدی» به زرتشت دانست؛ <از این روی>* ما تنها آنچه را که به آن «سروده‌هایِ گاهانی» گفته‌ایم، «گفتِ اورمزدی» به زرتشت می‌انگاریم؛ و دیگر <بخش>*ها را زرتشت و شاگردانَش، خود از <ژرفْ‌اندیشی>* درگیهان استنباط (=دریافت) کرده‌اند. و آن سخنانِ <جُدا از گاهان>* بساکه از راهِ اِنگاردن(۲) بدست آمده است که در آن تحریف (=waštagīh) نیز راه‌یافته باشد؛ <در این باره>* چه می‌گویید؟

پاسخ

همانا دیگرِ مَنْتَرهایِ جُدا از «گاهان»، اگر از «گاهان» و از «کلامِ آفریننده» (yaφā ahū wairyō) بردریافته شده باشند، <حکمِ>* این مَنْثْرَیِ جدا از «گاهان» برابر است با آن گواهانِ برترین: آن سخنانِ همهْ‌گواه —که در سرشت برترین گواهان‌اند— را اورمزد با نیرویِ آگاهیِ هَرْویسپی (=مطلق) استنباط کرده است (brēhēnīdan)؛ و نمی‌تواند دریافته‌یِ دانشِ <اندکِ>* مردمان باشد؛ و نیز مردمان را نشاید که به کوچک‌ترین بخشِ آن رسند.

در میانِ بسیاری از سروده‌ها و گفتارهایِ مَنْثَر، نشاید همه‌یِ سرودها را «از اورمزد به زرتشت» دانست؛ بلکه گفتارهایی در میانِ آنها ست که از راهِ آهنگِ سخن (=ēwāz) آشکارا <درمی‌یابیم که>* «گفتِ اورمزدی» اند.

درباره‌یِ این مَنْثَرها، همچون گفته‌هایِ فرازینِ اَشوزرتشت و دیگرِ نیکان، و یا گفته‌هایِ بَدان، و یا حتی نیز از آنِ دیوان تا برسد به <دَرایشِ>* زَدارْمینو، <همه و همه>* اندر پیدا ست <که>* از «گفتِ اورمزدی» <جُداگوهری دارند>*.

دَرایش‌هایِ زَدارمینو و دیوان، <رویِ هم رفته>* «گفتارهایِ دیوی»، آشکارا از «مَنْتَرها» و

«دادِ دیوستیزی»(۳) جدا <گوهری دارند>*

«مَنثرهای اورمزد به زرتشت» و این همه سروده‌هایی که <درمیانه>* هست، و همه‌یِ آنچه که «گفتِ اورمزدی» به زرتشت است، «سرودها» <خودْ>* خستو به <گوهرِ خود>* اند(۴) و <با خویش>* ناسازگار نیستند؛ چونان <سروده‌هایِ>* «گاهانی» که شما نیز به یکسره (pad-hamāg) «گفتِ اورمزدی» به زرتشت می‌دانید، و بخشي از آن برابرِ آهنگِ سخنِ زرتشت، و بخشي از آن برابرِ آهنگِ سخنِ اَمشاسْپَندان، و بخشي از آن برابرِ آهنگِ سخنِ گوشورْوَنْ و بخشي از آن <برابرِ>* آهنگِ سخنِ دیگرِ ستودگان <مینوی>* فراگفته شده است؛ <از این روی>* همه‌یِ آنچه که «گفتِ اورمزدی» است <ولی از راه‌های گوناگون>* به زرتشت رسیده‌اند <در گوهرِ خود>* ناهمداستان نیستند.

ولی از آنجایی که خویِ آشموغان، <نشانْ‌پذیرفته>* از خویشتنِ شهوتْ‌نگرانه‌یِ آنان است، نگرشي اَکومَنانه [یانیز: اَکومَنْ‌آلود] درباره‌یِ کلامِ آفریننده و <دیگرِ>* کلام‌هایِ خوبِ <خدایی>* دارند.

یادداشت‌ها

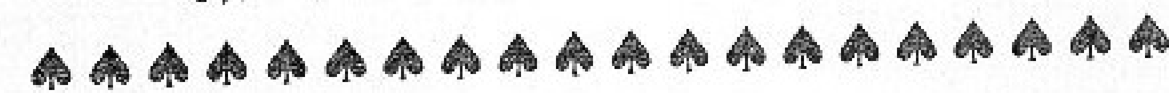
۱-بسنجید با «فرشادشور» در «حکمةالاشراق» سهروردی:

و بنا بر این، قواعد و ظوابطِ اِشراق، در بابِ نور و ظلمت، که راه و روشِ حُکَماء و دانایانِ سرزمینِ پارس است، به مانندِ «جاماسف» و «فرشادشور» و «بوذرجمهر» و کساني که پیش از اینان بودند، به رمز نهاده شده است. و این قاعده (=یعنی قاعده‌یِ نور و ظلمت، که اساسِ حکمتِ اِشراق است) .... [حِکْمَةُالْاِشراق، ص ۱۹، برابرِ ترجمه‌یِ دکتر سجادی].

۲-اِنگاردن: تصّور و گمانِ درست یا نادرست.

۳-چنین می‌نماید که، رساله‌ها و نوشتارهایي دربرگیرنده‌یِ سروده‌ها و نغمه‌هایي از جُداکیشان و آشموغان که ادعا و فراگفتِ «گفتارِ اورمزدی» نیز پُشتوانِ آن‌ها بوده است در میانِ مردم رواج داشته است، و نویسنده، سخنْ گوشه به آن رساله‌ها دارد که استدلال می‌کند: هم، گوهر و هم سیمایِ یک نغمه‌یِ الهی از گوهر و سیمایِ یک نغمه‌یِ دیوی جُداسانی و جُداگوهری دارد.

۴-چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده این است که: گوهر و ذاتِ یک سرودِ دینی، نشان می‌دهد که «گفتِ اورمزدی» است، یا از آنِ مردیِ سپند (=مقدس) یا از آنِ دیوپرستان است.



کرده‌یِ هشتُم

دَهُمین پرسش

آشموغ پرسید که:

چرا سوزاندنِ هیزمِ تر را بر آتش گناه می‌دانید؟

<کاري که>* در ذاتِ خود <گناه>* نمی‌باشد.

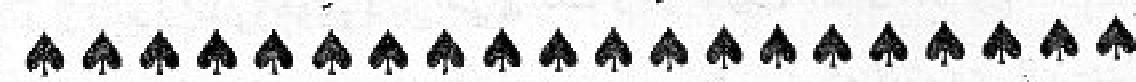
پاسخ

به درستی (hād) که ما نهادنِ (burdan*) هیزمِ تر را بر آتش گناه <می‌دانیم، زیراکه از نهادنِ>* خلافِ داد-<و-آیینِ>* آن هیزمِ تر بر آتش، رنجي بر آن درمی‌رسد که <پی‌آمدش>* خشکْ‌کنندگیِ آتش می‌باشد؛ و <از آن‌روی این را گناه>* می‌گوییم که <پایانش>* فروکِشِ(؟) <زبانه‌یِ>* آتش از آن تَری <خواهد بود>*.(۱)

و از خویِ آشموغان <یکي هم>* این است که خُرده‌گیری‌هایِ بی‌سودي را بر زبان می‌رانند.

یادداشت‌ها

۱-خواننده‌یِ نکته‌بین و ژرفْ‌کاو، خود می‌تواند به ناسازگاریِ بنیادین و ناهمداستانیِ این روایت، با کرده‌یِ دَهُمِ ارداویراف‌نامه پی‌بَرَد: آنجاکه ایزدْآذر به پیشوازِ ارداویراف می‌رود و زیرِ نامِ «دارنده‌یِ هیزمِ تر» او را می‌ستاید، از بهرِ آنکه در زندگیِ زمینی، آنهمه هیزمِ‌تر بر آتش نهاده است.



کرده‌يِ نُهُم

یازدهُمین پرسش

آشموغ پرسید که:
چرا <شما مزدائیان>* می‌گویید: «مِیْ <خوارگيِ>* بی‌اندازه گناه است؟
در جایي که، <خِرَدِ مِیْ‌زده>*،مِیْ‌خوارگيِ به‌اندازه را برنتابد.(۱)

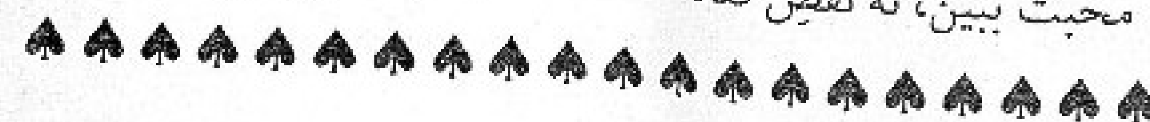
پاسخ

همانا ما مِیْ‌خوارگيِ بی‌اندازه‌را گناه می‌دانیم، و <اندازه نوشیدنِ مِی را>(۲) شاینده.
همچنان که دین می‌فرماید: آن که «مِی» به‌اندازه(؟) نوشد، همانندِ کسي باشد که «خُرداد سُور»(؟) خورده باشد؛ این است آنچه که می‌فرمایدَش «گاهان»، بی آن‌که ستایش(؟) یا نکوهشي <در باره‌يِ مِیْ‌خوارگی بتوان در گاهان>* یافت.
و از خويِ <بدِ>* آشموغان <یکي هم این است>* که با ترفندهايِ بد، سخنانِ کسان را وارونه نمایش می‌دهند و <در آن، تنها>* نظر به عیب(۳) کُنند (āhōg abar-xwāstan).

یادداشت‌ها

۱–سخنواره‌اي، همانندِ این فَراگفتِ آشنايِ فقیهان در مذّمتِ مِی: «کمَش زیاد می‌طلبد».
۲–دادِستانْ‌دینیک، کرده‌يِ ۵۱ اُم، پرسشِ ۵۰ اُم، به پرسمانِ مِیْ‌خوارگيِ به‌اندازه و نیز مرزْبنديِ پیشْ‌بایست‌هايي پرداخته است که به پیروی از آن‌ها، به چه کساني و به چه اندازه‌اي می توان «مِی» خوراند، و بر چه کساني مِی‌خوارگی روا نیست؛ و بویژه به آزمودنِ تکْ‌تکِ مردم در مِیْ‌خوارگی و گنجایشِ آنان انگشتِ سخن نهاده است، نگاه‌کنید به:
دادستان – ۳۵، ک Fol.170.8 Fol.171.3.

۳–بسنجید با سخنِ حافظ:
کمالِ صدقِ محبت ببین، نه نقصِ گناه — که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند.



کرده‌يِ دَهُم

دوازدهُمین پرسش

<آشموغي دیگر>* پرسید که:
چرا شما <مزدائیان>* این همه در زیرِ لبْ‌خوانيِ درازْآهنگِ «مَنْثْرَها» و «گفتارهايِ اورمزدی» <می‌کوشید>*؟
بـا آنکـه پـی‌آمدِ (ō....rasišnīg=) زمـزمه‌يِ <درازْآهنگِ>* آن سـخنان، واپس‌افکـندنِ خویشکاری‌ها <يِ روزانه‌يِ زندگی>* می‌باشد؛ و چرا <می‌گویید>* به یوبه‌يِ رستگاريِ روان، تنها بسنده است که «گفتِ اورمزدی» را در قالبِ ابیاتِ مَنْثْرَهايِ گاهانی <زمزمه کنیم>*؟(۱)

پاسخ

همانا این همه زمزمه‌يِ <آهنگین و واجْآراسته‌يِ>* مَنْثْرَها از سويِ ما، آیینيِ اورمزدی است؛ گفتارهایيِ به‌اندازه اَند که با خود رستگاريِ مینَويِ روان را به همْراه دارند؛ و نیز فرمان‌هايي را برايِ فرهیختگی در گیتی با خود هـمراه دارنـد؛ راهـنمایی‌هایيِ (ī abzār) دربـاره‌يِ دادارشـناسی و راهنمایی‌هایيِ برایِ کردارِ همترازِ خواستِ اورمزد اَند؛ شناختْ‌نشانِ ایزدان و دیوانِ مـینوی را در خود <نهفته دارند>*؛ شیوه‌يِ ستایش و سپاسْ گوییِ (=تسبیحِ) یزدان، و شیوه‌يِ نستودنِ دیوان و به رنج درافکندنِ آنان را، دانشِ «دادیگ» و «هادَگْ‌مانْسَریگ» و «گاهانی» را، و <نیز راهـنمايِ>* کنشِ همترازِ با «دادیگ» و «هادَگْ‌مانْسَریگ» و «گاهانی» را اندر خود <نهفته دارند>*؛ شیوه‌يِ پیشبُردِ کارهايِ زمانه را، و نیز شناختْ‌نشان‌هايِ رای–و–روشِ شهریاری و فرماندهی و دادگستری را در هر زمان <با خود همراه دارند؛ و نیز شیوه‌يِ>* پیوستنِ دام و دهش را <به فرشگرد>*، و شیوه‌يِ سرکوبِ دروج و چگونه زدودنِ دروج را از دام و دهش <اندر خود نهفته دارند>*؛ شیوه‌يِ درمانِ <تن و جانِ>* آفریدگان را، و شیوه‌يِ ساماندهی و نیز فراهمْ‌آوردنِ زمینه‌يِ بـالندگيِ (؟) آفریدگان را <با خود همراه دارند>*.
چه بسیار از مردمانِ گیتی از راه <زمزمه‌يِ آهنگین و واجْ‌آراسته‌يِ سخنِ خداوند>* فرهیخته

و آگاه شده‌اند و خواهند شد [یا نیز: و <این همه از>* آگاهی‌ها<یِ دین بر می‌آید>*].

نیز به همین گونه، هر زمان که، آشموغان، از بهرِ نبردِ با دین دررسند، از راهِ فرهیزش و دانش <بدست‌آمده از زمزمه‌یِ سخنِ خداوند>* و نیز به کمکِ راهکارهایِ نشانْ‌داده شده در سخنانِ ایزدی، آشموغان یکسره سرافکنده و شکست خورده و رانده خواهند شد، و گزندِ آنان از دین و شهریاری و گیهان بازْداشته خواهد شد؛ <و این همه>*، چاره‌هایی‌اند <که از زمزمه‌یِ آهنگین و واجْ‌آراسته‌یِ سخن خداوند>* بدست می‌آیند.



۱-چنین می‌نماید که مزداییان در درازنایِ روز، زمانِ بسیاری را به زمزمه و زیرِ لبْ‌خوانیِ فرآراسته و آهنگینِ «گاهان» می‌گذرانیده‌اند، و این، در چشمِ آن آشموغِ بهانه‌جو چیزی جز تلف کردنِ وقت و هدر رفتنِ زمانِ خویشکاری و معوّق ماندنِ کارهایِ روزانه نبوده‌است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ یازدهُم

پرسش‌هایِ شانزده‌گانه‌یِ دینْ‌آموز

نخستین پرسش:

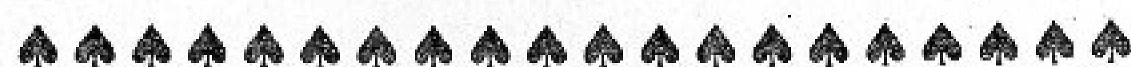
از آنجایی که، هر کس به یوبه‌یِ <بدست آورنِ>* کَرفه <در زندگیِ زمینی>* گاهان بسُراید، <با این سُرایش>* به نیرویِ پایدارِ کرفه‌ها دست می‌یابد، و از قوایِ نیکِ مینَوی بهره‌ور می‌شود؛ و به نیکوْدَهِش‌هایِ (hu-dahišnān / نِعَم) آن جایگاهِ پاکِ فرازین خواهد رسید؛ و این همه <در دین>* آشکار است؛ چگونه ممکن است که ارتدادِ به دینِ بهی و دیگرِ گناهانِ <سزاوارِ>* مرگْ‌ارزان، به از میان رفتنِ آن کرفه‌ها<یِ پایدار>* و آن قوا<یِ نیکِ مینَویِ بدست آمده>* و <نرسیدنِ به>* آن جایگاه< پاکِ فرازین>* بیانجامد؟

در این باره چه می‌گویید؟

پاسخ

همانا کَرفه‌یِ انجام شده که به آن نیرو<یِ پایدار>* دست یافته باشد، نیست نشود؛ بلکه نیستْ‌شوندگیِ کَرفه‌ها <پس>* از ارتدادِ به دینِ بهی و <انجام>* دیگرِ گناهانِ سزاوارِ مرگْ‌ارزان <خواهد بود>*؛ و پسینی تا تنِ پسین است(؟؟)؛ که خود برخاسته از پس‌زدنِ پاداشِ کرفه‌ها می‌باشد؛ و این، <به معنایِ>* از میان رفتنِ کرفه‌هایِ انجام گرفته هنگامِ <باورْداشتِ به>* دینِ بهی نخواهد بود.

چونان که وقتِ یَزِش، <بیتی>* از یسناها فراموش شود، (yasn ī appār)، این <به معنایِ>* بی‌ارزش شدنِ <تمامِ>* یَسنا<یِ خوانده شده>* نیست، بلکه، <به معنایِ>* بی‌ارزش شدنِ همان بندی از یسنا ست <که به کژی خوانده شده‌است>*.



کرده‌یِ دوازدهُم

پرسشِ دوم

<دینْ‌آموز>* پرسید:
از آنجایی که، آشکاریِ وحیِ اورمزدی <نخست>* به مَشْیْ و مَشْیانه بوده است —و این <در دین>* پیدا ست — چراییِ این گفته که، «نخستین همپرسگیِ <اورمزد>* با <جم>(1) بوده است» در چی ست؟
<در جایی که می‌دانیم، جَم،>* پس از مَشْیْ و مَشْیانهْ و آنهم با چند پیوند به آنان می‌رسد.

پاسخ

<در دین>* پیدا ست که همپرسگیِ < اورمزد>* با جم نخستینگی دارد.
به درستیِ این از آنجایی که مَشْیْ‌زادگان، که در زبانِ شهرْ <نشینان>* «مردمیان» <نامیده>* می‌شوند، پس از مَشْیْ و مَشْیانه با وحی و رهنمودهایِ اورمزد در ناسازگاری افتادند، <سخنِ نخستینِ>* اورمزد به مَشْیْ و مَشْیانه بود نه <همراه با پاسخی از>* مَشْیْ و مَشْیانه؛ بلکه تنها <یکسویه با>* مَشْیْ و مَشْیانه بود.
که مَشْیْ‌زادگان و مَشْیانهْ‌زادگان و جم نیز از پیوندِ ایشان (=مشی و مشیانه) بودند.
و چرایی‌اش این است: از آنجایی که همپرسگی دستِ کم <گفت-و-گویی>* میانِ دو <کس است>*، که خود استوار بر گفت-و-پاسخ < دو-سویه میانِ آن دو ست>*؛ آنچه که از اورمزد رو سویِ مَشْیْ و مَشْیانه بود، یک گفت < یکسویه>* و یک رهنمود بود، و نه .<از گونه‌یِ>* همپرسگیِ گفتاری و پاسخی؛ از این روی است که ما <می‌گوییم>*: نخستین <همپرسگیِ استوار بر گفت-و-پاسخِ دو-سویه>* با جم بوده‌است؛ <و این در دین>* پیداست.

یادداشت‌ها

۱-برایِ این معنی که نخستین همپرسگی با جم بوده است نیز نگاه کنید به: وندیداد، فْرَگَردِ دوم، بندهایِ یک و دو.



کرده‌یِ سیزدهُم

پرسشِ سوم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:
نظر به اینکه گفته شده است زمانی که «گوشودا» یَزِش کرده شد، خوردنِ هر <گونه>* خوراکی <خوردنی‌ای>* (=ān.......ī) خوردن آن روا ست که روا ست؛ جز از این،(1) هر آن <جدا جدا>* یَزِش شود؛ و آب <نیز>* باید یَزِش شود، آنگاه نوشیدنِ آب روا ست؛(2) چرا؟

پاسخ

همانا زمانِ <یَشتنِ>* «گوشودا»، این گیاه و آب نیست که یَزِش می‌شود؛ بلکه اگر «گوشودا» را یَزِش کنم (=منِ موبد)، آنگاه است که گیاه و آب نیز یَزِش کرده می‌شوند؛ جز از این (=بجز از یشتنِ گوشودا)، ارجِ یَزِش‌کننده است که هر خوراک و نوشاک را <جداجدا>* زمانِ <کاربستِ آیینِ>* «دْرونْ» یَزِش می‌کند.
«دْرونْ» شدنِ موادِ گیاهینه، <نیازمندِ>* فراوندِ <خاصیِ>* در ساخته شدنِ <آن موادِ گیاهینه است>*؛ و به انگیزه‌یِ «دْرونْ»بودگی‌اَش سرورِ (rad) بر همه‌یِ فرآورده‌هایِ گیاهی است.
از بهرِ <بودنِ>* آب در گیاه، هر گیاه و هر فرآورده‌یِ گیاهی و نیز <خودِ>* آب یَزِش می‌شوند؛ جز از این، ارجِ یزش کننده برایِ خوردنِ گیاه و فرآورده‌یِ گیاهی و نیز نوشیدنِ آب <هنگامِ کاربستِ آیینِ «دْرونْ» بسنده است>*.
و زمانی که <موبد>* نه یک «دْرونْ» را، بلکه یک فرآورده‌یِ گیاهیِ دیگر را یَزِش می‌کند، چه اگر <فرآورده>*، گیاهی یا آبی باشد آن نیز در فراوندِ یَزِش نهاده می‌شود <و خوردنِ آن نیز رواست>*؛ افزونِ بر این، ارجِ یَزِشْ‌کننده برایِ خوردنِ آن گیاه و نوشیدنِ آن آب <بسنده است>*؛ ولی اگر تنها آب <و نه فرآورده‌یِ آبی>* یَزِش کرده شود، تنها آب است که در فرآیندِ یشتن برنهاده شده است؛ و ارجِ یَزِش کننده، به تنهایی برایِ نوشیدنِ آب <هنگامِ کاربستِ آیینِ دْرونْ>* بسنده نیست.

یادداشت‌ها

۱–یعنی: در غیرِ مراسم و آیینْ‌گذاریِ گوشودا.

۲–چنین می‌نماید نگریسته‌یِ پرسشگر از این پرسش این است: «اگر مراسمِ یشتنِ گوشودا انجام شود، تمامِ خوراکی‌ها می‌توانند خورده شوند؛ و بی‌از آن یشتن، هر چه جداجدا تقدیس شود، چه خوردنی و چه نوشیدنی، می‌تواند خورده و نوشیده شود: چراییِ آن در چیِ ست؟

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ چهاردهُم

پرسشِ چهارُم

<دینْ‌آموز>* پرسید:

چگونه است که گفته می‌شود: از <راهِ>* توبه هیچ راهیِ به دوزخ نمی‌رسد؟

پاسخ

همانا راهیِ که به دوزخ <می‌رسد>* به سببِ ریمنیِ روان است.

برایِ جدایی از گناه وَز بهرِ <رسیدنِ به>* پاکی، وز بهرِ درمانِ <روانِ آلوده به>* گناه، می‌باید اندر کارِ زمزمه‌یِ <مَنْتْرَهایِ> دینِ بهی شد.

آن کس که دستور <راه>* اَش، آگاهی‌هایِ روانْ‌پزشکِ <دینْ‌آموخته>* باشد، <رهنمودهایِ او>* برایَش از هر دارو و هرگونه آگاهی‌ای که در پیشه‌یِ روانْ‌پزشکی و پیشه‌یِ تنْ‌پزشکی برایِ هر بیماری‌ای <تجویز می‌شود>*، جانبخش‌تر (waxšīgtar) است.

این روانِ ریمن و آلوده به گناه، زمانی که در اندیشه به پشیمانی می‌رسد، و نیز زمانیِ که خواهانِ بخششِ زبانی است، از گناه توبه کرده‌است؛ ولی به کردار، می‌باید همسنگِ (=مطابقِ/ az) دستوَرِ دینِ بهی، و فرمایشِ روانْ‌پزشکِ پیروِ دستورِ دینِ بهی باشد؛ آنگاه است که <از گناه>* جُداکرده می‌شود، و روان <خود>* را از گناه و ریمنی و آلودگی پاکیزه می‌گرداند؛ و آنگاه است که راهِ دوزخ بسته می‌شود؛ چونان بیمارْتن، <که آن>* بیماریِ تنْ برایِ پزشک و درمانگر در کارِ نمودن و دادنِ راهِ درمان به او نهفته (=مکشوف) است؛ <که تنها با رهنمودِ او>* تن از بیماری درمان می‌شود و روی سویِ درستی می‌کند.[1]

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که نگریسته‌یِ نویسنده این گونه باشد:
همچنان که در کارِ درمانِ تنْ، تنها بسنده نیست که ریشه‌یِ بیماری و نیز موضوعِ بیماری کشف شود،
بلکه می‌باید پزشک و درمانگر در کار-و-کردار نیز راهِ درمان را بنمایاند و داروی درمانبخش و کارا
تجویز کند، به همین گونه در موضوعِ پشیمانیِ از گناه تنها توبه‌یِ زبانی و قلبی بسنده نیست و
می‌باید توبه‌کننده برابرِ دستوریِ دینِ بهی در کردار نیز روان را از گناه و ریمنی و آلودگی پاک گرداند.



کرده‌یِ پانزدهُم

پرسشِ پنجُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:
از <میانِ>* کردارهایِ مردمی، کدام برایِ <آبادانیِ>* گیهان سودمندتر است؟
کدام برایِ یزدان خوشنودکننده‌تر است؟
کدام برایِ دیوان رنج‌آورتر است؟
و کدام <کردار>* سرآمدِ دیگر <کردار>*ها ست؟

پاسخ

همانا از <میانِ> کردارهایِ مردمی سودمندتر اندر گیهان، <گسترشِ>* داد-و-آیینِ نژادگی (=ērīh) به دست آن کس است که خود نیکوْشهریار و کشورْسالار است: <زیرا> استواریِ فرمان و سامانْدهیِ گیهان <از او ست>*.

و خوشنودکننده‌ترین <کارها>* برایِ یزدان، باورِ استوار به دینِ مزدایی است: زیرا کرفه‌هایِ آفریدگان را پاس می‌دارد.

<و رنج‌آورترینْ کردارِ مردمان بر دیوان، خُویدُودَهْ ورزیدن است؛ زیرا که، پُرسپاهیِ مردمان را فرامی‌آورد>*.

و سرآمدترین <کردارهایِ مردمان>*، بکارگیریِ رادْمندانه‌یِ خِرَد در کارها بر مردمِ سزاوارِ بکارگیریِ خِرَد است: که، خِرَد، جرثومه‌یِ هر پارسایی است.



کرده‌یِ شانزدهُم

پرسشِ ششُم

<دینْ‌آموز پرسید که:>*

کسی که بِهدین است و از فتواهایِ پیشینیان یا دینْ‌دستوران<ِ زمانه>*، هیچ فتوایی را نتوانسته است بپذیرد، زمانِ دررسیدنِ‌کاری و یا <زمانِ نیاز به حُکمی>* دیوانی، در میانِ فتواهایِ ناسازگارِ <آموزگارانِ>* پیشین و دستوْرمردانِ دینِ بهی، می‌باید فتوایِ کدام دستور را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند؟

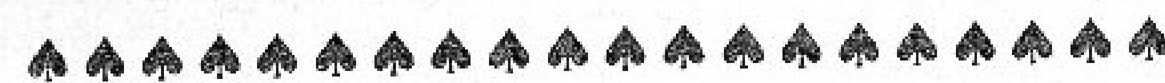
پاسخ

همانا یک چنین بِهدینی می‌باید فتوایِ آن‌کس را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند، که، در زمانه‌یِ خود مجتهدِ اَعلمِ بِهدینان است؛[۱] و نیز می‌شاید بر <فتوایِ>* دیگرِ دینمردان که با آن مجتهدِ اَعلم درکِ یگانه دارند (ham bōy / همْ‌استدراک)[۲] <رفتار کند>؛ و اگر چنین مجتهدی پیدانشود، با منشِ فرآراسته‌یِ <خدادادیِ بهره‌مند از>* بِهدینی، <فتوایِ>* آن یک از <دینْ‌یارانِ>* پیشین و کهنْ‌دینْ‌دارن، که در زمانه‌یِ خود مجتهدِ اَعلم بوده‌اند، را از بُنِ جان (axwīg=) گوش کند و بپذیرد و رفتار کند؛ بی آنکه با چشمِ خواری به فتوایِ <ناسازگارِ> دیگرِ دینداران کهن و دینْ‌دستوران نظرافکند. و خوب‌تر (=اَحْوَطْ / xūb) آن است که بر همین شیوه، امور<ِ روزانه و نیازهایِ دیوانی>* را به‌استواری سامان دهد.

یادداشت‌ها

۱-این عبارت و عبارتِ پس از آن را بدین‌گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:.... می‌باید فتوایِ آن دینمرد و دینْ‌دستوری راگوش کند و بپذیرد و رفتار کند، که، در زمانه‌یِ خود مجتهدِ اَعلمِ بِهدینان است و دیگرِ دینمردان <به انگیزه‌یِ مقامِ شامخِ او>* با فتاویِ وی همداستان‌اَند [یعنی دیگرِ دینمردان به احترامِ او از ارائه‌یِ هر گونه فتوایی در مسائلِ دینی و مردمی خودداری می‌کنند].

۲-«درک» را برابرِ bōy آورده‌ایم و از این واژه، معنایِ دینْ‌دادشناسانه‌یِ (=فقهیِ) «استدراک» و «استنباط» را می‌فهمیم.



کرده‌یِ هفدهُم

پرسشِ هفتُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

چرا دیندار از دین، شهریار از شهریاری و دانا از دانایی مِهتر است؟

پاسخ

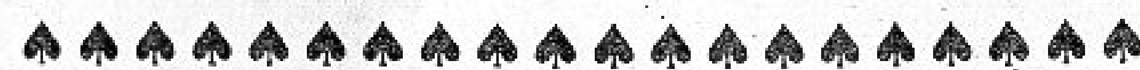
چراییِ مِهتریِ دیندار از <خودِ>* دین، <در> یک <سخن خلاصه می‌شود>: رواجِ دین، نهاده بر داناییِ دیندار است.

و <به‌همین گونه چراییِ>* مِهتریِ شهریار بر شهریاری <نیز در این> یک <سخن است: ماندگاریِ کشور، نهاده بر کاردانیِ شهریار است.

و بر همین پایه، چراییِ مِهتریِ دانا بر دانایی، استوار بر این یک سخن است:>* ساماندهیِ دانایی، نهاده بر <خِرَدْورزیِ>* دانا ست؛ چه آنکه، دانایی، چونان هر گوهرِ بُنیادینِ[۱] دیگر، می‌شاید که در خویشتنِ خویش (pad-xwadīh) سامانمند باشد؛ <بویژه>* از بهرِ بایستمندیِ دانایی برایِ هرگونه سود<ِ گیتی>*؛ و نیز بایستمندیِ سود<ِ گیتی>* برایِ هر از آنِ خویش‌کردنی‌ای.

یادداشت‌ها

۱-«گوهرِ بنیادین» را برابرِ azišīh آورده‌ایم؛ نویسندگانِ دینْ‌کرد، همیشه، از چهار گوهرِ بنیادین به نام‌هایِ ۱.دادارْاورمزد، ۲.زمانِ ناکرانمند، ۳.بخت و ۴.دانایی نام میبرند.



کرده‌یِ هیجدهُم

پرسشِ هشتُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

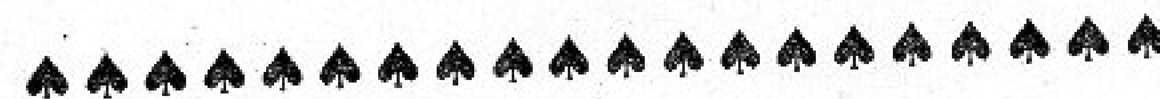
از اندرزِ دین پیدا ست می‌باید «بَرْسُم» را با دستِ چپ گرفت؛ چرا؟

و اینکه مردم <بَرْسُم را>* با دستِ چپ نگه می‌دارند <نشانه‌یِ>* چیِ ست؟

پاسخ

همانا این <آیین>*، در <راستایِ>* بردمیدنِ خورشید از خاوران به باختران است.

<می‌باید>* همراستاییِ مردم با خورشید در نظر گرفته شود؛ به‌گونه‌ای که ـــ در همراستاییِ با خورشید ـــ رویِ‌شان سویِ خورْفرود (=باختر=xwarōfrān)، <دستِ> راستِ‌شان سویِ اَپاختر (=شمال)، <و دستِ>* چپِ‌شان به سویِ (ō.......tar) نیمروز (=جنوب=rapihwin) باشد.



شایسته است مردمْ <راستاهایِ چهارگانه را>* بشناسند، تا زمانی که با دستِ چپ بَرْسُم را <فراز> می‌بَرَند، بدین آیین یزدان را یَزِش کنند؛ <و این>* اندرزِ دین است.

<نیز در دین>* گفته شده است <تا زمانی که>* مردمْ <بَرْسُم>* به دست دارند، و همه‌یِ دیگر اندام‌ها همراستایِ با خورشید است، <این، نشانه‌یِ برپاییِ>* داد-و-آیینِ اورمزدی و فرارسیدنِ پیروزی <مردم بر دیوان>* است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ نوزدهُم

پرسشِ نُهُم

<بحث در کرویّتِ زمین>*

<دینْ‌آموز پرسید:>*

این نکته درباره‌یِ خورشید پیدا ست که، زمانِ بردمیدن و نیز به سببِ پرتوافشانی‌هایَش، <همیشه>* سه و نیم کشور <از هفت کشور>*(۱) را روشنایی می‌دهد، چرایی این در چیِ ست؟

پاسخ

همانا زمین، با همه‌یِ پیرامونَش، دربرگرفته شده با <کوه>* البرز است.

نشانه‌یِ کرویّتِ زمین(۲) ـــ آن‌گونه که از دینْ‌کرد پیدا ست ـــ این است که <همیشه تنها>* سه و نیم کشور، که نیمیِ از هفت کشورِ زمین‌اند، <روشن است>*.

وَز بهرِ گردیِ (=کرویّتِ) زمین <و نیز>* از بهرِ روندگیِ جاودانه‌یِ خورشید است که همیشه نیمیِ از آن (=زمین) با فروغ و پرتو و درخشندگیِ(۳) خورشید روشن است.

یادداشت‌ها

۱-«هفت کشور» را در همسنجیِ با سه و نیم کشور، که در نوشتارِ پهلوی نوشته آمده است، به ترجمه افزوده‌ایم؛ همان شش کشورِ گِردِ خْوَنیرَس که با آن، هفت‌تایند.

۲-برایِ یک بررسیِ جدیِ فلسفی از این معنی (=کرویتِ زمین)، نیز نگاه کنید به، ارسطو، رساله‌یِ در آسمان، دفترِ دوم، کرده‌یِ چهاردهم، [متنِ یونانی برابرِ با 25 .A 296- 20 A 298]که در آنجا ارسطو کوشا به اثباتِ درستیِ گِرْدْدیسی (=کرویت) زمین است.

۳-نویسندگانِ دینْ‌کرد، در موضوعِ طبقاتِ چهارگانه‌یِ روشْنا (=نور)، همیشه و به گونه‌ایِ آرایه‌مند، توالیِ زیر را به‌دیده گرفته‌اند:

1. rōšnīh ī bun rōšn,
2. pērōk [V: frōg],
3. brāh,
4. bām.

ـبرابرِ روندِ سخن، نویسندگانِ دینْ‌کرد، از این طبقاتِ چهارگانه‌یِ برشمرده‌یِ نور، گاه یکی، گاه دو، گاه سه یا چهار طبقه را به توالی و در پیِ هم نوشته‌اند؛ ولی در سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، ما به نمونه‌ایِ برنخورده‌ایم که این آرایه و توالی بهم خورده باشد؛ به گمانِ ما، ثباتِ این توالی تنها روشنگرِ آموزشِ جدی و سختْ‌استوارِ «طبقاتِ نور» نزدِ موبدان و نیز نویسندگانِ دینْ‌کرد بوده است.

افزونْ بر این، وارسیِ ما در کتابِ «حکمة‌الاشراق» نیز، این نکته را بر ما آشکار گردانید که همه‌یِ رئوس و سرْبخش‌هایِ زیرینْ‌بُنیادِ این نحله‌یِ فرزانشی و این دبستانِ هستی‌شناسی (=فرزانشِ فروغ / پرتو شناسیِ هستی)، پیش از این، در کتابِ سومِ دینْ‌کرد به زیراندرِ سخن برده شده است که در جایْ‌جایِ ترجمه‌یِ کنونی به آن انگشتِ سخن نهاده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ بیستُم
پرسشِ دهُم
<بحث در اندازه‌گیریِ مثلثاتیِ ارتفاع>*

<شاگرد>* پرسید:

اگر بر سرِ درختی که در پایه‌یِ آن چیزیِ مطهّر است، مُرداری از انسان یا سگ دیده شود، برایِ اندازه‌گیریِ <بلندیِ درخت>* ـــ از آن مردار تا آن چیزِ مطهر <ِ پایِ درخت>* ـــ چه روشی هست؟ <البته>* بجز بالا رفتنِ از درخت؛ زیرا بیمِ جنباندنِ مُردار می‌رود و <امکانِ>* آلوده شدنِ آن چیزِ مطهّر <ِ پایِ درخت>*؛ و <می‌دانیم>* کیفرِ <نجس شدنِ> چیزِ مطهّر مرگ است.

پاسخ

این جا باید روشِ تشابه بکار برده شود (hu-^{x}hangōšīhēd(?)). چاره‌یِ <کار>* محاسبه‌یِ (abar-šnāxtan) اندازه‌یِ وَتَریِ ست فضایی که در دید می‌آید. و ابزارِ آن، چشم (=چشمْ‌ابزار=زاویه‌یاب) است و چوبی <عمود>* که <چونان شاخص>* نشانده شود.(۱)

دانشواژه‌ها

hu-abarīh paymānag	اندازه‌یِ وتری
hu-abarīh; [V: an-abarīh]	وتَر
wēnišnīg	دیدنی، پذیرایِ رؤیت
čašm	چشم (در این‌جا ز اویه‌یاب)
^{x}nišāstag	نشانده، عمود، شاخص
čōbēzag	چوب، جیب، سینوس
andawāyīg	هوایی، فضایی

یادداشت‌ها

۱-آنگونه که در بخشِ آوانویسی، همین دفتر ch. 20، نشان داده‌ایم بی‌هیچ گمانمندی‌اي با بحثي مثلثاتی (=سه‌گوشه‌شناسی) رو-به-رو هستیم؛ بازه و فاصله‌يِ مردارِ نجسِ نوکِ درخت تا چیزِ مطهرِ پايِ درخت درواقع همان ارتفاعِ درخت است. اگر چوبِ عمودِ کوتاهِ اندازه‌پذیري —که پیشاپیش از اندازه‌يِ درازا و طولِ آن آگاهیم— را در فاصله‌اي نه چندان دور از درخت، که خواهانِ دانستنِ اندازه‌يِ درازايِ آن هستیم، به سانِ نشسته و عمود در زمین فروکنیم، دارايِ دو سهْ‌گوشه و مثلثِ فرضيِ تو-در-تو و متناسب می‌شویم؛ به شرحِ زیر: یکي، مثلثِ بزرگ، که یک ضلعِ آن ارتفاعِ درخت است، و وترِ آن خطيِ گمانشی و فرضی است که از نوکِ درخت می‌آید؛ از نوکِ چوبِ عمودِ شاخص درمی‌گذرد و با جایيِ در زمین برخورد می‌کند و یک زاویه می‌سازد؛ و، خطِ قاعده‌يِ این مثلث نیز از پایه‌يِ درخت است تا برخوردگاهِ وترِ فرضی با زمین. یکيِ دیگر، مثلثِ کوچک است که درونِ مثلثِ بزرگ است و یک ضلعِ آن همان چوبِ شاخصِ عمودِ اندازه‌پذیر است؛ وترِ آن از نوکِ چوب آغاز می‌شود و در راستايِ وترِ مثلثِ بزرگ با زمین در همان جایيِ برخورد می‌کند که وترِ مثلثِ بزرگ برخورد کرده است؛ و قاعده‌يِ آن نیز از برخوردگاهِ چوبِ عمودِ شاخص است تا برخوردگاهِ وترِ مثلث‌هايِ بزرگ و کوچک. این کار را با ابزارِ چشم، که ابزارِ طبیعی و ابتدایيِ زاویه‌یاب است می‌توان انجام داد.

به چند گواهِ ساده این دو مثلثِ تو-در-تو متشابه اند: یکيِ اینکه هر دو قائم‌الزاویه‌اند؛ هر دو دارايِ یک زاویهِ مشترک اند (زاویه‌اي که از برخوردِ وتر با زمین بدست می‌آید)؛ پس زاویه‌يِ سومِ آن دو نیز برابر است؛ پس این دو مثلثِ کوچک و بزرگِ تو-در-تو متشابه و متناسب اند.

مثلثِ بزرگ را abc می‌نامیم؛ مثلثِ کوچک را ab'c' می‌نامیم؛ و می‌دانیم که هر دو در زاویه‌يِ a همْ‌انباز و مشترک اند. نشستنگاهِ (=قاعده‌يِ) مثلثِ بزرگ ab، وترِ آن ac و یک ضلعِ دیگرِ آن، که همان ارتفاعِ درخت است و خواهانِ محاسبه‌يِ طولِ آن هستیم، در این جا bc می‌باشد. نشستنگاهِ (=قاعده‌يِ) مثلثِ کوچک ab' می‌باشد که نیز پاره‌اي از نشستنگاهِ (=قاعده‌يِ) مثلثِ بزرگ است ولی کوچک‌تر از آن؛ وترِ مثلثِ کوچک ac' می‌باشد که بخشيِ از وترِ مثلثِ بزرگ است ولی کوچک‌تر از آن؛ یک ضلعِ دیگرِ آن همان چوبِ عودِ شاخصِ است که در اینجا آن را c'b' نام نهاده‌ایم؛ که از بهرِ عمود بودن به سانِ فرضی موازيِ با درخت است.

اندازه‌يِ یال‌ها و اضلاعِ مثلثِ کوچک را همه در اختیار داریم؛ ولی از مثلثِ بزرگ تنها می‌توانیم

درازايِ نشستنگاه یا همان قاعده‌يِ مثلث را محاسبه کنیم.

اکنون، اندازه‌گیريِ ارتفاعِ درخت به دو شیوه شدنی ست: یکيِ از راهِ نوشتنِ تناسب‌ها و قرار دادنِ ضلعِ مجهول در یکيِ از تناسب‌ها و محاسبه‌يِ شناخته‌شده و بسیار ساده‌يِ طرفین-وسطین؛ یکيِ دیگر، بکار بردنِ جدولِ مثلثاتی است.

اکنون می‌توان پرسید که موبد با کدام یک از این دو شیوه درازايِ درخت را محاسبه کرده است؟

در شیوه‌يِ نخست، تنها بسنده است که تناسبِ چهار ضلع که یکی از آن‌ها ضلعِ مجهول است نوشته شود؛ بدین سامان:

$$\frac{ab}{cb}=\frac{ab'}{c'b'}$$

$cb =$ مجهول = ارتفاعِ درخت.

$$cb = \frac{c'b' \times ab}{ab'}$$

در شیوه‌يِ دوم، نیز تنها بسنده است که سینوسِ (=جیب) زاویه‌يِ a که همْ‌انباز و مشترکِ در دو مثلث است در محاسبه وارد شود؛ بدین سامان:

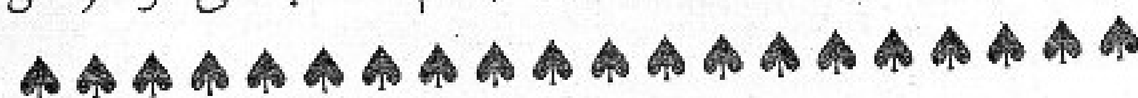
$$\sin a = \frac{b'c'}{ac'} = \frac{bc}{ac}.$$

$bc = \sin a \times ac =$ ارتفاعِ درخت.

پرسشِ خود را دوباره بمیان می‌نهیم: موبدِ پاسخ دهنده و مشکل‌گشا، از کدام یک از این دو شیوه برايِ فراگشایی و حلِ این پرسمانِ سهْ‌گوشه‌شناسی (مثلثاتی) بهره گرفته است؟

پیش از آنکه پاسخِ خود را چونان یک پیش‌انگاره و پیشْ‌فرض و یک تئوری بمیان نهیم، می‌باید خواننده را به یک بحثِ مهم و گرانِ سهْ‌گوشه‌شناسی (مثلثات) آگاهی دهیم، و آن، مبحثِ «واحدِ یک» است؛ اگر در این محاسبه، درازايِ وترِ اندازه‌پذیرِ مثلثِ کوچک را برابرِ «واحدِ یک» اختیار کنیم، سینوس و یا جیبِ زاویه‌يِ همْ‌انباز و مشترکِ a برابر است با طولِ چوبِ عمودِ شاخص.

موبد، هنگامِ پاسخ، عبارتِ تاریک‌نمايِ wēnišnīg andar wāyīg hu-abarīh را بکار برده است؛ به گمانِ ما (مترجمِ کنونی)، این عبارت تنها می‌تواند روشنگرِ درازايِ وترِ مثلثِ اندازه‌پذیرِ کوچک باشد که در دید می‌آید؛ زیرا دو فروزه‌يِ hu-abarīh و andar wāyīg تنها سخنْ‌گوشه به خطيِ فضایی که از بالا می‌آید و نیز با چشم محاسبه می‌شود (=wēnišnīg) دارد.



کرده‌یِ بیست و یکُم

پرسشِ یازدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

مردم، با کردارهایِ‌شان، از راهِ کدامین به بارگاهِ اورمزد <راه می‌یابند>*؟

و نیز از چه راهي، از ویژگانِ بارگاهِ اورمزد می‌شوند؟

و از راهِ کدام <کردار>* همترازِ ستودگان (=ایزدان) می‌شوند؟

با کدام رفتار <ِ بد>* از بارگاهِ اورمزد رانده می‌شوند؟

و با کدام رفتار <ِ بد>* به دورتر جای <ِ بارگاهِ یزدانی>* رانده می‌شوند؟

با چه کاري همترازِ دیوان می‌شوند؟

پاسخ

همانا، مردمان، از راهِ گزینشِ خِرَد و باورمندی به دینِ بهی، <راهي>* بارگاهِ اورمزد می‌شوند.

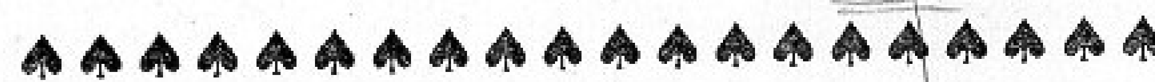
و از راهِ باوريِ ژرف (andartarīh) به دینِ بهی، از ویژگانِ بارگاهِ اورمزد می‌شوند.

و از راهِ ژرف‌ترین باورها به دینِ بهی <در بارگاهِ اورمزد>* همترازِ ستودگان (=ایزدان) می‌شوند.

و از راهِ ناباوری به دینِ بهی، از بارگاهِ اورمزد رانده می‌شوند.

از راهِ باورمندی به بددینی، از بارگاهِ اورمزد به دورتر جای رانده می‌شوند.

و از راهِ باورمندیِ ژرفانه به بددینی، همپایه‌یِ دیوان می‌شوند.



کرده‌یِ بیست و دوم

پرسشِ دوازدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید:

از آنجایي که روانِ مردم <بهره‌مند از>* «هَستانِ روشن» است، و، «هَستانِ روشن» را نشاید که به <هَستانِ>* تاریک ترادیسیده شود، چرا اوستا می‌گوید که دیوانِ مینَويِ لواطدِه و لواط‌کار ــ هنگامي که بر این زمین اهریمنانه فرومی‌دوند (frōd-dwārīdan) ــ در پیکرِ جَهيِ گَرزْه‌سان، بر آن کسان که روانِ آشموغی دارند، می‌توانند دست یازند؟

پاسخ

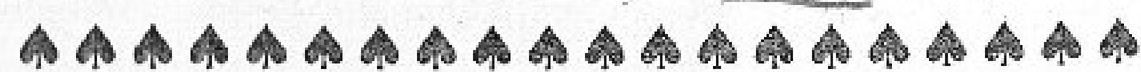
آنچه که <اوستا>* درباره‌یِ شَوَندِ (bē-frāz-bawēnd) <روانِ آشموغانِ>* لواطدِه و لواط‌کار می‌گوید <به معنيِ>* تغییرِ <جوهريِ>* روانِ آنان به <روانِ> دیوی نیست؛ بلکه <به معنيِ> گرایشِ به کرد-و-کارِ دیوی از سویِ آنان (=آشموغان) است؛ چونان روانِ پارسایان که ایزدان سویِ <روانِ>شان دست می‌یازند و دیوان از <روانِ>شان بازپس می‌نشینند؛ و همچون روانِ تبهْ‌خویان که دیوان سویِ <روانِ>شان دست می‌یازند و ایزدان از <روانِ>شان بازپس می‌نشینند.

<آن‌گونه که> روانِ تبهْ‌خویان در دوزخ، به سببِ دستْ‌یازيِ دیوان بر روانِ آنان، گاه در کالبدِ کِرم می‌دوند و گاه در کالبدِ وَزَغ و گاه در کالبدِ کژْدم و گاه در کالبدِ مار(؟؟) و گاه در کالبدِ گربه و گاه در کالبدِ جَهی؛ <و این در آموزه‌هايِ دین> پیدا ست.

و <بویژه> آنِ روانِ لواطدِه و لواط‌کار، از بهرِ دست‌یازيِ دیوان <ِ لواط‌کار>* بر روانِ‌شان است <که در دوزخ>* در کالبدِ زشت‌ترینِ دیوان نمایانده می‌شوند.

<باید دانست که>* روانِ آشموغِ فریفتار، در فرودترین پایه‌یِ دوزخ به آشکاری می‌رسد و در آنجا در کالبدِ جَهی اهریمنانه می‌دود. [و یا نیز: <آن گونه که>* در <آموزه‌هايِ> دین پیدا ست، روانِ آشموغِ فریفتار، در فرودترین پایه‌یِ دوزخ در کالبدِ جهی اهریمنانه می‌دود].

و دست‌یازيِ دیوانِ لواطدِه و لواط‌کار بر روان‌ها <به معنايِ> تغییرِ جوهريِ آن <روان‌ها>* نیست (nē.........wardišnīh)؛ همچنان که <پیکرْپذیريِ>* روانِ آشموغِ فریفتار در کالبدِ جَهی، <برابر با>* تغییرِ جوهريِ روانِ او نمی‌باشد (nē.......ast).



کرده‌ي بیست و سوم

پرسشِ سیزدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید:
نظر به اینکه، کرد-و-کار (kunišn)، <و هم در پایان،>* رستگاريِ کیومرث <در هنگامه‌يِ تـازشِ اهـریمن بـوده است>*، و، <نظر بـه ایـنکه نکتـه‌يِ بـالا>* بـه گـونه‌اي خِـرَدْوَرانـه (čimīgīh=منطقی / خِرَدْپسندانه) از اوستا <نیز برمی‌آید آنـجا>* کـه مـی‌گوید: «کـیومرث، به سببِ آن سخنانِ سِپَنْدْ (=مقدس)، تا آن مانْدْگاهِ نیکويِ امشاسپندان (=گرودمان / سرايِ سرود و نیایش) فراز رفت»؛ <ز دیگر سو، دینْ‌دستوري (=مجتهدي) به نامِ>* روشن(۱) فرموده است که: سرايِ سرود(۲) آفریده شده بـوده است؛ <چگـونه مـی‌توان ایـن دو> روایت (čāšišnīh) را پذیرفت و خِرَدوَرانه دانست؟

پاسخ

همانا آفرینشِ کیومرث <نه کرد-و-کارِ کیومرث>*، در جهان، در زمانه‌يِ پاک و نابِ پیش از تازشِ <آلوده‌کننده‌يِ>* اهریمن <بوده است>*؛ بـه‌گـونه‌اي کـه سرايِ سرود <نـیز>* آفریده شده بود، نه اینکه سرايِ سرود <پس از آفرینشِ کیومرث>* آفریده شد.
پذیرفتنِ گفته‌يِ آن دستورْمردِ دین (=روشن) که بنا بر آن: <پیش از تازشِ اهریمن، سرايِ سرود، آفریده شده بوده است>*، و اینکه <در اوستا>* گفته شده است: که کرد-و-کار و رستگاريِ <پـایانيِ>* کـیومرث در هـنگامه‌يِ تـازشِ اهـریمن بـوده است، نـاسازگاری <بُـنیادین و خِرَدستیزانه‌اي را>* دربر ندارد.
هر دو <روایت> در جـایگاهِ <روایت‌هـايِ>* درست (pad-rāstīh)، بـرايِ پـذیرفتن و آموختن خوب اند.(۳)

یادداشت‌ها

۱ -در گزارشِ پهلويِ یسنا، هاتِ نُهُم، بندِ دوم، آنجا که گزارشگرِ پهلوی، عبارتِ «هُومِ دوردارنده‌يِ مرگ» را شرح و فراخ‌نویسی می‌کند، به دینْ‌دستوري (=مجتهدي) بنامِ روشن نیز سخنْ گوشه دارد:
– YAS, PAH, HĀT IX.2): ..... rōšn guft: hād! a-ōšīh pad hōm bawēd.
—نویسنده‌هايِ نامه‌هايِ پهلوی، هرجا که می‌بایست، همیشه به فـتواهـا و نـظرگاه‌هايِ ایـن مـردِ صاحبِ دستور (=مجتهد)، این مردِ خدا، روشن، بازمی‌گردند.
۲-garōdmān: سرايِ سرود؛ به پیروی از دکتر حسینِ وحیدی در ترجمه‌يِ خرده‌اوستا.
۳-در بُنْدَهِش نیز، بدین نکته اشاره شده است، نک:
—بـندهش، ت د ۲، ۲۳۸، ۱۱-۱۳): čiyōn ‘xwadāyīh hazārag’ ō tarāzōg mad, ēbgat dwārist, gayōmart andar gumēzagīh sīh-sāl zīwist.
-و نیز نگاه کنید به کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌يِ ۲۰۹، بندِ هشتم (چاپِ مدن برابر با 229.15-17
– DKM.III.ch.209.sen 8: mardōm xwadīh, u-š wimand andar an-ēbgatīh «axw ī astōmand <ud> a-marg»; čiyōn, gayōmart pēš az ēbgatīgīh ˣbud, ud hammis mardōm pad tan ī pasēn ˣbawēnd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ بیست و چهارُم

پرسشِ چهاردهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

دربارهِ‌یِ کیومرث <دو>* روایتِ (gōwišn) <ناسازگار>* از دو دستور هست: یکیِ <از آن دو گفته است: کیومرث>* در هنگامه‌یِ تازشِ اهریمن سی سال زیست؛ و دیگری <گفته است>*: همین‌که اهریمن تازش آورد، <کیومرث>* درجا مُرد.(۱)

چنین می‌نماید این دو <روایت>* با یکدیگر ناسازگاریِ بُنیادین (=تناقض) دارند.

چگونه می‌توان هر دو را <یکجا>* پذیرفت و آموخت؟

پاسخ

همانا این گفته‌ها برپایه‌یِ آگاهی‌هایی‌اند که <در هر زمانه>* به مردم می‌رسند؛ و این از اوستا <نیز>* برمی‌آید.(۲)

و چنین به نظر می‌آید (abar-sahišnīg / ظاهراً) هر یک <از این دو روایت>* می‌توانند <سیمایِ>* همانندی <با راستی>* بخود گیرند؛ هر دو <در پایان>* به یک شناسه (wimand= تعریف) می‌رسند، و در این جُستار به همداستانی خواهند رسید.

<این دو>* گفته، ناسازگاریِ بُنیادین ندارند؛ و به یک پایه <یِ معنایی>* و یک چارچوب خواهند رسید.

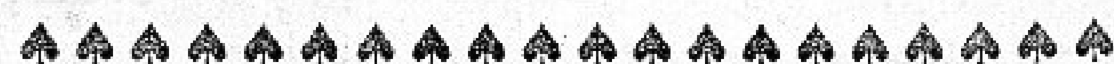
گفتن و پذیرفتن و آموختنِ آن‌ها به همان اندازه خِرَدپسند (čimīg / منطقی / خِرَدْشکیب) است چونان خِرَدپسندانه بودنِ دیگرِ شناختْ‌هایی که <تنها>* بر پایه‌یِ باور، دربارهِ‌یِ چیزهایی دیگر در دستورهایِ دینِ بهی آمده است.

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که پرسشگر «گاوِ یکتاآفریده» را —که هنگامِ تازشِ اهریمن درجا مرده است— با کیومرث جا-به-جا گرفته باشد؛ ولی پاسخْ‌دهنده هیچ سخنْ‌گوشه‌ایِ به این جا-به-جایی ندارد و سعیِ در درستْ‌نمایی (=توجیه) هر دو روایت دارد.

۲-سخنواره‌یِ پایانی را برابر «ast az ān abēstāg» آورده‌ایم، و گمان داریم که نویسنده معنایِ زیر را در نظر داشته است:

«از آموزه‌هایِ اوستا، اینگونه برمی‌آید که در هر دوره و زمانه، آگاهی‌ها و شناخت‌هایِ مردمان چندیْ‌پذیر و دگرگونیْ‌پذیر است».



کرده‌یِ بیست و پنجُم

<پرسشِ پانزدهُم>*

<دینْ‌آموز برایِ>* پانزدهمین بار پرسید:

اوستا در <تعریفِ دو واژه‌یِ>* «همانند» و «همانندترین» می‌گوید: دین و دعایِ اَهونَوَر سرتاسر هَمْگِن اند (ēw-kardagīh)، و آن <بویژه>* به سببِ نزدیکی و باهمْ‌آییِ گفتار <این دو است>*؛ به‌گونه‌ای که پله-و-پایگاهِ <این دو> (az gāh ud ˣbazišn) جا-به-جا نکردنی ست، چرا؟

پاسخ

همانا درباره‌یِ <واژه‌یِ>* «همانندی» که در (ī andar) اوستا آمده است، <معنایَش> هَمْگِنیِ دین با دُعایِ اَهونَوَر است.

و <درباره‌یِ واژه‌یِ>* «همانندترین» <نیز که در اوستا آمده است، معنایَش>* این است که <به هیچ روی>* جُداکردنِ دین از دعایِ اَهونَوَر شدنی نیست؛ <درستْ، بازگونه‌یِ آن، که به آسانی می‌شود>* مو را از سر جداکرد.

و این دو <واژه و معناهایِ‌شان>* با یکدیگر ناسازگاریِ بُنیادین ندارند.(۱)

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که نظرگاهِ اوستا —برابرِ فراگفتِ نویسنده‌یِ این روایت— از واژه‌یِ «همانندی»، سخنْ‌گوشه به یکپارچگیِّ دین و دُعایِ اَهونَوَر دارد؛ ولی از واژه‌یِ «همانندترین» سخنْ‌گوشه به مطلقِّ یکپارچگی و مطلقِ جدانشوندگیِ آن دو دارد؛ دین و دُعایِ اَهونَوَر، مو و سر نیستند که بتوان به آسانی آن دو را از یکدیگر جداکرد.



کرده‌یِ بیست و ششُم

پرسشِ شانزدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

<دین می‌گوید>* دوریِّ مُردارِ مردم و سگ از چیزِ مطهّر <می‌باید>* سی گام باشد؛ ولی <دوریِّ>* زنِ دَشْتان (=حائظه) از چیزِ مطهّر می‌باید پانزده گام باشد: <این، گواهِ>* ریمنیِّ بیش‌ترِ مُردارِ مردم و سگ از زنِ دَشْتان است؛ <از برخیِ آموزه‌هایِ دین>* اینگونه پیدا ست: افزونِ بر سی گام، در دَم، با چشمْ‌زخمِ (pad-wēnišn-zanišnīh) زنِ دَشْتان بر چیزِ مطهّر، ریمنیِّ زنِ دَشْتان از مردارِ مردم و سگ بیش‌تر می‌شود؛ چراییِ این در چي ست؟

پاسخ:

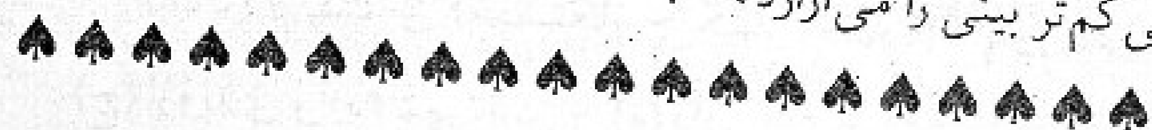
<و این در آموزه‌یِ دین>* پیدا ست.

ریمنیِ (=نجاستِ) مردارِ مردم و سگ از ریمنیِ زنِ دَشْتان بیش‌تر(؟) است؛

<ولی>* چراییِ افزون بر سی گام <ریمن‌تر بودنِ>* زنِ دَشْتان <از مردارِ مردم و سگ>* به نسبتِ چیزِ مطهّر را، می‌باید در چشمْ‌زخمِ زنِ دَشْتان <دانست>*؛ که آن <خود>*، برخاسته از تازشِ اهریمنانه‌یِ <دیوِ>* نَسوش —که به سرشت گزندرسان است— بر <نگاهِ>* زنِ دَشتان (=حائضه) می‌باشد.

از افتادنِ چشمِ <شورِ>* نَسوشْ‌آلوده‌یِ آن زن<ِ دشتان>*، بر چیزِ مطهّر، <در دَم>*، دیدارَش برایِ ناکارآمدکردنِ <پاکیِ>* چیزِ مطهّر <بسنده>* است.

<به مَثَل> این همچون بادِ مخالفي <ست که>* از آفریده‌ها <سرمی‌زند>*: گندناکی از یک ماده‌یِ ناچیز<ِ آینده از دوردست>* سخت‌تر بینی را متأثر می‌کند (bē-ayāftan) تا بادِ مخالفي <که از>* کون سرمی‌زند؛ که آن نیز <از آن ماده‌یِ گندیده در دوردست>* گندناکیِ بیش‌تر دارد <ولی کم‌تر بینی را می‌آزارد>*.



۲۷. دربارهٔ‌یِ بافتِ[1] زمان، و دربارهٔ‌یِ چبّودیِ <آن> بافت؛ و دربارهٔ‌یِ کسی که زمان را با آن بافت رشته است، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

همانا <رشته‌هایِ>* بافتِ زمان، نیکی و بدی اَند.

نیکی، سْپَنْدازْمینُوانه است و برایستانده بر گوهرِ خود است.

بدی، زَدازْمینُوانه است و دررسیده (pad-rasišn) از گوهریِ برونی است.

شمارگانِ بُنْ‌پاره‌هایِ[2] برسازندهٔ‌یِ آناتِ (rang-zaman) نیکی و بدی که زمان با آن‌ها رَزیده شده است هشت اند: ۱. <بافتِ>* سْپَنْدارانه، ۲. <بافتِ>* زَدارانه؛ و <آنچه که>* از اینان سرچشمه می‌گیرد: ۳. <بُنْ‌پارهٔ‌یِ>* وایی (wāyīg / فضایی)، ۴. <بُنْ‌پارهٔ‌یِ>* وَرَنی (=کامْ‌پرستی)، ۵. <بُنْ‌پارهٔ‌یِ>* نیکْ‌اختری، ۶. <بُنْ‌پارهٔ‌یِ>* بداختری، ۷. <بُنْ‌پارهٔ‌یِ>* نیکْ‌بختی و ۸. <بُنْ‌پارهٔ‌یِ>* بدبختی است.

۱. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ سْپَنْدارانه <و همْ‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) <دستگاهِ دینْ‌یاری>، (ب) آگاهی‌هایِ دینی، (ج) نژادگی، (د) راستی و (ه) مهرورزی.

آنچه با اینان همْ‌تخمه است:

رادمردی و آیینْ‌داریِ استوار بر حقیقتِ دینِ بهی است.

۲. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ زَدارانه <و همْ‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) <جداییِ دین از>* سیاست (=sāstārīh)، که همستیزندهٔ‌یِ دستگاهِ دینْ‌یاری (=āsrōnīh) است، و (ب) بددینی و (ج) نانژادگی و (د) کیکْ‌آیینی و (ه) کَرپانْ‌آیینی و (و) دروغْ‌زنی و (ز) ناسپاسی.

آنچه که همْ‌تخمهٔ‌یِ اینان است:

<زُفتی> و هر آن <بدیِ> که همپیوستهٔ‌یِ آشوبْ‌کاری است.

۳. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ وایی[3] <و همْ‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) اَرتشتاری (=دستگاهِ جنگ)، <که>* یاورِ دستگاهِ دینْ‌یاری است و (ب) دلیری و (ج) اروندی و (د) شهریاری و (ه) داد.

و آنچه که همْ‌تخمه‌هایِ اینان است:

هنرهایِ اخلاقی است و آیینْ‌سالاریِ استوار بر شهریاری < ایرانی >*.

۴. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ کامهْ‌پرستی (waranīg) <و آنچه که با آن همْ‌تخمه است>*:

(الف) خوددوستیِ آشموغانه، که همزادِ دروغینِ دستگاهِ دینْ‌یاری و هواخواهِ <جداییِ دین از>* سیاست است و، (ب) بدآموزی و (ج) بددینی.

و آنچه که همْ‌تخمهٔ‌یِ اینان است: آهوانِ اخلاقی و هرآنچه که به آشفته‌کاری همپیوسته است.

۵. برشمارشِ <بُنْ‌مادهٔ‌یِ> نیک‌اختری <و همْ‌تخمه‌هایَش>*:

کشاورزی که آبادکنندهٔ‌یِ جهان است.

و آنچه که با آن همْ‌تخمه است:

بنیادْشده بر رادمردیِ پیمانهْ‌دار و پیمانه به اندازه نگه‌دار و دارندهٔ‌یِ خردِ گزینشگر است؛ که با آن، [یاورانِ](؟) اَرتشتاری و دستگاهِ دینْ‌یاری در افزایش اند.

۶. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌هایِ>* بداختری:

(الف) دزدی و (ب) چپاولِ زُفت‌منشانه است که در کارِ به زُفتی کشاندنِ کِشتْ‌ورزانِ جهان اند؛ و از راهِ زُفتی (=خسّت=pēnīh) در کارِ رواجِ زُفتی و ویرانیْ‌خواهی و کردارِ نابخردانه و، پتیاره بر جانِ آبادانیِ جهان انداختن است.

از راهِ زُفتی است که دارایی < مردمان >* به تباهی کشیده می‌شود و آفریده‌ها<یِ نیکِ اورمزد>* نابود می‌شوند.

و آنچه با اینان همْ‌تخمه است:

<غارت است و چپاول و خرمنْ‌سوزی، که>* پتیاره‌هایِ کشاورزی اند.

۷. برشمارشِ <بُنْ‌مادهٔ‌یِ>* نیک‌بختی <و آنچه با آن همْ‌تخمه است>*:

افزارپردازی (hu-tuxšīh/افزارسازی) است <که> زیربنایِ <رونقِ>* سه پیشه<یِ دیگر>* می‌باشد.

با کمکِ افزارْپردازیِ نیکو است که اندیشهٔ‌یِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک و پارساییِ روان <پابرجا ست>*.

۸. برشمارشِ <بُنْ‌مادهٔ‌یِ>* بدبختی:

سازهْ‌پردازیِ بد (=پردازشِ سازینه‌هایِ اهریمنی و زیانمند) است، که به سببِ آن، بداندیشی و هرزهْ‌درایی و هرزهْ‌کاری و تباهیِ روان <سربرمی‌زند>* ـ همان پتیاره‌های سه پیشه<یِ

دیگر>*.

این <بُنْ‌پاره>هایي که برشمردیم، هر یک بر بنیادِ سرچشمه‌يِ خویش (xwēš-bun)، آني که در <پایه‌يِ> فراتر است، در آني که در <پایه‌يِ>* فروتر است حلول می‌کند (rasišnīh)؛ <بدین سامان>*:

<بنیادِ>* نکویی:

<پلهْ‌پله، مرتبه‌يِ>* سِپَنداری در <مرتبه‌يِ>* وایی <حلول می‌کند>*، و <مرتبه‌يِ>* وایی در نیک‌اختری، نیک‌اختری در نیک‌بختی.

<بنیادِ>* بدی:

<پلهْ‌پله، مرتبه‌يِ>* زَداری در (۴) <مرتبه‌يِ> کامهْ‌پرستی، و <مرتبه‌يِ کامهْ‌پرستی> در بداختری، و بداختری در بدبختی <حلول می‌کند>*.

و به سببِ این <روندِ حلول و هبوط>* هر آن نژادگی و نکویی و آنچه ویژه‌يِ او ست، <بر نژادگی و نکویی>* چیره می‌گردد؛ و <نیز هر آن> بديِ ستمْ‌کامانه <بر گوهرِ پذیرنده‌يِ ستم>* چیره می‌شود. این <چیرگيِ نکویی و بديِ مینوی>* در جهانِ مادی گسترانیده می‌گردد؛ و از راهِ این چیرگی، در تکْ‌تکِ افراد نیز، نکویی <ِ مینوی>* از راهِ نیک چیره می‌گردد و بديِ ستمْ‌کامانه <يِ مینوی>* به میانجيِ بد، هم در زمانه و هم در مردم به پیکرینگی می‌رسد.

و نیرویي که از آنِ <لایه‌يِ>* زیرین است به درستی، به نیرویي که از آنِ <لایه‌يِ>* زَبَرین است درمی‌پیوندد.

چونان کرد-و-کارِ مردمان که از راهِ نیایش‌هايِ نیکو، به نیرويِ یزدانی، و از راهِ نیایش‌هايِ بد به نیرويِ دیوانی درپیوسته می‌گردد؛ <این است>* رازْآشکاريِ دین.

****

دادارْاورمزد (؟؟)(۵) است که زمان را با بُنْ‌پاره‌ها <يِ ستیهنده>* (؟) رَزیده است؛ <نخست>* با <بافتِ>* نکویی، از بهرِ (čim) آنکه آفریده‌هایَش، بگونه‌ايِ گوهرین، لبالب از نکویی شوند، تا با <نیرويِ>* نکویی سرکوبْ‌کننده‌يِ هر آن بديِ اهریمنانه، که برخاسته از بُنِ بدی ست، شوند.

<دودیگر>* با <بافتِ>* بدی، از بهرِ آنکه بديِ اهریمنانه‌يِ فرارسیده از <ساحتِ>* برون، در <تراژش>* آفریده‌ها آشفتگی پدید آرد، تا آفریده‌ها از یکپارچگيِ قوا سر به ناپایداری گذارند.

<و کشمکشِ این دو نیرويِ ستیهنده>* در همه‌يِ زمان‌ها از آغازِ آفرینش تا زمانِ نوسازيِ جهان <برنهاده شده است>*.

<درگیری>* میانِ نیروهايِ ویرانْ‌کننده و تراژکننده، میانِ نیروهايِ برانگیزشی و نیروهايِ پایدارکننده است که همه‌يِ آفریده‌ها را به فرشگرد (=نوسازيِ جهان) درمی‌پیونداند؛ هر زمان که زورْآوريِ نکویی <بر نیرويِ بدی>* در هر زماني <چیره گردد>*، آنگاه است که بدی‌ها به پس رانده می‌شوند.

هنگامي که در زمانه، بُنْ‌پاره‌هايِ بدی، <در شمار>*، افزون شوند، هر آنچه نیز از آنِ بدی ست بر نیکی در همان زمان فزونی خواهد گرفت (؟) (*franīhistan)

<هر چند>* در گذرانِ زمانِ درازْ، <بدی>* سرتاسر به نابودی کشیده خواهد شد. (۶)

<پس از آن>* است که زمانِ نوسازيِ جهان، آنهم به سببِ زورآوريِ نکویی، فراخواهد رسید و بديِ اهریمنانه اندر گذرِ زمان‌ها و اعصار سر-تا-پا به نابودی کشیده می‌شود؛ آن زمان است که فرشگرد از راهِ <پیروزيِ فرآراسته‌يِ>* نیکیْ به استواريِّ ویژه و نابِ خود (abēzag-ēstišnīh) دست می‌یابد؛ و به سببِ این <پیروزيِ پایانی>*، زَدارمینو نیست-و-نابود می‌شود؛ آفریدگان، پیروزی <بر بدی>* را در آغوش می‌کشند؛ تنِ پسین و بی‌مرگی و خوشْ‌بختیْ، همه‌يِ دام و دَهِشِ نیکو را دربرمی‌گیرد؛ آن زمان است که با فرزانشِ اندازه‌شناسانه‌يِ جهانْ‌آفرینْ کام و نیرو <بهره‌يِ همگان می‌شود>*.

یادداشت‌ها

۱-واژه‌يِ «بافت» را در ترجمه‌يِ واژه‌يِ rang از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ و برابرِ نیاز، گاه به «بُنْ‌پاره‌هايِ برسازنده» نیز ترجمه کرده‌ایم. به گمانِ ما، نگریسته‌يِ نویسنده‌يِ این روایت (کرده‌يِ ۲۷) از کاربردِ این واژه، هماني است که حکمايِ پیشین به آن «عناصرِ مُقَوّمه و مُشَکّله» (=بُنْ‌پاره‌هايِ برسازنده) گفته‌اند؛ فراروندِ سخن نیز در راستداشتِ دریافت و ترجمه‌يِ ما می‌باشد. و نیز نویسندگانِ دینْ‌کرد در چند روایتِ دیگر، واژه‌يِ rang را در معنايِ «بُنْ‌پاره‌هايِ برسازنده» به‌کار بُرده‌اند؛ نمونه را:

– DK.III.ch.405.sen 1 = MD (387.19): hād! rang ī ‘mardōm dānāgīh ud wēnāgīh’ ēn-iz čahār...

۲-نظرگاهِ نویسنده این است که، زمان، در جایگاهِ «چیستيِّ بی‌آغاز و انجام»، دارايِ بافتي

درونی است: بافتِ سپندارانه (=نکویی) و بافتِ زَدارانه (=بدی).

نکویی و بدی، خود، زیرمجموعه‌هایی دارند و هرکدام از سه پاره برساخته شده‌اند. بُنْ‌پاره‌هایِ نکویی اینان اند: ۱.وایی (=فضایی)، ۲.نیکْ‌اختری، ۳.نیک‌بختی. بُنْ‌پاره‌هایِ بدی اینان اند: ۱.وَرَنی (=کامه‌پرستی)، ۲.بداختری، ۳.بدبختی.

هر کدام از این بُنْ‌پاره‌ها خود نیز ساخته‌شده از زیرْماده‌هایی اند.

پس از این، نویسنده‌یِ این روایت، بُنْ‌ماده‌هایِ بُنْ‌پاره‌هایِ سپندارانه و زَدارانه‌یِ بافتِ زمان را یک-به-یک، به سانِ گُزیده، شرح می‌دهد. نیز نگاه کنید به همین کتاب، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ ۲۷، پیچازه‌یِ آموزه‌هایِ کرده‌یِ ۲۷.

۳-فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی): (vāy) .... جو،هوا، ایزد هوا، بخت.

-همان): (vāy ī weh).......... .... نگهبانِ‌لشکریان و جنگجویان و روانِ پارسایان.

۴-پژوهنده‌یِ نکته‌شناسِ رازْپژوه، در این آموزه‌یِ گرانپایه (کرده‌ی ۲۷)، به خوبی در می‌یابد که جهانِ بَرین (عالمِ علوی)، چگونه نسخه و دومینه‌یِ خود را در جهانِ زیرین (عالمِ خاکی و سُفلی) بَرمی‌پراکند و درمی‌گستراند؛ بگونه‌ای که جهانِ زیرین، خَلِشْگاه و جایگاهِ حلولِ جهانِ زَبَرین است؛ و همه‌یِ این روندِ حلول و هبوط تنها در دیالکتیکِ ناکرانمندی و کرانمندیِ زمان شدنی ست. پلوتینوس (=فلوطینِ اسکندرانی)، در بحث از حلولِ روح در تنِ خاکی، روح را دوشادوشِ تن اسیرِ حرکتِ زمان می‌داند؛ و بر این باور است که آزادیِ روح، در همین زمانِ متحرکِ کرانمند، شدنی ست.

۵-چنین می‌نماید که حق با زینر (Zaehner) است که مدعی است:این روایتِ زُروانی (کرده‌یِ ۲۷) به دستِ مزدائیان دستکاری شده است؛ پُر بی‌راه نیست که در این بندِ خاص، جایِ دو واژه‌یِ zurwān و dādār-ohrmazd را جا-به-جا کرده باشند؛ بسنجید با آنچه در پی می‌آید.

۶-این معنی را امروزه می‌توان ذیلِ بحثِ «دیالکتیکِ طولی (longtitudinal dialectic) و دیالکتیکِ عَرْضیِ (transversal dialectic) عالَم» رده‌بندی کرد: به بیانِ روشن‌تر، در ستیزشِ جهانی میانِ نیروگانِ بدی و نیکی، بدی، در بُرش‌هایی عَرْضی از زمان، بسا بر نیکی چیرگی یابد؛ ولی پیروزیِ آزگار و فرساخته، آنهم در درازایِ زمان، از آنِ نیروگانِ نکویی است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۲۸. دربارهِ‌یِ بُنْ‌پاره‌هایِ خودی و بیگانه‌یِ ایرانْ‌شهر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا بُنْ‌پاره‌هایِ (rang) خودیِّ ایرانْ‌شهر، نژادگی و داد و <کهنْ>آیینِ دینِ مزدایی‌اند؛ و بُنْ‌پاره‌هایِ بیگانه <یِ ایرانْ‌شهر>*، به اندازه‌یِ همه‌یِ (čand) انواعِ خوی‌ها و کیش‌ها و آیین‌هایِ اَنیرانی است، که پتیاره‌یِ نیکوْآیینِ دینِ مزدایی ایرانی می‌باشند.

هرگاه ایرانْ‌شهر بُنْ‌پاره‌هایِ خود را دارا باشد —که اینان اند: دادِ آریایی و <کهنْ>آیینِ دینِ مزدایی— میهماندارِ مینُویِ نیک است؛ و هر آنچه از آنِ <مینُویِ>* بد است از آن جا فرارانده خواهد شد؛ ایرانْ‌شهر آراسته و ویراسته و پیراسته و پاک و زیبای و خوشْ‌بوی و لبالب از شادمانی می‌شود؛ درست بمانندِ اندامی که از راهِ همه‌گونه خورشِ <نیکویِ>* ساماندهنده‌یِ اعتدال، به سلامت< پایدار>* رسیده باشد.

هر گاه بُنْ‌پاره‌هایِ بیگانه <فرمان رانند،>* —که اینان اند: همه‌یِ سَرده‌هایِ (=انواعِ) خویِ انیرانی و <بد>آیینی و کیشِ زَدار<مینو— ایرانْ‌شهر>* میهماندارِ مینُویِ بد است؛ و هر آنچه از آنِ <مینُویِ>* نیک است از آن جا تَرارانده خواهد شد؛ ایرانْ‌شهر، آسیبْ‌دیده و آشفتهْ‌کار و بدبخت و ریمن و گندناک و زشت و آکنده از رنج می‌شود؛ درست بمانندِ اندامیِ (čiyōn tan) که از راهِ همه‌گونه خورش، سخت نابسامان از گزافهْ‌خواری یا کمْ‌بود (=افراط و تفریط)، به <همه‌گونه>* بیماری دچار آمده‌است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۲۹. دربارهٔ بُنْ‌پاره‌هایِ سازگار با سرزمین‌هایِ برونْ<مرزیِ>* ایرانْ‌شهر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

در موضوعِ (ō-iz) بوم-و-بر، <به‌مَثَل>*، اندامي که سَرَش ایرانْ‌شهر است، دادِ-و-دینِ سازگار <با آن اندام>* بیش از هر چیز داد-و-دین < سازگار>* با سرِ ایرانْ‌شهر می‌باشد.(۱)

به سببِ باهم‌آییِ همان داد-و-دینِ <دمساز>* است که نکویی و سود نیز سر به افزایندگی می‌گذارد.

درست به همان گونه که از داد-و-دینِ <دمساز با>* ایران، زورمندی در شهریاریِ ایرانْ‌شهر سربرآورد، به همان گونه نیز بر ایشان رستگاریِ سترگ و فراخی و رایْمَندیِ (=اِداره‌یِ) اساسْ‌مند (rāyēnišn fragān) و هر آن سودي که به این‌ها درپیوسته است گسترده شد (mad-ēstēd) ــ به مانندِ شهریاریِ آن ایرانیاني که شهریاری‌شان بر هفت کشور و نیز بر خُوَنیرَس از خودِ ایرانیان بود: از هوشنگ و طهمورث و جم و فریدون <گرفته>* تا دیگرِ نژادگاني از این شهریاران.

و نیز دربارهٔیِ دیگرِ شهریارانِ ایران:

ــ هر گاه که ایشان دادگستریِ < ویژه‌یِ نژادگان>* را پذیرا شدند و به نکویی کشورداری کردند [یا نیز: پادشاهِ درستکار داشتند]، و از <دسته‌یِ>* پادشاهاني که پُشت بر ستمْ‌کامگی دارند و بربسته‌یِ فریب و نبرد و کشت-و-کشتار و چپاوُل اند نبودند (nē..........bud-hēnd)، بلکه بی‌کُشت-و-کشتار و با دادگستریِ فرآراسته بر آنان <فرمان می‌راندند، ایرانیان>*، همه چیزِشان رو به فزونی بود.

برابرِ <آموزه‌هایِ>* دین (ud az dēn ....paydāg):

<رونقِ>* آن بوم-و-بري در گسترش بود که درست همانجا نیز زور و شگفتیِ فرّه‌یِ دینِ مزدایی رو به گسترش بود؛ تازشِ اهریمن نیز از آنان بازْداشته می‌شد (bē-barīhēnd)، و هر آن سود و رامش <گیتی>*شان برقرار بود.

اما دربارهٔیِ آن سرزمینی‌هایي <برونْ‌مرزی>* که آنان در برابرِ «آن کیش» شکست خورده‌اند، و از آن شکست <کشورداریِ آنان>* فروپاشیده است: واژگونيِ <اساسِ کارِ>* آنان را نیز می‌توان

به چشم دید؛ چونان: به پس رانده شدنِ (bē-burd) کیشِ عیسی از رُم <کوچک>*؛ و آنِ موسی از خَزَران؛ و آنِ مانی از ترکستان.

<آن کیش>*، دلیری و چیرگیِ پیش از این را از آنان برگرفت (bē-burd) و آنان به دستِ حِمْیَری‌ها (hēmyarān) سر به شوربختی و فرولغزی گذاردند و اندرافکنده شدند (andar.......abgand).

<بدتر آنکه>* دینِ مانی از سویِ فرزانگانِ رُم نیز وازده شد.(۲)

یادداشت‌ها

۱-هر کالبدِ اندامین، می‌باید دارایِ سر و بدنِ دَمساز و سازگار و همداستان باشد. اگر ایرانْ‌شهر را سر بیانگاریم، تنِ آن می‌باید داد-و-دینِ دَمساز با آن سر باشد: داد-و-دینِ مزدایی همچون تني ست که با سرِ ایرانْ‌شهر در توازی و سازگاریِ آزگار است.

نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۲۹) با همین سنجه، به نواحيِ برونْ‌مرزیِ ایرانْ‌شهر نیز نظر می‌افکند؛ دربارهٔیِ دینِ عیسی و موسی و مانی نیز این گونه است: درست در همان نواحی‌اي که دینِ عیسی و موسی و مانی از «آن کیش» شکست خورده‌اند، داد-و-آیيني ناهمداستان با تاریخ و فرهنگِ آن نواحی چیرگی یافته است؛ این، نه تنها مایه‌یِ شکوفایی نشده است، که، سرتاسر به فروپاشیِ همه‌چیزِ آن سرزمین‌ها و آن بوم-و-بر انجامیده است؛ برایِ نمونه: شکستِ امپراطوریِ رومِ کوچک؛ یهودیانِ بوم-و-برِ خَزَران و مانیاییانِ بوم-و-برِ ترکستان.

۲-آگوستینِ سِپَنْدْ (قدیس آگوستین) در «خَستو نامه»یِ خود (=کتابِ اعترافات)، نمونه‌هایيِ طُرفه و خواندنی از پس‌زَنِشِ آیینِ مانی به‌دستِ خود و تنيِ چند از فرزانگانِ روم را برایِ ما به یادگار گذاشته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۰. دربارهِٔ انواعِ فراتری و فروتری <مردان>*، بر اساسِ داشتن <یا نداشتنِ دو گونه>* امتیاز، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

به سانِ فراگیر، انواعِ فراتری و فروتری <ِ مردان>* بر بنیادِ داشتن <یا نداشتنِ دو گونه>* امتیاز(۱) (bahr-dāšnīh)، این‌ها ست:

نخست، سالخوردهٔ آراسته به <انواعِ>* هنر است؛ و <یک گامه>* فروتر از او، دودیگر، جوانِ آراسته به هنر است.

رویِ هم رفته، چراییِ فراتریِ سالخوردهٔ هنرمند بر جوانِ هنرور در این است که، مردِ سالخورده، همراهِ با آراستگیِ به <انواعِ>* هنر، آزموده و استوار بر آزموده‌هایِ خود است؛ و از راهِ آزمودگی‌هایَش چه بسیار بدی‌ها را که سرکوب کرده‌است. ولی دربارهٔ جوان <باید گفت>* به همراهِ آراستگی‌اَش به <انواعِ>* هنر، هنوز به آن فرساختگیِ هنرورانه که لازمهٔ ادبِ مِهتری ست (dād mehīh)، نرسیده است.

سدیگر، <یک گامه>* فروتر از آن دو، جوانِ بی‌هنر است.

و فروتر از <همهٔ>* اینان و واپسین‌ترینِ‌شان، آن بی‌هنرِ رَخت به سالخوردگی کشیده است.

چراییِ فراتریِ جوانِ بی‌هنر بر سالخوردهٔ تُهی از هنر، به سانِ فراگیر، در آن امیدواری‌ای ست که جوانِ بی‌هنر برایِ رسیدن به فرجامِ <آزموده>*هنری دارد؛ که <در پایانِ راه>* او را پرتوان با آموخته‌ها <و آزموده‌ها>یَش می‌کند.

یادداشت‌ها

۱-در این روایت (=کردهٔ ۳۰)، کارآزمودگی و کاردانی یک امتیاز است، سالخوردگی و کمْ‌سالی نیز هر کدام یک امتیاز: نویسنده، بر بنیادِ داشتن یا نداشتنِ هر یکی از این دو گونه امتیازها، مردان را دستهْ‌بندی می‌کند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۱. دربارهٔ آن کسان که کوشا در نکویی‌اند و <همیشه>* خرسند، و، آن کسان که به بدی می‌کوشند و <همیشه>* ناخرسندند، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا آن کس که به داد، کوشنده است و کوشاییِ او رو سویِ کارهایِ واجب (a-wizīrišnīg xīr) دارد، چه به خواستَش برسد چه نرسد، <تن>* به سپاس و شادکامی می‌سپارد؛ از کوشاییِ خود در نیکی راضی است.

و آن کس که کوشندگیِ او رو سویِ کارهایِ غیرِ واجب دارد (wizīrišnīg-xīr)، چه به آن برسد چه به آن نرسد، <همیشه>* گلایهْ‌مند و نالان است؛ کوشنده در بدی است و هیچگاه قانع نمی‌شود.

<تعریفِ>* کارِ واجب <این است>*: به اندازه، تن و جان را پاس داشتن و به نیکی زیناوند (= مجهز) شدن؛

<تعریفِ>* کارِ غیرِ واجب <این است>*: هر آنچه که افزایِ آن برابر با بدی باشد.

<کارِ واجب>* رستگاریِ روان است و آن، هر آن کارِ شایسته (=کرفه / ثواب) است.

کارِ غیرِ واجب، <در بر گیرندهٔ>* همهٔ گناهان است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۲ (الف). دربارهٔیِ پشتیبانی، و پشتیبانی برگرفتنِ < ایزدان >*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا پشتیبانیِ ایزدان، فراگسترانه و ویژَستانه (=کلاً و جزئاً)، هر آن گناهْ‌پرهیزی و کرفهْ‌کاری را <دربر می‌گیرد>*، و <کرداریِ> ویژه‌یِ یزدان است؛[1] <و این>* یعنی: <پشتیبانیِ>* نکو از نکویی.

و پشتیبانی برگرفتن < ایزدان >، هرآن گناهْ‌گروی و ناپشیمانی از گناه و دشمنی با کرفهْ‌کاری را <دربر می‌گیرد؛ و پشتیبانی از گناه، بسي> دور است از اینکه <خواستيِ>* ویژه‌یِ ایزدان باشد.

اکنون (=در جهانِ مادیِ کنونی)، خِرَدپسندانه آن است که نیکان در امید و بَدان در بیم باشند؛ هر چند، در هنگامه‌یِ آمیختگی <با تازشِ اهریمن>* ــ از بهرِ آن بزرگْ‌دادگری که همه‌یِ آفریده‌ها را امیدوار <به رستگاری>* نگاه می‌دارد ــ در جهانِ مادی، گاه <دیده می‌شود>* بَدان نیز پشتیبانی می‌شوند و گاه نیز پشتیبانی از نیکان برگرفته می‌شود [یا: در جهانِ مادی برخي بَدان پشتیبانی می‌شوند و پشتیبانی از برخيِ نیکان برگرفته می‌شود]؛ ولی این هست که در جهانِ مینَوی آن کس که نیکوْ <رفتار>* است از بهرِ فلاح و نجات[2] به نیکْ‌انجامی می‌رسد، و آن‌کس که از بَدان است، از بهرِ فرولغزی و نگونساری <در گناه>* به بدفرجامی رسد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیداست.[3]

یادداشت‌ها

۱-یعنی: ستودگانِ آسمانی (=ایزدان) تنها گناهْ‌پرهیزی و کرفه‌کاریِ زمینیان را پشتیبانی و حمایت می‌کنند نه گناهْ‌ورزی و دُوری از کرفه را. پس از این، نویسنده به این پرسش می‌پردازد که چرا گاه بنظر می‌آید بَدان و بدی پشتیبانی می‌شوند و نیکان به حالِ خود رها کرده می‌شوند؟ آنگاه برابرِ آموزه‌هایِ دینِ بهی می‌کوشد این اِشکال را پاسخ دهد.

برایِ پی‌گیریِ دیرْپایی، دیرْمانی، ماندگاری و بقاءِ این مینُویِ اندیشگانی (=ideal) نزدِ ایرانیان نیز نگاه کنید به: میبدی، رشیدالدین، کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۱۶۱: «پیر طریقت گفت:

«الهی! تو دوستان را به خصمان می‌نمایی؟ درویشان را به غم و اندُهان می‌دهی؟ بیمار کنی و خود بیمارستان کنی؟ درمانده کنی و خود درمان کنی؟ از خاکْ آدم کنی و با وی چندان احسان کنی؛ سعادتَش بر سرِ دیوان کنی و به فردوس او را میهمان کنی؛ مجلسَش روضه‌یِ رضوان کنی؛ تا خوردنِ گندم با وی پیمان کنی و خوردنِ آن در علمِ غیب پنهان کنی؛ آنگه او را به زندان کنی و سال‌ها گریان کنی؟ جباری تو کارِ جباران کنی؟ خداوندی کارِ خداوندان کنی؟ تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی؟»

و نیز همان: ج ۸، ص ۳۰.

و نیز نگاه کنید به: دادستانْ‌دینیک، پرسشِ پنجم. بُنْ‌نوشتِ پهلوی برابر است با: ـدادستان، ک۳۵، fol. 110 r. 8.

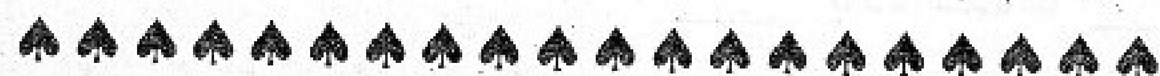
ـ که در آنجا این پرسشِ کلامی دوباره از سويِ نویسنده‌یِ دادستانْ‌دینیک به میان نهاده می‌شود.

۲-فلاح و نجات را برابرِ bōzišn-burzišn آورده‌ایم: چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده، فلاح و نجاتي است که پی‌آمدِ دوری‌گزیدن از گناه است.

۳-برابرِ ساختمانِ گفتاريِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پس از این عبارت، می‌باید شاهدِ خُردهْ‌سنجی‌هایِ نویسنده بر دسته‌اي از کیشْ‌داران باشیم و این روایت با سخنواره‌اي تکراری در این کتاب مانندِ:

...a-dādestānīh abar-š guft-bawēd, yazdīh aziš bē guft-bawēd.

پایان پذیرد؛ ولی چنین نیست و مطلبي بی‌ربط با آموزه‌هايِ بالا، آن هم از میانه، آغاز می‌گردد که به گمانِ ما، بخشيِ پایانی از روایتِ دیگري بوده است. ما (گزارشگرِ کنونی)، بخشِ پایانيِ این روایت را ۳۲(ب) نامگذاری کرده‌ایم (م).



۳۲ (ب). <دربارهٔ سودي که از راستْ‌گفتاری برمی‌خیزد و ستایشي که بر آن مترتب است؛ و دربارهٔ زیاني که از دروغْ‌گویی سرمیزند و نکوهشي که بر آن مترتب است، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.>*

< .... >(۱)

و اما <برگردنِ>* راستْ‌گفتار است که <در آغازِ کارها>* بگوید «اگر خدا خواهد» (=انشاءا... / tā hamē)؛(۲) مگر آنکه بداند با گفتنِ این <دعا>*، گزند و زیاني بزرگ بر پارسایان درمی‌رسد.

و برگردنِ دروغْ‌گو است که هرگز <دعايِ>* «اگر خدا خواهد» (=انشاءا...) را بر زبان نراند، مگر آنکه بداند با گفتنِ این <دعا>*، رستگاري و سودي بزرگ فراچنگِ پارسایان خواهد آمد؛ و این اندرزِ دینِ بهی ست.

ولی اگر راستْ‌گفتاري راستْ‌گفتار —چه ناآگانه و چه آگاهانه— زَه به زیانِ پارسایان بَرَد، به یوبهٔ آن راستْ‌گفتاری نباید بر او خُرده گرفت (padiš a-bun dāšt) بلکه از بهرِ راستْ‌گفتاری‌اش می‌باید که ستوده شود.

ولی اگر دروغِ دروغْ‌گو —چه ناآگاهانه و چه آگاهانه— به سودِ پارسایان بیانجامد، نباید سپاس‌گويِ او بود و از بهرِ آن دروغْ‌گویی نمی‌باید ستوده شود.

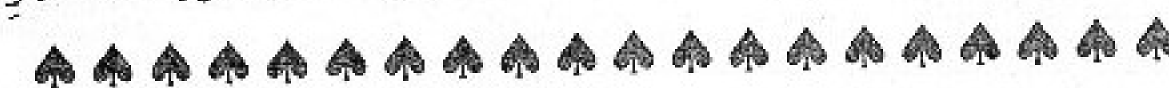
یادداشت‌ها

۱-به گمانِ ما، جُستاري که درپی می‌آید پایان‌هايِ روایتي آسیب‌دیده است که سرنامهٔ فرضيِ آن می‌باید سخنواره‌اي همانندِ این باشد:

<abar sūd ī az rāst-guftārīh ud stāyišnīh ī padiš, zyān ī az drō-guftārīh ud a-stāyišnīh ī aziš, az nigēz ī weh-dēn>*.

۲-«اگر خدا خواهد» را، به شیوهٔ باهمشماری (=قیاساً)، برابرِ tā hamē آورده‌ایم؛ و معنایي نزدیک به انشاءا... را از آن مراد کرده‌ایم؛ بسنجید با سخنِ مولانا:

«گر خدا خواهد» نگفتند از بَطَر   پس خدا بنمودشان عجزِ بشر.



۳۳. دربارهٔ آن کس که روی برمی‌تابد از گناه و روی می‌کند به ثواب، و آن کس که روی برمی‌تابد از ثواب و روی می‌کند به گناه، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

آن کس که <ایزد>* بهمن جای‌گرفته در <قوهٔ>* اَخْوِ (axw / اندیشگی) او باشد، قوهٔ اندیشگیِ (axw) او بر کامِ او فرماندهی خواهد داشت؛

<مینُويِ>* آشتی، جای‌گرفته و نشسته در منشِ او ست؛

مینُويِ راستی (=ایدهٔ راستی)،(۱) ماندگارِ گفتارِ او ست؛

<مینُويِ>* خِرَد، دستوردهِ کردارِ او ست: <چنین کسي>* روی برگرفته از گناه و گراینده به ثواب است.

آن کس که <دیو>* اَکومَن جای‌گرفته در <قوهٔ>* اندیشگيِ (اَخْوْ / axw) او باشد، شکنج و شهوت فرماندهِ کامِ او ست؛

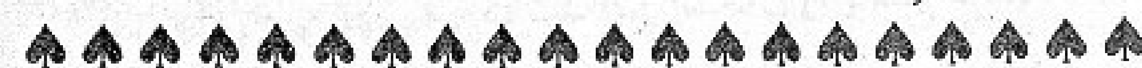
و <مینُويِ>* خشم جای‌گرفته و نشسته در منشِ او ست؛

و مینُويِ دروغ (=ایدهٔ دروغ) فرماندهِ گفتارِ او ست؛

و خودْدوستی دستوردهِ کردارِ او ست: <چنین کسي>* روی برگرفته از ثواب و گراینده به گناه است.

یادداشت‌ها

۱-واژهٔ اَیْدُوس (=εἰδοσ) یونانی، به کژی، «مُثُل» ترجمه شده است؛ افلاطونْ‌شناسانِ ایرانی ترجیح داده‌اند که از درگیريِ با این واژهٔ بسْ‌زورمندِ فلسفی بپرهیزند و در ترجمه‌هايِ خود «ایده» را بکار گرفته‌اند؛ ولی ما (گزارشگرِ کنونی) به پیروی از ادیب‌سلطانی هیچ برابرِ درستی جز واژهٔ «مینو» و «مینو دیسه» برايِ آن نمی‌شناسیم. در این روایت نیز، واژهٔ «مینو» به درستی، به همان معنايِ εἰδοσ در فرزانشِ یونانی به کار رفته است؛ در ترجمهٔ روایت‌هايِ دینْ‌کرد، هرگاه «مینُويِ اندیشگانی» بکار برده‌ایم همان معنايِ افلاطونيِ «ایده‌هايِ ذهنی» را فرادیدِ خود داشته‌ایم. نیز نگاه کنید به: هومن، محمود، تاریخ فلسفه، جلدِ نخست.



۳۴. دربارهٔ‌یِ آنچه به کامِ ایزدان است و آن «دینِ بهی» ست، و آنچه به کامِ دیوان است و آن «بددینی» است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا آیینِ دینِ بهی، اندازشِ پسند< آدمی>* با <خواستِ>* ایزد [یا: قانون](۱) است؛ و <اندازشِ پسندِ آدمی با خواستِ ایزد>*، همانی است که در گوهرِ خود نیکوسرشت می‌باشد؛ حتی اگر به سببِ واژگونْ‌کاری‌ای بدسرشت <نمایانده شود>*.

ولی آنچه در گوهرِ خود نیکوسرشت است، حتی اگر به سببِ هر واژگونْ‌کاری‌ای بدسرشت <نمایانده شود>*، باز هم کاری شایسته است و هر کارِ شایسته (kirbag) برابرِ کامِ یزدان است.

و آیینِ بددینی، همانا اندازشِ <خواستِ>* ایزد با پسند< متغیرِ بشری>* ست؛ و اندازشِ خواستِ ایزد با پسند< متغیرِ مردمان>* همان چیزی ست که در گوهرِ خود بَدسرشت است؛ حتی اگر با هر واژگونْ‌کاری‌ای نیکوسرشت <نمایانده شود>*.

آنچه که در گوهرِ خویش بدسرشت است، حتی اگر با هر واژگونْ‌کاری‌ای نیکوسرشت <نمایانده شود>* باز هم کاری ناشایست (bazag) است؛ و هر کارِ ناشایستی برابرِ کامِ دیوان است.

یادداشت‌ها

۱-واژه‌ای را که «خواستِ ایزد» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ () آمده است؛ ما آن را yazd خوانده‌ایم؛ می‌توان dād نیز خواند و «قانون» ترجمه کرد. ولی اگر قرائتِ dād / قانون درست باشد می‌توان نظر داد که نویسنده‌یِ این روایت، سخنْ گوشه به اصالت، گوهرینگی و نخستینگیِ قانونِ ثابتِ دینِ خدایی بر ذوق و پسندِ دگرشونده و متغیّرِ بندگان دارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۵. دربارهٔ‌یِ نخستین آورنده‌یِ دینِ بهی.

از آنجایی که مردمان از <داشتنِ>* دین گریز ندارند، <و از آنجایی که>* جهانْ‌آفرین از راهِ دین است که <کشور را>* به آبادانی می‌رساند، <و از آنجایی که>* اکنون (=جهانِ مادیِ کنونی)، زمانه و هنگامه‌یِ آمیختگی <با آلودگیِ اهریمن>* است، خود پیدا ست همواره از بهرِ نو<شوَندگی>* و بازْآمدن< نُوی>*، به دین< نو>* نیاز<یِ همیشگی>* ست.

نخستین دینْ‌پذیرفتار از جهانْ‌آفرین، کیومرث <بوده است>*، که نیز نخستینِ مردمیان است ـــ همان نخستین گِلْ‌شاه ـــ(۱) که برابرِ <دادِ>* دین، از بهرِ ساماندهی و ویرایشِ گیهان و پیشروندگیِ آفریدگان، رفتار کرده است.

واپسین دینْ‌آور، از سویِ جهانْ‌آفرین، «سوشیانس» است؛ همانی که واپسین سالار و شهریارِ مردم خواهد بود (ī.....bawēd)، که برابرِ خواست و شگفتیْ‌کاریِ (=معجزه‌یِ) جهانْ‌آفرین، از بهرِ به فرجام رساندنِ دین [یا: از بهرِ پیروی از فرمان‌هایِ دین] ـــ همانی که کیومرث بر آن کردار بود [یا؛ برایِ همان <نیت>ی که در آفرینشِ کیومرث بود]ـــ ویراستارِ جهان به فرساخته‌ترین <شیوه>* خواهد بود، و از راهِ آن سامانِش، آفریدگان، سرتاسر، ویژه و اَنوشه و بهشتی‌کردار خواهند شد؛ و به گونه‌ای خِرَدوَرانه (cimīg / خِرَدپسندانه) می‌باید او را مُهرِ آورندگان(۲) و پیامرسانان و فرستادگان و پیغامْ‌آورانِ دینِ بهی نامید؛ همانی که پس از وی، گیهان بی‌نیاز از فروفرستادنِ دین و پیامبری با آن دین است.

<آن دسته از>* کیشْ‌داران، که، اندر آلوده‌ترین زمانه<یِ تازشِ اهریمن>* و اندر هنگامه‌یِ پوسیده‌ترینِ کنش‌ها(۳) و در بدترین خشکْ<سال>ای که سرتاسرِ کشور را درنوردیده است و مردم نزدیک‌ترین خویشاوندی را با <روزگارِ> سیاه دارند و بیش‌ترین بدگمانی‌ها را بر دینِ ایزدی و بر راستینگیِ (=حقیقتِ) جهانِ مینوی دارند، و اندر زمانه‌ای که گیهانیان بیش‌ترین نیاز را به فرارسیدنِ زُداینده‌یِ سیاهی‌ها و روشنگرِ گیهان و <به آن مردِ>* دارایِ برترینْ آگاهی‌ها دارند و <در زمانه‌ای که رشته‌یِ>* امیدِ گیهانیان گسسته از آن آگاهی‌ها<یِ خداگونه>* است، <باوریِ بنیادین از>* کیشِ ایشان این است که: «....... ....(۴)» ....»

و از چرایِیِ فِرستِشِ پیغمبران از سویِ ایزد <تنها>* بَدفرجامی (=عاقبت به شری) را آموزش می‌دهند(؟)، <با چنین باوری، چاره‌ای ندارند جُز اینکه>* بگویند: «ایزد <خود نیز>* **این نگرش**(۵) **را فروهِشته است**»، و <کیشِ آنان>* فرامی‌گوید که: «**در جهانِ مادی، برایِ آفریدگان، <هیچ پایانِ>* رستگارانه‌ای نخواهد بود**».

یادداشت‌ها

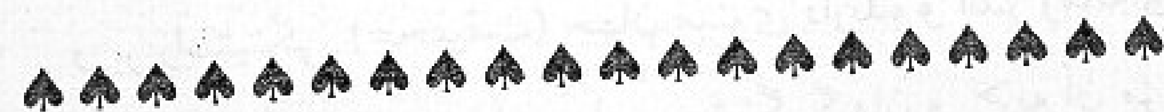
۱–روانشاد مهرداد بهار، واژه‌یِ gil-šāh را دگرشدِ تاریخیِ واژه‌یِ gar-šāh (=شاهِ کوه و بیابان) می‌داند؛ نگاه کنید به:بهار، جُستاری در فرهنگِ ایران، برگْ‌نوشتِ ۸۷؛ و نیز: بهار، پژوهشی در اساطیر، ۱۸۹.

۲–واژه‌یِ مُهر را برابرِ āwišt آورده‌ایم؛ برایِ ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌ی ۳۵) از کاربردِ این واژه، خاتَمیّتِ طومارِ پیغمبران را در نظر داشته است یا خاتِمیّتِ آن را.

۳–«پوسیده‌ترینِ کنش‌ها» را برابرِ kunišn pūdagtom آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده معنایی نزدیک به «بی محتواترین و وارونه‌ترینِ اعمال و رفتارها» را فرادیدِ خود داشته است.

۴–مترجمِ کنونی، خود را از ترجمه‌یِ سخنواره‌یِ در نظر –که با نقطهْ‌چین نشان داده شده است– معذور می‌داند؛ خواننده‌یِ پژوهنده می‌تواند به بخشِ آوانویسی (=ch. 35) نگاه کند.

۵–«این نگرش» را برابرِ az nigērišn در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده، سخنْ‌گوشه به «**نگرشی**» دارد که پیش از این فراگفته است: آن نگرشی که برابرِ آن، پس از «**سوشیانس**»، در جایگاهِ واپسین پیامْ‌آور، جهان می‌باید پاک و ویژه و بهشتی‌کردار گردد و اهریمن سرتاسر زدوده شود.



۳۶. دربـاره‌یِ دوری‌گزیدنِ مزدائیان، از دارندگانِ خیم <و خویِ>* دیوپرستی و اَنیران و فریفتاران و آشموغان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا برابرِ آموزه‌یِ دین <بهی>*، آن کسان که خیم <و خویِ> ریمن (=فاسد) دارند، <این ریمنی، بیش از هر چیز>* در روانِ آنان <جای دارد>*.

<تا زمانی که مردمِ آلودهْ‌خوی>* زنده‌اند، <ریمنیِ خیم و خویِ آنان>* نیز همراهِ تنِ آنان است.

<زمانی که>* بمیرند و <روانِشان>* تن <خاکی را رها کند، آن خیم و خویِ ریمن>* به همراهِ روان <آلوده>* به دوزخ نگونسار می‌شود.

از این روی است که مزدائیان <همیشه می‌باید>* بیمناک از سرایتِ (abar-rasišnīh) گندناکی‌ای که از سویِ آنان <دامنگیرِ>*شان می‌گردد، باشند.

در زمانِ زنده بودنِ آنان (=مردمِ دارنده‌یِ خیم و خویِ ریمن) —از آن ریمنی و تبهْ‌خیمی‌ای که از راهِ همگروهی با ایشان بر سرِ <مزدائیان>* می‌آید— می‌باید بیش‌تر از آنان دوری گزید تا آن زمان که اینان مرده‌اند و لاشه‌ای پوسیده اند.

و این به روشنی آشکار است آن کس که با ایشان دستِ برادری دهد و نزدیکی گزیند به گونه‌ای که هَمدمِ پیوسته‌یِ آنان شود، پارسایی‌اش کاستی می‌گیرد؛ خیمَش آلوده می‌گردد؛ خویَش تباهی می‌پذیرد؛ فرّه <یِ یزدانی‌اَش>* سر به نیستی می‌گذارد.

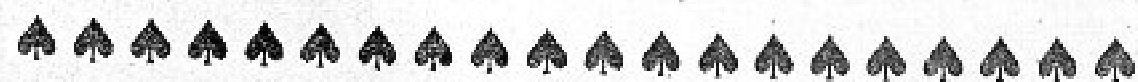
<باید دانست>* با اینان همْ‌جام و همْ‌کاسه شدن، <دوستی نه،>* که ناآشتی و <سرایتِ>* بیماری و پی‌آمدَش <افروختنِ>* جنگ خواهد بود.

چاره این است: از آن کسان که با ایشان (=آشموغان) هَمدم اَند نیز دوری گزینیم؛ و افزون بر این، آن جام و کاسه‌ای را که ایشان با دست می‌گیرند، سه بار با آبِ گرم شست–و–شو دهیم.

تا از راهِ این شست–و–شو، مزدائیان در خوراک و نوشاک <از آلودگی>* دور مانند.(۱)

یادداشت‌ها

۱–چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت (۳۶)، سخنْ‌گوشه به مزدائیانِ سُستْ‌باوری داشته است که موازینِ دین را به دیده نمی‌گرفته‌اند و با آشموغان و فریفتاران و دیگرانی از این دست طرحِ دوستی می‌ریخته‌اند.



۳۷. دربارهٔ آن شهریاري که <در کارِ فرمانْ‌فرمایی>* بر زیردستانِ خود مهتری دارد، آن که <در کارِ فرمانْ‌فرمایی>* همپایهٔ زیردستانِ خود است، و آن که از زیردستانِ خود کِهتر است، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

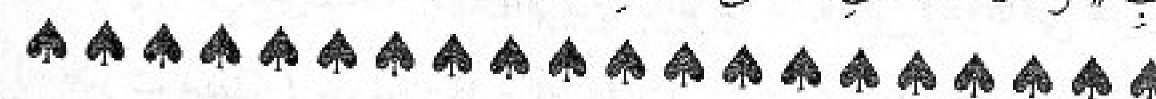
شهریارِ مِهترِ بر زیردستان، کسي ست که <در کارِ فرمانْ‌دهی بر کشور، تنها> با فرمانْ‌نامه‌هایِ خود (=xwad mādayān)، و، بر بنیادِ پرتو و فرّه و خِرَد و هنر< سروريِ>* خودْ بندگان را فرمانده است (winīrdīgīh)؛ <توگویی، زیردستان را>* چونان ابزاري زیرِ فرمانِ خود دارد.

شهریارِ همپایهٔ زیردستان، کسي ست که بر بندگان فرمان می‌راند و به همان اندازه نیز از بندگان< ِ بارگاه>* فرمان می‌ستاند؛ <تو گویی، بر بندگانِ بارگاه، هم>* چونان ابزارها<يِ دسترسِ شاهی>* فرمان می‌راند و هم <از بندگان>* چونان ابزاري فرمان می‌ستاند.

<اما>* شهریارِ کِهتر از زیردستان، کسي ست که در <اِعلامِ و اجرايِ>* فرمانْ‌نامه‌ها (؟)[1] (mādayānīhā) با خِرَد و هنرِ بندگان< ِ بارگاه>* رهبری می‌شود؛ <تا بدان‌جا که>* تنها همچون ابزاري زیرِ فرمان< ِ بندگانِ بارگاه>* است.

یادداشت‌ها

۱-«فرمانْ‌نامه‌ها» را برابرِ mādayānīhā آورده‌ایم؛ شاید نویسندهٔ این روایت (۳۷)، سخنْ‌گوشه به کتابِ «فرمانْ‌نامه‌هایِ شاهی»، زیرِ همین نام دارد.



۳۸. دربارهٔ شاديِ <سرآمدِ>* همهٔ شادی‌ها، و رنج <سرآمدِ همه‌ی>* رنج‌ها؛ و دربارهٔ شاديِ <بَرآمیخته>* با رنج و نیز رنجِ <بَرآمیخته>* با شادی، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

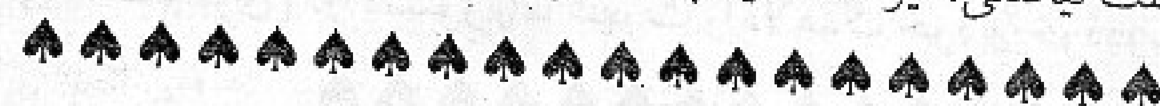
همانا شاديِ <سرآمدِ همه‌يِ>* شادی‌ها، شادی‌اي پاینده است؛[1] رنج< ِ سرآمدِ همهٔ رنج‌ها>* نیز <چنین است>*.

رنجِ <بَرآمیخته>* با شادی، همان گیتيِ تُندْپوی است.

شادی، در گذرانِ زمان با رنج، و رنج نیز در درازنايِ زمان با شادی درتنیده شده است.

یادداشت‌ها

۱-برابرِ آموزهٔ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، شاديِ نیامیخته با رنج و رنجِ نیامیخته با شادی در جهانِ مادی نشدنی است و دست نیافتنی؛ نیز نگاه کنید به: همین کتاب، کردهٔ ۷۴.

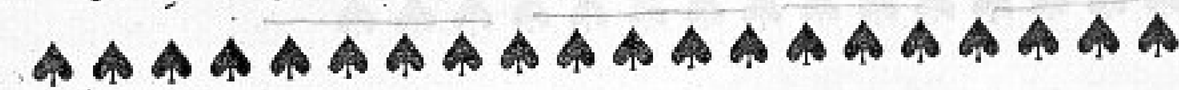


۵۳=۳۹. در بارهٔ راهی که مردمیان در <پیمودنِ>* آن به رستگاری می‌رسند، و راهی که در <پیمودنِ>* آن دچارِ سرافکندگی می‌شوند، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

راهی که مردم، اگر بر آن رفتار کنند به رستگاری خواهند رسید، همانا همتراز شدن با کامهٔ اورمزد است؛ <و آن را خواهند یافت اگر>* در کنکاش و پُرسش دربارهٔ <راستی>* دینِ بهی، که آن نیز کامهٔ اورمزد است، برآیند؛ و یا، در میانِ بِهدینان، از آگاهانی <راهِ درست را بخواهند>* که در کارها <آگاه به>* بایدها و نبایدها (kunišnīg pahrēzišnīg) و در بدی‌ها نیز <آگاه به>* بایدها و نبایدهایند (= اوامر و نواهی).

و اگر برابرِ کامِ اورمزد <رفتار کنند>*، به گونه‌ای که آموزگارشان دلآهنگِ <نیکِ>*شان و خِرَدْ دستوردهِ آنان باشد، از هر آنچه آنان را <در بارگاهِ خدایی>* سرافکنده کند، از راهِ کسبِ آن ابزارِ شناختِ <دینی>*، پاییده خواهند شد؛ <و آن راه می‌انجامد> به نیکْ‌نهادی‌ای (hu-xēmīh ؟) که با خود خرسندی و خِرَدوَری <در بر دارد>*.

<راهی که برای ما>* رستگاری در پی ندارد <همانی است>* که بدنهادی(؟) [یا: خشم‌گیری] را دستورِ راه، شهوت را دلآهنگِ خود و خودْدوستی را کارِ خود <نهیم>*.



۴۰. دربارهٔ هست <شدن>* هستی، و پیدا<شدنِ ذات>* پیدا،(۱) برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا هست <شدن>* ذاتِ هستی، و پیدا شدنِ ذاتِ پیدا (=متجلّی شدنِ ذاتِ متجلی)، برایِ ذاتِ قوهٔ دانایی، <فراروندی>* پیش از کارِ آفرینش است.(۲) [یا: <فراروندی>* پیش از کار <آفرینش>* بوده است].

به همین گونه نیز، برایِ ذاتِ سپندارْمینو، ذاتِ هستی همواره مُتَجَلّی(۳) بوده است.

پیدایی (=تجلّی) آنچه که از «هست» هستی می‌گیرد، در نسبتِ با کَسِ دیگری(۴) ست که، خود-به-خود، پسینی <و پیشینی>* می‌پذیرد.

چونان تجلّیِ اورمزد —در موضوعِ هستی— بر وَهْمَن، پس از آنکه وَهْمَن، به‌کردار، آفریده شد. [یا: وَهمَن در فراروندِ آفرینش نهاده شد].

هَمراهِ با فراروندِ آفریده شدنِ وَهمَن به دستِ جهانْ‌آفرین، نخستین آفرینش نیز <جامه پوشید>*؛ و در پیِ آفرینش <وهمن>* دانایی نیز <به هستی راه یافت>*؛ و با آن، آموزانشِ دین و همهٔ <دیگر> شگفتیْ‌کاری‌هایی که در ذات‌اش (=ذاتِ اورمزد) است؛ و وَهْمَن شایستگی یافت همچون پسر برایِ جهانْ‌آفرین شود و جهانْ‌آفرین پدرِ وهمن شود؛ این آموزهٔ دین است.

همهٔ آنچه برایِ خودِ جهانْ‌آفرین، پیش از آفرینشِ وهمن پیدا بود،(۵) <از آن>*، برایِ دانشِ وَهْمَن همان اندازه برنهاده شده است (=مقدّر شده است) که جهانْ‌آفرین او را (=وَهمن را) آگاهانیده است.

همچنان نیز، پله-و-پایه‌ای که یک آفریده <در پایگانِ هستی>* می‌تواند کسب کند، همان پله-و-پایه‌ای است که جهانْ‌آفرین، برابرِ با همه‌دانی (=آگاهیِ هرویسپی / علمِ مطلق) و همه‌توانی (=قدرتِ مطلق) خداوندگاری‌اش او را بهره‌وَر کرده است.

<پذیرنده>* نیز، در میزانِ نیرویِ دانش نمی‌تواند از کسی که در نیرویِ دانش از همه برتر است، برتر شود (nē....ayābišn bawēd).

<آن دسته>* از کیشْ‌داران که کیشِ‌شان می‌گوید:
«جهان‌آفرین در گوهرِ خویش یگانسته است و نیز، استوار بر پدری و پسری است؛ <و نیز مدعی‌اند>* پدر نه پیشین از پسر و پسر نه پسین بر پدر است و هر دو (=پدر و پسر) بُنْمند و جاودانه‌اند»، <با این ادعا گفته‌ای>* ناشدنی و پوچ را <بر زبان می‌رانند>*؛ <در همان دَم>* آموزش می‌دهند (ī......āfrāhēd): «او یگانسته در ذاتِ خود و در ذاتِ خود یگانسته است»، و پس از آن نیز او را (=ایزد را) دوبُنی می‌انگارند و او را «پیشین بر همه چیز ولی <در همان دَم>* بی‌پیشین، و او را پس از <آفریده‌اَش>* و <در همان دَم>* نه پسینی به نسبتِ آفریده‌اَش»، <در نظر می‌آورند و متناقضانه>* یکی را به نسبتِ دیگری <هم، پیشینْ‌بُنیاد و هم پسینْ‌بُنیاد>* می‌دانند.

<ما مزدائیان می‌گوییم>* درباره‌یِ پدری و پسری، می‌توان بی‌هیچ اعتنایی به پیشینی و پسینی سخن گفت که: یکی پسرِ یکی <و در همان دَم>* پدرِ کَسِ دیگر باشد آنهم در موضوعِ نطفه‌ها (؟)؛ ولی نه در موضوعِ پدری (=پدربودگی)؛ که از آفرینشْ (pad čihr ......ī) <پدر>* بر پسر پیشینی دارد و پسر از او <به جهان>* می‌آید؛ و پسر، که از آفرینش بر پدر< خود>* پسینْ‌بُنیاد است و از <تخمه‌یِ>* پدر است.

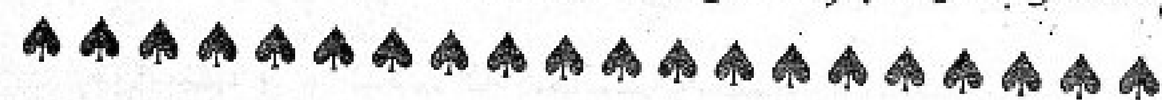
یادداشت‌ها

۱-به گمانِ ما، معنایی نزدیک به «تجلیِ متجلّی» نزدِ حکمای پیشین.
۲-چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده از این بیان این باشد که: دانایی، وجود و تجلّی، به نسبتِ با آفرینش برایِ خودِ جهانْ‌آفرین پیشینی‌اند.
۳-چنین می‌نماید که: هستی و تجلیِ هستی برایِ ذاتِ سپندارمینو پسینی و پیشینی ندارد؛ و پیشینی و پسینی تنها در نسبتِ با آفریده‌ها معنی پیدا می‌کند.
۴-«کَسِ دیگر» را برابرِ bē mard آورده‌ایم: معنایی نزدیک به «مَنِ غیر» یا «غیرِ من» نزدِ حکما.
۵-یعنی همه‌یِ آنچه که به آن «علمِ خداوند» می‌گوییم.



۴۱. درباره‌یِ اِعطایِ دهندگانْ دَهِشانه‌یِ خود را؛ و درباره‌یِ این‌که دریافت‌کنندگانْ در بی‌ترسی‌اند از این‌که دَهَنده بازپس‌گیرد آن دَهِشانه را، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی

بخشیدنِ (=اعطایِ) سزاوارانه‌یِ مایملکِ دَهَندگان به پذیرندگانِ دَهِشانه، <می‌باید>* بدین هنجار باشد که دهندگان، آن دَهِشانه را از مایَمْلَکِ خود دهند.
به سببِ سزاواریِ (=استحقاقِ) دریافتْ‌کنندگان به <دریافتِ>* آن دَهِشانه است که آنان (=پذیرندگان / padīriftārān) شایسته‌یِ ازآنِ خویش‌کردنِ (=تملیکِ) آن دَهِشانه می‌شوند [یانیز: شده‌اند].
تا بدانجا که دهنده (dādār)، آنچه را از آنِ خویش است، از بُنِ جان، به آنکه سزاوارِ آن دَهِشانه است، رادمندانه می‌بخشد، و دریافتْ‌کننده <یِ دَهِشانه نیز>* در بی‌ترسی است <و می‌داند>* دَهَنده، آن دَهِشانه را که نیک بر او روا داشته‌اند از او باز پس نخواهند گرفت؛ و حتی به سببِ گنه‌ورزی نیز از آن دَهِشانه محروم نگردد؛ و دریافتْ‌کننده به لحاظِ استواریِ دهنده در دانایی و بخشندگی و دادگری، در بی‌گمانی <و بی‌ترسی از بازپس‌گیریِ آن دَهِشانه>* است.
<آن دسته از> کیشْ‌داران که <اعتقادِ به>*:
«جهان‌آفرینِ بخشنده ـ <که بنا به باورِ مزدائیان>* آنچه را خود داده است و حتی گناهکاران را از آن محروم نمی‌کند ـ بی‌هیچ بهانه‌ای مجاز به بازپس‌گیریِ دَهِشانه<های خود>* است» <باوریِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، <با این اعتقادِ نادرست>* ایزد را از دانایی و بخشندگی و دادگری برکنار می‌کنند، و به او نسبتِ نادانی و زُفتی و بی‌داد می‌دهند.



۴۲. دربارهٔ‌ِ مِهتری و فراتریِ دستگاهِ دینْ‌پردازی بر <طبقه‌يِ>* آرتشتاران و کشاورزان، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

همانا مِهتری و فراتريِ دستگاهِ دینْ‌یاری (āsrōnīh) بر <طبقه‌يِ>* آرتشتاران و کشاورزان از چندین چِم (=گواه / دلیل) پیدا ست.

یکي از آن <چِم>ها این است که: <طبقه‌يِ>* آرتشتاران از راهِ <یَزِش‌ها و آموزه‌هايِ>* دستگاهِ دینْ‌یاریْ دروجِ مینوی را می‌توانند زد؛ و کشاورزان از راهِ یَزِش‌هايِ ایزدان و <از راهِ آموزه‌يِ>* دستگاهِ دین است که <به آبادانيِ>* گیهان (؟) <می‌پردازد؛ [یانیز: پتیاره‌ها را پس می‌تواند زد]>* هر دويِ این کارها(۱) از پایه، از اَذکارِ دستگاهِ دینْ‌یاری (āsrōnīh saxwan) برمی‌آید؛ و به آنان (=آرتشتاران و کشاورزان) آن آموزش-و-روش تنها از <اَذکارِ>* دستگاهِ دینْ‌یاری می‌رسد.

یک <چِم> دیگر این است که: دانستن و انجام‌دادنِ هر آنچه از زُمره‌يِ فریضه‌هايِ مردمان است — چونان: شناختنِ جهانْ‌آفرین و <بازْ>شناختِ بسيِ کرفه‌ها و گناهان — به میانجيِ <دانشِ>* دستگاهِ دینْ‌یاری <بدست می‌آید>*؛ و این‌ها، پیشینْ‌بُنیاد و زیرینْ‌بُنیادتر از هر کارِ دیگري ست که آتشتاران و کشاورزان در چارچوب < خویشکاری‌هايِ>* خود دارند.

یک <چِمِ دیگر>*، از نخستینگيِ دستگاهِ دینْ‌یاری آنهم زمانِ برشمردنِ <طبقاتِ چهارگانه>* بدست می‌آید و مِهتريِ آن، خود نشانه‌اي ست از <فراتريِ>* پله-و-پایه‌يِ «آسْرُونی» که بدین آرایه‌اند:

آسْرُونی، آرتشتاری، کشاورزی <و افزار سازی>*.

یک <چِمِ دیگر>* از <هَمسنجی با>* تنِ مردم بدست می‌آید:

مِهتريِ سر، که همانسته‌يِ دستگاهِ دینْ‌یاری است، بر دست، که همانسته‌يِ دستگاهِ جنگ است، و بر شکم، که همانسته‌يِ کشاورزی است، و بر پای، که همانسته‌يِ افزارْپردازی است، و، نمودارِ سروری و مِهتری و برتريِ دستگاهِ دینْ‌یاری، که نشانه‌اي از سر است، بر آرتشتاری که نشانه‌اي از دست است و بر کشاورزی که نشانه‌اي از شکم است و بر افزارْپردازی که نشانه‌اي از پای است.

یک <چِمِ دیگر>*، نزدیک‌تريِ دستگاهِ دینْ‌یاری به <مینُويِ>* «روان» است که <خود، گواهِ>* برتريِ آن است؛ و به آن «جایگاهِ مینُويِ وَهمنی» (=manwahmat) نیز نام می‌نهیم؛ و از آنجایي که دستگاهِ دینْ‌یاری «جایگاهِ مینُويِ وَهمنی» است، در <واژه‌يِ آسْرُونی>*(۲) «اَسَرْ رُوانی» (=بی‌کرانگيِ روان) نیز نمودار است.

از <آموزه‌هايِ>* دینِ بهی آشکار است که آسْرُونی در نزدِ اورمزد دارايِ ویژسته‌ترینِ جایگاه‌ها ست: <و این خود،>* گواهِ باور به مِهتريِ دستگاهِ دینْ‌یاری، بر دستگاهِ جنگ و کشاورزی <و افزارْپردازی>* است.

یادداشت‌ها

۱-«هر دويِ این کارها» را برابرِ har dō آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده، سخنْ‌گوشه به، یک: پَسْ‌زنشِ دروجِ مینوی به کمکِ آرتشتاری، دو: پَسْ‌زنشِ پتیاره‌ها و آبادانيِ گیهان از راهِ کشت-و-ورز دارد.

۲-نویسنده‌يِ این روایت (کرده‌ی ۴۲)، پاره‌هايِ برسازنده‌يِ واژه‌يِ «آسرونی» را ruwānīh + asar می‌داند؛ یعنی: در سیمايِ برونی و نماییِنِ واژه‌يِ در نظر (=āsrōnīh) دو بُنْ‌پاره‌يِ asar و ruwānīh را، البته برابرِ دانِشِ واژه‌شناسيِ پُری‌میتیوِ خود، از هم بازْمی‌شناسد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۳. دربـاره‌یِ آن مـردمي کـه در راه‌بَـری <کارها>* (=اِداره‌یِ امور) با <پیروی>* ازَ اندرزِ دینِ بهی، همه‌یِ نیکی‌هایِ دو جهان را از آنِ خـود مـی‌کنند، بـرابـرِ آمـوزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزانِش دینِ بهی، مـردِ تـوانـمند در زمـینه‌یِ دانش، <نـیز>* تـوانـا در بـدست‌آوریِ دارایی می‌گردد.

مردِ کم‌بهره از دانش، از راهِ همان دانِش است که در زمینه‌یِ دانش توانمند می‌گردد.

به همین گونه، آن کس که در <زمینه‌یِ>* دارایی، کم‌دست است به یوبه‌یِ دارایی تـفتنده و بخشنده است [یا: می‌باید به یوبه‌یِ دارایی تفتنده و بخشنده باشد].

آن کس که سرشار از توانایی <در زمینه‌یِ دانش و دارایی>* است و از توانمندیِ دانش <و دارایی>*، از هر دو، به‌سزاواری بهره‌ور است؛ با اقتدار (pad-nērōg) و به فرساخته‌ترین روش می‌باید پاسبانِ هردُوان بُاد؛ تا همواره، به گونه‌ایِ رسا و بسنده، ازآنِ خویشْ کننده‌یِ نیکی‌هایِ دو جهان باشد؛ تا با کمکِ آن دو <گونه توانمندی>*، گیهان، آراسته و ویراسته و پیراسته گـردد؛ آفریده‌هایِ نیکو افزایش یابند؛ و مردمان، رستگار و بَرینْ‌پایه شوند.(۱)

یادداشت‌ها

۱-اگر سرنامه‌یِ این روایت (۴۳) را چونان پرسش در نظر آوریم، بندِ پایانیِ این روایت را می‌باید چونان پاسخ در نظر آورد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۴. دربـاره‌ی رسـیدنِ بِـهنگام (=بـموقع) ایزدن در سرکوبِ ستیزنده‌ها، و پسْ‌رانـدنِ پتیاره‌ها از آفریده‌ها، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا، ستودگانِ مینوی (=ایزدان)، برابرِ فرمانِ جهانْ‌آفرین، از بهرِ سرکوب و زدودنِ پتیاره از همگان یک-به-یک، هنگامي که زمانِ آن فرارسیده باشد، با کم‌ترین زیان، پتیاره‌ها را از آفریده‌ها خواهند زدود (petyārag.........bē-burdan).

همچنان چون پزشکِ دانا که با ساماندهيِ نیروهایِ سرشت، بیماری‌ها را از تن <ِ مردمان>* می‌زُداید؛ <و یا> برزیگرِ جهاندیده که با به تباهی کشاندنِ نیرویِ ریمنيِ <یورش‌آورده بر>* دانه‌ها(۱) <ریشه‌یِ>* ریمنی را از دانه‌ها برمی‌کَنَد.

هرگاه نیز، زمانِ آن دررسیده باشد، <ایزدان>*، برابرِ فرمانِ جهانْ‌آفرین، بـه یـوبه‌یِ پسْ‌زدنِ سرتاسر <ِ پتیاره‌ها>* بتندی درمی‌رسند (tēz.......rasēnd)، و تکاورانه، ستیهندگان <ِ دام و دهش>* را می‌کُشند؛ به گونه‌ایِ که دیگرباره سربرندارند. <آنگاه است که>* سودمنديِ بزرگِ گیهان، و فراگسترشِ دین و آسایش و دیرزیوی (دیرزییندگی / طولِ عمر) خواهد بود: <به گونه‌ایِ که>* آفریدگان، در بی‌ترسی از <تازشِ دوباره‌یِ>* ستیهندگان به آسا[یـ]ـن می‌رسند و جهانیان به رامشِ ماندگار.

یادداشت‌ها

۱-این عبارت، آشکارا، سرانگشتِ سخن رو سويِ «آفاتِ نباتی» دارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۵. دربارهٔ <خاستگاهِ>* تباهی در جان و تن و همه‌چیز و رای-و-روشِ مردمان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

برابرِ آموزهٔ دینِ بهی، جهانْ‌آفرین، به یوبهٔ فرآراستگی‌هایَش در کارِ خداوندگاری، به همهٔ مردم، جان و تن و همه‌چیز و <قوهٔ>* رای-و-روش (=تدبیر) را، تُهی از تباهی و بی‌هیچ‌کاستی و بی‌آهو دهد [یا: بخشیده است].

ـ آهوپذیریِ مردمان در <گسترهٔ>* جان، از راهِ کاستی در دانش است، که این، بُنْ‌انگیزِ (=wihān / علت / انگیزانندهٔ بُنیادین) تباهیِ جان و تباهیِ خوی است.

آهوپذیریِ مردمان در تن، نیز برخاسته از تباهندگیِ اَخلاطِ <چهارگانه>* است که بُنْ‌انگیزِ بیماری و مرگ می‌شود.

آهوپذیریِ مردمان در چیزها، برخاسته از نبودِ تباهندهٔ فرّه<یِ یزدانی>* است.(۱)

و آهوپذیریِ مردمان در رای-و-روش‌ها (=تدبیرها)، برخاسته از آشوب در نظمِ <کار>*ها است؛ <که این، ریشه در>* گزافه‌کاریِ نامعتدلانه و کاستیْ‌کاریِ تُهی‌کننده<یِ نظم>* دارد.

<همهٔ>* کاستی‌ها و تباهی‌ها برآمده از دشمنِ آفرینشِ فرآراستهٔ جهانْ‌آفرین ـ <یعنی>*، برخاسته از آزاررسانِ آفریده‌های خداوند ـ اند.

[یا نیز: <همهٔ>* کاستی‌ها و تباهی‌ها برآمدِ <نیروی ستیزندهٔ>* بر آفرینشِ فرآراستهٔ جهانْ‌آفرین اند؛ <آن نیروی ستیزنده‌ای>* که آزاررسان و دشمنِ آفریده‌های خداوند است].

<اگر هر اندازه>* که مردم، از پشتیبانیِ جهانْ‌آفرین و اَبَرزورآوری‌اَش در برابرِ زورْآوری‌هایِ آزاررسان (=اهریمن)، به حالِ خود رها نشوند، به همان اندازه <بهره‌ای>* از دانش برایِ جان، <بهره‌ای از>* درستی برایِ تن، آبادانی برایِ چیزها و میانه‌روی در رای-و-روش (=تدبیر) سزاوارِشان می‌شود.

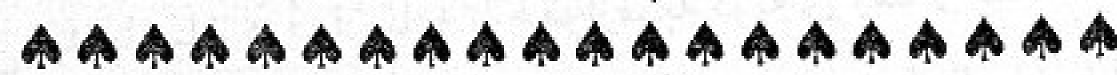
زیراکه هستیْ‌بخش، زمانِ آفرینشِ همهٔ چیزها برایِ مردم، متعهدِ بر (ast pad) بایستمندیِ نیکی و نابایستمندیِ بدی برایِ خود و همْ‌پیمانانِ خود است؛ و این گونه گفته است (؟)

(ēnīwāxt?) که می‌باید از نیکی در برابرِ خیم و خویِ آزاررسان(؟) پشتیبانی کرد و از ذاتِ آزاررسان (āzārēnīdār azišīh) دوری گزید.

<آن دسته از>* کیشْ‌داران که: <اعتقادِ به>*: «**جهانْ‌آفرین، هر آن دَهِشانه** ـ <از جان و تن و همه‌چیز و رای-و-روش>* ـ **را که خود به آفریده‌هایَش بخشیده است، خودسرانه می‌تواند بازپس‌گیرد**» <باوریِ بنیادین از>* کیشِ ایشان است، دربارهٔ جهانْ‌آفرین <ناچارند بگویند:>* **خداوند<ِ بخشاینده>*، بازپس گیرنده<یِ همهٔ آنچه که بخشیده است>* می‌تواند باشد**؛ و به ناسزاواری به او گناه و تبهْ‌خویی و تبهْ‌گِنی و زشتکاری و هر روز به رنگی درآمدن (=تلّونِ مزاج / waranīgīh) در کارِ آفرینش را نسبت می‌دهند و <فروزهٔ بخشایندگیِ>* یزدانی را از او برمی‌گیرند.

یادداشت‌ها

۱-معنایی نزدیک به: اَلْفَقْرُ یَکادُ اَن یَکُونَ کُفْرًا.



پیشکش به: دکتر مصطفی محجوبی.

۴۶. دربارهٔ‌ِ خویشکاری‌هایِ شهریاران، در زُدودنِ بدبختی و نیاز و تنگی و بیماری و ناخوشی از مردمان تا آنجا که شدنی ست، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی، همانگونه که از خویشکاری‌هایِ (=وظایفِ) شهریاران، بازداشتنِ انیران و دشمنان از <سلطه بر>* تختِ شاهی، و، پیشْ‌گیری از <تازشِ>* دزدان و ستمْ‌کامگان از شهرها ست، به همانگونه نیز از خویشکاری‌هایِ آنان، دور راندن و زُدودنِ (=spōxtan bē-burdan) تهیدستی و تنگی و نیاز و ناخوشی و بیماری — تا آنجا که در گیهان <شدنی>* ست — از کسانی است که در <گستره‌یِ>* شهریاری‌شان <می‌زییَند>*؛ به همان گونه نیز <بر آنان واجب است که در کارِ>* تقویتِ <ابزارِ کار-و-ورزِ مردمان>* و چارهْ‌جویی و پاییدن< کارِ آنان باشند>*.

در میانِ شهریاران، آن کسی تَرینْ‌پایه‌تر است که بدبختی و بیماری را — تا آنجا که چاره‌پذیر است — از شهرِ مردمان آنچنان زُداید که در گستره‌یِ شهریاریِ او مردمِ کمْ‌دست نیز بی‌درد و بیماری <زییَند>*.(۱)

<اکنون در باره‌یِ وظایفِ برجسته‌یِ شهریاران در برابرِ مردم:>*

۱. <وظایفِ شهریار در قِبالِ آن کس که>* ....(؟) او درمان‌ناپذیر است و هیچ رای-و-روشی برایِ <درمانِ>* او پیدا نیست:

می‌باید برابرِ آموزه و اندرزِ دین، از<.... ....>*

< ....>*.

۲. <وظایفِ شهریار>* در قبالِ کاهلی و دمدمی بودنِ (waranīg) <افراد>* به نسبت خویشکاری‌هایِ محوله(؟):

<شهریار می‌باید>* با گسترشِ چاره‌هایِ بکار بُردنی و زایا، آنان را برایِ (bē....ō) انجامِ خویشکاری برانگیزاند تا از راهِ این <انگیزش>* وادارِ به کار-و-کوشش شوند.

۳. <وظایفِ شهریار در قبالِ>* آن کسان که ابزارِ خویشکاریِ آنان — برایِ نمونه: گاوِ وَرزا و ابزارِ ورزیْ‌گری و دیگرِ ابزارهایِ همیاری (=pēš-kār abzār) در کارهایِ‌شان — از دست رفته است و به سببِ این از دستْ‌رفتگی ناتوان <از انجامِ خویشکاری>* اند:

<می‌باید>* برای براه افتادنِ کار، ابزارها<یِ بایسته>* را به وی دهد تا بتواند کارهایش را بی عیب به انجام رساند.

۴. <وظایفِ شهریار>* در برابرِ آن کسان که پیر یا ناتوان شده اند:

< ... ...>*.

۵. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* همه‌یِ زنانِ از کار افتاده(؟) و همه‌یِ کودکانِ ناتوان از کار(؟):

<می‌باید ....>*

تا که <هر گونه ....(؟ abargarz) ناداری از آنان باز داشته شود.

۶. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* مردمِ ناتوان از <........>*:

< ....>*

و این آشکار است که با <بهره‌گرفتنِ از>* بودجه‌یِ اختصاصی (kardag-handōz) می‌شاید تهیدستی را از آنان زدود.

۷. <وظایفِ شهریار در برابرِ ....>*:

به گونه‌یِ روشن(؟)، برابرِ <دستوریِ>* دین می‌باید رای زَند و رواج دهد و بفرماید تا نیازها همه برآورده شود <و مردم بتوانند>* بی درد <و رنج زییَند>(؟)، و نیز خواهانِ<.... >*.

۸. <وظایفِ شهریار>* در برابرِ چارهْ‌جویی برایِ بیماری و اِفلاج (=ترنجیدگیِ اندام):

می‌باید در همه‌یِ شهرها و نیز در کشور [یا نیز: در همه‌یِ روستاها] بیمارستانیِ(۲) بیِ‌عیب <بر پا کند>* و با بهره گرفتن از پزشکِ رواندوستِ کارشناس، <امکانِ دسترسیِ همگان را نیک>* به دارو و درمان فراهم کند<.............. ....>*.

۹. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* دیگرِ کارها:

<شهریار>* می‌باید بفرماید تا کارها بی عیب انجام گیرد؛ و همواره در کارِ پرس-و-جو و پژوهش باشد تا کارها بدرستی انجام شود؛ و مهم‌تر از همه اینکه «داد» در شهرها گسترده گردد؛ که از

راهِ «داد» است که کشور به آبادانی می‌رسد؛ <تنها از این راه است که>* بیماری‌هایِ مسری و خشکی [و یا نیز: جذام] و بدبختی و نیاز از تودگان، سرتاسر، زدوده خواهد شد.

<و از بایاترین خویشکاری‌هایِ شهریاران این است که>* با <پراکندنِ>* بویِ خوش (۳) بر آتش و آب و زمین، برایِ پایِشِ هوا<یِ اطراف>*، که فساد و تباهی از آن (= از نبودِ پایندگیِ آب و هوا) ترابرده می‌شود (=منتقل می‌شود)، بیماری‌هایِ چرکین و خشکی (۴) و بدبختی و نیازِ تودگان را ـــ تا مبادا بُنْ‌انگیزه‌یِ بیماری و ناخوشیِ مردم گردد ـــ ریشه‌کن کند؛ و این شدنی نیست، مگر از راهِ پاییدنِ آتش و آب و زمین.

این <سخنِ واجْ‌آراسته که در زیر می‌آید>* از اندرزهایِ دینِ بهی ست:

«از فرمان‌هایِ شهریاران

استواری‌ها اندر گیهان».

یادداشت‌ها

۱-نخست باید در نظر آورد که این روایت (کرده‌یِ۴۶)، به برشمردنِ وظایفِ شهریاران در رو-در-رویی با پُرسمانْ‌ها و مسائلِ گوناگون پرداخته است که به سانِ برجسته اینان اَند: راندنِ دشمنان از شهر، زُدودنِ بیماری‌هایِ مُسری و عفونی از تنِ مردم، تقویّت و فراهمْ‌آوردنِ زمینه‌یِ کار و کوششِ مردمان، دستگیری از مردمِ کمْ‌درآمد با بهره‌گیری از بودجه‌یِ دولتی. اما اگر کسی تن به کار ندهد چه چاره دارد؟

چنین می‌نماید که در بندِ شماره‌یِ ۲ (برابرِ شماره‌گذاریِ ما)، به این پُرسمان پرداخته‌است و راهکاریِ روانْ‌شناسانه عَرضه می‌کند. ولی در شماره‌هایِ ۴ و ۵، به گمانِ ما، به بغرنجی و فروپیچیدگی‌ای (=مشکلی) زیرینْ‌بُنیادتر می‌پردازد، و آن، کسانی‌اند که از زیرِ بارِ مسئولیت و کارْپذیری شانه خالی نمی‌کنند ولی زیرِ نیرویِ پیری و ازکارافتادگی از انجامِ کار و خویشکاری معذور اَند. نویسنده‌یِ این روایت، زنان و کودکانِ نبالیده را از شمارِ اینان می‌داند. اندوهْ‌مندانه، درهم‌ریختگی و افتادگی‌هایِ بافتِ سخن در این روایت، راه به یک ترجمه‌یِ روشن و سرراست نمی‌دهد، ولی از آنجایی که درونه‌یِ سخنِ این روایت به خویشکاری‌ها و وظایفِ شهریاران در قبالِ مردمِ شهر پرداخته است، به گمان ما، هر بندِ این روایت حکمِ ماده‌ایِ قانونی را دارد.

خود روشن است این دو بند (۴ و ۵) نیز درپیوندِ با این خویشکاری‌ها ست که معنی پیدا می‌کند.

همین اندازه روشن است که: نبودِ ابزار برایِ انجامِ وظیفهْ نزدِ انسانِ تهیدست ـــ که به این سبب نمی‌تواند وظیفه‌یِ خود را انجام دهد ـــ همانندِ نبودِ گاوِ نرِ ورزا و دیگرِ ابزارهایِ شخم برایِ مباشر نیست؛ زیرا مباشر می‌تواند با هر وسیله‌یِ دیگر کار را بی‌کم و کاست پیش بَرَد؛ در صورتی که برایِ انسانِ تهیدست و ناتوانِ از کار ابزاریِ دیگر ـــ در سیمایِ جانشین ـــ برای انجامِ وظیفه وجود ندارد.

با این همه، ما (مترجمِ کنونی)، از درونه‌یِ سخنِ این روایت و این بندِ درنظر، نتوانستیم دریابیم که دولت و فُرنشینِ آن، شهریار، با این پُرسمانِ مردُمانه (=اجتماعی) چگونه رو-به-رو می‌شوند و یا دینِ حاکم چه راهکاری را فرادیدِ دولت نهاده است؟ بغرنجیِ دیگری که در ترجمه‌یِ این روایت بویژه شماره‌هایِ ۴ و ۵ و ۶ با آن رو-در-رو بوده‌ایم، بازنشناسیِ سر و تهِ جمله و نیز زیرمجموعه‌هایِ جمله (سینتاگْمْ) است؛ و امیدِ آن داریم، مترجمیِ توانا، با توافزاری، دشواری‌ها و فروپیچیدگی‌هایِ سخنِ دینْ‌کرد و نیز این روایت را فَراگُشاید.

۲-از میانِ همه‌یِ مانده‌نوشته‌هایِ ادبِ پارسی، چه پیش و چه پس از اسلام، دینْ‌کرد، کهن‌ترین نوشته‌ای ست که واژه‌یِ «بیمارستان» در آن دیده شده است.

۳-«پراکندنِ بویِ خوش» را برابرِ hu-bōyīh آورده‌ایم؛ آیا نگریسته‌یِ نویسنده از کاربُردِ این سخنواره، معنایی نزدیکِ به «ضّدِ عفونی کردن» است؟

۴-«خشکی» را برابرِ huškīh آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نگریسته‌یِ نویسنده از کاربُردِ این واژه، خشکی‌هایِ پوستی و بیماری‌هایِ جلدی و عفونی بوده‌است. ولی درست و سرراست برابرِ با کدام بیماریِ شناخته‌یِ امروزی؟ آیا جُزام؟ برایِ ما روشن و شناخته نیست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۷. دربارهٔیِ آن کس که سزاوارِ کینهْ‌کشی است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی، با هر آن کس که سزاوار است <بر ضدِّ او در راهِ خدا> * پیکار کنیم، نیز سزاوارِ کینهْ‌کشی است (kēn-dāštan...sazīdan).

پیکارِ <در راهِ خدا> * با آن کس سزد که او در کارِ ستیزندگی و زیانْ‌گری بر مردم است.

و نیز با آن کس <پیکارِ در راهِ خدا سزاوار است که خیم-و-خویِ آنان> * گراینده به یاریِ جانِ <خداجویانه‌یِ> * مردم نیست.(۱)

که اینان (=دارندگانِ خیم-و-خویِ تباه و ناگردیدنی به نکوکاری) همان دیوان‌اند و بهمراهِشان نیز آن تبهْ‌کارانی که <نمایان> * به یاریِ مردم‌اند ولی از اینان هیچ یاری‌ای به مردم نخواهد رسید؛ <آن کس> * که یاورِ ستیزندگانِ با مردم است همانا یاورِ دیوان است؛ <و این از آموزه‌های دین> * پیدا ست.(۲)

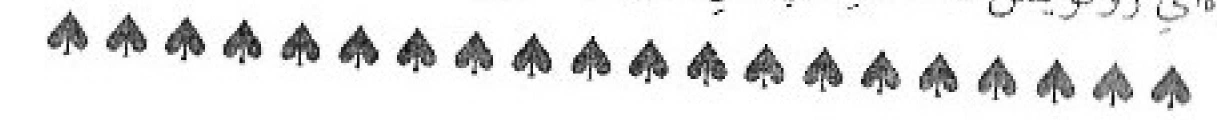
<اکنون> * پندِ دین با مردمانِ نیکوْ <سرشت> *:(۲)

<در آموزه‌هایِ دین> * برایِ کشاندنِ <خیم-و-خویِ> * بَدان به نیکی راهی هست <آن راه این است> *: <با بَدان> * کارزارْ بخردانه نیست؛ بلکه می‌باید بر آنان از سرِ مهر نکویی ورزید و بر آنان نکویی روا داشت، تا آنکه بدتر-<مردمان> * از راهِ <رفتارِ> * خردمندانه به نیکی گِرایند؛ این است پسند و دستورِ دینِ بهی.

یادداشت‌ها

۱-یعنی: خیم-و-خویِ تبهْ‌گِنانه‌یِ آنان، به خویشتنِ خویش، هرگز به سویِ گوهرِ نیکی و نیکوکاری نمی‌گردد؛ پس، هرگز در کارِ تقویّتِ جانِ خداجویانه‌یِ مردم نخواهد بود؛ جز این تعبیر و واگویی، معنایِ درستْ‌نمایِ دیگری در ترجمه‌یِ عبارتِ پهلویِ درنظر نتوانستیم یافت.

۲-سخنان و عباراتی که پس از این، تا پایانِ این روایت می‌آید، در ناسازگاریِ آشکار با گفتارهایِ پیشینِ همین روایت (کرده‌یِ ۴۷) و نیز در ناسازگاریِ بنیادین با آموزه‌هایِ بخش‌هایِ دیگرِ دینْ‌کرد است. این اندازه از پنهانْ‌کیشی (=تقّیه)، در عبارتِ پایانیِ این روایت، را نمایانده‌یِ زینه و دوره‌یِ خاصی از فروپاشیِ دینِ مزدایی می‌دانیم؛ و به گمانِ ما، بخشِ پایانیِ این روایت، از برافزوده‌هایِ کتره‌ایِ رونویش‌کنندگانِ سپسترِ دینْ‌کرد می‌باشد.



۴۸. دربارهٔیِ انواعِ ستیزندگانِ با آفریدگانِ اورمزدی، و <دربارهٔیِ چگونگیِ> نابودی و نیروگرفتنِ‌شان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

انواعِ ستیزندگان با آفریدگانِ اورمزدی رویِ هم رفته سه است:

یکی، پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر <جهانِ> * مینَوی؛ یکیِ <دیگر> *، پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر گوهرِ درون (čihr)؛ و سومی پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر تن <آفریده‌ها> * است.

۱. پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر جهانِ مینَوی، دیو و دروجِ جهانِ مینَوی اند.

<الف: راهِ> * نابودی‌شان <کارْبستِ> * نیرنگ‌ها و یَزِش‌هایِ دینِ بهی و کوشش <برایِ آبادانیِ گیهان> * و دیگرِ آیین‌هایِ خوب <اورمزدپسند> * است.

<ب: راهِ> * نیروگرفتنِ‌شان، <نیروگرفتنِ> * بددینی و دیوپرستی و دیگرِ آیین‌هایِ بد <اهریمنْ‌پسند> * است.

۲. پتیاره‌هایِ تازش‌آوَرَنده بر گوهر درون (čihr dwārišnīg):

آز و رَشک و دیگرِ پتیاره‌هایِ سرشت و پتیاره‌هایِ هنر <هایِ اخلاقی> * اَند.

<الف: راهِ> * نابودی‌شان، <زورْآور کردنِ> * خِرَدِ خدایی است؛ <که خود> * استوار بر خوب‌نگه‌داریِ تن (؟) به کمکِ رایِ-و-روش‌هایِ پزشکی-دارویی می‌باشد.(۱)

<ب: و راهِ> * نیروگرفتنِ‌شان، شهوتْ <پرستی> * و دیگرِ دروجان، که بر گوهرِ درون چیره می‌شوند (čihr ˇcērīh)، می‌باشد.

۳. و پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر تن:

آزاررسانانِ اینْ‌جهانی و دیوپرستان و تبهْ‌کاران و گرگان و خزندگانِ اهریمنی اَند (xrafstar).

<الف: شیوه‌یِ> * نابودی‌شان بیش از هرچیز با گرز و مارکُشِ مردِ دینْ‌آگاهِ خداترسِ خداخوَست، که در این کار جواز دارد.

<ب: راهِ> * نیروگرفتنِ‌شان از بسیاریِ هواخواهانِ درندگان و خزندگانِ اهریمنی و دیوپرستانِ زمینی و نیز بسیاریِ آشموغان می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱-روشن است که نویسنده‌یِ این روایت، سخنْ‌گوشه به پندِ آشنایِ پزشکی ـ«عقلِ سالم در بدنِ سالم است»ـ دارد.

۴۹. دربارهِٔ <زمانِ>* آرام و قرارِ ایـزدانِ پـاکِ مـینُوی، آن هـنگام کـه درد و رنـجِ همگوهرانِ‌شان را در نـبرد عـلیهِ آمـیختگی <جهان با آلودگیِ اهریمن>* می‌بینَند؛ برابرِ آموزهٔی دینِ بهی.

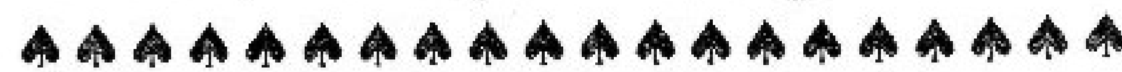
ایزدانِ پاکِ مینَوی، هنگامِ دیدنِ درد و رنجِ همگوهرانِ‌شان در درازنایِ (andar.....ī) نبرد بر ضدِ آمیختگی <با آلودگیِ اهریمن>*، زمانيِ آرام و قرار خواهند گرفت که، «فرجامِ پیروزمندانه‌يِ رزمِ ایشان ــ همان همگوهرانِ ایزد و همان آفریده‌های اورمزد ــ را بر دیوانِ <جهانِ>* تاریکی و سپاهِ دروج، و، به پس رانده شدنِ تازش <اهریمن>* را از آفریده‌ها <يِ اورمزد>*، و، سامانِشِ جاودانه‌يِ همگوهرانِ یزدان را در همه‌گونه نیکی، و، فرازآمدنِ دلآهنگِ ایشان را به سويِ آنچه رامشِ ناگذرنده است» ببینند.(۱)

<آن دسته از>* کیش‌داران که <ادعايِ>*: ***«فرجامِ گیتی برايِ بیشینه‌يِ مردم، قرارگرفتن در تبهْ‌کامی است و <مردم>* تا به جاودان از آن <پایانِ تباه هیچ راهِ>* رهایی ندارند و به یک بَديِ دوزخيِّ فراگیر رهنمون‌اَند»*** <باوريِ بُنیادین از>* کیشِ آنان است، و مدعی‌اند <که: ***«پایانِ جهان>* با بَدفرجاميِ (=عاقبت به‌شرّی) کرد-و-کار <آفرینش>* و <رنگبرنگ گشتنِ>* خِرَدِ جهانْ‌آفرین و بَدْفرجامیِ <آفریده‌ها>* همراه است»***، <کارِشان بدانجا مـی‌کشد کـه:>* دربارهِٔ «آگاهانِ به فرجام <نیکِ جهان>*» ــ <یعنی>* همان ایزدانِ پاکِ مینوی، و نیز فرجامِ کارِ کسانيِ که در این زمانه <يِ ناساز و بدآهنگ>* کیشِ آنان (= مزدائیان) از برپاییِ بهشت <و نیکْ‌انجامیِ آفریده‌ها>* سخن می‌گوید و نیز <بُنْباورِ>* کیشِ‌شان (= بِهدینان). این است که با همگوهرانِ‌شان (=ایزدانِ پاکِ مینوی) همْ‌پُشتی و همکاری داشته باشند ــ بدفرجامی را وعده دهند (nimāyēd).(۲)

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-یعنی: ایزدانِ پاکِ مینَوی، تنها زمانيِ آرام و قرار خواهند گرفت و به شادمانی خواهند رسید که، هستومندانِ پاکِ اورمزد، در جهانِ مادیِّ آمیخته با تازشِ آلوده‌کننده‌يِ اهریمن، در نبردِ میانِ راستی و هر آن ناراستی و کژی، بر هر آن ناراستی و کژی پیروز شده باشند.

۲-یعنی: دسته‌ايِ از کیشْ‌داران، که خود وعده‌يِ عاقبت به شرّی را برايِ اکثرِ آفریده‌ها سرمی‌دهند، برابرِ اعتقاداتِ‌شان می‌باید درباره‌يِ دسته‌ايِ دیگر از کیشْ‌داران (=در این‌جا منظور مزدائیان‌اند، که بازگونه‌يِ آنان، به عاقبت به خیريِّ آفریده‌ها و همکاری و همْ‌پُشتی با ایزدانِ پاکِ مینوی متعهداند) نیز عاقبت به شرّی را وعده دهند: به بیانِ روشن‌تر، چگونه شدنی است که جهانْ‌آفرین، کسانيِ را عاقبت به خیر کند که مُبَلِغِ عاقبت به شرّی برايِ مردمیان اَند و عاقبتِ کسانيِ را به شر کند که مبلغِ عاقبت به خیريِ آفریده‌ها، و، همکار و همْ‌پُشتِ زمینيِ ایزدانِ پاکِ جهانِ مینوی اند؟



۵۰. دربارهٔیِ کسانی که <هر چه پله-و-پایگاهِ‌شان برتر است>* کارِ نیکِ‌شان نیکوتر و عملِ بدِشان بدتر است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.[۱]

همانا، آن نکویی‌ِ که به خویشتنِ خویش نکویی است، نزدِ برترینان و توانگران و زورمندان، از آنرو که دَم و دستگاهِ‌شان گسترده‌تر است (wēš waxšišnīh rāy) نیکوتر <به چشم>* می‌آید؛ و پله-پله تا به برترین <پایگان>*، آن کس که در پایگانِ بالاتری است، نکوییِ و سودی که از او سرمی‌زند بیشْ‌تر <اثر دارد>* تا <نکوییِ و سودی>* از آن کس که در پایگانِ پایین‌تری است.

به همان گونه، برایِ جان‌هایِ سودمندی که در تنان <جای گرفته>* اند، آن جان <در تنِ>* خانهْ‌خدا <سودمندتر است>* تا <در تنِ>* خانگیان؛ به همین گونه نیز، در <تنِ>* دهْ‌سالار تا <در تنِ>* دهْ‌نشینان؛ در <تنِ>* شهریارِ شهر تا <در تنِ>* شهرنشینان؛ یا آن زمان که <آن جانِ گوهرینِ سودمند>* در <کالبدِ>* دین و کشوزْبان است؛ زیرا به سانِ فراگیر، جهان و جهانیان استوار بر آنانند.[۲]

به همین گونه نیز، به یوبه‌یِ نکوییِ جهانْ‌آفرینِ همهْ‌توانِ برترین است که همه‌یِ آفریدگانِ نیکو سرتاسر در نکویی سامان یافته‌اند؛ و بر این پایه است که (ī kē rāy) نکوییِ جهانْ‌آفرین، سرآمدِ همه‌ی نکویی‌هاست. [یا نیز: برایِ‌شان از همه‌یِ نکویی‌ها بهْ‌تر است].

همان بدیِ، که به خویشتنِ خویش بدی است، نزدِ برترینان و توانگران و زورمندان، از بهرِ بسیاریِ دَمِشِ تباهنده و بدِ آنان، برایِ جهان، <آن جانِ زیانْ‌رسان>*، پلهْ‌پله تا آن کس که در پایگانِ برتر است، زیان‌بارتر و بدتر است؛ بدیِ و زیانی که از آن فَرادست سرمی‌زند بیشْ‌تر است از <بدیِ و زیانی>* که از فرودست سرمی‌زند.

به همان گونه نیز جانِ زیانگری که در تن است، آن جا که آن جان <زیانْ‌رسان>* برحسبِ اینکه در <تنِ>* خانهْ‌خدا یا خانگیان، در <تنِ>* دهْ‌سالار یا دهْ‌نشینان، در <تنِ>* شهریارِ شهر یا شهرْنشینان، یا در <کالبدِ>* کشوربان یا دین باشد ـــ از آنجایی که به سانِ گسترده <همه

چیز>* بر اینان استوار است ـــ <زیانْ‌رسانیِ سروران>* بسی زیانمندتر و دَمِشِ آنان بسی سخت‌تر و زیانْ‌بارتر برایِ مردمِ جهان است.

بر همین پایه، اگر بحث در ماده‌یِ بدی را (čiš-iz wadīh)، به: خواست <خداوند>* یا به <توانِ>* بازدارندگی‌اش (=توانِ بازدارندگیِ خداوند) یا به انگیزه‌یِ نیرودهی‌ای [یا نیز: به قدرتِ کشانندگیِ او به گناه] که تنها از او سرمی‌زند، یعنی به بُنِ همه‌یِ نیکی‌ها، به جهانْ‌آفرینِ برترین نسبت دهند (paywastan gōwīhēd) ـــ چونان <دسته‌ای از>* کیشْ‌داران که کیشِ‌شان درباره‌یِ جهانْ‌آفرین می‌گوید: ***«خداوند، به‌گونه‌ای همْ‌زمان (pad-ǰomā)، خاستگاهِ نکویی و بدی است؛ و نیز، سخن از کاستی و تباهیِ نکویی می‌گویند»*** ـــ <کارِشان بدانجا می‌کشد>* که بگویند: ***خداوند <در جایگاهِ سرچشمه‌یِ بدی نیز،>* دارنده‌یِ سخت‌ترین دَمِشِ تباهْ‌کننده است و سخت زیانْ‌رساننده‌تر از هرگونه بدی است و از همه‌یِ بدها بدتر است و ریشه‌یِ هر بدی به وی برمی‌گردد.***

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-این روایتِ گرانْ‌پایه‌یِ دینْ‌کرد (کرده‌یِ ۵۰)، به سخن در «موضوع و منشأِ «شرّ» پرداخته است و می‌دانیم، «مسأله و منشأِ شرّ» نزدِ یزدانْ‌شناسانِ (=متکلمینِ) خاور و باختر از سنگین‌ترین و پرمناقشه‌ترین بحث‌هایِ سراسرِ تاریخِ یزدانْ‌شناسی (=علم کلام) بوده است و دلباختگیِ فزون از اندازه‌یِ یزدانْ‌شناسانِ مزدایی به «بُنِ نیکی و راستی»، به آنان پروا نمی‌داده است که خاستگاهِ بدی و شر را در هستیِ خداوند جُست-و-جو کنند. نویسنده‌یِ این روایت، به پیروی از کهنْ‌دینْ‌آوران، در این جا، یکی از استوارترین و زیباترین چَمْ‌ورزی‌هایِ (=استدلالات) خود را در میانه می‌نهد.

۲-بازگشتگاهِ *«آنان»*: خانهْ‌خدای و دهْ‌سالار و شهریار و کشوزْبان و دین است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۵۰. دربارهٔ‌یِ کسانی که <هر چه پله-و-پایگاهِ‌شان برتر است>* کارِ نیکِ‌شان نیکوتر و عملِ بدِشان بدتر است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.(۱)

همانا، آن نکوییِ که به خویشتنِ خویش نکویی است، نزدِ برترینان و توانگران و زورمندان، از آنرو که دَم و دستگاهِ‌شان گسترده‌تر است (wēš waxšišnīh rāy) نیکوتر <به چشم>* می‌آید؛ و پله-پله تا به برترین <پایگان>*، آن کس که در پایگانِ بالاتری است، نکوییِ و سودیِ که از او سرمی‌زند بیشْ‌تر <اثر دارد>* تا <نکوییِ و سودیِ>* از آن کس که در پایگانِ پایین‌تریِ است.

به همان گونه، برایِ جان‌هایِ سودمندیِ که در تَنان <جای گرفته>* اَند، آن جان <در تنِ>* خانه‌ْخدا <سودمندتر است>* تا <در تنِ>* خانگیان؛ به همین گونه نیز، در <تنِ>* دهْ‌سالار تا <در تنِ>* دهْ‌نشینان؛ در <تنِ>* شهریارِ شهر تا <در تنِ>* شهرنشینان؛ یا آن‌زمان که <آن جانِ گوهرینِ سودمند>* در <کالبدِ>* دین و کشورْبان است؛ زیرا به سانِ فَراگیر، جهان و جهانیان استوار بر آنانَند.(۲)

به همین گونه نیز، به یوبه‌یِ نکوییِ جهانْ‌آفرینِ همه‌ْتوانِ برترین است که همه‌یِ آفریدگانِ نیکو سرتاسر در نکویی سامان یافته‌اند؛ و بر این پایه است که (ī kē rāy) نکوییِ جهانْ‌آفرین، سرآمدِ همه‌ی نکوییِ‌هاست. [یا نیز: برایِ‌شان از همه‌یِ نکوییِ‌ها بِهْ‌تر است].

همان بدیِ، که به خویشتنِ خویش بدی است، نزدِ برترینان و توانگران و زورْمندان، از بهرِ بسیاریِ دَمِشِ تباهنده و بدِ آنان، برایِ جهان، <آن جانِ زیانْ‌رسان>*، پلهْ‌پله تا آن کس که در پایگانِ برتر است، زیان‌بارتر و بدتر است؛ بدیِ و زیانیِ که از آن فَرادست سرمی‌زند بیشْ‌تر است از <بدیِ و زیانیِ>* که از فرودست سرمی‌زند.

به همان گونه نیز جانِ زیانگریِ که در تن است، آن جا که آن جان <زیانْ‌رسان>* برحسبِ اینکه در <تنِ>* خانه‌ْخدا یا خانگیان، در <تنِ>* دهْ‌سالار یا دهْ‌نشینان، در <تنِ>* شهریارِ شهر یا شهرْنشینان، یا در <کالبدِ>* کشوربان یا دین باشد ــ از آنجایی‌که به سانِ گسترده <همه

چیز>* بر اینان استوار است ــ <زیانْ‌رسانیِ سروران>* بسی زیانمندتر و دَمِشِ آنان بسی سخت‌تر و زیانْ‌بارتر برایِ مردمِ جهان است.

بر همین پایه، اگر بحث در ماده‌یِ بدی را (čiš-iz wadīh)، به: خواست <خداوند>* یا به <توانِ>* بازدارندگی‌اش (=توانِ بازدارندگیِ خداوند) یا به انگیزه‌یِ نیرودهی‌ای [یا نیز: به قدرتِ کشانندگیِ او به گناه] که تنها از او سرمی‌زند، یعنی به بُنِ همه‌یِ نیکیِ‌ها، به جهانْ‌آفرینِ برترین نسبت دهند (paywastan gōwīhēd) ــ چونان <دسته‌ای از>* کیشْ‌داران که کیشِ‌شان درباره‌یِ جهانْ‌آفرین می‌گوید: «*خداوند، به‌گونه‌ای همْ‌زمان* (pad-ǰomā)، *خاستگاهِ نکویی و بدی است؛ و نیز، سخن از کاستیِ و تباهیِ نکویی می‌گویند*» ــ <کارِشان بدانجا می‌کشد>* که بگویند: *خداوند <در جایگاهِ سرچشمه‌یِ بدی نیز،>* دارنده‌یِ سخت‌ترین دَمِشِ تباهْ‌کننده است و سخت زیانْ‌رساننده‌تر از هرگونه بدیِ است و از همه‌یِ بدها بدتر است و ریشه‌یِ هر بدیِ به وی برمی‌گردد*.

یادداشت‌ها

۱-این روایتِ گرانْ‌پایه‌یِ دینْ‌کرد (کرده‌یِ ۵۰)، به سخن در «موضوع و منشأِ «شرّ» پرداخته است و می‌دانیم، «مسأله و منشأِ شرّ» نزدِ یزدانْ‌شناسانِ (=متکلمینِ) خاور و باختر از سنگین‌ترین و پرمناقشه‌ترین بحث‌هایِ سراسرِ تاریخِ یزدانْ‌شناسی (=علم کلام) بوده است و دلباختگیِ فزون از اندازه‌یِ یزدانْ‌شناسانِ مزدایی به «بُنِ نیکی و راستی»، به آنان پروا نمی‌داده است که خاستگاهِ بدی و شر را در هَستیِ خداوند جُست-و-جو کنند. نویسنده‌یِ این روایت، به پیروی از کهنْ‌دینْ‌آوران، در این جا، یکی از استوارترین و زیباترین چَمْ‌ورزی‌هایِ (=استدلالات) خود را در میانه می‌نهد.

۲-بازگشتگاهِ «*آنان*»: خانه‌ْخدای و دهْ‌سالار و شهریار و کشورْبان و دین است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۵۱. درباره‌یِ دسته‌هایِ (=گونه‌ها / انواع) هستومندان، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا هستومندان بر سه دسته اند:

۱. <یک دسته، آنی که، در گوهرِ خود «نامیرا» ست و نیز کالبدَش (paymōzan) از او جدایی‌ناپذیر (=غیر مفارق) است>؛

۲. یک دسته، آنی که، <روانِ>* گوهرینِ‌اَش «نامیرا» ست ولی کالبدَش جداشدنی (=مفارق) است؛

۳. یک دسته، آنی که، گوهری «میرنده» است و هم، کالبدَش از او جدایی‌ناپذیر است.[۱]

۱. <آن هستومندی که، در گوهرِ خود (pad-xwadīh) نامیرا ست و نیز کالبدَش از او جُدانشدنی است، خود نیز بر دو دسته است: **الف**: هستومندانِ نامیرایِ نادیدنی، **ب**: هستومندانِ نامیرایِ دیدنی>*؛

الف: از هستومندانِ <نامیرایِ>* نادیدنی: امشاسپندان اَند که ذاتِ‌شان نامیرا ست و کالبدِشان <از آنان>* جدایی‌ناپذیر است؛ نامیراییِ ذاتِ‌شان از تعریفِ‌شان پیدا ست؛ که عبارت است از: «نامیرایانِ افزونیْ‌بخش» [=نامیرایانِ سِپَنْدْ / نامیرایانِ مقدس]؛ از جدایی ناپذیریِ کالبدِ وَهْمَنْ و مانْسَرْسْپَندان ـــ که جانِ گوهرین و پاسبانِ تن‌اَند ـــ پیدا ست که بهره از اورمزد دارند.[۲]

به همین گونه داد-و-آیینِ دیگرِ امشاسپندان، در زمینه‌یِ نامیراییِ ذات و جدانَشوندگیِ کالبد، همانی است که درباره‌یِ وَهمنِ اَمْشاسْپَنْدْ <گفته‌ایم>*: و به‌سببِ یکی‌بودنِ ذات و کالبد است که ***«اَمْشاسْپَنْدان»*** نامیده می‌شوند.

به همین گونه نیز دیگرِ امشاسپندان، آفریدگان را پاس می‌دارند؛ پرتو و فرّه <یِ یزدانی>* را به جهانیان ارزانی می‌دارند.

ب: از هستومندانِ <نامیرایِ>* دیدنی: <نامْ‌آورترینِ‌شان>* خورشید است که گوهرِ هستیِ‌اَش (stī xwadīh) نامیرا و کالبدِ تنانیِ‌اَش <از او>* جدانشدنی ست.

در همین چارچوب (andar ham sāmān)، از گونه‌یِ روشنان <دیدنی>*، ماه و ستارگان‌اند، که، در ذات، نامیرایَند و کالبدِشان جدانشدنی ست؛ داد-و-آیینِ آنان[۳] نیز همانی است

که خورشید.

از بهرِ یکیْ‌بودنِ ذات و کالبدِ است که ***«خورشید و ماه و ستارگان»*** نامیده می‌شوند: <اینان اَند که>* جهان را روشنایی می‌دهند؛ سرشت‌ها (=طبایع) را نیرومند می‌گردانند و بر آفریدگان پرتوافشانی می‌کنند.

۲. <یک گونه‌یِ>* دیگر، آنکه، در گوهرِ خود نامیرا ست ولی <دارایِ>* کالبدِ جُداشدنی است؛ <آن،>* یکسره *«مردمیان»* اَند، که به یوبه‌یِ روانِ‌شان نامیرایَند، ولی کالبدِشان در هنگامه‌یِ آمیختگی <با تازشِ اهریمن>* جدایی‌پذیر است: رویِ هم رفته (pad hamīh āgenēn) *«مردمیان»* نامیده می‌شوند و سرآمدِ همه‌یِ آفریدگانِ گیتیایی اند.

و اندر میانِ همه‌یِ هستومندانِ گیتیایی که آنان نیز در <موضوعِ>* ذات نامیرایَند و کالبدِشان جدایی‌پذیر است ـــ برابرِ آموزه‌یِ دین ـــ همه‌یِ دیگر جانوران <نیکوی>* اَند (wisp gōspand).

داد-و-آیینِ مردمیان و همه‌یِ دیگر آفریده‌هایِ گیتی <در زمینه‌یِ نامیراییِ روان>*، همانی است که ایشان از جهانِ مینوی <گرفته‌اند، و چونان>* اَمْشاسْپَنْدان است که ذاتِ‌شان (=امشاسپندان) «نامیرا» ست؛ ولی داد-و-آیینِ‌شان در <جهانِ مادی، در زمینه‌یِ>* کالبدی، «جدایی‌پذیری» است.

در همین زمینه، داد-و-آیینِ همه‌یِ جانوران <نیکو>* نیز همانندِ داد-و-آیینِ مردمیان است؛ و این خِرَدْپذیر است.

بدین آیین نیز، کالبدِ همه‌یِ آفریده‌ها،[۴] ذاتی چونان وَهْمَن ـــ همان روانِ گوهرینی که پاسبانِ تن است ـــ و چونان دیگرِ امشاسپندان که کالبدِ اورمزداند،[۵] دارند؛ ذاتِ وَهمَن از آنجایی که روانِ گوهرین است، به خویشتنِ خویش، ذاتِ مردمیان <نیز>* هست؛ و بر همه‌یِ آفریدگانْ، <میانجیِ>* پرتوها و رخشندگی‌هایِ جهانْ‌آفرین است.

۳. درباره‌ی آن <هستومندانی>* که در گوهرِ خود «میرا» یَند و کالبدِشان <از آنان>* جدایی ناپذیر»: <اینان>* دیوان و گرگان و خزندگانِ اهریمنی اند.

با آنچه که از نیرومندیِ دینِ بهی و نخستین سُرایش‌هایِ فرازینِ زرتشت ـــ که فَرَوَهَرَش ستوده‌باد ـــ فراهم آمد (pad ān ī az)، کالبدِ دیوان بشکست.

با <فرازْآمدنِ>* آنکه «هوشیدر» است، کالبدِ گرگان نیز <خواهد شکست>*، و به دستِ

آنکه او «هوشیدرماه» است، کالبدِ خزندگانِ اهریمنی نیز <درهم> خواهد شکست؛ <ولی>* ذاتِ اینان (=دیوان و خزندگانِ اهریمنی) آن زمان که فرشگرد برپا می‌شود (abrāz*) و آن سودمندِ پیروزگر (=سوشیانس= sūdōmand ī pērōzgar) درمی‌رسد، سرتاسر به نابودی کشیده خواهد شد.

در پیِ نابودیِ سرتاسریِ اینان (=دیوان و خزندگانِ اهریمنی)، ذاتِ مردمیان و روان‌هایِ نامیرا، از کالبدِ همه‌یِ جانوران و هر آنچه که <نامیرا ست>* دیگرباره جدا نخواهد شد.(۶) همراه با نامیراییِ ذات، روان، آکنده از خوشبختی، در جهانیِ پاک و تهی از پتیاره، تا به جاودان سامان یافته خواهد ماند.

با <فرزانشِ اندازهْ‌شناسانه‌یِ>* جهانْ‌آفرین [یا نیز: با <خواست و کامِ>* جهانْ‌آفرین]، آفرینش، نو و بازساخته و بیگانه با مفارقت< جان و جانان>* و بسامان خواهد شد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.(۷)

یادداشت‌ها

۱-برابرِ آموزش‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، هم در این روایت و هم در روایت‌هایِ دیگر، نوعِ سومِ هستومندان، هستومندانِ میرایی اند که هنگامِ مرگ، پوششِ تنانیِ خود را با خود به جهانِ نیستی می‌برند.

۲-این عبارت، ترجمه‌یِ به‌گمانِ این سخنِ پهلوی است:

-ud a-<wi>sānišnīh ī-šān paymōzan az-iz ān ī ohrmazd, wahman ud mānsarspand ud ān ī asnūdag ruwān, pānag ī tan [ān ī mānsarspand](?), paydāg.

نگریسته و جانْ‌مایه‌یِ سخنِ نویسنده، در این عبارت بخصوص، بر ما روشن و شناخته نیست؛ از این روی، ترجمه‌یِ این سخنواره با گمان انجام پذیرفته است.

۳-داد-و-آیینِ آنان، در موضوعِ نامیراییِ ذات، دیدنی بودن و جداشُوَندگیِ کالبدِ تنانی.

۴-«همه‌یِ آفریده‌ها» را برابرِ (dahišnān) آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده از این سخنواره، دربرگیرنده‌یِ «وَهْمَن و دیگر اَمْشاسْپَنْدان پله-پله تا به مردم و جانوران» باشد.

۵-سخن بر سرِ این است که: در سلسله‌یِ پایگان‌هایِ هستی، از فراترین تا فروترین زینه و مرتبه، آن هستومندی که در مرتبه‌یِ فراتر است برایِ مرتبه‌یِ فروتر از خود، ذات و جانِ گوهرین است و برایِ زینه‌یِ فرازین‌تر از خود کالبد است؛ چونان وهمن، که میانجیِ جانِ گوهرینِ اورمزد و مردمیان است، ولی برایِ اورمزدِ دادار، خود، کالبد است و برایِ آفریده‌هایِ فرودین‌تر از خود جانِ گوهرین است؛ پس، آفریده‌هایِ فرودین می‌باید و می‌توانند برای وَهمَن پوششِ تنانی (=ماده در معنایِ ارسطویی) باشند و وهمن برایِ آنان صورت (=در معنایِ ارسطویی) است.

برایِ یک بررسیِ جدیِ فلسفی از این معنی نگاه کنید به: ارسطو، در آسمان، ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت، ص ۱۸۱: «........زیرا همواره نسبتِ جسمِ بالاتر [از نگرگاهِ آسمانی و زمینی] به جسمی که بلافاصله زیرِ آن است، نسبتِ صورت به ماده است».

۶-یعنی: کالبدِ مردم و جانور، پس از زدوده شدنِ تازشِ اهریمن و سپاهش، که دیوان و دروجان و دَرندگان و خزندگانِ اهریمنی اَند، همان ویژستگیِ «جدایی‌ناپذیری» (=غیرمفارقیّت) اَمْشاسْپَنْدان را پیدا می‌کند.

۷-ارسطو، در کتابِ «مِتاگیتیک» [=متافیزیک]، دفترِ شُشم (=اپسیلون)، به سنجشِ درباره‌یِ سه گونه دانش پرداخته است:

۱. دانش‌هایِ گیتیانه (=علومِ طبیعی)،

۲. دانش‌هایِ نگروَرزانه (=علومِ نظری)،

۳. دانش‌هایِ بَغانی (=علمِ الهی / تئولوگیا).

برابرِ روشنْ‌نویسیِ ارسطو، هرکدام از این دانش‌هایِ برشمرده، گستره‌یِ ویژه‌یِ خود را دارا ست:

۱. گستره‌یِ دانش‌هایِ گیتیایی، «هستومندانِ جدایی‌پذیر (=مفارق)، جنبنده و پذیرایِ شَوَند و تباهی» است.

۲. گستره‌یِ دانش‌هایِ نگرورزانه، «هستومندانِ جدایی‌پذیر (=مفارق)، ناجنبنده و تباهی‌ناپذیر» است.

۳. گستره‌یِ دانش‌هایِ بَغان‌شناسی، «هستی‌دارانِ جدایی‌ناپذیر (=غیرِ مفارق)، ناجنبنده و تباهی‌ناپذیر» است.

دانشِ «بَغان‌شناسیِ» ارسطویی، دو دسته بغان (=φεω / تِئو) را نیز بازمی‌شناسد: الف: بَغانِ جدایی‌ناپذیرِ ناجنبنده‌یِ تباهی‌ناپذیرِ دیدنی (=محسوس / هوشیدنی / دریافتنی).

ب: بَـغانِ جـدایـی‌ناپذیرِ نـاجنبنده‌یِ تـباهیْ‌ناپذیرِ نـادیدنی (=نـامحسوس / نـاهوشیدنی / درنیافتنی).*

اکنون جـایِ آن است کـه دسـته‌بندیِ هستومندان، در نـزدِ ارسطو و نـویسنده‌یِ ایـن روایت (کرده‌یِ ۵۱)، برسنجیده شود.

اما ما (گزارشگرِ کنونی)، سرِ آن داریم نکته‌ای و پرسشی دیگر را بررسیم: آیا می‌توان نظر داد که نویسنده‌یِ این روایت، آگاهی‌هایِ خود را با چند میانجی از برگْ‌نوشته‌هایی پراکنده و روبه‌پوسیدگی نهاده‌یِ «گزارشِ پهلویِ برخیِ نوشتارگانِ ارسطو» برگرفته باشد و برایِ ما، لا-بـه-لایِ روایت‌هـایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، به یادگار گذاشته باشد؟

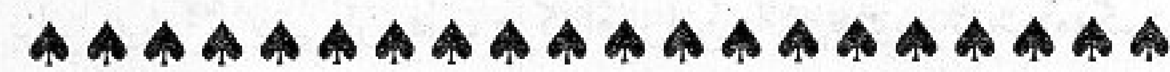
روشن‌تر آنکه: در زمانه‌یِ شاهنشاهیِ انوشیروان، چکیده‌ای از کتابِ «مَتاگیتیک» [متافیزیک] و برخیِ نوشتارگانِ ارسطو به زبانِ پهلوی گزارش شده است که ازمیان رفته‌اند؛ ولی ترجمه‌یِ لاتین این گزارشِ پهلوی امروز در دست است؛ نسخه‌یِ لاتین زیرِ نام:

_Solutiones eorum de quibus dubitavit Chosroes persarum rex. 1885

«Supplem Aristotelicum»

در «Supplem Aristotelicum» به سرْویراستاریِ بایْ واتِرْ امروزه در واتیکان برجای است.

گمان و باورِ ما این است که برخیِ روایت‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، گزارشْ‌گونه‌ای از ته بساطِ خرمنِ حُسنِ آن گزارشِ پهلویِ بر باد رفته است و مترجمِ کنونی، امیدِ آن دارد در دفتری جداگانه به این مهم بپردازد.



۵۲. دربـــاره‌یِ فـــرمانْ‌فرمایی (=اداره) دادگرانه با کمکِ دین.

از آنجایی که دادگری (dādestān) جرثومه‌یِ خِرَدِ خدادادی است، <پس>* با دینِ بهی نیز هَمْگِن و برادر است؛ باورمندی، پذیرش و رواج <ِ دینِ بهی>* از راهِ گسترشِ دادگری می‌باشد.

و از راهِ هر آن دادگری، خِرَدِ خدادادی در همه‌یِ مردمان نیز هست؛ و از راهِ آن (=خردِ خدادادی)، تودگان ویژستگیِ خدایی <دارند>*.

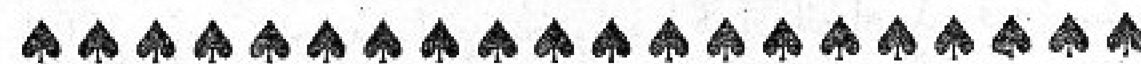
و اما درباره‌یِ بددینان، که آنان با پنهانکاری و رواج <ِ دینِ بد>*، زیانکاری‌هایِ بـددینی را آنـچنان فـریبکارانـه (pad ˣfrēbkārīh) مـی‌پراگـنند (= تـبلیغ مـی‌کنند) کـه پیاله‌ساز <دروغینْ کار>*، با یکیْ‌نمایاندنِ سرب بجایِ زر، سُرب را به نامِ زر رواج می‌دهد (=قالب می‌کند).

بر همین پایه است که، برابرِ اَندازشِ فرزانگان، بددینی <در خود>* ناآراستگی (=بی‌نظمی) نهفته دارد؛ و نیز برابرِ سنجه‌یِ (۱) این <شیوه از>* دادگری «بددینی نابود است».

همان گونه که برابرِ اندازشِ دینِ بهی، آرایه‌مندی (=نظم=ristag) تنها در دادگری —که با هم از یک تخمه اَند— دیده می‌شود؛ و به سببِ یکی‌بودنِ تـخمه‌هایِ ایـنان (=نـظم و دادگـری) بـا خِرَدِ خدادادی است که <هر سه>* از اورمزد اَند.

یادداشت‌ها

۱–«سنجه» را برابرِ tarāzūg آورده‌ایم؛ نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌ی ۵۲) از این واژه معنایی نزدیک به «مِعیار» را در نظر داشته است.



۵۴. اِمکانِ فرجامِ <رستگارانه‌یِ>*(۱) مردم، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

هر یک از مردمان را <از هر طبقه‌ای>* می‌سزد که در فرجام به رستگاریِ روان <رسند>.(۲)

۱. شهریاران، بیش از هر چیز با ساماندهی، <رواجِ>* نظم و ترتیب و روشِ درستِ شهریاری بر گیهان.

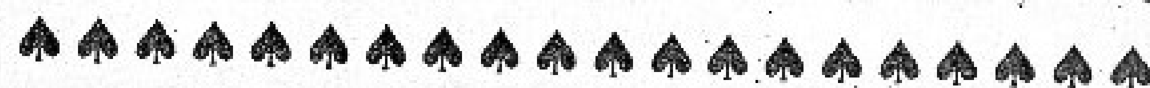
۲. تک‌تکِ دینمردان نیز، بیش از هر چیز با رواجِ دین و باورمندی و پیوندِ ژرف با دینِ مزدایی.

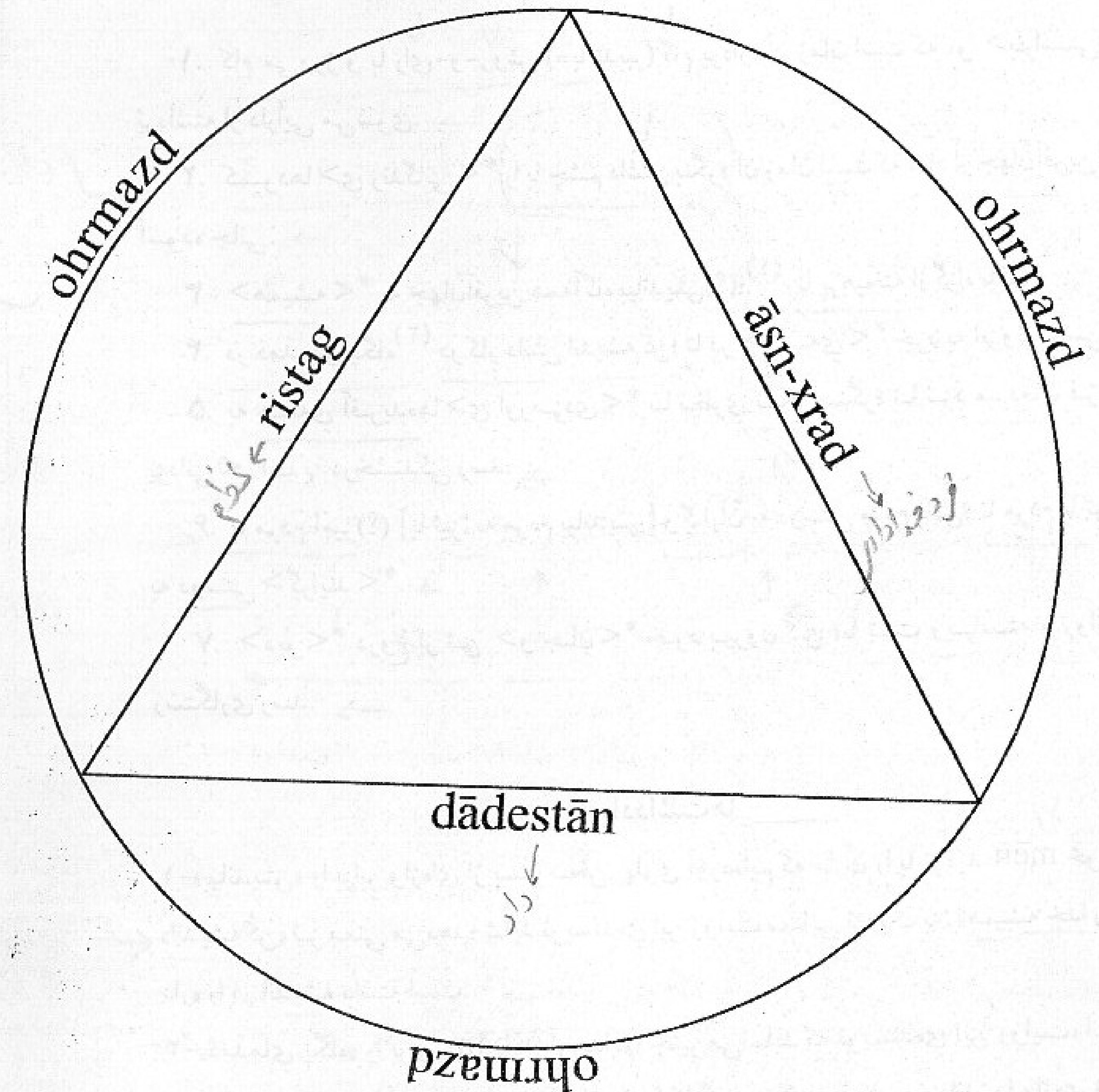
۳. تودگان، بیش از هر چیز، با کار و کوششِ فرساخته درباره‌یِ تک‌تکِ آنچه که در <گستره‌یِ>* خویشکاریِ آنان است.

یادداشت‌ها

۱-«فرجامِ رستگارانه» را برابرِ handāzišn آورده ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌یِ این روایت از این واژه، در این جا، معنایِ «مقصد» و «پایانگاه» را در نظر داشته است.

۲-یعنی: هر کس، بازبسته‌یِ هر طبقه‌یِ مردمانه‌ای (=اجتماعی) که باشد، اگر در چارچوبِ اندازه‌شده، وظایف، آیین‌ها و خویشکاری‌هایِ مردمانه‌یِ خود را به رسایی و فرساختگی انجام دهد، سزاوار است که در آخرت به رستگاریِ روان رسد.





نگاره‌یِ آموزه‌یِ کرده‌یِ پنجاه و دو

۵۵. مسأله پرسیدنِ (xwāyišn) دینْ‌آموز از هیربد در هفت موضوع.

۱. یکی اینکه، چه کسي در دارایی به پُرداشتگی(۱) می‌رسد؟

۲. دیگر اینکه، چه کسي به آسودگيِ جان می‌رسد؟

۳. دیگر اینکه، چه کسي <می‌تواند>* از گناه پرهیزد؟

۴. دیگر اینکه، چه کسي در <زمینه‌يِ>* خِرَد به افزونی دست می‌یابد؟

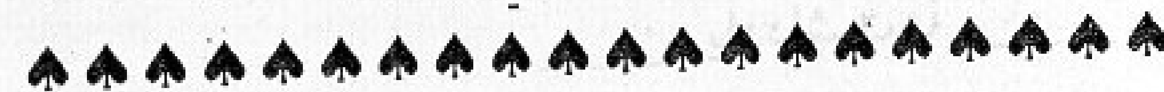
۵. دیگر اینکه، چه کسي فرّه <يِ یزدانی‌اَش>* رو سويِ درخشندگی دارد؟

۶. دیگر اینکه، مردم، گِرایان با دوستيِ کیانَند؟

۷. دیگر اینکه، چه کسي به ویراستگيِ تن و در پيِ آن به رستگاريِ روان می‌رسد؟

یادداشت‌ها

۱-«پُرداشتگی» را برابرِ hangadīh آورده‌ایم؛ معنايِ نزدیکِ به غناء و استغناء.



۵۶. و پاسخ هیربد <به هفت مسأله‌يِ دینْ‌آموز>*، بَرابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

۱. کام می‌ورز و با رای-و-روش (=با تدبیر) گام بردار؛ آن زمان است که تو <براستی>* پُرداشته از دارایی می‌شوی.

۲. کمبودها<يِ زندگانی>* را با چشمِ داشتن بنگر؛ آن زمان است که شاد از جهانْ‌آفرین ای و آسوده جانی.

۳. <همیشه>* به جهانْ‌آفرینِ همه‌آگاه بیاندیش(؟)؛(۱) تا پرهیخته از گناه باشی.

۴. در دَمدَمايِ پگاه(۲) در کارِ دانش اندیشه کُن؛ تا در <زمینه‌يِ>* خِرَد به افزونی رسی.

۵. به همه‌يِ آفریده‌ها<يِ اورمزدی>* با نظريِ نیکو بنگر؛ تا نزدِ مردمان فرّه<يِ یزدانی>*اَت به درخشندگی رسد.

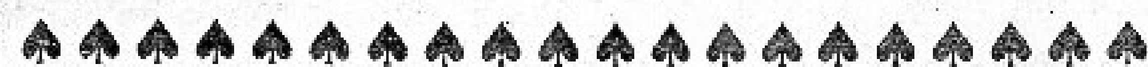
۶. با مردم آمیز(؟) [یا نیز: به مردم بیاندیش] و گِرایانْ به دوستيِ مردم باش؛ تا مردم با تو بسيِ به دوستی <گِرایَند>*.

۷. <دیوِ>* دروغ از تن <و جانِ>* خود بیرون کُن تا تنَت ویراسته و روانَت به رستگاری رسد.

یادداشت‌ها

۱-«بیاندیش» را برابرِ واژه‌ايِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را با تردید mēn خوانده‌ایم؛ «اندیشه کُن» نیز معنی می‌دهد؛ شاید نویسنده‌يِ این روایت معنايِ نزدیک به: «همیشه خدا را در نظر دار» را در اندیشه داشته است.

۲-«دَمدَمايِ پگاه» را برايِ ōšbām آورده‌ایم؛ چنین‌می‌نماید که نویسنده‌يِ این روایت، اندیشیدن در دَمدَمايِ پگاه را بِهْترین و مناسب‌ترین زمانِ به‌کارگیريِ نیرويِ هوش می‌دانَد: ما واژه‌يِ ōšbām [ōš (هوش) + bām (رخشندگی =)] را با «تنویرِ فکر» از نظرگاهِ معنایی بسي نزدیک می‌دانیم.



۵۷. در این نکته که، دانایی <برگرفته از>* دینِ مزدایی، <خود>*، سرتاسر برگرفته از هستشِ[1] دینِ مزدایی است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

هَستشِ دانایِ دین مزدایی —از آنجایي که پتیاره‌هایَش افراط و تفریط است — درگوهرِ خود
«میانه‌روی» ست؛ زیرا <میانه‌روی، برسازنده‌یِ>* ذاتِ دینِ مزدایی است.
همستیزنده‌یِ با دانایی < دینِ مزدایی>* افراط می‌باشد؛ که همزادِ دروغینِ دین است؛ و
پتیاره‌یِ < دینِ مزدایی>* تفریط[2] است.
بر[3] پایه‌یِ آنچه از ویژگانِ بِهدینی و پایبندانِ به دانایی نیکو بدست می‌آید، زیرْبُنیادی‌ترین
باورِ دینِ بهی و ویژه‌ترین گونه‌یِ دانایی، سرتاسر ریشه در هَستشِ دینِ مزدایی دارد.
<درستیِ>* همه‌یِ اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهایِ دانایانه، و، <درستیِ همه‌یِ اندیشه‌ها و
گفتارها و کردارهایِ دانایانه‌یِ>* آن کسانی هم که به <درستیِ>* دینِ مزدایی و <کارآیندیِ>*
زمزمه‌ها<یِ این دین>* پی نبُرده‌اند، همه و همه، ریشه در بود–و–باش و رازْآشکاریِ دینِ مزدایی
دارد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

یادداشت‌ها

۱–«هَستش» را برابرِ hastīh آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌یِ این روایت از این واژه، معنایی نزدیک به «وجود» و «بود–و–باش» را در نظر داشته است؛ می‌توان «هَستندگی» نیز ترجمه کرد.

۲–یکی از معناهایِ «افراط»، در این روایت (۵۷)، این‌گونه توانستی بود: ریزبینی‌هایِ ملالْ‌آور و مؤمنْ‌کُش در کارْبستِ مناسکِ دینی؛ و یکی از معناهایِ «تفریط» این‌گونه توانستی بوُد: نادیده گرفتن و به کنار نهادنِ بایستگانی‌هایِ (=واجبات) دین.

۳–این عبارت را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:
«از آنجایي که دینِ بهی مقیمِ ویژسته‌ترین دانایی‌هایِ نیکو است، پس، ویژه‌ترین گِرَوِش به بِهدینی و ویژه‌ترینِ دانایی، همه و همه، از دینِ مزدایی هستی <می‌گیرَد>*».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۵۸. دربـاره‌یِ شـهریاری و دیـن، بـرابـرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

از بنیاد، هَستشِ شهریاریْ <استوار>* بر دین و دین بر شهریاری است.
در این جُستار (ī andar ān wāzag) از آموزه‌هایِ دینِ بهی <برمی‌آید>* حتی آنانی که
کیشی ناسازگار <با دینِ بِهی>* دارند در این نکته ایشان نیز همداستان اند که: شهریاریِ آنان نیز از
سامانِ دین و دینِ‌شان از شهریاری سامان می‌یابد.
بر همین پایه است که، بُنیادِ دینِ بهی <استوار>* بر این گفته‌یِ زیرینْ‌بُنیاد است:
«باورِ به بندگی در برابرِ اورمزد از بُنِ جان [یا نیز: باورِ ژرفانه به فَرآراستگیِ مطلقِ اورمزد
(ohrmazd bowandagīh)] و بزرگداشتِ دین < او>*».
بزرگداشتِ شهریاریِ ایرانی، <تنها>* از <این دو>* از یکدیگر جدایی‌ناپذیر اند:
دین <ایرانی>* برمی‌خیزد؛ بندگیِ اورمزد <و سامانِ>* دینِ مزدایی از شهریاری <ایرانی>*
برمی‌خیزد.
بَرازش و سودِ این دو (=دین و شهریاری)، بیش از هرچیز، هرچه بیشْ‌تر و فراگیرتر درپیوستنِ به
<همه‌یِ>* آفریده‌ها ست: زیرا از راهِ یکی شدنِ شهریاری و دینِ بهی ست که شهریاری
استوار می‌گردد (ī rāst xwadāyīh)؛ و <نیز>* از راهِ یکی شدنِ دینِ بهی با شهریاریِ استوار،
دین با شهریاری، وحدتِ کلمه (ham wāz) می‌یابد.
از این روی، شهریاری، از پایه، همان دین است و دین همان شهریاری است؛ به همین گونه، نبودِ
شهریاری (a-xwadāyīh = آنارشیزم) نیز به بددینی و بدینی به نااستواریِ شهریاری می‌انجامد.



۵۹. دربـاره‌ي نیک و نیک‌تر و نیک‌ترین <گِرایش >*، و نیز دربـاره‌ي بد و بـدتر و بدترین <گِرایش >* در میانِ مـردم، بـرابـرِ آموزه‌ي دینِ بهی.

<گِرایش >* نیک: به گونه‌اي فراگستر، باورِ ژرفِ تودگان به دینِ اورمزدی، به یوبه‌يِ نزدیکی به اورمزدِ جهانْ‌آفرین می‌باشد.

نیک‌تر و نیک‌ترین <گِرایش >* در میانِ تودگان: <به ترتیب:>* تقرّبِ بیشْ‌تر و بالاترین اندازه‌يِ تقرّب به دینِ اورمزد، به یوبه‌يِ نزدیکيِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازه‌يِ نزدیکی به بنیادِ همه‌يِ نکویی‌ها، همان اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

<گِرایش >* بد: به سانيِ همه‌گیر، باورِ ژرفانه‌يِ تودگان به دینِ بد، بـه یـوبه‌يِ نـزدیکی بـه زَدارمینو می‌باشد.

بدتر و بدترین <نوعِ گِرایش >* اندر میانِ تودگان: <به ترتیب:>* تقرّبِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازه‌يِ تقرّب به بددینی، به یوبه‌يِ نزدیکيِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازه‌يِ نزدیکی به بـنیادِ هـمه‌يِ بدی‌ها، زَدارمینو، است.

<آن دسته از >*کیش‌داران که: ***«بُنِ بدی بهمراهِ بُنِ نیکی، همان ایزد است»***، <باوريِ بُنیادین از >*کیشِ ایشان است، و مدعی‌اند که ***«کیشِ بد، به همان گونه، همراهِ کیشِ نیک منسوب به ایزد (ō yazd paywand) است»***، <چاره‌اي ندارند جز اینکه >* بگویند: ***«بدی و بَدان نیز خواهانِ تقرّبِ به ایزدَند؛ به همان گونه که نیکی و نیکان <خواهانِ تقربِ به ایزدَند >*»***.(۱)

یادداشت‌ها

۱– یعنی: اگر بنا ست که: بُنِ بدی و بُنِ نیکی یکی باشد، پس آنگاه تقرّبِ بَدان به بُنِ همه‌يِ بدی‌ها، به همان جایي می‌انجامد که تقرّبِ نیکان به بُنِ همه‌يِ نیکی‌ها.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۰. دربـاره‌يِ خداونـدگاريِ مـردم <بـر خـویشتن >*، و رای-و-روشي کـه بـر آن مترتب است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

برابرِ آفرینش و دَهِشِ خداوند، جانِ همه‌يِ مردم بر تنِ‌شان خداوندی دارد.

<آفریدگار >* برایِ یاريِ ایشان، در اندرونِ تنِ‌شان <قوه‌يِ >* خوداگاهی (bōy) را آفریده است؛ و از راهِ آن (=نیروگانِ خوداگاهی)، نیرويِ یاد (=wīr=حافظه) را ـــ که خواستار و یابنده‌يِ دانش است؛ و <نیز مردمان را یاری داده است >* با نیروگانِ هوش که آن، پایندان و نگه‌دارنده <يِ یادْمان‌ها >* ست؛(۱) و نیز از راهِ نیروگانِ خِرَد که نگاهبان (nigerīdār / مداقه‌گر) و گزینشگر و کارگر در <بدست‌آوريِ >* دانش است.

پاکی و گشادگيِ مسیرِ <قوه‌يِ >* اَخْوْ [axw / اندیشگی(؟)] به اندیشه‌گاه، به نزدیکيِ یزدان (pad......ō) و نیز به بینشِ بَرین (=اعلی)(۲) می‌انجامد.

در <ساحتِ >* برونيِ تن، شش(۳) ***«ترجمان»*** آفریده شده‌اند که <هر کدام >* جُداجُدا <برایِ کاريِ >* ویژگی یافته‌اَند، که از آن میان پنج تايِ‌شان ***«سُهِش»*** نامیده می‌شَود؛ که اینان اند: ***۱.بینایی، ۲.شنوایی، ۳.چشایی، ۴.بویایی، ۵.بَساوایی***؛ که از بیرون چونان روزنه‌اي آماده شده‌اند تا (kē kard ēstēd) گذردهنده‌يِ روشنيِ بایسته به <اندرونِ >* خانه از بهرِ خانهْ‌خدای (=اندیشگی) باشَند؛ و یکيِ دیگر، <ششُمین >*، از بنیاد <کرد-و-کارَش >* ترجمان است و ***«زبان»*** نامیده می‌شود؛ و آن (=زبانِ مترجمِ آگاهی‌ها)، آورنده‌يِ آگاهی‌هايِ خانهْ‌خدای (=شخص / کَس / اندیشگی) از اندرونِ او به بیرون < او >* ست؛ و نمایانگرِ هر آنچه خواست و دلاَهنگِ او ست.

بر این سامان، همه‌يِ مردم برايِ خداوندگاری بر خویشتن و آزادْکامی (=مُختاری)، به کمکِ آن خداوندگاری، آماده شده‌اند.

اینان (=مردمان) نیز، درست به مانندِ گیهانْ‌خدیو (=خدايِ جهان) که هنگامِ شهریاری بر گیهان کارگزارانـي را بـه <خـدمت مـی‌گیرَد >* (kāmgārān)، مـی‌توانند با کاربُردِ درستِ ابزارها <يِ تنانی >*، دانایانه، خداوندگاری را نیز بر تنِ خویش راهْبَری کنند؛ <پس آنگاه است که

اینان نیز شایسته‌اَند <* «شهریارِ نیکو» نامیده شوند؛ و این شهریاری <ِ نیکو بر تنِ خود >*، به‌ناب‌ترین خوشبختیِ جاودان خواهد پیوست.

چنین شهریاری‌ای، <همان سرنمونه‌یِ >* جهانِ مینوی (=mēnōg axwān=عالَمِ مِثال)، فرازترین و بَرینْ‌پایه‌ترین شهریاری‌ها خواهد بود.

اگر که ابزارها<یِ تَنانی و جانی >* به بَدی و با آگاهی‌هایِ نادرست بکار بُرده شَوَند، این شهریاری < مردمان بر تنانِ‌شان >* و نیز یکپارچگی‌اَش برمی‌گسلد؛ و، به دوزخِ آکنده از بدی نگونسار می‌شود؛ و <همچون >* شهریاریِ شوربخت و سرافکنده (؟) [یا نیز: سرنگون شده] خواهد بود.

از آغاز< آفرینش >*، اندام‌هایِ داداُورمزد، <به میانجیِ اَمْشاسْپَنْدان >*، اندر میانِ آفریده‌هایِ گیتیایی <حلول کرده >* است:

به میانجیِ وَهْمَن، داداُورمزد مقیمِ اندیشگی (axw) است؛

به میانجیِ سْپَنْدَرْمَذ، مقیمِ یادگاه (wārōm) است؛

و به میانجیِ سروش، مقیمِ اندیشه‌گاه (mēnišn) است؛

شهریارِ فرساخته و مهربان و فرآراسته و دادگر و نیکوفرمان، همان **پارسا مرد** است؛ آنکه اندام‌هایَش <در سازگاری >* با ابزارهایِ تنانی و جانیِ <اورمزد >* است.(۴)

<اکنون درباره‌یِ >* اندام‌هایِ مردِ پارسا <که در سازگاریِ با ایزد است >*.

<نیرویِ هوشِ مردِ پارسا >*:

از راهِ هوش، زمانی که به یاریِ آگاهی‌ها(؟) [و یا نیز: از راهِ هوش، و از راه آگاهی‌هایِ یزدانی(؟)](۵) بر آفریده‌هایِ جاندار و بی‌جان (dāmān dahišnān) اِحاطه دارد، هم‌سازگارِ <با ایزد>* است (ham passazag)؛ آنگونه که آسمان <فراگیرِ همه چیز است >*.

<نیرویِ یادِ مردِ پارسا >*:

از راهِ <نیرویِ >* یاد، زمانی که به یافته‌هایِ درستِ دانش دست می‌یابد، هم‌سازگار با ایزد است؛ همچون آتشِ تندپو.

<نیرویِ خِرَدِ مردِ پارسا >*:

و از راهِ خِرَد، هنگامی که دانشمندانه درباره‌یِ کارها و چیزها بسی در پُرس-و-جویِ آگاهی‌هایِ <رَسایِ >* دین بهی ست ـــ که خود، <ذاتِ قویِ >* گزینش می‌باشد ـــ هم‌سازگار با

ایزد است.

و از راهِ تقدّس (abzōnīgīh) و آرمانْ‌گرایی‌ای که به آن [=پُرس و جویِ دانشمندانه / یا نیز: تقدّس] دوسیده است، سرنمونه‌یِ (parwānag) گفتار و کردار است و هم‌سازگار با ایزد است.

<دلِ مردِ پارسا >*:

از راهِ دل، با برترین دلیری‌ها، بی‌باک نسبت به هر آنچه دیدنی است و بی‌ترس از هر آنچه نادیدنی است، هم‌سازگار با ایزد است.

<چشمِ مردِ پارسا >*:

از راهِ چشم، با خوبْ‌چشمی، خورشیدِ دومین است و هم‌سازگار با ایزد است.

<گوشِ مردِ پارسا >*:

از راهِ گوش، زمانی که در خوبْ‌نیوشیدنْ همچون سروش هم‌سازگار با ایزد است.

<زبانِ مردِ پارسا >*:

و از راهِ زبان، زمانی که در راستْ‌گفتاری همترازِ رَشْنْ است، هم‌سازگار با ایزد است.

<دستِ مردِ پارسا >*:

و از راهِ دست، زمانی که به نکویی در کار-و-وَرْزْ است، هم‌سازگار با ایزد است.

<پایِ مردِ پارسا >*:

و با پایِ، زمانی که در پارسایی پیش می‌رود و همیشه کوشاست، هم‌سازگارِ با ایزد است.

و به همین گونه، با دیگر ابزارهایِ تنانی و جانی، هم‌سازگار با ایزد است.

یادداشت‌ها

۱-به گونه‌ای خِرَدْوَرانه، می‌باید که نیروگانِ هوش (ōš)، خواستار و یابنده‌یِ دانش باشد و نیروگانِ یاد (wīr) پایندان و نگه‌دارنده‌یِ یادمان‌ها؛ ولی سخنِ پهلوی،در این روایت، به گونه‌ای دیگر است؛ ما (=گزارشگرِ کنونی) در ترجمه از نوشتارِ پهلوی پیروی کرده‌ایم، هر چند که آن را خِرَدْپذیر نمی‌دانیم.

۲-سخن بر سرِ این است که: تنها جان‌هایِ پاک و نیالوده به گناه می‌توانند به دانش و بینشِ فرازین و بَرین و اعلی، و به دیدارِ با بُنِ راستی (=حق) نایل می‌شوند.

۳–نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۶۰)، در بسترِ سخنِ پهلوی، نخست، چهار قوه‌یِ درونْ‌هوشی (=ذهنی) را نام می‌برد که: شعور (=bōy / اِشعارِ به‌نفس / خودآگاهی)، حافظه (=wīr / یاد)، هوش (=ōš) و خِرَد اَند (=xrad)؛ پس از آن به برشمردنِ ابزارهایِ شش‌گانه‌ای می‌پردازد که در ساحتِ برونیِ تن، از آفرینش، کار گذاشته شده‌اند: یعنی پنج دریافتگر (=حواسِ پنج‌گانه / هوش‌هایِ پنج‌گانه) و زبان که رویِ هم شش تا می‌شوند ولی ابزار و اندامه‌یِ هفتُمین را نام نمی‌بَرَد؛ شاید نگارشِ هفت([illegible])، در بُنْ‌نوشتِ پهلوی، کژْنویسیِ رونویسْ کنندگانِ سپستر است.

۴–از آنجاییِ که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، به میانجیِ اَمْشاسْپَندان، در جهانِ مادی حلول کرده است —برابرِ فراگفتِ نویسنده‌یِ این روایت، آنهم در اندام‌هایِ تنانی و جانیِ مردِ پارسا— و جهان، ابزارهایِ تجلّیِ وی اَند، پس، مردِ پارسا، با پارسایی و فرآراستگی‌اَش در پیکرِ جهانِ کِهین، هَمانَسته‌یِ جهانِ مِهین است؛ که آن جهان، ابزارهایِ تنانی و جانیِ اورمزدِ دادار اَند؛ و این، گزارشی دیگر از «خلیفةالهیِ انسان» است.

۵–قرائت و ترجمه‌یِ احتمالیِ دوم را درونِ قلاب آورده‌ایم؛ برایِ این قرائتِ دوم نگاه کنید به: یادداشت‌ها،18,60.] (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

این کرده بیانگر بیان دکتر بهزاد است که تنها جدا اندیشه آدمی است که اخلاق بدیدار و به کنش و کرداری انجامد

۶۱. دربـاره‌یِ <راه‌هایِ>* بـه آشکاری رسیدنِ ذاتِ زَدارمینو <در گیتی>*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

ذاتِ پدیدارِ(۱) زَدارمینو، به میانجیِ اَکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجیِ <دیوِ>* تَرومد در (tar) <قوه‌یِ>* یاد (wārōm)، و به میانجیِ <دیوِ>* خشم اندر اندیشه‌گاه سرریز می‌شود؛ <پس آنگاه در زمین>* به بیدادگر و خشم‌گیر و فرمانده‌ِ بد و ستمْ‌کامه و سیاستْ‌باز و تبهْ‌خو و بدکاره دوسیده می‌شود؛ بدین شیوه است <خلیدنِ زَدارمینو>* در اندام‌هایِ تنانی و جانی < مردِ تبهْ‌خو>.(۲)

اندام‌ها و قُوایِ مردِ تبهْ‌خو <که می‌شاید خَلِشْگاهِ زَداژمینو در جهانِ مادی گردد>.(۳)

<قوه‌یِ یادِ مردِ تبهْ‌خو>*:

از راهِ <قُوه‌یِ>* یاد (wīr)، زمانی که دچارِ زودباوری(؟؟) می‌شود، <خَلِشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<قُوه‌یِ هوشِ مردِ تبهْ‌خو>*:

از راهِ <قوه‌یِ>* هوش، زمانی که کینه به فراموشی نمی‌سپرد، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

با بدی کردنِ به اندیشه‌یِ نیک و دوراندنِ(؟) همیشگی و همه‌جایِ (hamēšag ud hamēšag) اندیشه‌یِ نیک، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

<خواهش‌هایِ تنْ‌پرستانه‌یِ مردِ تبهْ‌خو>*:

از راهِ خواهش‌ها<ی تنْ‌پرستانه>* زمانی که برایِ همگان خواهانِ بدی است (nāgīh abāyistan)، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

از راهِ <دیوِ>* آز، که آهنگِ آن دارد جهان را به یک دَم(؟؟) بیوبارَد، <زَدارمینو از رهگذارِ مردِ تبهْ‌خو در جهانِ مادی می‌خلد>*.

از راهِ <دیوِ>* شهوت، با بهره‌گیری از آموزه‌هایِ بددینی، در بدی‌ای فراگیر، افروخته در دود و دَمِ شهوانی، و با کمکِ(؟) <دیوِ>* تَرومد، <زَدارمینو>* همپیوسته‌یِ حواسِ تنانی می‌شود و

<در جهانِ مادی می‌خلد>*.

از راه آشموغی، چونان جُرج(؟) کلیسایی‌آیین، <زَدارمینو در جهانِ مادی می‌خلد>*.

قوهِ بینایی زَدارمینو، چشمِ اهریمنی (āš) است که <می‌خلد>* در <چشمِ>* افراسیاب که رَشکْبَرِ تمامیِ آفریده‌هایِ نیکو <یِ اورمزدی>* است و <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<مردِ تبهْخو>* از راهِ دلِ اهریمنی‌اَش (؟؟)، همترازِ ضحاک می‌شود و بی‌اندازه بدی بر دینِ بهی روا می‌دارد و <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<مردِ تبهْخو>* با دستِ اهریمنی‌اَش زمانی که دست به کارهایِ بد می‌زند، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

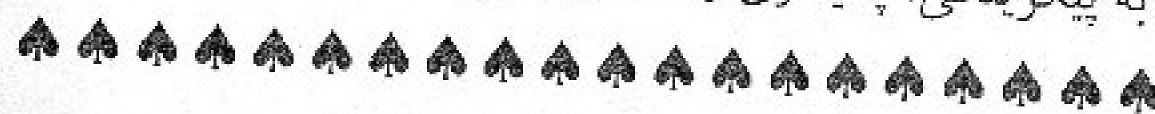
<مردِ تبهْخو>* با پایش، اهریمنانه، به بدی، همانسته‌یِ دزدان و درندگان می‌دود و <زمانی که>* در کارِ کُشت-و-کشتارِ جهانیان است، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

یادداشت‌ها

۱- [illegible] برابر wēnābdūg آورده‌ایم. این عبارت را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد: «زَدارمینو، به میانجیِ اَکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجیِ <دیوِ>* ترومد بر رویِ (tar) <قوه‌یِ>* یاد (wārōm)، و به میانجیِ <دیوِ>* خشم اندر اندیشه‌گاه سرریز می‌شود و <در جهانِ مادی>* به پدیداری می‌رسد».

۲- درهم‌ریختگیِ بافتِ سخن در این روایت (کرده‌ی ۶۱) به اندازه‌ای ست که می‌تواند هر ترجمه‌ای را با درجه‌یِ بالایی از احتمال رو-به-رو کند؛ همچنان که ترجمه‌یِ ما را. ولی از آنجایی که ساختارِ سخن در همانندی با روایتِ پیش از این (کرده‌ی ۶۰) است، این همانندی می‌تواند در فهمِ نوشتارِ پهلوی کمک کند.

۳- پس از این، نویسنده‌یِ این روایت، نشان می‌دهد که زَدارمینو و لشکریان‌اَش هر کدام جُداجُدا با یک-یکِ ابزارهایِ جانی و اندام‌هایِ تنانی و خواهش‌هایِ نفسانیِ مردِ تبهْخو و تبهْکام درمی‌پیوندند و در جهانِ مادی، به پیکرینگی، پدیداری و آشکاری می‌رسند.



۶۲. دربارهِ‌یِ خاستگاهِ رسیدنِ دانش و رامش، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا دانش و رامش، هر دو، نشانْ‌پذیرفته از <دوگونه>* نیروگان <جان>* اَند: دانش از راهِ نیرویی <برونی>*، و رامش از راهِ نیاز <یِ درونی>* نیروگانِ جان اَند [یا نیز: جان را نیرو می‌دهند].

دانش به میانجیِ <قوه‌یِ>* اندیشگی (axw)، و رامش، به میانجیِ کامْ‌خواهی (kāmag / خواهش) راه به اندیشه‌گاه می‌بَرند.

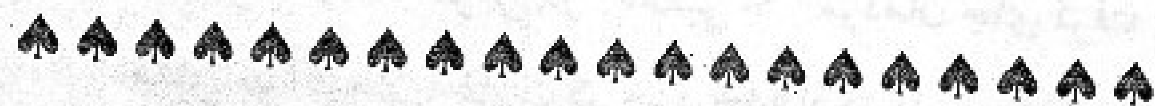
به سببِ تیزرسیدن <آگاهی‌هایِ برونی>* به اندیشه‌گاه است که دانش <در قوه‌یِ اَخْوْ فراهم می‌آید>*؛ اگر راهی که از <قوه‌یِ>* اَخْوْ (=اندیشگی؟) به اندیشه‌گاه <می‌رسد>* فرآراسته و پاک باشد، <دانش و>* بینشِ مینَوی نیز دست خواهد داد.(۱)

<و این پاکی و فرآراستگیِ راهِ «اَخْوْ» به اندیشگاه>* برایِ رامش نیز اندکی(؟) برانگیختگی(؟) همراه دارد.

یادداشت‌ها

۱- بسنجید با کرده‌ی ۶۰، بند ۳:

pākīh ud wišādīh ī rāh az axw ō mēnišn, pad nazdīktōmīh ī ō yazd, ō-iz ‘mēnōg wēnišnīh’ ī rasēd.



۶۳. دربارهٔ <اندازهٔ>* توانِ مردم در پذیرفتنِ رامش، در این جهانِ آکنده از بیم، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا رامش، <برآمدِ>* دوگونه خوشروانی است:

۱. خوشروانیِ برخاسته از قوایِ <درونیِ>* جان؛ هَمْگِن با خِرَدِ خدادادی (=عقلِ بالملکه)؛ برخیزنده از اندرونِ <جان>* به بیرون؛

۲. خوشروانیِ رسیده بر جان؛ هَمْگِن با خردِ شنیداری (=عقلِ مُکتَسَب)؛ آینده از بیرون به اندرون <جان>*

خیزشِ بیم نیز بر دو گونه است:

۱. آخیزنده از اندرون <جان>*؛ همچون نیازِ برخاسته از ناخرسندی (=نبودِ قناعت و اِقناع)؛

۲. آخیزنده از بیرون؛ رسیده به اندرون <جان>*؛ همچون ناداریِ برخاسته از خانه‌خرابی.

وَهْمَن، سرچشمه‌یِ رامش <راستین>* و سرچشمه‌یِ خردِ خداداد است.

اَکومَنْ، خاستگاهِ شهوتِ افزاینده‌یِ بیم است.

وَهْمَنْ، از سویِ سْپندارْمینو به مردمان می‌رسد؛ و اَکومَنْ از سویِ زَدارمینو بر مردمان می‌تازد.

و اندر <جانِ>* مردمان، وَهْمَن خانهْ‌خدای است و اَکومن درگذرنده؛ و کسی که خانهْ‌خدای است، جایگاهیِ <ویژه‌یِ خود>* را دارا ست. و کسی که درگذرنده است، فارسیده <از بیرون>* است.

به اندازه‌یِ جایگیریِ پایگان‌هایِ فرازین و میانین و فرودینِ وَهمَن درِ <منشِ>* مردمان، به همان اندازه پایگان‌هایِ رامش <راستین>* برخاسته از منشِ وَهمنی و نیکْ‌اندیشیِ برخاسته از خردِ خدادادی <در جانِ مردمان جای خواهد گرفت>*.

هر اندازه که اَکومن در <منشِ>* مردمان جای گرفته باشد، به همان اندازه بیم ــ برخاسته از منشِ بدِ اَکومنی، غارتْ‌گرِ خردِ خداداد در دلِ مردمان ــ اندر تنِ <مردمان>* پله-و-پایگاهیِ سزاوارِ هر تن می‌یابد.

****

<دربارهٔ اندازهٔ>* زورآوریِ رامش و یا بیم اندر دلِ مردمان:

هر اندازه که خِرَدِ شنیداریِ <استوار بر آموخته‌هایِ>* برونی، رو سویِ خردِ خدادادی کند، آبادانی و شهریاریِ به کامْ، به وَهْمَنْ درپیوسته گردد؛ به همان اندازه رامش بر بیم زورْآور می‌گردد؛

هر اندازه که بدآگاهی و شوربختی و شهریاریِ ناکام، به اَکومن درپیوسته گردد، به همان اندازه بیم بر رامش زورمند می‌گردد.

اینکه، اندر گیتی <پر از بیم>*، مردمانِ میرا، سرتاسر آکنده از خردِ نابِ وهمنی و <یکسره>* رها از بداندیشی‌هایِ اَکومنی و رها از بدآگاهی‌ها باشند [یا نیز: رها از بداندیشی‌ها و بدآگاهی‌هایِ اکومنی باشند]، و یا اینکه <بازگونه>*، لبالب از بداندیشی‌های اَکومنی و بدآگاهی‌ها [یا نیز: لبالب از بداندیشی‌ها و بدآگاهی‌هایِ اکومنی]، و <سرتاسر>* تُهی از خردِ <نابِ>* وَهْمَنی باشند، نشدنی است؛ و بر همین پایه، هیچ کس نیست که دارایِ رامش و خِرَدیِ یکسره تهی از (hamāg....ī tuhīg az) بیم و نابخردی، و یا، بیم و نابخردیِ سرتاسر تهی از رامش و خِرَد باشد؛ به همان گونه نیز، هیچ کس در فرازترین جایگاهِ رامش و خردِ تهی از بیم و لبالب از دانش، یا، در فرودترین جایگاهِ بیم و بدآگاهیِ مطلقاً تهی از رامش و تهی از دانش <ایستانده>* نخواهد شد (nē.....kas.......bawēd). [یا نیز: پیدا نخواهد شد].

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۴. دربارهٔ افراط و تفریطِ دانش و رامش نزدِ مردم، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

دانش را <دو آفت>* است: افراط و تفریط؛ رامش را <یک آفت>*: افراط.(۱)

<و اما>* تفریطِ دانش ـــ آنگونه که از آموزه‌هایِ دین <بر می‌آید>* ـــ این است: نرسیدنِ (a......rasišn) ماده‌یِ(؟) دانش به <مرزِ>* اعتدال.

نزدِ مردمان، رامش، از راهِ دانش است که از «سرریزی» (rēdīh) محافظت می‌شود؛ که <سرریز شدنِ رامش>* همزادِ دروجیِ رامش است.

<نزدِ مردمان،>* دانش، به میانجیِ رامش است که از «داده‌هایِ حسّ ظاهر»(۲) (=داده‌هایِ نمایشیِ بر سُهِش) محافظت می‌شود؛ <همان داده‌هایِ ظاهری>* که همزادِ دروجیِّ دانشِ <راستین>* اند.

و <تنها>* از راه یگانسته شدنِ میانه‌رَوانه (=معتدلانه) و درستِ این دو نکویی(۳) ـــ که ایناناند: <دانش و>* رامش ـــ نزدِ مردم، شخص، به گونه‌یِ میانه‌رَوانه، در سرشت و خیم <و خوی>*، دادگستر و باورمند و مهرورز و دلیر و نیک‌بخت (=سعادت‌مند) و رامش‌خواه می‌گَردَد (bawēd).

هر اندازه که رامش <بِه‌اندازه>* از یگانسته شدنِ با دانش کاستی گیرد، به همان اندازه «دانش‌هایِ نمایشی» (=علمِ ظاهری)، که همزادِ دروجیِّ دانش اند، بر دانشِ <راستین>* چیرگی خواهند یافت، و جایگاهِ دانشِ <راستین را در اندیشه‌گاه>* باز پس خواهند گرفت؛ و دانشِ <راستین، زیرِ تأثیرِ دانشِ ظاهری>*، فراتر از گستره‌یِ معتدلانه‌یِ پاسخ‌هایِ خویش(۴) <در فراگُشایی و حلِّ دشواری‌ها و معضلاتِ دانشیِ جهان>* در دامِ همزادِ دروجیِ دانش می‌افتد (ō brādarōd)؛ و چنین کسی <با چنین دانش و رامشِ نابه‌اندازه>*، کمتر مسئولِ اندیشیدنِ <خِرَدوَرزانه‌یِ>* خود خواهد بود و گفتارهایی ناموزون(۵) <خواهد داشت>*.

****

<تباهیْ‌پذیریِ بیش از اندازه‌یِ رامش <میانه‌رَوانه>:>*

در <روندِ>* تباهیْ‌پذیریِ بیش از اندازه‌یِ رامش <میانه‌رَوانه>،(۶) چیرگیِ فزون از اندازه‌یِ دانشِ پنداری (=ظاهری / نمایشی) و بازپس‌گیریِ بی‌اندازه‌یِ جایگاهِ دانش رویِ خواهد داد: <در پیِ آن>* چنین کسی، دارایِ خویِ باژگونه، جان و دلِ آشفته، بیهوده‌گو و گراینده به نادانی

خواهد بود.

<تباهی گرفتنِ مطلقِ رامش:>*

در <روندِ>* تباهیْ‌گرفتنِ مطلقِ رامش، سرتاسر، جایگاهِ دانش، <در اندیشه‌گاهِ شخص>*، باز پس گرفته خواهد شد و نبودِ مطلقِ دانش <راستین>* سربرخواهد آورد؛ چنین کسی، فرازترین نمونه‌یِ <انسانِ>* تهی از دانش و، فرازترین گونه‌یِ نبودِ رامشِ <راستین>* خواهد بود؛ و جان و خویِ او سرتاسر نابخودآگاه می‌شود.

و هر اندازه که دانشِ <راستین>* از همانسته‌شدن با رامش <در جانِ شخص>* کاستی گیرد، به همان اندازه «سرریزی» (=افراطِ رامش) ـــ که همزادِ دروجیِ رامش است ـــ بر رامش چیرگی خواهد یافت، و جایگاهِ رامش را <در اندیشه‌گاهِ شخص>* باز پس خواهد گرفت؛ آنهم از راهِ فراتر رفتنِ رامش در پاسخِ معتدلانه <به نیازِ جان>*؛ و <رامش>* تن به همزادِ دروجیِ خود (=سرریزی) خواهد سپرد. چنین کسی، مطربْ‌صفت و سرودخوان و بسیار خنده‌کنان و دلقک خواهد شد.

<تباهیِ بیش از اندازه‌یِ دانش:>*

در <روندِ>* تباهیِ بیش از اندازه‌یِ دانش، چیرگیِ بیش از اندازه‌یِ «سرریزی» (=همزادِ دروجیِ دانش)، و بازپس‌گیریِ بیش از اندازه <یِ جایگاهِ دانش و نبودِ رامشِ راستین در جانِ شخص رویِ خواهد داد>*: چنین کسی، نابودکننده‌یِ سرودها <یِ دینی(؟)>* می‌شود و لوده می‌گردد.

<تباهیِ سرتاسرِ دانش:>*

به سببِ تباهندگیِ سرتاسرِ دانش، چیرگیِ مطلقِ رامش <در اندیشه‌گاهِ شخص رویِ خواهد داد>*: چنین کسی، به سببِ افراط در رامش (=«لبریزی») و تُهی‌شدنِ سرتاسر از دانش، سرافکنده و خوارکننده‌یِ سخن (؟) و بی‌شرم خواهد گشت.

یادداشت‌ها

۱- پس از بخش‌بندیِ دانش و رامش در این عبارت، خواننده انتظار دارد که نویسنده، سه جُستارِ پیش‌گفته را ـــ یعنی افراط و تفریطِ دانش و رامش را ـــ شرح و بسط دهد و فراخ‌تر نویسد؛ ولی، آنچه که درپی می‌آید، تنها شرح و شناسه‌یِ «تفریطِ دانش» است. درهم‌ریختگی و آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن در این جا نیز آشکار است؛ گفتنی ست که نویسندگانِ دینْ‌کرد، جُستارِ «افراطِ دانش» را در کرده‌یِ ۱۰۴، بند ۲، به زیر اندرِ سخن برده‌اند؛ عبارتِ آنان چنین است:

freh-būd, abar-mēnišnīh, u-š mēnēd kū: ˣman dānam kū man frāz <ud> abar.

۲-«داده‌هایِ ظاهرِ بر سُهِش»، یا، «داده‌هایِ حسِ ظاهر» را برابرِ dahīg sōhišnīg brahnag آورده‌ایم؛ حکمایِ پیشینِ و اکنونِ ما، با این سخنواره‌یِ فلسفی، زیرِ نامِ «مُعطیاتِ حسّ ظاهر» یا «مُعطیاتِ ظاهر بر حواس» آشنایی دارند.

۳-بازگشتگاهِ «این دو نکویی»: «دانشِ راستین» و «رامشِ به‌اندازه» است.

۴-دانشِ نابه‌اندازه [یا نیز: نامعتدلانه]، بجایِ فراهمْ‌آوردِ پاسخ‌هایِ به‌اندازه (=معتدلانه / میانه‌روانه) و خِرَدْپسند در بازگشاییِ دشواری‌ها، فروپیچیدگی‌ها و معضلاتِ دانشیِ جهان، سر از همزادِ دروغینِ دانش، یعنی مُعطیاتِ حسّ ظاهر، در خواهد آورد؛ مترجمِ کنونی، ناگزیر از بمیان نهادنِ دو پرسش است: نخستین اینکه آیا نویسنده‌یِ این روایت، از کاربُردِ واژه‌یِ «رامش» ـــ که آشکارا سخنْ‌گوشه به رامشِ راستین و تهی از افراط دارد ـــ معنایی جز شور و شوقِ جانِ خداجویِ مردم را برایِ یافتنِ حقایقِ مادی و معنوی در نظر داشته است؟ چیزی همانندِ «جذبه‌یِ عارفانه» که می‌باید با سُهِشِ دانشْ‌خواهانه‌یِ مردم یگانَسته و متحّد گردد تا دانش و رامشیِ به‌اندازه و معتدلانه و درخور پدید آید.

دو دیگر آنکه، آیا می‌شاید نقدِ نویسنده بر «مُعطیّاتِ ظاهرِ بر حواس»، که خود، به آن نامِ dahīg sōhišnīg brahnag می‌دهد، و نیز خُرده‌سنجیِ نویسنده از فرارفتن پاسخِ این‌گونه دانش، فراتر از حّد و گستره‌یِ خود، همان بحث و فحصی باشد که صدها سال سپستر از آن، کانْت، زیرِ نامِ «فراتر رفتنِ دانشِ متافیزیکیِ برین (transandantal / تَرافرازنده) از مرزهایِ همه‌گونه تجربه‌یِ ممکن» به سنجِشِ آن می‌پردازد؟

۵-«گفتارهای نامتوازن» را برابرِ «bē..ristag gōwišn» آورده‌ایم.

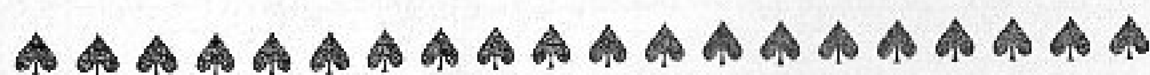
۶-پس از این، در چهار بندِ سپسین، نویسنده‌یِ این روایت، به چهار جُستارِ زیر می‌پردازد:

الف. تباهی‌پذیریِ بسیارِ رامشِ معتدلانه؛

ب. تباه شدنِ مطلّقِ رامشِ معتدلانه؛

ج. تباهی‌پذیریِ بسیارِ دانشِ معتدلانه؛

د. تباه شدنِ مطلّقِ دانشِ معتدلانه.



۶۵. دربارهٔیِ گونه‌گونیِ <رو-به-رو شدنِ>* مردمان با دینِ بهی، که آن نیز بر چهار گونه است.

۱. یکیِ آن کس که، در گفتار، یاری‌دهنده‌یِ دینِ بهی ست و در کردار، تقویت‌کننده<ی دین>*؛ داوری‌ای که درباره‌اش <می‌شود این است که او>* دوستدارِ دین و، پارسایِ زینتْ‌بخشِ پارسایی است.

۲. یکیِ آن کس که، دینِ بهی را در گفتار می‌ستاید، ولی در کردار تضعیف‌کننده<یِ آن است>*؛ و داوری‌ای که درباره‌اَش می‌شود <این است که او>* دینْ‌دوستِ تباهْ‌کننده<یِ دین>* است[1] و، فریبکار و آشموغ و تبهْ‌خوی است.

۳. یکیِ آن کس که ـــ از بسیاریِ <سپاهِ>* تبهْ‌خویان (=دشمنانِ دینِ بهی)، و شمارِ اندکِ سپاه <ِ خودی>* ـــ به گفتار، می‌نماید که نکوهشگرِ دینِ بهی است، ولی در کردار تقویت‌کننده<یِ دین>* است؛ داوری‌ای که درباره‌اَش <می‌شود این است که او>* پنهانْ‌کیشی (=اهلِ تقّیه) است که با دشمنانِ دین با رای-و-روش (= باتدبیر) و با مدارا (meh-dādestānīhā) رفتار می‌کند؛ <در دل>* دوستدارِ دین است و چشمِ امیدِ پارسایان.

۴. یکیِ آن کس که، در زبان، نکوهشگرِ دینِ بهی است ودر کردار، سست‌کننده<یِ آن>* [یا نیز: گزندرسان / ˣwizēndēnīdār]؛ داوری‌ای که درباره‌اَش <می‌شود این است که او>* بدکاره‌یِ سیاستْ‌بازِ تبهْ‌خوی است.

یادداشت‌ها

۱-«تباهْ‌کننده» را برابرِ واژه و نگارشیِ در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را dahīgēnīdār خوانده‌ایم؛ می‌شاید ˣdēsagēnīdār نیز خواند، آنگونه که دومناس خوانده است؛ به معنیِ متظاهر، نَمایان، دوستْ‌نما.



۶۶. دربارهٔیِ رسیدن یا نرسیدنِ یاوریِ ایزدانِ مینوی به جهانیان، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

ایزدانِ مینوی، تمایلی ناگسستنی دارند در اینکه همواره به تندی برایِ یاوریِ جهانیان فرارسند؛ اگر که، مردم، از گناه بپرهیزند و کرفه‌کار شوند.

به سببِ پس‌زنشِ <گناه از سویِ>* مردمان، دیوان از گذرگاه <بهشت>* واپس نشینند و گذرگاه <بهشت>* گشوده خواهد ماند.

<آنگاه است که>* ایزدانِ مینوی از بهرِ یاریِ جهانیان سر می‌رسند؛ و مردمان پاییده و رستگار و خوشْخوار خواهند بود؛ و بسیِ کامِ ایزدان دربارهٔیِ آفریده‌هایِ گیتیایی برآورده خواهد شد.

به سببِ روی برگرداندنِ مردمان [یا نیز: بر اثرِ روی برگاشتنِ تمامیِ مردمان] از کرفه و رویْ‌کردن به گناه، دیوان، بسویِ گذرگاهِ <بهشت>* یورش می‌برند، و راهِ رسیدنِ نیکی‌هایِ یزدانی به مردمان بسته خواهد شد و، پیداییِ کامِ ایزدان اندر میانِ آفریده‌هایِ گیتی رو به کاستی خواهد گذارد.

به سببِ روی برگرداندنِ گستردهٔیِ مردمان از گناه و روی کردنِ‌شان به کرفه —که از آن، بسی پاک و آن گذرگاه پس‌زدنِ دیوان برمی‌خیزد— راهِ <یاری رساندنِ ایزدان به مردم>* فراخ خواهد شد؛ و هر آن آبادانیِ ایزدان به جهانیان بسیِ بیش‌تر خواهد رسید و، به سببِ افزایندگیِ پیروزیِ یزدان، زمانه، در شهریاریِ نیکو و در بِهدینی و دانایی و گسترشِ داد ویراسته می‌گردد و، به کامِ دل زیستن و رستگاریِ تمامیِ مردمان، بسیِ بیش‌تر خواهد شد.

<واپس راندنِ دیوان>* ادامه خواهد یافت تا زمانی که کم‌ترین <احتمالِ>* بازآمدنِ دیوان، برایِ به تباهی و بدی کشاندنِ دوبارهٔیِ زمانه از راهِ فریبکاری برایِ بازگشتِ گنهْکاری، وجود داشته باشد.

و اگر روی گرداندنِ مردمان از کرفهْکاری و روی کردنِ‌شان به گناه، در جهان، دامنْ‌گستَرَد، دیوان گسترده‌تر تازش می‌آورند و راهِ ایزدان، که با آن ایشان آبادانی به جهانیان <ارزانی می‌داشتند>*، بسته‌تر خواهد ماند.

و <در پیِ آن>*، زمانه، در سیاستْ‌بازی [یا نیز: <جداییِ دین از>* سیاست] و آشموغی و

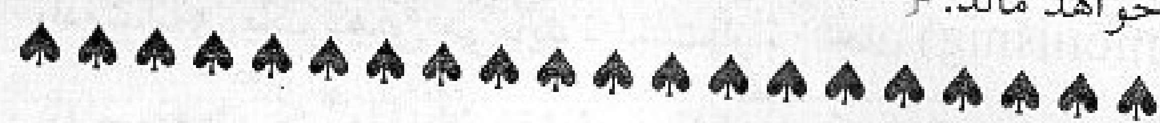
کَیَکْ‌آیینی (kayakīh) و کَرپْ‌آیینی (karbīh) و بددینی و بدآگاهی و بی‌داد ویرانْ‌تر و آشفته‌تر و، مردمان در تنگی و کژْروشی (ērangīh) و بدکاری بسیِ بیش‌تر فرو می‌لغزند.

اگر در هنگامهٔیِ رویکردِ گستردهٔیِ مردمان به گناه و رویگردانیِ از کرفه، تنها یک کس رویگردان از گنهْکاری و گِراینده به کرفهْکاری شود، راهِ یورشِ دیوان در گرداندنِ تودگان به گناه و برگرداندنِ‌شان از کرفه <به اندازهٔیِ همان یک کس>* بسته می‌ماند؛ و بر همین پایه، اگر هیچ راهی برایِ رساندنِ آبادانیِ ایزدان <بر مردم>* نباشد، باز هم فرارسیدنِ پشتیبانی و نیکوخواهیِ ایشان (=ایزدانِ مینوی) بر آن کَس <یِگانه>* تباهی نپذیرد (nē-xwahēd).

به میانجیِ <هستیِ>* آن کسِ یگانهٔیِ رویگردان از گناه و گِراینده به کرفه، آن نیکی‌ها و دیگرِ نیکی‌هایِ یزدانی در پیروزیِ فرجامین، بر تودگان فرو می‌بارند (madan amaragān mardōm).

که اندر زمانهٔیِ رویگردانیِ گستردهٔیِ مردمان از گناه و رویکردنِ‌شان به کرفه، می‌باید بسی بیش از پیش بیمناک‌تر از رویگردانیِ تنها یک کس از کرفهْکاری و رویکردنَش به گناهْکاری بود: زیرا در رویگردانیِ آن یک تن (ān.......kas) —در میانِ همگان— از کرفه و گرایِشَش به گناه، سرکردگیِ دیوان بر آن یک کس و خَستنِ (murnǰēnīdan) فرّهٔیِ مردمان، <از راهِ آن سرکردگی>* استوارتر می‌شود.

که نیز در رویگردانیِ آن یک تن از کرفهْکاری و رویکردنَش به گناهْکاری، ترسِ بازگشتِ دیگرِ تودگان به بدی و آشوب هست. چونان که از کمْترین <نشانهٔیِ>* بیماری در تنِ مردمانْ ترس از آن بیماریِ تنْگستر و <در پایان>* نیز مرگ خواهد بود؛ بویژه که در نبودِ درمان <نبردِ با بیماری>* یله خواهد ماند.



۶۷. دربارهٔ گزیده‌تر بودنِ اندیشه (=نیت)؛ که کارها از پایه استوار بر <شیوهٔ>* اندیشیدن اند <و سپس>* گفتار و کردار، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا که پیشینگی و بایستگی(۱) در هر کار و آیینی از آنِ «اندیشه» است؛ ولی، برگزینشِ <نوعِ>* «اندیشه» <خود>*، به گونه‌ای زیرین و بنیادین (društagīhā mādagwar) استوار است بر باوری از بُنِ جان به دین، و پشیمانی از گناه.

تاکسی از بُنِ جان (āstawānīhā) در کارِ دین «اندیشه» نکند، اگر <باور به دین را>* بسی بر زبان راند و یا در کردار بسی <خود را باورمند>* بنمایاند، هیچگاه به <ژرفایِ>* دین نرسد.

اگر توبهٔ زبانی و توبهٔ رفتاری —حتی از کوچک‌ترین گناه نیز— با پشیمانی از ژرفایِ اندیشه (mēnišnīg abaxšīh) همراه نباشد، <آنگاه نیز کسی به ژرفای دین نرسد>*.

این جاست که (bē?) <شناختْ‌نشانِ>* دینْ‌مرد را نمی‌توان در داوری‌هایِ رایجِ داورانِ اینْ‌جهانی دربارهٔ کار-و-بارهایِ اینْ‌جهانی بیان کرد (nē gowišn).

چه <حتی>* درستیِ داوریِ موبدِ موبدان استوار بر چِمْوَرزی (=استدلال) است، و، نتیجهٔ آن چِمْوَرزی (استدلال)،(۲) بویژه مبتنی بر گفتار و کردار <نمایشی>* برایِ از آنِ خویش کردنِ (=تملیکِ) پاداشِ ثواب است در یک کارِ با داد-و-دهش: چه، از آنجایی که بخشیدنِ (=اعطایِ) رادمندانهٔ یک دَهِش می‌باید نخست از بُنِ جان (mēnišnīg / اندیشه‌ای) باشد <نه از بهرِ پاداشِ زمینی>*، اگر آن بخشش و دَهِش، بر کسی که شایستهٔ آن بخشش و دَهِش است، تنها یک اعلامِ زبانی باشد <و نه از ژرفایِ جان>*، آنگاه است که در کردار، <کَس>* به آن دل نسپرد، و از آنِ خویش‌کردنِ پاداشِ آنْ‌جهانی با آن همراه نخواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-«پیشینگی و بایستگی» را برابرِ fradōmīh ud abāyišnīgīh آورده‌ایم؛ آرِش و معنایِ نزدیک به «حقِّ تقدم و ضرورت».

۲-«نتیجهٔ چِمْورزی و استدلال» را برابرِ (čim paydāgīh) آورده‌ایم: پیدایی پی‌آیندِ چِمْوَرزی (=استدلال)، از دلِ چند پیشْ‌گزاره (=مقدمات).

نظرگاهِ نویسنده، به گمانِ ما، این است که حتی موبدِ موبدان، در استدلال‌ها و چِمْوَرزی‌هایِ خود، ظاهر و نمایِ برونیِ رفتارِ مردمان را در نظر دارد؛ مغز و نمایِ درونیِ رفتارِ مردم بر او نیز پوشیده است. و از آنجایی که تنها خداوند از نهادِ درونیِ رفتارِ مردم با خبر است، بِهْتر است که در هر کاری، نیّت و دلاهنگِ خود را خداپسندانه برگزینیم تا سزاوارِ پاداشِ اُخرویِ شویم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۸ دربارهٔ <دو>* شیوهٔ فرمانْفرماییِ زمانه،[1] برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا شیوهٔ فرمانْفرماییِ زمانه بیش از هر چیز استوار بر بکارگیریِ هنرمندانهٔ خِرَد است؛ و آن‌گونه زمانه<ی خرَدْمنشه>* است، که جهانْآفرین، از آفرینش (az......āfurišn)، هنرهایِ فرمانْفرماییِ ... هم «فرایاز» را به حَدِ اعتدال در سرشتِ او انبار کرده باشد؛ و

و او (=فرمانفرما) با خرد خود ... <دو گونه>* زمانه را خواهد شناخت.

آن کس که موقعیّتِ (rāyēnišn / نهادْمان) زمانه‌اش «فرازآهنگی»[2] است، یکسره می‌باید <زمانه را>* هنرمندانه بر بنیادِ شیوه‌هایِ <متناسبِ با نهادْمانِ>* «فرازآهنگی»[2] سرپرستی کند؛ <هر چند ممکن است>* به گونه‌ایِ گذرا، برخیِ وضعیت‌ها <برکامهٔ او>* در «فروآهنگی»[3] باشد.

آن کس که موقعیتِ زمانه‌اَش فرویاز (nišēb) است، یکسره می‌باید <زمانه را>* هنرمندانه بر بنیادِ شیوه‌هایِ <متناسبِ با نهادْمانِ>* «فرودآهنگی» سرپرستی کند؛ <هر چند ممکن است>* به گونه‌ایِ گذرا، برخیِ وضعیت‌ها <به سودِ وی>* در «فرازآهنگی» باشد.

به سببِ کاربُردِ درستِ این دو گونه هنر <هنگامِ راهْبَریِ امّت>* در این دو گونه زمانه (فراز و فرویاز) که منتهی به درکارآوردنِ هنرهایِ <سرپرستیِ زمانه>* می‌شوند، کارها بالاترین میزان سودرسانی را خواهند یافت؛ زمانه به بِهْترین شیوه راهْبَری خواهد شد؛ <و فرمانْفرما>* برایِ خود خوشنامی به دست خواهد آورد؛ و <در پایان، برایِ تودگان>* خوشْروانی (hu-ruwānīh / سعادت) و رستگاری به بار می‌نشیند.

از این روی، آنکه زمانه‌اَش رو به فراز (abrāz) است، با پیشوایی خرد، <کارها را>* بیش از هر چیز <به شیوه‌هایِ زیر>* سرپرستی خواهد کرد:

از راهِ <برآوردِ>* نیازها بی‌آنکه به آزمندی رسد؛

از راهِ دلاَوریِ آزاد از خشم؛

از راهِ فعالیّتِ پاک از آشفتهْکاری؛

از راهِ کوشاییِ پاک از رنگ‌برنگ خواهی (=تلونِ مزاج / waranīgīh)؛

از راهِ آزادمردیِ پاک از کَژْپْ‌آیینی؛

از راهِ رامشِ پاک از سرریزی (=همزادِ دروجیِ رامش)؛

از راهِ آزادگیِ پاک از کَیَکْ‌آیینیِ(؟) ناآریایی؛

از راهِ رادمردیِ پاک از به باد دادن< ثروت >*؛

از راهِ یاری رساندنِ پاک از خشم؛

از راهِ بی‌باکیِ پاک از گیجی [یا نیز: کاهلی]؛

از راهِ دادگریِ پاک از خشمْ‌گرفتن (؟)؛

از راهِ بزرگْ‌منشیِ پاک از خودبزرگْ‌بینی؛

از راهِ درستْ‌چشمیِ پاک از بدچشمی؛

از راهِ به‌آیین خواستنِ (ēwēn-xwāyišnīh / به‌قاعده خواستن) تهی از تلوّن؛

از راهِ چابکیِ تهی از چَنْدِش(؟)؛

از راهِ اقتدارِ (amāwandīh / زورْمندی) پاک از اندیشه‌هایِ زشت؛

و از رٰاهِ دیگرِ هنرهایِ <سرپرستیِ زمانه>* که پاک از همْزادهایِ دروجی‌شان باشند؛ و <پیشوا>* آهنگِ آن کند که به شیوهٔ کهنْ‌آیینانه زمانه را خداوندگاری کند و به گونه‌ایِ سرشتین کارها را به سرانجامِ سزاوار برساند؛ <آنگاه است که>* کارها و کرفه‌ها بزرگ می‌نمایاند و <آوازهٔ کارهایِ انجام شده>* تا دوزْدست‌ها خواهد رفت (؟)؛ و <نشانِ کارها>* پایدار خواهد ماند.

ولی آن <پیشوایی>* که موقعیتِ زمانه<یِ خود و امت>*اَش رو به فرود (nišēb) است، با پیشواییِ خِرَد، کارها را بیش از هر چیز <به شیوه‌هایِ زیر>* سرپرستی خواهد کرد:

از راهِ ژرفْ‌کاوی <درکارها>* بی آنکه <زمانِ بهنگامِ کارها>* به پس افکنده شود؛

از راهِ شکیبایی بی آنکه به بی‌آیینی (an-ēwēnīh / بی‌قاعدگی) رسد؛

خاموشی گزیند بی‌آنکه <به وقتِ گفتن>* لب فرو بندد؛

خرسندی پیشه کند بی‌آنکه تن به کاهلی سپارد؛

درویشی گزیند بی‌آنکه فقر راهبر شود؛

آیین < نیک >* پذیرد بی‌آنکه آلوده<ی آیینِ بیگانه>* (؟) گردد؛[4]

در کارِ گزینش و پژوهش <دربارهٔ‌ِ کیش‌ها> * برآید بی‌آنکه سر از جار و جنجال (؟) درآورد؛
نظر به دارایی کند بی‌آنکه زُفت شود؛
به آزرم گام بردارد بی‌آنکه ترسو به چشم آید؛
خودنگه‌دار باشد نه تا آنجا که از کرفه بگریزد؛
بر دیگران مهر ورزد بی‌آنکه خودنمایی در کارَش باشد؛
فروتنی پیشه کند بی‌آنکه خوار داشته شود؛
با نیکوچشمی و نه نگاهيِ شهوانی <به صَنَم‌ها> * بنگرد؛
شکیبایی (bārēstānīh) پیشه کند بی‌آنکه کینه انبارد؛
در پیِ نکونامی باشد بی‌آنکه سر از بدنامی (؟) درآورد؛
اگر درپیِ پسندِ دل است به گناه آلوده نگردد؛
و با دیگرِ هنرها<ی اخلاقی، تودگان را راهْبَر شَوَد> * بی‌آنکه به دامنِ همْزادهايِ دروغینِ‌شان (= همْزادهايِ دروغینِ هنرهايِ اخلاقی / رذایل) افتد؛ و آهنگِ آن کند که در امرِ خداوندگاری <بر زمانه> * چونان فرمانْفرمايِ نیکوْبخشایندهٔ‌ِ خِرَدوَري باشد؛ و حتی از کوچک‌ترینِ گناهان بپرهیزد.

یادداشت‌ها

۱-آیا این «دو شیوهٔ‌ِ فرمانْفرمايیِ زمانه»، رَهنمودي برايِ شهریاران یا رَه‌نامه‌اي برايِ موبدان و پیشوایانِ دینی و یا راهْنمایی‌هایي برايِ سرکردگان است؟

بازشناخت و دریافتِ ما این است که بازگشتگاهِ (=مرجع) آن «دو شیوه»، رَه‌نامه‌هایي اخلاقی برايِ پیشوایانِ دینی‌اند.

۲-دو واژهٔ‌ِ «فرایاز» و «فرویاز» را از دکتر حسن حبیبی، در ترجمهٔ‌ِ کتابِ «دیالکتیک، یا سیرِ جدالی در جامعه‌شناسی»، به وام ستانده‌ایم؛ و به ترتیب برابرِ abrāz و nišēb بکار بُرده‌ایم. دریافتِ ما این است که نویسندهٔ‌ِ این روایت (کردهٔ‌ِ ۶۸)، زمانهٔ‌ِ حاکمیت، سروری، پیروزی و ازآنِ خویش داشتنِ شهریاريِ مدافع و سازگار با دینِ بهی را با واژهٔ‌ِ abrāz، و، زمانهٔ‌ِ سقوط، فروپاشی، شکست و نبودِ شهریاريِ ایرانی و ناسازگاريِ آن با دینِ بهی را با واژهٔ‌ِ

nišēb فرانمایانده است. رهبرِ دین می‌باید میانِ شیوه‌هايِ سرپرستی و ادارهٔ‌ِ اَحشام‌الله، زمانی که قدرتِ دین و شهریاری یکجا در دستِ او ست، با آن زمان که تنها قدرتِ دین ــ آنهم با تزلزل ــ در دستِ او ست فرق نهد. این روایتِ گرانْسنگ به‌این مهم پرداخته است. به پیروی از روندِ سخن، دو واژهٔ‌ِ در نظر را به ترتیب «رو به فراز» و «رو به فرود» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۳-دو واژهٔ‌ِ «فرازآهنگی» و «فرودآهنگی» را به‌ترتیب برابرِ frāz āhangīg و abāz āhangīg آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسندهٔ‌ِ این روایت (کردهٔ‌ِ ۶۸) از کاربُرد سخنْوارهٔ‌ِ frāz-āhangīg، نوعِ فرمانْفرمایی و ادارهٔ‌ِ زمانهٔ‌ِ متناسبِ با «رویکردِ همه‌جانبهٔ‌ِ بخت (=اقبال)» را در نظر داشته است: بدین معنی که، سرکرده یا پیشوايِ دین می‌باید قصد و آهنگِ پیشْروندگی را تأمین کند و بکار گیرد تا فرایازی و فراروندگی و صعود، به فرویازی و فروپاشی و سقوط و اِدبار پایان نپذیرد. و از کاربُردِ سخنْوارهٔ‌ِ abāz-āhangīg نوعِ سرپرستی و رایِش (=اِدارهٔ‌ِ) زمانهٔ‌ِ ناساز و بدآهنگ را در نظر داشته است؛ به گونه‌اي که پیشوايِ دین، این جماعتِ کوچندهٔ‌ِ شکست‌خوردهٔ‌ِ بخت‌برگشتهٔ‌ِ شوربختِ خداوندی از دست داده را، با چنان رای-و-روشي سرپرستی کند که وضعیّت و نهادْمانِ‌شان از این که هست بدتر نشود

۴-این سخنواره را به‌تمامی برابرِ brahmagīh ī pāk az rēmanīh آورده‌ایم؛ و معنایي جز آنچه ترجمه کرده‌ایم به نظرِ ما نیامد؛ سنجانا، در ترجمهٔ‌ِ انگلیسيِ خود، واژهٔ‌ِ brahmagīh را pure-dispositioned معنی کرده است؛ دومناس، در ترجمهٔ‌ِ فرانسوی خود واژهٔ‌ِ brahmagīh را bon usage (=آیینِ نیک) ترجمه کرده است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۹. دربارهٔیِ کارِ مِهتر و میانه و کِهتر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

در چارچوبِ <آموزه‌هایِ>* دینِ بهی، کار، سرتاسر ثواب است؛ و ثواب، کاری پارسایانه است؛ و کارِ پارسایانه است که آفریده‌ها<یِ اورمزدی>* را فراوان می‌کند. [یا نیز: مقدّس می‌کند]. و برترینِ کارها همان است که به بیشْ‌ترین اندازه، دروج را ویران می‌کند و جهانِ پارسایانه را به بیشْ‌ترین اندازه افزایندگی دهد [یا نیز: تقدیس می‌کند]؛ و آن همان است که در <چارچوبِ خویشکاریِ>* چهار پیشه<یِ برشمرده>* در دینِ مزدایی <می‌آید>*.

در پیشه‌یِ دینْ‌یاری (āsrōnīh)، که سرآمدِ همه‌یِ پیشه‌هاست، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>* با یَزِشِ یزدان و آموختنِ زمزمه‌یِ <مَنْتَرهایِ>* دین و، به‌داد داوری‌کردن (wizīrīh ud dādwarīh) و دیگرِ کارهایِ دینی بدست می‌آید.

در پیشه‌یِ آرتشتاری، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>*، از <نیروْآفزاییِ>* سوارگان و پیادگان <سپاهِ دین>*(۱) و دیگرِ کارهایِ آرتشتارانه بدست می‌آید.

در پیشه‌یِ کشاورزی <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>*، با نگهبانیِ گله و دیگر کارها <مانندِ>* کشتْ‌ورزی و دامپروری بدست می‌آید.

و در پیشه‌یِ افزارسازی (hu-tuxšīh / صنعتْ‌گری / سازه‌پردازی / تَشنیک)، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>* از نانْ‌پزی و خوراکْ‌پزی و دیگرِ کارهایِ افزارسازی بدست می‌آید.

و در <سنجِشِ با رده‌هایِ>* پایین‌تر از کارهایِ دینْ‌یاری، تا به فروترین و پایین‌ترینِ کارها در آن سه پیشه‌یِ برشمرده، همه<یِ پیشه‌ها>* کارهایی میانین اند.

ولی فروترین و پایین‌ترینِ همه‌یِ کارها «بازرگانی» است که، پایین‌ترین پیشه <نیز>* در پیشه‌یِ کشتْ‌ورزی و و دامپروری است.

اگر <بازرگانی>* در چارچوبِ <دستورِ دینِ>* خویش بماند، حتی از کار-و-بارِ پارسایانه سراست؛ ولی اگر <از چارچوبِ دین>* بیرون رود، به <شیوه‌یِ اهریمنیِ>* «کاهش» (kastārīh) پیوند خواهد خورد.(۲)

<نخست>* آن هنگام راکه <بازرگانی>* در فراترینِ جایگاه‌ها ست <بررسی می‌کنیم>*:

<و آن زمانی است که بازرگانان>*، از آن دیاری که کالاهایِ نیازِ(۳) مردمان و چهارپایانِ‌شان از مرزِ بایستگی افزون آمده است، کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایانِ آن دیار را بخَرَند و <سپس>* بار زَنَند و به دیاری بَرَند که مردمانِ آن دیار در انبارِ خود از آن کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایان کمْ‌تر از دیاری دارَند که کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایانِ‌شان افزون از نیاز است. از آن دیاری که می‌خَرَند به <بهایِ>* راستین خَرَند؛ و به آن دیاری که <می‌بَرَند و>* می‌فروشَند به <بهایِ>* راستین فروشَند.

و چون، از این راه به افزایندگیِ مردمان و چهارپایان و، افزایندگی در کارِ گیهان یاری رسانده می‌شود و، چون <در پیشه‌یِ بازرگانی است که>* پیونْدادنِ فرآورده‌هایِ کار-و-کشتِ مردمان از جایی به <جایی>* دیگر انجام می‌گیرد، در <سنجِش>* با کار-و-بارِ پارسایانه تا بدان جا <به پیشه‌یِ بازرگانی نگریسته می‌شَوَد>* که در میانِ پیشه‌هایِ ارجْ‌مند هیچ پیشه‌ای در جهان یافت نمی‌شَوَد سودمندتر از کاری باشد که <فرآورده‌هایِ>* کار و نان و بِهزیستیِ مردمانْ بازبسته‌یِ آن باشَد؛ و <یا، آن پیشه، در سنجِشِ با بازرگانی —که>* از راهِ کارهایِ قانونی (dastwarīhā kunišnīh) و روا، اندرکارِ پروراندن< مردمان و چهارپایان>* برابرِ دستورِ دین است — <از بازرگانی کاری سودمندتر>* باشَد.

با این همه، <بازرگانی>* فروترین و پایین‌ترینِ پیشه‌ها ست — حتی آن هنگام که <با دادِ-و-ستدِ درست>* همترازِ کار-و-بارِ پارسایانه نهاده شود — زیراکه در میانِ کارهایِ قانونیِ کشاورزی و دینْ‌یاری و آرتشتاری و افزارسازی، تنها، بازْبسته (parwand = محصور) به زمانی است که کمبودی در خوراک یا بِهزیستیِ مردمان روی دهد.(۴)

<دو دیگر>* زمانی راکه <بازرگانی>* با ساحتِ <بیرون از>* مرزِ کارهایِ پارسایانه پیوند خورَد <بررسی می‌کنیم>*.(۵)

<و آن>* زمانی است که <بازرگانان>* کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایان را بخَرَند و اندر همان شهر —غلاتی راکه نیاز و تنگیِ تودگان باکمبودِ آن پیوند خورده است و <کمبود>* آش به بیماری و رنج و ته‌کشیدنِ(؟) کالاهایِ نیازِ همه‌یِ مردمان و چهارپایان می‌انجامَد — گران‌تر بفروشَند؛ <با این کار>* به گناهی گران < دست یازیده‌اند>*؛ < پی‌آمدِ این گرانفروشی>* زورْآور شدنِ انیران برایِ سرکوبِ ایرانیان است: و از آن روی که، پی‌آمدَش تنگیِ جهانیان و سرکوب و زیان برایِ ایرانیان است، از مرزهایِ پارسایی بیرون می‌افتَد؛ و به کاهش < اهریمنْ‌خواهانه>* پیوند می‌خورَد؛ تا بدان پایه که سنگین‌ترینِ گناهان می‌شَوَد؛ این است فتوایِ دین.

یادداشت‌ها

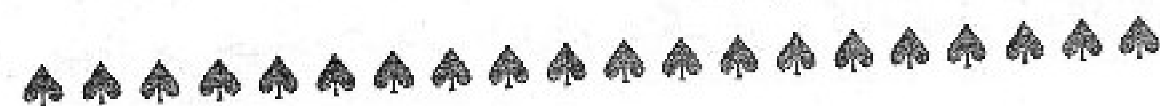
۱-منظور،«سوارگان و پیادگانِ سپاهِ دین» است؛ زیرا در چنین شیوه‌ای از حکومت که شهریاریِ آن گوش به فرمان و پیروِ دستورهایِ دین است، آرتِشِ آن نیز آرتِشِ دین است؛ نیز نگاه کنید به همین دفتر، کرده‌یِ ششم، سخنواره‌یِ dēn hēnīg.

۲-این جمله‌یِ تاریک، در پرتوِ روشنْ‌نویسیِ سپسترِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۶۹، بند۱۱)، و نیز در پرتوِ دو مفهومِ abzāyēnīdārīh و kastārīh تاریکیْ‌زُدایی خواهد شد: یکی از آموزه‌هایِ سختْ‌استوارِ دینِ مزدایی و نیز کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پیوندانیدنِ مفهومِ abzāyišn به بُنِ همه‌یِ نیکی‌ها، مینُویِ سپند است؛ و، نسبت دادنِ مفهومِ kastārīh به بُنِ همه‌یِ بدی‌ها، زَدارمینو است؛ واژه‌هایِ abzāyēnīdārīh و kastārīh در این روایت (کرده‌ی ۶۹) نیز به همین معنا بکار رفته‌اند: هرگاه بازرگانی، کالاهایِ نیازِ مردم را به بهایِ دادوَرانه خرید و فروش کند، و آن‌ها را از جایی که افزونیِ آن کالاها دیده می‌شود، خریداری کند و به دیاریِ بَرَد که کمبودِشان احساس می‌شَوَد، و آن کالاها را به بهایِ دادوَرانه بفروشد، با این کار به افزایندگیِ (=تقدیس / abzāyēnīdārīh) جهان یاری رسانده است؛ ولی اگر باژگونه و بیرون از چارچوبِ دین رفتار کند و دست به کالانباری (=احتکار) زَنَد، این، به سودِ انیران و زیانِ ایرانیان تمام می‌شود؛ با این کار به کاهش (=قبضِ اهریمنی) —یا برابرِ بازگوییِ نویسنده، به kastārīh— یاری رسانده است.

۳-«کالاهایِ نیاز (=کالاهایِ مصرفی)» را برابرِ padēxīh ud dārišn آورده‌ایم که معنایِ واژه-به-واژه‌یِ آن «آذوقه و دارایی» است.

۴-معنایِ برونْ‌نمایانه‌یِ (=نمایان / ظاهری) این عبارت می‌تواند نمایشگرِ دوره‌ای از ساختارِ فئودالیِ تولید باشد که در آن هنوز شهرهایِ پررونقِ فئودالیِ استوار بر بازرگانیِ پیشرفته برساخته نشده‌اند و بازرگانی، کاریِ فصلی و گُذرانه است که تنها در دوره‌هایی خاص از رونَدِ ساخت-و-پخش (=تولید و توزیع) به آن نیاز بوده است.

۵-«ساحتِ بیرون از مرزهایِ پارسیانه» را برابرِ با sāmān ī-š ō a-dahmīh آورده‌ایم؛ نگریسته‌یِ نویسنده از این سخنواره این است که: هر چه از ساحت و گستره‌یِ کار-و-بارِ پارسایانه بیرون رود، ضدِ کار-و-بارِ پارسایانه می‌گردد.



۷۰. دربارە‌یِ <شرایطي که زیرِ آن شرایط>* افرادِ بددین <می‌توانند>* از بِهدینان ثواب‌هایي را بپذیرند و دریافت دارند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

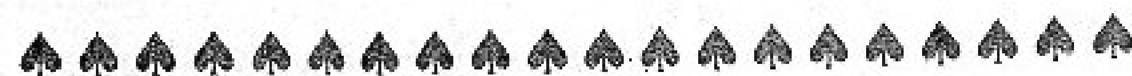
همانا، سُرایِشِ «گاهان»، برایِ روانِ آن کس که تبهْ‌خو از دنیا رفته است، تا شاید برخیِ ثواب‌ها که از آن بددین < تبهْ‌خُو >* سرزده است در خورِ پاداش شود، کاریِ نیکو ست.

<در دین>* گفته شده است: ***«با یک نیّتِ ثوابْ‌خواهانه، اغلب، سُرایِشِ «گاهان» برایِ آن شخصِ بددین که <در زندگی، کارهایَش>* با راستْ‌اندیشی و راستْ گفتاری و راستْ کرداری آمیختگی‌هایي داشته است و همچنان بددین نیز بوده است، رویِ هم رفته ثواب دارد و می‌تواند فریادرس < بددین >* در جهانِ مینَوی باشد».***

<حتی در دین>* دستور هست که انجام < این کار = سُرایِشِ «گاهانْ»>* برایِ روانِ آن بددین که زنده است ثواب نیز دارد؛ و چراییِ آن، در امیدیِ است که می‌توان به رهاییِ روانِ آن شخصِ بددین از راهِ آن ثواب‌ها از دوزخ داشت.

زیرا که، برابرِ پرس-و-جویِ <فرزانگانِ>* دینِ بهی، به امیدِ درمانْ داروْخوراندن به فردِ بیمار به اندازه<یِ بایسته>* نه تنها گناه نیست که ثواب نیز دارد.

ولی آن کس که <بی هیچ ثوابي>* از دنیا رفته است و روان< تباه ازگناه>*اَش به دوزخ سرنگون شده است، هیچ ثوابي، <از خواندنِ گاهان،>* در رهایی‌اَش از دوزخ به فریادِ او نمی‌رسد، که، سُرایِشِ گاهان و نذر و نیاز کردن <برایِ آن بددینِ ثواب‌ناکرده‌یِ از دنیارفته>* شیوه‌یِ دیوپرستان است <نه مزدائیان>*؛ همانگونه که (handāzag) برایِ یک تنِ مرده، دارو اندر آن تن ریختن کمکي به آن تنِ مرده نمی‌کند، و این، ناکارآمد کردنِ دارو ست و گناهي بر آن می‌افتد.



۷۱. دربارهٔ نشاگانِ[1] نیکوترینِ مردان، و نیکوترِ مردان، و مردِ نیکو؛ و دربارهٔ نشانهٔ بدترینِ مردان، و بدترِ مردان، و مردِ بد، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

۱. نشانگانِ نیکوترینِ مردان:

آن کس که، در کارِ افزایندگی به جهان، خیم و کردارَش <نزدیکْ‌ترین خیم و کردار به جمشیدِ جم است>*، و، در کارِ بی‌مرگیْ‌دهی به جهانیان، خیم و کردارَش نزدیک‌ترین خیم و کردار به سوشیانس است.

۲. نشانگانِ نیکوترِ مردان:

آن کس که، در خیم و <خوی و>* کردار، آن مرد (=سوشیانس) را یاری دهد.

۳. نشانگانِ مردِ نیکو:

آن کس که، در خیم <و خوی>* و کردار، در ستیزش با خیم و کردارِ آن مرد (=سوشیانس) نباشد.

۱. نشانهٔ بدترینِ همهٔ مردان در میانِ بدکاره‌ها:

آن کس که، در کارِ کاهشْ به جهان (gēhān kastārīh) خیم و کردارَش نزدیکْ‌ترین خیم و کردار به ضحاک است، و، در کارِ مرگْ‌آوری برای جهانیانْ خیم و کارَش بیشْ‌ترین نزدیکی‌ها را به خیم و کارِ «مَلْکوس» دارد.

۲. نشانهٔ بدترِ مردان:

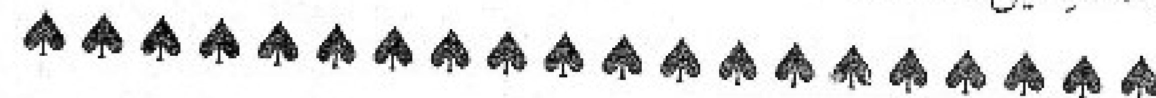
آن کس که، خیم و کارَش به آن بدکاره (=ضحاک) یاری رساند.

۳. نشانهٔ مردِ بد:

آن کس که، خیم و کارَش در ناسازگاری با خیم و کارِ آن بدکاره (=ضحاک) نیست.

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-«نشانگان» را برابرِ wizīn آورده‌ایم که معنای آن: بازشناخت، تمییز، گزین، گزینش، گزین‌کردن و شناختْ‌نشان و مانندِ این‌هاست.



۷۲. دربارهٔ آن دسته از زنان که می‌توان آنان را <همچون هَمْدَم>* برگزید، و آن دسته از زنان که می‌باید از آنان <همچون پتیاره>* پرهیز کرد، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

در این جُستار، دینِ بهی با آموزه‌های دینیِ خود، به سانِ گزیده، از گونه‌گونیِ زنان <ما را>* ــ چه آنانی را که می‌توان <همچون همدم>* برگزید و چه آنانی را که می‌باید <همچون پتیاره>* پرهیز کرد ــ آگاهی می‌دهد.

همانا زنان نیز بر چها دسته اَند:

۱. نیکو و بی‌سر و زبان؛[1]

۲. نیکو و سر و زباندار؛

۳. نانِکو و بی‌سر و زبان؛

۴. نانِکو و سر و زباندار.

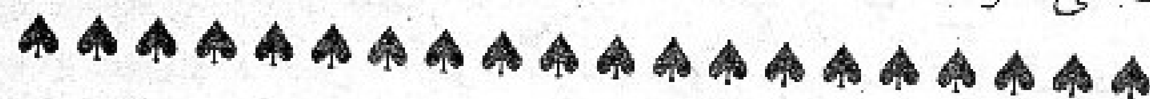
<اکنون سنجهٔ>* گزینشِ آنان:

اگر خواهانِ زنی کارآزموده در خانه‌داری و، آفرینندهٔ آسایش و فراهم‌کنندهٔ رامش برای خانه‌ْخدای هستیم، زنی را <می‌باید برگزید>* که نیکو و سر و زباندار است؛ و اگر خواهانِ زنی هستیم که <نیکو باشد و>* نیز هیچ آزاری نرساند آن را که نیکو و بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید>*.

اما اگر از آن دو دسته زنانی که در بالا برشمردیم <هیچ>* یافت نشود <از سرِ ناچاری>* آن را که نیکو نیست ولی بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید>*؛ و از آن زنِ نانِکوی سر و زباندار می‌باید سخت پرهیزید.

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-از گونهٔ «یافت می‌نشود».



۷۳. دربارهٔ <شیوه‌هایِ>* فرمانْ‌فرمایی دادارْاورمزد، آفریده‌هایِ گیتیایی را، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا فرمانْ‌فرمایی اورمزدِ جهانْ‌آفرین بر آفریده‌هایِ گیتیایی در زمانهٔ آمیختگی <با تازشِ اهریمن>*، رویِ هم رفته (hangīrdīg=) از راهِ دو نیرو <انجام می‌گیرَد>*:

یکی، از راهِ فرماندهی بر سرشت < هستومندانِ> فاقدِ <نیرویِ>* گزینش (a-wizīn čihr.......rāyēnīdārīh)؛ و دیگری، از راهِ فرماندهی بر <هستومندانِ>* دارندهٔ ارادهٔ گزینشگر (='wizīn kām rāyēnīdārīh').

۱. از راهِ فرماندهی بر سرشتِ <آفریده‌هایِ>* فاقدِ <نیرویِ>* گزینش، بُنْ‌ماده‌ها (=عناصر / اجزاءِ مواد)، به قوه، <نخست>*، کالبد می‌پذیرند، و <سپس>* از کالبد <ِ بی‌جان>* در تنِ زنده به‌هم برمی‌آیند؛ <و از این فرایند>*، جانوران (dām) رو به پیش به سرمنزلِ مقصود درمی‌پیوندند: پیش‌روی‌ای که با خود، ویرانْ‌گریِ تازشِ اهریمن را همراه دارد.

۲. ولی مردمان، از راهِ فرماندهیِ ارادهٔ گزینشگر —که تنها امشاسپندان در منش و گویش و کنش از آن برخوردارَند(۱)— <به یوبهٔ پیوستن به سرمنزلِ مقصود>*، خود را با اندیشهٔ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک ویراسته می‌کنند؛ <تا>*، پارسایی به بالندگی، دروج به تباهی، تازشِ اهریمنی <بی‌اثر و>* نابود و جانوران به سودمندی رسَند.

برابرِ فرزانِشِ اندازه‌شناسانهٔ جهانْ‌آفرین، جانوران، زمانی که از قوایِ فرماندارِ (=مدّبرانه / رایمندانه / rāyēnīdārīh) فَلَکی، <نهاده شده>* در سرشتِ فاقدِ گزینش، بهره گیرند، رو به پیش، به سرمنزلِ مقصود درمی‌پیوندند؛ و آفریده‌ها<یِ دارندهٔ اراده>*، زمانی که از فرماندهیِ قُوایِ امشاسپندیِ ارادهٔ آگاهانهٔ همراهِ با گزینش بهره گیرَند، از راهِ رواجِ قوایِ فرماندهیِ آگاهانه، به، دینِ بهی و شهریاریِ نیکو رهنمون می‌شوَند؛ که، از بنیاد، تنها از راهِ <رواجِ>* اندیشهٔ نیکو و گفتارِ نیکو و کردارِ نیکویِ تمامیِ دارندگانِ اراده (kām-warzīdārān) است که پارسایی به‌رسایی شکوفا گردَد؛ دروج سرتاسر تباه شوَد؛ تازشِ اهریمن <از آفرینش و آفریده‌ها>* زدوده و ویران و نیست و نابود شوَد؛ آفریدگان، نکویانه، پاک و ویژه گردند؛ و برایِ

نکوییِ مطلقْ سامان <اَبَدی>* یابند.

<آن دسته>* از کیش‌داران که: <اعتقادِ به>* ***«فرجامِ کارِ خداوندگار، در زمینهٔ <فرمانْ‌فرمایی بر>* سرشت <ِ فاقدِ نیرویِ گزینش>* و اراده <یِ صاحبِ قُوهٔ گزینش>* برایِ تمامیِ آفریدگان، <نه در پاکی و نابیِ ابدی>* که، در تباهیِ رو به تبهْ‌خوییِ و، تا به ابد رهایی نیافتگی از دوزخ برایِ بیشینهٔ مردم»*** <باوریِ بُنیادین>* از کیشِ آنان است، <با این ادعا>* فرمانْ‌فرمایی بد را به ایزد نسبت می‌دَهَند و ایزد را تهی از فرزانگی می‌نمایانَند.

یادداشت‌ها

۱-سخنواره‌ای راکه درونِ جملهٔ معترضه نشان داده‌ایم، این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد: «— <ِیعنی همان>* قُوایِ اَمشاسپندیِ منش و گویش و کنش (=ارادهٔ گزینشگر)—».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۴. دربارهٔ <لایه‌هایِ>* درونیِ آسمان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دین، آسمان، به نسبتِ هستومندانِ گیتیایی، نخستین آفریده <یِ پایه‌هستی گذاشته>* است؛ و دیگرِ آفریدگان، به یکسره <پس از هَستیِش آسمان>*، در اندرونِ آسمان ـــ چونْ پرنده <یِ نیالیده‌یِ>* درونِ تخم ـــ آفریده شده‌اند.

آسمان به گونه‌ایِ آفریده شده که همه چیز را دربر گرفته است ـــ چونان <پوسته‌یِ>* تخم که پرنده <یِ [illegible]> را دربرگرفته است.(۱)

در اندرو[illegible]ان لایه‌هایی سه‌گانه است:

۱. یکم، <لا[illegible] [illegible]ایی نیامیخته با تاریکی، نیکوییِ نیامیخته با بدی، شادیِ نیامیخته با درد [illegible] [illegible]یه‌ای فرازین [illegible] سَرایِ سرود است؛ همان بهشت برترین جایگاه که <ارجِ>* پایه‌اش <تا به اندازه‌یِ [illegible] سویِ اورمزد جهان‌[illegible] <جا[illegible] [illegible] آمشاسپندان و دیگر ایزدان <مینَوی>* و [illegible]‌های بی‌آغاز و همه‌یِ [illegible]

۲. در[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نامیخته با [illegible]

و دیگرِ هلیهندگان <با آفریده‌هایِ اورمزدی از دیوان و دروجانِ بازگیر گرفته تا.......در آنجا به رده[illegible] [illegible] جایگاه>* رزم دیو و دروج؛ جایگاه روانِ تبهْخویان که به سببِ آلودگیِ به‌گناه [illegible] دوله پیش‌رفتیِ به سویِ نیکی [illegible] آنان دیر (=به تأخیر) افتاده است؛ همان جایگاهی که نامَش دوزخ است.

۳. سدیگر، <لایه‌یِ>* روشناییِ آمیخته با تاریکی، نیکوییِ آمیخته با بدی، شادیِ آمیخته با درد است، جایگاهی در میانْجایِ آن دو (=لایه‌یِ فرازین و فرودین)؛ نامَش جهانِ مادی است؛ رزمْ‌گاه <مردمی‌زادگان>* با تازشِ اهریمن، <زمانی که>* تاریکی و بدی و درد بر گیهان سرریز می‌شود.

مردمیان، برترینِ هستی‌دارانِ جنگنده و رزمنده <با اهریمنیان>* اند؛ و دیگرِ هستومندانِ گیهانی، ابزارِ <نبردِ>* مردمیان اند. و مردمیان، <با بهره‌مند شدن>* از فرزانِش

اندازه‌شناسانه‌یِ جهان‌آفرین، و، <با بهره‌مند شدن>* از اَبَرقدرتیِ (pad abardar ...nērōg) ایزدانِ مینَوی، به نسبتِ دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی از نیکوْمنشی (hu-axwīh) و شهریاریِ نیکو و اِجلال (ābrangīh / فرّخانی) بهره‌مند اند؛ و با قدرتِ روشناییْ توانا به فرسودنِ تاریکی اند؛ با توانِ نکویی به‌زدودنِ بدی، و با نیرویِ شادیْ به واپس‌راندنِ درد توانا می‌شَوَند.

این، همان جایگاهِ میانین است: گیتی؛ که با بهره‌گرفتنِ از روشنایی و نکویی و شادیِ یکپارچه می‌توانْد به آن جایگاهِ برترین، به سویِ بهشت، سَرایِ سرود (garōdmān)، سرتاپا روشنایی و یکپارچه خوبی و نیکیِ سعادتبار که با قوّه‌یِ تمام زورمند شده است، بگِرَوَد.

همزمان با زدودنِ زَدارمینو از فروترین جایگاهِ آسمان، و نیز، با زدودنِ آلودگی‌هایِ برخاسته از او، آسمان، سرتاپا روشنایی و خوشبویی و پاکیزگی و نکوییِ یکدست و نیک‌بختیِ (سعادتِ) ابدی به دست می‌آوَرَد؛ و سزاوارِ آن جهان‌آفرینی می‌شَوَد که برترین فرزانگی را در کارِ خداوندگاری داراست.

<آن دسته از>* کیشْ‌داران که برابر <اعتقادِ>* شان: «<برپاییِ>* دوزخ حَق است» (pad-rāstīh) و <باور به>* «پادفْرَه جاویدانِ مردمان <در دوزخ>» ـــ یعنی همان جایگاهی که به باورِ آنان>* دیوان تا به ابد در آن می‌زیند ـــ <باوریِ بُنیادین از>* کیشِ آنان است، <کارشان بدان‌جا می‌کشد>* که بگویند (guft bawēd): «به سببِ بدکرداری و بی‌دادِ آن بدکردارِ بزرگ (=اهریمن)، اندرونِ آسمان ـــ خانه‌یِ یزدان ـــ هرگز فرآراسته و پاک نشَوَد و همه‌ره آلوده بمانَد.»(۲)

یادداشت‌ها

۱-برایِ یک بررسیِ همسنجانه (=تطبیقی) از این معنی نیز نگاه کنید به: ارسطو، در آسمان، ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت، ص ۴۶:

«به یک معنیِ دیگر، آسمان جسمی است که متصل به آخرین محیطِ عالم است؛ و در آن، ماه و خورشید و بعضیِ ستارگان جای دارند. چنانکه گوییم این‌ها در آسمانند.

۲-خواننده‌یِ پژوهنده می‌تواند دنباله‌یِ بحثِ آسمان را در کتابِ دادِسْتانْ‌دینیک، پرسشِ نودُم، دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْنوشتِ ۳۸۶، خطِ دوم تا برگْنوشتِ ۳۸۸، خطِ چهاردهم دنبال کند.



۷۵. در این باره که، ثواب یا گناه، چه پیش و چه پس از آفرینشِ آدمی، دارایِ نیروْبُن است؛ و هـــر کـــدام از راهِ نـــیروبُنِ خـــود رهبری می‌شوند و پذیرنده‌يِ شاکـله(۱) <يِ نیروْبُنِ خود>* اند، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

پیش از آفرینش <ِ بندگان>* (pēš az kardan)، <آنچه>* بر <هستيِ>* ثواب پیشینگی دارد و بالقوه، (pad-nērōg) بنیادِ همه‌يِ ثوابکاری‌ها ست، سْپَنْدارمینو می‌باشد؛ و <آنچه>* بر <هستيِ>* بِزه، بالقوه، پیشینگی دارد، بُنِ همه‌يِ بزهکاری‌ها، زَدارمینو است.

و اراده <يِ آفریدگار؟>* در آفرینشِ هر دو مینو <يِ سپندار و زَدار>* بر آن شده است(۲) (madan kāmīg) که: ثواب از بُنِ آفرینشيِ ثواب بر قوه‌يِ اندیشندگيِ مردم (mardōm axw) دررسد و <مردمان و قُوايِ‌شان>* از راهِ آن نیرو بسامان شوند؛ و بِزه، از بُنِ آفرینشيِ بِزه بر <دل و جانِ>* مردمان ریخته شود، تا <فقط>* از راهِ بديِ زَدارانه (=اهریمنانه) در مردم تمشیت کند.

و اراده <يِ آفریدگار>* در آفرینشِ مردم <نیز>* بر آن شده است که هر <کدام از>* دو شاکله <فقط>* به پذیرندگانِ(۳) آن دو قوه‌يِ مینُوانه (=سپندار و زَدار) رسد.

ثواب، از مینُويِ نیکی به پذیرنده‌يِ نیرويِ ثواب برسد؛ و از راهِ این <دریافتْ>*، در پیکره‌يِ کنیزيِ نیکوچهره، به اِنگاره در می‌آید (=شاکله می‌بندد)؛ که <در دین>* «کَئینو» (ka.ī.nō) نامیده می‌شود؛ <یعنی:>* آزاد کننده و رهاننده‌يِ روان <از درد و رنج>*.

همینکه شخص <از جهانِ خاکی>* درگذرد، او (=کَئینو)،از بهرِ بسیاريِ کرفه به نسبتِ گناهِ آن روانِ پارسا، به پذیره و همراهيِ آن کرفهْ‌کار (=ثوابکار) می‌آید.

<آن کنیزِ نیکوچهره>* نیرویَش <به اندازه‌اي ست>* که زمانِ گذر از گذرگاهِ داوریْ <روانِ پارسایان را>* تا جایگاهِ برترین و جایگاهِ جاودانه‌يِ خواهش و دَهِش برفراز می‌بَرَد.

نیز به سببِ همراهیِ < روانِ تبهْ‌خو>* با گناه است که از مینُويِ بدترین، گناه، به پذیرندگانِ نیرويِ گناه سرمی‌رسد؛ و از راهِ این <دریافتْ>*، در پیکره‌يِ کنیزيِ بدمنظر به اِنگاره درمی‌آید؛ هم از این‌روی <در دین>* «ایتْ‌یو» (it.yo) نامیده می‌شود؛ <یعنی:>* تباهنده‌يِ روان.

آن زمان که شخص <از جهانِ خاکی>* درگذرَد، <آن کنیزِ زشت‌چهره = ایتْ‌یُو>* ـــ از بهرِ بسیاريِ گناه به نسبتِ ثوابِ آن روانِ تبهْ‌خو ـــ به پذیره‌يِ آن گناهکار می‌آید؛ و به سببِ آن آلودگی‌ها <به گناه، روانِ تباه را>*، از <بالايِ>* پُلِ داوری به ژرفنايِ تاریکی، تا به روزِ نوسازيِ جهان، فرومی‌لغزانَد.

<روانِ گـــنهکارِ فـــرولغزیده>* رهـــا و آزاد نـــیست؛ <تـا روزِ داوری>* در درد و رنج <می‌ماند>*؛ این است>* رازْآشکاريِ دینِ بهی.

یادداشت‌ها

۱-«شاکله» را برابرِ nigārag آورده‌ایم؛ ولی هم در ترجمه‌يِ این روایت (کرده‌ی ۷۵) و هم در ترجمه‌يِ روایت‌هايِ دیگرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، برابرِ نیاز، واژه‌يِ nigārag را به «انگاره»، «نگاره» و «دیسه» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۲-گمان و بازشناختِ ما این است که با روایتيِ زُروانی رو-به-رو هستیم؛ و نیز این که مبنايِ اعتقاديِ زُروانيِ این روایت (کرده۷۵) از دیدِ دینْ‌کردشناسان پنهان مانده است. بندهايِ ۳ و ۴ و ۵ این روایت (کرده‌يِ ۷۵) در راستداشتِ قرائتِ ما می‌باشَد.

۳-«پذیرندگان» را برابرِ padīriftārān آورده‌ایم؛ معنایيِ برابر و نزدیکِ به «لایق» و «لاحق» و «قابل» نزدِ فرزانگانِ سده‌هايِ میانه: رويِ‌هم‌رفته «پذیرندگانِ نیروهايِ مینَوی» سخنْ‌گوشه به پذیرندگانِ زمینی‌اي دارَد که آن نیرويِ مینويِ فرارسیده را دریافت می‌دارَند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۶. دربارهٔیِ ابزارهایِ خِرَدِ خداداد و ابزارهایِ شهوت، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

همهٔیِ هنرها<یِ اخلاقی>* (=فضایل / هنرهایِ نهادی) ابزارِ خردِ خدادادی‌اَند (=عقلِ فطری / عقلِ بالملکه)؛ و به‌گونه‌ایِ بنیادین، هنرها<یِ اخلاقی>* و همبایسته‌هایِ‌شان (=لوازمِ منطقی‌شان / ملازمینِ‌شان) این سه اَند:

۱. یکي، آرمانْ‌خواهیِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، اندیشه‌هایِ بی‌پایه[۱] است؛ و همبایستهٔیِ (=ملازمهٔیِ) آن، بی‌باکیِ تهی از، همزادِ‌دروجی‌اش، رهبریِ خشم است.

۲. یکي، کوشاییِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، آزمندی است؛ و همبایستهٔیِ آن، خرسندیِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، کاهلی است.

۳. یکي، خِرَدْدوستیِ[۲] تهی از، همزادِ دروجی‌اش، خوددوستیِ دَمدَمانه است؛ و همبایستهٔیِ آن، پی‌درپی پرسنده و جویندهٔیِ دانش‌بودنِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، خِرَدگریزی (halag-xwāhīh) است.[۳]

زمانی که خردِ خدادادی با این سه هنر<اخلاقی / نهادی>* و همبایسته‌هایَش افزارمند[۴] شود، باربُردارِ (=حاملِ) برترین <میزان از>* خِرَدِ خدادادی خواهد بود و با این برتری، مردم رستگارتر و بَرینْ‌پایه‌تر می‌شوند.

همهٔیِ آهوان<اخلاقی>* (=رذائل / آهوانِ نهادی) ابزارهایِ شهوت اَند؛ و بزرگ‌ترینِ‌شان (u-š mazandar) این سه آهو و همبایسته‌هایَش است:

۱. یکي، اندیشندگیِ بی‌پایهٔیِ دور از، نابرادری‌اَش،[۵] آرمانْ‌خواهی است؛ و همبایستهٔیِ (=ملازمهٔیِ) آن، خشمگینیِ دور از، نابرادری‌اش، بی‌باکی است.

۲. یکي، آزمندیِ دور از، نابرادری‌اَش، کوشایی است؛ و همبایستهٔیِ آن، کاهلیِ دور از، نابرادری‌اَش، خرسندی است.

۳. یکي، خوددوستیِ دَمْدَمانهٔیِ دور از، نابرادری‌اَش، خِرَددوستی است؛ و همبایستهٔیِ آن، خِرَدْگریزیِ دور از، نابرادری‌اش، دانش‌جویی است.

زمانی که شهوت، با این سه آهو<یِ اخلاقی>* و همبایسته‌هایَش همراه شود، باربُردارِ شگفْت‌ترین شهوتِ کژروش خواهد شد؛ و به سببِ این آهوان<اخلاقی>*، اندر میانِ مردمان، سرافکنده‌تر و نکوهیده‌تر خواهد شد [یا نیز: مردمان، به سببِ آهوانِ اخلاقی سرافکنده‌تر و نکوهیده‌تر خواهند شد].

<آن دسته از>* کیشْ‌داران که: <اعتقادِ به>* *«رنج و سرافندگی و لغزیدن<ِ درگناه>* و بدی‌هایِ مردمی را ایزد در مردم آفریده است»* <باوریِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، <ناچارَند>* بگویَند: *«هرگزند و بدیِ که ـــ همپیوستهٔیِ شهوتِ کژروش است ـــ از مردمان سر می‌زَند، ریشه در <خواستِ>* ایزد دارَد و ایزد، هم با خِرَد سرِ ستیز دارَد و هم با مردمان دشمنی دارَد»*، و با این ادعا ایزد را از ایزدی می‌اندازند.

یادداشت‌ها

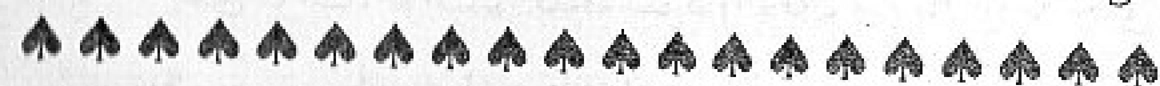
۱-«اندیشه‌هایِ بی‌پایه» را برابرِ با واژه‌ایِ در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را a<n>-ēwēn-mēnišnīh خوانده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسندهٔیِ این روایت (کردهٔی ۷۶) از این معنی، هرگونه تخیّل و پنداربافی و کژپنداریِ بی‌پایه و اساس و بریده از واقعیت را فوادیدِ خود داشته است.

۲-«خِرَدْدوستی» را برابرِ xrad-dōšagīh آورده‌ایم؛ بسنجید با فیلوزوفیا / φιλοσοφια در یونانی به همین معنی.

۳-«خِرَدْگریزی» را برابرِ با halag-xwāhīh آورده‌ایم؛ معنای واژه-به-واژهٔیِ آن «حماقت دوستی» یا «حماقت خواهی» است.

۴-«افزارمند» را برابر pad-abāgīh آورده‌ایم که معنیِّ «آمادهْ‌ابزار شدن» و «مجهز شدن» نیز می‌دهد.

۵-در این روایت (=کردهٔیِ ۷۶) و روایت‌هایِ دیگرِ دینْ‌کرد، واژهٔیِ پهلویِ brādarōd را، برابرِ روندِ سخن، «همزادِ دروجی»، «برادرِ دروغین» و «نابرادری» ترجمه کرده ایم؛ آهوانِ اخلاقی (=رذائل / آهوانِ نهادی)، از آنجاییِ که ابزارهایِ شهوتِ اهریمنی اَند، می‌توانَند با صفتِ «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» متصّف شَوَند؛ ولی صفتِ «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» را برایِ هنرهایِ اخلاقی (=فضائل / هنرهایِ نهادی)، که ابزارهایِ خردِ اهورایی اَند، نمی‌توان بکار برد. هم از این روی، برابرِ بازشناختِ ما، در آموزه‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، رذائل، «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» فضائل اند ولی فضائل، «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» نیستَند بلکه نابرادریِّ بکلی بیگانه با رذائل اَند.



۷۷. در این نکته که ایزد را می‌باید برابرِ چِبوّدی‌اَش (=مهّیتش) شناخت، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی

برابرِ آموزه‌ي دین، مردمِ خداشناس، به انگیزه‌ي قدرت و پایداری‌شان در هنگامه‌ي نبردِ با دروج، برای رهایيِ تن و روان از او (=دروج)، بهره‌مند از <فرزانشِ>* اندازه‌شناسانه‌ي جهانْ‌آفرین و <برای این نبرد>* توانا به سرپرستی بر دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی‌اند؛ و مردم، به یوبه‌ي این سرپرستی بر دیگرِ آفریده‌ها ست که آفریده و نیرومند شده‌اند.

شهوت، بُنیانِ تمامیِ عیب‌ها، در کارِ پتیارگی بر خِرَدِ خداداد و، در کارِ گِراینده کردنِ مردم به گناه و، افکندنِ ایشان به <دامنِ>* دیوان است.

رنج، که بُنیانی جدا <از شادمانی>* دارَد، از راهِ آمیختگی <جهانِ مادی>* با تازشِ اهریمن بر سرِ مردم باریده است.

✓ خِرَدِ خداداد، دردَم، استوارترین و سرآمدترینِ همه‌يِ پیام‌رسانان از جهانْ‌آفرین سویِ آفریده‌هایِ گیتیایی است.

و با کمکِ آن (=خرد خداداد) است که مردمْ جهانْ‌آفرین را خواهند شناخت؛ و ایزد را در <جایگاهِ>* یزدانی، دیو را در دیوی، راست را در راستی، دروغ را در دروغی، سود را در <جایگاهِ>* سودمندی‌اَش و زیان را در زیانْ‌مندی‌اَش می‌بینَند؛ می‌یابَند دینِ بهی را؛ می‌پرهیزَند از گناه؛ گِرایان به ثواب‌اَند؛ و بر گیهان خداوندگاری دارَند؛ تن را <سالم>* نگه می‌دارند؛ روان را <از آلودگی>* رهایی می‌بخشَند. ✓

شهوت، از راهِ <بُنِ>* بدی، ناگردیدنی‌ترین[(۱)] و شگفت‌ترین پتیاره‌اي ست که از سُویِ تازشِ اهریمن، از بهرِ آشوب، بر سرِ آفریده‌هایِ گیتیایی باریده است.

و از راهِ آن (=شهوت)، مردم، بیگانه با شناختِ جهانْ‌آفرین خواهند شد؛ و به گونه‌يِ گمراهانه، ایزد را به جایِ دیو، دیو را به جایِ ایزد، دروغ را به جایِ راستی، راستی را به جایِ دروغ، گناه را به جایِ ثواب، ثواب را گناه، سود را زیان و زیان را به جایِ سود خواهند شناخت؛ و در هرآن بددینی فرو خواهند لغزید؛ از ثواب روی برمی‌تابَند؛ گِراینده به گناه می‌شَوَند و جهان را به

میرانی می‌کشانَند و هر آن گرایشِ <درستِ>* کامْ‌خواهانه را خوار می‌دارَند.

در همراهی با خِرَدِ خداداد بسْ‌زورمند است که می‌توان از بدکرداری دوری گُزید و آهنگِ خوبْ کرداری کرد؛ و <تنها>* در همراهی با شهوتِ بسْ‌زورمند است که می‌توان از خوبْ کرداری روی برگاشت.

[یا نیز: <مردمیان>*، در همراهی با خِرَدِ خداداد بسْ‌زورمند است که از بدکرداری دوری خواهند گُزید و آهنگِ خوبْ کرداری خواهند کرد؛ و بر اثرِ همراهی با شهوتِ بسْ‌زورمند است که از خوبْ کرداری روی برخواهند گاشت].

<آن دسته از>* کیشْ‌داران که: <اعتقادِ به>*: **«خردِ خدادادی و شهوت، همچون همزمان، از آفرینشِ ایزدی <به یکسان>* هستی برگرفته‌اند»** <باوری بنیادین از>* کیشِ آنان است، <ناچارَند>* بگویَند: **«ایزد، از آفریدنِ خردِ خداداد <برایِ راهنماییِ مردم>* پشیمان است»**؛ و نیز <کارِشان بدانجا می‌کِشَد>* که بگویَند: **«هنگامِ پادْآفرینشِ شهوت، این خداوند است که بُنِ سازنده‌يِ گناه است و هم از این روی، ستایشِ <مردمان بر درگاهِ وی>* کاریِ پوچ است؛ و <مردمان>* زمانِ گناه <ورزی>* پذیرایِ نکوهش نیستَند»**.

یادداشت‌ها

۱-«ناگردیدنی‌ترین» را برابرِ a-wardišnīg آورده‌ایم؛ برابرِ آن دستگاهِ اندیشگانی که نویسندگانِ دینْ‌کرد خواهانِ برشناساندنِ آنند، هرگونه تغییر و دگرشدِ ماهُوی در گوهرِ شهوت ناشدنی ست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۸. قانونِ <جهانی و فراگیرِ>* بخشایش، به شیوه‌یِ دینِ مزدایی.

همانگونه که اندک روشنایی‌اي نموداري از یک <سرچشمه‌یِ>* بزرگِ روشنایی است، و همانگونه که اندک دانایی و راستی‌اي نموداري از یک دانایی و راستیِ جهانْ‌رَوا (=کلی / hamāg) است، به همان‌گونه نیز، قانونِ بخشایش < جهانی >* به شیوه‌یِ دینِ مزدایی، در این سه سخن از داد <و آیینِ>* دینِ مزدایی، نموداري از <عظمتِ>* دینِ مزدایی است:(۱)

۱. یکي، اکنون (=جهانِ مادیِ کنونی)، در <وضعیّتِ>* پیکره‌مندی: قانوني <بخشایشْ‌آور>* برایِ جهانِ مادی؛
۲. یکي، پس از <وانهادنِ>* پیکره‌مندی: قانونيِ <بخشایشْ‌آور>* برایِ جهانِ مینَوی؛
۳. یکي، در پایان < جهان >*: قانوني <بخشایشْ‌آور>* برایِ نوسازیِ جهان.

۱. آن قانون <ِ بخشایشْ‌آور>* که اکنون برایِ جهانِ مادی(۲) <صادر شده است>*:

ـ پرهیز کردن از مرگ و درد برایِ هر کس؛ درست به همانگونه که از <ایجادِ>* زخم و درد برایِ خویشتن می‌پرهیزیم، در رفتار و کردار نیز، انگیزایِ زخم و درد برایِ دیگران نشَویم.

ـ می‌باید همه‌گونه آسانی و خشنودی را بر همگان روا داریم؛ زیراکسي که، در رفتار و کردار، آسانی و خشنودی به مردمِ شایسته‌یِ آسانی و خشنودی روا می‌دارَد، گسترشِ داد را در نظر خواهد آورد.

ـ <هنگامِ کاربَستِ قانونْ>* مردِ تبهْ‌خو را همسنگِ مردِ پارسا در نظر آوَرْدنْ.

ـ می‌باید با هیچ کس پیمان نگسلیم.

۲. آن قانون <ِ بخشایشْ‌آور>* که پس از <وانهادنِ>* پیکره‌مندی برایِ جهانِ مینَوی <صادر شده است>*:

ـ نامه‌یِ اَعمالِ هر کس بر حسبِ <چگونگیِ>* گرایشَش <به خدا و دینِ او>،(۳) و میزانِ دانشي <که برایِ شناختِ دینِ او داشته است>،(۲) و تواني <که در تحقیق و تفحص درباره‌یِ دین>(۲) در وضعیتِ پیکره‌مندی <از خود نشان داده‌است.. ....>.(۴)

۳. آن قانون <ِ بخشایشْ‌آور>* که در پایان، زمانِ نوسازیِ جهان <صادر خواهد شد>*:

ـ <کاربَستِ>* فرزانشِ اندازهْ‌شناسانه‌یِ جهانْ‌آفرین <بر همه‌یِ آفریده‌ها>*، که <چراییِ آفرینشِ>* نیکوفرجامانه‌اَش <عشقِ به>* نیک‌انجامیِ شایسته‌یِ همه‌یِ آفریده‌ها ست.

ـ سرکوب و زُدایشِ تازشِ اهریمن و گناه و تبهْ‌خویی [و یا نیز: سرکوب و زدودنِ گناه و تبه‌خوییِ اهریمنانه] با کمک‌گرفتنِ از آفریدگان (pad dahišnān abzārīh).

ـ آزادگردانیدنِ روانِ دیگرِ تبهْ‌خویان از دوزخ.

ـ اَرونـدگردانـیدنِ <روانِ>*شـانْ از گـناه و تـبهْ‌خویی و بـه‌رسایی پـاکیزه گـرداندنِ‌شان <از تبهْ‌خویی>*؛ و ایشان را (=تبهْ‌خویانِ رستگار شده را) با روانِ دیگرِ پارسایان محشور گرداندن (wirāstan ؟) و <دوباره>* در پیکره‌منديِ جاودان و در بی‌مرگيِ جاودانـه و، خـوشروانـیِ بی‌پایان سامان دادن.

ـ و هیچ یک از آفریده‌هایِ خود را رستگارنشده به خود وامگذاردن.

و از آنـجایی کـه در جـهانِ مـادی زخـم و درد رسـاندن <بـر دیگـران>* نـباید قـانون و عمل < آریایی باشد، اگر کساني>* زخم و درد رساندن را قانون و عمل < خود قرار می‌دهند>*، آنگاه خارج از چارچوبِ قانون <ِ ایرانی عمل کرده‌اند>* و ناآریایی [و یا نیز: نانژاده] اَند.(۵)

<آن دسته از>* کیش‌داران که <برابرِ مبانيِ اعتقادی‌شان>*: «***هم در جهانِ مینَوی و هم در جهانِ بازپسین، آیینِ شان وعده‌یِ رستگار نشدن <ِ ابديِ مـردم>* را مـی‌دهد، و <مـعتقدَند که>* همه‌یِ دیگر <امتیازاتِ بشری، از قبیلِ:>* گرایش <ِ به ایزد>* و دانش <ِ دینی>* و توان <ِ پرس و جویِ راستی که او را به>* گناه <رَهنمون می‌کنند،>* و دیگـر < امـتیازاتِ آدمی>* نمی‌توانَند انگیزه‌یِ رستگاريِ بشر گَردَند، <و اینکه:>* بیشینه‌یِ مـردم در دوزخِ ابدی <گرفتار>* خواهند شد و رستگار نشده در آنجا (=دوزخ) بخود رها کرده خواهند شد***»

<باوريِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، بر خداوند، افزونِ بر بی‌دادگری، نابخشودگی و نافرزانگی و کردارهایِ بی‌هدف [یا نیز: آفرینشِ بدعاقبت] را نسبت می‌دهند و <بر این باورَند که>*: «***او (=خداوند) به آفریده‌هایِ خویش، حتی به اندازه‌یِ مهر و بـخشایشِ یک گـرگ بـر تـوله‌هایَش، بخشش روا ندارَد***».

یادداشت‌ها

۱-معنایي همانندِ این سخنواره‌يِ آشنا: «مُشت، نمونه‌يِ خروار است».

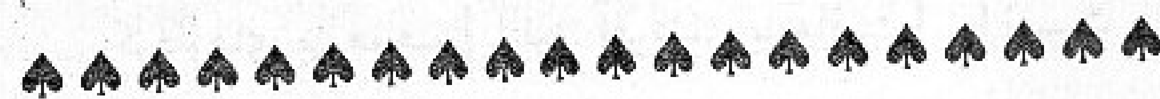
نویسنده سرِ آن دارد بگوید: هر تَکْ‌پاره‌اي از چیزي می‌تواند نمودارِ همه‌ْسويِ آن چیز باشد: پس، همین چند نمونه از قانونِ جهانگیرِ بخشایشِ دینِ مزدایی در سه مرحله و پایگانِ خلقت نیز (=نخست، مرحله‌يِ خلقِ جهانِ مینوی؛ دودیگر، مرحله‌يِ خلقِ جهانِ مادی؛ سدیگر، مرحله‌يِ نوسازيِ جهانِ و عفوِ جهانی و عمومی در آخرت) مشتي از خرمنِ عظمتِ دینِ مزدایی است که می‌تواند نمونه‌يِ خوبي از همه‌ْسويِ آن دین باشد.

۲-یعنی: آن قانوني که اکنون، در وضعیت و نهادْمانِ پیکره‌مندی، مخصوصِ جهانِ مادی از سويِ دین صادر شده است و پیروی از آن ما را در جهانِ مادی پذیرايِ لطف و مرحمت و بخشایشِ ایزد می‌کند و نموداري از عظمتِ بی‌پایانِ دینِ مزدایی است.

۳-سخنواره‌هايِ تکمیلی و فراخي را که درونِ پرانتزِ گوشه‌دار <..........> برايِ روشن‌تر شدنِ معنايِ این جمله افزوده‌ایم، از روایتِ سپسین (کرده‌ی ۷۹) به وام گرفته‌ایم؛ در آنجا این سه مفهوم: kām dānišn tuwān به گونه‌اي گسترده و روشن، واکاویده شده‌اند؛ و نگریسته‌يِ نویسنده از کاربُردِ این سه واژه فراخْ‌نویسی شده است.

۴-پاره‌اي را که با نقطه‌چین نشان داده‌ایم نماینده‌يِ عبارتي در بسترِ سخنِ پهلوی است که مترجمِ کنونی نتوانسته است معنايِ آن را دریابد؛ در نتیجه از فارسیْ‌گردانيِ (=ترجمه‌يِ) آن معذور است.

۵-ترجمه‌يِ این بند، بویژه، به‌گمان است و جز آن چه که ترجمه کرده‌ایم معنايِ دِزستْ‌نَما و مثبتِ دیگري به نظرِ ما نیامد.



۷۹. دربارهِ‌ي آن <سنجه‌اي>* که نامه‌يِ اعمال< مردمان>*(۱) بر آن است، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

نامه‌يِ اعمال< مردمان>* با <سنجه‌هايِ>* «خواست» و «دانش» و «توان» بررسیده می‌شود (=bawēd)؛ و بر این پایه مردم پنج دسته اَند:

۱. یکي، آن کس که، «خواست»اَشِ آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را دارد؛ و برایَش آن «دانش»ي که بـ[ـا] آن جهانْ‌آفرین را بشناسد فراهم است؛ و «توان»ِ جست-و-جو و پرسش او را نیز.

بدین گونه است که این کس، کوششمندانه، جست-و-جو می‌کند و می‌پرسد و <در پایان>* دینِ بهی را می‌یابَد؛ به آن از بُنِ جان باور می‌آورَد؛ برابرِ دستوريِ دینِ بهی ثوابکار می‌گردَد؛ و <برابرِ آن دستور>* از گناه می‌پرهیزَد: چنین کسي بی-برو-برگرد از پارسایان است.

اما اگر، کوششمندانه و توانمندانه،(۲) با جست-و-جو و پرسش به سنجش (ōšmurišn / ژرفْ‌اندیشی) دربارهِ‌يِ دینِ بهی بپردازد و آن را نیابَد، باکمکِ قوه‌يِ <خداداد>* گِرَوِشِ به داد، و ثواب <ِ آن کارَش>* که توانمندانه آهنگِ جهانْ‌آفرین کرده است و کوششمندانه در جست-و-جو و پرسش دربارهِ‌يِ دینِ بهی برآمده است، به‌نیرو (=قویاً / zōrōmand)، امیدِ این هست از دوزخ رهایی یابَد.

۲. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را دارَد؛ و «دانش» آنکه جهانْ‌آفرین را بشناسد او را هست؛ ولی «توان»ِ جست-و-جو و پرسش دربارهِ‌يِ دینِ بهی او را نیست: چنین کسي، باکمکِ بسیاريِ «دانش»اَش، یابنده <يِ دینِ بهی>* و ازگناه پرهیزنده خواهد بود؛ و همین اندازه که می‌دانَد، ثواب، کاهنده‌يِ(؟) شهوت است [یا نیز تباهَنده‌يِ شهوت است]، باکمکِ این نیرويِ کردار و این نیرويِ پرهیز از <ازگناه>*، و با آن آهنگ و خواستي که رو سويِ جهانْ‌آفرین و دینش را دارَد، امیدِ رستگاری‌اَش است.

۳. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را دارَد؛ «توان» اینکه در جست-و-جو و پرسش باشد او را هست؛ ولی «دانش»ِ آنکه به شناختِ دینِ بهی رسد او را نیست: چنین کسي، از آنجایي که او را «دانش» نیست، پس، از راهِ گمان‌هايِ(؟) خویش نیز به جایي

نخواهد رسید؛ ولی با کمکِ نیرویِ گرایشَش به جهانْ‌آفرین و با گِرَوِشِ به «دانش» و «دین» نیز، رستگاریِ او شدنی است.

۴. یکی، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را دارد، ولی «دانش» و «توان»ِ اینکه در جست-و-جو و پرسش و یابِشِ دینِ بهی باشد او را نیست: چنین کسی، از بهرِ «دانش» و «توان»ِ نداشته‌اَش، <دینِ بهی را>* فراچنگ نخواهد آورد، ولی، با کمکِ همان آهنگِ «خواست»ی که به جهانْ‌آفرین و دینش دارد، راهی ش سویِ رستگاری هست.

۵. یکی، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینَش را ندارد، <ولی «دانش» و «توان»ِ جست-و-جو و پرسش و یابِشْ را دارد>*: چنین کسی، با آنکه «خواست» و «آهنگ»اَش <از جهانْ‌آفرین و دینش>* روی برگاشته است، <..........................>(؟)، (۳) راهی ش سویِ رستگاری هست (؟). (۳)

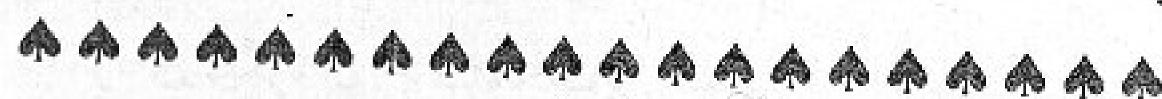
یادداشت‌ها

۱-«نامه‌یِ اعمال» را برابرِ ruwān āmār و āmār ī ruwān آورده‌ایم.

۲-«کوششمندانه و توانمندانه» را برابرِ tuwān tuxšāgīhā آورده‌ایم؛ توانستی که «کوشا تا به مرزِ توان» نیز ترجمه کرد.

۳-درهم‌ریختگیِ عبارتِ پایانیِ این روایت، راه به یک ترجمه‌یِ روشن و سرراست نمی‌دهد؛ از این روی، عبارتِ پایانیِ این روایت (کرده‌یِ ۷۹)، باگمانوَرزی و با بهره‌گرفتنِ از دیگر آموزه‌هایِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، ترجمه شده است.

در بندِ پایانیِ این روایت، پاره‌ای را که با نقطه‌چین، درونِ پرانتزِ گوشه‌دار، همراهِ پرسشْ‌نماد <..........................>(؟) نشان داده‌ایم نماینده‌یِ عبارتِ pad ham xwēš wināh از بسترِ سخنِ پهلوی است که برایِ ما دارایِ هیچ معنایِ مثبتی نیست؛ شاید نویسنده سرِ آن داشته است که بگویَد: «حتی با همه‌یِ گناهانی که در نامه‌یِ اَعمالَش ثبت شده است، باز هم راهی ش سویِ رستگاری هست».



پیشکش به: علی اصغرِ مصطفوی (بیژن)

۸۰. اعتراضِ یک یهودی بر هیربد در عیب دانستنِ (؟) «خویدوده»، [یا نیز. اعتراضِ یک یهودی بر هیربد دربارهٔیِ بُنْ‌انگیزه‌یِ «خویدوده»]؛ و چراییِ آن را از وی خواستارشدن؛ و پاسخِ هیربد، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همچنان که <هر کس>*، به سببِ زخم و زیان یا دردی که <از سوی کسی>* بر او رسیده است، به گونه‌ای دادخواهانه، می‌تواند از راهِ قانون بر <مُدَعیٰ عَلَیْهْ>* اِقامه‌یِ دعوا کند، و مقابله بمثلِ (hamēmālīh) مردمِ بی‌گناه در چارچوبِ (parwand) قانون بطورِ خلاصه «داد» نام دارد، به همانگونه <هر کس می‌باید>* نیرویِ خویش را به همْ‌آفریده‌ها و به خویشان <ِ خویش>* پیوند دهد تا <دوده‌یِ او>* پاینده و رستگار شود. این همیاریِّ دربرگرفته شده با آبادانیِ مردمان <با یکدیگر>* به سانِ گزیده نامَش «خُویِدودَه» است. (۱)

خُویدودَه، زمانی <خُویدودَه>* است که دَهِشی از خویش <به خویش در میان>* باشد. <آنجا،>* جایگاهِ پیوند دادنِ نیرو <یِ خویش>* به خویشان و همْ‌آفریده‌ها ست؛ تا از راهِ آن پیوندْ پاینده و رستگار شوند، و به گونه‌ای بنیادین، مردمْ‌زادگانِ (=انسان‌هایِ) خویشاوند را برایِ رساندن به سرمنزلِ مقصود سامان دهد <و آنان را در قالبِ>* نرینگی و مادینگی به هم پیوند دهد.

از بهرِ اینکه آن پیوندْدهی < نرها و ماده‌ها>* به گونه‌ای گسترده به درست‌تر کردن < نژادها>* بیانجامد، مردمانی را که از یک نژادَند وامی‌دارد با خویشانِ همْ‌خون پیوند <ِ زناشویی>* بندَند؛ و خویشانِ همْ‌خون با خویشانِ طبقه‌یِ اول و هر چه نزدیک‌تر، پیوند بندَند.

من (=منِ هیربد)، بویژه سه گونه همپیوندی <از گونه‌یِ خویدودَه>* را در نظر گرفته‌ام که اینانند:

۱. همپیوندیِ پدر با دختر،

۲. همپیوندیِ پسر با مادر،

۳. و همپیوندیِ برادر با خواهر.

در این نکته، از دانایِ دینْ‌دستور، آموزه‌ایِ از دینِ بهی را ـــ که گفتاریِ چَمْ‌وَرزانه (=مُسْتَدَلْ) است ـــ این‌جا برمی‌گویم که:

ایزد، آفریده‌هایش را هم نر و هم ماده آفریده است؛ آن که نر است پسر <خداوند>* است؛ آن‌که با پسرِ <خداوند>* جُفت می‌شود ماده است که دختر <خداوند>* است.(۲)

<خداوند>* خود، پدرِ سْپَنْدَرْمَذ، زمین، است؛ همان زمینی که از آفرینش (az-dahišn / خلقتاً) مادینه <بوده>* است.

خداوند از او (= از زمین) نر را آفرید؛ کیومرث را، که نامش به «مردِ نخستین» ترجمه می‌شود؛ ویژه آنکه، کیومرث، **زنده و گوینده و میرا** ست.

شناسنده‌هایِ (=مُعرِّف‌ها) کیومرث، ویژْستانه، در این سه واژه آمده‌اند: «**زنده**»، «**گوینده**» و «**میرا**»؛ دو تا از شناسنده‌ها، یعنی «**زنده**» و «**گوینده**»، از آفرینشِ پدر، جهانْ‌آفرین، هستی گرفته‌اند (āz)؛ یکی از شناسنده‌ها، یعنی «**میرا**»، <هم بر کیومرث و هم بر مردمیان>* دررسیده از تازشِ اهریمن است.

آن <سه>* شناسنده، بر تمامیِ مردمیانی که از تخمه‌یِ آن مرد (=کیومرث) اند، تا به روزِ نوسازیِ جهان به آنان دوسیده است.

و در این زمانه، نیز اگر پدری از دختر <خود>* نر آفریند، بر آن، نامِ «**خُویدوَدهیِ پدر-دختر**» می‌نهند.(۳)

این را نیز برابرِ یکی از آموزه‌هایِ دین برمی‌گویم که:

زمانی که کیومرث بمُرد، نطفه <یِ او>* ـــ که «تخمک» نامیده می‌شود ـــ اندر سپندرمذ، زمین، افتاد؛ یعنی نطفه‌اَش بر مادرَش <فرو افتاد>*؛ و به سببِ آن، <تخمکِ>* مَشْیْ و مَشْیانه <در دامانِ سپندرمذ، زمین،>* به یکدیگر درپیوست(؟)؛ مَشْیْ و مَشْیانه‌ای که پسر و دخترِ کیومرث و سپندرمذ اَند: بر آن، نامِ «**خویدودهیِ پسر-مادر**» نهاده‌اند.

مَشْیْ و مَشْیانه، به یوبه‌یِ فرزندخواهی، بایکدیگر نری و مادگی ورزیدند: و بر آن، نامِ «**خویدودهیِ برادر-خواهر**» نهاده اَند.

و ایشان (=مَشْیْ و مَشْیانه‌یِ برادر و خواهر)، بسی جُفت‌ها زاییدند [یا نیز: از ایشان بسی جفت‌ها زاییده شده است]، جُفت‌هایی که زن و شوهرِ یکدیگر بوده‌اند.

و تمامیِ مردمانی که <پیش از این>* بوده‌اند و نیز <پس از این>* خواهند بود، همگی از بُنْ‌تخمه‌یِ «خویدوده»اَند: و این چَم (=دلیل)، بسی پذیرفتنی (čihrīg / سرشتین / طبیعی) است که، پس از آفرینشِ اندازه‌شناسانه‌یِ(۴) (ku handāzišn?؟) ایزد(؟)، افزایشِ <شمارِ>* مردمانِ همه‌یِ کشورها از <خُویدُوَده>* باشد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

من (=هیربد) می‌گویم که: دیوان، دشمنانِ مردمان اَند؛ دیوانْ تباهیْ‌خواه هستند و در این تباهیْ‌خواهی بسی کوشای اَند؛ اما اگر کسی خویدوده بورزد، آنگاه است که دیوانْ آن کردارِ اندازه‌شناسانه‌یِ آغازین(۵) را به یاد خواهند آورد؛ همان کرداری که افزایشِ شمارِ مردمان از آن بود؛ و از آنجایی که دیوان دشمن <افزایشِ شمارِ مردمان>* اَند، بر آنان، <از خُویدوده‌وَرزی>* بیم و رنج و دردی سخت درافتد؛ نیرویِ‌شان کاستی گیرد و نیز(؟) کم‌تر خواهانِ(؟) پتیارگی و گزند بر مردم شوند.

از این روی این مسلم است که: رنجُور و دردمند و بیمناک کردن و ستیزشِ با دیوان ثواب دارد؛ این است آن راهی که ثوابکارانْ پاداش و مزد <ثواب>* را از آنِ خویش می‌کنند.

من (=هیربد) می‌گویم: سرشت و کالبد و <میلِ به>* نیکی کردن و خِرَد و خیم و آزرم و مهر و هنرها <یِ اخلاقی>* و قوا <یِ خدادادی>* و دیگرِ چونی‌هایِ فرزندان، هر اندازه که به بُنْ‌تخمه‌یِ زایندگانِ‌شان نزدیک‌تر باشد، به همان اندازه، <آن چونی‌ها را>* درستینه‌تر <از پیشینیان>* به ارث می‌برند؛ از بهرِ نمونه، <چگونگی>* را می‌توان در زنیِ دینْ‌پناه و دینْ‌پاس و مینوگرا ولی نازکْ‌اندام و کم‌توان و دلسوز و ترسو (؟) [و یا نیز: ترسا(؟)] یافت؛ <در زناشویی با>* مردِ رزمْ‌دیده‌یِ.......(؟) تنومندِ نیرومندِ بیباکِ یاری‌رسانی: اگر <از این دو، فرزندی>* زاییده شود، <این فرزند، در آینده>* نه در کارزار و یاریْ‌رسانی، بخودْاستوار چونان <پدر>* خواهد شد و نه در پرهیزگاری <از دنیا>* و دوستداریِ روان(؟) (ruwān dōst?) <همسنگِ مادر>*.(۶)

نمونه‌یِ دیگر، <جفت‌گیریِ>* سگ با گرگ است که، <توله‌یِ این جفت‌گیری>*، نه مانندِ گرگ توانا به گوسپندْرُبایی می‌باشد و نه مانندِ سگ، گرگْ‌زور خواهد شد؛ و <آن توله>* نه کالبدِ گرگی(؟) دارد و نه کالبدِ سگی.

نمونه‌یِ دیگر، آن <کرّه>هایی اَند که از <جفت‌گیریِ>* اسبِ تازی و اسبِ شهری زاییده می‌شود؛ <آن کرّه‌یِ زاییده‌شده>* نه، تازنده مانندِ اسبِ تازی است و نه مانندِ اسبِ شهری،

پایا <در زیرِ بار>* و نه نیز کالبدی درست دارد.
نمونه‌یِ دیگر، استرِ <زاییده‌شده از نزدیکیِ>* اسب و خر است که به هیچ یک از زایندگانِ
خود هَمانَسته نیست؛ و به سببِ این <ناخُویدودَهی>* نطفه‌اَش سترَوَن است. و نتواند که
<دوده و تبار>* به پسینیان پیوند دهد؛ این است سودِ پاکیزه‌ْپاسیِ دوده و تبار.
و من (=هیربد) می‌گویم که: خُویدُودَهیِ «برادر-خواهر» نسبتِ به آنچه که از ایشان
زاییده می‌شود چهارلایه پیوندِ دوستی < تو-در-تو>* دربر دارد:

۱. یکی اینکه، <برایِ خواهر، فرزندی که از این همپیوندی زاییده می‌شود>* فرزندِ
برادرَش است و برادر <زاده>اَش می‌باشد؛

۲. یکی اینکه، آن، فرزندِ برادر است و وی، خواهرِ هر دُوان؛

۳. یکی اینکه، <برایِ برادر نیز>* فرزندِ خواهر است؛

۴. و یکی اینکه، آن فرزند، برادر و <خواهرزاده‌یِ برادر است>*.

بر همین پایه، مهر و کامروایی و کوشاییِ <پدر و مادری که برادر و خواهرَند>* در پرورشِ
فرزندان چهار برابر خواهد بود. و امیدِ < بهروزیِ فرزندان>* بر اثرِ آن چهار برابر است؛ و به همان
اندازه از فرزندان به زایندگانِشان. این است آن راهی که افزاینده‌یِ مهرِ < زایندگان>*
به فرزندانِشان در نیکوپرورشی می‌باشد، و امیدِ بسیار <به آن می‌توان>* داشت.
و نیز به همین گونه است برایِ <نوزادیِ>* پسر که، پدر و دختری <با خویدوده‌گری>*
با هم بدنیا آورده‌اند.
آیا به روزگاران چه زمان روشناییِ < دل و دیده>* برخواهد جَست و برخواهد افروخت و
بسی شادمانی و رامش با خود خواهد آورد؟
<آن زمان>* که کسی فرزندی داشته باشد که فرزندِ <خود و فرزندِ>* فرزندِ خود است، یا
<آن زمان>* که فرزندِ <خود و فرزندِ>* کسی جُدا-تخمه و جُدا-شهر باشد؟
اینجا ست که می‌سزد آن شادمانی و شیرینْ‌کامی و رامشِ برخاسته از زایشِ پسری از خود و
دختِ خویش چندین برابر باشد؛ زیراکه <آن فرزند>* برایِ آن مادر، برادر نیز می‌باشد.
و آن <فرزندیِ>* که از خویدودهیِ پسر و مادر زاییده شود، برایِ پدرِ خود برادر نیز
خواهد بود: این است راهِ رامشِ بی‌پایان و نیایش و نیکْ‌بختی (=سعادت / خوشروانی)؛ و هیچگاه
زیانِ این کار اَفزا بر سودَش نخواهد بود و هیچگاه نیز آهویِ آن، اَفزا بر نکوییِ سرشتینَش

نخواهد گشت.
و اگر کسی بگوید این کار در نهادِ خود زشت است، و در همان زمان زخمی بر آلتِ مادر یا خواهر
یا دخترِ خویش ببیند، و ببیند که هیچ چاره‌ای نیست جز آنکه مردِ پزشکی، زَخمْ‌بند بر آن زخم نهد،
<آیا مردِ بیگانه>* سزاوارتر است یاکه پدر، پسر یا برادرَش در امرِ پزشکی به فریاد رسند؟ [یا
نیز: آیا سزاوارتر نیست که پدر یا پسر یا برادرَش در این کار به فریاد رسند؟].
در این میان، کدام <گُزینه>* در نهادِ خویش زشت‌تر است؟ که آن جا<یِ زخمین>* را
<پدر یا پسر یا برادر>* با دست بپرماسند و زخمْ‌بند بر آن‌جا نهند، یا آنکه یک مرد <یا
پزشکِ>* بیگانه؟
<به همان‌گونه>* اگر جفتْ‌گزیدن به زمانِ بایستگی رسیده باشد، کدام‌کار، که در نهادِ خویش
زشت‌تر است، کمْ‌تر زیانمند(؟) خواهد بود؟
اگر در پنهان (pad-rāz?) باهم جفت شوند، به گونه‌ای که پیمانْ‌نامه‌یِ زناشوییِ آنان با
پُشتوانیِ از گواهان استوار گردیده باشد <بهتر است>*، یاکه ناگهان مردمانی از سغد(؟) و
سوریه(؟) مردمِ شهر را همگی بیاگاهانند که: <وای>* این مردمِ متفرعن (ēd mardōn
hangad *<آ>) کارِشان بدانجا کشیده است که فلان مردِ رومی با دختر یا خواهر یا مادرِ بَهمان
مردِ پارسی آن کار را به یوبه‌یِ کام توانستی کردن؟ ✓
اینجاست که این کار (=خویدوده) کمْ‌تر چهره‌یِ زنده‌ای پیدا می‌کند ولی با زیبایی همْ‌ارز است.
این جا می‌باید کسی با چشمِ < خِرد>* بنگرد، سودمندی‌هایِ <زناشویی>* با زنانِ خودی
را در سرپرستیِ خانه و زندگی، و لاپوشانیِ کاستی‌ها و انبازی در کامروایی و انبازی در سود و زیانِ
زندگی و خرسندی از هر چه که پیش آید؛ و همیاریِ اینان با شوی، و نازکدلی‌شان و
ناتوانی‌هایِ‌شان را و کوشاییِ اینان در سرپرستی از شوی و دوری‌گزیدنِشان از گناه(؟) و
شکیبایی‌شان در برابرِ درشتی‌هایِ شوی، که بر هر چه زنِ بیگانه است برتری دارند.
<و اگر مردِ پارسی، کام و ناز از زنِ بیگانه خواهد>*، به گونه‌ای که برایِ‌شان همه‌گونه ابزارِ
خرسندی، از پیرایه‌هایِ <پیدا و>* پنهان‌گرفته تا پوشاندنِ <همه‌گونه>* جامه و خدمتکارِ
چالاک و سرایِ خوشْ‌رنگ و بوی و فراخ و دیگرِ ابزارهایِ نیازِ بانوانِ خانه، فراهم آورده باشد؛ اگر
<روزی>* زن خواهانِ چیزی باشد که برآورده‌کردنش در توانِ مرد نباشد، یا اگر <برآورده گردد
ولی>* ذرّه‌ای کمْ‌تر <از آنچه را خواسته‌اند>* دریافت دارند: وای، آنگاه هر چه سخنِ زشت و

گندناک است از دهانِشان فَوَران کند؛ سیم و زر (؟ xwāsstag-iz zarr) را به رُخ کشد(؟)؛ راز < زناشویی >* ننهفته دارد؛ شب و روز بدآهنگی‌هایِ پنهانی و نادیدنی در کار آورد؛ چه بدی‌ها که در سرایِ پدر و مادر بنمایاند؛ شوی را به <دادگاهِ>* داوران کشانند و شهر را برکامه‌یِ او برانگیزانند و — خداناکرده — بسا بگویند که: «می‌بایدَم از زنی بهلد»؛(۷) و، گونه‌گونه بدی‌ها و زیانکاری‌ها و سیه‌روزی‌ها و زشتی‌ها و گناهانی که به این گونه <زناشویی>* دوسیده است.

ایشان (=جوانانِ ایرانی) را از آن سه(۸) دسته زنان <به زنی>* دهید، تا مبادا از آن زنان <ِ پیش‌گفته>* یکی را به زنی گیرَند؛ تا، از راهِ انباز شدن در کار <ِ زناشویی>* به سودمندی و بِهزیستی و چشیدنِ کام(؟) <ِ زندگی>* و ارجمندی و خرسندی <از زندگی>* و نیرویِ بزرگِ همدوشی رسند؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

و اگر کسی بگوید: «با همه‌یِ این <گواه>*هایی که <شما>* می‌نمایانید، هستند کسانی که این <کردار>* را در باور زشت می‌انگارند»؛ هر کس می‌باید بداند که زشتی و نکویی — به بیشترین — نه در گوهر <ِ چیزها>*، که برآمدِ <شیوه‌یِ>* دریافت و سُهِش و گِرَوِش و خویمندیِ باشندگان است.

چه بسیار فرزندانِ زشت که در نظرِ زایندگانِشان بسی نیکوچهره می‌نمایند؛ و چه بسیار مردمِ خوش‌بر-و-بالا که در نظرِ <مردمِ>* کژاندیش (؟) [یا نیز: کژبین] بسی بدچهره می‌نمایند.

به همین گونه نیز در میانِ دشمنانِ ما: با آنکه اگر در شهرِ ما کسی برهنه گردش کند بسی زشت می‌انگاریم؛ همین <برهنه‌گردی>* در شهرِ برهنه‌پوستان نیکو شمرده می‌شود؛ ولی اگر کسی در شهرِ ایشان جامه درپوشیده باشد، آنان <این جامه‌پوشی را>* زشت می‌انگارند.

در نگاهِ ما، کسی که دارایِ بینی‌ایِ پخ با صورتْ است زشت می‌آید؛ گروهی هستند که بینیِ کشیده را زشت می‌انگارند و <با نیشخند>* می‌گویند: هوهوا چه دیوار <ِ بلندی>* میانِ دو چشم؛ <همین>*، در نظرِ کسانی با داوری‌ای باژگونه، نیکو می‌نماید.

<بود-و-باش>* زیبایی و زشتی نه در گوهرِ چیزها، که، بر بنیادِ <فرهنگِ>* دریافت و سُهِش و گِرَوِشی ست که آن نیز خود در زمان‌ها و جای‌ها <یِ گوناگون>* پذیرایِ دگرشدن است؛ چونان پیشینیان که ستردن <ِ موی>* را از سر، کاری زشت <می‌انگاشته‌اند>* و حتی در قانون نیز این را گنجانیده بوده‌اند؛ تا بدانجا که گناهی سزاوارِ مرگ بوده‌است و هیچگاه ایشان ستردن <ِ موی>* را از سرِ مرد — به آیینِ شهری — رَوا نمی‌داشته‌اند؛ امروزه <ستردنِ موی از

سر>*، دانایی در عینِ زیبایی است [یا نیز: دانایی همترازِ زیبایی است]؛ حتی ثواب نیز دارد.

بر این پایه آشکار است که از بهرِ زشتْ‌انگاشتنِ یکچند از مردمان <آیینی را>*، نمی‌توان <نظر داد>* که آن <آیین>* در گوهرِ خود زشت است، بلکه باید <دانست>* که: برابرِ شیوه‌یِ دریافتی که اندر <اندیشه‌گاهِ>* خویش دارند <آن آیین را>* زشت انگاشته‌اند.

آنگاه است که باید بدانیم، آیینی که پُشتوانِ آن دانش است و اینگونه از <فرمانِ>* جهانْ‌آفرین سرچشمه گرفته است و ثواب <ِ آن‌جهانی>* و پاداش <این‌جهانی>* به همراه دارد، آیینی که، پاسبانِ <نیامیختگیِ>* نژادها و هرچه بِهْتر درستْ‌گرداننده‌یِ گوهرها [و یا نیز: آیینی که راهِ درستِ <نژادگیِ>* گوهر <ِ پاکِ آدمی را آموزش می‌دهد>*] و آزادکننده‌یِ چگونگی‌ها(؟) و آکنده از مهر و سودمند برایِ دوده و فریادرسِ پیوند <درستِ تخمه‌ها>* و چشمِ امیدِ نژادگی و آکنده از رامش و فراگسترنده‌یِ <بذرِ>* شیرینی و دروکننده‌یِ خوشروانی و کمْ‌زیان و بیشْ‌سود و اندکْ‌عیب و سرشار از هنر و نیکوسازنده‌یِ دودمان می‌باشد، <و در دین این‌گونه>* پیداست که <چنین آیینی>* یاور و اندوزنده‌یِ رستگاری و پَس‌زننده(؟) و دورکننده‌یِ(؟) گزند و خطر، و، بی‌بیم و در گوهرِ خویش درخشان است؛ <اگر با هر بهانه‌ای، این آیین،>* این چَمِ استوار را فروگذارند، <آیینی که>* ماندْگاهِ همه‌یِ پدران و نیاکان بوده است و <آدمی>* دوست دارد که — برابرِ داد — در آیینِ‌شان انباز گردد، <آیینی که آدمی>* به منزله‌یِ نشستنْگاه <ِ پیشینیان>* بدان می‌نگرد، و نیز <آیینی که در آن به نژادگیِ>* مردمان می‌اندیشند، <آیینی که>* تنها، یک راهِ رستگاریِ روشن و استوار و یک گواهِ رَسا را برمی‌نمایاند، همانا خِرَد گواهی می‌دهد که نمی‌باید <این کهنْ‌آیین>* را فروهشت (nē-warzišn) و <این فروهشتی>* مردمان را نسزد [یا نیز: چگونه شدنی ست که خِرَد گواه آوَرَد که این آیین را (=خُویدوَدَه را) انجام ندهید؟ <فرمانی که نه خِرَد، و>* نه مردمان را سزد].

و اگر کسی بگوید(۹) <این همه که می‌گویید درست ولی>* ایزد، پس از آن(۱۰) فرموده است که:* «خویدوده نورزید»؛ هر کس چنین فرمانی را دانشمندانه بداند و رواج دهد، ما، آن فرمان را دانشمندانه نه، که پوچ و بی‌ارزش (؟) می‌دانیم.

و شخص می‌باید باریکْ‌بینانه و با نگرشِ راستیْ‌خواهانه <به این نکته>* بنگرد که سرتاپایِ دانشِ مردمان، خود، هستیْ‌پذیرفته از خُویدوَدَه است.(۱۱)

چه آنکه «دانش»، از یگانَسته شدنِ خردِ خداداد (=عقلِ بالملکه) با آگاهیِ شنیداری (=عَقلِ

مُسْتَفاد) زاییده می‌شود: خردِ خدادادی، مادینه است و آگاهیِ شنیداری نر: و این نکته <را بیافزایَم>* که هر دو (=خِرَدِ خدادادی و شنیداری) از <آغازِ>* آفرینش خدایی خواهر و برادرَند.(۱۲)

هر آنچه که در جهانِ مادی هستی پذیرد و به رسایی رسد و سامان گیرد، فرآورده‌یِ یگانسته‌شدنِ به‌اندازه‌یِ (=معتدلانه‌یِ) آب و آتش است که نرینه و مادینه‌اند؛ و در فرایندِ هستیْ‌پذیری، برادر و خواهر به شمار می‌آیند.

جرثومه‌یِ هر زایشي که <در سرتاسرِ گیهان>* از آیینِ «خُویدودَهی» سرباز زند <پی‌آمدي>* جُز سربه آشفتگی گذاردن ندارد.

نیروگانِ (=قوایِ) دماغی (=nērōg andar mazg)، از اندازه‌نگهداریِ آب و آتش قوام می‌یابد؛ اگر، آب فزونی گیرد، نیروگانِ (=قوایِ) دماغی سر به پوسیدگی می‌گذارد؛ و اگر آتش افزا شود نیروگانِ (=قوایِ) دماغی خواهد سوخت.(۱۳)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: همچنان که هر کس حق دارد در برابرِ هرگونه بی‌عدالتی و تجاوز، از خود دفاع کند و این دفاعِ از خود نامش «عدالت» است، به همان گونه و به نحوِ واجب‌تر، هر کس حق دارد و می‌باید در برابرِ هرگونه درهم-و-برهمیِ نژادی، از نژاد و از دوده‌یِ خود پاسبانی کند: و این پاسبانیِ قانونی از نژاد و دوده، به طورِ خلاصه نامش «خُویدودَه» است.

۲-آن دانایِ دینْ‌دستور از پیشینیان، سرِ آن دارد از این چَم (=دلیل) اینگونه بهره‌بزداری کند: «پس نر و ماده که پسر و دخترِ خداوندَند برادر و خواهرِ هم اَند: در نتیجه، نُتّاجِ مردمانْ خود از ازدواجِ برادری و خواهری آغاز شده است؛ یعنی از گونه‌یِ خویدودهیِ برادری و خواهری»؛ این، نکته‌ایِ ست که همه‌یِ دین‌هایِ سامی چاره‌ایِ جز پذیرش یا درستْ‌نماییِ (=توجیه) آن ندارند.

۳-چنین می‌نماید که نویسنده، این نوع از «خُویدودَهی» را در سنجش با سرنمونه‌یِ آغازینش نامگذاری می‌کند.

۴-بافتِ سخنِ پهلوی در اینجا آسیبْ‌دیده و دستخورده به نظر می‌آید؛ شاید نگریسته‌یِ نویسنده از واژه‌یِ handāzišn همان افزایشِ اندازه‌یِ جمعیتِ مردمان باشد.

۵-«آن کردارِ آغازین»، به گمانِ ما، سخنْ‌گوشه به آن سه خویدودهِ نخستین دارد که نوشته آمد و افزایشِ شمارِ مردمان و اندازهْ‌افزاییِ (handāzišn) مردمیان از آن بود.

۶-برایِ ما روشن و شناخته نیست که چرا نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۸۰) در گزارشِ خود از این نوعِ زناشویی (=میانِ مردِ رزم‌دیده و زنِ نازک‌اندام) به گونه‌ایِ استنتاج کرده است که برابرِ گفته‌یِ قُدَما، دست به خلعِ صفات زده است و فرزند را حاصلِ جمعِ صفاتِ هستْ‌نمایِ (=ایجابیِ) پدر و مادر ندانسته است بلکه حاصلِ نیستْ‌نمایِ (=سلبِ) صفات دانسته است؟

ما تنها به دو شیوه می‌توانیم این گزارش را درستْ‌نمایی (=توجیه) کنیم:

یکیِ این که، برابرِ بُنْ‌باورهایِ نویسنده‌یِ این روایت، فرزند تنها زمانیِ حاصلِ جمعِ صفاتِ ایجابی و هستْ‌نمایانه‌یِ پدر و مادر خواهد بود که پیْ‌آمدِ زاد-و-رود و اِنتاجِ خویدوده باشد.

دو دیگر آن که، واژه‌ایِ را که با تردیدِ بسیار (?)tarsōg خوانده‌ایم، باز با تردیدِ بسیار tarsā(g) بخوانیم؛ در این صورت، نویسنده، سرِ آن دارد که بگوید: یک مردِ مزدایی هر اندازه که تنومند و بالابلند و رزمْ‌دیده باشد، اگر با زنيِ ترسا پیوند بندد و آن زن هر اندازه که در دینِ خود پارسا باشد، فرزندیِ که از زاد-و-رود و اِنتاجِ این دو پا به هستی می‌گذارد دارنده‌یِ صفاتِ ایجابی و هستْ‌نمایانه‌یِ آن دو نخواهد بود: زیرا آن فرزند از نُتّاجِ خویدوده نمی‌باشد.

۷--این سخنواره را سرتاسر برابرِ kū-m az zanīh bē-hīlēd آورده‌ایم؛ کتابِ حقوقیِ پهلویِ مانده از دوره‌یِ ساسانیان، یعنی «ماتیکانِ هزار دادِسْتان»، کرده‌یِ سوم، سرتاسر به بحثِ طلاق پرداخته است و نامِ آن dar ī hilēnd az zanīh است که «بابِ طلاق» معنی می‌دهد. در این فصل از کتابِ ماتیکان (کرده‌یِ سوم)، عبارتِ az zanīh bē hilēnd و bē-hilēnd az zanīh رویِ هم به معنایِ طلاق است. در این فصل از دینْ‌کرد (۸۰)، این بندِ درنظر، برایِ ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۸۰) از زبانِ زن، از بیانِ این سخنواره (kū-m az zanīh bē-hīlēd) درست و سرراست چه در سر دارد؟ آیا نگریسته‌یِ نویسنده این است که زن، دادْخواست به دادگاه می‌بَرَد و خواهانِ جدایی است؟ یا آیا زن داد-و-فریاد براه می‌اندازد که به فریادَم رسید، شوی می‌خواهدَم طلاق دهد؟

۸-چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ (=مرجعِ) «آن سه»، «مادر و خواهر و دختر» است.

۹-چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ «کسي»، همان یهودیِ معترض به کهنْ‌آیینِ خویدوده است که در سرنامه‌یِ همین روایت (کرده‌یِ ۸۰) از او و اعتراضش سخن بمیان آمده است.

۱-«پس از آن» را برابرِ az ān pas آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده، از یادْکردِ «پس از آن»، سخنْ گوشه به چَم‌ورزیِ (=استدلال) آن یهودی دارد، بدین گونه: آن زمان که شمارِ مردمانِ رویِ زمین تنها دو تن بوده است، (برایِ نمونه در دینِ یهود تنها آدم و حوا و پس از آن هابیل و قابیل) برایِ افزایشِ شمارگانِ مردمِ زمینی چاره‌ای جز خُویدوده‌گری نبوده است، ولی، برابرِ چَمْ‌وَرزیِ آن یهودیِ معترضِ به کهنْ‌آیینِ خویدوده، «پس از آن»، یعنی پس از فزونی گرفتنِ شمارِ مردمان، دیگر نیازیِ به خویدوده‌گری نبوده است.

۱۱-در اینجا، نویسنده‌یِ این رَوایت، چنین استدلال می‌کند که: دانش، خود، سرتاپا برآمد و فراهمْ‌آوردِ خُویدودَه است؛ دانشی که سرتاپایِ آن بَر-و-بارِ خویدوده است چگونه می‌تواند خویدوده —یعنی آغازگاه و اصل و بنیانِ خود— را نفی کند؟

۱۲-نویسنده‌یِ این گزارش، در این بند، از ساختمانِ چَم‌ورزیِ سنجیدارهایِ دوتاییِ (=قیاسِ اقترانی)، برایِ استوازْداشتِ راستیِ سخنان و چَمْ‌آوری‌هایِ خود بهره گرفته است؛ به گونه‌یِ زیر:

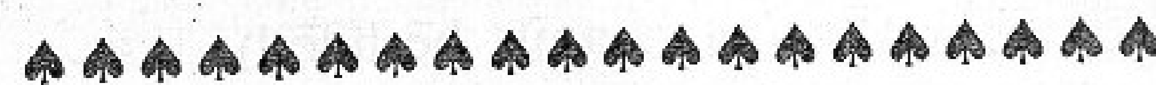
گزاره‌یِ کِهین (=صُغری): دانش، زاییده‌یِ فروآمیزی و تلفیقِ خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری است؛

گزاره‌یِ مِهین (=کُبری): خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری خواهر و برادرَند؛

پی‌آیند (=نتیجه): پس، دانش، زاییده‌یِ خویدودهیِ برادری و خواهری است.

«حدِّ اَوْسَطِ» (=میانگینِ) دو پیشْ‌گزاره‌یِ نخست (=مقدمات) «خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری» است. می‌دانیم پس از کشفِ میانگینِ قیاس، اِنتاجِ قیاس روشن است.

۱۳-کتابِ «دادستانْ‌دینیک»، پرسشِ شصت و چهارم، نیز به جُستارِ خُویدوده پرداخته است؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی را در دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۳۷، خطِ شانزدهم تا برگْ‌نوشتِ ۳۳۹، خطِ یکم دنباله‌گیری کنید.



<دستورِ نمازِ یومیه در دینِ مزدایی>*

۸۱. آنچه اندر بابِ نیایشِ روزانه‌یِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین گفته شده است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا <در دین>* پیدا ست که: هر فردِ مزدایی وقتِ نماز، <زمانی>* که در کارِ یَزِش می‌شود، می‌باید رو به خورشید، به زبانِ اوستایی (‘abestāg ēwāzīg’) نیایشِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین را بجای آوَرَد.

در میانِ جماعتِ بِهْدینان، آن <دسته>* که یشت کرده‌اند [یا نیز: چه آنانی که به سنِ قانونیِ یشت‌کردن رسیده‌اند] و آن <دسته>* که یشت نکرده‌اند [یا نیز: چه آنان که به سنِ قانونیِ یَزِش نرسیده‌اند]، وقتِ رسیدنِ به یَزِش [یا نیز: همینکه به سنِ قانونیِ یَزِش رسیدند] همه می‌باید در کارِ نیایشِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین، رو به خورشید، در زمزمه‌یِ سخن< خداوند>*، آنگونه که در زیر نوشته می‌آید، باشند.

هر کس که، آگاهانه و از بُنِ جان، در پایانِ کار سه بار دُعایِ اَشِمْ‌وُهو(۱) (ašəm-vohu) را بخواند و در پایانِ هر بند (ristag) ژرفانه (=از جان و دل) نماز گزارَد؛ آن وقت است که نیایشیِ نمونه(؟) را برابرِ دستورِ دینِ بهی برزبان رانده است.

****

هان! به نام و ستایشِ آنکه همیشه بوده و همواره هست و تا به جاودان خواهد بود؛ آن ایزدِ سْپَندازْمینو که ژرف‌ترین مینویِ همه‌یِ مینُوان است و در گوهرِ خویش یکتا ست و نامَش اورمزد است؛ خداوندگارِ بزرگ و دانا و دادار و پروردگار و نگهدارنده و مهربان و کرفهْ‌کار و بخشاینده و پاک و نیک و دادگستر و همهْ‌توان.

سپاس بر آن بزرگِ استوار که با نیرویِ بی‌هماورد و، با داناییِ برترِ خود، شش امشاسْپَند و بسی ستودگانِ (yazdān) طُرفه و بهشتِ روشنان و سَرایِ سرود و نیایش (garōdmān) و آسمانِ گِرد و خورشیدِ تابنده و ماهِ رخشنده و ستارگانِ بِسْ‌تخمه و باد و اَندَرْوای و آتش و آب و زمین و گیاه و جانور و آهَنگِن (=فلز / āyōxšust) و مردمان را بیافرید.

ستایش و نیایش بر آن خدایِ کرفهْ کار که مردم را با هنرِ سخنوری (gōwāgīh kirrōgīh) و داذْ (=عدالت)، به همه‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی سروری بخشید و او را شهریارِ زمانه و رایْ‌فرمایِ آفریده‌ها <دانست>* و در پیکاریِ رزمْ‌آورانه به پذیره‌یِ دیوان فرستاد.

نماز بر همهْ‌آگاهِ مهربان که زرتشتِ سْپیتامانِ ستوده‌فْرَوَهَر را از بهرِ آشتیِ(؟) [و یا نیز: از بهرِ پیغامْ‌آوریِ] آفریده‌ها فرستاد؛ و فروفرستاد <بر مردمان>* دین و دانش و گِرَوِش و آگاهی‌هایِ خِرَدِ خدادادی و خِرَدِ شنیداری را؛ <همهْ‌آگاهِ مهربانی که>* فرمانفرما بر همه‌یِ هست‌ها و بوده‌ها و باشنده‌ها ست؛ آن فرهیخته‌ترینِ همه‌یِ فرهیختگان؛ آن <همهْ‌آگاهِ مهربانی>* که رهاننده‌یِ روان از گذرگاه <داوری>* (=پلِ صراط) وگذراننده از دوزخ و، رساننده به آن برترین جایگاهِ پارسایی و جایگاهِ روشنِ خوشبویِ سراسر آکنده از آسانِش است.

به فرمانِ تو ای مِهْرْبان! می‌پذیرَم و می‌اندیشَم و برمی‌گویَم و رفتار می‌کنَم برابرِ دینِ ویژه؛ ژرفانه به <درستیِ>* هر کرفه باورمندَم؛ پشیمان از بسیاریِ گناهَم؛ خود و گوهرِ خود را، چه در انجامْ‌دادنی‌ها و چه در پرهیختنی‌ها، پاک و ویژه <نگه> می‌دارَم؛ و همچنین، شش نیروگانِ جان را: کنش و گویش و منش و یاد و هوش و خرد را.

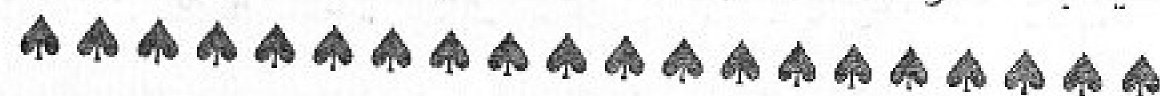
به کامِ تو ای کرفه کار! تا <بالاترین>* مرزِ توان، با منشیِ نیکو، گفتاریِ نیکو و کرداریِ نیکو تنها تو را پرستش می‌کنَم؛ تا راهِ روشن را <بر خود>* بگشایَم؛ تا شِکَنجِ سختِ دوزخ بر من نرسد؛ و از گذرگاهِ داوری بگذرَم و به آن ماندْگاهِ بهشتیِ آکنده از بوی <خوشِ>* سرتاسر گوهرْنشان و سراسر آکنده از آسانِش رسَم.

ستایش! به آن خداوندِ بخشاینده که کار و کرفه‌یِ فرمانْبرداران را پاداش کند؛ و در پایان <جهان>*، تبهْخویان را هم از دوزخ رهایی بخشد و آفریدگان را همگی در پاکیِ ناب و ویژه سامان دهد.(۲)

یادداشت‌ها

۱-«دُعایِ اَشمْوُهو» را برابرِ saxwan ahlāyīh stāyišnīh آورده‌ایم؛ سنجانا، به درستی و بادانش، آن را Asém-vohú ترجمه کرده‌اند و ما نیز به پیروی از ایشان.

۲-برایِ یک وارسیِ همسنجانه (=تطبیقی) میانِ این کرده (۸۱) و دُعایِ «نام ستایش» در خُرده اوستا، نگاه کنید به: خرده اوستا، گزارش دکتر حسین وحیدی، ص ۱۵، ستایش خداوند.



۸۲. دربارهِ‌یِ گوناگونیِ بُنْ‌انگیزها (=علل / انگیزانندهِ‌هایِ بُنیادین)، برابرِ آموزهِ‌یِ دینِ بهی.

همانا بُنْ‌انگیزها (=علل) بر دو دسته اَند: بُنْ‌انگیزهایِ مینوی و، بُنْ‌انگیزهایِ گیتیایی.

<نخست>* بُنْ‌انگیزهایِ مینوی: چونان بُنْ‌انگیزِ <نیکِ مینویِ>* تندرستی و فراخی، که از خواستِ ایزدان و نیرویِ بَغان(۱) و دُعایِ خیرِ پارسایان و نیرنگِ نیکِ ورجاوند(؟) و تأثیرِ چشمِ نیکان می‌آید؛ <و، چونان>* بُنْ‌انگیزهایِ <بدِ مینویِ>* بیماری و تنگی، که از ستمکامگیِ دیوان و، جنگ و گریزِ اخترانِ بد و، نفرینِ خواهندگانِ کاهش و، تبهْکامیِ جادوگران و تأثیرِ چشمْزخمِ بَدان برمی‌خیزد.

<دودیگر>* <بُنْ‌انگیزهایِ>* گیتیایی: چونان <بُنْ‌انگیزِ نیکِ>* درستی که از پرهیزِ نیک و فراخیِ برخاسته از کوشایی می‌آید؛ و <بُنْ‌انگیزهایِ بدِگیتیایی، چونان>* بیماری، که برخاسته از ناپرهیزی است و، تنگی که برخاسته از کاهلی است.

و بُنْ‌انگیزهایِ <خوبِ>* مینوی، از آن میان تندرستی و فراخی، و <بُنْ‌انگیزهایِ بدِ>* مینوی، از آن میان بیماری و تنگی، هم، یاری‌دهندگان و هم، ستیزندگانی در جهانِ مادی دارند. به همین گونه، <بُنْ‌انگیزهایِ بد و خوبِ>* گیتیایی نیز، یاریْ‌دهندگان و ستیزندگانی در جهانِ مینوی دارند.

هر گاه <بُنْ‌انگیزهایِ نیکِ>* گیتیایی نیرو بگیرند (abarwēzēnd?)، درستی و فراخی <که یاورانِ مینویِ جهانِ مادی اند>* رو به افزایش خواهند گذارد و، بیماری و تنگی <که پتیارگانِ مینویِ جهانِ مادی اند>* سر به کاهش می‌گذارند.

(الف) هر گاه بُنْ‌انگیزهایِ مینوی <فزونی بگیرند>*:

اگر تندرستی <مینوی فزونی بگیرد>*، یاورانِ گیتیایی‌اَش، <یعنی>* گرایش به میانهْ‌روی (=اعتدال) و کوششِ توانمندانه <افزونی خواهد گرفت>*؛

اگر فراخی < مینوی فزونی بگیرد >*، یاورانِ گیتیاییِ اَش، <یعنی >* کوشایی <فزونی خواهد گرفت >*؛

اگر بیماری < مینوی فزونی بگیرد >*، پتیاره‌هایِ گیتیایی، <همان یاورانِ زمینیِّ بیماری، یعنی >* میلِ به افراط و میلِ به دروغ <افزونی خواهد گرفت >*؛

اگر تنگی < مینوی فزونی بگیرد >*، پتیاره‌های گیتیایی، <یاورانِ زمینیِّ تنگی، یعنی >* کاهلی <فزونی خواهد گرفت >*.

(ب) هر گاه بُنْ‌انگیزهایِ گیتیایی <افزونی بگیرد >*:

اگر تندرستی < گیتیانه فزونی بگیرد >*، یاورانِ مینوی‌اَش، <یعنی >* خوشروانی (urwahm) و کلامِ آفریننده <افزونی گرفته‌اند؛ [و یا نیز: افزونی خواهند گرفت] >*؛

اگر فراخی < گیتیانه فزونی بگیرد >*، یاورانِ مینوی‌اَش، <یعنی >* نیکودهشیِّ به کارها <فزونی گرفته است >*؛

اگر بیماری < گیتیانه فزونی بگیرد >*، پتیاره‌هایِ <یاری‌دهنده‌یِ >* مینوی‌اَش، <یعنی >* اندیشه‌هایِ زیانبخش <فزونی گرفته‌است >*؛

اگر تنگی <گیتیانه فزونی بگیرد >*، پتیاره‌هایِ <یاری‌دهنده‌یِ >* مینوی‌اَش، <یعنی >* پی‌آمدِ بدِ کارها <فزونی گرفته است >*.

پزشکِ خوبِ دانا <کسی ست که >* گونه‌گونیِّ بُنْ‌انگیزهایِ مینوی و گیتیایی، از نیک و بد <همه را >* می‌شناسد؛ و هرگاه <بُنْ‌انگیزهایِ >* نیکو در میان آیند، کارها را به‌استواری سامان دهد؛ و هرگاه <بُنْ‌انگیزهایِ >* بد در میان آید، باکوشایی، درکارِ زُدودنِ < آن بدی‌ها >* چاره‌جویی کند (čārag abar-nihēd)؛

<پزشکِ خوبِ دانا می‌باید >* با پیشکش (=تقدیمی) دادنِ به ایزدان و خوشنود ساختنِ بغان، و پیشکش ندادنِ به دیوان و آزارِ آنان و اخترانِ بد، <بُنْ‌انگیزهایِ نیکِ >* مینوی را یاری رساند؛ و با <فرمانِ >* پرهیز <از افراط و تفریط >* و تجویزِ دارو و، به‌نکویی کوشیدن و خرسندی (؟) [و یا نیز: بی‌گناهی(؟)]،(۲) <بُنْ‌انگیزهایِ نیکِ >* گیتیایی را یاری رساند.

نخستین کار < پزشکِ دانا >*، هنگامِ <وارسیِ >* هر دو نوعِ <بُنْ‌انگیزها >*، رویکردِ به

<بازشناختِ >* بُنْ‌انگیزها <یِ مینوی و گیتیایی >* است. پس از آن، دومین کار < وِی >*، توجه به <بازشناختِ >* نوعِ <بد و خوبِ آن‌ها >* می‌باشد.(۳)

<آن دسته از >* کیش‌داران که کیش‌شان، این‌گونه روش < دسته‌بندیِ بُنْ‌انگیزها >* را در حوزه‌یِ تفکرِ دینی <ِّ خود >* نمی‌شناسند، عاری از دانشِ <راستینِ >* یزدانْ‌شناسی اَند و به سببِ این نادانی، حتی از دانش‌های <ِ راستینِ >* مردمانه نیز فرومانده‌اند.(۴)

یادداشت‌ها

۱-فرهنگنامه‌ها و یا فارسیِّ کرده‌هایِ نوشتارهایِ پهلوی، واژه‌یِ bayān را: خدا، خداوندگار، سرور، شاه و یا صُوَرِ فلکی (= نمایه‌هایِ آسمانی) معنی کرده‌اند؛ به گمانِ ما، این واژه، با واژه‌یِ یونانیِ تِئوس / φεος می‌تواند نزدیکیِّ معنایی داشته باشد.

۲-واژه‌ای را که با گمانمندی «خرسندی» خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible]) آمده‌است؛ با رویکردِ به فراروندِ سخن، شاید نگارشِ نادرستی برایِ a-winahīh ([illegible]) باشد.

۳- *دسته‌بندیِ بُنْ‌انگیزها (=علل)، برابرِ آموزه‌یِ کتابِ سومِ دینْ کرد، کرده‌یِ ۸۲*

- **بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ مینوی**
  - یاری دهندگانِ زمینیِ بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ مینوی،
  - ستیزندگانِ زمینیِ بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ مینوی،
- **بُنْ‌انگیزهایِ بدِ مینوی**
  - یاورانِ زمینیِ بُنْ‌انگیزهای بدِ مینوی
  - ستیزندگانِ زمینیِ بُنْ‌انگیزهای بدِ مینوی،

بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ گیتیایی { یاری‌دهندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ گیتیایی،
ستیزندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهای خوبِ‌گیتیایی،

بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی { یاریْ‌دهندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی،
ستیزندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی.

۴-چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت (۸۲)، در عبارتِ پایانی، که خُرده‌سنجی بر گروهیِ از کیشْ‌داران است، سَرِ آن دارد که جُستارِ فلسفی-فرزانشیِ «دسته‌بندیِ علل» را به دامنِ دین گره زند و درستیِ این نوع از دسته‌بندی را —نه در حوزه‌یِ فلسفه، آن‌هم خِرَدْپژوهانه و چَمْوَرزانه که— در حوزه‌یِ دین وارسد و استوار کند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۳. دربـــاره‌یِ راهْبَـــریِ (rāyēnīdārīh / رایْ‌فَــرمایی / اِداره) گســترده و ویـژسته‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ <فرزانشِ>* اندازه‌شناسانه‌یِ جهانْ‌آفرین، همه‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی، در هنگامه‌یِ آمیختگی با تازشِ اهریمن، به گونه‌ایِ جهانْرَوا (amaragānīg /کلّی / همه‌گیر /کلانی /کلانْوَرانه / فراگیر) بر اساسِ سرشت (=غریزه / čihr) راهْبَری می‌شوند؛ تا که، از راهِ برجاهستیِ چیزها در سرشت <خود>*، و، از راهِ <ویژگیِ>* ناگردیدنیِ هستیْ‌دارانِ سرشتمند (čihrēnīdagān / سرشتمند شده‌اند [یا نیز: برنامه ریزی شده‌اَند / čihrēnīd-ēstēd]، و، که برایِ <پایانگاهیِ>* سرشتمند شده‌اند [یا نیز: برنامه ریزی شده‌اند] ساختارِ فراگسترنده‌ایِ که در نیروهایِ سرشت (=غریزه / انگیختار) و امید و بیم هست، همه‌یِ آفریده‌ها به سرمنزلِ مقصود (frašagird) راهْبَر شوند.

ولی راهْبَریِ <هستیْ‌داران>* زیرِ خواستِ آگاهانه (kām-rāyēnīdārīh)، در سنجِشِ با راهْبَریِ سرشتین < هستیْ‌داران>*، جنبه‌یِ ویژسته (ēwāzīg / خاصّ) دارد؛[1] تا به یاریِ راهْبَریِ <هستیْ‌داران>* زیرِ خواستِ آگاهانه، <قوّه‌یِ>* راهْبَرانه‌یِ *<نابخودآگاهِ> سرشتین (čihr-rāyēnīdārīh)، <زیرِ نیرویِ تازشِ اهریمن>* به‌پس‌رانده نشود و راهِ پیشرفتِ آفریده‌ها سدّ نگردد.

زیرا تنها تحتِ فرماندهیِ ***«خواستِ آگاهانه»*** است که خرد و خیم < مردمان و دیگرِ هستی‌داران>* ویراسته و پیراسته خواهد شد؛ و اندر میان < هستیْ‌دارانِ>* راهْبُرده شده با نیرویِ سرشتْ، تنها ***«مردمیان»*** اند که —بویژه از راهِ داناییِ دینی و شهریاری و <آگاهی به>* بایدها و نبایدها[2] و دیگرِ رای-و-روش‌هایِ مبتنی بر خواستِ آگاهانه، و نیز از راهِ نیرویِ خواستِ آگاهانه و از راهِ نیرویِ فرماندهی بر سرشت— می‌توانند تازشِ اهریمنی را سرتاسرانه به نابودی کِشند و <با راهْبَریِ>* آفریده‌ها در کارِ پیوندانیدنِ آنان (=دیگرِ هستی‌دارانِ راهْبُرده شده با نیرویِ سرشت) به آن سرنوشتِ ناگزیرِ پایانی (frašagird brīn) باشند.

یادداشت‌ها

۱-نگریستهٔ نویسنده این است که: جهانِ هستی، عموماً، زیرِ نیرویِ سرشت (čihrīg / غریزه / انگیختار) راهْبَری (=اِداره / رایمندی) می‌شود؛ و «اِدارهٔ آگاهانه / رایِشِ آگاهانه» در برابرِ «ادارهٔ سرشتین و غریزی»، زیرْمجموعهٔ کوچک‌تری را تشکیل می‌دهد که ویژهٔ مردمانِ دارندهٔ آگاهیِ دینی است؛ که صلاحیّتِ راهْبَری دیگرِ آفریدگان را دارند. نگاه کنید به آنچه در پی می‌آید.

۲-«بایدها و نبایدها» [یا: شایست و ناشایست] را برابرِ kunišn pahrēzišn آورده‌ایم؛ یعنی: مردم، زیرِ رهبریِ دینی و شهریاریِ نیکو به آنچه که باید بکنند و از آنچه می‌باید بپرهیزند آگاهی می‌یابند، و این، یکسره جدایِ از رایمندیِ (=ادارهٔ / رایِشِ) دیگرِ هستی‌داران است که زیرِ رهبریِ انگیختارِ امید و بیم و دیگرِ نیروهایِ سرشتین ره به سرمنزلِ مقصود می‌بَرَند.

♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠

۸۴. دربارهٔ خداوندگاریِ سپندارْمینو بر زَدارْمینو، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

هماناگواهِ خداوندگاریِ سْپَنْدارمینو بر زَدارمینو خود <پیدا>* از نام<ِ آن دو>* است؛ زیرا که ترجمهٔ سپندارمینو «خِرَدِ افزاینده»؛[۱] است و ترجمهٔ زَدارمینو «بدآگاهیِ عظیم» می‌باشد.

هر اندازه که دانایی نیرومند شود به همان اندازه خداوندگاریِ او (=دانایی) فزونی می‌گیرد؛ هر اندازه که بدآگاهی افزا شود به همان اندازه نیازمندِ راهْبَری می‌گَردَد؛ این <موضوع>* در میانِ مردم نیز به گونه‌ای گسترده <آشکار است>* : آنکس که دانا ست بر آنکس که نادان است خداوندگاری دارد؛ آنکس که بدآگاه است از آنکس که دانا ست فرمانْ‌پذیر است؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

از آموزه‌هایِ دین دربارهٔ ذاتِ دو مینو <یِ سپندار و زَدار>* پیدا ست که: هیچ چیز از بود-و-باشِ (padišīh / حضور) خداوندگاریِ سپندارمینو رها و آزاد نیست.

نشانهٔ هر آن چیزی که ریشه در (azišīh / اصل) زَدارمینو دارد از این <موضوع>* پیدا ست که آن (=زَدارْمینو) به خویشتنِ خویش خداوندگاریِ سپندار مینو را می‌شکیبد (burdan ī).

ذاتِ زَدارمینو نیز از راه‌هایِ بسیاری (az was čim) <بیرون می‌افتد>*، یکی، در، نیروکاهیِ[۲] ذاتیِ زَدارمینو است که <پیوسته>* در کارِ گزندزسانی و زیان بر آفریده‌هایِ سپندارمینو می‌باشد.

ویرانیْ <خواهیِ>* ذاتیِ زَدارمینو زمانِ نوسازیِ جهان، پیداتر <از پیش>* خواهد شد؛ که با خداوندگاری < سپندارمینو>* سرتاسر به تباهی کشیده خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-این سخنواره را می‌توان «خِرَدِ مقدس» یا «خِرَدِ سپند» نیز ترجمه کرد.

۲-«نیروْکاهی» را برابرِ با واژه‌ای در نوشتارِ پهلوی آورده‌ایم که آن را kast-nērōgīh خوانده‌ایم؛ می‌توان kastārīhˣ نیز خواند. مرادِ نویسنده این است که زَدارمینو، در تضادِ با سپندارمینو که توانِ افزایندگی دارد، تنها توانِ کاهندگی دارد.

♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠

۸۵. دربــارهٔیِ گـــونه‌هایِ دیــنْ‌دوستی و داوری دربارهٔیِ آنها، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

همانا دوستداریِ دینِ بهی بر دوگونه است:

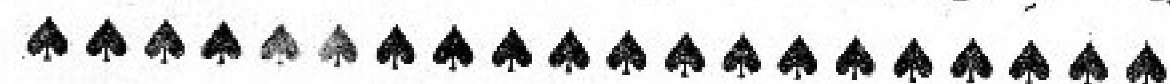
۱. <یکی>* دوستداریِ با دانش است؛ و داوری‌ای که دربـاره‌اَش مـی‌شود <ایـن است کـه او>*: بِهدینِ پارسا ست.

<چنین کسی>* بهشتْ‌آشیان و نیز شایستهٔیِ سرایِ سرود (=گرودْمان) است.

۲. <دو دیگر>*، دینْ‌دوستیِ بی‌بهره از دانش است؛(۱) و داوری‌ای کـه دربـاره‌اَش مـی‌شود <ایـن است کـه او>* در مـرزِ بـهدینی است (ka ag-dēn) <ولی بـه یـوبهٔیِ هـمین دینْ‌دوستی>* امیدِ پارسایی‌اَش می‌رَوَد.

یادداشت‌ها

۱-توگویی که نویسندهٔیِ این روایت (۸۵) امروزیان را نیز می‌دیده است.



۸۶. دربــارهٔیِ <آهــنگِ>* کــوشایی و پرهیزگاریِ فرزانگان، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

<آهنگِ>* کوشاییِ فرزانگان برایِ فلان سود ـــکه بیش از هر چیز می‌باید بر بنیادِ کوشندگی بــرایِ آن <ســود>* بــاشد، بــی‌آنکه یـقین کـند کـه از راهِ آن کـوشایی، آن (=فـلان سـود) را خواهد یافت ـــ کرفهْ‌کاری و پارساییِ روان است.

<آهنگِ>* پرهیزگاریِ فرزانگان از فلان زیان ـــکه می‌باید بیش از هر چیز بر بنیادِ پرهیز از آن <زیان>* باشد، و یقین کند که آن (=فلان زیان) را پس خواهد زد ـــ <پرهیز از>* گناه و تبهْ‌خوییِ روان است.

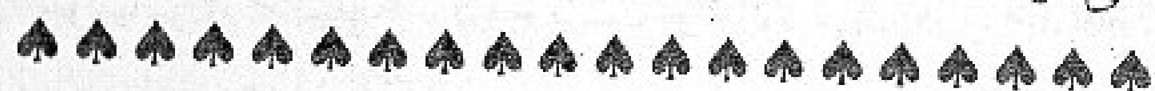
تا از راهِ سودِ نیامیختهٔیِ اینْ‌جهانی(؟)،(۱) به آن کرفه دست یـابد <تـا حسـرت‌وار بـه خـود نگوید>*: «کاشکی یافت شود». هرچند که آن یافتن، باکوششِ بسیار بدست آید و بتندی بگذرد. در زیانِ نیامیختهٔیِ اینْ‌جهانی(؟)،(۱) هر چند در زمانیِ اندک گناه را پس‌زند ولی برایِ همیشه از آن رهایی نتواند؛ و با پس راندنِ <نیرویِ>* پرهیز و بیم <از گناه در نزدِ خود>* از پارسایی بسیِ افسرده شود <و این>* کارِ فرزانگان نیست.(۲)

یادداشت‌ها

۱-در ایــن روایت، نــویسنده، ســخن از sūd ī a-gumēg , zyān ī a-gumēg بــمیان آورده است که معنایِ آن بر ما روشن نیست؛ شاید، سخنْ‌گوشه به سودِ مطلقِ و نابِ (=خالصِ) اینْ‌جهانی و زیانِ مطلق و نابِ اینْ‌جهانی دارد: یعنی کرفهْ‌کاری و پارسایی، سودِ نابِ اینْ‌جهانی اَند و دنیاخواهیِ فزون از اندازه و تبهْ‌خویی، زیانِ نابِ اینْ‌جهانی.

۲-می‌نماید که نگریستهٔیِ نویسنده چنین باشد:

سودِ اینْ‌جهانی، حتی مطلقِ سودِ اینْ‌جهانی، بی‌اعتنا به توشهٔیِ آخرت، ناپایدار و گذرا ست؛ ولی زیانی که انسان از راهِ گناه و تبهْ‌خویی بر خود روا می‌دارد، ماندنی و دیرپا ست. حتی برایِ سودِ اندکِ اینْ‌جهانی، بی‌اعتنا به توشهٔیِ آخرت، می‌باید بسیِ کوشید؛ ولی اندک زیانِ اینْ‌جهانی، کـه انسان به خود روا می‌دارد، تا مدت‌ها گریبانِ او را رها نخواهد کرد.



۸۷. دربــارهٔ‌يِ کــم‌ترین و مــیانین‌ترین و بیش‌ترین <اندازه‌يِ>* همداستانی با دینِ مزدایی، و ســودي کـه از ایـن هـمداستـانی بدست می‌آید، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

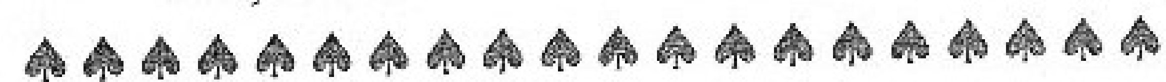
همانا کم‌ترین <اندازه‌يِ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمنديِ ژرفانه‌يِ تنها یکيِ از مردمان به دینِ مزدایی است؛ که، تنها رهنمايِ او کلامِ آفریننده است؛ و سوديِ که از باورمنديِ این یک تن بـدست مـی‌آید، افزایشِ نیرويِ ایزدان از همداستانيِ آن یک تن و نزاریْ‌رسیدنِ به <سپاهِ>* دروج به سببِ جدایيِ آن یک تن از دروج می‌باشد.

و میانین‌ترین <اندازه‌يِ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمنديِ ژرفانه‌يِ گروهيِ از مردمان بـه دیـنِ بهی است؛ و تنْ‌سپردنِ (tan.........dāštan) از ژرفايِ جانِ آن گروه از مردمان به پیوستنِ به کلامِ آفریننده، <و، تنْ‌سپردنِ جانانه‌يِ همین گروه>* به دستوريِ روحانيِ بزرگ (zarduxštrotom / بزرگْ‌دینْ‌پاس) است؛ و سودي که از همداستانيِ این گروه با دینِ مزدایی فراچنگ می‌آید، افزایشِ نیرويِ ایزدان بـه انـدازه‌يِ همداستانيِ آن گروه و بسیارنزاريِ دروج، به سببِ جدایيِ آن گروه از <سپاهِ>* دروج، می‌باشد.

و بیش‌ترین <اندازه‌يِ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمنديِ ژرفانه‌يِ همه‌يِ گروه‌هايِ مردمی به دینِ مزدایی است (abar weh-dēn ēstādan)؛ و استواريِ جانانه‌يِ (mēnišnīg / قلبی / از بُنِ جان) تمامیِ مردمان با کلامِ آفریننده، و، همداستانيِ <همه‌يِ مردمان>* با رهبريِ تنها یک روحانيِ بزرگ است.

و سودي که از همْ‌آهنگيِ همه‌يِ گروه‌هايِ مردمی با دینِ مزدایی بدست می‌آید، [به سببِ همْ‌سپاهيِ همه‌يِ مـردم](؟) <بـه>* درهـمْ‌شکستنِ سـرتاسريِ <سپاهِ>* دروج، و نـزاريِ مـطلقِ او از بی‌سپاهی <می‌انجامد>*؛ زیراکه(؟) <شکستِ سرتاسريِ دروج>* تنها از نیرويِ ایزدان ـــ آنهم بـه سـببِ همْ‌سپاهيِ <یکتایانه‌يِ>* همه‌يِ مردم <زیرِ پرچمِ دین ـــ بدست می‌آید>*

زمانِ نوسازيِ جهان، از راهِ پیوستنِ <همگان>* به آن نیروی <یکتایانه‌يِ یزدانی، و، به سببِ>* همداستانيِ نیروگانِ همه‌يِ مردم <با فرمانِ یزدان>*، و به سببِ همْ‌سپاهيِ همه‌يِ مردم با سوْدمندِ پیروزگر (=سوشیانس)، <سپاهِ>* دروج نیست‌ـو‌ـنابود می‌شود؛ و <امکانِ>* آفرینشِ دوباره‌يِ دو جهان، آنهم برابرِ خواست و کامِ جهانْ‌آفرین، <فراهم می‌آید؛ این است>* آموزشِ دینِ بهی.

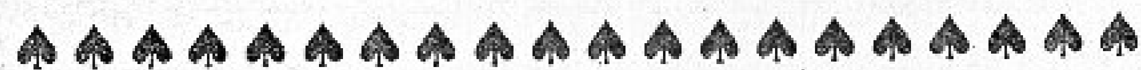


۸۸ = ۱۵۶. دربارهٔ‌يِ آنچه به بیش‌ترین اندازه دینِ مزدایی را به بالندگی می‌رساند، و آنچه به بیش‌ترین انـدازه آن را بـه تـباهی می‌کشاند، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.[۱]

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

یادداشت‌ها

۱-این روایت (کرده‌يِ ۸۸) همانيِ است کـه در هـمین کـتابِ سـومِ دیـنْ‌کـرد، کـرده‌يِ ۱۵۶ نـیز دوبارهْ‌نویسی شده است؛ با دو تفاوت: یکيِ اینکه، کرده‌يِ ۱۵۶، به نسـبتِ ایـن روایت (=۸۸)، کژنویسی‌هايِ کم‌تريِ را شکیبیده است؛ دیگر ایـنکه، کـرده‌يِ ۱۵۶ از جـمله‌بنديِ سـرراست‌تـر و روشن‌تريِ برخوردار است؛ از این روی، این‌جا (دفترِ یکُم) از فارسیْ گردانيِ این روایت درمی‌گذریم و در دفترِ دومِ این گزارش، که، کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌هايِ ۱۱۳ تـا پـایانِ ۱۹۴ را دربـر مـی‌گیرد، فارسیْ کرده‌يِ روایتِ ۱۵۶ یا همین کرده‌يِ ۸۸ را خواهیم آورد.



۸۹. درباره‌یِ به‌دیده گرفتنِ (=ملاحظه‌یِ / wēnišn) رواجِ خرسندی و کوشایی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

اگر <آدمی>* خروشِ خرسندنمایانه‌یِ(۱) آن مردِ توانگر (ˣōy.....tuwānīg) را حتی برایِ بی‌ارزش‌ترینِ چیزها<یِ مادی>*، و نیز، بی‌اعتناییِ(۲) مردِ درویش را به برترین توانگری‌ها<یِ مادی>* در نظر آوَرَد (=ملاحظه کند)، آنگاه <فقط>* آن خرسندیِ بزرگی را که رو سویِ نیکْ‌بختیِ (سعادتِ/ نیکْ‌انجامیِ) بی‌پایان ــ آن مانْدگاهِ مینویِ <همه‌یِ>* پاداش‌ها ــ دارد به‌دیده خواهد گرفت (wēnīhēd) و با کوشایی <تنها سویِ آن>* روانه خواهد شد.

ــــ یادداشت‌ها ــــ

۱-«خروشِ خرسندنمایانه» را برای burzišnīh ī hunsandīh آورده‌ایم؛ معنایی نزدیک به اِزدیادِ شور و شعف.

۲-«بی‌اعتنایی» را برای a-burzišnīh ī hunsandīh آورده‌ایم؛ آن نوع از بی‌اعتناییِ درویشانه به مال و منالِ دنیوی که امروزه تنها بر زبان‌ها جاری ست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۹۰. درباره‌یِ چِمْ‌آوردِ (=دلیلِ / منطقِ) جهانْ‌آفرین در پاداش و پادافْرَهِ مردمان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

* پاداشِ <ثواب>* و پادافْرَهِ <گناهِ>* مردمان از سویِ جهانْ‌آفرین است.

هم، «پرهیزِ از گناه» و هم «تمایلِ نیرومند به گناهکاری و دوریِ از ثواب»، هر دو، بر بنیادِ گزینشِ شخص <میانِ>* راهِ ثوابکاری و پرهیز کردن <یا نکردنِ>* از گناه است؛ <این قوه‌یِ گزینش، همان>* بخشایندگی‌ای ست که <خداوند>* آفریده‌هایِ خود را شایسته‌یِ آن می‌داند و متناسب است با آنچه که از جهانْ‌آفرین به مردمان <می‌رسد>*؛ و از بُنیاد (mādayān)، به یوبه‌یِ دوستی به آفریده‌ها و ساخته‌هایِ خود است که خِرَد و دین و همه‌یِ دیگر چیزها<یِ نیکو را به آنان ارزانی داشته است>*.

آن چِمِ بُنیادین (wihān / دلیل) که پاداشِ ویژه‌یِ او (=جهانْ‌آفرین) ست از آن است که او جهانْ‌آفرینیِ فرآراسته است؛ به گونه‌ای که او خود به خویشتنِ خویش <مردمان را>* از راهِ دانش زورْآور کرده است؛ و او خود سرچشمه‌یِ (xān; V: wihān) ثواب‌ها در مردمان است. و او، به‌رسایی، مردمان را برایِ پرهیز از بزهکاریِ و روی‌کردنِ به ثوابکاری راه نموده است. و از این راه آنان را به فرساخته‌ترین شیوه (bowandag) یاری داده است.

<هم از این روی، کاربَستِ>* پادافْرَه بر بزهکار <بسیِ>* دادوَرانه است.

بخشاینده است آن که به یوبه‌یِ رستگاری(؟) (ˣbōzišnīgīhā?)، بهانه‌یِ (wihān; V: xān) گنهْ‌ورزی را اندر مردمان ننهاده است، و همو ست که نیز هیچ چیزِ بدی را که بهانه‌یِ <گرایشِ>* مردمانِ دانا به گناه، و یا انگیزه‌ای که آنان را از ثوابکاری بازدارد نیافریده است (nē.......dād)؛ و اینکه او راهِ شناختنِ ثواب و گناه را، و <چراییِ>* پاداشِ ثواب و پادافْرَهِ گناه را ــ تا آن‌جا که اندر جهانِ آمیخته <با تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن>* شدنی است ــ به‌رسایی و بسندگی بر مردمان روشن گردانیده است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۹۱. در بارهٔ‌ِ ستایش و سپاس، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همانا هر ستایش و هر سپاسي، به «جهانْ‌آفرین»، به آن که <فرجامْ‌آهنگِ>* همهٔ‌ِ ستایش‌ها و سپاس‌ها ست، پیوند دارد: زیراکه او «نه‌میانجيِ سرآمدِ هر میانجي» است (=ناواسطِ سرآمدِ هر واسط).

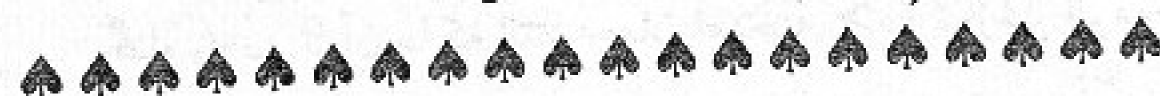
«نه‌میانجی» (=ناواسط) است از آن روی که فرایندِ آفریدن و هستی دادنِ آفریده‌ها تنها ویژهٔ‌ِ او ست.

و اما آفریده‌هاي میانین < خداوند و تودگان>*، اَمْشاسْپَندان و دیگرِ ستودگانِ مینَوی (=ایزدانِ مینوی) و خورشید و دیگرِ روشنانِ برترین و شهریاران و رَدان و همهٔ‌ِ دیگر سازندگانِ آبادانی‌هاي مینَوی و گیتیاییِ‌شان می‌باشند.

هر ستایش و هر سپاس بر یکْ‌یکِ این <ستودگان و اَمْشاسْپندانِ>* میانین (=واسط) و یکْ‌یکِ سازندگانِ آبادانی از مینَوی و گیتیایی ــ آن ستایش و آن سپاس که از بهرِ سازندگانِ آغازین انجام می‌گیرد ــ به او (=جهانْ‌آفرین = فرجامْ‌آهنگِ همهٔ‌ِ ستایش‌ها و سپاس‌ها) پیوند می‌یابد.(۱)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: دیگرِ ایزدان (=ستودگان) و اَمْشاسْپَندان که پذیراي ستایش و سپاس قرار می‌گیرَند، واسطِ رسیدنِ آن ستایش و سپاس به ذاتِ ذوالجلالِ خداوند اند. این مینُويِ اندیشگانی (=ایده / idea)، امروزه نیز نزدِ ما ایرانیان زیرِ نامِ «شفیع» و «شفاعت» می‌زیید.



۹۲ دربارهٔ‌ِ <فراگسترِشِ آن>* شوربختيِ زیانمند در جهان، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همچنان که هر شوربختيِ زیانمند که در جهان درگستَرَد ــ و همه <نیز>* خواهانِ زُدودنِ آن شوربختی اند ــ انگیزاي اعتراض به شهریار می‌شود و از بهرِ آن شوربختی نکوهیده می‌شود (padiš ˣnikōhīhēd)، به همان گونه <برخيِ سُستْ‌باوران>* بر جهانْ‌آفرین <در بارهٔ‌ِ آن شوربختيِ جهانْ‌گستر>* نیز اعتراض می‌کنند، و آن (=اعتراض) این است: ***«پیدا ست که <جهانْ‌آفرین>*، یا به‌تنهایی توانِ بازداشتن < آن تازِشِ اهریمنی و آن بدبختيِ ایرانْ‌گسترِ زیانمند>* را ندارد، و یا، نمی‌خواهد، و یا، نمی‌داند»***: <و مدعی می‌شَوَند>* این‌ها نموداري از این است که ایزد، اگر نمی‌تواند <بازدارندهٔ‌ِ پیشرفتِ آن بدبختيِ زیانمند باشد>* پس ناتوان است؛ اگر نمی‌خواهد، پس <خواهانِ>* بدی است؛ و اگر نمی‌داند <که آن شوربختيِ زیانمند بر ایران سایه گسترانیده است، نعوذ باا...>* این، نمایانگرِ نادانيِ او ست.

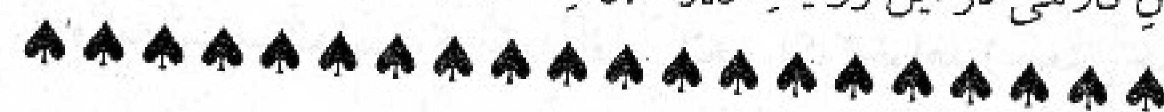
<پاسخ>*

این <نسبت‌هايِ بد>* سزاوارِ جهانْ‌آفرین نیست و نسبتِ به یزدان توهین‌آمیز (wizāyišnīg) است و ننگيِ گران بر <کارِ>* خداوندگاری است.(۱)

یادداشت‌ها

۱-آیا این روایت (کردهٔ‌ِ ۹۲) در پَساپُشتِ خود فریادِ اعتراضِ بِهدینان را در زمانه‌اي خاص، برکامهٔ‌ِ بزرگانِ دینِ‌شان، به گوشِ ما نمی‌رساند که: دربارهٔ‌ِ آن تباهی و شوربختيِ زیانمند، که به سببِ یورش و تازِشي، بر آنان دررسیده بوده است و از جهانْ‌آفرین چشمِ یاريِ داشته‌اند و نه تنها از زمین و زمان هیچ یاری‌اي به آنان نرسیده است بلکه آن شوربختيِ زیانمند روز–به–روز، بیش از پیش، دامن گسترانیده است و آنان شاهدِ رواجِ آن فسادِ عظیم بوده‌اند و آن را <نعوذ با..>* گواهِ

دانسته‌اند؟ ناتوانی یا نادانی یا همسازگاريِ خداوند با آن بدبختی
پس یعنی جهانْ‌آفرین از آن واژگونی در دستگاهِ خدایی و خداوندگاريِ بِهدینان، یا بی‌خبر است،
زیانمند این بی‌خبری ـــ نعوذباا... ـــ گواهِ نادانيِ او ست؛ و اگر نمی‌تواند راهِ پیشرفتِ آن شوربختيِ
تازش را سدّ نماید، این گواهِ ناتوانيِ او ست؛ و اگر نمی‌خواهد به بِهدینان در چیرگی بر آن
یاری رساند، این، گواهِ بدخواهی و همداستانيِ ایزد با آن شوربختی است.
و، همه‌يِ این اعتراض‌ها به جنجاليِ کلامی میانِ جماعتِ بِهدینان و بزرگانِ‌شان دامن زده است،
کارْنشانِ آن جنجالِ کلامی در این روایتِ ویژه، براي ما به یادگار مانده است.



۹۳. درباره‌يِ زمینْ‌لرزه، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

همانا در اندرونِ زمین، از بهرِ ساماندهيِ زمین، بادي ست که پیوسته در گردش است.
همانگونه که در اندرونِ تنِ مردمان، راه‌ها و گذرگاه‌هایي ست که باد، درونِ آن گذرگاه‌ها
گردش می‌کند، <از آموزه‌هايِ دین>* پیدا ست که: درونِ زمین نیز به همان گونه <يِ تن>* است.
گاه هست که (čiyōn ast ī ka)، <از مسیرهايِ>* بادِ درونِ تن، از همان راه‌ها و
گردشگاه‌هایش در اندام‌ها، مَسیريِ (gyāg ī) بند آید (a-widarag) و بسته شود؛ در زمینه‌يِ
بسته شدنِ گذرگاه‌ها، درونِ زمین نیز مانند درونِ تن است.
همانگونه که اندرونِ تن، به سببِ بدکاری و نیز تبهْ‌خویی‌هايِ جادوگران، <زماني>* که
تبهْ‌گِنی می‌کنند (winābišn kunēnd)، مجروح می‌شود (kē xwast)، به همان گونه نیز گاهي
به سببِ بدکاری‌ها و نیز تبهْ‌خویی‌هايِ جادوگران، گذرگاهِ باد در اندرونِ زمین بسته می‌شود؛ آن بخش
از زمین که بدین وسیله بسته شده است به علّتِ <نیرويِ>* گذرخواهيِ باد به لرزه درمی‌آید؛
همان گونه که افراسیابِ تورِ جادوگر، از سرِ جادوگری، با لرزاندنِ زمین، مردمان را آواره کرد و کشت
(=ānāb ud zad mardōm) و نشستْگاه‌هايِ (=gyāgīhā) آنان را ویران کرد.
به پیوستِ آگاهی‌هايِ بدست آمده از دینِ بهی:
گاهي بادهايِ درونِ زمین به سببِ آتش <هايِ درونِ زمین>* تفتیده می‌شود و
به لرزه در می‌آید؛ <بادِ تفتیده>* از ژرفايِ زمین به سطحْ (abar) هجوم می‌آورد، ولی به سببِ
نبودِ گذرگاهي، مرتکبِ گناه می‌شود و زمین را به لرزه درمی‌آورد؛ <این است که>* تکانه‌يِ باد
<هنگامِ لرزاندنِ زمین>* به سببِ آتش‌ها <يِ درونيِ زمین>* است.
و این <در آموزه‌هايِ دین>* پیدا ست که اندرونِ تنِ مردمان نیز، تکْ‌تکِ تخمک‌ها(۱)
(عناصر؟)، استوار بر ترازِش (=اعتدالِ / paymān) خود می‌باشند؛ <هر گونه>* بندآمدنِ
<مَسیريِ (=a-rāhišn?) از گذرگاه‌هايِ اندرونِ تن>*، برخاسته از نبودِ ترازِش تخمک‌ها <که
آن نیز برخاسته از>* آشفتگی است، می‌باشد (bawēd .... (?)a-rāhišn).
و نیز در دین پیداست که:

ترازِش (=اعتدالِ / paymān) تخمک‌ها از راهِ نیرویِ مینُویِ نیک است <که همیشه>* رو سویِ افزایندگی دارد؛ و نبودِ ترازش < تخمک‌ها>* از راهِ نیرویِ مینُویِ بد است.

باد، جانِ آتش است و آتش، رواج‌دهنده‌یِ باد؛ اگر <این دو، نسبتِ به هم>* بر ترازندگی (=اعتدال) و بر اندازه‌یِ خویش ایستانده شوند، آتش از بادْ زندگی و بالِش، و بادْ از آتش نیروگانِ حرکت می‌گیرد؛ و همه‌یِ سامانِش‌ها —از <تنْ>درستی گرفته تا آسایش— برآمدِ این <ترازندگی (= اعتدال)>* اند.

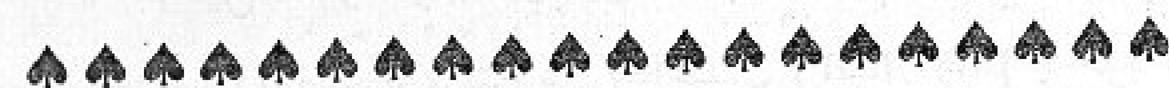
و اگر که <باد و آتش به نسبتِ یکدیگر>* ناترازنده (=نامتعادل) شوند و از اندازه‌یِ خود بیرون روند، آتش به سببِ چیرگیِ باد خاموش شود، و باد، در اثر تکانه‌یِ آتش آشفته گردد؛ و همه‌یِ آنچه که سامانِش‌شان از این <ترازِشِ باد و آتش است، >* —خواه زمین و آب و گیاه، خواه چهارپایان و مردمان— <همه، به سببِ این بی‌اعتدالی>* به لرزه درمی‌آیند.(۲)

یادداشت‌ها

۱–پر بی‌راه نیست که نویسندگانِ دینْ‌کرد از کاربردِ واژه‌یِ پهلویِ tōhmag همان معنایِ فلسفی و دموکریتوسیِ آن را فرادیدِ خود داشته‌اند؛ یعنی همانی را که مترجمانِ عربی «مُتَشاکِل» ترجمه کرده‌اند.

در دفترِ دومِ این گزارش، بویژه کرده‌یِ ۱۹۴، به این بحث و دانشواژه‌یِ یونانیِ آن بازخواهیم‌گشت.

۲–برایِ پی‌گیریِ بحثِ زمینْ‌لرزه در بُنْ‌نوشت‌هایِ پهلوی، نیز نگاه کنید به دادِستانْ‌دینیک، پرسشِ شصت و نهم؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی را در دستنویس ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۴۹، خطِ ششم تا برگْ‌نوشتِ ۳۵۰، خطِ ششم دنباله‌گیری کنید.



۹۴ گفته‌یِ خردمندانِ پیشین در موضوعِ قصدِ مسلّمِ <جهانْ‌آفرین>*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

این مسلّم است که جهانْ‌آفرین چیزِ بد را نمی‌خواهد؛ و <از سویِ دیگر>* این مسلّم است که چیزِ بد هستی دارد.

و این نیز مسلّم است که جهانْ‌آفرین آنچه را که نخواهد (=یعنی چیزِ بد را)، نه می‌آفرینَد و نه از او می‌تراود (=نه از او صادر می‌شود / azīš nē uzīd).

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین دانا ست.

و این مسلّم است که دانا هر کاری را برایِ دوستش زیانبار باشد نه انجام دهد و نه از او سر زند.

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین هر آنچه را به گونه‌ای فراگسترنده برایِ مردم بایِسْتُمَنْد باشد <هم می‌خواهد و هم می‌آفریند و هم از او می‌تراود>*.

و این مسلّم است <که جهانْ‌آفرین>*، به سانِ فراگیر (=به‌طورِ کلی / amaragānīhā)، هر آنچه را، برایِ خواستِ <واقعی>* مردم زیانبار <بِداند،.... برایِ>*، خواستِ <...>* نیز زیانبار <می‌شناسد>*؛ و برایِ <مردم نابایستمند>*.(۱)

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین برایِ خواستِ خود زیانبار نیست: و هر آنچه پذیرایِ سازگاری با خواستِ <ایزد است او آن را.....می‌پذیرد(؟)>*؛ و آنچه پذیرایِ سازگاری با خواستِ ایزد نیست او خواهانِ دفعِ آن است.

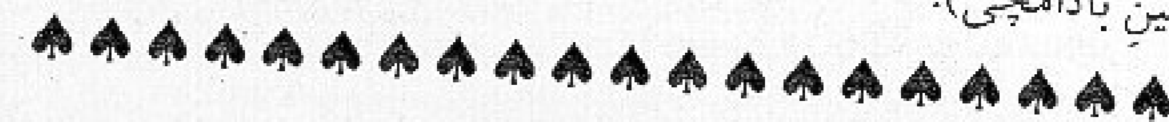
و این مسلّم است: کسانی که در کارِ زیانْ‌رسانی به مردم، <سرشتی>* ناگردیدنی دارند —<یعنی>*: دیوان و درندگان و خزندگانِ اهریمنی— به‌گونه‌ای فراگستر برایِ همه‌یِ مردم زیانبارَند.

<آن دسته از>* کیش‌داران که <اعتقاد به>*: ***«هر آنچه را در ستیزِش با مردم و یاورانِ گیتیاییِ آنان <سرشتی>* ناگردیدنی دارند و به سانِ همه‌گیر زیانبارَند —<یعنی>*: دیوان و درندگان و خزندگانِ اهریمنی— نیز آفریده‌یِ ایزد است»*** <باوریِ بُنیادین از>* کیشِ آنان است، <ناچارَند>* در باره‌یِ ایزد بگویند: ***«آن <خداوند>*ی که به گونه‌ای بایستمند دوستِ مردم***

<آیینِ ایزد، برابرِ باورِ این دسته از کیشْداران>* است، بایستمندانه دشمنِ مردم نیز هست؛ و <و به این نتیجه می‌رسند ناسزاوارانه، آیینِ نجاتِ دیو و گرگ و خزندگانِ اهریمنی هم هست، که:>* ایزد گنهکار است، و شیوه‌یِ عملِ (kunēndagīh) او برایِ آنچه خواستِ او ست <نیز به این باور می‌رسند که:>* «ایزد، ناسزاوارانه، برایِ خواستِ خود زیانمند است»؛ و <پی‌آمدِ اعتقاداتِ این کیش این است که:>* «ایزد، زیانبار باشد» ــ آنچه را بودن نشاید ــ و <این دسته از کیشْداران، درکارِ خداوندگاری، سزاوارِ آنکه پدرِ آفریده‌هایش باشد نیست»؛ [یا نیز: <با این به چنین موجودی>* به اشتباه. (a-sazāgīh)، نامِ خداوندِ پدرِ آفریده‌ها نهاده اند]؛ و ادعا، فروزه‌یِ>* یزدانی را از او برمی‌گیرند.

ــــ یادداشت‌ها ــــ

۱-ترجمه‌یِ این عبارت کامل نیست. شاید نویسنده سرِ آن داشته که بگوید: «خداوند هر آنچه را که بداند برایِ مردم بد است، بد اعلام می‌کند چون خیرِ مردمان را می‌خواهد. بنابر این هر آنچه را خداوند بد اعلام‌کرده است براستی نیز برایِ مردم بد است؛ هرچند برون‌نمایانه و در ظاهر برایِ ما بد به نظر نرسد (حسینِ بادامچی).



۹۵. درباره‌یِ بِهْترین و بدترینِ مینُوان، و در باره‌یِ آن آفریده‌هایی که نشان از اورمزد دارند <و آن هستومندانی که نشان از اورمزد ندارند>*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا در میانِ <هستی‌دارانِ>* ناب و ویژه‌یِ مینوی، بِهْترینِ‌شان «ایزدان» (=ستودگان) اَند.

و نیز در میانِ <هستی‌دارانِ>* مینَوی، بدترینِ‌شان «دیوان» اَند.

در میانِ <هستی‌دارانِ>* گیتیایی، آنچه از بنیاد از همه بِهْتر است «دانایی» می‌باشد.

و <آن هستومندانی که>* سرشتِ‌شان در جهتِ نیکی (bē-burdārīh ō wēhīh)، پذیرایِ فَرگَشت است ــــ چونان مردم و یاورانِ <گیتیایِ>* مردم از رسته‌یِ چارپایان ــــ نشان از آفرینشِ اورمزدی دارند.

در میانِ <هستی‌دارانِ>* گیتیاییِ آمیخته <با تازِشِ اهریمن>* آنچه از بنیاد از همه بدتر است «بدآگاهی» می‌باشد.

و <آن هستومندانی که>* سرشتِ‌شان در جهتِ نیکی، پذیرایِ فَرگَشت نیست ــــ چونان گرگان، <که>* یاورانِ <زمینیِ>* دیوان < مینوی> اند و <همه‌یِ دیگر>* رسته‌هایِ درندگان و خزندگانِ اهریمنی ــــ هیچ نشانی از این که آفریده‌یِ اورمزدی باشند <با خود>* ندارند و نمی‌سزد آنان را آفریده و داده‌یِ اورمزد بیانگاریم.



۹۶. دربارهٔ فرمانروِ شهریاریِ نیکو و پادشاهیِ بد، و در بارهٔ زمانه، آشکاری، آغاز و انجام <آن دو>*، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا فرمانروِ شهریاریِ نیکو، دانایی و راستی و نکویی است.

زمانه‌اَش، زمانهٔ <فرمانروایی>* ستودگان (yazdān / ایزدانِ مینوَی) است.

آشکاری‌اَش، گستردگیِ «داد» اندر جهان و آبادانی و شادمانی‌ای ست که از آن برمی‌خیزد.

دانایی و راستی و نکویی، دانایان و راستان و دیگرِ نکویانْ رو به فرازَند.

مردمِ سزاوارِ مِهتری در مِهتری اَند و، کِهتران به کِهتری < خود >* شایسته اَند؛ تودگان را ست فراخی و شادمانی؛ و نکوییِ چنین شهریاری در این است که به میانجیِ شهریاریِّ ایشان، جهانِ مادی دستْ‌آموزِ سْپَنْدارمینو می‌گردد.

بُنیانِ شهریاریِ نیکو، بهره‌مندی از <بُنِ>* شهریاریِ اورمزد است.

فرجامِ شهریاریِ نیکو، نابودیِ سرتاسرانهٔ تازشِ اهریمنی و، فرارسیدنِ زمانِ نوسازیِ دو جهان و، فروآمیزیِ دوباره به همان نیرویِ آغازینی که از آن شاخه گرفته بود، می‌باشد.

فرمانروِ پادشاهیِ بد، کژآگاهی و دروغْزنی و بدی است.

زمانه‌اَش، زمانهٔ <سربرآوردنِ>* دیوان است.

<نشانهٔ>* آشکاری‌اَش، آلودگیِ جهان از راهِ بی‌داد و دشواری و ویرانی‌ای <در زندگانیِ تودگان>* است که پی‌آیند آن می‌باشد.

کژآگاهی و دروغْزنی و بدی، کژآگاهان و دروغْزنان و دیگرِ بدانْ در فرازَند.

مردمِ سزاوارِ مِهتری سر به کِهتری می‌گذارند و، برزنیانِ لایقِ کِهتری منصبِ مِهتری می‌یابَند؛ تودگان را ست تنگی و دشواری؛ و نیکیِ(؟)(۱) این سیاستْ‌باز آن است که به میانجیِ پادشاهیِ بد او، جهانِ مادی دستْ‌آموزِ زَدارمینو می‌گردد.

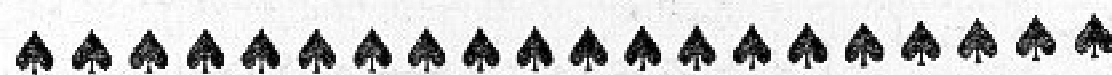
بُنیان‌اَش، بهره‌مندی از سیاستْ‌پیشگیِ زَدارمینو است.

فرجامَش، نابودیِ سرتاسرانهٔ هر چه که بُن و بهره از گوهرِ او دارد می‌باشد؛ <این است رازْ>آشکاریِ دینِ بهی.

<آن دسته از>* کیش‌داران که <اعتقادِ به>* «**پادشاهیِ بد نیز بخششی از ایزد و بهره‌ای از خداوند است**» <باورگونه‌ای از>* کیشِ ایشان است، <این باور آنان را بدانجا می‌کشاند که>* دربارهٔ خداوندیِ ایزد بگویند: «**بدی و پادشاهیِ بد و پتیاره‌های دشمنِ آفریده‌ها <همه و همه>*، برخاسته از <آفرینشِ>* ایزد است**»، و، <با این اعتقاد>*، خویشتنِ یزدانیِ او را <از او>* برمی‌گیرَند و خویشتنِ دیوی را بر او برمی‌بندَند (=نسبت دهند).

یادداشت‌ها

۱-«نیکیِ این سیاستْ‌باز» را برابرِ عبارتیِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده ایم که می‌توان آن را wehīh ī ōy sāstār خواند؛ واژهٔ wehīh، در این سخنواره، هم می‌تواند کژنویسیِ رونویس‌کنندگانِ سپستر باشد، و هم می‌تواند سویهٔ اِستعاری داشته باشد؛ بدین معنی که: از پادشاهِ ستمگرِ سیاستْ‌باز، تنها نیکی‌ای که سرمی‌زند بدی و سیاست‌بازی و دشواری و تنگی برایِ مردمان است.



۹۷. دربارهٔ‌ي گونه‌گونيِ مردم، و دربارهٔ‌ي فرازترين و فرودترينِ آنان، برابرِ آموزهٔ‌ي دينِ بهی.

مردمان بر چهار دسته اند:

۱. دوستدارِ جان[(۱)] و <پیروِ>* دینْدستورِ نیکو؛

۲. دوستدارِ جان و <پیروِ>* دینْدستورِ بد؛

۳. دوستدارِ تن و <پیروِ>* دینْدستورِ بد؛

۴. دوستدارِ تن و <پیروِ>* دینْدستورِ نیکو.

فرازترین دسته از این میان، دوستدارِ جان و پیروِ دینْدستورِ نیکو ست: چه آنکه راهِ رستگاری بر وی باز است و کژراهه بر وی بسته.

بدترین و بدکردارترین دسته، دوستدارانِ تن و پیروانِ دینْدستورِ بد است: چه آنکه، کژراهه بر آنان گشاده و راهِ رستگاری بر آنان بسته است.

اما دوستدارِ جان و پیروِ دینْدستورِ بد، و دوستدارِ تن و پیروِ دینْدستورِ نیکو در دستهٔ‌ي میانین اند: چه آنکه دوستدارِ جان و پیروِ دینْدستورِ بد، باشد که از راهِ دوستداريِّ جان، و، دوستدارِ تن و پیروِ دینْدستورِ نیکو، باشد که با پیروی از دینْدستورِ نیکو به رستگاری رسند.

در همین جُستار نیز دستوْرمردي از کهنْدانایان، <از کتابِ>* «مَجمَعُ‌القوانین(؟)»[(۲)] چنین آموزانده است که:

«باذا کساني به پارسایی رسند اگر در میانِ دستورهايِ بدِ بددینی، آن <دستور>ي را برگیرند (=اخذ کنند) که دوستداريِّ جان <در آن باشد>؛ و باذا که آن دوستداريِّ جان آنان را رستگارْ به جهانِ مینَوی برساند.*

و نیز در میانِ بِهدینانِ پیروِ دینْدستورِ نیکو، <باداکساني روشي را> برگزینند که <راهْ>* به بدی و تنْدوستی <بَرَد>*؛ و به سببِ آن روشِ بد و آن تنْدوستی، به باید بیمناک از این باشند که <در فرجامْ>* سرافکنده به جهانِ مینَوی رسند».*

یادداشت‌ها

۱-بخش‌بنديِ مردمان به دستهٔ‌ي دوستدارِ جان و دوستدارِ تن، همان سخنِ آشنايِ «جان و تن» در دبستانِ رازپژوهی و ادبِ دلْآگاهيِ (=عرفان) است؛ نمونه را:

«میلِ تن» در کسبِ اسبابِ علف — «میلِ جان» اندر ترقی و شرف

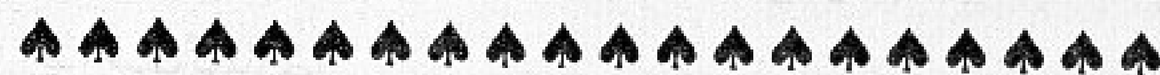
«میلِ تن» در باغ و راغ است و کروم — «میلِ جان» اندر ترقی و علوم.

«مولوی»

۲-«مَجمَعُ‌القوانین» را برابرِ hamāg dād آورده ایم و احتمال داده ایم بازگشتِ نویسندهٔ‌ي این روایت (کردهٔ‌ي ۹۷) به کتابي به همین نام باشد.

ـ عبارتي از «دادِستانْدینیک»، پرسشِ سی و هفتم، بندِ سوم، درستيِ سخن و ادعايِ ما را استوارتر می‌کند؛ نگاه کنید به:

—— دادستان، ک ۳۵، fol. 151 r. 13): čiyōn wēnīhēd rōšn paydāg andar hamāg-dād .....



۹۸ دربارهِٔ هنرها<یِ اخلاقی>*ای که شهریار —از بهرِ فرازینگی‌اَش بر مردمان— می‌باید جمع داشته باشد(۱) تا به میانجیِ آن هنرها<یِ اخلاقی>*، تودگان و ویژگان را ویژسته‌تر کند و خود نیز، خداوندگاری سودمندتر شَوَد، برابرِ آموزهِٔ دینِ بهی.

همانا آن هنرها<یِ اخلاقی>* بسیار اَند و <شمارگانِ>* آن‌ها برابرِ <شمارگانِ>* تکْ‌تکِ مردمانِ جهان است و بود-و-باشِ (padišīh / حضور) آن‌ها <در هر کس، برایِ آن کس>* فرازینگی می‌آورد.(۲)

در میان < آن همه هنرهایِ اخلاقی>* سه تایِ آنان برترین اَند:

۱. <نخست>* آن <هنرهایِ اخلاقی که شهریار>* در برخوردِ با تودگان <می‌باید رعایت کند>*:

—راستْ‌گفتاری،

—نکویی را پاداش دادن و بدی را راندن؛ تا به میانجیِ این‌ها، تودگان، <گِراینده>* به نکویی و رویْ‌گردان از بدکاری شوند؛ بُاشد جهان از راهِ «داد» و «کرفهْ‌کاری» ویراسته گَردَد.

۲. <دو دیگر>* آن <هنرهایِ اخلاقی که شهریار می‌باید>* در برخوردِ با ویژگان <بدیده بگیرد>*:

—گزینشِ بخردانهِٔ ویژگان(۳) <در هر کاری>*، به گونه‌ای که تکْ‌تکِ ویژگانْ بهره و پایه‌ای سزاوار< کاردانیِ خود>* دریافت دارد؛ <تا کارها و>* خواهش‌ها(؟)، سزاوارانه، و بخوبی سامانْ‌دهی و آرایش داده شود؛ و با انظباطیِ آیینْ‌مندانه (ēwēnag xōg؟ / نهادینه؟)، سودِ <راستینِ>* شهریاری فراهم آید.

۳. <سه دیگر>* آن <هنرهایِ اخلاقی‌ای که شهریار>* می‌باید از بهرِ خویش <به‌دیده بگیرد>*:

—دَمان و کوشان (taftīg tuxšāgīhā)(۴) در پیروی از دستوریِ دین و دُعایِ اَهونَوَر و مَنشِ مؤمنانه(؟) (dahm-mēnišnīg) باشد؛

—و به میانجیِ قدرتِ پادشاهی برایِ خود، خوشروانی و خوشنامیِ بسْ‌بزرگ و جاودانه را جمع آورد؛

— <و نیز این نکته را بدیده بگیرد که:>* تنها از راهِ گِرایان‌کردنِ خیم <و خویِ>* پاکِ خود سویِ فروتنی است که بهره‌مند از فروغِ (=بارقهٔ / لَمعهٔ) الهی(۵) خواهد شد تا بتواند <خیم-و-خویِ>* کسانِ خود را نیز با کمکِ بایدها و نبایدها (kunišn ud pahrēzišn / اوامر و نواهی) ویراسته گرداند و جانِ <خدایی>*شان را از راهِ اندیشهِٔ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک بسیِ پارسا گرداند؛ تا گذرگاهِ داوری (=پُلِ صراط) را بر خود و کسانِ خود —که دارایِ جانیِ هم‌آهنگِ با اویند— فراخ گرداند.

یادداشت‌ها

۱-«جمع داشته باشد» را برابرِ bē-harrōbēd آوده‌ایم؛ بهره از حافظ:

ای دل! به کویِ عشق گذاری نمی‌کنی اسبابِ جمع داری و کاری نمی‌کنی.

۲-عبارتِ بالا را در ترجمهِٔ padišīh ī pahlōm آورده‌ایم؛ ما خود معنایِ روشنِ این سخنوارهِٔ پهلوی را درنیافته ایم و تنها به‌گمان، به: «بود-و-باشِ (=حضور) آن‌ها، در هر کس، برایِ هر کس، فرازینگی و تقوی به بار می‌آورد» ترجمه کرده‌ایم.

۳-«گزینشِ بخردانهِٔ ویژگان» را برابرِ wizīdār dahišnīh آورده ایم؛ معنایی نزدیک به «شایسته سالاری» که امروزه نیز تنها بر زبان‌ها جاری است.

۴-«دَمان و کوشان» را برابرِ taftīg tuxšāgīhā آورده ایم؛ می‌توان «به سر حدِّ کوشندگی و تفتندگی» نیز ترجمه کرد.

۵-«بهره‌وری از فروغِ الهی» را برابرِ سخنواره‌ای از بسترِ سخنِ پهلوی آورده ایم که ما آن را brāh paywastārīhā خوانده‌ایم. گفتنی ست که: آموزشِ طبقاتِ نور و ظلمت، از بُرنَهِش‌ها، جُستارها، زیرْماده‌ها و درآمدهایِ زیرین و بُنیادینِ جدیِ کتابِ سوم دینْ‌کرد است؛ هم از این روی، ما، سخنوارهِٔ در نظر (brāh paywastārīhā) را در پیوندِ با بخش‌بندی‌هایِ فرزانشِ «پرتوشناسیِ هستی» (=حکمةالاشراق / فرزانگیِ فروغ) ترجمه کرده‌ایم.



۹۹. دربارهٔیِ مردِ توانگـرِ در خِـرَد، بـرابـرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دین، آن مردي را می‌باید در <زمینه‌یِ>* خِرَد توانگر در نظر آورد که:

ـ سخن به دانایی <گوید>*؛

ـ و در کار و کرفه، بخردانهْ گُزین و راد و نیکومنش باشد؛

ـ وَز بهرِ سودِ آفریده‌هایِ اورمزد، بینا و کوشا(۱) رفتار کند؛

ـ زمانِ یَزِشِ ایزد <چونان>* پارسایان،

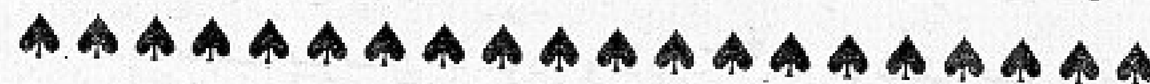
ـ و زمان <زمزمه‌یِ>* مَنْثْرَها <یِ دین>* سرآمدِ زمزمه‌کنندگان،

ـ و بسیار از آن <مَنْثْرَها>* آگاهی دارنده،

ـ و در انجام <فریضه‌ها>* سرآمدترینْ چونان رَدان و سروران <دینی>* باشد.

یادداشت‌ها

۱ـ «بینا و کوشا» را برابرِ سخنواره‌یِ آورده‌ایم که ما آن را «wēnāgīh-tuxšāg» خوانده‌ایم. «بینایانه به سر حدِّ توان» و مانندِ این نیز می‌توان ترجمه کرد.



۱۰۰ آنچه را باور آوردن می‌شاید، و آنچه را باور آوردن نشاید، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

آنچه را می‌بایست به آن باور آورد و در گستره‌یِ شدنی‌ها ست و می‌سزد که باشد، این است:

<باورِ به>* «اورمزد <در جایگاهِ>* بُنِ بُنانِ همه‌یِ کرفه‌ها»، و، «نه بُنِ بُنانِ همه‌یِ گناهان»؛ و <باورِ به>* هر آنچه که شایسته‌یِ اورمزدِ سرتاپا نیکی است.

و آنچه نیازَست باور آوردن و نمی‌شاید شدن و سزاوار <باور>* نیست، این است:

<باورِ نادرست به>* اورمزد <آنهم در جایگاهِ>* «بُنِ بُنانِ همه‌یِ گناهان» و «نه بُنِ بُنانِ همه‌یِ کرفه‌ها» او را؛ و، <باور آوردنِ نادرست به>* هر آنچه شایسته‌یِ اورمزدِ سرتاپا نیکی نیست.

و آنچه را هیچگاه نشایدشدن، این است:

هستن، بودن و باشیدنِ آنچه که در ظرفِ هیچ دانشي(۱) نگنجد و نه <درگذشته>* بوده است و نه <اکنون>* می‌باشد و نه <در آینده>* خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱ـ «در ظرفِ هیچ دانشي نگنجد» را برابرِ andar ēč dāništn zōr آورده‌ایم؛ معنایِ واژه‌ـبه‌ـواژه‌یِ آن می‌تواند اینگونه باشد: «زورِ هیچ دانشي به آن نرسد».



۱۰۱ دربارهٔ آن هنرها<ی اخلاقی>* که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، به یوبهٔ آن‌ها، زرتشت اسپیتامانِ فْرَوَهَرْ ستوده را برای پیامبریِ دینِ مزدایی پسندیده‌تر داشت، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

آن هنرها<ی اخلاقی>* که اورمزدِ جهانْ‌آفرین به یوبهٔ آن‌ها زرتشتِ اسپیتامانِ فْرَوَهَرْستوده را برای پیامبریِ دینِ مزدایی بیش‌تر از هر هستومندِ گیتایی پسندیده‌تر داشت، بسیارَند؛ گُزیدهٔ آن‌ها این است:

ــ آرمانْ‌خواهی،

ــ داشتنِ خِرَدِ فرآراسته،

ــ داشتنِ برترین دوستی‌ها به دینِ بهی،

ــ در هر کاری برتر از هر کسی در نیکْ‌اندیشی و نیکْ‌گفتاری و نیکْ‌کرداری بودن؛

ــ به سر حدِّ کوشندگی غمْ‌خوار (ranǰwarīh ī) بیمار و ناتوان و نیازمند بودن؛

ــ نمایانندهٔ بهترینِ میانجی‌گران <روزِ داوری>* (=شفیع) بودن؛

ــ <یکسره>* در پرهیز و سپاسْ‌گویی(۱) بودن؛

ــ و همیشه در رفتارهایش یاری‌دهندهٔ درویشان بودن؛

ــ <یکسره>* در کارِ به‌تباهیْ‌کشاندنِ تازشِ اهریمن بودن.

یادداشت‌ها

۱ــ «پرهیز و سپاسْ‌گویی» را برابرِ pahrēz ud šnāyišn آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید نویسندهٔ این روایت از این سخنواره معنایی همچون «دائمُ‌الصوم و دائمُ‌الصلاة» را در نظر داشته است.



۱۰۲ دربارهٔ آن سودی که از رواجِ دینِ مزدایی برای همهٔ آفریده‌ها بدست می‌آید؛ و آشکاریِ آن سود در گذشته و اکنون و آینده، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

سودی که <در گذشته>* از رازْآشکاریِ دینِ مزدایی ــ که نخستین بار به دستِ «پیامبر زرتشتِ اسپیتامانِ فْرَوَهَرْستوده» پذیرفته و پاییده شد ــ برای همهٔ آفریده‌ها بدست آمد:

ــ شکسته شدنِ کالبدِ دیوان است؛ که به سببِ آن (=شکسته شدنِ کالبدِ دیوان)، همگیِ آفریده‌ها<ی زمینی>* به آسانی و سود رسیدَند.

سودی که در این زمان (=جهانِ مادیِ کنونی) از رازْآشکاریِ دینِ مزدایی برای همهٔ آفریده‌ها بدست می‌آید:

ــ پیوستگی <و بهرْه‌دهیِ>* آن «سودِ پایِسته»(۱) به همگان،

ــ پاکیزگیِ چشمه‌های نیکو،

ــ پاسبانی از آتشِ اورمزد و،

ــ یَزِشِ ستودگانِ مینوی است.

و سودی که <در آینده>* دامنْ‌گسترِ همهٔ آفریده‌ها خواهد شد:

ــ به سببِ پیوستن <مردم و دین>* به هوشیدرِ پسرِ زرتشت، با دستِ او کالبدِ همهٔ تیره‌های درندگان نیز شکسته خواهد شد؛

ــ گزافه‌خواهی و کاستیْ‌کاری (freh-būd ud abē-būd) در آن زمانه(۲) است که برخواهد افتاد؛

ــ و با پیوستنِ <مردم و دین>* به هوشیدَرْماهِ پسرِ زرتشت، با دستِ او کالبدِ همهٔ تیره‌های گزندگان شکسته خواهد شد؛

ــ <دیو>* گرسنگی و تشنگی در آن زمانه(۲) از میانه رخت برخواهد بست؛

ــ و با پیوستنِ <مردم و دین>* به سوشیانْس پسرِ زرتشت است که به دست او کالبدِ همهٔ رَسته‌های آشموغی شکسته خواهد شد؛

ــ <پتیاره‌یِ>* پیری و مرگ در آن زمانه(۲) برخواهد افتاد؛
ــ و جهان، نوساخته و رستاخیز و تنِ پسین خواهد شد؛
<این است رازْ>* آشکاریِ دین <ِ بهی>*.

یادداشت‌ها

۱- «سودِ پایسته» را برابرِ winnārišnīg sūd آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ (=مرجع) آن «سودِ پایسته»، سخنْ‌گوشه به شکسته شدنِ کالبدِ دیوان در گذشته دارد که آسایش و سودِ مردمان هنوز وامدار و قرارگرفته بر آن است؛ هم از این روی، آن سود هنوز مُسْتَدام و مُسْتَقَر و پایسته است.

۲- «در آن زمانه» را برابرِ واژه‌ایِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را anān zamān ([illegible]) خوانده‌ایم؛ شاید بتوان «فوراً»، «آناً» و «در دَم» و «بی‌درنگ» نیز ترجمه کرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۳. دربارهٔ‌یِ فرازترین و فرودترین کامه‌هایِ مردمی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا فرازترین کامه (=تمایل / میل) اندر میانِ مردم آن است که، از <میانِ کار و بارِ>* این‌ْجهانی، از **پارسایی** آن اندازه سیرناپذیر شوند که از <جهانِ>* مینوی <سیرناپذیرند>*؛ و در زمانِ دارایی‌ْاندوزی، از دارایی‌هایِ این‌ْجهانی همان اندازه کام برگیرند که برایِ رونق و بوذ-و-باشِ **پارسایی** بایسته است.

و بدترین کامه <اندر میانِ مردم>* آن است که، از دارایی‌هایِ این‌ْجهانی آن‌قدر اندوزَند که از مرزِ بایستگانی‌ها (=ضروریّات) فراتر رود.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۴ دربــــارهٔیِ بــــیماری‌هایِ جــان در <زمــــینه‌یِ>* نـبالیدگی‌اَش (۱) در دانش و فرهنگ، و <راهِ>* درمانِ این بیماری، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا بیماریِّ جان در <زمینه‌یِ>* نـبالیدگی‌اَش در دانش و هـنر، بـرخـاسته از دو <گـونه بیماریِّ>* دروجی است: یکي خود بزرگْ‌بینی (freh-būd) و دیگري خودکم‌بینی (abē-būd).

خودبزرگْ‌بینی، برتر انگاشتن <خود>* است؛ و <آن زماني است>* کسي بیندیشد که:

نیک می‌دانم که من <در دانش و فرهنگ از دیگران>* فرازتر و برترَم.

بیماريِ دیگر، خوارمنشیِّ خودکم‌بینانه است؛ و آن <زماني است>* کسي بیاندیشد که:

<کاش>* آن دیگري نداند که <من در دانش و فرهنگ>* از وی فروپایه‌تر و پایینْ‌ترَم.

آن‌کس که جان <اَش>* با این دو دروج <دانش و هنر>* آسیبْ‌پذیر (=عیبناک) شده است، ـــ <چنین>* بیماري ـــ همیشه در کارِ سنجیدنِ خویشتنِ خویش، حتی با آن کسان که در دانش و هنر از او برترَند، می‌باشد؛ چه بسیار به خود بگوید: من می‌دانم، ولی <آن دیگری>* نمی‌داند که من از وی فرازتر و برترَم و وی از من فروپایه‌تر و پایین‌تر است.

این دو بـیماریِّ جـان، یکـی، <گـزافْ‌بینانه>* خـود را بـرتر انگـاشتن، و دیگـر، خـود را خـوار انگـاشتن، <آن‌چـنان>* بـازدارنـده‌یِ شـخص ـــ کـه جـانش از ایـن <دو آفت>* بیمار شده است ـــ اَند که <نتواند>* با فروتنی (az ērīh) از هیچ کس چـیزي بـیاموزد و یـا پذیرایِ افزایشِ دانش و هنر <برایِ خود>* باشد.

و درختِ(؟) [یا نیز: بوته‌یِ(؟)] دانشش سر به خشکی می‌گذارد، چـونان خشکیِّ درخت از بی‌آبی.

درمانِ این گونه از خودبزرگْ‌بینی و خودکم‌بینی، این دو بیماریِّ جان، آرمانْ‌خواهیِ استوار بـر اندیشه‌یِ میانه‌روانه (=معتدلانه) در بـاره‌یِ خـود و دیگـرِ کسـان است؛ کـه بـه مـیانجیِ نگـرشِ آرمانْ‌خواهانه، <توانا>* به دیدنِ دانش و هنر، حتی از کسي که از وی فروپایه‌تر (۲) است شود؛ <دانش و هنري که>* او را نیست و یا اگر هست کم‌تر <از دیگری>* است؛ و نیز به همان اندازه

که دانش و هنر در دیگري ست <آماده‌یِ آموختنِ دانش و هنر>* از وی باشد؛ <همان دانش و هنري>* که خود ندارد یا اگر دارد کمْ‌تر <از وی>* دارد؛ تا بدان پایه که خود را فروپایه‌تر از آن کسي که در <زینه‌ای>* فروتر است بـیانگارد و بشـمارد؛ و، <در دانشْ‌انـدوزی>* او را فرازین‌تر از خود و خود را فرودین‌تر از وی <بداند>*.

<تنها>* راه< درمانِ این بیماريِ دروجی>*، فروتنی (ērīh) است؛ راهَش این است از آن کسِ فرودین، در آن <زمینه‌ای>* که فلان کس در آن دانا <و آموخته>* است و خود از آن <زمینه>* چیزي نمی‌داند، آنچه را نمی‌داند از فلاني <که آموخته‌تر ولی فروپایه‌تر است>* بیاموزد: تا جان از بیماری‌هایِ خوارمنشی و خود را برتر انگاشتن رهایی یابد و پذیرنده‌یِ افزونی در دانش و هنر شود.

یادداشت‌ها

۱-نبالیدگی» را برابرِ an-abzōnīgīh آورده‌ایم؛ سخنيِ هـمْ‌معنایِ «نـرسیدنِ بـه حـدِّ یَقِفْ» کـه خِرَدشناسانِ (=منطقیون) پیشین گفته‌اند.

۲-«فـروپایه‌تر» را بـرابـرِ nidtar آورده‌ایـم؛ چـنین مـی‌نماید کـه نـویسنده‌یِ ایـن روایت (=کرده‌ی ۱۰۴)، از «فراتری» و «فروتری»، فرودستی و فرادستیِ طبقاتِ مردُمانه (=اجتماعی) را فرادیدِ خود داشته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۵ دربارهٔیِ برجاهستیِ(؟)[۱] مینُویِ روشناییِ و نابرجاهستیِ مینُویِ تاریکی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا آفرینش، <در مرحله‌یِ آغازینِ>* مینوی، هستنده‌ای بی‌ضدّ و یکساخت است (ēw-kardag bawišn / وجودِ بحتِ بسیط)؛ و ویژستگی‌اَش، نادیدنی و نابسودنی بودنِ آن است.

برابرِ آفرینشِ <اندازه‌شناسانه‌یِ>* جهانْ‌آفرین، آفریده‌ها از آغاز در هستندگیِ مینوی بوده‌اند: هستندگی‌ای تُهی از ضدّین و نادیدنی و نابسودنی.

هستندگان < ساختِ مینوی>* (bawišnīgān / موجودات)، در فرایندِ دگرشدنْ [یا نیز: در فرایندِ هستیدن] به ساختِ گیتیایی بود که دیدنی و بسودنی شدند.

<استواریِ درستیِ>* این <گزاره>* از اینجا پیدا ست که هرگاه، چیزهایِ دیدنی و بسودنیِ گیتیایی، از ساختِ گیتیاییِ دیدنی و بسودنیِ خود برون روند (wišāyīhēd)، دوباره به هستندگیِ آغازینْ، همان <گوهرِ>* مینویِ نادیدنی و نابسودنیِ خود —که برسازنده‌یِ بُنیادشان است— بازخواهند گشت (abāz.....šawēd).

مینُویِ روشنایی به میانجیِ نیرویِ «گرم-نمورْ» رَه به ساختِ زندگیِ <مادی>* می‌بَرَد؛ و از <سامانِ>* یک هستنده‌یِ مینویِ تُهی از ضدّینْ دگرمی‌شود و <سامانِ>* باشندگیِ گیتیایی را پذیرا می‌گردد(؟).[۲]

اکنون (=جهانِ مادیِ کنونی)، آنچه در سرتاسرِ جهانِ مادی در سیمایِ هَستیانه (pad-stī-īh) سامان یافته است، به میانجیِ همان نیرو <یِ آغازینِ مینوی>* است.

مینُویِ تاریکی، که درگوهرِ خود میرنده است و سرد-خشک، از بهرِ تبهْ‌گوهری‌اَش، او را نسزد که به ساختِ باشندگیِ گیتیانه تَرادیسیده شود.

آن چه <زیرِ نامِ مینُویِ تاریکی>*، در ساختِ هستی به پدیداری می‌رسد، این پدیداری را از گوهرِ خود ندارد؛ بلکه، تنْ‌پوشیِ جُدا از گوهرِ آن است.

چونان همان‌هاییِ که بویژه از این راه در تاریکخانه‌یِ دیویْ، نمایه‌یِ پیکرْمندی <به خود>* گرفتند و در پوششِ درندگان و خزندگانِ اهریمنی ایستانده شده‌اند؛ این <پیکره‌مندی و

نمایشگری>* از گوهرِ خودِ آنان نیست. —توانِ آنکه چونان تندیس‌هایِ هستندگانِ روشن به سرْمنزلِ مقصود درپیوندند، ندارند— و هر آن کالبدِ دیوی <راهیِ نداشتند>* جز آنکه در هزاره‌یِ زرتشت فروشکسته و نیست و ناپیداگردند.

هر آن کالبدِ گرگی در آغازِ هزاره‌یِ هوشیدر و هر آن کالبدِ گزندگان [یا نیز: کالبدِ وزغی] در آغازِ هزاره‌یِ هوشیدرماه فروشکسته خواهد شد.

دیگرِ دروج‌هایِ <لانهْ‌گُزیده>* در تخمه‌هایِ <هستندگانِ>* روشنان <از>* پیکرْمندی فرو می‌مانند (dwārēnd).

<در پایان>* از راهِ بندْبند شدنِ کالبد و جان از یکدیگر، به‌گونه‌ای که تنانِ گیتیایی به سویِ ساختِ گیتیایی، و آنِ مینوی به سویِ آستانِ مینویِ خود همی درآمیزند؛ و در این میان دیوِ دروج به نابودی کشیده خواهد شد.

در فرجامِ هزاره‌یِ هوشیدرماه است که آن **سودمندِ پیروزگر** (=**سوشیانس**) درخواهد رسید؛ به پویه‌یِ یکساخت کردنِ هستی [یا نیز: از رهگذارِ <نیرویِ>* یکساخت‌گروانه‌اَش]، هر آن پیکره‌مندی <از دیوان و دروجان>* پرداخته خواهد شد؛ دروج از بیخ و بُن شکسته و نابود خواهد شد؛ <این است رازْ>* آشکاریِ دین.

یادداشت‌ها

۱-آن واژه‌ای را که به «هستی» ترجمه کرده‌ایم و در آوانویسی stī خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible] / spās??) آمده است. برایِ استواریِ درستیِ نوشت-و-خوانِدِ ما، نگاه کنید به بندهایِ ۷ و ۸ همین روایت (کرده‌ی ۱۰۵).

۲-واژه‌ای را که «پذیرا می‌گردد» ترجمه کرده‌ایم و در آوانویسی ša<yi>stan خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible]) آمده است؛ اگر سیمایِ برونی و نمایانِ واژه را در نظر بگیریم می‌توان آن را šastan نیز خواند؛ بدین سان، ترجمه‌یِ سخنواره‌یِ در نظر چنین خواهد بود: «مینویِ روشنایی به میانجیِ نیرویِ گرم-نمور(=گرم-مرطوب) ره به ساختِ زندگیِ <مادی>* می‌برد، و از سامانِ هستندگیِ مینویِ تُهی از ضدّین برون می‌شود، <گوهرِ مینویِ خود را>* فرو می‌افکند (šastan؟) و به سامانِ «باشندگیِ گیتیانه» تَرادیسیده می‌شود».



۱۰۶ دربارهِ‌ي پایگان‌هایِ میانین، <به‌نسبتِ>* فرازترین و بدترین <شیوهِ‌ي>* راهْبَريِ مردم،(۱) برابرِ آموزهِ‌ي دینِ بهی.

همانا <نخستین و>* فرازترین <شیوهِ‌ي>* راهْبَريِ مردم ــ تا آنجا که در هنگامهِ‌ي تازشِ اهریمن شدنی است ــ بینشِ فرآرستهِ‌ي بنیادشده بر خِرَدِ خدادادی است.

<واپسین، شِشمین>* و بدترین <شیوهِ‌ي>* راهْبَريِ مردم، از راهِ تبهْخویی است.

و، پایگان‌هایِ (=مراتب) میانِ این دو <شیوهِ‌ي>* راهْبَريِ مردم را چهار تا دانسته‌اند:

۱. خِرَدِ شنیداری (=عقلِ مُکْتَسَب)؛
۲. دلبستگیِ همیشگیِ آموزشِ <استوار بر اصلِ>* «بایدها و نبایدها»؛
۳. سرپرستِ <دینی>* دارایِ مرجعیّتْ برایِ بازداشتنِ مردم از گناه؛
۴. عمرِ کوتاه.

از آغاز، <این گونه نهاده شده است و در دین>* گفته شده‌است که: فرازترین <شیوهِ‌ي>* راهْبَريِ مردم، خِرَدِ خدادادی است؛ و اگر <مردم>*، از خردِ خدادادی <با هر چَم و بهانه‌اي>* محروم شوند، دومین <شیوهِ‌ي>* راهْبَريِ مردم که <بر دیگرِ شیوه‌ها>* برتری دارد «خِرَدِ شنیداری» است.

اگر <مردم>* با خِرَدِ شنیداری نیز بیگانه شوند، سومین <شیوهِ‌ي>* راهْبَري مردم که <بر دیگر شیوه‌ها>* برتری دارد، همان دلبستگیِ همیشگیِ <مردم>* در آموختنِ <فرمان‌هایِ دین>* و بنیادشده بر «بایدها و نبایدها»(۲) ست.

اگر <مردم>* از این یکی (=آموزشِ بنیادشده بر باید و نباید) هم محروم شوند، چهارُمین <شیوهِ‌ي>* راهْبَريِ مردم که <بر دیگر شیوه‌ها>* برتری دارد، سرپرستِ دارایِ مرجعیت در بازداشتنِ <مردم>* از گناه است.(۳)

و اگر این یکی نیز <میانِ مردم>* نباشد آنگاه، عمرِ کوتاه <تنها و>* برترین <شیوهِ‌ي بازداریِ مردم از گناه>* است: تا به سببِ زیستِ (=عمرِ) طولانی، و به سببِ تُهی شدن از هر

<منشِ>* بَرین، <آدمی>* به گناه دست نیازد و دچارِ بدترین رای‌-و-روش، که همان تبهْخویی است، نشود (= ma.....winahād <ud ma> rasād).

یادداشت‌ها

۱-ارسطو، پس از آنکه از گزارشِ خود دربارهِ‌ي رای‌-و-روشِ پاسِ تن (=تدبیرِ تن) فارغ می‌شود، به رای‌-و-روشِ خانه‌داری (=تدبیرِ منزل)، و در پایان به رای‌-و-روشِ شهربانی (تدبیرِ مُدُن) می‌پردازد؛ نظرِ ما این است که نویسندهِ‌ي این روایت (کردهِ‌ي ۱۰۶)، به گونه‌اي گذرا، نیز به وارسیِ این رای‌-و-روش‌ها پرداخته است و میانِ فرازترین گونهِ‌ي آن، که تدبیرِ تن از راهِ خردِ خدادادی (=عقلِ فطری) است، و فرودترین گونهِ‌ي آن، که سرپرستی از راهِ تبهْخویی است، چهار زینهِ‌ي میانین را بازشناخته است و یکْ‌یک، به شیوهِ‌ي گُزینْ‌گویی، به روشنْ‌نویسی دربارهِ‌ي آن شش می‌پردازد.

۲-«بایدها و نبایدها» را برابرِ kunišn pahrēzišn آورده‌ایم؛ معنایی نزدیک به «بکُن و نکُن» و «امر و نهی» در زبانِ امروزیِ مردم.

۳-خوانندهِ‌ي نکته‌بین، خود به این نکته آگاهی دارد که برایِ تدبیرِ تنِ مردمان و بازداریِ آنان از گناه، اوامر و نواهیِ دین و مرجعیّتِ بلامنازعْ، در زینه و پایگانِ پایانی آورده شده است. نخستین و بیشْ‌ترین پُشتوانِ نویسنده، در موضوعِ تدبیرِ تن، بر راهنمایی‌هایِ خردِ فطری (=خدادادی) و عشق به درستْ‌کرداری و پرهیزگاریِ خودِ مردمانِ اُستوان است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۷ دربارهٔ راهی که <رَه>* به نزدیکیِ ایزد می‌بَرَد، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا راهی که <رَه>* به نزدیکیِ ایزد می‌بَرَد، بیش از هر چیز، از گذرِ دو <راه>* است:
۱. یکی از راهِ دانش است، ۲. و دیگری از راهِ گِرَوِش.
هر دوی این راه‌ها <می‌باید>* ***«خوارداشتِ نیکی‌هایِ گیتیاییِ پیوندگسسته با نیکی‌هایِ مینَوی»*** را <سرنمونهٔ خود بدارد(۱)...... ....
.. .. وسودِ برخاسته از این دو راه..........و>*
رستگاریِ زمانه به سبب <ثواب‌کاری و درستْ‌کرداری می‌باشد>(۲)
ابزارِ <پیروزی>*شان سه است:
۱.خرسندی، ۲.شکیبایی، ۳.کوشایی.
بدین آیین که، تقرّبِ به یزدان، استوار بر شناختِ یزدان است، و، شناختِ یزدان، خود، استوار بر دانش و گِرَوِش است.

<آدمی>* به میانجیِ جان است که به گونه‌ایِ گوهرین دارایِ بینش می‌شود؛ بینشی که استوار بر بی‌پردگی (=بی‌حجابی) است؛ <یعنی>* همان <دانشِ راستینی>* که با «بینش» از یک گوهر اَند و دانشی نمونه <سرآمدِ همهٔ>* چِمْ‌ورزی‌ها (=استدلالات) ست.(۳)

بینشِ استوار بر شُهِشِ تنانی (=حواس جسمانی) از راهِ شهوت و آز و رَشک و کین و بدنامی و دیگرِ دروجان <جان>* —که آشفتهْ‌گر و تباهْ‌کننده و رُباینده<یِ دانش و بینشِ اعلای>اَند؛ که نیز، در کارِ گسلانیدنِ ***«نیکی‌هایِ گیتیانه از نیکی‌هایِ مینُوانه»*** به راهزنی ایستاده‌اند— بی‌پردگی‌ها<یِ بینشِ جان را>* از فراویِ بینشِ جان می‌زداید (=زایل می‌کند / abar-dāštan / برمی‌دارد) و دانشِ <راستین>* را از تنِ <آدمی>* دور می‌راند.

<آدمی>* تنها از راهِ خوارْداشتِ ***«نیکی‌هایِ گیتیانه<یِ پیوندگسلیده با نیکی‌هایِ مینُوانه>*»*** می‌تواند رزمْ‌آورانه به پذیرهٔ بدی‌هایِ زمانه رود؛ چونان به کمکِ خِرَدْ به پذیرهٔ شهوت؛ به کمکِ خرسندی به پذیرهٔ آز؛ به کمکِ سروشِ خدایی به پذیرهٔ <دیو>* خشم؛ و به کمکِ دادوری(؟) به پذیرهٔ رشک؛ و از راهِ بخشایندگی به پذیرهٔ کین؛ و بویژه با کمکِ

ابزارهایِ سه‌گانهٔ دانش، یعنی: ***«خرسندی و شکیبایی و کوشایی»***، <می‌تواند به پذیرهٔ...... و همهٔ دیگر بدی‌ها رود. ....>* می‌شاید همی <..........>* تا همهٔ دروجان <جان>* از زمانه وا پس نشینند.

در کارِ ***«خوارداشتِ نیکی‌هایِ گیتیانهٔ پیوندگسلیده با نیکی‌هایِ مینُوانه»***، هر آن کاهلیِ دروجانه که در تنِ مردمان <لانه گزیده است>* آشفته خواهد شد؛ و <تن و جانِ مردمان>*، به‌نکویی، پایدار و اُستوان خواهد گردید؛ و دروجانِ اندرونِ تنْ سر بنهند؛ بینش <بَرین>* از پردگی <هایِ دروجیِ> جان رهایی یابد، و چشمِ جان <نیز>* به یوبهٔ ناب‌تر دیدن و شناختنِ ایزد <از پردگی>* بدر آید؛ <بدین سان، جان>* با ایزد دوستی گیرد و به وی تقرّب جوید.

<آن دسته از>* کیش‌داران که، <اعتقادِ به>*: ***«پردگی‌هایِ چشمِ جان را، آنهم از بهرِ بازدارندگیِ بینش، ایزد فرا <دید>* مردم نهاده است»*** <باورْگونه‌ای از>* کیشِ آنان است، <کارشان بدانجا می‌کشد که بگویند:>* ***«ایزد خواهانِ یزدانْ‌شناسیِ مردم نیست»*** و بنا بر کیشِ آنان <از یک سو>* سخن بر سر فرمانِ یزدانْ‌شناسی به مردم است، <و از سویِ دیگر می‌نماید که:>* این فرمان با خواستِ ایزد ناسازگار است: <چاره‌ای ندارند جز اینکه>* بگویند: ***«ایزد فریبْ‌دهندهٔ مردم است»*** و به او نسبتِ افسوسگری دهند و <فروزهٔ>* یزدانی را از ایزد بازگیرند.

یادداشت‌ها

۱-رویکردِ آدمی به نیکی‌هایِ گیتی اگر بی‌اعتنا به نیکی‌هایِ مینَوی (=خیرِ عالمِ معنی) باشد ناپسند و مذموم است؛ نویسندهٔ این روایت، این رویکردِ ناپسند را با عبارتِ nēkīg ī gētīg i brīdag az nēkīg ī mēnōg بیان می‌کند و بر این باور است که این نوع از رویکرد را می‌باید کوچک شمرد و خوارداشت؛ و به جایِ آن، نیکی‌هایِ گیتی می‌باید چشم‌آگاهِ نیکی‌های مینوی باشند و آدمی می‌باید نیکی‌هایِ مینَوی را بزرگ دارد و اِعزاز و اِکرام کند تا رَه به جوارِ ایزد بَرَد و به وی تقرّب جوید. این معنی، فرجام‌آهنگِ نویسندهٔ این روایت (کردهٔ ۱۰۷) است.

۲-پاره‌ای را که با نقطه‌چین نشان داده‌ام، نمایانگرِ بخشیِ آسیب دیده از این روایت (کردهٔ ۱۰۷)

می‌باشد که به سببِ جا-به-جایی با نیمه‌یِ پایانیِ روایتِ ۷۴ به وجود آمده است؛ برایِ توضیحِ بیش‌تر نگاه کنید به: همین دفتر، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ 107، زیرنویسِ شماره‌یِ 2.

۳-«دانشـیِ نـمونه <سـرآمـدِ هـمه‌یِ>* اسـتدلال‌ها و چِـمْ‌ورزی‌ها» را بـرابـرِ čim nimūnag dānišn آورده‌ایم؛ ولی به این نکته خَستو هستیم که دریافتِ روشـنیِ از ایـن سخنواره‌یِ پهلوی نداریم: آیا می‌شاید که نویسنده‌یِ این روایت در برابرِ دانش و بینش و گِرَوِشِ راستینْ، پایِ استدلالیون (=چِم‌ورزان) را چوبین می‌دانسته است و آن دانشِ راستینِ موردِ نظرِ خود را سرآمدِ همه‌یِ چِمْ‌ورزی‌ها؟

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۸ درباره‌یِ هستی و چِبّودیِّ ایزد و دیو، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.(۱)

همانا ایزدان، از نظرِ گوهر، همسامانِ روانِ گوهرینِ مردم اَند [یا نیز: ایزدان، از نظرِ گوهر، با روانِ گوهرینِ مردم دارایِ یک تعریف اَند].

۱. چِبّودیِ (=ماهیّتِ) ایزدان:

ـ فرّه‌یِ نیامیخته با تاریکی،

ـ دانایی‌ِ نیامیخته با کژآگاهی،

ـ نکوییِ نیامیخته با بدی، و،

ـ جنبشیِ مینُوانه-سُروشانه از نیروییِ تباهْ‌ناپذیر است.(۲)

<ایزدان>*، با فرّه‌یِ نیامیخته با تاریکی، از همه‌یِ هستی‌داران نیکوچهره‌تر اَند؛ چونان خورشید، زمانِ بردمیدن و خوبْ‌پیکری و نیکْ‌چشمی؛ و چونان شهریارِ مردم هنگامِ فراخ‌کنندگی و رادمردی — تا آنجا که در بالاترین مرزِ شایدْ در زمانه‌یِ آمیختگی <با اهریمن>* می‌توان به بَرجاهستیِ کالبدی(۳) دست یافت.

<ایزدان>*، با دانایی‌ِ نیامیخته با کژآگاهی، با <بهره‌مندی از>* بینشِ ذاتیِّ مینُوانه، چیزها را به‌رسایی و نابی می‌بینند؛ به مانندِ <رسایی و نابیِ>* راهیِ گشاده از <قوه‌یِ>* اَخْوْ (=axw / نیرویِ اندیشگی / اندیشه‌ورزی) به اندیشه‌گاه که مردم را — تا آنجا که در زمانه‌یِ آمیختگی با تازشْ می‌شایَد — به <مرزِ>* بینشِ مینُوانه نزدیک می‌کند.

<ایـزدان>*، از راهِ جنبشیِ مینُوانه-سروشانه <از نیروییِ تباه‌ناپذیر، همیشه>* در جنبش‌اند؛ تا <..........و>* با بسیجیدنِ(؟) قُوایِ(؟)...شان(؟)، در کارِ بخشایندگیِ فرّه<یِ یزدانی>* به جهانیان‌اند؛ برایِ نمونه: تندپوییِ(۴) اندیشِشِ مردم درباره‌یِ چیزها <از سویِ ایزدان بهره‌یِ آنان شده است>*.

<ایزدان>*، با نکوییِ نیامیخته با بدی، پرتو و فرّه<یِ یزدانی>* را به آفریده‌ها می‌افشانند؛ برایِ نمونه: <با فرستادنِ>* نیکوپادشاهِ کشوربانِ آکنده از خرد و فرآراسته و دارنده‌یِ گوهرِ آزادگیِ

برایِ درخششندگیِ جهان، آنهم از رهگذارِ کاربَستِ قانونِ آزادیْ‌بخش.

همچنان است <حالِ>* آن روانِ پارسا که <نیرویِ پارسایی>* از سویِ ایزدان در تنِ او حلول می‌کند (bē tan rasišn)؛ به گونه‌اي که در همسامانی و چبّودیْ همترازِ دیگرِ ستودگان (=ایزدان)، درست در همین پیکرینگی، با هنرهایِ <اخلاقیِ>* مُنَزّه از هر عیب، به‌فرآراستگی همانندِ با ایزدان است.

دیوان، با درندگان و خزندگانِ اهریمنی همسرشت‌اَند.

۲. چبّودیِ دیوان:

–تاریکیِ نیامیخته با روشنایی،

–کژآگاهیِ نیامیخته با آگاهی،

–بدیِ نیامیخته با نکویی،

–لغزیدنیِ مینُوانه–خشمانه در گذرگاهِ بدکاری است.(۵)

<دیوان>*، با تاریکیِ نیامیزنده با روشنایی، <از همه‌یِ زشت‌ها>* زشتْ‌چهره‌ترند؛ همچون آن بزهْ‌آیین‌ترین و آن ریمن‌ترینِ همه‌یِ خزندگان.

<دیوان>*، با کژآگاهیِ نیامیزنده با دانایی، بدآموزی‌هایِ فریب‌کارانه دارند؛ مانندِ آن ویرانگرِ زیرک که، خود و کسان را <به فریب>* آموزش می‌دهد.

<دیوان،>* با فرولغزی‌هایِ مینُوانه–خشمانه، اهریمنانه می‌دوند <سویِ.......و دست‌اندر کارِ فروپخشِ (=توزیعِ) شوربختی به جهانیان‌اند>*؛ همچون دزد و ستمْ‌کامه <که باخشم پیِ غارت می‌دود>*.

<دیوان،>* با بدیِ نیامیزنده با نکویی،(۶) با نیرویِ بد دست‌اندر کارِ ویران کردنِ جهانِ پارسایی‌اند؛ مانندِ تباهیْ‌گرِ آفریده‌ها و گزندرسان(؟) و جادوگر و تبهْ‌خویِ بدِ پتیاره‌یِ جهان و، آشموغ و <هواخواهِ جداییِ دین از>*سیاست و درندگان و خزندگانِ اهریمنی.

ایدون، <درباره‌یِ چبّودیِ>* روانِ تبهْ‌خو:

<همین‌که تبهْ‌خو>* دچارِ مرگِ تن شود، در جامه‌یِ دیوی و دروجی که برآمدِ بزه‌کاری‌هایِ او ست، به سببِ تماس <روانِ تبهْ‌خو>* با دیوان در پیکرینگی‌اي <که در گیتی داشت>* و به سببِ عیبْ‌ناکیِ دور از <هر> هنر <اخلاقی>*، همانندِ <گوهرِ>* دیو و دروج است.

یادداشت‌ها

۱–در این روایت (=کرده‌یِ ۱۰۸)، سرنمونه‌هایِ عالَمِ مُمَثّل (=جهانِ مینُوانه–سروشانه / عالَمِ مِثالی)، و، تکْ‌یافت‌هایِ گیتیانه‌یِ (=مصادیقِ مادّی) آن سرنمونه‌ها، و، بهره‌مندیِ تکْ‌یافت‌ها از ایده‌یِ بَرینِ (مُثُلِ اعلا / سرنمونه‌یِ مینَوی) خود و اینکه در تشبیه با آن هَمانَستی دارند —البته تا آنجا که در جهانِ مادی، زیرِ تازشِ خردکننده و قابضِ زَدارمینو و لشکریانِ دیوی و دروجی‌آشْ شُدنی ست — به زیر اندرِ سخن برده شده‌است.

۲–«جنبشیِ مینُوانه–سروشانه از نیرویی تباه‌ناپذیر» را برابرِ mēnōg-wāzišnīh ī srōšīg ōz ī a-nīzār آورده‌ایم؛ بسنجید با مبحثِ «خیزندگیِ (تموّجِ) خلاء در هستی‌پذیریِ ذرّاتِ بنیادین» در فیزیکِ کُوانتومی؛ جایِ آنست بگوییم، دینْ‌کرد، مشتیِ از خرمنِ دستگاهِ اندیشگانی–فرزانشیِ گُمْ‌شده‌یِ این کهنْ‌بوم–و–بر در تاراجِ تاریخ است که، بازیابی و بازگشاییِ رازِ سر–به–مُهرِ سخنانِ ژرفارو و پیچ–در–پیچِ آن، دانِشْتْ و اندیشه و هوش–و–توشِ فرزانگان را به آوَرْدْ فرامی‌خواند.

–و نیز نگاه کنید به عبارتیِ از همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۱۹۳ اُم، آنجا که درباره‌یِ کرانمند شدنِ زمان می‌گوید:

_u-š kanārag, ǰumbišn ī stī andar way, pad spāš;

–به‌راستی، عبارتِ ǰumbišn ī stī andar way چه معنایی جز «تموج و خیزندگیِ هستی و هستندگی در خلا» می‌تواند داشته باشد؟.

۳–سخنواره‌یِ «بَرجاهستیِ کالبدی» (=تقوّمِ کالبدی = تقرّرِ جسمانی = kirb-ōstīh)، بازگشتِ به خورشیدِ نیکوچهره و شهریارِ رادِ فراخگر دارد؛ زیرا، آمیختگی و آلوده‌شدنِ با تازشِ اهریمنْ ستودگانِ پاکِ مینَوی (=ایزدان) را نشاید. به گمانِ ما، نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۱۰۸) این است که: تقوّمِ کالبدیِ خورشیدِ نیکوچهره و تقوّمِ کالبدیِ شهریارِ رادِ فراخْ‌کننده‌یِ جهان، اگر به بالاترین مرزِ می‌شاید (=ذروهِ امکانیّت) برسند، می‌توانند مبنایِ همانندی و تشبیه با ستودگانِ پاکِ مینَوی شوند؛ چه آنکه برابرِ آموزانش‌هایِ دینْ‌کرد، ایزدان و مینُوانِ سپند، دست‌اندر کارِ پابرجاستی (=تقرّر)، تقوّم و پابرجاییِ ذرات و هر گونه دستگاه‌هایِ سازمند اَند؛ ولی، زَدارمینُوان، دست‌اندر کارِ تازشیِ خُردکننده و فروپاشنده بر هر گونه دستگاهمندی و آرایه‌مندی و انتظامِ جهانِ مینوی–گیتیایی‌اند؛ و جهانِ مادی، برآیندِ پیکرینگیِ این دو نیرویِ متضاد است.

۴-«تندپویی» را برابرِ واژه‌اي خوانده نشده در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم با نگارشِ ([illegible])، و با گمانمندی آن را tēz-ˣwizīnīh خوانده‌ایم و معنایي همانندِ «سرعتِ انتقالِ ذهنی»، و «تندگزینشی» را از آن مراد کرده‌ایم.

۵-چنین می‌نماید که نویسنده‌يِ این روایت (کرده‌ی ۱۰۸)، هستی‌پذیريِ ایزدانِ مینَوی را فرآوردِ «خیزندگی و تمّوجيِ سُروشانه در جهانِ پاکِ مینَوی» می‌داند؛ و، هستی‌پذیريِ دیوانِ آلوده را «تمّوجيِ اهریمنانه در گذرگاهِ بدی» و یا جهانِ مینَويِ خودِ آنان در نظر گرفته است.

۶-خواننده‌يِ نکته‌شناس، خود بدین جُستار آگاهی دارد که نگریسته‌يِ نویسنده از «تاریکی، بدآگاهی و بدیِّ نیامیزنده»، همان «تاریکی، بدآگاهی و بدیِّ هرویسپی (=مطلق)» است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۹ دربارهٔيِ آنچه برايِ آفریده‌هايِ نیکويِ مینوَی و گیتیایی سودمندترین است؛ و دربارهٔيِ آنچه مردم را از زیانِ پاسبان‌ترین است و رهاننده<يِ آنان>* از تبهْ‌خویی، و والا (=متعالی) کننده<يِ آنان>* در پارسایی است؛ دربارهٔيِ آنچه مردم و همه‌يِ دیگر آفریده‌هايِ نیکو را بیش از هر چیز از آن[1] بازمی‌گرداند، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

سودمندترین <چیز>* برايِ آفریده‌هايِ نیکويِ مینَوی و گیتیایی، و پاسبان‌ترینِ آنان در برابرِ زیان، و رهاننده‌ترینِ مردم در برابرِ تبهْ‌خویی، و بَرینْ‌پایه کننده‌ترینِ (= والایی دهنده‌يِ / تعالی‌دهنده‌يِ) آنان در پارسایی، همانا «*دانایی*» است؛ تا بدانجا که «*دانایی*» گوهرِ دینِ بِهی ست.

<دانایی>* بُنْ‌انگیزِ (= علت / سرچشمه / انگیزاننده‌يِ بنیادین) کار-و-ورز و رادمردی و راستی و سپاسداری و نژادگی و شرم و قناعت و مهرورزی و عدالت و دیگرِ هنرهايِ <اخلاقيِ>* ویرایشگرِ جهان و <نیز بُنْ‌انگیزِ>* ثوابکاری و پارسایی در مردمان است.

و نیز، هر آن شهریاريِ <متعهدِ به>* پاسبانی و پرورشِ آفریده‌ها، سامانمندی و کارآینديِ خود را از «*دانایی*» دارد.

زیانبارترین <چیز>* برايِ آفریده‌هايِ نیکويِ مینَوی و گیتیایی، و <در زمینه‌يِ>* سودْواپس‌افکننده‌ترین و بدبختی‌آفرین‌ترین، و، بازدارنده‌ترینِ مردمان در پارسایی و کرفهْ‌کاری، و، لغزاننده‌ترینِ مردم در بزهْ‌کاری و تبهْ‌خویی همانا «*بدآگاهی*» است؛ تا بدانجا که «*بدآگاهی*» جوهرِ بددینی است.

<بدآگاهی>* بُنْ‌انگیزِ (wihān) کاهلی و زُفتی و دروغزنی و ناسپاسی و ناخرسندی و نانژادگی و ستمْ‌کامگی و دروجی و نیامرزیدگی و سیاست‌بازی (=جدایيِ دین از سیاست / sāstārīh) و آشموغی و کَیَکْ‌آیینی و کَرپانْ‌آیینی و بیداد و دیگرِ عیب‌هايِ آشفته‌گرِ جهان و <نیز بُنْ‌انگیزِ>* گناه و تبهْ‌خویيِ مردم است.

پیدایِیِ قُوایِ ستمکامگی ریشه در «بدآگاهی» دارد.

بنیادِ «دانایی» خِرَدِ خدادادی است؛ و بنیادِ «بدآگاهی» کژراهه‌یِ شهوت.

بنیادِ خردِ خدادادی و هنرها<یِ اخلاقی>*، اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

هر آن که کس ایزدِ دادار را، در ویژگی و نابیِ‌اَش، در <جایگاهِ>* بُنِ بُنان(۲) [و یا نیز: در جایگاهِ بُنِ بی‌نیاز از بُن / علت‌العلل]، <خاستگاهِ>* نکوچشمی(۳) [یا نیز: خاستگاهِ آموزه‌هایِ نیکو(؟)]، مینُویِ <سرآمد>* همه‌یِ مینُوان، همه‌دانا و همه‌توانا و همه‌خدای و همه‌نیکی در نظر آورد، به شناختِ این گُزاره (īm gumān / قضیه) خواهد رسید: **«می‌شایدْ که چِبُودیِ ایزد سامان‌گرفته در هستندگی <ویژه‌اَش>* باشد.»**(۴)

<آن کس که ایزد را در جایگاه>* مطلقِی نادیدنی، و چِبُودی<ِ او را در جایگاهِ>* **«نخستینی»** <به نسبتِ هستیِ او>* می‌شناسد، <آنگاه>* شناسنده‌یِ هستیِ ایزدی نیز خواهد بود؛ چه آنکه: **«چِبُودیِ ایزد می‌شاید سامان‌گرفته در هستندگیِ <ویژه>*اَش باشد».**

<چِبُودیِ ایزد:>*

مطلقِی نادیدنی؛ <بر هر چِبُودی‌ای>* نخستینگی دارد؛ حتی هستیِ او <به نسبتِ چِبُودیِ او>* پسینی است؛ پس، هَستیِ (=وجودِ) او به میانجیِ چِبُودیِ (=مهیّت) او شناخته می‌گردد [اصالتِ مهیّت].

آن کس که ادعایِ یزدانْ‌شناسی دارد ولی چِبُودیِ ایزد را نمی‌شناسد، <هر گونه>* دریافتی که از او دارد (grift ī padiš)، به نسبتِ آنچه شایسته‌یِ ایزد است، <دریافتی>* بازگونه می‌باشد؛ و بسی دور از یزدانْ‌شناسی است.

و اگر که از چِبُودیِ (=مهیّت) هستیِ آن <مینُوی>* نادیدنی بی‌خبر است (nē-dānēd <ēc>*)، نشاید نظرگاهش (بینشش / دانشش) به هستیِ آن چه <گمان می‌کند>* از او دریافت کرده است برسد؛ زیرا چنین کسی چِبُودیِ هستیِ ایزد را بازگونه از آنچه <در واقع>* هست می‌شناسد؛ و بینشش <چون چِبُودیِ او را نمی‌شناسد>* به هستیِ آن نخواهد رسید و <بینشِ چنین کسی>* چِبُودیِ هستیِ دیگری را دریافت کرده است و رسیده است.

چونان شهری که اندر آن شهر هیچ اسبی نیست، کسی <پیدا شود و>* بگوید که: **«من اسبْ‌شناس هستم»**، و درباره‌یِ چِبُودیِ اسب بگوید: «اسب <جانوری>* شاخدار

(sōgōmand) است ولی علف‌جونده نیست، و از گونه‌یِ(؟) <موجوداتِ>* هفت یا حتی پنج پای است؛ چنین کسی از شناختنِ هستیِ اسب نیز بیگانه است.

<آن دسته از>* کیش‌داران که مدعیِ یزدانْ‌شناسی‌اند، و کیشِ آنان درباره‌یِ چِبُودیِ ایزد این است که: **«او (=ایزد) پیْ‌ریزِ بدی و <نیز خود پیْ‌ریزِ>* آیینِ بزهکاری <در مردم>* است و برایِ دیگرِ آفریده‌ها <یِ خود خاستگاهِ>* تباهی در گیتی است»**؛ و درباره‌یِ دوزخیان می‌گویند: **«بُن‌انگیزِ گناهِ مردم، خودِ ایزد است که مردم را فریبکارانه به گناه کشانده است، و او خود، مردم را در دوزخ فرومی‌لغزاند و تا به جاودان حتی یک تن نیز از دوزخ آمرزیده نخواهد شد و این وعده‌یِ حتمیِ الهی است»**، شناختِ آنان (=کیش‌دارانِ یادشده) از ایزد نه این است که او بنیادِ نیکی و بنیادِ کرفه‌کاری و پاسبان و رستگارکننده‌یِ همه‌یِ آفریده‌ها و به هستی‌آمده‌ها ست، و، نه این است که ایزد راهنمایِ مردم به آن نیکیِ ناب و ابدی (a-sazišnīh / گرودمان) می‌باشد؛ بلکه <ایزدی که آنان>* معرفی می‌کنند، **آکنده از گناه و سرتاپا بد و ویرانگرِ آفریده‌ها که خودِ همان اهریمن است**؛ <اینان>* از یزدانْ‌شناسی آنچنان بیگانه‌اند، چونان بیگانگیِ آن کسان که ادعایِ اسبْ‌شناسی دارند و چِبُودیِ اسب را در <زمینه‌یِ>* اسبْ‌شناسی (az šnāsīh ī asp) واژگونه نشان می‌دهند.

یادداشت‌ها

۱- «از آن» را در ترجمه‌یِ aziš آورده‌ایم، بازگشتگاهِ «آن / (š)» برای ما روشن و شناخته نیست؛ شاید «آن / š» بازگشت به «زیانمندترین» و یا شاید «تبهْ‌خویی» دارد.

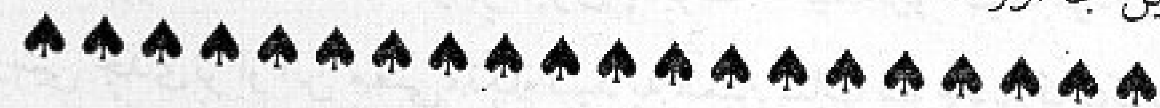
۲- «در <جایگاهِ>* بُنِ بُنان» و یا «در جایگاهِ بُنِ بی‌نیاز از بُن» را برابرِ ī hast a-bunīh آورده‌ایم؛ نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۱۰۹) این است که: اورمزد را در پله‌-و-پایگانی بشناسیم که در آن پایگان، او، بنیادِ همه‌یِ چیزها ست و بنیادیِ پَساپُشتِ خود ندارد.

۳- اگر قرائتِ «نیکوچشمی» درست باشد، می‌نماید با باوریِ همگون و همگِن با باورهایِ امروزی رو-به-رو هستیم: «اورمزد، صاحب و خاستگاهِ نیروگانِ نکوچشمی، و اهریمن، صاحب و منشأ قوه‌یِ چشم‌زخم است».

۴- فراروندِ سخن در این روایت (کرده‌ی ۱۰۹)، در بندهایِ ۹ به بعد، بدین گونه است که: نخست از

سرشتْنشان‌هایِ (=خصلت‌هایِ) ناب و تکِ ایزد سخن بمیان می‌آید [=صفاتِ ثبوتی / فروزه‌هایِ هستْنَمایانه]؛ سپس چِبّودیِّ ایزد بر بنیادِ «صفات و اَفعال» تقریر می‌شود [=اصالتِ مهّیت]؛ پس از آن تحقّق و واقعیت‌یافتگیِ «هستیِّ ایزد» آنهم بر بنیادِ «صفات و افعال» متَحَقّق می‌گردد [=هستیِ واجب‌الوجودی بر اساسِ تحقّقِ مهّیت].

عبارت‌هایِ درونِ قلاب [..]، همه از دانشْواژه‌ها، فرزانْواژه‌ها و مُصطَلَحاتِ فلسفه‌یِ نامیده به «فلسفه‌یِ اسلامی» اَند؛ و مترجمِ کنونی از بهرِ نشان دادنِ یکدستی، دیرپایی و تداومِ تاریخیِ اندیشه‌یِ ایرانی در گذرِ سده‌ها و سالیان، آن فَرزانْواژه‌ها و مُصطَلَحاتِ فلسفی را، به یوبه‌یِ نمونه‌آوری، در این جا آورده است.



۱۱۰ درباره‌یِ گوناگونیِّ خواستن و یافتنِ ثواب؛ درباره‌یِ انواعِ گناه‌ورزی، و گوناگونیِّ داوریْ در بابِ تکْتکِ آن‌ها، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا خواستن و نیز یافتنِ ثواب، و نخواستن و نیز نیافتن <آن، رویِ هم>* چهارگونه است:

۱. خواهنده و یابنده،

۲. خواهنده و نیابنده،

۳. نخواهنده و یابنده،

۴. نخواهنده و نیابنده.

و داوری‌ای که درباره‌یِ آنان می‌شود این است:

۱. آن کس که خواهانِ کرفه (=ثواب) است و آن را می‌یابد:
رستگار و بَرینْپایه است؛ چونان آن کس که زَر خواست و آن را یافت؛ از راهِ خواستنْ رستگار، و با یافتنْ بَرینْپایه می‌شود.

۲. آن کس که خواهانِ کرفه است ولی آن را نمی‌یابد:
رستگارشونده‌یِ بَرینْپایه نَشونده است؛ چونان آن کس که زَر خواهد و آن را نیابد؛ رستگاریِ او به سببِ خواهندگیِ او ست، و بَرینْپایه‌نَشوندگیِ او به سببِ نیافتنِ او ست.

۳. نخواهنده و نیابنده:
چنین کسی شایسته‌یِ بَرینْپایگی (=تعالی / والایی) نیست، ولی رستگار و رهایی یافته است.

۴. نخواهنده و نیابنده:
چنین کسی نه رستگار و نه بَرینْپایه می‌شود.

سخن در بابِ دسته‌هایِ گناه‌ورزی و این‌که شمارگانِ آن چهار است:

۱. آن‌کس که غلطیده در گنْه‌ورزی است ولی رستگار می‌شود؛
۲. آن‌کس که غلطیده در گنْه‌ورزی است و رویِ رستگاری نخواهد دید؛
۳. آن‌کس که در گنه‌ورزی نغلطیده است و <خود به خود>* رستگار است؛
۴. آن‌کس که در گنه‌ورزی نغلطیده است و نیز رستگار نمی‌شود.

<داوری دربارهِ‌یِ تکْ‌تکِ آنان:>*

۱. آن‌کس که غلطیده در گنْه‌ورزی است ولی <در فرجام>* رستگار می‌شود:

ـ مردمِ اهریمنْ‌زده‌اند؛ فروغلطیِ آنان در گنْه‌ورزی به سببِ کامه‌یِ گناهْ‌ورزانه‌یِ آنان است؛ و رستگارشَوَندگیِ آنان در جهانِ بازپسین روی خواهد داد؛ زیرا گناهْ<ورزی>شان زیرِ فشارِ تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن، و نیز اندر هنگامه‌یِ آلوده‌کاریِ دشمنِ ستمْ‌کامه، که خود بُنْ‌انگیزِ گناه است، انجام گرفته است [یا نیز: که خود، بُنْ‌انگیزِ گناه است و آن را ساخته است]؛ حتی این <در آموزه‌هایِ دین>* پیداست که دَهیک <نومن(؟)>* [یا نیز: ضحاک(؟)]، با بارِ سنگینِ گناه در پایان <جهان>* ....(؟) به رستگاری خواهد رسید.

۲. آن دسته که غلطیده در گنْه‌ورزی‌اند و <هیچگاه>* رویِ رستگاری نخواهند دید:

ـ دیوان‌اند؛ غلطشِ آنان <در گناه>* ریشه در جوهره‌یِ سرشتِ آنان دارد؛ رستگار نشدنِ آنان در این است که جوهره‌یِ سرشتِ تاریکانه‌یِ آنان پذیرایِ فرگشت به گوهرِ روشنایی نیست؛ چه آشکار است «افراسیابِ دیوْمردم»،(۱) <به یوبه‌یِ همان نیمه‌یِ دیوی‌اَش،>* حتی با پادافرهِ گناه، رویِ رستگاری نخواهد دید.

۳. آن کسان که در گناه نمی‌غلطند و رستگارَند:

ـ کودکانِ نبالیده و <مرد و زنِ>* نابهُشیارَند:(۲)

<چراییِ>* نغلطیدنِ کودکِ نبالیده به گناه، به سببِ نرسیدنِ <سالِ>* کودک به حدِّ نصاب است؛ و <چراییِ رستگاریِ مرد و زنِ>* نابهُشیار، ناکارآمدیِ هوشِ آنان <در بازْشناختِ نیک و بد>* است؛ رستگاریِ اینان به‌یوبه‌یِ آن است که روانِشان <به سببِ بیْ‌گناهی>* تا به «خورشیدْپایه» نیز <می‌تواند بالا>* می‌رود.

۴. <دسته‌یِ چهارُم آن کسانیِ اَند که>* در گناه نغلطیده‌اند و رویِ رستگاری نخواهند دید:

از این <دسته>* در میانِ مردمْ‌زادگان یافت نمی‌شوند؛ ولی <هستی‌دارانیِ>* هستند که هم در گناه نغلطیده‌اند و هم بی‌نیاز از رستگاری اَند، اینان، ستودگانِ (yazdān) پاکِ مینُوی‌اَند.

یادداشت‌ها

۱-«افراسیابِ دیوْمردم» را برابرِ frasyāb ī dēw-mardōm آورده‌ایم؛ معنایِ نزدیک به «مردمْ‌زاده‌یِ دیوشده» (=گوهرِ دیوی پذیرفته = نیمه‌دیو-نیمه‌مردم) از آن می‌فهمیم؛ برایِ یک وارسیِ جدی‌تر از این معنی، نگاه کنید به همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد،کرده‌یِ ۲۴۳، چاپ مَدَن برابرِ با MD(265.20).

۲-فارسیْ‌گردانیِ ما از این عبارت به‌گمان است؛ ترجمه‌ای نزدیک‌تر به سخنِ پهلوی چنین است: «آن دسته که در گناه نمی‌غلطند و رستگارَند، کودکانِ نبالیده‌یِ نابهُشیارَند؛ <چراییِ>* نغلطیدنِ کودکِ نبالیده به گناه، به سببِ نرسیدنِ <سالِ>*کودکِ نبالیده به حدِّ نصاب و ناکارآمدیِ هوشِ او <در بازْشناختِ نیک و بد>* است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۱. دربارهٔ دسته‌بندیِ آفرینشِ مردم، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

مردم، از آفرینش، بر چهار دسته اَند، به گونه‌یِ زیر:

۱. یک دسته آنانی که از خِرَد بهره‌مند شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند؛

۲. یک دسته آنانی که از خِرَد بهره‌مند شده‌اند ولی <به دامنِ گناه>* لغزیده‌اند؛

۳. یک دسته آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و اندر زمانه‌یِ پاک وناب <پیش از تازشِ اهریمن>* می‌زیسته‌اند؛

۴. یک دسته آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و در مرتبه‌یِ گمانمندی مانده‌اند.

<گزارشِ سرنوشتِ هر یک از آنان:>*

۱. آنانی که از خرد بهره‌ور شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند:

اینان کسانی‌اند که به دنیا آمده‌اند و پارسا از دنیا رفته‌اند.

۲. آنانی که از خرد بهره‌ور شده‌اند ولی <به دامنِ گناه>* لغزیده‌اند:

اینان کسانی‌اند که پا بدین جهان گذاشته‌اند و با خویِ تباه‌شده از دنیا رفته‌اند.

۳. آن کسان که هیچ بهره‌ای از خرد نبرده‌اند و اندر زمانه، پاک و ناب، <همچون پیش از تازشِ اهریمن>*اند:

اینان کسانی‌اند که از مادر زاده نشده‌اند و پیراسته <از گناه>*اند [یا نیز: اینان کسانی اند که در زایش، پیراسته <همچون>* نازادگان اَند].

[یا نیز: ۳. آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و کوته زمانی در پاکی و نابی زیسته اَند:

آنان کسانی اند که پیراسته زاده شده‌اند و <پیش از سنِ بلوغ مرده‌اند و در زمینه‌یِ ایمان و گنه‌ناکردگی، همچون>* نازادگان اَند].

۴. آن کسان که بهره از خِرَد نبرده‌اند و در مرتبه‌یِ گمانمندی (=شک) مانده‌اند:

اینان کسانی‌اند که در هنگامه‌یِ پس از تازشِ <اهریمن>* زاده شده‌اند؛ <هم>* امیدِ پارساییِ‌شان می‌رود، <هم>* بیمِ تبه‌خوییِ‌شان.



۱۱۲. دربارهٔ باران،

۲. چ... <فرِشتِشِ باران>*،

۳. نیروبُن... باران>*،

۴. آبگاه <باران>*،

۵. <باران در آسمان به جا>* می‌رسد (=رَسِشْگاهِ باران)،

۶. فرمانده <باران>*،

۷. <رایْ‌فرما و>* کارگزار <باران>*،

۸. سرپرستِ کارگزاران <باران>*،

۹. جنس <باران>*،

۱۰. ابزارها<یِ ساخته‌شدنِ باران>*،

۱۱. <کارگذارانِ اورمزد در>* واپس‌راندنِ پتیاره‌ها <از باران>*

۱۲. <چگونگیِ فروپخشِ آبِ باران>*،

۱۳. سود و زیانِ باران،

۱۴. دربارهٔ چگونگیِ <ساخته شدنِ>* قطره‌های (الف) ریز، (ب) درشت، (ج) برف و (د) تگرگ <از باران>*؛

۱۵. افزایش‌دهندگان <باران>*،

۱۶. کاهش‌دهندگان <باران>*،

۱۷. <سوددرسانِ بر باران>*،

۱۸. زیان‌رسان <بر باران>*،

۱۹. <سازندگانِ باران>*،

۲۰. <پتیاره‌های باران>*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی. (۱)

۱. باران از <سويِ>* جهانْ‌آفرین <فروفرستاده می‌شود>*

۲. چرایی <ِ فِرِسْتِشِ باران>* در نیازِ نوبه‌نو شونده‌... ...هان به <نموری، به انگیزاي>* دررسیدنِ خشکی <ِ اهریمنی>* است؛ <تا... جهان از راهِ نموری <ِ اهورایی، از خشکیِ اهریمنی>* درمان کرده شود و به رویندگ... رسد.

۳. نیروْبُن <ِ باران>*، شاخه‌گر... توزین و توزیعِ ایزدِ رایْ‌فرما (=مدّبر / فرمانْ‌فرما / مدیر / رایْ‌مـ...ـند / rāyēnīdār) ...ی‌باشد که، <بخارِ آب را>* درست بازگونه‌ي سرشتش [سرشتْ‌ستیزانه / قَ...ری / به سببِ قسریت / pad-bē-čihr]، از پایین، با نیرويِ گرما و زورِ باد، سويِ بالا ...راز می‌بَرَد، و، دوباره آب را همْ‌آهنگِ (=موافق) سرشتش [سرشتْ‌آهنگانه / طبیعی / pad-xwad-čihr]، <یعنی>* رو به پایین، باز می‌گرداند.(۲)

۴. آبگاهِ باران، در بُن، دریايِ وُرْوکَش (=فراخکرد / مرکزِ جهانيِ آب) است.

۵. رَیشْگاه <ِ باران در فَلَکِ آسمان>*، تا به «اَبْرْپایه» است؛ و <از آن جا ست که>* سويِ زمین باز می‌گردد؛ و دوباره به دریا <يِ وُروکَش>*، که آبگاهِ آغازینش است، بر می‌گردد.

۶. دستوردِهِ <ریزِش>* باران «اورمزدِ جهانْ‌آفرین» است.

۷. <رایْ‌فرمایان (=مدیران / فرمانْ‌فرمایان) و کارگزارانِ باران:>*

از فرمانِ جهانْ‌آفرین، رایْ‌فرمایان (=مدیران / رایْ‌مندان) و کارگزارانِ باران، ستاره‌يِ «**تیشتر**» و ستاره‌يِ «**سَدْویس**» و «**وَهْمَن**» و «**اَرْدْویسوُر**» و «**باد**» و «**هوْم**» و «**دیـن**» و «**بُـرز**» و «**فْـرَوَهَرْهايِ پارسایان**» می‌باشند.

۸. سرآمد و سالارِ کارگزارانِ بارانْ <ستاره‌يِ>* «**تیشتر**» است، که در جایگاهِ سالارِ کارگزاران، با همکاريِ ستاره‌يِ «**سَدْویس**»، <آب و دَمه‌يِ>* دریاها و رودان و چشمه‌ها و جویبارها را با ابزاريِّ باد، به بالا گُسیل می‌دارد و آب را به دَمه (=بخار) تبدیل می‌کند؛ و سپس دَمه را به «اَبْرِ حاملِ آب» [یا نیز: آبِ اَبْرْگون] تبدیل می‌کند و برفراز می‌بَرَد.

<ابر و دَمه>* با همکاريِ <ایزدِ>* وَهْمَن، با بهره گرفتن از ابزاريِّ باد است که به بالا شَوَد(؟) و سويِ فضا رود(؟).

۱۱. <کارگزارانِ اورمزد در واپس راندنِ پتیاره‌ها از باران،> **فرّه‌يِ دین و شهریار**، <و نیز>* *اَرْدْویسور* و *آناهید* اَند؛ <که نیز برايِ هر چه>* بالاتر رفتن <ِ باد و اَبر و دَمِه>* به فضا،(۳) با همْکاريِ آتش(۴) [و باکمکِ باران](؟) پتیاره‌ها، از دیوان و جادوگران و پریان گرفته تا سرانِشان دیوِ

اَپوش(۵) و *اِسپنجگرِ* دروج <همه و همه>*، را خواهند کشت، و آن‌ها را (=پتیاره‌ها را) از باران دور خواهند راند.

۱۲. <چگونگيِ فروپخشِ (=توزیع) باران:>*

بُرز، که ایزدِ مادینگان است، با همکاريِ چشمه‌هايِ نیکو و فْرَوَهَرْهايِ پارسایان، <به یوبه‌يِ>* آبْمند کردنِ کشورها، روستاها <و دیگرِ>* جای‌ها، <آبِ باران را>* فرومی‌بخشانَد (=توزیع می‌کند) و <بر هر جا>* به اندازه فرومی‌بارانَد.

۹. جنسِ باران از آب است.

۱۰. ابزارهايِ <برسازنده‌يِ>* باران، باد و دَمِه و اَبْرْ اَند.

۱۴. <ساختِ>* چِکّه‌هايِ (=قطرات / چکانه‌ها) ریز و درشتِ <باران و ساختِ>* تگرگ و برف، به سببِ پذیرشِ سرشت‌هايِ (= طبایع) متفاوتِ <سردی و گرميِ>* باد ـــ که <آن طبایع، حالاتِ متفاوتِ>* بُنْ‌ماده‌هایَند (=عناصرَند) ـــ می‌باشد.

(الف). زمانيِ که باد، <سرشتِ>* گرمی را <در خود>* پذیرفته است، چکانه‌هايِ ریز را <می‌سازد>*؛ (ب). زمانيِ که <سرشتِ>* نموری (=رِطب / نمناکی) را پذیرفته است، چکانه‌هايِ (=قطراتِ) درشت را <می‌سازد>*؛ (ج). زمانيِ که <سرشتِ>* سردی را <در خود>* پذیرفته است، برف را می‌سازد؛ (د). و زمانيِ که <سرشتِ>* خشکی را <در خود پذیرفته است>* تگرگ را می‌سازد و <باران>* نمی‌بارانَد.

۱۶. کاهندگانِ باران، دیوِ *اَپوش* و *اِسپَنْجگرِ* دروج و بسیاريِ دیگر از دیوان و جادوگران و پریان و <هستومندانِ>* زُفت و ویرانگر و ستمْ‌پیشه و ...(؟) و <مردمِ>* بدچشم [یا نیز: مردمِ بَدْنهاد] و داورانِ دروغ اَند که با نظر <ِ بد>* انداختنِ به اَبر <انگیزايِ کاهشِ باران‌اَند>*.

۱۵. افزایش‌دهندگانِ باران، همه‌يِ ستودگانِ پیشْ گفته (=ش ۷) و آتشِ بهرامِ مینَوی و دیگرِ ستودگان (abārīg yazdān)، و رادْمردِ خِرَدْگُزین و مردِ نیکِ خوش‌نظر و زنِ پاکدامن و آموزندگانِ راستی اَند که با نظر <ِ نیک>* انداختنِ به اَبر <انگیزايِ افزایشِ باران اَند؛ و این در آموزه‌هايِ دین>* پیدا ست.

۱۳. <سود و زیانِ باران:>* سودِ فرجامینِ باران بسيِ فراگسترنده است و برخاسته از آفرینشِ خداوندی است؛ و زیانِ <احتماليِ>* باران ویژسته (ēwāzīg / خاصّ) است و برآمدِ آمیزشِ اهریمن <با جهان است>*

۱۷. <آن کس که سودِ باران را گسترده‌تر می‌دارد:>*

شهریار است که، بیش از هر کس، با فرمان‌هایِ نیکو و قدرتِ دادگستری‌اَش، سودِ فراگسترنده‌یِ باران را افزاینده می‌دارد و زیانِ ویژسته‌یِ باران را می‌کاهانَد.

۱۸. <آن کس که زیانِ احتمالیِ باران را افزاینده می‌دارد:>*

هواخواهِ <جدایی دین از>* سیاستْ و ستمْ‌پیشه است که، با فرمان‌هایِ بد و بیدادگریِ بسیار، زیانِ ویژسته‌یِ باران را <تا بتواند>* افزایش می‌دهد و هر آن سودِ فراگسترنده‌یِ آن را کاهنده می‌دارد.

۱۹. <سازندگانِ باران:>*

سازندگانِ باران، <ایزدان اَند>*، که با قدرتِ بارانْ‌سازیِ سودمندِشان در کارِ افزایندگیِ باران اَند.

<پیروی از یَزِش‌هایِ دینِ بهی، خوشنودیِ ایزدان و رنجِ دیوان را دربر دارد؛ هم از این روی، رنج و خاموشیِ دیوان بیش از هر چیز برآمدِ بارانْ‌سازیِ سودمند است>*.(۶)

۲۰. <پتیاره‌هایِ باران:>*

پتیاره‌هایِ باران دیوان اَند؛ که با زورِ پتیارگی‌شان در کارِ کاهشِ باران‌اند؛ <افزایشِ قدرتِ پتیارگیِ دیوان بر باران>* بیش از هر چیز از راهِ رواجِ بتکده‌ها و آیین‌هایِ دیوپرستان خواهد بود؛ <که با مستی و ستمْ‌کامگی، آنان نیز در کارِ پتیارگی بر باران‌اَند>*.(۷)

یادداشت‌ها

۱-گمان و باز شناختِ ما این است که در این روایت (کرده‌یِ ۱۱۲) از بیست جُستار، به شیوه‌یِ گُزینْ‌گوییِ معمولِ دینْ‌کرد، سخن به میان آمده است؛ ولی آرایه‌یِ پاسخ‌هایِ نوشتارِ پس از این، به نسبتِ آرایه‌یِ جُستارهایِ طرح شده در سرنامه چنین است:

۱،۲،۳،۴،۵،۶،۷،۸،۱۱،۱۲،۹،۱۰،۱۴،۱۶،۱۵،۱۳،۱۷،۱۸،۱۹،۲۰.

۲-بحثِ از گونه‌ها و اقسامِ حرکتِ مکانی را نخستین بار ارسطو در کتابِ «گیتیک» [فیزیک / τα φυσικα / فنِّ سماعِ طبیعی]، دفترِ پنجُم، کرده‌یِ ششُم [بُنْ‌نوشتِ یونانی برابرِ با $230^{a}/18$] باب کرده است. ارسطو در آنجا گشایشگرِ این پرسش می‌شود که چرا هر یک از بُنْ‌ماده‌ها و عناصرِ

چهارگانه‌یِ گیتی، در سامانِ سرشتین و طبیعیِ خود، روسویِ منزلیِ آسمانی یا زمینی دارند؟ آتش رو سویِ بالا و عنصرِ خاک رو سویِ زمین دارد. او، با بهره گرفتن و پیروی از دانشِ زمانِ خود، در پاسخِ این پرسش به این نتیجه می‌رسد که هر کدام از عنصرها و بُنْ‌ماده‌ها، به گونه‌ایِ سرشتین، رو سویِ میدان و مرکزِ جهانیِ خود دارند آنهم اگر نیروییِ برونی و خارجی بازدارنده‌یِ این حرکتِ سرشتینِ عناصر نشود.

در دانشِ ارسطویی، مرکزِ آتش، فلکِ آسمان است و مرکزِ جهانیِ خاک، زمین. از این روی، آتش در سامانِ گیتیانه و سرشتینِ خود روسویِ فلکِ آسمان، و خاک، رو سویِ زمین، یعنی میانجای و مرکزِ جهانیِ خود، دارد.

در فیزیکِ ارسطویی، آب نیز، در جایگاهِ یکیِ از بُنْ‌ماده‌یِ چهارگانه‌یِ برسازنده‌یِ جهان، گرایان به مرکز و سرشتگاهِ جهانیِ خود است. و همه‌یِ بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه، اگر و تنها اگر نیروییِ برونی و ستیزنده بر آنها وارد نشود، چنین است. ارسطو، این گرایشِ همْ‌آهنگ با سرشتِ بُنْ‌ماده‌ها را با دانشْواژه‌یِ یونانیِ فوزین (=φυσιν / گیتیانه / سرشتْ‌آهنگانه) بیان می‌کند. به زبانِ ارسطویی، بُنْ‌ماده‌ها در سامان‌هایِ سرشتین و گیتیانه‌یِ خود از فوزینِ φυσιν خود پیروی می‌کنند.

پرسشِ دیگریِ که بیدرنگ به میان می‌آید این است که چرا در بیشینه‌یِ نمونه‌هایِ پدیداری و دیدنی در جهانِ برونی، دیده می‌شود که ماده، باژگونه‌یِ سرشتِ خود، یعنی سرشتْ‌ستیزانه، در مکان، حرکت‌هاییِ دیگرسان (=متفاوت) می‌کند؟ برایِ نمونه بخار و دَمِه‌یِ دریاها در حرکتی سرشتْ‌ستیزانه، رو به بالا سیر می‌کند.

ارسطو پاسخ می‌دهد که اگر در جهانِ پیرامون، با چنین نمونه‌هاییِ رو-به-رو شویم، که پی-در-پی رو-به-رو می‌شویم، باید نتیجه بگیریم که نیرویی ستیزنده با سرشتِ بُنْ‌ماده در کار است که آن بُنْ‌ماده را باژگونه‌یِ سرشتش در مکان به حرکت وامی‌دارد؛ ارسطو، این گرایشِ سرشتْ‌ستیزانه را با دانشْواژه‌یِ یونانیِ παρα φυσιν (= پارافوزین / پاراگیتی / سرشتْ‌ستیزانه) بیان می‌کند.

آن فرزانْ‌واژه‌ها و مصطلحاتِ فلسفی، در این روایت از دینْ‌کرد (۱۱۲) ـــ به خامه‌یِ نویسنده‌یِ این روایت ـــ نیز به کار رفته است.

آنجا که نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۱۱۲) برایِ حرکتِ روبه بالایِ دَمِه‌یِ دریاها، واژه‌یِ پهلویِ bē-čihr را بکار می‌برد، درست همین معنایِ ارسطوییِ παρα φυσιν (=پارافوزین) را در نظر دارد؛ و آنجا که برایِ حرکتِ روبه پایینِ باران، واژه‌یِ پهلویِ xwad-čihr را بکار می‌برد،

درست همان معنایِ ارسطوییِ φυσιν (=فوزین) را در نظر دارد.

مترجمانِ عربی، آن دو فرزانْ‌واژه‌یِ یونانیِ φυσιν و παρα φυσιν را برابرِ درکِ خود، «قَسری» و «طبیعی» ترجمه کرده‌اند. به گمانِ ما (مترجمِ کنونی)، گزارشگرِ پهلویِ این روایت (۱۱۲) در این نکته کوشا بوده است که، با واژه‌سازی در زبانِ پهلوی، به گوهر و معنایِ یونانیِ آن فرزانْ‌واژه‌ها نزدیک شود، و هم، اسیرِ برابرهایِ تاریکِ عربی (=قسری و طبیعی)، و بی‌ربطِ با گوهرِ معناییِ یونانی نگردد.

ما برایِ این دو سخنواره‌یِ پهلویِ bē-čihr و xwad-čihr در این روایت (=کرده‌یِ ۱۱۲) هیچ معنایِ روشنیِ، به ترتیب، جز «سرشتْ‌ستیز» و «سرشتْ‌آهنگ» نتوانستیم یافت.

برایِ پیگیریِ این بحثِ ارسطویی در همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد نیز نگاه کنید به:

_DK. III. ch 187 = MD (199.17-199.20):

ʿxwēš bun-xān čihrīgʾ. āhang ī abāz ō hād! ʿgētīg xīrān hamāgʾ

ud ʿātaxš bun-xānʾ ʿwāyīg ātaxšʾ.

ʿāb bun-xānʾ ʿbūmīg zrēhʾ.

ast čihrīg, ul-uzišnīh <ī>* ātaxš ō way ud, frōd-grāyišnīh* ī āb ō

būm padiš nāmčištīg daxšag.

۳-«<که نیز برایِ هر چه> بالاتر رفتن <بادِ و اَبر و دَمِه>* به فضا» را برابرِ عبارتِ تاریکِ wāy āyōzišn آورده‌ایم؛ شاید بتوان این گونه نیز ترجمه کرد: «<که نیز برایِ هر چه بیش‌تر>* راندنِ <پتیاره‌ها>* به فضا».

۴-«با همکاریِ آتش» را برابرِ ātaxš ham-kārīhā آورده‌ایم؛ آیا واژه‌یِ آتش در این عبارت معنایی جز رعد و برق دارد؟.

۵-نویسنده‌یِ کتابِ پهلویِ دادِسْتانْ‌دینیک، برابرِ دانشِ واژه‌شناسیِ خود، واژه‌یِ «اَپوش» را به دو پاره‌یِ āp و ōš بخش می‌کند، و از آن، معنایِ «میرانندهٔیِ آب» را مراد می‌کند. نگاه کنید به دادِسْتانْ‌دینیک، پرسشِ نود و دوم، بندِ یازدهم؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی برابر است با:

_ دادِسْتان، ۴ الف د ت، ۳۹۳،۳): ast āp-aōš nām, wizārīhēd āb-ōš.

۶-عبارتی را که درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نوشته‌ایم، از بندِ پایانیِ این روایتِ گرانْ‌سنگ (کرده‌ی ۱۱۰) وام گرفته و بدین جا آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، سه بندِ پایانیِ این روایت، به سببِ

نا-به-جا نویسی و کژنویسی‌هایِ مرسومِ رونویس‌کنندگانِ پیشین، درهم‌ریخته شده‌اند و سخنواره‌هایِ آن سه جا-به-جا شده‌اند: ما (=گزارشگرِ کنونی) ترجمه‌یِ خود را، نه برابرِ نوشتارِ پهلویِ برجای، که، برابرِ بازشناخت و درستْ‌گردانیِ خود پی گرفته‌ایم؛ ولی در آوانویسی، عبارت‌هایِ جا-به-جا شده را درونِ قلاب نشان داده‌ایم و آوانویسیِ خود را برابرِ نوشتارِ پهلویِ برجایِ به انجام رسانده‌ایم.

نیز نگاه کنید به: همین دفتر، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ 112، یادداشتِ شماره‌یِ 30، که در آن جا کوشش کرده‌ایم سیمایِ خِرَدْشکیب و منطقیِ عبارت‌هایِ، به گمانِ ما درهمْ‌ریخته‌یِ پهلوی را بازسازیم و نشان دهیم.

۷-از بس درهم‌ریختگیِ نوشتارِ پهلوی نمی‌توان دریافت که سخنواره‌یِ «مستی و ستم‌کامگی»، متممِ دیوانِ آسمانی است یا متممِ دیوپرستانِ زمینی؛ از این روی، فارسیْ‌گردانیِ ما به‌گمان است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

DINKARD

BOOK III (0-112)

A TEXT TO THE PAHLAVI LANGUAGE

MANY PROBLEMS ABOUT THE:

ETHICS, CREATION, MEDICINE, ASTROLOGY, RELIGIOUS JURISPRUDENCE, THE PHILOSOPHY OF KHOSRAWĀNI, THEOLOGY, PHILOSOPHY, CIVIL CODE, MYTHICAL'S PERSONAGES AND ....

CORRECTION, TRANSCRIPTION, NOTES AND TRANSLATION ACCORDING TO THE MADAN'S PUBLISH.

BY:

F. FAZILAT

PUBLISHER: ENTESHĀRĀT-E FARHANG-E DEHKHODA

TEHERĀN: 2002.

āzar farnbay pesar-e farrox-zād;
āzar-bād pesar-e omid.
dinkard, book iii, a text to the pahlavi language, containing the 420 reporting's of Mazdian religious, translated by F. Fazilat.
-teheran: entesharat-e farhang-e dehkhoda 2002.
26 + 215 + 427 pages.
ISBN: 964-92161-9-7
THE PAHLAVI TEXT OF THE DINKARD
under the supervision of
DHANJISHAH MEHERJIBHAI MADAN, M. A., LL.B. BOMBAY 1911.

farnbay pesar-e farrox-zād, āzar-bād pesar-eomid, dinkard, transcription,
es and translation, book iii, 0-112.
public; 2002; lithography: khātam; press: khātam; binding: khātam.
st: freydoon fazilat; graphist: nādia āghā beygi
enteshārāt-e farhang-e dehkhodā
: (021) 2739807.
ce: £ 70.

printed in Iran.

راهنَمایِ کرده‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد در چاپِ سنجانا،
و شماره‌یِ برگْ‌نوشت‌هایِ آن‌ها در نوشتارِ پهلوی،
پازند و ترجمه‌یِ انگلیسیِ چاپ سنجانا:

شماره‌ی جلد	از کرده...تا کرده‌ی...	pah	pāz	Eng
I.	7-65	۱-۶۰	۱-۶۳	1-64
II.	66-102	۶۱-۱۱۰	۶۵-۱۲۲	65-128
III.	103-135	۱۱۱-۱۵۹	۱۲۳-۱۸۴	129-187
IV.	136-174	۱۶۱-۲۱۱	۱۸۵-۲۵۳	189-270
V.	175-217	۲۱۳-۲۶۷	۲۵۵-۳۲۹	271-351
VI.	218-274	۲۶۹-۳۲۰	۳۳۱-۳۹۸	353-423
VII.	275-361	۳۲۱-۳۸۲	۳۹۹-۴۷۹	425-496
VIII.	362-413	۳۸۳-۴۳۹	۴۸۱-۵۵۲	425(?)-492(?)
IX.	414-420	۴۴۱-۴۵۲	۵۵۳-۵۶۶	555-571

راهنَمایِ نامَکْشناسی (=مراجع / bibliography)

آموزگار،ارداویراف ژینیو، فیلیپ، ارداویراف‌نامه، ژاله‌آموزگار، تهران، معین-انجمن ایرانشناسیِ فرانسه، ۱۳۷۲.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده ایم، به‌ترتیب برابر است باشماره‌یِ فصل و بند، برابر با شماره‌بندیِ آموزگار-ژینیو».

آموزگار،د.ز.پ آموزگار، ژاله، زبانِ پهلوی، ادبیات و دستورِ آن، تهران، معین، ۱۳۷۳.

ارداویراف،ج ۳ گنجینهٔ دستنویس‌های پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۸، دستنویس ج ۳، ارداویراف‌نامه،به کوشش ماهیار نوابی و دیگران،شیراز، دانشگاهِ پهلوی، ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم، به ترتیب برابر است باشماره‌یِ برگْنوشت و خطِ چندُم».

اوشیدری، د.ن.م اوشیدری، جهانگیر، دانشنامهٔ مَزْدَیَسْنا، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۱.

بُنْدَهِش،ت‌د ۲ گنجینهٔ دستنویس‌هایِ پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۵۴، دستنویس ت‌د ۲، بندهش ایرانی، شیراز، دانشگاه پهلوی ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این دستنویس داده‌ایم، به ترتیب برابر است با شماره‌یِ برگْنوشتِ پهلوی و خطِ چندُم».

بهار،اساطیر بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگاه، ۱۳۷۸.

بهار،ج.ف.ا بهار،مهرداد،جُستاری چند در فرهنگ ایران، فکرروز،۱۳۷۳.

بهار،و.ن.بند — بهار، مهرداد، واژه‌نامهٔ بندهش، تهران، بنیادِ فرهنگ، ۱۳۴۵.

بهار،و.ن.زادسپرم، — بهار، مهرداد، واژه‌نامهٔ گزیده‌هایِ زادْسْپَرَمْ، تهران، بنیاد فرهنگ
۱۳۵۱.

بهمنْیشت،پازند — گنجینهٔ دستنویس‌های پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۸
دستنویس ج۳، متنِ پازند بهمنْیشت، به کوشش ماهیار نوابی
دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این دستنویس داده‌ایم، به ترتیب
برابر است باشماره‌یِ برگْنوشتِ پهلوی و خطِ چندُم».

ت۶۶ — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۲۱،
دستنویسِ ت۶۶، کتابِ سوّم دینکرد، به کوشش ماهیار نوابی و
دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این دستنویس داده‌ایم،به ترتیب
برابر است با شماره‌یِ برگْنوشتِ پهلوی و خطِ چندُم.
برابرِ روشنْنویسیِ ماهیارِ نوابی، در یادداشتِ آغازِ کتاب، برمی‌آید
که این دستنویس در سال یک هزار و یازده یزدگردی (برابر با
۱۷۴۲میلادی) به خامه‌یِ دستور رستم جی دستور نوشیروان جی
دستور سهراب‌جی نوشته شده‌است.
ما (گزارشْ گرِ کنونی)، هنگامِ بررسیِ دستْنویسِ ت۶۶ به این نکته
آگاهی یافتیم که‌این دستْنویس، یک‌سره و با نازکْروشی و وسواس
بسیار از رویِ دستْنویسِ‌نامیده به B رونویسی شده‌است؛ و از
میانه‌یِ کرده‌یِ ۲۱۹ تا میانه‌یِ کرده‌یِ ۲۲۹ را یکجا ندارد.

تفضلی،ت.ا.ا — تفضلی، احمد، تاریخِ ادبیاتِ ایران پیش از اسلام، تهران،سخن،

۱۳۷۶.

راستارگویا،د.ف.م — راستارگویا، و.س. دستور زبان فارسی میانه، ولی‌ا...شادان،بنیاد
فرهنگ ایران، ۱۳۷۴.

خرده‌اوستا،د.س.ج۱ — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۶، دستنویس
ج۱، خرده‌اوستا، با ترجمهٔ پهلوی و زیرنویسس فارسی، به کوشش
ماهیار نوابی و دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی،۲۵۳۵.

راشدمحصل،ز.ب.ی — راشدمحصل، محمدتقی، زَنْدِبهمنْیسن، تهران، مؤسسهٔ
مطالعات و تحقیقات فرهنگی،۱۳۷۰.
همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم، برابر است با شماره‌یِ
فصل و بند، برابرِ با شماره‌گذاریِ راشد محصل.

روایات،ت.د.۴ الف — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی،۵۲،دستنویس
ت.د.۴ الف، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، شیراز، دانشگاه
پهلوی ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم به‌ترتیب برابر است با
شماره‌یِ برگْنوشتِ پهلوی و خط چندُم».

زادسپرم،ت.د.۴ الف — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی،۵۲،
دستنویس ت.د.۴ الف، گزیده‌های زادسپرم، به‌کوشش ماهیار نوابی
و دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم، به ترتیب برابر است با
شماره‌یِ برگْنوشتِ پهلوی و خط چندُم.

شایست،ت‌د۲۸،۱۷،۱ـ۱ — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی،۱۱،

میرفخرایی، روایت — میرفخرایی، مهشید، روایت پهلوی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۶.

مینوی، تَنسَر — مینوی، مجتبی، نامهٔ تنسر به گُشنَسپْ، تهران، مطبعهٔ مجلس، ۱۳۲۵.

وابی، د.آ — ماهیار نوابی، یحیی، درخت آسوریگ، تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این سُرایِشْ‌نامه داده‌ایم، برابر است با شماره‌گذاری‌هایِ نوابی».

وهمن، و.ن.ا — وهمن، فریدون، واژه‌نامهٔ ارتای‌ویرازنامک، تهران، بنیاد فرهنگ، ۲۵۳۵.

وهمن یشت، ک ۲۰ — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۴۸، دستنویس ک ۲۰، وهمن یشت، Fol.129v-Fol.13r به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این دستنویس داده‌ایم برابر است با شماره‌یِ فارسیِ بالایِ برگ‌نوشت پهلوی و خط چندُمِ بُن‌نوشتِ پهلوی».

یادداشت‌ها، Y,X — همه‌یِ بازگشت‌هایی که به «یادداشت‌ها» داده‌ایم، نظر به یادداشت‌هایِ پایانیِ هر روایت در بخشِ آوانویسی دارد؛ به‌ترتیب، X برابر است با شماره‌یِ روایتِ آوانویسی شده و Y برابر است با شماره‌یِ یادداشتِ در نظر در همان روایت.

دستنویس ت‌د ۲۸، شایست نشایست،۱۷-۱، به کوشش ماهی
نوابی و دیگران،شیراز، دانشگاه پهلوی،۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم، به ترتیب برابر است
شماره‌یِ برگ‌نوشتِ پهلوی و خط چندُم».

طاووسی،و.ن.ش — طاووسی، محمود، واژه‌نامهٔ شایست نشایست، شیراز، دانشگا
شیراز، ۱۳۶۵.

عفیفی،ارداویراف — عفیفی، رحیم، ارداویرافنامه، تهران، توس، ۱۳۷۲.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم، به ترتیب برابر است با شماره‌گذاریِ فصل و بند در نامه‌یِ یادشده».

فره‌وشی،ف.ز.پ — فره‌وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

مزداپور،د.ن.م او ۲۹ — مزداپور، کتایون، (بررسی دستنویس م. او ۲۹) داستان گرشاسپ، تهمورس و جمشیدِ گُلشاه و متن‌هایِ دیگر، تهران، آگاه، ۱۳۷۸.

مزداپور، ش.ن.ش — مزداپور، کتایون، شایست ناشایست، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۹.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این کارنامه داده‌ایم، به ترتیب برابر است با شماره‌یِ فصل و بند برابرِ با شماره‌گذاریِ مزداپور».

مشکور،دینکرد — مشکور، محمد جواد، گفتاری دربارهٔ دینکرد، تهران، ۱۳۲۵.

B

Denkart, a pahlavi Text, facsimile edition of the B of the K.R. Cama Oriental Institue Bombay. edited by M.J.Dresden. Wiesbaden. 1966.

«همه‌يِ بازگشت‌هايي که به اين دستنويس داده‌ايم به ترتيب برابر است با شماره‌يِ لاتينِ درونِ قلابِ [ ] پايينِ برگْنوشتِ پهلوی و خطِ چندُم.

DH

متن‌های پهلوی، بخش‌هايی از بُندَهِش، زند وهومن يشت، دينکرد، چاپ عکسی، از روی مجموعهٔ دستور هوشنگ، تهران، انتشارات بنياد فرهنگ، ايران (۸۹)، بی‌تا.

DHABHAR, PYVG, DHABHAR, B.N. PAHLAVI YASNA AND WISPERAD. Bombay, 1949.

KAPADIA, GPV KAPADIA, DINAHAH D, GLOSSARY OF PAHLAVI WENDIDAD, Bombay, 1953.

Mac, CPD MACHENZIE, D.N. A CONCISE MACHENZIE, D.N. A CONCISE PAHLAVI DICTIONARY London, 1971.

MD THE PAHLAVI DINKARD part I. BOOK III-V DHANJISHAH MEHERJIBHA MADAN, Bombay, 1911.

«همه‌يِ بازگشت‌هايي که به اين چاپ داده‌ايم برابر است با شماره‌يِ برگْنوشتِ پهلوی و خط ندُم.

مترجمِ کنونی، ترجمه، آراستاری (=تصحيحِ متن) و آوانويسيِ خود را برابرِ اين چاپ از دينْکرد انجام رسانده است.

de MENASCE,TLD de MENASCE,TLD,J. LE de MENASCE,TLD,J. L TROISIÉME LIVRE D DĒNKART, Paris, 1973.

دومناس، ترجمه‌يِ فرانسويِ خودرا از کرده‌يِ ششمِ (خُرده‌گيريِ هشتُمِ آشموغ) ـــ برابر ماره‌گذاريِ سنجانا ـــ کتابِ سوم آغاز کرده‌است و تا پايانِ کتابِ سوم پی‌گرفته است. (چاپِ مدن برِ با(DKIII.MD (7.17-407.7).

Molé, CMC Molé, M., Cult, mythe cosmologie dans l'Iran ancien Paris, 1963.

ماريان‌موله در اين کتاب، بيش از ۵۰ روايت از روايت‌هايِ کتاب سوم دينْ‌کرد را ـ برابرِ دريافت قرائتِ خود ـ آوانويسی و به فرانسه گزارش کرده‌است.

Molé, L.Z Molé, M., la l'égende de Zoroastre, Paris, 1967.

ماريان موله در اين کتاب، نيمه‌يِ نخستِ کتابِ پنجُمِ دينْ‌کرد و همه‌يِ کتابِ هفتُم را ـــ برابرِ

دریافت و قرائت خود ــ آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده‌است.

ier. DIC — A SANSKRIT-ENGLISH DICTIONARY. Sir M. Monier Williams London, 1993.

ki,AR.OR,38 — Shaki,AR.OR,38 ARCHIV ORIENTALNI 38, 1970, P277_312.

منصور شکی، در این مجله، بندهایی از کرده‌ی ۱۲۳، و همه‌ی کرده‌های ۱۹۴ و ۳۶۵ کتاب
دینْ‌کرد را ــ برابرِ دریافت خود ــ آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده‌است.

ki,AR.OR,46 — ARCHIV ORIENTALNI 46. 1978 P289-306.

منصور شکی، در این شماره از مجله‌ی آرشیواورینتال (۴۶)، کرده‌ی پنجم (=خرده گ
هفتمِ آشموغ) و کرده‌ی ۲۰۲ کتابِ سومِ دینْ‌کرد را ــ برابرِ دریافت و قرائتِ خود ــ آوانویسی
انگلیسی گزارش کرده‌است.

j, pag,pāz, Eng. — sunjana, PESHOTAN DUSTOOR BEHRAMJEE, DINKARD, THE ORIGINAL PÉHLEVI Text, I-XIX, Bombay, 1874.

«همه‌ی بازگشت‌هایی که به این کارنامه‌ی سترگ داده‌ایم در دیس
sunj,I-XIX,pah V pāz V Eng,x,y می‌باشد، که به ترتیب برابر است با گز
سنجانا، جلدِ چندم، بُنْ‌نوشتِ پهلوی یا پازند یا انگلیسی، شماره‌ی برگ‌نوشت و خط چندم.

ŠGV, Pāz, SANS. — JAMASP-ASANA, HÔSHANG DASTÛR, THE PAZAND-SANSKRIT TEXT. SHIKAND-GÛMANÎK VIJAR, Bombay, 1887.

همه‌ی بازگشت‌هایی که به این جدلی‌نامه داده‌ایم به‌ترتیب برابر است با شماره‌گذاریِ فصل و بندِ چاپِ وست.

VENDIDAD, AV, PAH — JAMASP, DASTOOR HOSHANG, VENDIDAD, A AVESTA TEXT WITH PAHLAVI TRANSLATION AND COMMENTARY Bombay, 1907.

همه‌ی بازگشت‌هایی که به این کارنامه داده‌ایم در دیسه‌ی X.Y است که X برابر است با شماره‌ی فْرگَرْدْ و Y برابر است با شماره‌ی بند برابر با شماره‌گذاریِ هوشنگ جاماسپ.

WEST, SBE. — PAHLAVI TEXTS, translated by W.E.WEST, PART IV, VOLUME XXXVII.

وِسْتْ، در این جلد از کتب مقدس شرق، کرده‌های ۷اُم، ۱۶۱اُم، ۱۶۵اُم و ۴۲۰اُم از کتابِ سومِ دینْ‌کرد را ــ برابرِ دریافت خود و بی‌ربط با متنِ پهلوی ــ به انگلیسی گزارش کرده‌است.

zaehner, MAGI. — ZAHNER.R.C. THE TEACHINGS OF THE MAGI, London 1956.

دکتر فریدون بدره‌ای، این کتاب را به فارسی گزارش کرده است.

زنر، در این کتاب، به‌ترتیب، کرده‌های ۱۲۲، ۳۳۷، ۵۷، چند بندِ آغازینِ ۲۸۶، ۲۹۷، نی
نخستِ ۲۲۷، ۱۹۰ و ۱۲۹ از کتابِ سومِ دینْ‌کرد را به انگلیسی گزارش کرده‌است.

hner, Zurvan. ZAEHNER.R.C. ZURVAN A ZOROASTRIAN DILEMMA. London 1955.

این کتابِ گران‌سنگ، به شیوه‌ایِ بس غیرمسؤولانه، به فارسی ترجمه شده است.
خواننده‌یِ پژوهنده می‌تواند عالی‌ترین پژوهش‌ها و کم‌مانندترین یافته‌هایِ اسطوره‌شناس
پروفسور زنر را، در بُن‌نوشت‌هایِ اوستایی و سانسکریت و پهلوی و یونانی، در چاپِ آغ
انگلیسیِ کتاب پی گیرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

introduction

the deceased Mashkoor, before than this, perfectly, had eloqentedthe about the Dinkard, its manuscript, translation, grandeur, magnificence and its grade splender in Pahlavi literature and also Iranic philosophy, and, about the age (time) of its authority, gathering and accumulation, in a investigatorty book; and here, in a brief introduction, there is no need to repeating those speechs and talks.

wishful the those news and information should consider and study, exactly and profound, the Mashkoor's book. for that reason, we, in this introduction, in the following, will consider the another kind and species information about the Dinkard.

it is necessary to know, the Iranic thought and philosophy, in its rational and theoretical searchings, since ancient time to yestern and today, has arounded and turned on a firm, stable and immovable base and column; that is: „explanation the world, the history, the people's life and the role of world's people on the base of quarrel, confrontation and lineation between the good and evil forces; although after „translation movement„ countless of Iranian educated and sophisticated and philosophers has eloquented and pondered in the field and ground of Greek philosophy, but, whatever, has called and named „Iranian pure thought„, and Iranian mysticism, entirely, has travelled on that base and column ___and its greet standard-bearer is Shahab-aldin Sohrwardy and also, inseparable portion of Sadray's ontologic system___ is effect and cosequence

and based on Khosrawāni philosophy (=ancient philosophy of Iran).

and the „third book of Dinkard„, may is alone book, beetwen the Iranic ancient literature, rest of ancient, that has pointed some brief indications and beneficial notifications to the pointing subjects of Khosrawānh philosophy (=ancient philosophy of Iran).

Dinkard and Dinkardlogy, under title the link of high rank and important of a Iranian knowledgs chain, may has disappeared to others; in particular, philosophy of Ēshrāgh (=Sohrwardy philosophy = photology of being): but it is acceptable that punctilious and exact researchers, itself, after the study this book, will discover the value and philosophy position of Dinkard; although, this book, heedlessnessly, has been set free. those groups of orientalist, that searchs in pahlavi literature, has named and made known Dinkard „Mazdian religion encyclopedia„, has not point about its rank and degree in Iranic philosophical-Eshrāghi literature; intirely, it is a important subject for us. and so, although, (not only) Dinkard, is the most valuable and most meritorious text of ancient doctors and pahlavi literature, as much, is most stranger book near his kinsmen.

just could find a few persons that him, itself, directly and literally, had study and read this scientific and philosophical literary; it will be a consequecence of some cause.

first of them is, losting the meaning and concept of pahlavi's text under a heavy cargo of next scribes's retouching.

the at-hand and remainder Dinkard, may include higgledy-piggledy, deranged and non-studiable text among pahlavi's literature ,and perhaps, throughout the history of persian literature; and upon

this higgledy-piggledy, deranged and non-studiable text, must increase an abstruse and summarized philosophical terminology, and also upon these, following scribe's insufficient acquaintance of pahlavi grammer; the language that, day by day, for them (=following scribes) have had been non-understand and far from comprehension. in such a manner, insufficient acquaintance of following scribes with pahlavi grammer, has been effectived on this subject that them never take notice to oscillation and loss of pahlavi's text, may perhaps, prevent the increasing errors and mistakes; and each transcriber and each copyist, in each period, such as his ability, a few errors and mistakes has increased to the text and to the previous errors and mistakes. anticipatory, it is clear, that the last labour products is losting the Dinkard's reader and searcher; and also this that, the wishful and reader te Dinkard dos not pace to this dreadful path and changes his manid. although, the present translator of Dinkard, with many years deliberation and investigation on it, imagines ___just as such his capacity___ day by day, is approaching to the Dinkard's meaning and sublleties, and intends make you acquainted from souvenir of this travelling (=deliberation and investigation in Dinkard).

but, before than the researcher reader, itself, follow the train and spun's speech in the Dinkard's text, it is suitable time that talk about the three general speciality of Dinkard:

the first speciality of the third book of Dinkard is, presentation, extensively, the Mazdian theological system, in comparison with other pahlavi's lecture, that until to-day has been safed.

it is utterable, in the third book of Dinkard, near than 60 time, has mentioned to some group of foreign religious (=kishdārān); and the Dinkard's authors has critiqued their theological system: it is apparent that Dinkard's authors, every time, when are critiqueing the fundamental tenets of other religious, simultaneously, are introdusing the axiom, essential and primary of Mazdian theological school. the seen and viewed of Dinkard's authors of «kishdārān», is Semitic religious, and in its other chapters, is Manichaeans.

a point and a subject that dos not freed the mind of Dinkard's reader is, the countles enamouredness and madness of Mazdian clergy to the Mazdā (God) and all things that have a divine's perfume. this much admiration and frenzy to God and God's being prevents them (Mazdian theologist) see even very small evil and abberation in the God's being. we must remember and remind that the «problem of evil and its roots» is one of the famous and a long argument and a ancient conversation near the Islamic and Christian theological system. our supposition and belief is that the complier of Dinkard and also, Mazdian's argumentative and theologist have analysised and solved this problem (=problem of evil and its roots) beter than their rivals. any way, the door of conversation is open, and any sophisticated and punctilious reader, itself, could judge and arbitrary.

the second speciality of the third book of Dinkard is, a serious persueing on presentation the dialectical system: from the depth of earth to apogee of sky, from the innermost to the uppermost, from the most smallest particles to the stars of heaven, the whole, are

searcher, begger and traveller to the revival day; but dose not reach to their aim else by a relentless and brokenless batlle until to renovation the world. the authores of pahlavi's lecture have distinguished the combatant and antagonistic forces that is blocker and obstractive the ideal perfection; and had been face and confront with this question that: «where is the source and root of evil»?

the enamouredness and madness of Dinkard's authors, and also, Mazdian commentators to the source and origin of «good», prevents them that investigation the source of evil in the source and origin of «good». in their sight, demon, monsters, demogorgons and all enemies of righteousness, from another essence, from another world, far from brightness, directly, foreigner of brightness and of purity and of wisdom invade to the brightness world, and, until the standing up Resurrection day, quarrel with the brightness world, and accept the bodily form; and mingle with the brightness world; and preventive the universes to connect with the ideal perfection. meanwhile, the direction of people's duties is evident (=determined).

in this moment, it is appearing, itself, the most important distinction, the most fundamental standard and the difference between Mazdian dialectical and Hegel dialectical: in the Mazdian dialectical, antithesis, externally, of a different essence, of a another cosmos, separately from the essence of righteousness, is the standard-bearer the battle of antagonists. on the contrary, in the Hegel's dialectical system, anththesis, at the innermost of thesis, internally, congenial with that, becomes manifest, and having

undertaken the combat between antagonistics forces.

is it possible to argue about the scientifically or philosophically of this system (dialectic)?

our answer is negation; such a system is not philosophically; because has any depend upon a few self-evident statment and a few proposition free from proof, though by reasoning and deduction abstracts some second class propositions. such a system is not scientifically, because have no share of verifiable-falsifiable sciences.

it is suitable to ask: in a what area of science or limit such a system of thought can be consideration?

where, the mystically explanation have had his best manifestation in the poem, where the poem, contains a mystically gleam ___and theoretically, in their highest manifestation are the two figure of one essence___ such a explanations just can represents a mystically-poetically explanation of human and his life.

are they represents (=all the dialectical system), along the history of thought ___and also Hegel dialectical that is the uppermost attractive and charm between the systems___ just a mystically-poetically explanation and absolutly, and, just a personal and individual explanation?

in this frief introduction, I do not moot to this important argue; but about the dialectical thought structure of Dinkard's authors our answer is positive.

the third speciality and specification of the third book of Dinkard is, presentation some mythical information about the recognized personages that have been lost in past; in this book (third book of

Dinkard), especially, we will be face to some pure information about the Jam, Kiyomarth, Zardosht, Freydon and the other ancient and mythical men (the men of lost world in history), that in the other books of pahlavi literature, could not find a modle like that. except these, more than fifthy pages of this four hundered pages, according to Mazdian cosmology, has eloquenced about levels and stages of being: from creation, origination and formation, the commence of the being system, the formation and establish and figuration the real individual and about the individualization the single berings (=individualization the species). in addition to these, has attached many information about the Ethics, astrology, medicine, mathematical, civil code and some few problems and subjects (=affairs), that had take top Dinkard all over ancient pahlavi literature.

it is suitable that moot about the highest main particularity of Dinakrad's speech tissue: the highest main particularity of Dinakrad's speech tissue is, presentation the clasificated points, mathers and subjects; this speciality, has revealed us a object that the compilers of Dinkard had been a bright and critic thinkers that also, they have had a complete acquainted of the categories and concept of Aristotle's philosophy; and also a complete acquainted of his clasificated categories. such a structure of clasificated categories in Dinkard also, help us nicely, by comparing (=paralelling) the phrases, discern the authers's neglect and also, the damages of the text; and help us to restore those neglects and damages.

such a methodically and carefulness in presentation a clasificated

speech ___that openly has a Aristotle's structure___ near us is justificated: the Dinkard, had been a textbook for the young students of theologycal school. a general textbook that have had been come in handy and useful.

unfortunately, Āzar farnbaγ, Farroxzād's son, the largest complier of Dinkard, one of the ancient largest leadre of Mazdian, is an unknown leader, and also, is more anonymous of his book (=Dinkard).

without dobt, he has beeen a most serious dialectician in the thought history of Iran.

just in a time that had been plundered all his things, he, with the most effort, commences to gather and begin to restoration the Mazdian religous reportings, and leave as a memorial, for posterity, a cluster of a stack of Mazdian sciences, like a particle of thousands; but has rained on him countless calamity in this full danger path.

I have not an intention, in this brief introduction, the speech becomes lengthy; I incline the searcher reader, itself, follow the text of Dinkard; the speechs that seems are simple and obvious.

F. FAZILAT.

راهنمای آوانگاری واژه‌های پازند و اوستایی

a
ā
i
ī
u
ū
e
ē
ə
ə̄
o
ō
å
ṇ
ą
k
x
xv
g
γ
ŋ=ang
č
j
z

ţ ....
ž ....
ń=ang ....
t ....
θ ....
d ....
δ=dh ....
n ....
p ....
f ....
b ....
ш ....
m ....
y=Y ....
ẏ=Y ....
ii=y ....
r ....
v ....
uu=v ....
s ....
ş=sh ....
š=sh ....
ś=sh ....
h ....
m̱=hm ....

راهنمایِ نشانه‌هایِ بکاررفته در آوانویسی و یادداشت‌ها

> روشنْ‌گرِ بازسازیِ یک افتادگیِ در بسترِ سخنِ پهلوی است.

......> آگاهی به آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخنِ پهلوی، بی‌آنکه واژه و یا عبارتیِ برایِ بازسازیِ آن پیش نهاده باشیم.

> افتادگی در بافتِ سخنْ که مترجمِ کنونی، تنها برابرِ نظر و گمانِ خود به آن پی‌برده‌است؛ واکه‌ها، واژه‌ها و عباراتیِ که درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نوشته آمده‌اند، پیش‌نهادِ مترجمِ کنونی‌اند و گُمانْ‌وَرزانه.

] قلاب همراهِ پرسشْ‌نماد. در بخشِ آوانویسی نشان‌دهنده‌یِ واژه و یا واژه‌هایی ست که هم حضورِ آزاردهنده دارند و هم در زدودن آن‌ها تردیدِ جدی داشته‌ایم.

[در بخشِ یادداشت‌هایِ آوانویسی، نشان‌دهنده‌یِ واکه، نویسه، واژه و واژه‌هایِ فزونْ‌نوشته است. روشن‌تر آنکه، رونویس‌کندگانِ پیشین، و نیز دینْ‌کرد، چون ابزارِ زدودن و ستردنِ کژنویسی‌هایِ پیش‌آمده را نداشته‌اند، هرجا که در نوشتنِ واژه‌ایِ دچارِ کژی شده‌اند بی‌درنگ نگارشِ درست را پس از کژنوشته آورده‌اند، و این در جایْ‌جایِ دینْ‌کرد پذیرایِ دیدن است.

هرجا که در زدودنِ نویسه، واژه و عبارتیِ تردید نداشته‌ایم، حرفْ‌نویسیِ آن فزونْ‌نوشته را در بخشِ یادداشت‌هایِ آوانویسی، درونِ قلاب، نشان داده‌ایم.

[V: قلاب همراهِ با یاءِ تفصیلی (=:V)؛ این نشانه را تنها در بخشِ آوانویسی بکاربرده‌ایم؛ و فرارویِ هر واژه‌ای که نوشته آید، دربرگیرنده و نشانْ‌دهنده‌یِ

قرائتِ احتمالیِ دیگریِ از همان واژه است. در بخشِ ترجمه، این نشانه این گونه می‌آید [یا نیز:].

[یا نیز:] قلاب همراهِ حرفِ تفصیل؛ از آن در بخشِ ترجمه استفاده کرده‌ایم و فرارویِ هر واژه یا عبارتی که نوشته آید نشانْ‌دهنده‌یِ ترجمه و قرائتِ احتمالیِ دیگری برایِ آن واژه یا عبارت است.

Λ: و، و نیز.
این نشانه را از خِرَدْشناختِ ریاضی (=منطقِ ریاضی) به وام ستانده‌ایم و تنها در بخشِ یاداشت‌ها از آن سود جسته‌ایم.

Λ⟶ و نیز نگاه‌کنید به.

Λ⇔ برای یک بررسیِ همسنجانه (=تطبیقی) نگاه‌کنید به.

V: یا؛ شاید؛ یاشاید؛ یانیز.
این نشانه را از خِرَدْشناختِ ریاضی (=منطقِ ریاضی) به وام ستانده‌ایم.

(?) خوانشِ گمانْ‌مندِ یک واژه.

(?)......... واژه‌ایِ خوانده نشده در بسترِ سخنِ پهلوی.

‘ زنجیره‌یِ دو یا چندتاییِ مضاف و مضافٌ‌الیه را دربر می‌گیرد؛ به دیگر سخن، رساننده‌یِ پیوندِ مضافٌ‌الیهی میانِ دو یا چند واژه‌یِ محصورشده درونِ این دو واوک (=ویرگول) است، نمونه را:

_ ‘mardōm tan’

_ ‘mēnōgān gētīgān dahišnān’

نگاه کنید به، بازگردید به، و نیز برابرِ این بازگشتْ‌نامه (=مرجع)؛ و نیز برابرِ ثبتِ این فرهنگ.

بازسازیِ اِنگارشیِ یک واژه. این نشانه، با اندیسِ بالا سویه‌یِ چپ واژه‌یِ آوانویسی‌شده می‌آید.

« تکیه‌یِ معنایی، بویژه بر واژه‌ها، دانشْ‌واژه‌ها و یا سخنانِ سپندِ دینْ‌آورانِ کهن. و نیز در بسترِ سخنِ پهلوی، نویسنده‌یِ کتاب، بیش از هفتاد بار به خُرده‌سنجی بر بُنْ‌باورهایِ دیگرِ ادیان می‌پردازد و آنان را «کیش‌داران» می‌نامد؛ هرگاه نویسندگانِ دینْ‌کرد برایِ راستْ‌داشتِ خُرده‌سنجی‌هایِ خود عبارتی را از دسته‌ای از کیش‌داران بازگویند، آن عبارتِ بازگفته را درونِ این نشانه آورده‌ایم.



گوشزدِ چند نکته

۱.از آنجایي که ما، زیرینه‌ي کارِ خود را بر دینْ‌کردِ چاپِ «مَدَن» نهاده‌ایم، در بخشِ یادداشت‌ها نیز، نخست، نویسهْ‌گردانيِ (transliteration / حرفنویسی) واژه‌هايِ درنظر را برابرِ چاپِ مَدَن (MADAN) آورده‌ایم و پس از آن، برابرِ نیاز، نوشت-و-خواندِ سنجانا، دومناش، بویس، وست، زنر، ماریان‌موله، فره‌وشی، دهابار، کاپادیا و دیگرِ استادانِ این حوزه را آورده؛ و در پایان، نظرگاهِ خود را این‌گونه :(م) نشان داده‌ایم؛ گفتني ست که فارسيْ‌گردانيِ سخنانِ این بزرگان از مترجمِ کنونی است که در بخشِ یاداشت‌ها، سویه‌ي راستِ نقطه‌چین نوشته آمده است؛ بجز فارسيْ‌گردانيِ عبارت‌هايِ فرانسوی که زیرِ نظرِ **دکتر غلامرضا ذاتِ‌علیان** انجام گرفته است؛ ایشان سابقه‌يِ سال‌ها تدریس رشته‌يِ زبان‌شناسی و ادبِ فرانسه —هم در دانشگاههايِ پاریس و هم در دانشگاههايِ ایران— را دارند و اکنون سرگرمِ تربیتِ دانشجویانِ دوره‌يِ دکترايِ ادبِ فرانسه هستند.

۲.در بخشِ یادداشت‌ها، زماني که به نوشته‌هايِ دیگران استناد کرده‌ایم، بازگشت‌ها (=مراجع) همه از سویه‌يِ چپ، بانشانگانِ خطِ تیره، آغاز می‌گردند و در سویه‌يِ راست با نقطه پایان می‌پذیرند. هر جا که توضیح، فراخنویسی و روشنْ‌کردي را لازم دانسته‌ایم نوشتن را از سمتِ راست با خطِ تیره آغاز کرده‌ایم و با نقطه پایان داده‌ایم.

۳.نویسهْ‌گردانی و آوانویسيِ واژه‌هايِ پهلوی برابرِ دستگاهِ آوانگارِ مَکِنْزی است. با آنکه ما هیچ باوري به درستيِ خوانِشِ مکنزی نداریم، ولی از آنجایی که بیشینه‌يِ پهلويْ‌پژوهانِ ایرانی در نوشت-و-خواندِ واژه‌هايِ پهلوی دستگاهِ مکنزی را پذیرفته‌اند، ما نیز به پیروی از ایشان بر همان روش رفته‌ایم.

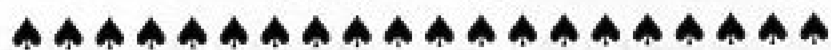
۴.آوانگاريِ واژه‌هايِ پازند و اوستایی —با کميِ دستکاری از سويِ ما— هماني است که دکتر مهشیدِ میرفخرایی در «بررسيِ هادُختْ‌نَسْکْ» بکار گرفته‌اند. نگاه کنید به: همین دفتر «راهنمايِ آوانگاريِ واژه‌هايِ پازند و اوستایی».

۵.اما درباره‌يِ «کسره‌يِ اضافه» در نوشتارگانِ پهلوی:

تا مرزِ می‌شایَد، در بخشِ آوانویسی، از حذفِ غیرمسؤولانه‌يِ این نشانگانِ دستوری([illegible] / آ) طفره رفته‌ایم؛ بسا که حذف و ستردنِ آن، در آوانویسيِ بُنْ‌نوشت‌هايِ پهلوی، بی‌دردسرترین و کم‌گفت-و-گوترینِ کارها باشد؛ چنانکه ماریان‌موله و زِنر، خودسرانه، در آوانویسيِ بخش‌هایي از

دینْ کرد و دیگرِ بُنْنوشت‌هایِ پهلوی بدین کار دست یازیده‌اند. و با آنکه نزدِ استادانِ این فن، کار
بر ما ناشناخته‌یِ کسره‌یِ اضافه در زبانِ پهلوی، غلطِ نویسگانی-دستوری نـام گـرفته است،
بر این باوریم که گزارشگرانِ نوشتارهایِ پهلوی تعمدیِ دستوری در کاربردِ به ظاهر بی‌رویه‌یِ کسر
اضافه (ا / آ) داشته‌اند: گاه برابرِ فعلِ اِسنادیِ مثبت (= است، هست، که‌هست) و گاه از جـ
نگهداشتِ توازن، وزن و آهنگ؛ با همه‌یِ این‌ها در این جُستار، بابِ گفت-و-گو باز است.

۶.در پایان، سرِ آن داشتم که چونان زاهدانِ ریایی، از اینکه: **«وظیفه‌یِ خود را در حلِ مشکلا
متن به خوبی انجام نداده‌ام و بر آن‌ها چیزیِ نیز افزوده‌ام»** از خوانندگان پوزش بخواهم؛ ولی
آزموده می‌داند که «خطا» و «خطر» با یکدیگر درتنیده شده‌اند.



0. <pad nām ī dādār-ohrmazd, wēh abzōnīg>

sunj (I,pah,١); B (1.1);
ت۶۶ (١-١); MD (1.1).

1.1 axw ī astōmand:[1] āsrōnīg ud artēštārīg ud wāstaryōšīh ud hu-tuxšīh; ud sāmānīhā ī hamīh ī pad dwāzdah-hōmāst[2] yaštan < ī zarduxšt>*.

man hērbed, dēn kunišn, ān ī paydāg kū nūn-iz andar dw<āzdah-hōmāst>[3] hu-dēn, <ud> axw ī astōmand: arteštār pad pānagīh,[4] ud wāstaryōš<īh[5] pad warzišn, ud āsrōnīh pad>[5] srāyišn ud yaštārīh, ud hu-tuxšīh[6] pad āsāngarīh ī <...........>*.

ōšmurišn <ī gāhān andar>* dwāzdah-hōmāst, āsrōn ham-zōrīhā 'ham-ēzagīh rawāgīh' ud niw<istan>*(?)[7] ud abzōn ī dām ud ray.[8]

1.8 abesīhišn[9] ast ī-t drāyid[10] <a-pādagīh ī> ham dahišn az(?) [V: kē][11] <abar.....>*-ēstād harwisp axw ī astōmand <pad čahār pēšagān; bē>* [ud] a-paywandīh ī 'tō ahlomōγ fēftārīhā', pad <hamāg>* dām murnjēnīdārīh 'wattar dād'

ān ī az 'gētīg dad' a-<.........., 'dēn>-māzdēsn[12] ōz pādag ast dām az abesīhišn[13] ī <ahlomōγīhā>*.

ān ī tō ahlomōγ 'wattar dād' paywandēd pad hamīh

ī <xwāstag ud zan>*.

pad dwāzdah-hōmāst yaštan ī zardušt, ī man hērbed, <dēn kunišn>* ō frašagird, <ud> abēsīhēd ān-iz ī tō 'škeft ahlomōγ' <drāyēd>*

یادداشت‌ها

1. ᵓhw y ᵓstᵓwmnd / axw ī astōmand........ ....

_ جهانِ مادی، زندگیِ مادی، زندگیِ این جهانی

از آنجایی که واژه‌ی «axw» برابرهایی چون: هستی، حیات، نیروی حیاتی، جان، روح و ذهن دارد، سخنواره‌ی «axw ī astōmand» برای ما هیچ بازیاد و تداعی‌ای جز «اندیشه،ذهن یا روح به هستیِ مادی درآمده» ندارد: و به گمانِ ما، معنایی بسیار نزدیک با آنچه که هگل در کتابِ «پدیدارشناسیِ روح» متعرض گزارش و گشایش آن است.

_ آیا سخنواره‌ی «axw ī astōmand» درونمایه‌ای جز «هستندگیِ هستی، خود از اندیشش اندیشه‌ی او ست» و یا «جهانِ گیتیایی، پیکرپذیریِ اندیشه‌ای مینَوی است» را دربردارد؟

_ به گمانِ ما، این سخنواره «= axw ī astōmand» سَرسخنی از یک دستگاهِ اندیشگانیِ گم شده است که پنهان در اندیشه و در زبانِ ما روان است.

_نیز نگاه کنید به تعریف و روشن‌کردِ این سخنواره در کتابِ سوم دین‌کرد:

_ ch.174.sen.1 = MD (186.18-19): hād āzād-kām andar gētīg „mardōm„; u-š abēstāgīg nām „axw ī astōmand„; ī-š zand „xwadāy ī tanōmand„.

-Λ⟶ch.209.sen.7 = MD(229.12-14): ud axw amahraspandān xwadāyīh; ud pad wardišnōmandīh ō tanōmand; ud pad 'gētīg abzārīh' abāyišnīg, xwānīhēd „axw ī astōmand„.

_ Λ⟶ch.289.sen.1 = MD (300.1-2): pad abestāg mardōm „axw ī astōmand„ gōwēd, ī-š wizārišn „xwadāyōmand tan„.

1.2 2. dwbᵓcdhhwst'.

_ sunj, I, pah, ۱،۲): dwāzdah-hōmāst.

_(م): dwāzdah-hō<mā>st'.

_کهن‌آیینی که به‌یوبه‌ی فرَخداشتِ زنان، خواه مرده و خواه زنده، برپا می‌دارند.

1.4 3. dwb........ ; V: gwb.........

_ sunj, I, pah, ۱،۴): gōwišn ud kunišn āsrōnān.

_ (م): V: dwb<ᵓcdh-hwmᵓst>.

1.5 4. pᵓnykyh.

_(م): ˣpānagīh.

_Λ↔ MD (399.19): pānagīh pad artēštārīh

1.5 5. W wᵓstywš.............slᵓdšn.

_(م): ud wāstaryōš<īh pad warzišn ud āsrōnīh pad> srāyišn.........

Λ↔ DK.III.ch.417.sen.5 = MD (399.19-20): ud gēhān, hammōg pad āsrōnīh, ud pānagīh pad artēštārīh, ud warzišn pad wāstāryōšīh, ud āsānīh pad hu-ˣtuxšīh nērōg.

1.6 6. hwtwhš.

_(م): hw-twhš<yh> / hu-tuxš<īh>.

1.7 7. Wnw...........(?).

_(م): ud niw<istan>(?) .... تبرک،تیمن،تقدس.

1.8 8. Wls.

_(م): ud ray.

_Λ⇔ MD (102.20): baxšēnd ray ud xwarrah ō dāmān.

1.8 9. ᵓp̄yshšnʹ.

1.8 10. dlᵓdyt..........

_(م): ˣdrāyīd.

1.8-9 11. MN YKWYMWN-ᵓt.

(م): V: ˣkē ēstād; V: ˣkē <abar>*-ēstād.

1.11 12. mhystʹ; V: mᵓz̲dstʹ.

1.12 13. ᵓp̄yssnʹ.

_(م): abēsī<h>išn.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

1 sidīgar pursīd akwān(?)[1] [V: ˣānāk]
sunj (I,pah,٢); B (1.15);
۶۶ ت (۱-۱۸): MD (1.16).

1.17 pusrīd akwān(?)[2] [V: ˣānāk] ī gerīgurīg[2] pad šakīg ud ahlomōγig,[3] kū: <ābān>* ud ātaxšān <ud> urwarān ud bālist ī garān, <ud> ān ī 'zofr rōstāg' <yad ō asmān, ud>* ān ī 'ohrmazd dēn' <ud> dahišnīgān <ī>* meh, mard ī ahlaw <yaštārīh>* nē ān meh zōhr, ī az ahlawān ī ahlaw az mardān ī <mard(?).....>[4] dēn-kardag, ud padiš yaštār ī ohrmazd hēm bē <.......dēn>*-kardag dārēd, man, pad ān ī meh <čim>* nikōhēd?

* passox *

2.7 gišnīg(?)[5] ud ān abar druwandīh frāz-nimūdan[6] ī-š dēn <ī ohrmazd nē>*-hammōxtan, kunišn ī gannāg-mēnōg warzīdan, ud anī-z ahlomōγig <ud šakīg>* gōwed.

2.9 ud 'gētig uštānōmand'[7] dahišnān ī ohrmazd' <šahryārīh ud>* sālārīh ī dāmān čiyōn mardōm u-š 'tan mādagān' <ruwān>*-ayyārīh mardōm; čiyōn gōspand; ud 'ruwān mādagān' 'hu-ruwān <ayyārīh' ud>* 'tan mādagān zēnwarīh[8] [V: ˣwazdwarīh][8] nērōgīh abērtar.

2.13 <urwāz>išnīg(?)[9] ō 'mardōm ruwān', abētar pad

appurdan[10] ī-šān <wināh ud druwandīh, ud,>* ō 'gōspand tan' abērtar pad-šān 'tan ˣwazdwarīh [V: zēn-warīh'] <pad 'na>sinīdan[11] rēmanīh' čiyōn 'druzīh čiš'

ud az druz <ud dēw>* mehmāntar[12] rēmanīh <ud> wēš druz andar mardōm pad kušišn <ī dēw-ēzagīh, rēmanīh ī>* ruwān rāy mehmāntar gāh, pad <andar>* tan kunēd <hangadīh ud a>*-driyōšīh[13] ī mardōm zīndag; ud tan a-wirāyišn <ud ruwān a-bōxtišn>*.

2.18 ud widard tan, ka ruwān ahlaw, ān-iz ī ō ruwān pad <garōdmān bē>*-ēstād; abāz, ō tan ōftēd, tan rēmantar, bawēd <purr gand>* ruwān ēraxt u-š ō dušox kašēd(?) [V: <ni>g<un>īhēd].

<gišnag>tar(?) gōwēm ud andar gōspandān pad kušišn <ī>* dēw-ēzagīh, '<duš-ruwān; [V: 'tan]>* wazdwarīh [V: zēn-warīh']; mēnōg rāy gāh, pad andar tan kunēd <mardōm>* zīndag ud druz[14] a-zīndag ud tan-iz kam-gand ud 'mardōm tan' <abē-rēman>* az ō mehmān [V: ˣmehmānīh] druz ud padišīh ī ōšmurd ō '<ahlaw>* ruwān' ud ahlawān ī tō pad bēšišn <ud> nasīdārīh ī <dāmān>*.

3.3 ud 'rēman zōhr': abar ō āb ud ātaxš <ud> abar ō bālist ī garān ud abar ō ān 'zōfr rōstāg' ahlomōγīhā kardag ast, nē dād<estānīhā>*, ast dūr az 'ohrmazd dēn'; handarz.

3.6 ān ī 'gōspandān zōhr': ān rēmanīh nēstīh <ud nasīdārīh, ud>* 'dēn nērōgīhā'; wirāyīhēd ān-iz ōzārak ud bahr ī az petyāragōmandīh padiš, <ud> aziš p<etyāragīh>* bē kardārīh.

ud pākīh čand 'gētīg dād' šāyēd 'bowandag[15] gāh' padišīh,[16] <and yōjdahrīh>* pad frāz-burd(an) ī ō ātaxšān <ud> ābān <ud> ahlawān,[17] [ahlawān](?) abzōn ī dāmān, šnā<yišn>* dastwarīh ī 'ohrmazd dēn', ud ham-dādestānīh-iz ī amaragān mardōm padiš.

———— یادداشت‌ها ————

1.16 1. ᵓkwᵓn(?).

_ de MENASCE,TLD,31):(AKVĀN) hérétique.

نام یک رافضی.......................................

_ با این واژه-و-نگارش در روایتی دیگر از کتاب سوم دین‌کرد نیز روبه‌رو می‌شویم:

_ DK.III.ch 198 = MD (213.17): paygar kalsyāgīg akwān(?).

_ (م): V: ˣānāk(?).

1.17 2. ᵓkwᵓn(?) y gl y glyk(?).

_ (م): V: ˣānāk ī grigurīg.

_ آیوازیان، واموازه‌های ایرانی میانه‌ی غربی در زبان ارمنی، پیشگفتار، هفت:
«مبلغی ایرانی به نام گریگور، پسر شاهزاده‌ای اشکانی به نام «آناک»، مسیحیت را در ارمنستان تبلیغ کرد، مسیحیان ارمنی به نام وی «گریگوری» یا «گریگوریان» نامیده شدند......

7 3. ᵓhlmwk'.

_ (م): ᵓhlwmwk' <yk> / ahlomōγ<īg>.

4. GBRAᵓn y GB....(?).

_ (م): mardān ī ˣmard.

7 5. gšnyk(?).

_ (م): V: ˣgišnag.

7 6. prᵓc nmwtn' / frāz-nimūdan...... ......فرانمودن،تظاهر کردن.

_ (م): frāz-nimūdan, ī-š dēn <ī ohrmazd nē>*-hammōxtan.

9 7. ᵓwštᵓnᵓwmnd.

_ (م): uštānōmand.................. ....جاندار ان.

12 8. zynl-yh(?) ; V: zd-wlyh(?)

_ (م): zyn<w>lyh / zēn-<wa>rīh..زیتوری،تجهیز،آمادهٔ،ابزاری.

_ (م): V: <w>zd-wlyh / ˣwazdwarīh تاب، تحمل، تأمینِ نیرو.

ـ در یسنا، هاتِ ۶۸ اُم، میانه‌یِ بندِ ۱۱ اُم، با سخنواره‌یِ اوستاییِ زیر روبه‌رو می‌شویم:

_ Yas, AV, 68.11): ..... āpmāi. tanuuō. vazduuarə. ....

ـ گزارنده‌یِ پهلوی، سخنواره‌یِ در نظر را این گونه ترجمه کرده است:

_ Yas, Pah, 68.11): ..... ō ōy tan wazdwarīh, ...

ـ آیا نویسنده‌یِ دینْ‌کرد، در این عبارتِ درنظر نیز همین سخنواره‌یِ یسنایِ پهلوی را در نظر داشته است؟ ما (=گزارشگرِ کنونی)، برایِ این واژه‌یِ دینْ‌کرد، هر دو قرائتِ zēn-<wa>rīh و <w>azdwarīh را پذیرفتنی می‌دانیم.

2.13 9. <.....>šnyk(?).

_ (م): <urwāz>išnīg(?) سعادت،خوش‌بختی،لذت، شادمانیِ راستین.

2.13 10. ᵓpwltn'.

_ (م): appurdan .. .. ستردن، زُدایش.

2.14 11. <.....>snytn'(?).

_ (م): <nasīnīdan / ([illegible]).

_ (م): = ([illegible]).

_ Λ⟶KAPADIA,GPV,7): (nasînîtan).

ـ چنین می‌نماید که ترجمه‌یِ سخنواره‌یِ در نظر این گونه است:

«....ویژه از رهگذارِ تجهیزِ تنِ چهارپایان و از رهگذارِ امحاءِ (nasînîtan) پلیدی......»

_ Λ⟶MD (3.3): nasīdārīh ud ...... rēman.

2.15 12. mᵓhmᵓn W tl.

_ sunj, I, pah, ۳،۱): mᵓhmᵓn-tl.

_ Λ⟶MD (2.17): mehmāntar.

2.17 13. dlyygwyš(?).

_ (م): V: ˣdriyōš.

_ (م): V: ˣa-driyōšīh(?).

ـ بسا که فارسی‌گردانیِ سخنواره‌یِ در نظر چنین باشد:

«زندگیِ درویشانه‌یِ (=زاهدانه‌ی) مردم؛ و ناویراستنِ تن..... تا اگر انسان از جهانِ خاکی درگذرد، اگر که روح متقی باشد به <گرودمان> شود؛ (ولی) بازگشت به تنْ <آرایی>، تنْ آلوده <به جهانِ خاکی> شود و سرانکند، <رخت> به دوزخ کشد.

2.22 14. ddlwc'(?).

_ sunj, I, pah, ۳،۱): dlwc' / druz.

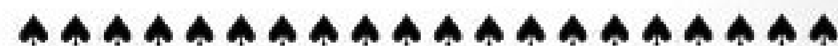
3.9 15. bwdk.

_ (م): bow<an>dag.

3.9 16. ptšyh[yh].

_ sunj, I, pah, ۳،۱۹): ptš-yh / padišīh.

3.10 17. ᵓhlwbᵓn' ᵓhlwbyᵓn.



2. čahārom pursišn

sunj (I,pah,۴); B (3.7);
ت۶۶ (۳-۱۱); MD (3.12).

pursīd: 'pōz a-bast[1] ahlomōγ' kū ka, hixr paššinjišn(?)[2] ō āb wināh ud <druwandīh>;* wāzōmand[3] [ud] mardōm pad guftan ī saxwan, pad-iz āwurd ī wēn ud 'mānōmand[4] <wād' ō>* dahān ud wēnīg uzišnīg,[5] amā pad wēnīg ud pōz-bastagīh[6] ī-mān padisāy <ma-kunēd>* dahān ud wēnīg uzišnīg <pad>* 'mānōmand wād' hixr ō 'wāzōmand[7] way' madan <rēmanīhēd ud>* bēšīd [V: ˣbēšīhēd], čim nikōhēd?

* passox *

hād! <ahlomōγān xōg>,* pōz <ud> wēnīg padiš a-bast-ēstēd, wēnīg ud pōz 'wāzōmand way' <uzīhēd>* 'wēnīgīg nam' ī pad wišādagīh wēnīg ud dahān, ud ō way[8] ī uzīd <ud> nē-mad-<ēstēd>* ō stabrīh rāy andar frāxīh ī way, ī ō bēš ī āb ī andar way nē, bē, <pōz>*-bastagīh ī wēnīg ud dahān az dahān[9] ud wēnīg uzīd [V: hanjīhēd] pad nišastan ī andar ān

<.......> did ō stabrīh; ud paydāg 'tan hixrīh', ud abāg rēmanīh ī aziš <.............> ud dahān ud wēnīg bērōn

4.5 nēkihistan[10] ī pad frāzīh,[11] [V: frēhīh] agar-iz ī andar way bēš-ē <mad-ēstēd>*; ud az 'ahlomōγān xōg' ēn-iz abē-sūd xwurdag[12] <abar>* pahrēzīh ud hu-bōy<īh ud> garān-<.....>; ud 'ašmā mēnišn' az 'frēb[13] uzwān' kē drō bast ud dahān ud wēnīg ō way <wišāyīhīd>* ud ān way burd, <ud> padāmīh ma-kunēd.

——— یادداشت‌ها ———

3.13 1. ᵓ-pᵓst'.
_ (م): a-bast ……………… ……… … نبسته (راقضیِ پوزه).

3.13 2. pšpšn'(?): V: pščšn'(?).
_ (م): ˣpšncšn' / paššinjišn.
ـ چنین مینماید که نگارشِ درهم‌ریخته‌ایِ برایِ ˣpaššinjišn باشد.
_ Λ⇔Mach,CPD): (paššinjišn) sprinkling.

3.14 3. Ww………ᵓcᵓnᵓ wmnd.
_ (م): ud………ˣwāzōmand.
ـ صفتِ بیانی، ساخته‌شده از ستاکِ wāz، از بُنِ کنشِ (=مصدر) wāzīdan؛
ما واژه را «متحرک و جنبنده» معنی می‌کنیم.

3.15 4. mᵓnᵓwmnnd.
_ (م): mānōmand.
ـ صفتِ بیانی، ساخته شده از ستاکِ mān، از بُنِ کنشِ māndan؛ ما واژه را

«ساکن» معنی می‌کنیم.

5. ᵓwcšnyk.

– (م): uzišnīg.......... .. .. گذرنده، جریان‌دار.

6. pwc-p ᵓstkyh.

– (م): pōz-bastagīh.

7. ᵓcᵓwmnd.

– (م): <w>āzōmand.

8. [w]wᵓd.

– (م): way.

9. dhnʾʾ.

– (م): dah<ā>n.

10. nywk-yh-stn'(?).

– (م): nēkīhistan ....نیکوشدن.

ـ بُنْ کنش ساخته (= مصدر جعلی): nēk+īh+istan(صفت).

11. PWN plᵓcy(?).

– (م): V: pad ˣfrāzīh.

12. ᵓpyy-swt' hwltk'.

13. plyyp'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

3. panjom pursišn

sunj (I,pah,۵); B (3.21);

۶۶ت(۲-۵): MD (4.9).

4.10 <pursīd> ahlomōγ: kū kē, andar dēn, abar kē pad nasā[1] ī mardōm <ayāb>* sag[1] rēmanīhēd pad <ēw bār, ud>* pad <.....> bār gumēz <ud> āb šustan, ast ī-š ayrē ī abar-šoyišnīh,[2] ud ast ī <ēdōn>* yōjdahr abar-gōwēd; <ud> pānzdah[3]-bār ī ʿamā dād' čim nikōhēd?

* passox *

4.15 hād! weh-dēn, ān ašmā pānzdah-iz bār, dūr az šahr <burdan>* pad ān ī ʿwiškar gyāg'; ud ān ī ayrē abar-šōyišnīh ud ēdōn [V: ast] yōjdahr pad baw<ēnī>kārīh(?)-ē[4] ī šubānīhā[5] ud warzīg-garīhā, ud raft ī pahrēzōmandīh ī <.................>.

.. ..

[[yōjdahrgar ī ʿan-āsānīh[6] fradom[6] gyāg' kū yōjdahrgar ī pad kīš ud moγ [V: maγ] ud abārīg <dēnīg harg>* ayābēd(?)[7] [V: ˣabāyēd] dānistan ˣud padiš guftan.

4.20 handāzag barsom nē-ayāb[8] ud pad drōn-<yazišnīh>* abar kīš ud gēwīnag ud kīš-iz.

gə.uua.na. a-tuwān pad <a-bādyābīh>*, ašēm-

wohūg,[9] <ud> sē īφā-iz-ē; ud ˣašēm-wohūg sē agar tuwān guftār pad ašēm<....>wohūg-iz sē a-tuwān guftār pad guftan ī mārīg[10] sē, u-š adawdād[11] <..........> dastwarīh, ud čiyōn nē barsom ayāb [V: ˣayāft] abar kīš.

gə.uuī.na. <.......> ud gēwina guftār tuwānīg pad īφā ˣud ˣašēm-wohūg sē guftan ēwāz <........>* ˣašēm-wohūg čahār guftār tuwānīg, tuwānīg pad ašē-wohūg ī guftan ud nē-iz <.......>* sē guftār tuwānīg; pad mārīg ī sē ī u-š guftan ēwāz adawdād]].

....

<..........> ōwōn rēman[12] ī pad nasā ī mardōm <ud> sag,[12] ānōh kū dēnīg <harg>* pad kīš ud mōγ ayābēd ud yōjdahrgar pad kīš ud mōγ ud ʿabārīg dēnīg <harg>*ʾ pānzdah.

sīh-bār-iz ī dūr pad ān ī ʿwiškar <gyāg>,*ʾ yōjdahrgar pad kīš ud mōγ.

<ud ka> ˣa-widišnīg gyāg ī pad abar-rayēnišnīh, ī guft-ēstēd <ašēm-wohūg>* nē-dādīhā, ud pānzdah-bār pad-iz dūr[13] pad ān ī ʿwiškar ud wiyābān gyāg'

<ud abar xōg ī>* ahlomōγn, ēn-iz pad ʿdēnīg harg' abar hagadwarān, ī andar čiyōn-šān mōγ-narsē[14] ī abar-šān hē, sabuk-kardan pad xwār-guftan ī ʿwināh puhlʾ kām, ud dast(?)[15] ʿwināh puhlʾ āyōzēd ud ō ʿwišād anāg āsānʾ ō xwēš dawēd(?) [V: ˣxwēšēnīdan] gundīh(?) frēftān kašīdan.

یادداشت‌ها

4.10-11 1. nsʾy y ANŠWTA KLBA.
_(م): nasā ī mardōm <ayāb>* sag.

4.12 2. QDM pyšwyh(?).
_ (م): abar-ˣšōyišnīh.
_ Λ⟶ MD (4.16): abar-šōyišnīh.

4.13 3. 10 + 3 + 3.
_ sunj, I, pah, ۵،۵): 10 + 3 + 2 / ˣpānzdah.
_ Λ⟶ MD (4.15).

4.17 4. YHWW.........kʾlyh-y(?).
_ (م): ˣbaw<ēnī>kārīh-ē(?) .. .روند فرآوری، روندکار و تولید

4.17 5. šp ʾnyhʾ
_ sunj, I, pah, ۵،۹): špʾnyhʾ
_ (م): šubānīhā.

4.19 6. ʾnʾnʾsʾnyh pltwm.
_ (م): [an] an-āsānīh fradom.
__ Λ⇔شایست، ۲۸ د ت، ۱۹۳، ۱۵-۱۹۷، ۲): ān panj-āsānīh ud panj-an-āsānīh.........fradom an-āsānīh az ān ī arzur grīwag, dar ī dušox.

4.20 7. .... ʾyʾpyt dʾnstnʾ.
_ (م): V: abārīg <dēnīg harg> ˣabāyēd(?) dānistan.

4.21 8. LA ʾyʾp.

4.22 9. ʾšmhwkʾ.
_ sunj, I, pah, ۵،۱۲): ʾšmwhwk.

5.2 10. mʾlyk.

_ (و.ن.ش.،طاووسی): (mārīg) ....سیلاب،هجا.

_ (زیرنویس ش 13.۵،شایست،مزداپور):

_«واژه و هجا، نوعیِ تکیه در تلفظِ واژه‌ها و قرائتِ آهنگینِ اوستا می‌باشد که نخستینِ آنها بر هر واژه قرار می‌گرفته‌است».

11. ʾtpdʾt'.

_ (۴۳،روایت،میرفخرایی): (atwdād)............ ...نیاز و مضیقه.

_ Λ⟶ روایت،الف ۴ د ت،۱۰۵،۱): ōy-ē ʻmardōm dānišn' ī ōy adwdād mad-ēstēd ā-š ....

_ Λ⟶روایت،الف ۴ د ت،۱۰۵،۶): pad-iz and drahm kam, ā-š adwdād ī mard-ē ōh abāyēd kard ......

_ Λ⟶KAPADIA,GPV): (atwdād or atpdāt)

_کاپادیا، در واژه نامه‌ی وندیداد، راه مینمایاند و باز می‌گرداند به :

Av.XIII.20.24): atwā. dāīduš.

12. [y PWN nsʾy] y PWN nsʾy y.

13. PWN cLHYK.

_ sunj, I, pah, ۶،۷): PWN-c LHYK / pad-iz dūr.

14. mk-lsʾy(?).

_ (م. بنا به پیشْنهادِ دکتر رقیه‌ی بهزادی): moγ-<na>rsēh.

_می‌شاید فارسی‌گردانیِ سخنواره‌ی پایانی چنین باشد:

<واز خویِ>* آشموغان یکیِ نیز این است که برابرِ وظیفه‌ی دین <یِ خود>* بر مردمانِ فرساخته (= به کمال رسیده= hangadwarān)، از آن میان، یکی چون مُغْنرسه را <در بدآموزی‌هایِ خود> سبک کنند و خوار بدارند......».

15. W YDE' ; V: NSE' (ruwān).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

4. šašom pursišn

sunj (I,pah,۶); B (5.3);
ت ۶۶ (۵_۷); MD (5.18)

5.19 pursīd ham ahlomōγ, kū čim zōhr nē _ān ī jīw-ē(?)[1] ō ātaxšān ābān barēd_ wināh ahlawān?

ahlawān xwarišn handāzīdan <handarz; ud ašmā>* pad abesīhēnīdan ī xwarišn ō mardōm ud gōspand ēdōn meh-sūd ud wuzurg frayād?

* passox *

6.2 hād! čiyōn pad wēmārīh bē burdan ī az ʻ<mardōm>[2] tan' <ud> ōšān-iz azīšān kām,[3] u-šān āsānīh-iz rāy ham tan kardan xūb, ud ōwōn <zaxm>* ud zyān azīšān abāz-dāštan, ˣgurgān <ud> hammis dēw-ēsn <ud> mar ōzadan dādīg; bē <kardārīh ud> ˣōšāntar gyān ud pad dūr[4] az pākān <ud> pākīh čiš ōšān pad xwēšīhā <............> pad ʻduš(?) ēwēn'[5] ud dēw-ēsn ud gurg pad andar hazzān <ud> wiškar gyāg abar dār abar-ki<rrēnišnīh>[6](?).

6.8 sazāg nē andar sarīg(?)[7] [V: ˣsarāy] ud kanār ī gyān ī pākān ud pākīh čiš.

یادداشت‌ها

9 1. dwl-y(?); V: yw[l]-y(?).

_ (م): V: ^{x}jīw-ē.

2 2. MN..........tn'.

_ (م): az '<mardōm>* tan' .... از تن < مردمان > *.

3 3. kwm(?).

_ (م): V: ^{x}kām ... .تمایل، خواست، اراده، آرزو، هدف.

5 4. pt' LHYK(?).

_ (م): pad dūr.

6 5. wddš(?) ᵓdwyn'.

_ (م): ^{x}dwš-ᵓdwyn / ^{x}duš-ēwēn.. ....بدآیین.

_ B (5.10): ....(?).

7 6. ᵓplk..........(?).

_ (م): V: abar-ki<rrēnišnīh>.

_ (م): V: abar-da<rrēnišnīh>.

_ Λ⇔KAPADIA,GPV,394): (apar-karinišnih) Act of cutting: also written ( ). q.v;Av.rt.): pairi-karent.

.8 7. slykW / sarīg(?) ud.

_ (م): ^{x}slᵓdW / ^{x}sarāy ud...... .... سرای، خانه.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

5. haftom pursišn

sunj (I,pah,v); B (5.12);

ت ۶۶ (۵_۱۷); MD (6.9).

6.10 pursīd any ahlomōγ: kū ka, āz ud waran ud <xēšm>* [V: nang] ud arešk ud abārīg 'wināh āyōzīh[1], <ud> druz wānīdan, weh-dēn meh-handarz; awēšān <darmān ī>* 'wināh āyōzīh ī mardōm' frahistīhā, paywandišn[2] ī xwāstag ud zan, zan <andar-hilēnd>* ō hamīh ī amaragān dād, kē padiš āz ud waran ud arešk ud nang ud anī-z was <anāgīh>* _az 'wināh āyōzīh ī mardōm'_ stō-bawēnd ud 'gannāg-mēnōg nērōg' <abesīhēd>*, čiyōn amā pad paywand dastwarīh 'zarduxšt čāštag kardag'; čim <nikōhēd>*?

* passox *

6.18 hād! hamīh ī ašmā pad xwāstag ud zan az 'zarduxšt <čāštag'>* ī-šān xrōsīgān-iz xwānd[3] ī az fasā, būd frēftārīhā <dastwarīh ī 'ahlomōγān>* čāštag kardag', pad āz ud waran <ud> arešk ud nang[4] amaragānīg az [V: ^{x}kē] bē harzag-<garīhā>[5] andar-hilēnd; andar gēhān āšōbīhā ud pad 'mardōm[6] āsānīh <ud

warzišn'>* ajgahānīh; pašt [V: ˣnibišt] abāz ō ān ī xwāhēd ud 'kardag čiš' kardan ud mōšīdan; ī az <wizōhišn ud>* xwāyišn ī kār; gēhān awērāngarīhā; ud pad abaydāg paywandīh ī jud-jud mardōm <ī gēhān>* pad āmēxtag zanīh abāg šōyar[7] [V: ˣšusr] pad gumēzagīh wanīgarīh; ud ham-kunīh <ī mardōm wisistagīh>* ud stardīh[8]; ud ēk-ēk [ud] az mardōm wišuftārīhā; ud pad 'wāspuhragān xwēšīh' <tabāhīhā; V: kastārīhā>*.

'kardag xwadāyīh' <ud> gāh ud pāyag ī mardōm agārēnīdan; gēhān nirfsēnīdārīhā,[9] <ud 'hamāg>* kas mādag' kastārīhā ud, pad xwēšīh ud dārišn ōftārīhā [V: ˣānāftārīhā; V: ˣnihuftārīhā]; <ud pad>* dādwarīh ānābīhā; ud pad ēd 'škefttom dēw-ēzagīh' druz walēnīdār<īhā,[10] ud 'ohrmazd> dām' harzag-garīhā;[10] ud pad padwēšag ī aziš _'anērān dehān' abar 'ērān dehān' <čērgarīhā,_ rēmanīh ud nasīdā>*rīh(?)[11] ul-rasēnīdārīhā; ud pad wišōbišn ud abesīhišn ī 'ohrmazd <dām ud dahišn>* u-š 'petyārag nērōg' <ō>* dādār <ī> gēhān; ud kām ī gannāg-mēnōg abar dāmān ī <ohrmazd>* ānāftārīhā.

ud az xōg ī ahlomōγān ēk, was ēwēnag zahr frēftārīhā <abar 'ohrmazd>* dām' <ud> ō gēhān rēxtan, padiš gēhān ī ahlāyīh wēmārēnīdan murnjēnīdan.[12]

یادداشت‌ها

6.11 1. ᵓywc"

_ (م): āyōz<īh>.

_ Λ⇔MD (6.12).

6.12 2.pwndšn"

_ (م): p<t>wndšn" / pa<y>wandišn.

6.19 3. KYTW-t".

_ (م): K<R>YTW<N>T" / ˣxwānd.

6.20 4. nnnb g.

_ sunj, I, pah, ۷.۱۶): nng / nang.

_ Λ⇔MD (6.14).

6.21 5. hlcwk.........(?).

_ (م): harzag-<garīhā>.

_ Λ⇔MD (7.9).

6.22 6. mltwm [PWN].

7.4 7. šwtl(?).

_ (م): šōyar(?).

_ Λ⟶ ف.ز.پ، فره‌وشی): šōd; Λ šōy.

_ ŠAKI,AR,OR,291): *šusr.

7.4 8. stwlyh y.

_ (م): ˣstardīh.

7.7 9. lpsynytᵓlyhᵓ.......

_ sunj,I, pah, ۸.۵): nlpsynytᵓlyhᵓ

_ (م): <ni>rfsēnīdārīhā <ud hamāg>.

7.9 10. wᵓlynytᵓl........dᵓm hlckglyh.

_ (م): wālēnīdār<īhā, ud 'ohrmazd> dām' harzag-garīh<ā>.

11. ....lyh.

_(م):<nasīdā>rīh; V:<wišoftā>rīh; V:<nirfsēnīdā>rīh; V: ....

_واژه‌هایي از این دست، که نشان دادیم، می‌توانند سیماهایي گُمانشی براي بازسازيِ افتادگيِ بافتِ سخن باشند.

12. ٨⇔ بُنْ‌دَهِشْ،ت‌د۲،۲۱۵،۹-۱۴):

andar xwadāyīh <ī>* kawād, mazdak <ī>* bām-dādān ō paydāgīh mad, dād ī mazdakīh nihād, kawād frēft <ud> wiyābān kard <kū>* zan ud frazand ud xwāstag pad hamīh ud hambasīh abāyēd dāštan, ud framud dēn ī māzdēsn az kār dāštan.....

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_منصورِ شکی، این روایتِ گرانسنگ را، برای نخستین بار قرائت، بازسازی، آوانویسی و در مجله‌ي آرشیو اورینتال به انگلیسی گزارش کرده‌اند، نک:

_ AR.OR.46.P 290 P 293.shaki.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

6. haštom pursin

sunj (I,pah,٨); B (6.13); ۶۶ت (۶-۱۹); MD (7.17).

7.18 pursīd any[1] [V: ˣēk] ahlomōγ: kū ka, <'weh-dēn abardar>* handarz[2] <meh-dādestānīh ud>*[3] a-wināhīh, 'ašmā xwadāyīh ud dādwarīh kārezār' ī abāg <anērān ud abārīg was ī az ēn druwan>dān-iz[4] <ud> was kār ī a-wināhīh kardan nē-šāyistan[5] nē abāg a-wināhīh <ud nē abāg dādestānīh warzīdan: ud ēn hamāg ī>*[6] hambasān, čim kunēd?

* passox *

7.23 <hād! 'amā xwadāyīh ud> dādwarīh kārezār' ī abāg anērān ud abārīg was ī az ēn <druwandān>* az 'dēn māzdēsn dastwarīh' andar kār dārēm.

meh-dādestānīh <ud a-wināhīh āyōzīh>* 'weh-dēn abardar handarz'.

ud sāmān ī meh-dādestānīh <ud a-wināhīh, 'rawāgīh> sūdīh' ud 'pādīrān zyānīh' kē-š andar 'gumēzagīh[7] <āwāmīhā' 'zyān> rawāgīh-ē[7], ud 'pādīrān sūdīh-e'

8.4 čiyōn amaragānīg sūdīh[8] <ī ahlomōγān, kē-š>[8] 'dēn hēnīg zyānīh' ud 'pādīrān sūdīh'-iz; rawāgīh ī ān

'amaragānīg sūd' andar gēhān, rawāgīh ud winnārišn ī dām, <ud> paywandišn ī ō frašagird, ī 'pōryōtkēšīg weh dād'; u-š armēštīh <ud> a-rawāgīh ī dām, wisānišn ī az frašagird, ī 'ahlomōyīg wattar dād'

ud kardār ī meh-dādestānīg kār pad-ēwāzīg 'rawāg zyānīh' <ud> 'pādirān sūdīh', andar-š ōwōn bawēd čiyōn andar 'wāyišn ī tagīg wād' pad 'amaragānīg srāyišn bōzišn' az gand ī-š andar wāyišn widār ō hambasān rasēnēd.

bēšīdār, ast kē ēdōn a-wināh, čiyōn a-wināhīh ī dādār, pad 'ham dahišn sūd' [V: 'ham dahišn ˣsūdīh'] ud meh-dādestānīh, dād ī dām ō kušišn ī abāg druz, ī-ka-iz-šān[9] andar kušišn dard ud bēš ud marg <ud> wasān druwandīh-iz.

ud az 'ahlomōyan xōg' ēn-iz dō: ēk, pad ān ī 'kam zyān rawāgīh' <ud> ān ī 'keh [V: ˣmeh] sūd pādirānīh' ī andar 'meh sūd kār' ō an-āgahān[10] 'abārōn nimūdārīhā' ud ān ī 'meh sūd kār' agārēnīdan; ud ēk, pad ān ī 'keh-sūd rawāgīh' ud ān ī 'keh [V: ˣmeh] zyān pādirānīh' ī andar 'meh zyān kār' andar an-āgahān wiyābāngarīhā,[11] ud ān ī 'meh zyān kār' rawāgēnīdan.[12]

یادداشت‌ها

8 1. AHR[K]N(?); V: ʾyywk'(?).

– (م. در همسنجی با کرده‌های پیشین و پسین): any.

7.18 2. ....hndlc'.

– (م): <weh-dēn abardar> handarz.

– sunj. 1. pah, ۸.۱۷): māzdesn handarz.

– Λ⟶MD (8.2).

7.18 3. ⟶MD (8.2).

7.19 4. ....dʾnʾ-c(?).

– (م): <druwan>dān-iz(?).

7.20 5. LA šʾstn'.

– (م): nē ˣšā<ī>stan.

7.21 6.

–بازسازی بافتِ سخن گُمانشی (=فرضی) است.

8.4 7. gwmyckyh..........lwbʾkyh-y.

– (م): 'gumēzagīh <āwāmīhā' 'zyān> rawāgīh'-ē.

– Λ↔MD (28.21): gumēzagīh āwāmīhā zamānagīhā.

8.5 8. swtyh.........

– (م): V: sūdīh <ī ahlomōyīh, kē-š>*.

– (م): V: sūdīh <ī ahlomōyīh wattar dād, kē-š>*

8.15 9. y AMTc šān' / ī-ka-iz-šān.

8.18 10. [ʾn-ʾsʾn] ʾn-ʾkʾsʾn'.

8.21 11. wydʾpʾn-glyh.

– (م): wiyābān-garīh<ā>.

8.21-22 12. lwbʾkyh ynytn'.

–(م): ˣrawāgēnīdan.



7. nohom pursišn

sunj (I,pah,۱۰); B(7.11);

۶۶ت(۷-۱۹); MD (9.1).

pursīd any ahlomōγ: kū ka, mānsar ast ī pad gōwišn ī <zarduxšt, ud>* ast ī pad gōwišn ī frašōštar <ud> jāmāsp, ud ast ī pad gōwišn ī wahman[1] ud yazdān[2] [V: wahman ud <abārīg>* yazdān], ud ast ī pad gōwišn ī ān ī awēšān pēš az zarduxšt ud pas-iz az sēn,[3] paydāg, <nē>* hamāg ohrmazd ō zarduxšt guftan; amā pad ān ī-mān abar ān ī ohmazd ō zarduxšt guftan ēwāz „gāhānīg„ ud abārīg, zarduxšt u-š hāwištān az gēhān brēhēnīd,[4] saxwan-iz kē[5] hagārihistan[5] <ud> pad waštagīh hangārd.[6]

* passox *

hād! abārīg mānsar ī jud az „gāhān„ agar ōh az „gāhān„ <ud> az „yaφā ahū wairyō„ brēhēnišnīh, ham mānsar ī jud ī az abar gugāy, ān gōwāgīh[7]-abāg-xwad ohrmazd pad 'wisp āgāhīh nērōg' brēhēnīdan, ud nē az 'mardōm dānišn' ī-ō-iz bahrān bahr ī aziš nē-rasād-būdan.

pad was ēwāz[8] <ud> gōwišn ī māsar, nē hamāg ohrmazd ō zarduxšt pad ān ēwāz guftan, bē gōwišn ī

jud-jud kē padiš ēwāz guftan paydāg ohrmazd hē.

9.18 ān ēn mānsar, čiyōn frāz-gōwišn ī zarduxšt ud any wehān wattarān-iz, ān-iz ī dēwān tā-iz gannāg-mēnōg[9] <jud-gōwišnīh>* az „ohrmazd-guft„ andar paydāg.

9.20 ān gōwišn, ān-iz ī gannāg-mēnōg ud dēwān, „mānsar„ ud „dād ī jud-dēw„ <jud>* ˣaz „dēw-guft„ bawē, ud „mānsar ohrmazd„ ō zarduxšt, pad was ēwāz, hamāg ohrmazd ō zarduxšt xwastūgīh, ud ast ī nē hambasān, čiyōn „gāhān„ kē ašmā-iz pad hamāg „guft ohrmazd„[10] ō zarduxšt, ast ī pad ēwāz ī zarduxšt, ud ast ī pad ēwāz ī amahraspandān, ast ī pad ēwāz ī gōšurwan, ast ī <pad>* ēwāz ī abārīg yazdān guft-ēstēd, ō [V: ˣud] hamāg ohrmazd ō zarduxšt guft nē hambasān.

10.6 ud az xōg ī ahlomōγān[11] 'waranīg nigerīdārīh' ī abar xwēš akōmanīg nigerīdārīh ī abar ahu[12] <ud xū>bān(?)[12] gōwišn [V: 'ˣahūīh gōwišn'].

یادداشت‌ها

9.4 1. whwnm(?).
- sunj,I,pah,۱۰,۳۰): hwwm.
- sunj,I,pāz,۱۰۴): haom.
- sunj,I,Eng,1): Hom.
- de MENASCE.TLD,33): (Hvōv).
(م): ˣwhwmn(?) / wahman.

2. yzdᵓn'.

_ sunj,I,pāz,١،٢): īhạn.

_ sunj,I,Eng,1): Ijads.

_ de MENASCE,TLD,33): Sēn.

_ (م): yazdān.

_ (م): V: wahman ud < abārīg >* yazdān.

_ (م): Λ⟶ MD (10.4): ēwāz ī abārīg yazdān.

3. sdyn'.

_ sunj,I,pāz,١،۶): dāuuūn.

_ sunj,I,Eng,1): Dayūn.

_ de MENASCE,TLD,33): Sēn.

ـ با این واژه و نگارش ( ) در کتابِ هفتمِ دینْکرد نیز رو-به-رو می‌شویم؛ سنجانا در آنجا واژه را sa.ē.na یا همان سینِ پهلوی خوانده است، نک:

_ sunj,XIV,pah,48): ud az dastwarān sēn (shaênava) čiyōn-š ēn-iz abar-gōwēd ....

8 4. blyh-yn-yt'.

_ (م): brēhēnīd .... استنباط کرده‌اند،استنباط شده‌است.

8-9 5. MN hnglhstn'.

_ sunj,I,pāz,١،١١): hugəraītan.

_ de MENASCE,TLD,33): (averāst??) désordonnés ....ناویر ایش‌شده.

_ (م): ˣkē hang<ā>rihistan.

9 6. hngᵓlt'.

13 7. gwᵓkyh(?).

_ de MENASCE,TLD,33): (ˣ gukāyih):

portent le témoignage ....گواهی می‌دهند.

_ (م): gō<w>āgīh(?)......... ....سخن،نطق،کلام،دلیل.

9.15 8. ᵓywc.

_ sunj,I,pah,١٠،١٣): ᵓywᵓc / ēwāz.

9.20 9. gnᵓk-mynwk MN ᵓwhrmzd gwpt'.

_ (م): V: gannāg-mēnōg <jud-gōwišnīh> az ohrmazd-guft; V: gannāg-mēnōg <jud-gōhrīh>* az ohrmazd-guft; V: gannāg-mēnōg < hamāg dēw-guft>* az ohrmazd-guft.

10.2 10. gwhrmzd(?).

_ (م): 'gu<ft o>hrmazd'...... گفتِ اورمزدی، وحیِ اورمزدی.

10.6 11. ᵓhlmwk'.

_ (م): ᵓhlmwk<ᵓn> / ahlomōy<ān>

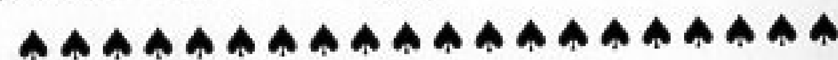
10.7 12. ᵓhwpᵓn(?).

_ sunj,I,pāz,٢،١٩): āhū-pạn.

_ sunj,I,Eng): scriptures, that have reference to protection by Ahúrmazd.

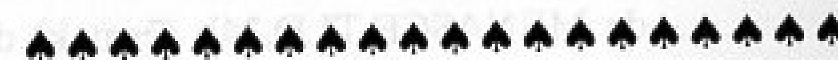
_ de MENASCE,TLD,33): (ahūpān??).

_ (م): ahu <ud xū>bān(?).



ـ وست (west) نیز، در سلسه کتاب‌هایِ مقدس شرق (= SBE) جلد سی و هفتُم، به گونه‌ای ناساز، این روایت را به انگلیسی گزارش کرده است، نک:

_ THE SACRED BOOKS OF THE EAST. VOLUME XXXVII. P 406.



8. dahom pursišn

sunj (I,pah,۱۱); B (8.8);

۶۶ت (۸-۱۹); MD (10.8).

.9 pursīd ahlomōγ kū: ēzm[1] ī tar abar[2] ātaxš[2] sōxtan

čim winăh gōwēd?

xwad nē bawēd.

* passox *

.12 hād! amā ēzmag ī tar abar[3] ātaxš burdan[4] ud winăh, a-dādīhā ranj ī pad hušk-garīh ān ī ēzmag ō ātaxš madan, ud frōkaš-iz(?)[5] ī ātaxš az ān tarīh rāy gōwēm.

ud az xōg ī ahlomōγān abē-sūd āhōg[6] ōšmurišnīh-iz.

——— يادداشت‌ها ———

0.9 1. CYBA.

_ sunj,I,pāz,۲،۲۱): čībā.

_ de MENASCE,TLD,34): (ēsmak) du bois .....چوب.

0.9 2. QDM [PWN] ᵓthš.

10.12 3. ME.

_ sunj ,I,pah,۱۱،۹): QDM.

10.12 4. YBLWN-yt.

_ (م): *burdan.

10.14 5. Wplwkšn'-c(?).

_ sunj,I,pāz,۳،۵-۶): va. faruuašnəč-i.

_ sunj,I,Eng,3): becoming extinguišed.

_ de MENASCE,TLD,34): (nifrīkišn) on éteint. ....

....(آدمی خاموش می‌کند).

_ (م): ud frōkaš-iz(?)........... .....(آتش را) و نیز فروکش.

ـبسا که واژه‌ي در نظر زیرِ نفوذِ فارسی نوشته شده باشد، با این همه، خوانش واژه به‌گمان است و نتوانستیم هیچ گواه‌نوشته‌اي براي آن نشان دهیم.

10.15 6. ᵓpyyswt' ᵓhk(?).

_ sunj,I,pah,۱۱،۱۲): ᵓpyyswt whᵓk.

_ sunj,I,pāz,۳،۷): avisūt. va. xwāk.

_ sunj,I,Eng,3): (it should apper) worthless.

_ de MENASCE,TLD,34): (*apē sūt vahāk) un prix sans valeur. .... پاداش بی سود و ارزش.

_ (م): V: abē-sūd āh<ō>g.

_ Λ↔MD (11.3).

_ (م): V: abē-sūd <wi>hā<na>g.



9. yāzdahom pursišn

sunj (I,pah,١١); B (8.13);

ت۶۶ (۹،۲); MD (10.16).

0.17 pursīd ahlomōγ kū: may ī a-paymān <xwārdan>* wināh čim gōwēd?

ud may <ī>* paymānīg[1]-iz xwārdan[2] nē šāyēd.

* passox *

0.20 hād! amā may a-paymān xwārdan wināh gōwēm, <ud ka paymānīg xwārdan>* šāyēd.

čiōn dēn gōwēd kū: ān ī ....(?)[3] [V: ˣpaymānīg] hur xwārēd,[4] ān ī ˣhōrdād sūr(?)[5] šāyēd xwārēd [V: ˣxwārīdan], u-š nimāyēnīd[6] ān, gāhān pad a-srāyišnīh <ud> āstārēnīdan(?).[7]

1.2 ud az xōg ī ahlomōγān duš-kirrōgīhā[8] wāzag ī kasān wardēnīdan ud āhōg abar-xwāstan.[9]

یادداشت‌ها

10.18 1. ptm[ɔ]nykc.

_ Λ⟶MD (10.20).

ـ چنین می‌نماید نگریسته‌ی پرسشگر این است که: در مِیْ‌خوارگی، از یک سو نمی‌توان اندازه نگه داشت، وز دیگر سو، فزونْ‌نوشی و گزافهْ‌گساری نیز در دین روا نیست.

پس، دستم به دامنت ای فقیه! بگو چاره چي ست؟

10.18 2. hwltn'.

_ (م): xw<ā>rdan.

10.21 3. pltwht'(?).

_ sunj,I,pāz,۳،۱۴): purtuxtə.

_ sunj,I,eng,4): much.

_ B (8.17): pltwht'(?).

_ de MENASCE,TLD,34): (partoxt ??)tempéré. .. نه سرد نه گرم.......... ....

_ (م): ˣpaymānīg(??) (مي) به پیمان.

ـ به هر روی، نوشت-و-خوانِدِ این واژه گُمانْ‌وَرزانه است و احتمالِ جا-به-جانویسی و کژبینيِ رونویس‌کنندگان را نباید ندیده گرفت.

_ Λ↔DKIII.ch 316, sen 3 = MD (316.11-14): ud āz az ˣčerīh ī abar čihr, pad ānābišn ī čihr: u-š abāz-dāštār hordād āmurdād, xwarišn xwārišn, az āz čihr bandīhēd čihr ayyār hamestār';

10.21 4. ŠTEN-yt'.

_ (م): ˣxwārēd.

.1 5. pltwht'(?) swl.

ـ آیا واژه و نگارش ( ) تواند بود کرِّنویسی‌ای برای hōrdād sūr ( ) باشد؟ به هر روی، نک: YAS,pah,HAT,33,8c): bawēd ašmā [amahraspandā] ān ī amurdād tuxš, ud ān-iz ī hōrdād-sūr [mizd].

1.1 6. mᵓdynyt'.

_ de MENASCE,TLD,34): (ˣnimāyēnīd) ce que montre .... آن چه نشان می‌دهد.

1.2 7. ᵓstylyt(?).

_ sunj,I,pah,۱۱،۱۹): ᵓstᵓlyt.

_ sunj,I,Eng,4): he becomes quilty.

_ de MENASCE,TLD,34): (ˣastārēnītan) en inculpant. .... با نکوهیدن.

_ Λ⟶Mack,CPD): (āstārēnīdan) cause to sin.

1.2 8. ddwškylwkyhᵓ

_ sunj,I,pāz,۳،۱۷)xwušk-garūiiāh.

_ sunj,I,Eng,4): by rendering thier throats dry.

_ de MENASCE,TLD,34): (ˣduškērōkīhā) malhabilement.................................. با بد مهارتی.

1.3 9. QDM BOYHWN-stn.

_ Λ↔KAPADIA,GPV): (madam-baoihūnastan) to look into, look with envy or with bad motive; to look for.



10. dwāzdahom pursišn

sunj (I,pah,۱۲); B (8.20);
۶۶ت (۹ـ۸); MD (11.4).

pursīd kū: ēn hamāg was mānsarīg[1] ōšmurišn ī ašmā, [mānsar](?) —gōwišn ī ohrmazd— būd, saxwan pad ōšmurišnīh ō pādīrānīh ī az xwēškārīh rasišnīgīh, čim? ud 'ruwān bōzišnīh[2] rāy' 'mānsar gāhānīg drahnāy' ī „ohrmazd guft„ bowandag?

* passox *

hād! hamāg mānsar ōšmurišn ī amā 'dād ohrmazd', gōwišn ī paymān ī abāg 'mēnōg ruwān bōzišnīh', gētīg-iz framāyišn ī frahang, abzār ī abar dādār-šnāsīh u-š kām-warzīdārīh, 'mēnōgān yazdān ud dēwān'-iz andar-dānišnīg, ud yazdān yaštārīh ud šnāyēnīdārīh, ud dēwān a-yaštārīh ud bēsīdārīh, ud „dādīg„[3] ud „hādīg-mānsarīg„ <ud> „gāhānīg„ dānišn,[4] ˣud kunišn ī andar „dādīg„ ud „hādīg-mānsarīg„ <ud> „gāhānīg„ zamānag ō kār ī abērtar barišn, u-š šnāxtan padiš xwadāyīh ud sālārīh ud dādwarīh zamānag rāyēnīdan, ud dahišn <ō frašagird>* paywastan, druz wānīdan ud

az dām bē-burdan, dām-bizeškīh(?) [V: ˣbōzišnīgīh(?)],[5] ud rāyēnīdārīh <ud> ʿwālišn(?) dahišnīhʾ[6] was ʿgēhān mardōmʾ frahaxt[7] būd bawēd ud āgāhīh.

11.21 ud ēd-iz rāy, kū ka, ahlomōγ [V: ˣahlomōγān] ō dēn kušišn rasānd,[8] pad ʿdānišn[9] frahangʾ ud abzār ī aziš ʿhamāg ahlomōγānʾ[10] ēraxtan ud škastan abāz-abgandan, <ud> az dēn <ud> xwadāyīh ud gēhān wizend[11] abāz-dāštan, čār bawād.

یادداشت‌ها

11.5 1. nslwwk.

_ sunj,I.Eng,4): Máthré.

_ Λ⟶MD (11.10).

11.7 2. bwcšnyk.

_ de MENASCE,TLD,34): (ˣbōcišnīkīh) la salut……. .. ……… .. .. … …… ……… ……نجات،رهایی.

_ (م): V: ˣbōzišnīh.

11.15 3.Wd ᵓtyk.

_ sunj,I,pah,۱۲،۱۰): W dᵓtyk / ud dādīg.

11.15 4. dᵓšn'.

_ (م): dᵓ<n>šn'... دانش مَنثَرِ ای و دانش گاهانی < زیناوندشدن به >.

11.19 5. dᵓm bcškyh.

_ (م): V: dᵓm b<w>cš<n>kyh / dᵓm b<ō>ziš<n>īgīh.

11.20 6. w ᵓdšn dhšnyh.

_ de MENEASCE,TLD,35): (ˣvāyišn dahišnīh ?) on ... delivre……… ……… ………… ……(آدمی) آزاد می سازد.

_ (م): V: wā<l>išn dahišnīh ……………… ……… …. ……… .. ……..فراهم‌آوردنِ زمینه‌ي رشد و بالش آفریدگان.

_ (م): V: ud āsān-dahišnīh(?).

11.20 7. plᵓhht'.

11.22 8. YHMTWN-ᵓnd / rasānd.

_ (م): V: ˣrasēnd.

11.22 9. dᵓšn'.

_ (م): dā<n>šn'.

12.1 10. ᵓmwk'.

sunj,I,pah,۱۲،۱۸): ᵓhlmwk' / ahlomōγ.

_ (م): ˣahlomōγān.

12.2 11. znd.

_ sunj,I,pah,۱۲،۱۹): wznd / wizend.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

11. šāzdah ī hāwišt pursīd

ēk pursīd:

sunj (I,pah,۱۳); B (9.12);
ت ۶۶ (۱-۱۰); MD (12.3).

..4 ham <hāwišt pursīd>* kū ka, abar ān ī srūd gāhān, kirbag padisāy, madan ī ō 'kirbag nērōg pādār[1] 'weh mēnōg zōr', ud rasīdan ī ō 'pahlom axwān hu-dahišnān,[2] paydāg, az weh-dēn abāz-stāyīdan[3] <ud> anī-z margarzān, appārīh ī kirbag ˣud ō ān nērōg ud gyāg madan, čim gōwēd?

* passox *

2.10 hād! 'kard kirbag' ī ō ān nērōg dād nēst nē-bawēd[4]; ud appār-kirbagīh az abāz-stāyīdan ī weh-dēn ud anī-z margarzān, pasīh ī az 'spōxtan ī kirbag mizd' ō tan ī pasēn, nē weh-dēn nēstīhīdan[5] ī kard-kirbag-hast; čiyōn yasn[6] ī appār andar ēzišn, nē nēstīh ī ān ˣyasn, bē, pasīh ī az ān ī wizīst[7] yasn.[8]

یادداشت‌ها

12.5 1. ptʾl.
_ (م): p<ā>dār.

12.6 2. ʾdhšnyh(?); V: h-dhšnyh(?).
_ sunj,I,pāz, ۵،۱۰): adəhšniia.
_ de MENASCE,TLD,35): l'obtention du don… ….
دریافتِ موهبت……………………………….
_ (م): V: h<w>-dhšnyh / ˣhu-dahišnīh ……..نیکودهشی.

12.6-7 3. LAWHL stʾdytn'.
_ (م): abāz-stāyīdan ………… بازگشتِ از ستایش،انکاردین.
…… …………… ……………… روی‌برگرداندنِ از ستایش.
_ Λ⟶ فره‌وشی،ز.پ.ف،۳۰): (apāč stāyistan)………ارتداد،.
………………………………………………ترکِ مسلک.

12.10 4. LA YHWWN-m(?).
_ sunj,I,pāz,۵،۱۴): lā. yəhuuūnət.
_ sunj,I,pah,۱۳،۷-۸): LA YHWWN- yt / nē-bawēd.
_ sunj,I,Eng,5): does not becomes.
_ de MENASCE,TLD,35): (nē dānam) je ne sache pas
…. …………………………… …………………نمی‌دانم.
_ (م): nē-ˣbawēd.

12.13 5. LOYT w yhytn'.
_ sunj,I,pah,۱۳،۱۰): LOYT'-yhytn' / nēstīhīdan.
_ de MENASCE,TLD,35): (ˣvaštan ?) transforme …
……………………………تغییرِ شکل می‌دهد؛ تَرادیسیده می‌شود
_ (م): ˣnēstīhīdan……. ………………نیست‌شوندگی،امحاء.

2.14 6. yst'.

_ sunj,I,pāz,۵،۱۸): časta.

_ de MENASCE,TLD,35): l'occurrence .... جستن.

_ (م): ˣyasn.

12.15 7. wzyst.

_ (م): wizīst ....بند، قطعه، شعر.

_Λ⟶ ف.ز.پ،فره‌وشی): wičast.

12.15 8. yst'.

_ de MENASCE,TLD,36): (ˣyašt)culte.... .....ستایش.

_ (م): ˣyasn.



12. dō pursīd

sunj (I,pah,۱۳); B (9.21);
ت۶۶ (۱۰-۱۱); MD (12.16).

12.17 pursīd: kū ka, ˌguft-ohrmazdˌ nimūdan ī ō mašī[1] <ud> mašyānē[2] būd, paydāg, ud fradom ō <jam> ham-pursīd, pas az mašī <ud> mašyānē pad čand paywand būd guft čim?

* passox *

12.21 hād! ham-pursagīh ī ō jam pad-fradōmīh, paydāg; andar mašīgān, ī pad ēwāz ī šahr ˌmardōmānˌ bawēd, pas az mašī ud mašyānē kē ul hambasān ō guftan <ud> nimūdan ī ohrmazd _az ān ō mašī ud mašyānē nē <abāg>* mašī ud mašyānē,[3] bē, xwad <ō>* mašī ud mašyānē.

13.3 kē-šān mašīg ud mašyānīg[4] jam-iz az paywand būd.

u-š ēn čim: kū ka ham-pursagīh kamist mayān ī dō pad guft ud passox bawēd.

ān ī az ohrmazd ō mašī ud mašyānē guft-ē ud nimūd-ē būd, nē ham-pursagīh ī guftīg ud passoxīg, čiyōn amā, fradom abāg jam būd; paydāg.[5]

یادداشت‌ها

.17 1. msyd.
.18 2. mšᵓny.
.2 3. mšᵓny-yk.
.3 4. mšᵓyk.
.7 5.

–برای پی‌گیری این بحث، نیز نگاه کنید به همین کتاب سوم دینْ‌کرد، کرده‌ی ۳۱۲؛ چاپ مَدَن برابر است با (313.16=)(م).



13. pursīd sē

sunj (I,pah,۱۴); B (10.9);
۶۶ت (۱۰-۲۱); MD (13.8).

13.9 pursīd kū: ān ī guft-ēstēd, kū ka gōšdāg[1] yazīd, har xwarišn pādixšā xwardan; abārīg, ān pādixšāy xwardan ī ōh-yazed ud āb yazed, āb pādixšāy xwārdan; čim?

* passox *

13.14 hād! andar gōšdāg,[1] urwar ud āb-iz yaštagīh(?)[2] nē; ka gōšdāg yazam, urwar ud āb-iz yaštagīh; ud az ān bē, arzānīgīh[3] ī yaštār pad har xwarišn ud xwārišn <ī>* drōn yazēd.

urwarīgīh ī drōn pad sāxtagīh[4] [V: yaštagīh]; pad
13.18 drōnīh, radīh ī abar hamāg ī urwarīg sāzišnīg.

āb ī andar urwar rāy, har urwar ud urwarīg[5] sāzišnīg ud āb-iz yašt, az ān bē, ˣarzānīgīh ī yaštār pad har 'urwar ud urwarīg sāzišn' xwardan <ud> āb xwārdan <............>*.

13.21 ud ka nē drōn, bē any čiš ī ān ī az urwar yazēd [V: yazīd], ka urwar ud āb ī andar yaštagīh, <........>*; ud az ān bē, 'yaštār arzānīgīh' pad ān 'urwar xwarišn'

<ud> 'āb xwārišn'; ud ka āb yazēd , ēwāz[6] āb yaštagīh, nē yaštār ˣarzānīgīh pad āb[7] ēwāz xwārīdan.

—————— یادداشت‌ها ——————

13.9; Λ

13.14 1. gwšwdʾnʾk'.

_ sunj,I,Eng,7): Gáosahúdáo.

_«قسمتي از گوشتِ قرباني كه به ايزدان فديه مي‌شود» و «چربي‌اي كه بر رويِ دُرون نهاده مي‌شود».

_و نيز نگاه كنيد به:

_ مزداپور، ۲۹ ام او. د.ن، ص ۳۳۱-۳۳۲.

_براي يک نگارشِ درست‌تر از اين واژه نيز نگاه كنيد به روايتِ پهلوي:

_ روايت، الف ۴ د ت، ۲۲،۱۶):.....ud ka gōšdāg ( ) drōn abēr kardag ud šnoman ī xwadāy ....

13.14 2. AYT-yh LA ; V: ayt- yh(?) LA.

_ sunj,I,pāz,v.v): aītiia lāi.

_ sunj,I,Eng,7): are placed before.

_ de MENASCE,TLD,36): il n'y a pas........ وجود ندارد.

_ (م): ˣyaštagīh(?) nē.

13.16 3. ʾlcʾnk-yh.

13.17 4. sʾhtkyh ; V: yšštkyh.

_ sunj,I,pah,۱۴.۹): shtkyh / saxtagīh.

_ de MENASCE,TLD,36): (sāxtakīh) confection .....

....ساخته‌شدن.

_شايد سخن گوشه به زينه و مرحله‌يِ دوم از زينه‌هايِ سه‌گانه‌يِ «دُرون» دارد:

۱-آماده كردن، ۲- ساختن، ۳- يشتن.

_ Λ⟶روايت، الف ۴ د ت، ۱۴،۱۳-۱۴): ēn drōn sē čiš: kardan, sāxtan ud yaštan, ud har ....

_ (م): V: ˣyaštagīh(?).

13.19 5. ʾwlwl[yy]-yk.

14.2 6. wʾywwʾc'.

_ Λ⟶MD (14.3).

14.3 7. [w]ʾp.



14. čahār pursīd

sunj (I,pah,١۵); B (10.20);
۶۶ت (١١-١٠); MD (14.4).

5 pursīd kū: ān ī guft-ēstēd kū az 'petītīg[1] bē', rāh ī ō dušox nēst, čim?

* passox[2] *

.8 hād! rāh[3] ī ō dušox pad rēmanīh ī ruwān.

az 'wināh wizārišn[4] ud yōjdahrīh' darmān ī az wināh _andar 'weh dēn ōšmurišn'

u-š dastwar 'ruwān-bizešk āgāhīh' waxšīgtar[5] kū dārū<g ī>(?)[6] abārīg har wēmārīh andar pēšag ī ruwān-bizeškīh[7] ud āgāhīh ī ān tan-bizešk.

rēman ud ālūdag ī pad wināh ruwān, ka abāg pašēmānīh ī mēnišnīg, ud abaxšīh[8] ī gōwišnīg-iz, az

-.15 wināh petīt, ī kunišnīg, az 'weh-dēn dastwarīh' <ud> framāyišn ī az 'weh dēn dastwar' ruwān-bizešk, čiyōn wizārd-bawēd,[9] kard ruwān az wināh <ud> rēmanīh ud ālūdagīh yōjdahrīhistan[10] rāh ī az dušox ōwōn

.18 brīnēd-bawēd, čiyōn 'wēmār tan' a-nihuft[11] 'tan wēmārīh' ō bizešk ud drustabēd pad darmān

nimāyišn[12] <ud> dahišn, u-š tan az wēmārīh bēšāzīh ud abāz ō drustīh madan.

——— یادداشت‌ها ———

14.5 1. ptytyk.
_ sunj,I,pāz,٨،٢): patǝtī.
_ sunj,I,Eng,8): repentance ....توبه،پشیمانی.

14.7 2. pwrshw'.

14.8 3. HWE- t [lᵓs] lᵓs.

14.9 4. wwcᵓlšn'.
_ sunj,I,pah,١۵،۵): wcᵓlšn'.

14.10-11 5. whš'-yk-tl.
_ sunj,I,pāz,٨،٨): va. ašōītar.
_ de MENASCE,TLD,37): (vaxšīktar) plus spirituel................................ ....روحانی‌تر.
_ Λ⟶ ف.ز.پ،فره‌وشی): (vaxšīk) .. ..روحانی، موجودمینوی.

14.11 6. dᵓlwn'(?).
_ sunj,I,Eng,9): medicine.
_ (م): dārū<g>.
_ (م): V: dᵓlww' (?) / dārō.
_بسا واژه‌ي در نظر زیرِ نفوذِ فارسی نوشته شده است (م).

14.11-12 7. twbᵓn(?) bcškyh.
_ de MENASCE,TLD,37): la medecine de l'âme......
.... پزشکيِ روان.

_ (م): V: tan <ud ru>wān-bizeškīh ...... تن و روانْپزشکی

.14 8. ᵓp̄hšyh.

_ sunj,I,pāz,۸،۱۲): awxšiia.

.16 9. wcᵓltn' y YHWWN-yt'.

_ de MENASCE,TLD,37): (vicārt bavet) est libérée

....رهامیشود.

.17 10. ywšdᵓslynytyhstn'.

_ (م): ˣyōjdahrihistn.

.18 11. ᵓhwpt'.

_ sunj,I,pāz,۸،۱۸): āhūpati.

_ de MENASCE,TLD,37): (āhuft) dé couverte ....

....می‌شود آشکار، میشود کشف.

_ (م): V: a-<ni>huft ....نانهفته،تنهفت،بازیافته.

_با این واژه-و-نگارش در چند جایِ دیگر از کتابِ سومِ دینْکرد نیز رو-به-رو می‌شویم، نمونه را:

_DKIII, ch.335 = MD (327.16): ᵓhwptkyh.

.19 12. n mᵓdšn'.

_ sunj,I,pah,۱۵،۱۴): nmᵓdšn' / nimāyišn.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

15. panj pursīd

sunj (I,pah,۱۵); B (11.9);

۶۶ ت (۱۱-۲۳); MD (14.21).

14.22 pursīd kū: az kunišnān ī mardōm, čē gēhān sūdtar?

ud čē yazdān šnāyišntar?

ud čē dēwān bēštar?

ud čē abardar ī hamāg?

* passox *

15.4 hād! az kunišnān ī mardōm, gēhān sūdtar, ērīh ī andar ōy ī hu-xwadāy <ud> dahibed dād, fragān ī framān <ud> gēhān winnārišn.

ud yazdān šnāyišntar, āstawānīh abar dēn māzdēsn, 'kirbag dām dāštār'

<ud dēwān bēštar, xwēdōdah warzīdan, čē......................>[1]

ud abardar ī hamāg, xrad rādēnīdārīh ī ō xrad arzānīgān: zāhag ī har ahlāyīh.

———— یادداشت‌ها ————

15.7 1.

_پاسخِ پرسشِ سوم، در پیوندِ با دیوان ، افتادگی دارد ولی، نگاه کنید به ادامه‌یِ این بحث درکرده‌هایِ هشتادُم ، صد و نود و پنجُم و صد و نود و ششُم کتابِ سومِ دینْکرد، و نیز، عباراتیِ از زادْسْپَرَم و دادِستانْدینیک:

_DKIII.ch.80 = MD (74.13): ud gōwam kū dēw

dušmen ī mardōm hēnd .... ka xwēdodah warzīhēd ēg-šān ayād-bawēd ān bun-warzišn ī handāzišn kē purr-spāhīh ī mardōm aziš būd, u-šān garān bīm ud ˌbēšˌ ud dard abar-rasēd, nērōg kāhēd ......

_ Λ⟶DKIII.ch.165 = MD (209.17-18): ud ēk wēš ˣwidēmīh ī dēwān u-š wēš mehmān<īh> ī dahmān-āfrīn pad tan rāy, xwēdodah warzišn.

_ Λ⟶DKIII.ch.196 = MD (211.14_19): ēk padīrag ān ī ahlaw zarduxšt, wēš ˣwidēmīh ī dēwān az 'mardōm tan' ud mehmānīh ī dahmān-āfrīn pad tan rāy xwēhdodah-warzišn handarz, jādūg druwand āxt, ˣwēš ˣdušmenīh, škēft zīwišnīh ī-š az xwēdōdah-warzišnīh rāy, a-warzīdārīh ī xwēdōdah drāyīd.

_ Λ⟶زادسپرم (الف ۴ د ت،۵۴۸،۱۶_۵۴۹،۲): sīdīgar, xwēdōdah, abēzag tōhmag rawišnīh rāy, zindagān kē pāšōm kunišnān, ˣpayrānīdag ō hu-zāyišnīh ī frazandān.

- Λ⟶دادستان (الف ۴ د ت، ۳۳۸، ۶ v): purr-rawišnīh ī tōhmagān, ī az ān (=xwēdodah) bē-būd hamāg mardōmān gēhān.

_به گمانِ ما (=مترجمِ کنونی) یکي از هنجارهايِ گُمانشی، برايِ بازسازيِ افتادگيِ بافتِ سخنِ پهلوی می‌تواند سخنواره‌يِ پیشْنهادي زیر باشد:

_ (م): <ud dēwān bēštar, xwēdōdah warzīdan; čē purr-spāhīh [V: abēzag tōhmag-rawišnīh] ī mardōm aziš būd [V: bawēd]>*.



16. šaš pursīd

sunj (I,pah,۱۶); B (11.15);
۶۶ت (۱۲_۶); MD (15.9).

15.10 <pursīd>* kū: 'hu-dēn kas' kē-š 'pēšēnīg ud dēn-
dastwarān čāštag', čāštag-ē[1] nē-grift-ēstēd, andar
frāz-rasišnīh ī kār ud dādestān abar ān ī pēšēnīg ud
15.13 weh-dēn dastwarān padiš jud-dādestānīh, ān ī kadār
'dastwar čāštag' niyōšišn girišn kunišn?

* passox *

15.16 hād! ōy hu-dēn ān <čāštag>* niyōšišn[2] girišn ud
kunišn pad dastwarīh ī ōy kē, andar āwām pēšōbāy[3] ī
weh-dēn; ud abārīg 'weh-dēn būrdār' ī ōy ham-bōy[4]
15.19 šāyēd; ka ō ān dastwarīh an-ayāb, ud 'weh-dēn
bowandag mēnīdārīhā' ān ī ēk az čāštag ī awēšān
pēšēnīg ud pōryōtkēš[5] ud dēn-dastwar būd-hēnd,
15.21 andar a-tarmēnīdārīh ī ān ī did[6] 'pōryōtkēš[5] ud dēn-
dastwar čāšt' axwīg[7] niyōšīdan[8] griftan kardan, padiš
ōstīgānīg[9] winnīrdan[9] xūb.

یادداشت‌ها

11 1. c^{ɔ}štk' c^{ɔ}štk'-y.
_ (م): V: [c^{ɔ}štk'] c^{ɔ}štk'-y.

16 2. ywššn'.
_ sunj,I, pah,۱۶،۱۲): nywššn'.

17 3. pyš[y]wp^{ɔ}y.
_ sunj,I, pah,۱۶،۱۳): pyšwp^{ɔ}y.

.18 4. hmbwd.
_ de MENASCE,TLD,38): même souche همریشه،هم‌بُن.
_ (م،به‌پیروی ازنوشتِ پهلوی): ham-bōy .... درکِ مشترک
.... استدراک < فقهیٔ > مشترک،هم‌فتوا،هم‌اندیشه.

.20; Λ

.21 5.pwlywkyš.
_ (م): pōryō<t>kēš

5.21 6. TB.
_ sunj,I,pah,۱۶،۱۷): TWB.

5.22 7. ^{ɔ}hwyk.
_ sunj,I,pah,۱۶،۱۸): axwyī.
_ sunj,I,Eng,10): heartly .... از ته دل،ژرفانه،قلباً، از بُنِ جان.
_ deMENASCE,TLD,38): d'autres(?). .... دیگران.

5.22 8. ywšytn'.
_ (م): <ni>yōšīdan.

5.23 9. ^{ɔ}wst^{ɔ}nyk^{ɔ}n' ynyltn'.
ـ سنجانا، در جلدِ یکُم از ترجمه‌ي نوزده جلديِ خود از دینْ کرد،بخشِ پهلوی، ص۱۶، زیرنویس ( ) آگاهی می‌دهد که در یکی از دستنویس‌هایِ

دسترسِ ایشان (ōstīgānīg winnirdan) آمده‌است؛ ولی خود، واژه را به (/ ērtan) راست می گرداند و از آن «خوارداشت» و « فرومنشی» را مراد می کنند.
_ de MENASCE,TLD,38): (ˣōstīkān ˣvindard) qu'il la tient avec fermete. .... (که او آن را) بگیرد با استواری.. .. ..



17. haft pursīd

sunj (I,pah,۱۷); B(12.2);
۶۶ت (۱۲-۱۶); MD (16.1).

2 pursīd kū: mehīh ī dēn-burdār az dēn, xwadāy az xwadāyīh ud, dānāg az dānāgīh čim?

* passox *

.5 hād! mehīh ī dēn-būrdār az dēn čim, ēk, rawāgīh <ī>* dēn pad dānāgīh dēn-būrdār.

ud ān ī xwadāy az xwadāyīh čim, ēk,[1] <..... ....>.[1]

<ud mēhīh ī dānāg az dānāgīh čim, ēk,> winnārišn ī dānāgīh <pad dānāg>*; čē dānāgīh čiyōn har azišīh[2]
.8 pad-xwadīh winnirdan šāyistan,[3] ud abāyišnīgīh ī dānišn ō sūd, <ud> sūd ō xwēšāwand(?) [V: ˣxwēšāwandīh] rāy.

— یادداشت‌ها —

6.7 1.

—این روایت (=۱۷) در سامانِ کنونی‌اَش، نادارِ پاسخِ پرسشِ دوم است؛ شاید سخنواره‌یِ زیر، با رویکردِ به روندِ سخن، بتواند یکي از هنجارهایِ گُمانشی

برایِ بازسازیِ افتادگیِ بافتِ سخن باشد:

_ (م): ud ān ī xwadāy az xwadāyīh čim ēk, <ōstīgānīh ī dehān pad rāyēnišn ī xwadāy>*;

—چراییِ مِهْتريِ شهریار از شهریاری در یک <سخن خلاصه می‌شود: «استواریِ کشور خود استوار بر شیوه‌یِ فرمانْدهیِ شهریار است»>*.

16.7 2. hcšyh.

_ sunj,I,pāz,۱۰،۱۷): āwdūhiia.

_ de MENASCE,TLD,39): (hacišīh) principe d'origination .... اصل بنیادین،بُنلادیک ، بُنْداد،آغازه.

16.8 3. š̌ᵓstn'.

_ sunj, I, pāz, ۱۰،۱۷): šāitan.

_ (م): šᵓ<y>stn' / šā<yi>stan.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

18. hašt pursīd

sunj (I,pah,۱۷); B (12.7);
۶۶ت (۱۲_۲۲); MD (16.10).

11 pursīd kū: dast ī hōy kē[1] barsom padiš grift, handarz ī dēn padiš paydāg, čim?

<ud> kē mardōm pad dast ī hōy dārēnd čē?

* passox *

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

.14 hād! az-iz xwaršēd ō ul-waxšišnīh, az xwarāsān[2] ō xwarōfrān.[2]

ham-hangōšīdag ī mardōm ō xwaršēd wēnīhēd, kū ābāg ān ī-šān rōy ō xwarōfrān [V: xwarwarān], ud
5.18 dašn ō[3] abāxtar, hōy ō rapihwin tar bawēd; šnāxtan šāyēd kū 'hōy[4] dast' kē barsom padiš burdan _yazdān yaštan padiš_ weh-dēn handarz.

ēn ham ī mardōm pad dast dārēnd, hammis abārīg
5.21 hannām ī ān kust,[5] ī pad ohrmazdīg dādestānōmandīh, ud ul-rasišn ī ō pērōzīh guft-ēstēd.

یادداشت‌ها

16.11 1. MN.
_ sunj,I,pah,۱۷،۱۰): MNW / kē.

16.14-15 2.
_پس از این، ۱۴ واژهٔ فزون‌نوشته، بدین سامان:
[ᵓpᵓhtl Wgwy AYŠ] OL hwlwplᵓn [W dšn' OL Wgwy ᵓpᵓhtl Wgwd OL nym-lwc']
_فقط واژه‌هایی که حرف‌نویسیِ آن‌ها درونِ قلاب [ ] نوشته شده است، فزون‌نوشته‌اند (م).

16.17 3. OL [OL]
_ (م): V: ō ˣōy.

16.18 4. gwy.
_ sunj,I,pah,۱۷،۱۶): hwy / hōy.

16.21 5. ᵓn- kwst.
_ (م): ān kust.... .. .. همان سو.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

19. noh pursīd

sunj (I,pah,۱۸); B (12.15);
۶۶ت (۱۳-۷); MD (17.1).

2 <pursīd>* kū: ān ī abar xwaršēd ud pad ul-waxšišnīh ud pad-iz frāšm[1] dahišnīh ī sē kišwar <ud> nēm rōšnēnīdan, paydāg, cim čē?

* passox *

.5 hād! zamīg abāg ham pērāmōn,[2] parwastagīh ī harborz.[3]

ī 'girdīh zamīg' daxšag _az dēn-kard paydāg_ sē kišwar ud nēm, nēmag ī haft kišwar zamīg, ast ī <rōšn>*.

.8 ud girdīh ī zamīg rāy, 'xwaršēd rawāgīh'[4] [V: xwaršēd ˣrawišnīh] hamē 'nēm zamīg' pad pērōg [V: frōg] ud brāh <ud> bām rōšn bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

17.3 1. plyy šm.

_ B (12.16): plyyšm.

_ de MENASCE,TLD,39): (frāšm) coucher .... خورفرود، غروب.

_ (ف.ز.پ.فره‌وشی): (frāšm) .... فجر، طلوع آفتاب.

_ DHABHAR,PYVG): (frāšm) bright, shining.

_ Λ⇔yas. pah. 42.5): hōm-iz ī zarrēn ī buland yazam. hōm ī frašm ī frēh-dādār ī gēhān yazam.

17.6 2. pylmwn'.

17.6 3. hlbwlc'.

_ sunj,I,pāz,۱۲،۲): harburjə.

_ sunj,I,eng,12): high mountains.

17.9 4. lwbᵓnyk.

_ de MENASCE,TLD,40): (ˣravākīk) en progressant. .... با پیش رفتن.

_ (م): V: ˣrawišnīh.



20. dah pursīd

sunj (I,pah,۱۸); B (12.20);
۶۶ ت (۱۳-۱۳); MD (17.11).

7.12 pursīd: kū ka, abar 'draxt sar' kē azēr pad 'draxt bun' pādyābīh ast, ud nasā ī mardōm ayāb sag wēnihēd, ‹paymānag[1] ī az ān nasā ō ān pādyābīh,›[1] pad
7.15 jud az abar-šud ī ō ān draxt, ud bīm ī pad rēmanīh ud ast-iz ī margarzān[2] ī pad jumbēnīdan ī ān nasā, čār čē?

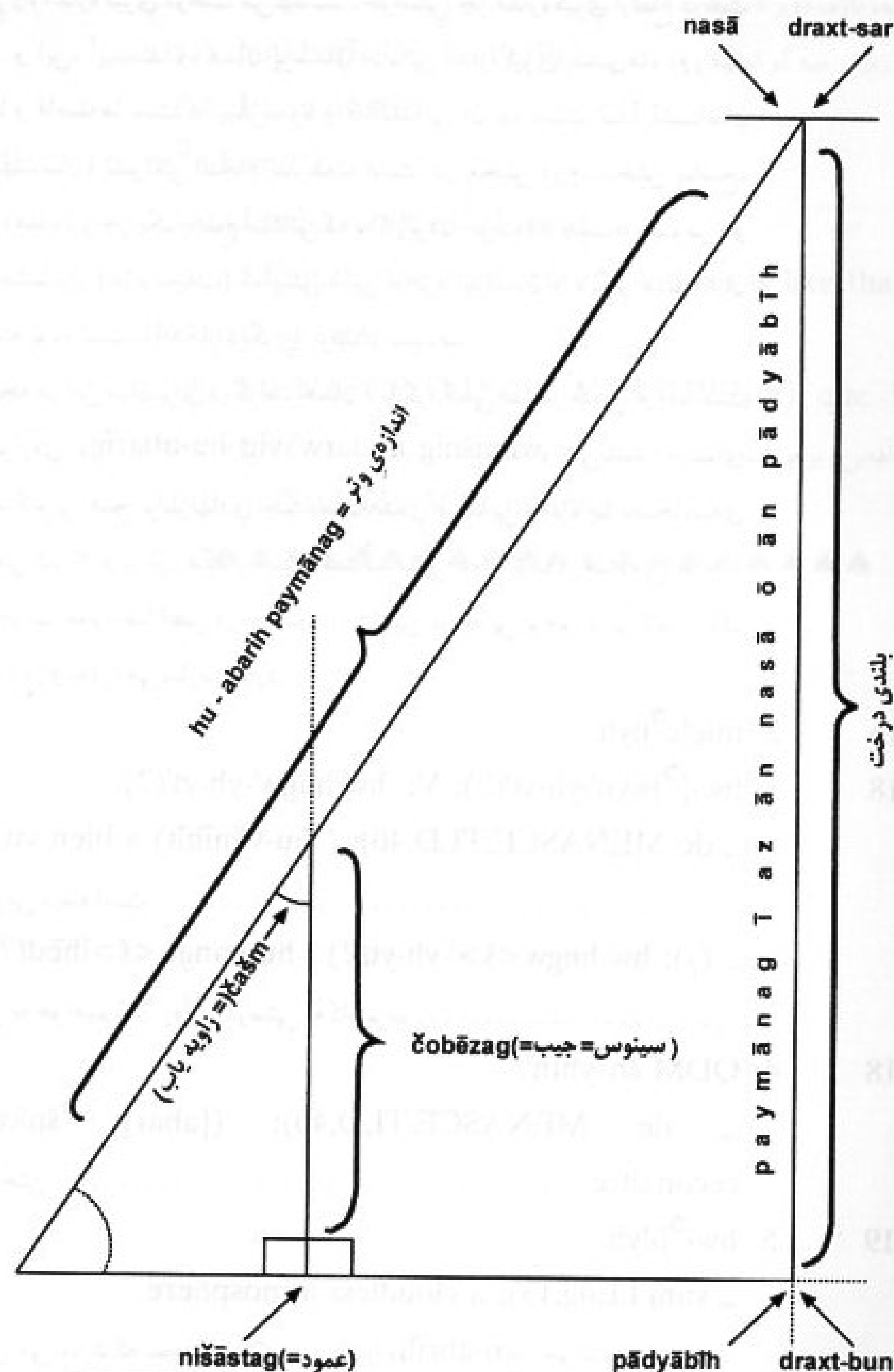
* passox *

7.18 hād! ka ēd hu-hangōšīhēd(?),[3] čār ān ī abar-šnāxtan[4] ī ‹'wēnišnīg andarwāyīg hu-abarīh[5] paymānag'›, u-š abzār čašm ud čōbēzag <ī>* nišāstag(?)[6] [V: *nišānag].

——— یادداشت‌ها ———

7.14 1. paymānag ī az ān nasā ō ān pādyābīh.

ـ سخنواره‌یِ بالا، سرتاسر برابر است با بلندایِ (= ارتفاع) درخت. در بخشِ پرسش، پرسشگر ـــ جدایِ از آنکه چه پیچش‌ها و راه‌بَندهایِ دینیِ-آیینی



بر سرِ راهِ اندازه‌گیريِ درخت می‌نهد ــ خواستي جز اندازه‌گیريِ ارتفاعِ درخت ندارد. و این، آیینمندانه، همان پُرسمانِ مثلثاتیِ اندازه‌گیريِ بلندی‌ها، دوراها، بازه‌ها و فاصله‌ها ست که پیش‌نمود و فراگشایيِ آن به دستِ اندازه‌شناسانِ (=مهندسانِ) یونانی انجام پذیدفته است. در بخشِ دوم، بخشِ پاسخ، پاسخ‌دهنده نیز جز یک پاسخِ مثلثاتی که به‌کاربُردنِ چوب (= جیب= سینوس) و یک چشم‌ابزار (=زاویه‌یاب) که پیش ازاین در نزد ایرانیان و دیگرِ میهنداران شناخته بوده است ، راهکارِ دیگري برنشان نمیدهد.

آنچه در این میان براي دیگرِ مترجمان دینْ‌کردکمي سر-در-گمي آورده است سختوارهٔيِ: «wēnišnīg andarwāyīg hu-abarīg» مي‌باشد؛ و براي مترجمِ کنونی هیچ برابرْنهادي جز «مشاهدهٔيِ فضايي وتر» یا «محاسبهٔيِ <ضمنِ کارِ> وتر از رهگذارِ همان خطِ گُمانشی که از نوک درخت می‌آید و از نوکِ چوبِ عمودِ شاخص درمی‌گذرد و با زمین در جايي برخورد می‌کند و یک گوشه (=زاویه) را می‌سازد، ندارد.

.16 2. mlglc^{ɔ}nyh.

7.18 3. hw-[^{ɔ}]wyn'-yh-yt'(?): V: hw-hngw'-yh-yt'(?).

_ de MENASCE,TLD,40): (^{x}hu-vēnīhīt) a bien vu … به خوبی دیده است.. ……………………. ……………………

_ (م): hw-hngw<š>'-yh-yt(?) / hu-hangō<š>īhēd(?)… <اگر به‌خواهیم> * روشِ درستي به کار بریم.. ……… …… ……………

7.18 4. QDM šn^{ɔ}yhtn'.

_ de MENASCE,TLD,40): ([abar] ^{x}šnāxtan) reconaitre……… … .. …. …… …. ……. بازشناختن.

7.19 5. hw-^{ɔ}p̄lyh.

_ sunj,I,Eng,13): a cloudless atmosphere.

–چنین می‌نماید که سنجانا واژهٔي در نظر را «an-abrīh» خوانده است.

_ de MENASCE,TLD,40): (huaparīh ?)la distance(?). فاصله، بازه، دور ا… ……… ….. .. …. …….. ….

_ (م): hu-abarīh; V: ō-abarīh .. …….وتر، زه(در سه گوشه).

_ (م): V: an-abarīh.

17.20 6. ns^{ɔ}ndwm(?).

_ sunj,I,pah,۱۸،۲۰): ns^{ɔ}n'-ynym.

_ sunj,I,Eng,13):the connection....with us is like that of the sens of sight.

_ de MENASCE,TLD,40): (^{x} NSHWNtk) que l'on brandit .. ……… .. .. .. ……… (که آدمی) برافراشته است.

_ (م): ^{x}nišāstag(?); V: ^{x} nišānag.



21. yāzdah pursīd

sunj (I,pah,۱۹); B (13.4);
ت ۶۶ (۱۳-۱۹); MD (17.21).

7.22 <pursīd>* kū: mardōm, pad xwēš kunišn, pad čē 'ohrmazd xwēš'?

8.1 ud pad čē 'ohrmazd xwēš wāspuhragān[1]'?

ud pad čē '<yazdān> hāwand'?

ud pad <čē>* az 'ohrmazd xwēšīh' bē?

<ud> pad čē bē-tar?

ud pad čē 'dēw hāwand' bawēnd?

* passox *

18.5 hād! mardōm, pad 'xrad wizīn' <ud> 'weh-den āstawānīh' 'ohrmazd xwēš'.

ud pad 'weh-dēn andartarīh' 'ohrmazd xwēš wāspuhragān'.

pad 'weh-dēn andartomīh' 'yazdān hāwand'[2]

18.9 ud pad 'weh-dēn an-āstawānīh' az 'ohrmazd xwēšīh' bē.

pad 'wattar dēn āstawānīh' az 'ohrmazd <xwēšīh>*' bē-tar.

ud pad 'wattar-<dēn> andartomīh' 'dēw hāwand' bawēnd.

یادداشت‌ها

18.1 1. ᵓspwhlkᵓn.

18.7 2. —پس از این، ۱۴ واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین سامان:

[W PWN ŠPYL dyn' B̲YN tlyy ᵓwhrmzd hwyš wᵓspwhlkᵓn' PWN ŠPYL dyn' B̲YN twmyh yzdᵓn' hᵓwnd].



22. dwāzdah pursīd

sunj (I,pah,۱۹); B (13.11);
۶۶ت (۱۴-۷);MD (18.12).

13 pursīd: kū ka, ruwān ī mardōm 'rōšn stī'; ud 'rōšn stī' ō tāristīh[1] waštan nē-šāyēd, 'wiftag ud wiftēnīdag[2] mēnōg dēw' frāz-būdan[3] [V: frāz-ˣjahīdan] ān ī 'ahlomōγān ruwān' abar andar ēn zamīg frōd-dwārīdan ī pad jeh-kirb ī sēbāg, ī abestāg gōwēd čim?

* passox *

19 hād! dēw bē-frāz-bawēnd [V: ˣfrāz-jahēnd] abar wiftag ud wiftēnīdag[2] gōwēd <abēstāg>*, nē wihīrišn[4] ī-šān ruwān ō dēw, bē frāztar būd ī-šān pad[5] grāy[6] warzīdārīh <ī>* dēw ō ruwān, čiyōn 'ahlawān ruwān', yazdān frāz awiš ud dēwān abāz aziš; ōwōn 'druwandān ruwān' dēw frāz awiš ud yazdān abāz aziš bawēnd.

ud ruwān ī druwandān andar dušox, pad frāz-nazdīh ī dēwān awiš, ast ī kirm <ud> ast ī wazaγ ud ast ī gazdum ud ast ī ....(?)[7] ud ast ī gurbag[8] ud ast ī jeh-kirb; paydāg.

ud ān ī 'wiftag[9] ud wiftēnīdag[10] ruwān' pad

frāz-nazdtomīh ī dēwān awiš, paydāgīh pad ān ī zišttar[11] dēw.[12]

19.7 ud 'ahlomōγ ī frēftār ruwān' frōdtom ī az dušox paydāgīh <ud> pad ān jeh-kirbīh dwārīdan.

ud nē wiftag <ud> wiftēnīdag[2] frāztomīh ī dēwān ō ruwān, ud nē-iz ahlomōγ ī frēftār jeh-kirbīh ī ruwān wardišnīh ī 'ruwān gōhr' ast.

———— یادداشت‌ها ————

18.14 1. tᵓlst y.
_ (م): ˣtāristīh.

18.14 2. wyypynytk'.
(م): wif<t>ēnīdag.

18.15 3. prᵓc YHWWN-tn'; V: prᵓc yh[www]-tn'.
_ sunj,I,pāz,۱۳.۱۹ V: ۱۴.۱): frāj. yəhuuūntan.
_ sunj,I,Eng,14): the becoming.
_ de MENASCE,TLD,41)): (frāz būtan) se portent ..
....خود را فراز می‌برند.
_ Λ⟶KAPADIA,GPV,140): (frāz- yahavûntan = frāz bûtan) to be, to become.
_ (م): V: frāz-ˣjahīdan.

18.20 4. LA [hylᵓn'] whylšn'.

18.21 5. PWN [rᵓd] glᵓy.

18.21 6. glᵓy.
_ sunj,I,pāz,۱۴.۷): gərāi.

7. ....(?); ( ).

_ sunj,I,pāz,۱۴،۱۴): hə̄iriia.

_ sunj,I,Eng,15): snakes.

_ de MENASCE,TLD,41): (’ndr’y)...........

ـ در بُنْدَهِش، با واژه‌-و-نگارشي همانندِ اين واژه‌يِ خوانده‌نشده‌يِ دينْ‌كرد نيز رو-به-رو می شويم:

Λ⟶ بُنْدهش ۲،ت د ۹۶،۹): čiyōn udrag(?)( ) kē xār pad pušt dārēd ......

ـ مهرداد بهار، در واژه‌نامه‌يِ بُنْدهش ، واژه-و-نگارشِ بنْدَهِش را «xugarag» خوانده است و آن را گونه‌اي خارپشت معنی كرده است. ولی نمی‌شايد كه واژه-و-نگارشِ دينْ‌كرد ( ) را xugarag خـوانـد؛ زيـرا «xugarag / خارپشت» در ادبِ پهلوی آشكارا هستومندي اهورايی است، و اين بخش از دينْ‌كرد (كرده‌يِ ۲۲) درباره‌يِ هستومندانِ اهريمنی و دوزخی سخن می‌گويد.

ـ به‌هرروی واژه‌يِ در نظر خوانده نشده است، و، واژه-و-نگارشِ بُنْدهش در قرائتِ اين واژه‌يِ دين‌كرد كمكي نمی‌كند (م).

8. glbwk'

_ sunj,I,pāz,۱۴،۱۴): garbuk.

9. wyytk'.

10. wyyptkynytk'.

11. zyštl.

_ (م): zišt-<ta>r.

12. [ŠD]ŠDYA.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

23. sēzdah pursīd

sunj (I,pah,۲۰); B (14.3);
۶۶ت (۱۵-۱); MD (19.11).

19.12 pursīd: kū ka, kunišn <ud> bōxtišn ī gayōmart <andar ēbgatīg gumēzagīh būd>*,[1] az ān ī abestāg gōwēd kū: «pad-iz ān gōwišn ī aršwaxt[2] gayōmart ō ān ‘amahraspandān hu-axwīh[3], abar-mad» ān ī-š čimigīh; ī

19.15 rōšn būd kē guft, kū: ān xwad «garōdmān» dād-ēstād; <čiyōn>* ō ˣpadīriftīh pad čāšišnīh[4] čimīg mad?

* passox *

19.19 hād! dahišn ī gayōmart ō gētīg andar[5] <an>*-ēbgatīg abēzagīh[5] ī gētīg <būd>*; čiyōn garōdmān-iz būd, nē[6] garōdmān[7] dād-ēstād.

guftan ī «gayōmart, <ān xwad garōdmān dād-ēstēd>*, az ōy dastward padīrēnd, ud[8] ˣōy: «kunišn ud bōxtišn ī gayōmart <andar>* ēbgatīgīh

19.22 būd» guft-ēstēd nē hambasān.

har dō pad-rāstīh padīriftan čāštan, xūb.

يادداشت‌ها

1. Λ⇔ MD (19.22).
2. gwbšn' y ᵓlšwht'.

_ sunj,I,pāz,۱۵،۴): gubašna-i. aršuxδə.

_ sunj,I,Eng,15): speaking truth.

_ DHABHAR,PYVG): (arīšuxt gōbišn) rightly spokes words.

ـ در گزارشِ پهلويِ يسنا هاتِ نُهم بندِ ۲۵، گزارشگر، پس از پهلوی‌گردانیِ سخنواره‌ي اوستايي، خود نيز دربارهٔ‌ي «سخنِ راست» عبارتي مي‌افزايد:

_ YAS, pah, HĀ IX, 25): .....; nēk to kē nē az frāz-ham-pursagīh ān ī arišuxt gōwišn ham-pursagīh [kū čiš ī nē-gōwē, ī ohrmazd andar ham-pursagīh nē guft].

ـ نيكْ <انجامي >بر تو كه پرس-و-جو نمی‌كنی (= ترديد نمی‌كنی) هنگامِ فرازهم‌پرسگی <ِ با ايزد > در باره‌يِ سخن راست [و كه چيزي را بر زبان نمی‌رانی كه اورمزد در هم‌پرسگی <ِ با تو > ازآن سخني به ميان نياورده است].

3. hw-ᵓhw-yh.

_ sunj,I,pāz,۱۵،۱۵): hu-ahūiia.

_ sunj,I,Eng,15): the supremacy.

4. PWN [cᵓšt] cᵓššn'-yh.
5. B̲YN ᵓybgtyk(?) ᵓpyckyh.

_ sunj,I,pah,۲۰،۱۶-۱۷): ᵓybgtyk B̲YN ᵓpyckyh.

_ sunj,I,eng,15): (by abstaining) from the vices.

_ de MENASCE,TLD,42): (andar ēbgatīk apēcakīh i gētī) dans l'etate de purete de gētī (mais) susceptible

de recevoir l'Assaut . . در حالت پاكی (ولی)اندر خور دريافت يورش.

ـ بررسيِ چندين باره‌يِ ما در ترجمه‌هايِ سنجانا و دومناش، در باره‌يِ اين روايتِ بخصوص، بر ما آشكار ساخت كه اين دو مترجمِ دانشمند، سخنِ پهلوی را بی‌نياز از درستْ گردانی می‌دانند؛ با اين همه، ما (گزارشگرِ كنونی)، نوشت-و-گزارِدِ ديگري را پذيرفتنی‌تر می‌دانيم.

_ (م): andar <an>*-ēbgatīg abēzagīh.

_ Λ⇔ DKM.III.ch.209.sen 8: mardōm xwadīh, u-š wimand andar an-ēbgatīh „axw ī astōmand <ud> a-marg„; ˣčiyōn, gayōmart pēš az ēbgatīgīh ˣbud, ud hammis mardōm pad tan ī pašn ˣbawēnd.

19.20 6. LA[d]; V: lᵓd(?).

_ de MENASCE,TLD,42): (ˣnē)n'avait pas. . نبوده‌است.

19.20 7. glwtmᵓn-yk.

19.21 8. W [OL].

_ (م): V: ud ˣōy.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ نيز نگاه كنيد به: مزداپور، بررسيِ دستنويسِ ام او ۲۹، ۲۲۴-۲۲۶ (آوانويسی)، و ۲۳۴ (ترجمه).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

24. čahārdah pursīd

sunj (I,pah,۲۱); B (14.11);
ت۶۶ (۱۵-۱); MD (20.1).

* passox *

0.2 pursīd kū: gōwišn ī dō dastwar, abar gayōmart: ēk, kū, andar ēbgatīh sīh-sāl zīwist; ud ēk kū, mad ēbgat, pad-gyāg murd.

ān ī ēk ō did hambasān, paydāg.

har dō pdīriftan čāštan čim?

0.7 hād! ān gōwišn <ī dō dastwar>* andar pāyag ī ō mardōm rōnīhā āgāhīh, ast az ān abestāg.[1]

ast har ēk, abar-sahišnīg, andar mānāgīh ī andar šāyēd; ōftēnd[2] [V: šāyēd parwand] har dō abar ēk wimand, <ud> ō ham-gōwišnīh <čimīg>* mad-ēstād. nē[3] 'hambasān guftār' ud andar ham-pāyag ōftēnd [V: parwand] ud <ham>-wimand.[4]

0.12 ī-šān guftan ud padīriftan ud čāšīdan ēdōn čimīg, čiyōn čimīgīh ī 'abārīg ī wurrōyišnīg āgāhīh' ī čiš ī az 'weh-dēn dastwarīh' bē-guft-ēstēd.

——— یادداشت‌ها ———

20.8 1.
–پس از این، چهار واژه‌ي فزون‌نوشته، بدین سامان:
[y mltwm lwn'-yh^{ɔ} ^{ɔ}k^{ɔ}syh].

20.10 2. NPLWN-d(?): V: prwnd(?).

20.11 3. [r^{ɔ}d] LA.

20.11 4. wymnd [NPLWN-d W wymnd].

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

–نیز نگاه کنید به:
– Zaehner, zurvan, P 27.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

25. pānzdah pursīd kū:

sunj (I,pah,۲۱); B (14.19);
۶۶ت(۱۵-۲۰); MD (20.15).

mānāg ud mānāgtar-iz, ī andar abestāg: pad ēw-kardagīh[1] ī dēn abāg „yaφā ahu wairyō„ pad ʿnazd gōwišnīh ī āgenēnʾ gōwēd pad a-wašt az gāh <ud> bazišn(?)[2] čē?

* passox *

hād! „mānāg„[3] ī andar abestāg pad ēw-kardagīh ī dēn abāg „yaφā ahu wairyō„ ud „mānāgtar„ abar-wisāndan[4] nē šāyistan[5] ī dēn az „yaφā ahu wairyō„ čiyōn wisāndan [V: ˣwēxtan] šāyistan[5] ī wars az sar ī mard.

ud ēk ō did nē hambasān.

—— یادداشت‌ها ——

1. ᵓyw-klt-k-yh.

– (و.ن.ش.،طاووسی): (ēv kardagīh) .... .. پیوستگی،یکپار چگی.

– (ش.ن.ش،مزداپور): (ēw kardagīh) .. یکساخت(=پیوسته و متصل).

– de MENASCE,TLD,43): d'une seule piece .یکپار چه.

– ۸⇔شایست،۲۸ ت،۱۰۸،۱۱): dēn abāg „yaφā ahu wairyō„ ēw-kardag, čiyōn mōy, abāg gyān(?) (NSE(?); V: ruwān), <ud> ēw-kardagtar ēč.

čē mōy-ē rōy, jūdāg kardan ˣwisānād(?).

20.18 2. bwcšn(?).

– (م): <ud> ˣbazišn(?). .... پله و پایگاه.

20.20 3.

– ۳ واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین‌سامان:

– [HWE-tʾ] HWE-t mᵓnᵓk [W mᵓnᵓk-tl].

– در حرف‌نویسی عبارتِ بالا، تنها فزون‌نوشته‌ها را درونِ قلاب نهاده‌ایم (م).

20.21 4. wsᵓnʾ-dnʾ.

– de MENASCE,TLD,43): (ˣNSHtn) arracher .. .. کندن، جدا کردن.

(م): ˣwisāndan(?); V: ˣwēxtan.

20.22 5. šᵓstnʾ(?).

– (م): ˣšᵓ<y>stnʾ / šā<yi>stan.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

26. šāzdahom pursīd

sunj (I,pah,۲۲); B (15.3);
۶۶ ت (۱۶-۲); MD (21.1).

21.2 pursīd kū: dūrīh ī nasā ī mardōm <ud> sag az pādyābīh sīh-gām, ud 'daštān zan' pānzdah-gām: wēš rēmanīh ī 'mardōm ud sag nasā' az 'daštān <zan>[1], frēh az sīh-gām pad wēnin-zanišnīh ī 'daštān zan' ō
21.5 pādyābīh ān-š handēmān(?),[2] wēš rēmanīh ī 'daštān zan' az 'mardōm ud sag nasā'; paydāg; čim čē?

* passox *

21.9 hād! 'mardōm ud sag nasā' grāytar[3] rēmanīh ī az 'daštān zan' paydāg. 'daštān zan' ō frēh az sīh-gām pad wēnišn-zanišnīh 'daštān zan' ō pādyābīh[4] čim, _wizandag[5] čihrīg[5]_ dwāristan ī nasūš[6]
21.12 abar 'daštān zan'; pad nasūšōmandīh wēnišn ī ān zan, bē-ayāftan ī[7] ō pādyābīh, ī-š dīdār[8] agārīh ī pādyābīh. u-š čiyōn abāg dām 'padīrag wād': 'xwār mādag
21.15 gand' saxttar ō wēnīg bē-ayāftan ī az padīrag 'kūn wād' škefttar-iz gand.

یادداشت‌ها

21.4 1. E(?).
_(م): <NYŠ>E / ˣzan.

21.5 2. hndyym°n'(?) V: hnd°m°n(?).
_ sunj,I,pāz,۱۷،۱۰):hudāmạn.
_ sunj,I,Eng,17): Good Creation.
_ de MENASCE,TLD,43): qui est present که حضور دارد.
_ (م): V: handāmān .... <نجس کردن> اندام‌هایش.
_ (م): V: ˣhandemān................ دردم، در همان دم.

21.9 3. gl°-tl.
_ sunj,I,pah,۲۲،۱۳): gl°n-tl.
_ sunj.I.Eng,18): the greater.
_ (م): grā<y>-tar .. .. وخیم‌تر، سخت‌تر
_ (م): V: ˣSLY-tl / ˣwattar(?).
_ (م): V: garā<n>tar.

21.11 4. p°ty°p̄-yh / pādyābīh.
_ sunj,I,Eng,17): a pure thing.

21.11 5. zyndk cyhlyk.
_ sunj,I,pāz,۱۷،۱۶-۱۷): zinī čihrī.
_ sunj.I.Eng.18): with great force.
_ de MENASCE,TLD,43): en vie et en nature ...... زندگی و در طبیعت
....
_ (م): <wi>zandag čihrīg .. .. سرشتِ گزندرسان
.... آنجایی که گویند< دیو نسوش > سرشتین است.

21.12 6. nswš.

_ sunj,I,pāz,١٧،١٧): nasuš.

_ ف.ز.پ،فره‌وشی)): (nasuš) .... نام دیو ناپاک‌کننده.

7. BRA ᵓyᵓp̄tn' y.

_ sunj,I,pāz,١٧،١٩): bara aiiāftan.

_ Λ⟶MD (21.15).

_ (م): bē-ayāftan ī. .... می افتد،اثر می کند،،دامن می گسترد بر.

8. dytᵓl.

_ sunj,I,pāz,١٧،٢٠): dītār.

_ sunj,I,Eng,18): sight .... نگاه،نگر،نظر،چشم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

27. abar zamānag rang, ud čēīh <ī>* rang, ud kē zaman[1] raštan ī pad rang, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,٢٣); B (15.12); ت۶۶ (١۶-١٧); MD (21.17).

21.19 hād[2]! 'zamānag rang': wehīh ud wattarīh.

wehīh [ud] spenāg-mēnōgīg[3] xwad-gōhrīhā.

wattarīh gannāg-mēnōgīg[4] pad rasišn ī az bē gōhr.

ud ōšmurišn ī 'wehīh ˣud wattarīh rang-zaman'[5] kē[5] zamānag padiš raštan, hašt: I.spenāgīg,[6] II.<ud gannāgīg>,[6] ud azišān, III.wāyīg, IV.ud waranīg, V.bayīg, VI.ud gadōgīg,[7] VII.ud hu-waxtīg[8] [V: hu-ˣbaxtīg], VIII.ud duš-waxtīg[9] [V: duš-ˣbaxtīg].

22.1 I.'spenāgīg[10] ōšmurišn mādagān': <āsrōnīh ud>[11] dēn-dānāgīh <ud> ērīh <ud> rāstīh ud hu-abarīh; ud čē-šān ham-tōhmag[12]: rādīh[13] ud rāyēnīdārīh ī abar[14] 'weh-dēn rāstīh.[15],

22.3 II.'gannānīg ōšmurišn mādagān': sāstārīh, ī 'āsrōnīh hamēstār' <ud> ag-dēnīh <ud> an-ērīh ud kayakīh ud karbīh ud drōzanīh ud anespāsīh; ud čē-šān ham-tōhmag[12] <penīh>* ud wišuftārīh <ī> padiš.

22.6 III. 'wāyīg ōšmurišn mādagān': artēštārīh, <ī>* 'āsrōnīh ayyār' <ud> tagīgīh ud arwandīh[16] ud

xwadāyīh ud dād; čē-šān ham-tōhmag[12]: hunar ud rāyēnīdārīh abar xwadāyīh.

IV. 'waranīg ōšmurišnīh mādagān': xwad-dōšagīh ahlomōγīg,[17] ī 'asrōnīh[18] brādarōd' <ud> 'sāstārīh ayyār' ud, duš-dānāgīh ud ag-dēnīh; ud čē-šān ham-tōhmag[12]: āhōg <ud> wišūftārīhā [V: ˣwišūftārīh] ī padiš.

2 V. 'bayānīg[19] ōšmurišn': wāstaryōšīh, ī 'gēhān warzīdārīh' [V: 'gēhān warzīdārīh <ayyār>'*]; čē-šān ham-tōhmag[12]: pad 'paymān[20] mānišnīg(?) handōzišnīg' ud 'wizīdār-dahišnīg rādīh', ī padiš abzāyēnīdān[21] <ī> āsrōnīh, artēštārīh [ayyār](?).

5 VI. 'gadōgīg[22] ōšmurišn': 'pēn duzīh ud stahmagīh' [V: pad duzīh ud stahmagīh], warzīdārān <ī> gēhān petyārēnīdan, ud pad penīg penēnīdārīh[23] <ud> wanīgarīh[24] <ud> halag-kardārīh, ābādīh <ī> gēhān petyārēnīdan; pad penīh[25] padēxīh abesīhēnīdan ud dām murnjēnīdan; čē-š[26] ham-tōhamg[12]: <............................, ī> wāstaryōšīh petyār.[26]

9 VII.ud 'hu-waxtīg[8] [V: hu-ˣbaxtīg] ōšmurišn': hu-tuxšīh, ān sē pēšag ayyār; pad hu-tuxšīh, humat hūxt huwaršt <ud> 'ruwān ahlawīh'

1 VIII.duš-waxtīg[9] [V: duš-ˣbaxtīg] ōšmurišn: duš-tuxšāgīh [V: duš-ˣtuxšīh], ud, pad <duš-tuxšīh>* dušmat dušhūxt dušwaršt ud 'ruwān druwandīh': sē pēšagān petyār.

23.1 ud ēd ōšmurišnān, jud-jud az 'xwēš bun' rasišnīh az ān ī abar ō ān ī-š ēr; weh[27]: ˣspenāgīg ō wāyīg, ud wāyīg ō bayīg,[28] bayīg[28] ō hu-waxtīg [V: hu-ˣbaxtīg]; wattar: ud gannānīg ō waranīg, <ud waranīg> ō gadōgīg,[29] ud gadōgīg[20] ō duš-waxtīg[9] [V: duš-ˣbaxtīg].

23.5 ud padiš jud-jud ān ī 'xwēš ērīg ud wehīg' čērīh,[30] <ud> 'wattarīh stahmagīh' ud 'čērīh stahmagīh' andar gēhān amaragānīhā, ud pad-iz jud-jud tan, 'wehīg čērīh' pad nēkīh, ud 'wattarīg[31] stahmagīh' pad wadīh ī āwām ud mardōm paydāgīh [V: <dēn>*-paydāgīh].

23.9 ud az-iz ān <ī>* azēr ō ān ī azabar nērōg ōh-paywandīhēd, čiyōn, az 'mardōm kār' pad hu-ēzagīh ō yazdān ud pad duš-ēzagīh[32] ō dēwān nērōg paywandišnīh; dēn paydāgīh.[33]

23.12 dādār-ohrmazd(??) rašt zamānag pad rang, pad wehīh _čim_ gōhrīhā abzōn ī dahišnān az wehīh, ud padiš wānīdan ī 'ēbgatīg wattarīh' ī az duš-bun; ud pad wattarīh _čim_ 'ēbgatīg wattarīh' ī az bē, pad wišōbišn ō dām mad [V: madan], az 'ēw-kardag nērōgīg' <ō>* a-pattūgīh ī dām, andar ō zamānagīhā ī az bun-dahišn tā frašagird.

23.17 'wiškid nērōgīhā'[34] tarāzēnišnīh, ud, sārišnīgīh(?)[35] andar pattūgīh, [ud] paywandišnīh ī dahišn ō frašagird kē <pad>* zōr ī wehīh ī andar zamānagīhā, wattarīh ānābišnīgīh.

ud <ka>* zamānag ān-iz ī rang ī wattarīh wēš dārād, ān ī wattarīh frahist(?) [V: ˣfrehihistan] az wehīh ī andar ham-zamānag.

pad-sazišn[36] ī-š drang, [V: dērand] hamāg wānīdārīh ast.[37]

ud 'frašagird gāh' pad zōr ī wehīh, wattarīh andar āwāmīhā ud zamānagīhā hamāg wānīdārīh, ān zamānag <ī> frašagird pad wehīh 'abēzag ēstišnīh' ud padiš gannāg-mēnōg abesihišn, dām 'wāyišn dahišnīh,[38], tan ī pasēn ud a-margīh ud šēdā[39] ī ham dahišn ī weh madan; bawēd [V: mad-bawēd] pad 'dādār frazānagīhā handāzišn' kām <ud> nērōg.

یادداشت‌ها

1. W MNW wc mn.

_ Zaehner,zur,378): (ut kē ic [hač] and him who (dyed).

_ de MENASCE,TLD,44): (cim)et pourquoi. .....و چرا.

_ (م): ud kē ˣzaman .... (وچه کسی زمان را (رَ زیده‌است).

ـ با رویکردِ به این نکته که در سراسرِ کرده‌ی بیست و هفتُم، از چرایئِ (čim) رَزیدنِ رنگ سخنی بمیان نیامده است؛ بلکه پرسش این است که: «چه کسی (kē) بافتارِ زمان را ـــ آن‌هم با بُنْ‌پاره‌های ستیزنده ـــ بافته است (م).

_ Λ⟶MD (23.12): dādār-ohrmazd rašt zamānag pad rang.

ـ در این عبارت، نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۲۷)، به پرسشی پاسخ می‌دهد که در سرنامه‌ی این روایت به میان نهاده است؛ و پاسخ می‌دهد که: دادارِاورمزد است که بافتِ زمان را رَ زیده است (م).

21.19 2. [QDM] HWE-t.

21.19 3. spynᵓk-mynwgyk.

21.20 4. gnᵓg-mynwk.

_ de MENASCE,TLD,44): (ˣmēnōgīk).

21.21 5. lngzᵓmn MN.

_ Zaehner,zur,379-80): (sar az) which have their beginning.

_ de MENASCE,TLD,44): (ˣrang ˣkē) des couleurs desqquelles .... که از آن رنگ‌ها.

_ (م): lng ˣzmᵓn MN<W> / rang-ˣzaman ˣkē.

21.22 6. spnᵓkyk.

_⟶sunj,I,pah,۲۳،۶): spynᵓkyk W γnᵓkyk.

21.23 7. gtᵓnyk

_ sunj,I,pāz,۱۸،۱۲): datānī.

_ sunj,I,Eng,18): Dadáni.

_ Zaehner,zur,379): (*gaδōkīk) that takes away.

_ de MENASCE,TLD,44): (gadōkīk) la dérobante ... رُ باینده.......................................

ـ با این واژه و نگارش درکتاب «شکندگمانیک» نیز رو-به-رو می‌شویم،نک:

_ ŠGV,pāz,IX,17): gadūga.

_ ŠGV,sans,IX,17): duštagráhah = dušta+graha+ah.

ـ gráha در ادب سانسکریت، سیاره‌ای ست که بختِ مردمان را زیرِ کارایندیِ خود دارد؛ نریوسنگ (مترجم. شکندگمانیک به سانسکریت) برای واژه‌ی gadōgān، برابرِ سانسکریتیِ duštagráhāh را آورده‌است که همان معنایِ «سیارات بد» را دارد.

_ ŠGV,Eng,IX,17): (gadûgân) the brigand planets..... سیاراتِ راهزن.......................................

_ Λ↔SANS,DIC,monier): (gráha) a planet (as seizing or influence the destinies of men in a supernatural manner).

21.23 8. Whw'-w ᵓht-yk(?).

_ sunj,I,pāz,۱۸،۱۲): vahū-yātī.

_ sunj,I,Eng,19): Vahúyáti.

_ Zsehner,zur,379): (hunihātīk) of good nature.

_ de MENASCE,TLD,44): (hu nihātīk) bien située …

……………… ……………………… خوب‌واقع‌شده.

_ (م): ud hu-ˣwaxtīg = hu-ˣbaxtīg(?) ……… نیک‌بختی.

21.23 9. Wdwš' w ᵓht-yk(?).

_ sunj,I,pāz,۱۸،۱۲-۱۳): dušnəyātī.

_ sunj,I,Eng,19): Dúšneyáti.

_ Zaehner,zur,379): (dušnihātīk) of evil nature.

_ de MENASCE,TLD,44): la mal située …… بدواقع‌شده.

_ (م): ud duš-ˣwaxtīg(?); [=duš-baxtīg]………… بدبختی.

— مترجمِ کنونی، در بُنْ‌نوشت‌هایِ پهلوی، بارها با کژنویسیِ — و یا شاید: گونه‌یِ دیگرِ املاییِ — bayō-waxtīg به جایِ bayō-baxtīg برخورد کرده است؛ پُر بی‌راه نیست در این جا نیز با کژنویسیِ waxtīg به جایِ baxtīg و یا املایِ دیگری از baxtīg رو‌به‌رو باشیم (م).

22.1 10. spyykyk.

22.1 11. Zaehner,zur,379): mātiyān <āsrōnīh> dēn dānākīh.

22.2 12. hm-t whmk.

22.2 13. lt'-yh.

_ sunj,I,pāz,۱۸،۱۵): ratiia.

_ Zaehner,zur,379): ratīh.

_ (م): r<ā>dīh.

22.3 14. ME.

22.3 15. lᵓst.

_ de MENASCE,TLD,44): (ˣrāstīh)la véracite … راستی.

22.7 16. ᵓlwn-yh.

_ (م): ᵓlwn<d>-yh / arwan<d>īh.

22.10 17. [hl] ᵓhlmwkyh.

_ (م): ˣahlomōγīg.

22.10 18. ᵓslwnyk.

_ Zaehner, Zur, 379): *āsrōnīh

22.12 19. bkᵓn'.

_ Zaehner,zur,379): bayān<īk>.

22.13 20. ptmᵓnk'.

_ (م): V: paymānīg.

22.14 21. ᵓzᵓdynytn'.

_ sunj,pāz,۱۹،۹): afzāīnītan.

22.15 22. gtᵓnyk.

22.17 23. pn' ynytᵓlyh.

_ Zaehner,zur,379): (panēnītārīh).

22.17 24. wnyklyk.

_ sunj,I,pāz,۱۹،۱۲-۱۳): vandəgarī.

_ sunj,I,Eng,20): miserliness.

_ Zaehner,zur,379): (nangkarīk) envious.

_ deMENASCE,TLD,44): (vanēgarīh)prodigue هدردهنده.

22.18 25. pn-yk.

_ Zaehner,zur,379): (*panīh).

22.19 26. ME-š hm-t whmk' wᵓstlywšyh y pytydᵓl.

ـ به‌گمانِ ما،و در سنجشِ با روندِ سخن، پس‌از واژه‌ي ham-tōhmag، نوشتارِ پهلوی آسیب دیده است و افتادگی دارد؛ سخنواره‌ي پیشنهادي درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ زیر می‌تواند یکي از سیماهاي گُمانشی، براي بازسازيِ افتادگيِ بافتِ سخن باشد:

ـ (م): čē-š ham-tōhmag: <burdagīh ud truftagīh; ī>* wāstaryōšīh petyār… ……………………………

ـ که هم‌تخمه‌ي او <غارت و چپاول است؛ که هست> هم‌ستیزنده‌ي کشاورزی.

ـ Λ↔MD (407.2): burdagīh ud truftagīh...

27. [ŠPYL] ŠPYL.

28. bwk-yk.

ـ sunj,I,pāz,۲۰،۲): bayī.

29. gt^{ɔ}nyk.

30. cyhl-yh.

ـ Λ⟶MD (23.7); Λ (23.8).

31. SLYTL-yh-yk.

ـ (م): *wattarīg.

32. dwš-y^{ɔ}cyh.

ـ sunj,I,pāz,۲۰،۱۳): duš-iiāwakiia.

33. [p^{ɔ}kyh] pyt^{ɔ}kyh.

34. wškyt' nylwkyh^{ɔ}

ـ sunj,I,pāz,۲۰،۲۱): naškītan. nirūiiāh.

ـ Zaehner,zur,379): (viškit-nērōkīhā) is dissipation of energy.

ـ de MENASCE,TLD,45): (viškit-nērōkīhā) ces puissance étant brisées ………. این نیروهاشکسته‌می‌شوند.

ـ با این واژه-و-نگارش در دادستانْ‌دینیک، پرسشِ سی و ششم، بندِ ۶۳اُم نیز رو-به-رو می‌شویم؛ نگاه کنید به:

ـ دادِستان، الف ۴، ت‌د، ۲۵۸، ۱۲): ud wiškīd-nērōgīh

23.18 35. W s^{ɔ}lšn-yk-yh.

ـ sunj,I,pah,۲۵،۹-۱۰): wyš rsšnykyh / wēš rasišnīgīh.

ـ Zaehner,zur,379): (nisārišnīkīh) proceeds the restoring.

ـ de MENASCE,TLD,45): (sārišnīkīh) mise en branle .. ….. ………………… به حرکت در آوردن.

ـ نیز نگاه کنید به دادستانْ‌دینیک، دستنویسِ ت د ۴ الف، برگ‌نوشتِ ۲۵۱، خطِ نُهم:

ـ xēšm dēw pad kušišn sārēnīdan .....

23.21 36. PWN scšn'.

ـ (م): pad-sazišn …… در طیِّ، در گذرِ، درگذران، در درازنای، در جریان.

23.22 37. AYT''W

ـ Zaehner,zur,379): (*hast).

24.3 38. w^{ɔ}dšn' dhšnyh.

ـ Zaehner,zur,379): (vāyišn-dahišnīh) the triumph.

ـ ف.ز.پ،فره‌وشی): (vāyišn dahišnīh) پیروزی.

ـ de MENASCE,TLD,45): (vāyišn dahišnīh)triumphe.

……………… ……… …… …………… پیروزی.

ـ(م): V: wā<l>išn dahišnīh … فراهم‌آوردن‌زمینه‌ی‌بالشِ آفریدگان.

ـ Λ⟶KAPADIA,GPV,31): (vâlišn dahišnīh)act of giving increase.

24.4 39. Wšt^{ɔ}yy.

ـ Zaehner,zur,380): (ut *šētāy) ecstasy…. اوجِ سرمستی.

پیچازه‌یِ بُنْ‌پاره‌هایِ ستیزنده و برسازنده‌یِ زمان، برابرِ
آموزِشِ کتابِ سومِ دینْ کرد، کرده‌یِ ۲۷:

ānag rang	ošmurišn mādagān	čē-šān ham-tōhmag
(برسازندگان	(بُنْ‌پاره‌های بنیادین)	(بر و بار و هم‌تخمه‌هایش)
↓	↓	↓
penāgīg:	āsrōnīh	rādīh,
	dēn-dānāgīh,	rāyēnīdārīh ī
	ērīh,	abar weh-dēn
	rāstīh,	
	hu-abarīh.	
gannāgīg:	sāstārīh	<penīh>* ud
	ag-dēnīh	wišōftārīh ī padiš
	an-ērīh	
	kayakīh	
	karbīh	
	drōzanīh	
	anespāsīh.	
wāyīg:	arteštārīh,	hunar, ud
	tagīgīh	rāyēnīdārīh
	arwandīh	abar xwadāyīh.
	xwadāyīh	
	dād.	

4. waranīg:	xwad-dōšagīh	āhōg ud,
	ahlomōγīh,	wišōftārīh
	duš-dānāgīh	ī padiš.
	ag-dēnīh,	
5. bayānīg:	wāstaryōšīh	paymānag-mānišnīg
		handōzišnīg,
		wizīdār-dahišnīh
		<ī> rādīh.
6. gadōgīg:	duzīh,	<burdagīh
	stahmagīh.	truftagīh>*.
7. hu-wahtīg	hu-tuxšīh.	
8. duš-waxtīg	duš-tuxšīh.	

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ زنر (Zaehner) نیز، این روایتِ گرانْ‌سنگ را، برابرِ قرائتِ خود، آوانویسی و
به انگلیسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

– Zaehnr, zurvan, P.378-380 (transliteration); P.371-378 (translation).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیچازه‌یِ بُنْ‌پاره‌هایِ ستیزنده و برسازنده‌یِ زمان، برابرِ
آموزشِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌ی ۲۷:

zamānag rang	ošmurišn mādagān	čē-šān ham-tōhmag
(برسازندگان) ↓	(بُنْ‌پاره‌های بنیادین) ↓	(بر و بار و هم‌تخمه‌هایش) ↓
1. spenāgīg:	āsrōnīh	rādīh,
	dēn-dānāgīh,	rāyēnīdārīh ī
	ērīh,	abar weh-dēn
	rāstīh,	
	hu-abarīh.	
2. gannāgīg:	sāstārīh	<penīh>* ud
	ag-dēnīh	wišōftārīh ī padiš.
	an-ērīh	
	kayakīh	
	karbīh	
	drōzanīh	
	anespāsīh.	
3. wāyīg:	arteštārīh,	hunar, ud
	tagīgīh	rāyēnīdārīh
	arwandīh	abar xwadāyīh.
	xwadāyīh	
	dād.	

4. waranīg:	xwad-dōšagīh	āhōg ud,
	ahlomōyīh,	wišōftārīh
	duš-dānāgīh	ī padiš.
	ag-dēnīh,	
5. bayānīg:	wāstaryōšīh	paymānag-mā[n]
		handōzišnīg,
		wizīdār-dahiš[n]
		<ī> rādīh.
6. gadōgīg:	duzīh,	<burdagīh
	stahmagīh.	truftagīh>*.
7. hu-wahtīg	hu-tuxšīh.	
8. duš-waxtīg	duš-tuxšīh.	

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

(Zaehner) نیز، این روایتِ گران‌سنگ را، برابرِ قرائتِ خود، آوانویسی و
[...]یسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

– Zaehnr, zurvan, P.378-380 (transliterati[on]) P.371-378 (translation).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

28. abar xwēšīg ud anōdagīg
rang ī ērān-šahr, az nigēz ī
weh-dēn.

sunj (I,pah,۲۶); B (17.10);
۶۶ت (۱-۱۹); MD (24.6).

hād! xwēšīg rang ī ērān-šahr, ēr ud dād[1] ud dēn-māzdēsn ēwēn; ud anōdagīg[2] rang, čand ēwēnag <an>-ērān[3] xōg ud kēšān ud ēwēn, ī 'ērān dēn māzdēsn hu-ēwēn(?) petyārag'.

ud hamē ka ērān-šahr xwēš rang _ī ast: 'ērān dād' <ud> 'dēn māzdēsn ēwēnag'_ dārēd, mēnōg ī weh andar-mehmān, ān ī wattar aziš pazdag[4]: ud ārāstag ud wirāstag ud payrāstag ud pāk <ud> hu-čihr ud hu-bōy ud purr-urwahm <bawēd>*, čiyōn tan drustīh [V: tan-drustīh] pad ham pīhnān[5] paymānīg winnārišnīgīh.

ud ka anōdag rang _ī ast: čand srādag[6] 'an-ērān xōg' ud[7] 'gannāgīg kēšān[7] ēwēn' [V: 'ganāgīg ˣduš ēwēn]_ dārēd, mēnōg <ī>* wattar andar-mehmān, ān ī weh aziš pazdag: wizāstag[8] ud wišuftag ud škōh[9] ud rēman ud gandag ud dūš-čihr ud purr-bēš bawēd, čiyōn tan [V: ,bawēd čiyōn tan,] wēmārīh pad škeftīh[10]

ī ham pihn[11] freh-būd ud abē-būd.

——— یادداشت‌ها ———

24.8 1. yɔylWdɔt.
_ sunj,I,pah,۲۶.۳): ɔyl W dɔt.
_ sunj,I,pāz,۲۱.۱۵-۱۶): air. va. dāt.

24.9 2. ɔnw tkyk.
_ ⟶MD (24.6).

24.9 3. ɔylɔn.
_ de MENASCE,TLD,46): (ˣanērān) non-iraniens …
……………………………………… ناآریایی ، غیرایرانی.

24.13 4. pzdk.
_ sunj,I,pāz,۲۲.۱): pazdə.
_ sunj,I,Eng,23): is harrassed …………………… به‌ستوه‌آمده.

24.14 5. pyhnɔn.
_ sunj,I,pāz,۲۲.۳): pašnan.
_ sunj,I,Eng,23): food.
_ ۸⟷ بُندهش، د ۲، ت ۱۷۱.۱): .... har čē pad pihn ī rōzgār šāyēd ka......

24.15 6. slɔtk'.
_ sunj,I,pāz,۲۲.۵): sarātə.

24.16 7. Wgnɔkyšɔn'(?); V: Wgnɔky-šddw'(?) ɔdywyn'.
_ (م): ud gannā<gīg> kēšān(?): V: ˣgannāgīg ˣduš-ēwēn(?).

24.17 8. wcyytk'.

_ B (17.18): wcyytk'.

_ sunj,I,pāz,۲۲۸): jəhītə.

_ sunj,I,Eng,23): evil-doers.

_چنین می نماید که سنجانا واژه را jahīdag خوانده است.

_ de MENASCE,TLD,46): (vijastag ?) maudit(?) .....
....نفرین شده.

_ (م): wiz<ā>stag.................................صدمه دیده،آسیب دیده.

_ Λ↔Mach,CPD): (wizāstan).

9. Wškwh.

_ sunj,I,pāz,۲۲۸): šaknā.

_ sunj,I,Eng,23): miserable.

_ Λ⟶ف.ز.پ،فروشی): (wiškōw)...........آشفتگی،بدبختی.

_ de MENASCE,TLD,46): misérable..............سیه‌روز.

10. škptyyh.

_ (م): *škyptyh.

11. pyhn'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

29. abar sāzišnīg rang ī kustagān ī bērōn ērān-šahr, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۲۶); B (17.20); ت ۶۶ (۱۹-۱۱); MD (24.20).

24.22 hād! ō-iz kustag, hannāmān kē-šān sar ērān-šahr, sāzišnīg dād <ud> dēn, ān ham abērtar[1] ī ērān ī-šān sar dād <ud> dēn <ast>.[2]

25.1 u-š az abar-rasišnīh ham dād <ud> dēn, 'wehīh ud sūd abzōn[3],

čiyōn-šān, mad az dād ī ērān _pad xwadāyīh
awēšān ērān kē haft kišwar ud kē-iz xwanīrah xwadāy ī
awēšān ērān būd-hēnd, az hōšang ud tahmūrat ud jam
25.5 ud frēdōn ud anī-z ēr ī ō awēšān_ ōz ī-šān xwadāyīh,
mad-ēstēd 'wuzurg bōzišn' <ud> frāxīh 'rāyēnišn fragān', ī-šān sūd ī aziš paywastag.

kē-iz 'abarīg xwadāyān ērān' hamē ka awēšān
dādestān[4] padīriftan <ud> drust dahibed dāštan
<ud> nē pad stahmagīh ēmēdīh druxtār[5] ud andar
25.9 kuš <ud> zadār ud ōzadār ud rubūdār[6] būd-hēnd,
<bē>* a-kušišn[7] ī awiš ud 'dād bowandag' ud čē-šān dāštan padiš abzāyēnīdan.

ud az dēn: ān ī pad rawāgīh ānōh-iz pad 'dēn māzdēsn ōz ud warz ud xwarrah', bē-barīhēnd[8] ī az-iz awēšān ēbgat, ud winnārišnīg čē-šān sūd ud rāmišn; paydāg.

ān ī-šān kē[9] kēš awiš ōbast ud padiš škarwist-ēstēnd, abāz-waštagīh dīdārīg-iz; čiyōn: kēš ī īšu[10] ī az hrom,[11] ud ān <ī>* mūšā[12] az-iz xazarān,[13] ān ī mānī[14] az-iz turkestān,[15] tagīgīh ud čērīh ī-šān pēš būd, bē-burd, ud ō wadagīh ud ōbastagīh andar hēmyarān[16] abgand, ud, ān ī mānī az hrom[11] fīlāsōfāyīh-iz[17] ānāftan.

—— یادداشت‌ها ——

1. ᵓpyyl-tl.
2. →sunj,I,pah,۲۷،۲): AYT.
3. [zwn] ᵓpzwn'.
4. dytstᵓn.
 _ sunj,I,pah,۲۷،۹): dᵓtstᵓn'.
5. dlwhtᵓ.
6. lpwtᵓl.
 _ sunj,I,pāz,۲۳،۸): rafutār.
 _ sunj,I,Eng,24): highwayman.
 _ de MENASCE,TLD,46): (raftār) pilleur .. .... غارتگر.
7. ᵓ-kw[h]ššn'.

25.13 8. BRA YBLWN-yh- X1.
 _ sunj,I,pah,۲۷،۱۳): BRA YBLWN- yh- X1.
 _ B (18.11): BRA YBLWN- yh- X1.
 _ de MENASCE,TLD,47): (bē barīhīt) soulevé . بلندشده.
 _ (م): bē-barīhēnd .. .. زدوده‌شده،بازداشته‌شده.
25.14 9. MN.
 _ de MENASCE,TLD,47): (*kē)qui .... که.
25.16 10. yšw; V: dšw.
 _ sunj,I,pāz,۲۳،۱۷): īhūd.
 _ sunj,I,Eng,24): yahúd.
 _ de MENASCE,TLD,47): de jesus .... مسیح.
25.16 11. [w]hlwn.
 _ sunj,I,pah,۲۷،۱۶): hlwm.
 _ sunj,I,Eng,24): Rúm.
25.16 12. msᵓ
 _ sunj,I,pāz,۲۳،۱۷): masīh.
 _ sunj,I,Eng,24): Masahiyá.
 _ de MENASCE,TLD,47): Moïse .... موسی.
25.16 13. hclᵓn'(?).
 _ sunj,I,pāz,۲۳،۱۷): xwawarān.
 _ sunj,I,Eng,24): khávar.
 _ de MENASCE,TLD,47): des xazars.

ـ در «بهمن‌یشت» با واژه‌ـ‌و‌ـ‌نگارشیِ همانندِ این نیز رو‌ـ‌به‌ـ‌رو می‌شویم؛ نگاه کنید به:

ـ ۸⇔بهمن‌یشت،۲۰ک،۲۶۵،۵): htwl /

ـ استاد راشدِ محصل، در زندِ بهمن یسن، آوایِ این واژه را xazar نوشته‌اند و

«خُتل» معنی کرده‌اند و بازگشت داده‌اند به:

_Baily,H: Bultan of the school of priental and african studies IX. 1943-1946.

ـ به هر روی، اگر خوانشِ خَزَران (xazarā) دراین روایتِ دینْ‌کرد نیز درست‌باشد می‌توان‌نظرداد که نویسنده‌ي این روایت به گونْ‌پذیریٌ کیشِ خزران، شاید در دورانِ هارون‌الرشید و در نیمه‌ي دومِ سده‌ي هشتُمِ پس از زایش، انگشتِ سخن نهاده‌است.

14. mʾnyy.

_ sunj,I,pāz,۲۳،۱۸): mānī.

_ sunj,I,Eng,24): Máni.

15. twlkstʾn'.

_ sunj,I,Eng,24): Túrkestān.

16. [hmyylʾn] hmyyʾlʾn'.

_ sunj,I,pāz,۲۳،۲۰-۲۱): hamiīāran.

_ sunj,I,Eng,24): (our) co-religionist friends.

ـ چنین می‌نماید که سنجانا واژه‌را ham-yārān خوانده‌است.

_ de MENASCE,TLD,47): Himyarites.

ـ دومناش، مترجمِ فرانسويِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، در بخشِ یادداشت‌هاي ترجمه‌ي خود (notes) شماره‌ي ۲۹، درباره‌ي این واژه، خواننده را باز می‌گرداند به نوشتاره‌اي از خود زیرِ نام:

La conquéte de l'Iranisme et la récupération des Mages hellenisés (annuaire de l'École Pratiquedes Hautes Études. Science Religieuses,1956_1957).

ـ «پیروزیٌ ایرانی‌گری و بدست‌آوريِ مغانِ هلنی (سالْنامه‌ي مدرسه‌ي علمی و مطالعاتِ عالیه، علومِ مذهبی سالِ ۱۹۵۶ ـ۱۹۵۷ پس از زایش).

ـ به انگیزه‌ي شایندگيِ این جُستار، فارسیْ کرده‌ي نوشتاره‌ي دومناش را در

دفتري جداگانه ـــ زیرِ نامِ نوشتاره‌ها (در برگیرنده‌ي شاینده‌ترین نوشتارگانِ دانشمندانِ دین‌کردشناس) ـــ خواهیم آورد؛ و نیز خواننده را بازمی‌گردانیم به: مصاحب، دائرةالمعارفِ فارسی، ص۸۶۷، زیرِ ماده‌ي «حِمْيَرْ» (hemyar).

25.19 17. pylswk pʾyyh-c.

_ de MENASCE,TLD,47): la philosophie.



30. abar frāzīh <ud abāzīh>[1] ī pad bahr-dāšnīh [V: bahr-ˣdārišnīh] ēwēnagān, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۲۸); B (18.17); ۶۶ت (۲۰ - ۹); MD (25.20).

hād! az ēwēnagān ī frāzīh ud abāzīh ī pad bahr-dāšnīh[2] ī ēn amaragānīhā:

fradom, hunarāwand mehtar[3], ud abāz az ōy, dudīgar, hunarāwand juwān.

frāzīh ī 'hunarōmand mehtar' abar[4] 'hunarāwand juwān' čim amaragānīhā: mehtar, abāg hunarāwandīh uzmūdag hunarīh ud ōstīgānīh ī padiš, <ud> padiš wēš wānīd[5] wattarīh-iz[6]; ān ī juwān abāg-iz hunarāwandīh, ō ān bowandagīh ī hunarāwand pad 'dād mehīh' bawēd, nē-mad-ēstēd.

abāz az ōy, sidīgar, a-hunar juwān.

abāz az ōy, abdom, a-hunar zarmān.

ud frāzīh ī a-hunar juwān abar[7] a-hunar[7] zarmān čim frahistīhā ēmēdwārīh ī a-hunar juwān pad madan ī ō hunarōmandīh az hajaftagīh[8] ī-š zōr ī hammog.

یادداشت‌ها

25.20 1. ⟶MD (25.22).

25.20 2. bʾhl dʾšnyh.

_ sunj,I,pāz,۲۴،۱): bahr. dahəšniia.

_ sunj,I,Eng,25): are deserving of superior privileges.

_ de MENASCE,TLD,47): (bahr dāšn) la participation .... مشارکت.

_ (م): V: bahr dā<r>šnīh .... امتیاز داشتن، بهره داشتن.

26.1 3. msʾtl.

_ sunj,I,pāz,۲۴،۶): mədātar.

_ de MENASCE,TLD,47): (mēdāttar) l'adulte .. سالمند.

26.2 4. ME.

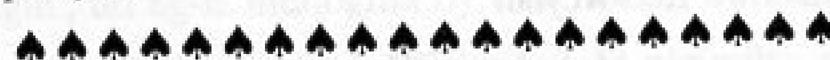
_ B (18.20): QDM.

26.4 5. wʾnytʾ [ptš].

26.5 6. SLWYTL-yh-c.

26.8 7. QDM [ʾhwnl] ʾhwnl.

26.9-10 8. hncptk-yh.



31. abar 'frārōn tuxšāgān' bawēnd hunsand, ud 'abārōn tuxšāg' a-hunsand, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۲۸); B (19.5); ۶۶ت (۲۰،۱۹); MD (26.11).

13 hād! kē, dādīhā, tuxšāg, tuxšišn abar 'a-wizīrišnīg[1] [ī] xīr' pad ayābišn <ud> pad-iz an-ayābišnīh, abespārišn ō spās <ud> rāmišn; 'frārōn tuxšāg' <ud> hunsand.

ud kē tuxšišn ī abar 'wizīrišnīg xīr', pad ayābišn ud pad-iz an-ayābišnīh, abespārišn ō garzišn <ud> bēš: 'abārōn tuxšāg' <ud> a-hunsand[2] bawēd.

18 a-wizīrišnīg: paymān ī 'tan dārišn' <ud> 'gyān dārišnīg' zēnāwand[3] az frārōn [V: *frārōnīh];

wizīrišn: ī ān frāy az ān ōh-iz ī az abārōnīh.

<a-wizīrišnīg>*: ruwān bōzišn, hammis čē kirbag.

wizīrišnīg: hamāg ī wināh.

یادداشت‌ها

13 1. ᵓ-wcylšn'.

_ (م): a-wizīrišnī<g>.

_ Λ↔MD (26.16): wizīrišnīg.

_ Λ⟶MD (26.17): a-wizīrišnīg.

17 2. ᵓ-hwnᵓwnd.

_ sunj,I,pah,۲۹،۲): ᵓ-hwnsnd.

18 3. zynyyᵓwnd.



32(A). abar pānagīh <ud> 'hilēnd[1] az pānagīh' az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۲۹); B (19.13); ۶۶ت (۲۱-۵); MD (27.1).

27.3 hād! az 'yazdān amaragānīg[2] <ud> nāmčištīg[2] pānagīh' ān ī pad pahrēz ī wināhīh ud kirbaggarīh, yazdān xwēš, čiyōn weh abar wehīh.[3]

ud hilēnd[1] az pānagīh, ān ī pad wināhgārīh <ud> a-petīt wināhīh ud kirbag dušmenīh, az yazdān xwēšīh abāzīhēd(?)[4] [V: rānīd].

27.7 nūn, ēd-iz rāy hamē wehān ēmēd ud wattarān bīm dāštan čimīg, tā, andar gumēzagīh, pad meh-dadestānīh ī ēmēd <ī>* ham dahišn, gētīgīhā wattar-iz ast ī pānagīh[5] ud weh-iz ast ī 'hilēnd[1] az pānagīh' ud ēg-iz mēnōgīhā ōy weh bōzišn burzišn rāy, nēk-frazāmīh, ōy wattar, škarwišn ud nigūnīh rāy,

27.12 wad-frazāmīh madan; paydāg.[6]

<ud kēšdārān kē: "...................wehān hilēnd az pānagīh ud wattarān pānagīh......" kēš ī-šān, abar yazd, a-dādestānīh guft-bawēd, yazdīh aziš bē guft-bawēd>*.

یادداشت‌ها

1. ŠBKWN-X2.
   _ B (19.13): ŠBKWN-X2.
   _ sunj,I,pāz,۲۵،۱۶): šəkūniiən.
   _ sunj,I,Eng,26): the leaving off.. .. .. به کناری‌نهادن.
   _ de MENASCE,TLD,48): (hilēnd) cessation..... .. ..به کناری نهادن، قطع.
   ـ در سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نویسندگان، از سوم باشنده‌یِ جمع، آینده‌یِ التزامی، با تأکیدِ ویژه، در جایگاهِ دستوریِ مصدرِ مرخم سود برده‌اند.
2. ᵓmlgᵓnyh n ᵓmcštyk.
3. ŠPYL.
   _ (م): ŠPYL<yh> / weh<īh>.
4. lᵓnyt(?); V: LHW-yt(?).
   _ sunj,I,pāz,۲۶،۲): rānət.
   _ sunj,I,Eng,26): (men) become driven.
   _ de MENASCE,TLD,48): (rānīt ?) on s'ecarte.
   ....(آدمی)دورمی‌شود، (آدمی)رانده‌می‌شود.
   _ (م): V: LHW<HL>-yt; V: LHW<HL-yh>-yt / ˣabāzēd; V: ˣabāzīhēd.
5. pᵓnkkyh.
6.
   ـ گمان و بازشناختِ ما این است که پس از این، با بخشِ پایانیِ روایتیِ دیگر رو-به-رو هستیم که ما آن را 32(B) نامگذاری کرده‌ایم. نگاه کنید به: همین دفتر، ترجمه‌یِ فارسی (کرده‌یِ ۳۲)، یادداشت‌ها (م).



32(B).

<abar sūd ī az rāst-guftārīh ud stāyišnīh ī padiš, ud zyān ī az drō-guftārīh ud a-stāyišnīh ī aziš, az nigēz ī weh-dēn.

hād! ....

27.12 ud rāst guftār __bē ka>* dānēd kū garān wizend ud zyān ī ahlawān aziš__ ,tā hamē, guftan; ud drō <guftār> __bē ka dānēd kū wuzurg bōzišn ud sūd ī ahlawān aziš__ ,tā hamē, hagriz nē guftan; weh-dēn handarz.

27.15 rāst-guftār, ka-š ān ī rāst-guftārīh <andar>* an-āgāhīh u-š dānišnīg(?)[1] [V: ˣ<a>-dā<ni>šnīg] ō zyān ī ahlawān zāmēnīhēd,[2] padiš a-bun dāšt <ud> pad rāst-guftārīh[3] stāyišnīg.

27.18 ud drō-guftār, agar-iz-š ān drō-guftārīh, andar an-āgāhīh u-š dānišnīg(?)[1] ō sūd ī ahlawān rasē, padiš a-spās ud pad drō-guftārīh a-stāyišnīg hē.

——— یادداشت‌ها ———

1. ŠBKWN-X2.
 _ B (19.13): ŠBKWN-X2.
 _ sunj,I,pāz,۲۵،۱۶): šəkūniiən.
 _ sunj,I,Eng,26): the leaving off.. .. .. به کناری‌نهادن.
 _ de MENASCE,TLD,48): (hilēnd) cessation..... ..
 .... به کناری نهادن، قطع...

_در سرتاسر کتابِ سوم دینْ‌کرد، نویسندگان، از سوم باشنده‌ی جمع، آینده‌ی التزامی، با تأکید ویژه، در جایگاه دستوری مصدر مرخم سود برده‌اند.

2. ᵓmlgᵓnyh n ᵓmcštyk.
3. ŠPYL.
 _ (م): ŠPYL<yh> / weh<īh>.
4. lᵓnyt(?); V: LHW-yt(?).
 _ sunj,I,pāz,۲۶،۲): rānət.
 _ sunj,I,Eng,26): (men) become driven.
 _ de MENASCE,TLD,48): (rānīt ?) on s'ecarte.
 .... (آدمی)دورمی‌شود، (آدمی) رانده‌می‌شود.
 _ (م): V: LHW<HL>-yt; V: LHW<HL-yh>-yt / ˣabāzēd; V: ˣabāzīhēd.
5. pᵓnkkyh.
6.
_گمان و بازشناختِ ما این است که پس از این، با بخشِ پایانیِ روایتی دیگر رو-به-رو هستیم که ما آن را 32(B) نامگذاری کرده‌ایم. نگاه کنید به: همین دفتر، ترجمه‌ي فارسی (کرده‌ی ۳۲)، یادداشت‌ها (م).



——— یادداشت‌ها ———

32(B). <abar sūd ī az rāst-guftārīh ud stāyišnīh ī padiš, ud zyān ī az drō-guftārīh ud a-stāyišnīh ī aziš, az nigēz ī weh-dēn.

hād! ....

27.12 ud rāst guftār __bē ka>* dānēd kū garān wizend ud zyān ī ahlawān aziš__ „tā hamē„ guftan; ud drō <guftār> __bē ka dānēd kū wuzurg bōzišn ud sūd ī ahlawān aziš__ „tā hamē„ hagriz nē guftan; weh-dēn handarz.

27.15 rāst-guftār, ka-š ān ī rāst-guftārīh <andar>* an-āgāhīh u-š dānišnīg(?)[1] [V: ˣ<a>-dā<ni>šnīg] ō zyān ī ahlawān zāmēnīhēd,[2] padiš a-bun dāšt <ud> pad rāst-guftārīh[3] stāyišnīg.

27.18 ud drō-guftār, agar-iz-š ān drō-guftārīh, andar an-āgāhīh u-š dānišnīg(?)[1] ō sūd ī ahlawān rasē, padiš a-spās ud pad drō-guftārīh a-stāyišnīg hē.

۱۶۳

یادداشت‌ها

V: d^{ɔ}šnyk.
pāz,۲۶.۱۷): dahəšnī.
Eng,27): being given.
ENASCE,TLD,49): mais conciemment… …..
…. ……………. ولی آ گاهانه.
– چنین می‌نماید که دومناش، واژه‌ی در نظر را dānišnīg خوانده
ān-āgāhīh u-š dānišnīg ……. چه ناآگاهانه و چه آگاهانه
V: <a>-dā<nī>šnīg(?) ……. .. به گونه‌ی ناآ گاهانه
h-yt'.
m<yn>-yh-yt / zām<ēn>īhēd.
]-gwpt^{ɔ}l-yh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

33. abar abāz az wināh ud frāz ō kirbag, abāz az kirbag <ud> frāz ō wināh kas, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۳۰); B (20.6); ۶۶ت (۲۱-۱); MD (27.21).

28.2 hād! kē-š wahman mehmān abar axw,[1] ud axw xwadāy abar kām; ud āštīh, kadag <ud> nišēm[2] <ī>* mēnišn; ʿrāstīh mēnōg' mānag ī gōwišn; xrad, dastwar <ī>* kunišn: abāz az wināh <ud> frāz ō kirbag <bawēd>*.

28.5 kē-š akōman andarag axw mēnišn, pazm[3] ud waran pādixšāy abar kām; ud xēšm kadag ud ˣnišēm ī mēnišn; ʿdrōzanīh mēnōg' [abar](?)-framādār abar gōwiš; ī xwad-dōšagīh dastwar ī kunišn: abāz az kirbag <ud> frāz ō wināh bawēd.

یادداشت‌ها

27.16; ۸

27.19 1. dhšnyk; V: d°šnyk.

– sunj,I,pāz,۲۶،۱۷): dahəšnī.

– sunj,I,Eng,27): being given.

– de MENASCE,TLD,49): mais conciemment.........

ولی آ گاهانه ....

.... –چنین می‌نماید که دومناش، واژه‌ی dānišnīg در نظر را خوانده‌است.

– (م): an-āgāhīh u-š dānišnīg ...... چه ناآگاهانه و چه آگاهانه.

– (م): V: <a>-dā<nī>šnīg(?) .... به گونه‌ی ناآ گاهانه.

27.17 2. z°m-yh-yt'.

– (م): z°m<yn>-yh-yt / zām<ēn>īhēd.

27.18 3. l°st[yh]-gwpt°l-yh.



33. abar abāz az wināh ud frāz ō kirbag, abāz az kirbag <ud> frāz ō wināh kas, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۳۰); B (20.6);
۶۶ت (۲۱-۱); MD (27.21).

28.2 hād! kē-š wahman mehmān abar axw,[1] xwadāy abar kām; ud āštīh, kadag <ud> nišēm mēnišn; 'rāstīh mēnōg' mānag ī gōwišn; xrad, <ī>* kunišn: abāz az wināh <ud> frāz ō <bawēd>*.

28.5 kē-š akōman andarag axw mēnišn, pazm[3] uc pādixšāy abar kām; ud xēšm kadag ud *nišēm ī 'drōzanīh mēnōg' [abar](?)-framādār abar xwad-dōšagīh dastwar ī kunišn: abāz az kirba frāz ō wināh bawēd.

یادداشت‌ها

1. ᵓhw'.
_ sunj,I,pāz,۲۷،۵): ahū.
_ sunj,I,Eng,27): heart .... دل، قلب.
2. npšmn.
_ B (20.11): nšym.
_ de MENASCE,TLD,49): (nišēm) le siège.......ماندگاه،
نشستنگاه، نشیمن..
_ Λ⟶MD (28.6): nšym.
3. pᵓzm.
_ sunj,I,pāz,۲۷،۹): duž-hīm.
_ de MENASCE,TLD,49): (pažm) la tristesse.....اندوه.
_ Λ⟶(ف.ز.پ.فره‌وشی): (pažm) .... درد، رنج، اندوه.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

34. abar yazdān kāmagīh ī weh-<dēnīh>,[1] ud dēwān kāmagīh, <ī>* ag-dēnīh ēwēn, abar(?) [V: ˣaz] nigēz ī weh-dēn.

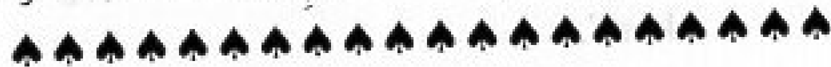
sunj (I,pah,۳۱); B (20.13); ۶۶ت (۲۲-۷); MD (28.9).

28.11 hād! ʿweh dēn ēwēnʾ hadāzišn ī pasand[2] ō yazd [V: dād]; <ud hadāzišn ī pasand ō yazd>*, ēn-iz ān ī pad-xwadīh hu-čihr; ka-iz pad waštīg[3]-grift duš-čihr; ān ī pad-xwadīh hu-čihr, ka-iz pad waštīg-grift [V: waštīg-kard] duš-čihr, kirbag ast; kirbag ʿyazdān kāmʾ

28.14 ud ʿag dēn ēwēnʾ handāzišn ī yazd ō pasand; ud handāzišn ī yazd [V: dād] ō pasand, ēn-iz ān ī pad-xwadīh duš-čihr; ka pad ˣwaštīg-grift hu-čihr; ān ī pad-<xwadīh>* duš-čihr, ka-iz pad waštīg-grift hu-čihr, bazag ast; bazag ʿdēwān kāmʾ

—————— یادداشت‌ها ——————

1. ⟶ sunj,I,pah,۳۱،۳): weh-(dēnīh).
2. psnd.
   _ sunj,I,pāz,۲۷،۱۷): pasaṇd.
   _ sunj,I,Eng): thoughts.
   _ (م): pasand.........(؟)پسند < دل >، ذوق، سلیقه، تفسیرِ به‌ر أی.
3. wšt''-yk OHDWN-t'; V: OB̲YDWN-t'.
   _ sunj,I,pāz,۲۷،۱۹): vaštanī. vādūntə.
   _ sunj,I,Eng,28): for turning back from the Evil principle.
   _ de MENASCE,TLD,49): (wistānak) alteratioun .....
   .... تحریف.
   _ (م): V: waštīg-grift............عوضی گرفتن، جا‌به‌جا گرفتن.
   _ (م): V: waštīg-kard....کارِ دگرگونه، باژگونه‌نمایی، تحریف‌کاری،.
   لیک قضا کارِ دگرگونه کرد جامِ بشاشت را وارونه کرد.



35. abar fradom āwurdār ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۳۱); B (20.21);
ت ۶۶ (۲۲-۱۵); MD (28.19).

28.20 hād! čiyōn dām az dēn a-wizīrišnīgīh, ud az dādār padiš ābādīh, ud andar 'gumēzagīh āwāmīhā zamānagīhā' hamē [V: hamāg] ō nōg ud abāz-madārīh niyāz padiš paydāgīg.

29.1 ān frdom dēn-padīriftār ī az dādār «gayōmart», ī mardōm bun —fradom gilšāh— būd pad kunišn ī dēn, ō gēhān winnārišn ud wirāyišn <ud> rawāgīh <ī>* dām <mad>*.

abdom dēn-āwurdār ī az dādār «sošāns», ī 'abdom mardōm sar ud xwadāy' bawēd, kē pad 'dādār kām ud

29.5 warz'[1] ō frazām[2]-burdārīh ī dēn, ān ī pad 'gayōmart kunišn' būd, bowandag wīrāstār ī gēhān, abēzag ud anōšag[3] ud wahištīgān[4]-kardārīh [V: aštagān-kardārīh] ī hamāg winnārišnīg dām padiš; čimīg xwānīhēd —weh dēn āwurdārān ud aštagān[5] frēstagān—

29.9 «paygāmbarān[6] āwišt»; ud ān kē pas az ōy gēhān abē-niyāz[7] bawēd az frēstīd ī dēn pad paygāmbar [V: pad ˣpaygāmbarīh] awiš.

ud kēšdārān kē andar ālūdagtom ī zamān, kunišn
.1 pūdagtom[8] ī āwām, ristag[9] wattom ī ham kišwar, tōm
nabānazdištōmīh(?)[10] ī mardōm, <ud> pad 'dēn
gumāntōm'[11] ī pad yazdīh ud 'mēnōg xīr', ud
niyāzōmandtom ī gēhānīgān ō rasišn ī tōm-bē-
būrdār ud gēhān-rōšngar ud 'abardarīg āgāhīh',
wisist-ēmēdīh[12] ī gēhān az ān āgāhīh, ud pad ān ī-šān
16 «paygāmbarān āwišt» —ān īš pad paygāmbar dārēnd—
kēš īšān, az yazd ˇcimīgīh [V: 'dād ˇcimīgīh'] ī
'paygāmbarān frēstišn'[13] [V: ˣāyišn] wad-hanjāmīh(?)[14]
wizēhinēnd(?)[14] padiš, bē az nigerišn hilēnd, «gēhān
a-bōzišnīgīh andar dāman» abar-guft-bawēd.[15]

[V:, hilēnd gēhān <ud> a-bōzišnīgīh andar dāman].

یادداشت‌ها

.5 1. wlc'.
_ sunj,I,pāz,۲۸،۱۷): varjə.

.5 2. plmᵓm.
_ B (21.7): plcᵓm.
_ sunj,I,pāz,۲۸،۱۸): frajəm.
_ sunj,I,Eng,29): the time of the end.

.6 3. Wᵓnšk'.
_ sunj,I,pah,۳۲،۷): ᵓnwšk.
_ sunj,I,pāz,۲۸،۲۰): anōšə.

.6 4. whštkᵓn'(?); V: Wᵓštakᵓn'.

_ Molé,CMC,522): (aštakān).
_ (م): V: wahišt<ī>gān.

29.8 5. ᵓštkᵓn'.

29.8 6. [W pᵓm] pgtᵓmblᵓn'.

29.9 7. ᵓpyy-nydᵓc'.

29.11 8. ptktwm.
_ sunj,I,pāz,۲۹،۵): pūtətum.
_ (م): p<ū>dagtom.

29.11 9. lstk'.
_ ⟶Mach,CPD): (rist) dead .... خاموش، مرده، خشکیده.

29.12 10. n wᵓzštktws.
_ sunj,I,pāz,۲۹،۶): vanāsitətum.
_ sunj,I, Eng,29): who make men exceedingly sinful.
–چنین می‌نماید که سنجانا، واژه‌ی wināhīdagtom را در نظر خوانده‌است.
_ de MENASCE,TLD,50): (ˣnabānazdištomīh) les plus proches.............. در حد اعلی نزدیکی.

29.12 11. wgmᵓntwm.
_ sunj,I,pah,۳۲،۱۲): gwmᵓn'twm.

29.15 12. wyst ᵓdmytyh.
_ sunj,I,pāz,۲۹،۹-۱۰): najəst haimītuua.
_ sunj,I,Eng,30): regarding the entertaining of hopes.
_ de MENASCE,TLD,50): n'aurait aucune esparance .... (جهان) ندارد هیچ امیدی.
–چنین می‌نماید که دومناش، واژه‌ی nēst-ēmēdīh را در نظر خوانده‌است.
_ (م): wi<s>ist-ēmēdīh .... گسسته‌امیدی، بریده‌امیدی.

29.17 13. ŠDRWN-šn'; V: YATWN-šn'.

_ (م): frēstišn; V: āyišn.

14. w hn^{ɔ}m(?) w wcynnd(?).

_ de MENASCE,TLD,50): (anamōcēnd) n'ontrien appris …… ……. ……….. …. هیچ چیز نیاموخته‌اند.

_ (م): w<t> hn<c>^{ɔ}m<yh> wc<yh>ynnd / wa<d> han<j>ām<īh> wiz<ēh>īnēnd…………………… ……………… بدانجامی(= عاقبت به شری) را آموزش می دهند..

_ Λ↔KAPADIA,PVG,54): (vichîhînîtan) to cause to come or approach or rize.

_ Λ⟶ ف.ز.پ،فره‌وشی): (vičēhītan) ……. تعلیم‌دادن، یاددادن.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_ ماریان موله نیز، این روایتِ گران‌سنگ (۳۵) را در کتابِ CMC، برابرِ دریافتِ خود، آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است، نگاه کنید به:

_ Molé, CMC, P.522-523.

_ Λ⟶ مزداپور، ۲۹ ام او .ن.د، ۲۲۲-۲۲۴.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

36. abar pahrēz ī māzdēsnān az dēw-ēsnān <ud> an-ēr ud frēftār[1] <ud> ahlomōγ xēm, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I.pah,۳۳); B (21.19); ۶۶ ت (۲۳-۱۲); MD (29.20).

29.22 hād! az dēn nigēz, ī ān ī awēšān 'rēman xēm' andar ruwān-šān.

zīndag tan, abāg tan; murd tan, <rēmanīh ī xēm>* abāg ruwān ō dušox nigūnīhēd.[2]

ēd rāy māzdēsnān bīm ī az abar-rasišnīh ī pad padwēšag[3] ī azišān.

ān rēmanīh <ud> winast-xēmīh[4] ī aziš, az ān ī awēšān hamīh,[5] zīndag tan, wēštar-iz pahrēzišn ka kū

30.5 murd tan kē-šān pūdag nasā.

ud ēn-iz paydāg kū az ān ī awēšān ham-brādagīh[6] <ud> nazdīkīh ī paywand damišn-iz, kāhišn ī ahlāyīh, ud ālūdagīh <ī>* xēm, winastagīh ī xōg <ud> nirfsišn ī xwarrah.

u-šān ham-taštīh[7] ud ham-padišxwarīh, an-āštīh ud xīndagīh ī padwēšag hēnd [V: padwēšagōmand], pas

ardīh-iz bawēd.

ud pad čār az ān ī awēšān damišn-iz-ē dūr pahrēzišn, abāg ēn-iz, kū tašt ud padixšwar ī awēšān padiš girēnd,[8] sē bār pad ān ī 'garm āb' šustan.

māzdēsn kē padiš xwardan xwārdan pahrēzišn.

یادداشت‌ها

1 1. Wplyypt[ɔ]l.

2. kwn-yh-yt'.

_ sunj,I,pah,۳۳،۶): nkwn-yh-yt.

3. ptwšk'.

_ sunj,I,pāz,۳۰،۲): patuši.

_ sunj,Eng,31): pollution.

_ Λ⟶مزداپور،ش.ن.ش،۹،۷؛ Λ: ۲،۳۳): (padwēšag) .. عفونت.

_ de MENASCE,TLD,51): (patvišak) l'irruuption ....بیماری‌های مسری.

_ فره‌وشی،ف.ز.پ): (patvēšak)..........پوسیدگی، خرابی،فساد.

4. wnst' hym-yh.

_ sunj,I,pāz،۳۰،۳): vanastə-aemiia.

_ sunj,I,Eng,31): bad quality.

_ de MENASCE,TLD,51): (vist-xēmīh) ie caratere perverti............ ....خوی‌فاسد، خوی سر-و-ته شده.

_ (م): winast-xēmīh.

4 5. hmyh.

_ sunj,I,pāz,۳۰،۲): hamiia.

_ sunj,I,Eng,31): touching ... . تماس، پرماس.

_ de MENASCE,TLD,51): le contact .. ..تماس.

30.6 6. hm-AH-kyh.

_ sunj,I,pāz,۳۰،۶-۷): ham-xwāəgī.

_ sunj,I,Eng,31): friendship.

_ de MENASCE,TLD,52): (hamhākīh) cocieté .. .. وحدت، یگانستی.

_ Λ⟶DHABHAR,YVG): (ham-brādagīh).

30.8 7. MN-tšt-yh.

_ de MENASCE,TLD,51): ([x]hamtaštīh) en common coupes.... ... .به‌طورِ مشترک جام‌ها.

_ Λ⟺MD (30.8): ham-padišxwarīh.

30.11 8. OHDWN-X2-y.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

37. abar ˣxwadāy ī meh, ān ī hāwand <ud> ān ī keh az bandag,[1] az nigēz ī weh-den.

sunj (I,pah,۳۴); B(22.11);
۶۶ت (۲۴-۳); MD (30.14).

hād! xwadāy ī meh <az>* bandag,[1] ān[2] ī kē ʿxwad mādayān'[3] pad-xwadīh bandag _mādagwarīhā pad ān ī ōy ray[4] ud xwarrah ud xrad <ud> hunar_ winnīrdīgīh;[5] ˇčiyōn xwad rāyēnēd abzārīh [V: ˣabzār].

ud ān ī ʿhāwand bandag[1], ōy kē winnārēd bandag <ud> winnārdag-iz hāwandīhā aziš; ˇčiyōn xwad [ī] rāyēnēd abzārīh ud rāyēnid-iz aziš.

ud ān ī ʿkeh az bandag', ān kē-š mādayānīhā winnārišn pad ān ī ʿbandag xrad hunar'; ˇčiyōn xwad ī-š winnārišnīg ēwāzīg pad abzārīh.[6]

——— یادداشت‌ها ———

30.15 1. bndk'.

30.16 2. ZK y [ks] MNW.

30.16-17 3. BNPŠE mᵓtgyᵓn'.

_ (م):V: xwad mādagān. استوارِ براحکامِ خود(=فرمانُ‌نامه‌هایِ خود).

30.17 4. rᵓy.

_ sunj,I,pāz,۳۱،۱): raē.

_ sunj,I,Eng,32): brightneess.

30.18 5. wynylt-yk-yh.

_ sunj,I,pāz,۳۱،۲): vīnārtəgiia.

_ de MENASCE,TLD,51): (ˣhangartīkīh) la synthes ....ترکیب.

_ (م): winnirdīgīh .... تدبیر (از رهگذارِ).

30.23 6. ᵓpzᵓl.

_ de MENASCE,TLD,51): (ʿafzārīh) un instrument..
....همانند یک ابزار.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

38. abar šādīh ī šādīh[1] ud
bēš ī bēš ud šādīh bēš-iz ud
bēš šādīh-iz,[2] az[2] nigēz ī
weh-dēn.

sunj (I.pah,۳۴); B (22.18);
۶۶ت (۲۴-۱۰); MD (31.1).

hād! 'šādīh ī šādīh' 'ōstīgān šādīh'; bēš-iz.
'bēš ī šādīh' ī ān ī 'tēz-sazišnīg gētīg'
šādīh pad-sazišn bēš, <ud> bēš ī pad-sazišn šādīh
paywand.

یادداشت‌ها

1. šādīh ī šādīh.
_ Λ↔DKIII.ch.323 = MD (320.4-320.10).
2. š^{ɔ}t- yh cM.
_ (م): š^{ɔ}t-yh-c M<N> / šādīh-iz, ˣaz.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

39=53 abar pand <ī>*
mardōm padiš bōxtagīh ud
ān ī aziš ērangīh, az nigēz ī
weh- dēn.

sunj (I,pah,۳۵); B (23.1);
۶۶ت (۲۴-۱۴); MD (31.7).

31.9 hād! pand ī mardōm, ī pad kunišnīh padiš bōxtagīh, hāwand[1] [V: āhang] ī ō 'ohrmazd kām' andar xwāyišn[2] ud pursišn ī weh-dēn ī ān ī 'ohrmazd kām' ayāb, andar weh-dēn, az āgāhān ī padiš 'kunišnīg pahrezišnīg čiš' <ud> ān ī anāgīh az kunišn ud pahrēzišn.[3]

31.13 ud ka-iz-š pad 'ohrmazd kāmagīh' čiyōn ka 'xwēš āhang[4]' [V: axw; V: ahū] āfrāh, ud xrad dastwar hē, ka [abar-pād](?) ī ō ān [rasišn](?) ī 'āgāhīh čār' [V: ka rasišn ī ō ān 'āgāhīh čār'; V: ka ō ān 'āgāhīh čār' rasišn], abar-pādan ān ī aziš ērangīh,[5] pad ....(?)[6] [V: ˣhu-xēmīh; V: a-waranīgīh(?)] pad-iz hunsand <ud> xradīg.

31.16 a-bōzīdan(?)[7] <ka>* waranīgīh(?)[8] [V: ˣwad-xēmīh; V: ˣxēšmēnīh] dastwar <ud> waran āhang[9] <ud> 'xwad-dōšagīg[10] čiš' <kardan>*

یادداشت‌ها

1. h^{ɔ}wnd.

_ sunj,I,pāz,۳۱،۱۹): hāuuaṇd.

_ de MENASCE,TLD,52): (āhang) rattachement ..

پیوستن. ....

2. ^{ɔ}p^{ɔ}dšn'.

_ sunj,I,pah,۳۵،۴): hw^{ɔ}dšn' / xwāyišn.

_ sunj,I,Eng,33): wishing.

_ de MENASCE,TLD,52): cherchant... جست-و-جو کردن.

_ B (23.3): hw^{ɔ}dšn.

_گفتني ست که، سخنواره‌ي (= عبارت) xwāyišn ud pursišn از سخنواره‌هاي پُرکاربردِ نويسنده‌ي دينْ‌کرد است.

3. W [p^{ɔ}] p^{ɔ}hlycšn'.

4. ^{ɔ}hw.

_ sunj,I,pāz,۳۲،۵): axwō.

_ de MENASCE,TLD,52): ahu.

_ (م): axw ; V: āhan<g>.

5. ^{ɔ}lyh.

_ (م): ^{x}ērangīh.

_ Λ⟶MD (45.10).

6. ^{ɔɔ} n-lng-yh.

_ (م): V: ^{x}an-ērangīh(?).

_در کرده‌ي ۵۳ _که بازنوشتِ همين روايت است_ اين واژه، با نگارش (۲۲ ای ۹۱ −) آمده است که مي‌تواند، نگارش نادرستي براي a-xēšmēnih يا hu-xēmīh باشد. و نيز در جای-جايِ کتابِ سومِ

دينْ‌کرد، «وَرَنْ» و «خشم» در سيماي يارانِ آکومن پی-در-پی رخ می‌نمايند.

31.16 7. ^{ɔ}-wcytn.

_ Λ⟶MD (45.11): ^{ɔ}-b wcytn'.

_ de MENASCE,TLD,52): (bōcīhīt) il se sauverait ...

او رستگار می‌شود. ....

_ (م): a-<b>ōzīdan(?)............ <اگر> رستگار نخواهد شد.

31.16 8. wlng- yh(?).

_ ⟶MD (45.11): hymn-yh.

_چنين می‌نمايد که نگارشِ نادرستي براي xēšmēnīh باشد، بدين هنجار:

_ hy<š>m<y>nyh.

31.17 9. ^{ɔ}hw.

_ sunj,I,pāz,۳۲،۱۰): axwō.

_ sunj,I,Eng,33): self-willed.

_ de MENASCE,TLD,52): ahu.

_ (م.به پيروی از نگارش کرده‌ي ۵۳): āhang....... دلآهنگِ او (شهوت).

31.17 10. hwtk dwšk-yk.

_ ⟶ MD (45.11).

_هنگامِ قرائت، آوانويسی و درستْ‌گردانيِ اين روايت، کرده‌ي ۵۳ را نيز فراديدِ خود داشته‌ايم؛ زيراکرده‌ي ۵۳ بازنوشتِ همين روايت (= ۳۹) است و به ميزانِ بسيار، از درهم‌ريختگی، آشفته‌نويسی و آسيب‌کاری‌هايِ رونويس‌کنندگان جان بدر برده است (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

40. abar 'hast hastīh'
'paydāg paydāgīh' az nigēz
ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۳۵); B (23.9);
۶۶ت(۲۵-۱); MD (31.18).

hād[1]! 'hast xwad hastīh', ān ī 'paydāg paydāgīh xwad' ō 'dānāgīh nērōg xwad' pēš-iz az kār.

ōh-iz ō 'xwad spenāg-mēnōg' paydāg būd hamē 'xwad hastīh'

paydāgīh ān ī hast pad hastīh ō-iz bē mard, xwad pasīhā.

čiyōn paydāgīh ī ohrmazd pad hastīh ō wahman, pas az āfurīd ī-š wahman pad-kunišn būd.

abāg āfurīdārīh[2] ī wahman pad dādār, fradom dahišnīh, ud abāg dahišn, dānāgīh <ud> 'dēn hammōzāgīh'(?)[3] ud abdīh ī-š xwadīh, ud passazagīh ī wahman pad 'dādār pusīh' ud dādār pad 'wahman pidīh'[4]; ī dēn nigēz.

ēg-iz ān ī ō 'xwad dādār' pēš-iz az 'wahman dahišn' paydāg būd, ō 'wahman āgāhīh' and mad-ēstēd čand dādār padiš dānāgēnīd [V: dānāgēnēd].

ōh-iz 'dahišn ayābišn tuwān pāyag' and-čand dādār az 'xwēš wisp-āgāhīh ud wisp-tuwānīh[5] ud wisp-xwadāyīh' bahrēnīdan: nē-iz ān ī abardar pad dānišn

<ud> tuwān, ō ān abardomīh[6] ayābišn bawēd.

32.14 ud az kēšdārān kē: „dādār xwad ēwāz[7] pad pid-pus, pid nē pēš az pus <ud> pus nē pas az pid, ud har dō buništag ud hamēīg, kēš abāg būd, nē[8] šāyistan <ud> waxr.[8]

32.18 ī 'ēk xwad ka xwad ēk' āfrāhēd,[9] ud pas(?)-iz[10] [V: ˣwaxr-iz] girēnd pad do, pēš ud a-pēš ud <pas> ud a-pas, ēk az did.

abar 'pid pus guftan' ān ī a-pēšīh ud a-pasīh, ēk az did pad pidarīh ud pusarīh bawēd ī andar tōhmag[11] ī čiš[12] rōn, ud nē abar pid, ī pad[13]-čihr pēš az pus ud pus aziš, ud pus, ī pad-čihr, pas-pid[14] [V: pas <az>* pid] ud az pid.

——— یادداشت‌ها ———

31.20 1. [QDM AYT] HWE-t'.

32.4 2. ᵓp̄lytlyh.

_ (م): ᵓp̄<w>lyt<ᵓ>lyh / āf<u>rīd<ā>rīh.

32.5 3. hmwhᵓcᵓk-yh.

_ de MENASCE,TLD,53): (ˣāmōxtakīh). ……… ….
l'enseignement … .. ……… ………… …… .. آموزش.

_ (م): ᵓmw[ᵓᵓ]cᵓk-yh(?) / ˣhammōzāgīh(?).

32.7 4. AB-yyh.

(م): AB<W>-yh / ˣpidīh.

32.11 5. twbᵓnyk.

_ (م): ˣtuwānīh.

6. ᵓp̄ltmyh.

_ (م): abard<o>mīh.

_ پس از این، ۶ واژهٔ فرون‌نوشته، بدین سامان:

[PWN dᵓnšn' twbᵓn' OL ZK ᵓp̄ltwm-yh].

7. ᵓywp.

_ (م): ēw<ā>z.

_ (م): V: ˣēk.

8. šᵓyytn' wᵓhl.

9. ᵓp̄lᵓst'; V: ᵓp̄lᵓyyt'.

_ sunj,I,pāz,۳۳.۱۸): āwōraāītə.

_ de MENASCE,TLD,53): (āfrāst) Ils posent…. ……

……… ……………… …………….مطرح می‌سازند.

_ (م): V: ˣafrāhēd .. ………… ….. …. آموزش می‌دهند.

_ (م): V: ˣafrāhihistan.

10. W AHL-c; V: wᵓhl-c.

_ (م): ud pas-iz ……. ……………….و پس از آن نیز.

_ (م): V: waxr-iz ……. ………………..و به باطل.

11. twhmwk'.

12. MN DOM-lwn'.

13. [PWN] PWN.

14. AHL.

_ (م): V: pas <az>*



41. abar dahišnīh <ī>* dādārān xwēš dāšnīh, padīriftārān[1] andar abē-bīmīh[2] ī pad abāz-appurdan ī dādār ān dāšn, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۳۷); B (24.11); ۶۶ت (۱-۲۶); MD (33.3).

33.8 hād! sazāg dahišnīh ī ʿdādārān xwēš' <ō>* ʿdāšnīh -padīriftārān' pad xwēšīh-dahišnīh ī dādādārān ān dāšn dahēnd.[3]

pad[3] arzānīgīh ī padīriftārān pad ān dāšn, ō xwēšīh arzānīg padīriftārān madan ī ān dāšn.

33.12 ī-ham-kū dādār ān ī-š xwēš pad-mēnišn ō ōy ʿdāšn arzānīg' rādēnēd,[4] ud abē-bīmīh[5] ī padīriftār pad abāz-nē-appurdan ī dādār ōh-iz ī ʿpādixšāy dāšn' aziš, ka nē pad wināhgārān appār xwēšīh, pad abē-gumānīh ī abar ōstīgānīh ōy dādār[6] pad dānāgīh <ud> rādīh ud dādestānīh.[7]

33.17 ud kēšdārān kē: ‚dādār ‗ān ī-š dād az-iz wināhgārān nē appār-dāšn‗ andar abē-wihānag pādixšāyīh abāz-appurdan‚ kēš ī-šān, az yazd, dānāgīh

rādīh ud dādestānīh-iz aziš bē, <a-dānīh ud> pēnīh[8] <ud> a-dādestānīh-iz[9] bar-guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

1. p[ylw]tylwpt^ʾlʾnʾ.
 _ Λ⟶MD (33.9): ptylptʾlʾnʾ.
2. ʾpyy-wym-yh.
 _ B (24.13): ʾpyybym-yh.
 _ sunj,I,pah,۳۷،۲): ʾpyybym-yh.
3. [W ʾlcʾnyk-yh y ptylptʾlʾnʾ] PWN.
4. lʾtyn-ytʾ.
 _sunj,I,pāz,۳۴،۱۲): ratinət.
5. ʾpy-byn-yh.
 _ sunj,I,pāz,۳۴،۱۴): awi-bimayh.
6. [PWN dʾtʾl] PWN.
7. dʾtstyh.
 _sunj,I,pah,۳۷،۱۳): Wdʾtstʾn-yh.
8. npyh.
 _ de MENASCE,TLD,54): (ˣpanīh) avarice …. ..
 ….. .. ………… .. ….. ….. ……… خست، آز، زُفتی.
9. ʾ-dʾtstʾn-c.
 _ (م): ʾ-dʾtstʾn<yh>-c / a-dādestān<īh>-iz.



42. abar mehīh ud frāzīh ī āsrōnīh abar artēštārīh <ud> wāstaryōšīh, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۳۸); B (25.7):
۶۶ ت (۲۶-۱۴); MD (34.1).

34.4 hād! mehīh ud frāzīh ī āsrōnīh az artēštārīh <ud> wāstaryōšīh ī az was čim paydāg.

u-š ēk ēn kū: artēštārīh pad ʾāsrōnīg <ēzišn>*ʾ druz ī mēnōg zadan; ud wāstaryōšīh ī pad ʾāsrōnīg yazdān ēzišnʾ <petyāragān spōxtan>*; sāxtan(?)[1] [V: ˣgēhān] <ud....>* har dō andar ʾāsrōnīh saxwanʾ[2] xwēš-grīwīg,[3] bē-šān ān hammōg <ud> kunišn pad rasišn ī az āsrōnīh.

34.9 ēk ēn kū: dānistan kardan ī kadār-iz-ē ī ʾmardōm frēzwānīgʾ _čiyōn šnāxtan ī dādār ud was kirbag <ud> winăh_ az āsrōnīh, awēšān-iz pēš ud mādagwar az ʾhar kār ī-šānʾ andar xwēš wimand.

34.12 ēk: az fradomīh ī āsrōnīh pad ham ōšmurišn, mehīh ī pad-iz gāh ī daxšag, ī: āsrōnīh artēštārīh ud wāstaryōšīh <ud hu-tuxšīh>*.

ud ēk: az-iz tan ī mardōm: mehīh sar, <ī>*

āsrōnīh, abar dast, ī artēštārīh, ud aškom, ī wāstaryōšīh, ud pāy, <ī>* hu-tuxšīh[4] nišān, nimūdārīh 'sarīh[5] ud mehīh ˣud abardarīh' ī āsrōnīg [V: ˣāsrōnīh] abar sar, [abar](?) artēštārīh, ī abar dast, ud wāstaryōšīh,[6] ī abar aškom, ud hu-tuxšīh, ī abar pāy nišān.

ēk nazdīktarīh[7] ī āsrōnīh ō ruwān ī-š abar, ‹manwahmat›-iz[8] ī nām, pad ān ī āsrōnīh ‹manwahmat a-sar ruwānīh› nimūdār.

paydāgīh ī az weh-dēn, āsrōnīh pad wāspuhragāntom[9] gāh ī ohrmazd, wābar[10] gugāyīh ī mehīh ī āsrōnīh az artēštārīh ud wāstaryōšīh.

یادداشت‌ها

1. sᵓhtn; V: gyhᵓt'(?).

_ sunj,I,pāz,۳۵،۱۱): sāxtan.

_ sunj,I,Eng,36): making.

_ (م): ˣgēhān(?) <ud mēnōg>*.

ـ به گمانِ ما، بافتِ سخنِ پهلوی در اینجا دچارِ افتادگی و آسیب‌دیدگی شده است؛ شاید نویسنده‌ی این روایت سرِ آن دارد بگوید که: هم جهانِ مینوی و هم جهانِ مادی ـ هر دو ـ با پیروی از اندرزهایِ آسرونی است که ساخته می‌شود؛ وکشاورزان‌نیز، با پیروی از آموزه‌هایِ دین در یزشِ ایزدان است که می‌توانند گیهان را به آبادانی و افزایندگی رسانند و پتیاره‌ها را برانند.

2. ᵓslwnyh MRYA.

_ (م): āsrōnīh saxwan .... احکامِ دستگاهِ دینْ‌پردازی.

34.8 3. NPŠE-C WLE-yk.

_ (م): NPŠE CWLE-yk / xwēš-grīwīg .. .. درگوهر خود.
.. .. ذاتاً،در اساس،دربُن.

34.16 4. hw'-thšᵓ-yh.

_ Λ⟶MD (34.19).

34.17 5. LOYŠE.

_ (م): LOYŠE-<yh> / sar<īh>.

34.18 6. wᵓytlywšyh.

34.20 7. nzdst-ᵓl-yh.

_ sunj,I,pah,۳۸،۱۷): nzdyk-tl-yh.

_ sunj,I,pāz,۳۶،۷): nazdistariia.

_ sunj,I,Eng,37): the superiority.

34.20 8. QDM MNW HMT-c(?); V: QDM mnw hmt-c.

_ de MENASCE,TLD,55): (ke kad) qu'il .....puis que
.... که آن .....چون‌که.

_ (م): abar, manwahmat-iz...................... منشِ وهمنی.
.... جایگاهِ زمینیِ وهمن (=جایگاهِ زمینیِ مُثُلِ اعلایِ اندیشه).

Λ⇔DKIII,ch331,sen3 = MD (325.9): āsrōnīh daxšag, wahmanīg āškārag warzīdārīh.

_ Λ⟶ DE MENASCE, JEAN, EXÈSE SPIRITUELLE D'UN MYTHE GÉOGRAPHIQE MAZDÉEN.

ـ ما ترجمه‌یِ نوشتاره‌یِ دومناش را، در دفتریِ جداگانه، زیرِ نامِ «نوشتاره‌ها» ـ در برگیرنده‌یِ شاینده‌ترین مقالاتِ دینْ‌کرد شناسی ـ خواهیم آورد (م).

34.22 9. ᵓspwhlkᵓn twm.

10. wᵓp̄l.

_ sunj,I,pāz,۳۶،۱۱): vāwar.

_ sunj,I,Eng): admitted.

_ de MENASCE,TLD,55): (vāvar) assuré. . مطمئن،مسلم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ ماریان موله، درکتابِ خود (CMC)، این روایت (۴۲) را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است، نگاه کنید به:

_ Molé, CMC,423.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

43. abar ān ī, az dēn handarz, mardōm pad rāyēnīdan, padiš xwēšīh bawēd har axwānīg nēkīh, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۳۹); B (26.6); ت۶۶ (۲۷-۱۱); MD (35.3).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

35.6 hād! az[1] weh-dēn nigēzīg, 'dānišnīg ādān' ō xwāstag ādān.

'kam ādān dānišn' pad dānišn [ud xwāstag](?), ādān ō dānišn.

ēd 'kam ādān xwāstag' pad xwāstag taftīg <ud> rād.

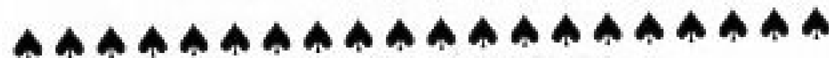
35.9 ud 'nērōg ādān' az ādān <ud xwāstag>* ī-šān har dō sazāgīhā bahrwar.

pad-nērōg ō-šān har dō 'bowandag[2] pānag' bawēd.

hambāstag[3] 'spurr xwēšēnīdār' bawēnd ī 'dō axwānīg nēkīh', ud padiš ārāyīhēd wirāyīhēd payrāyīhēd gēhān, abzāyēnd weh-dahišnān, bōzīhēd ud burzīhēd mardōm.

یادداشت‌ها

1. HMT.
   – (م): ˣaz.
2. bndk.
   – (م): b<w>ndk / b<ow>andag.
3. hmbᵓstk'.
   – sunj,I,pāz,۳۷،۱): ham. bastə.
   – de MENASCE,TLD,55): (hambāstak) toujours همواره.
   – Λ⟶Mach,CPD): (hambāstag) all ..... یکسره، تمام.



44. abar hangāmīg āyōzišnīgīh[1] ī yazdān ō wānīdan ī hamēstār ud spōxtan ī abar dāmān petyārgarīh,[2] az nigēz ī weh-dēn.

sunj, (I,aph,۳۹); B (26.14);
ت۶۶ (۲۷-۱۹); MD (35.14).

35.17 hād! yazdān, az 'dādār framān' ō wānīdan ˣud bē-burdan ī petyārag az amaragān ēk-iz ēk, mad hangām, ān petyārag, pad kam zyānīh ī dāmān bē-burdan.

35.20 ēdōn čiyōn 'dānāg bizešk[3]' bē-burdan ī wēmārīh az tan andar winnārišn ī 'čihr nērōg', <ud>, 'šnāsag warzīgar' pixtan[4] ī rēman az jōrdā abāg abesīhišnīh[5] ī 'nērōg[6] rēman jōrdā'.

bawēd ud mad ān hangām, <yazdān>*, az

36.1 'dādār framān' tēz pad hu-spōzīh rasēnd: tagīgīhā zanēnd hamēstār pad an-abāz-āxēzišnīh, ud wuzurg[7] sūdōmandīh ī gēhān,[7] 'dēn frāxīh' ud xwārīh ud dagrand-mānīh [V: dagrand-ˣzamānīh]: āsānēnd dahišnān pad abē-bīmīh ī az hamēstār,[8] rāmišn mānišnīh gēhān.

ـــــــــ یادداشت‌ها ـــــــــ

1. ᵓywcšn-yk'.
   _ de MENASCETLD,55): (ˣāyōzišnīkīh) l'ardeur….
   ……………… ……… .. …. ……. شور، حرارت، اشتیاق.
2. pytydᵓltᵓl-yh.
   _ Molé,CMC,429): (pityārkarīh) l'opposition aux …..
   .. …. …. .. ………………… ………… ستیزندگی با.
3. bwcšk.
4. pyyhtn.
   _ sunj,I,pāz,۳۷،۱۳): pādītə.
   _ sunj,I,Eng,39): [who] removes…………… که می‌زداید.
   _ Molé,CMC,429): (pišt) élimine……. می‌زداید،نابودمی‌کند.
   _ de MENASCE,TLD,55): (pēxtan) arrache .. برمی‌کَنَد.
   ـبا واژه‌-و-نگارشي همانندِ این واژه‌ي دین‌کرد، در گزارشِ پهلويِ وندیداد نیز رو-به-رو می‌شویم؛ نک:
   _ KAPADIA,GPV,475): (pîkhtan or pikhtan) to sprinkle, to water;
   ـکاپادیا، در واژه‌نامه‌يِ وندیداد، بازگشت می‌دهد به خوانشِ دستور هوشنگ جاماسپ، که با «پیختن» در فارسی برسنجیده است.
5. [ᵓn]-ᵓpysyhšn-yh.
   _ de MENASCE,TLD,55-56): (anapāyišnīh) sans favoriser ……… ……… ………… بی‌کمک‌کردن به.
   _ (م): V: ˣabesīhišn.
   _ (م): V: ˣhu-abesīhišn(?)………… ……. تباهیِ مطلق.
   _ (م): V: ˣan-ˣabāz-ˣāxēzišnīh(?).

ـواژه‌-و-نگارشي راکه براي آن سه گونه قرائتِ احتمالی برنویسانده‌ایم، می‌تواند صورتِ درهم‌ریخته و ادغام شده‌اي از عبارتِ hu-spōzīh <pad> an-abāz-āxēzišnīh نیز باشد (م).

35.22 6. [LWTE] nylwk'.

36.2 7. [K]LBA swt[ᵓw]ᵓwmnd gyhᵓn'.
   (م):ˣwuzurg ˣsūdōmand<īh ī> gēhān

36.4 8. hmyywstᵓl
   _ B (27.2): hmyystᵓl.



ـماریان موله، در کتابِ خود (CMC)، این روایت را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است، نگاه کنید به:

_ Molé, CMC, P 429.



45. abar winastagīh ī mardōm, pad gyān tan ud xīr <ud> rāyēnīšn, az nigēz ī weh- dēn.

sunj (I,pah,۴۰); B (27.3); ۶۶ ت (۲۸-۷); MD (36.5).

---

hād! az dēn nigēz, dādār, bowandagīh[1] ī-š pad dādārīh, pad wisp mardōm, [pad](?) gyān ud tan ud xīr <ud> rāyēnišn, a-winast ud a-kast[2] ud an-āhōg dahēd [V: ˣdād].

āhōgōmandīh ī-šān pad gyān, az 'dānišn kastagīh', <ī>* winastagīh[3] ī gyān, druwandīh-iz ī wihān[4]; pad tan, az-iz āmēzišnīgān wināhišn, ī wēmārīh ud margīh-iz wihān[4]; ud pad xīr, az 'xwarrah tarwēnīdār škōhīh'; ud pad rāyēnišn, az ristag[5]-wišuftār; freh-būd a-paymānīh, ud abē-būd[6] tuhīgīh.

kastan winastan ast ī <az>* 'dādār bowandag dahišnīh _az āzurdār ī dādār dahišn_ dušmen.[7],

[V: kastan winastan ast ī <az>* 'dādār bowandag dahišnīh <hamestār>*': ˣkē āzurdār ˣud 'dādār dahišn dušmen[7]'].

sazēd and-cand abar mardōm pad gyān dānišn, pad

tan drustīh, pad xīr ābādīh, ud pad rāyēnišn paymān, agar az dādār-pānagīh ud abar-ōzīh ī-š abar 'azurdār zōr' [V: ˣappurdār zōr] frāz-nē-hilēnd.[8]

36.18 ī-š āfurdār(?)[9] [V: ˣāfurīdār] ō āfurīdan[9] ī hamāgīhā abar mardōm ast pad abāyišnīgīh ī xwēš ud xwēšīgān nēkīh, ud an-abāyišnīgīh <ī>* anāgīh; ēn ī wāxt(?)[10] [V: nihād][10] nēkīh pānagīh kardan az 'ˣāzurdār xēmīg' <ud> 'azārēnīdār azišīh' pahrēxtan.

36.22 ud kēšdārān kē[11]: ān dāšn[12] dādār xwad abāz-appurdan, ī kēš ī-šān, abar dādār appurdār-iz, [V:āzūrdār] wināh ud druwandīh ud tabāhīh ud anāgīh <ud> kām-iz ī dahišn a-sazāgīh[13] pad dādār guftan, <ud> yazdīh aziš bē guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

36.7 1. bndk-yh.

_ (م): b<w>ndk-yh.

36.9 2. ᵓkst'W.

_ sunj,I,pāz,۲۸۰۵): xvīstan.

_ sunj,I,Eng,39): without harm.

_ de MENASCE,TLD,56): ('syt ?) sans........

_ (م): a-kast ud.

_ Λ↔MD (36.14): kastan winastan.

_ Λ⟶MD (36.10): kastagīh ud winastagīh.

3. nstkyh.

_ sunj,I,pah,۲۰،۱۰): wnstkyh / winastagīh.

4. hɔn'.

_ de MENASCE,TLD,56): (ˣvihān) caus…. بُن‌انگیز، علت

5. lstk'.

_ sunj,I,pāz,۲۸،۱۱): rəsta.

_ sunj,I,Eng,39): practices.

_ Λ⟶Mach,CPD): (ristag) way,sect.

6. [ɔy] ɔby-bwt'.

7. dwšmyyn'; V: dwšmɔn'.

ـ املایِ کهن‌روشانه‌یِ (= سنتیِ) این واژه dwšm(y)n می‌باشد؛ ولی واپسین تدوین‌کنندگانِ دینْ کرد، به‌بیشترین، نه در پیروی از نگارش‌هایِ کهن، که زیرِ نفوذِ فارسی دست به نوشتن زده‌اند.

8. frɔc LA ŠḆKWN-X2 / frāz-nē-hilēnd.

_ Λ⟶KAPADIA,GPV,178): (frâz-hilitan) to leave forth, to forsake, to emit forth.

9. ɔpwltɔl OL ɔpwltn'.

_ (م): āfur<ī>dan.

10. ZNE y wht(?); V: ZK y nht'.

_ sunj,I,Eng,40): arrangements.

_ de MENASCE,TLD,56): (ēn i nihat ?) qui y serait mis……… ….. …… ………که در آن نهاده‌شده‌است.

_ (م): V: ēn ī w<ā>xt……….. <ایزد نیز> این راگفته است.

11. MN.

_ (م): MN<W> / ˣkē.

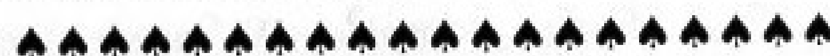
12. ZK dɔšn / ān dāšn.

ـ به گمانِ ما، بازگشتگاهِ این سخنواره (=ān dāšn)، می‌باید چهار قوایِ: جان (gyān) و تن (tan) و دارایی (xīr) و توانِ رایْ‌فرمایی (rāyēnišn / قوه‌یِ اداره‌یِ امور) باشد (م).

37.2 13. ɔ-spɔkyh.

_ sunj,I,pah,۲۱،۵): ascɔkyh.

_ sunj,I,pāz,۲۹،۵): asajākayh.



[transliteration]

46. QDM hwyšk ͻl-ͻn' hwtͻy-ͻn' BRA bwltn' y MN ANŠWTA škwh-yh W nydͻc' W tng-yh y W hyndk-yh-c Wwštk-yh cnd šͻyt' MN nkyc' y wyh- dyn'.

HWE-t' MN dyn' nkyc' hwtͻy-ͻn' cygwn-šͻn ͻn-ͻyl dwšmyn' MN hwtͻy-ͻn dwc' stk' MN štr' LAWHL dͻštn hwyš-'kkͻlyh ͻytwn'-c škwh-yh W tng-yh W nydͻc W hyndk-yh Wwštk-yh MN OLEšͻn' y B̲YN hwtͻy-ͻh spwhtn' BRA bwltn' y PWN cnd B̲YN gyhͻn' nylwknyytn cͻl nkyly'tn' krtn'. B̲yn hwtͻy-ͻn' OLE bwlcšnyk-tl MNW škwh-yh W wymͻl-yh cnd cͻl-yk MN str' ANŠWTA ͻytwn' bwlt YKOYMWN-yt B̲YN ZK y OLE hwtͻy-yh dlygwš-yh y BRA dlt' wymͻl y.

ͻ-bwlt W dlmͻn ....k'-c(?) pytͻk LOYT lͻdynytͻl-yh y QDM Z̲NE BRA MN dyn' nkyc' W hndlc' MN ͻšgyhͻn-yh wln'-yk y MN hwyš-kͻl-yh W ͻ-hwnsnd-yh lͻd BRA klt-yk zͻdšn-yk W 4 plͻhw-yn-ytn' OL hwyš-kͻl-yh ͻywhtn' ptš twhšͻk-yn-ytn' W MNW AWBDDN-yh y ͻp̄zͻl y hwyš-kͻl-yh A̲P-š ͻ-twbͻn-yk-

yh y ptš LA cygwn' wlcy-kl TWRA y W AHRN ͻp̄zͻl y wlcy-kl-yh W ͻp̄ͻryk pyš-kͻl ͻp̄zͻl ZY-šͻn' kͻl ZK y kͻl y ptš lͻdynyt-ͻl ͻp̄zͻl YHBWN-tn' ptš ͻp̄yy W ͻhwk' krtn'.

MNW pyl-yh ͻywp ͻlmyšt-yh lͻd <...........>*.

38.2 KHDE wyyptk'(?) NYŠE wyyptk'(?) ͻp̄lnͻ-yk MNW ͻpl-glc y nydͻc' hcš LAWHL dͻšt-ͻl. twbͻn-yk AYŠ LA(?) [V: lͻ] pytͻk MN krtk' hndwc W škwh-yh spwc <..................................>*.

<.....>* lwšn-yk dyn'-yk <....>* QDM lͻd-yn-ytn' lwbͻk dͻštn' plmwtn' AYK LA nydͻc-yh-ͻt OL BRA drt-yk(?) zyw-šn' hwͻh-yh(?) W wymͻl-yh W wšt-yh cͻl lͻd B̲YN štr'-yhͻ PWN-c MTA wymͻlstͻn y ͻp̄yy ͻhwk PWN lwbͻn' dwst šnͻsk bcšk' W ͻwstwbͻl y ptš dͻlwk W dlmͻn' ͻp̄ͻryk ZK kͻl lͻd ͻp̄yy [w]ͻhwk' krtn' plmwtn' W hmͻy B̲YN pwrs-šn' wcd-šn' y wylͻd-šn' dͻštn' mͻtkwr hmͻk dͻtstͻn B̲YN štr'-yhͻ wstltn' MNW ptš štr' ͻp̄ͻtͻn'.

38.11 ptšk' W hwšk-yh W škwh-yh W nydͻc' MN ͻmlkͻn ANŠWTA y frͻc mͻl-šn-yh YHWWN-yt' PWN hw' [W]bwd y QDM ͻthš W MYA W z̲myk W pͻhlyc' y ͻndlͻd MNW nstk-yh W pwtk-yh y hcš AYK OL whͻn y wymͻl-yh W wšt-yh y ANŠWTA AL YHMTWN-ͻt' ZK y LA YHWWN-yt BRA PWN ͻthš W MYA W z̲myk pͻhlyc' Z̲NE ŠPYL-dyn'-ͻn hndlc'.

MN dhywpt-ͻn plmͻn' ͻwst-yk-yhͻ B̲YN gyhͻn.

[transcribe]

46. abar[1] xwēškārīh[2] <ī>* xwadāyān <pad>* bē-burdan ī az mardōm škōhīh ud niyāz ud tangīh ud xīndagīh-iz ud waštagīh čand šāyēd, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۲۱); B (27.17);
۶۶ ت (۲۹-۲); MD (37.4).

hād! az dēn nigēz, xwadāyān čiyōn-šān an-ēr dušmen az[3] xwadāyīh, <ud>, duz <ud> stahmag[3] az šahr abāz-dāštan xwēškārīh,[2] ēdōn-iz, škōhīh ud tangīh ud niyāz ud xīndagīh ud waštagīh az awēšān ī andar xwadāyīh spōxtan <ud> bē-burdan, ī pad čand <šāyēd>[4] andar gēhān, <ud> nērōgēnīdan[5] <ī.......... ud>* čār nigērīdan kardan <abāyišnīg>*.

andar xwadāyān, ōy burzišnīgtar, kē škōhīh ud wēmārīh _čand čārīg_ az 'šahr mardōm' ēdōn burd-ēstēd, andar ān ī ōy xwadāyīh, driyōšīh ī bē dard ud wēmārīh[6] <...............>*.

37.15 1. a-burd-darmān ....(?)[7] <rāy>*: paydāg nēst rāyēnīdārīh ī abar ēn _bē az 'dēn nigēz ud handarz'_ az <..........................>*.

2. ajgahānīh <ud> waranīg ī az xwēškārīh ud a-hunsandīh rāy': bē _kardīg zāyišnīg čār[8] frāxēnīdan_ ō xwēškārīh āyōxtan[9] padiš tuxšāgēnīdan.

37.19 3. ud kē wanyīh[10] ī abzār ī xwēškārīh u-š a-tuwānīgīh ī padiš ^{x}rāy(?): _čiyōn 'warzīgar gāw' ud any abzār ī warzīgarīh ud abārīg 'pēškār abzār'_ ī-šān kār ān ī kār ī padiš 'rāyēnīdār abzār' dādan padiš abē-āhōg kardan.

38.1 4. kē pīrīh ayāb armēštīh rāy: <........................>*.

5. hammis 'nasīnīdag(?)[11] zan' 'nasīnīdag(?)[11] aburnāyag' <rāy:..........>* kē, abargarz[12] ī niyāz aziš abāz-dāštār.

6. <a>*-tuwānīg kas ^{x}rāy: <................>* paydāg az kardag-handōz [ud] škōhīh-spōz.

7. <..............rāy>*: rōšnīg <ud> denīg abar-rāyēnīdan rawāg-dāštan framūdan kū nē-niyāzīhād ō 'bē dardīg zīwišn', xwāhīh <....>*.

38.6 8. ud wēmārīh ud waštīh čār rāy [V: xwāhīh ^{x}ī wēmārīh ud waštīh čār rāy]:

andar šahrīhā pad-iz deh wēmārestān ī abē-āhōg, pad 'ruwān dōst šnāsag bizešk' ud awestwār(??) [V: ^{x}paywāsag] ī padiš darūg ud darmān, <..........>*.

38.8 9. abārīg ān kār rāy: abē-āhōg[13] kardan framūdan; ud

hamē andar pursišn wizōyišn[14] ˣud wirāyišn dāštan, mādagwar hamāg dādestān andar šahrīhā wistardan, kē padiš šahr ābādan; padwēšag[15] ud huškīh ud škōhīh ud niyāz az ‘amaragān mardōm’ ī frāz-mālišnīh[16] bawed.

pad hu-bōyīh[17] ī abar ātaxš ud āb ud zamīg, ud pahrēz ī andarwāy,[18] kē winastagīh[19] ud pūdagīh ī aziš, kū: ō wihān ī wēmārīh ud waštīh[20] ī mardōm ma rasād; ān ī nē bawēd bē pad ātaxš ud āb ud zamīg pahrez.

ēn ‘weh-dēnān handarz’:

«az dahibedān framān ōstigīhā[21] andar gēhān».

یادداشت‌ها

1. —درهم‌ریختگی و آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن در این روایت (= ۴۶) —بویژه شماره‌هایِ ۱ تا ۹— به اندازه‌ای ست که، به گمان ما، ترجمه را برنمی‌تابد؛ ازاین‌روی ما، نخست، نویسه‌گردانیِ (=transliteration) این‌روایت را برابرِ سامانِ پهلویِ کنونیِ آن آورده‌ایم، پس از آن آوانویسیِ روایت را، آنهم نه به پیروی از نوشتارِ پهلویِ برجای، بلکه برابرِ دریافت و قرائتِ گمان‌ورزانه‌یِ خود ارائه داده‌ایم. در ترجمه نیز به ناچار از آوانویسیِ پیش‌نهادیِ خود پیروی کرده‌ایم؛ از این روی ترجمه‌یِ این روایت نیز گمان‌مندانه و پیش‌نهادی است؛ ولی هم در ترجمه و هم در آوانویسی، درست‌گردانی‌هایِ خود را با نشانه‌یِ ضربدرِ اندیس بالا «ˣ»، و، برافزوده‌هایِ خود را همه، درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار *<..............> نشان داده‌ایم.

37.9 2. hwyš-[k]kᵓl-yh.

37.9 3. MN hwtᵓyᵓn' dwz W stk'.

_ sunj,I,pah,۴۱،۱۰-۱۱): MN hwtᵓyᵓn' gnjW stk.

_ sunj,I,pāz,۳۹،۱۲): mən xvutāiiān-i. ganj. va. stə̄.

_ de MENASCE,TLD,57): (gujastak) impies ..... بی‌دین.

_ (م): az ˣxwadāyīh duz ud sta<hm>ag.

_ Λ↔MD (103.10): duz stahmag. .... دزد و ستم‌کامه.

_ Λ⟶MD (22.16): duzīh ud stahmagīh.

_ Λ⟶ارداویراف،آموزگار،15,1): duzd ud stambag.

37.11 4. Λ⟶ MD (37.9).

37.12 5. nylwknyytn.

_ (م): ˣnērōgēnīdan.

_ (م): V: ˣnērōgēnīdan <ī abzār ī rāyēnīdārīh>* .....

.... نیرومندگردانیدنِ (تقویتِ) ابزارِ تمشیت.

37.15 6. wymᵓl y.

_ (م): ˣwēmār<īh>.

37.15 7. ᵓ-bwlt W dlmᵓn .....c(?).

_ sunj,I,pah,۴۱،۱۶-۱۷): ᵓ-bwlt' dlmᵓnᵓywk-c.

_ sunj,I,Eng,41): in such a manner that there may not be a single complaint under this rule.

_ de MENASCE,TLD,57): (aburt framān ˣspōz) à l'expulsion des désobeissants .. (درباره‌ی)پس‌زنیِ فرمان‌نابردار ان.

_ Molé,CMC,44): (āburt darmān sēnak-ic) il n'y a point de maladie contre laquelle on a'urait apporté de remède.

(م): aburt [W] darmān ....(?).

8. (سـ) / 4(?).

_ B (28.4): z^{ɔ}y(?).

_ sunj,I,pah,۴۲،۱): c^{ɔ}l.

_ sunj,I,pāz,۴۰،۴): čār.

9. ^{ɔ}ywhtn'.

_ sunj,I,pāz,۴۰،۴): aiiōxtan.

10. AWBAN-yh.

_ sunj,I,pah,۴۲،۲): AWBAM-yh.

_ sunj,I,pāz,۴۰،۵): haṇbāmayh.

_ de MENASCE,TLD,57): (atūvānīk ?) est pauvre.... ....هست فقیر.

_ (م): ˣAWBDN-YH / wanyīh.

11. ....(?); V: wyyptk' / ([Pahlavi script]).

_ sunj,I,pāz,۴۰،۱۱): vīftə.

_ sunj,I,Eng,41): defenceless .... بی‌پناه،بی‌دفاع.

_ de MENASCE,TLD,57): (vēftak).......

_ (م): V: ˣnasīdag(?).

12. ^{ɔ}plglc y(?).

_ sunj,I,pāz,۴۰،۱۱): hajar-karpī.

_ de MENASCE,LD,57): (aparkarz) en contact در تماس.

ـ‌چنین می‌نماید که دومناش واژه را apar + karz خوانده‌است؛ در همسنجی با ham-karzag و ham-karzagīh.

13. ^{ɔ}pyy [w]^{ɔ}hwk'.

_ sunj,I,pah,۴۲،۵): ^{ɔ}pyy ^{ɔ}hwk.

14. wcyšn'.

_ sunj,I,pāz,۴۰،۲۰): vajōəšna.

_ sunj,I,Eng42): should be made and care taken.

_ de MENASCE,TLD,57): (vichišn) le choix .... گزینش.

_ (م): ˣwizōyišn... .... پژوهش.

_ Λ—MD (406.22): wizōyišn ˣud ranǰ ī wēš.

38.11 15. ptšk'.

_ sunj,I,pah,۴۲،۱۵): ptwšk.

_ sunj,I,pāz,۴۰،۲۳): patušī.

_ Zaehner,zurvan,186): (patyāk).

_ de MENASCE,TLD,57): (patyāk) messager پیغام‌دهنده.

_ (م): pad<wē>šag .... بیماری‌های واگیردار.

38.13 16. pr^{ɔ}c m^{ɔ}lšnyh.

_ sunj,I,pāz,۴۰،۲۴): frāt. mārəšniia.

_ sunj,I,Eng,42): may go on ..... annihilated from.

_ de MENASCE,TLD,57): (mālišnīh) seront nettoyes. .... پاکیزه خواهند شد.

_ Λ⟶ ف.ز.پ،فره‌وشی):(mālišn)............ صیقل،جلا،مالش.

_ Λ⟶KAPADIA,GPV,419): (mâlitan) to rub, to polish, to brush, to clean, to sweep.

38.13 17. hw' wbwd y.

(م): hw ˣbwd yh / hu- ˣbōyīh.

38.14 18. ^{ɔ}ndl^{ɔ}d.

_ sunj,I,pah,۴۲،۱۷): ^{ɔ}ndlw^{ɔ}d.

38.14 19. wstk-yh.

_ sunj,I,pah,۴۲،۱۸): wnstk-yh.

20. wštyh.

_ waštīh = waštsgīh..... .... دگرشدنِ تن از درستی، بیماری.

ــ و یا شاید این واژه (waštagīh)، سخنْ گوشه به ترنجیدگیِ اندامها (=اِفلاج) دارد (م).

21. ʾwst-yk-yhʾ

_ (م): V: ʾwstyk<ʾn>- yhʾ / ōstīg<ān>īhā.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ــ ماریان موله، در (CMC)، چند بندِ آغازینِ این روایت (۴۶) را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است، نگاه کنید به:

_ Molé, CMC, P 44-45.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

47. abar ān ī kēn abāg dāštan sazēd, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۴۳); B (28.21); ۶۶ ت (۳۰،۸); MD (38.18).

38.20 hād! az 'weh-dēn nigēz', ī kēn-dāštan abāg ān sazāg ī abāg kušīdan sazīdan.

kušīdan abāg ān ī sazēd ī az hamēstārīh ud zyāngarīh ī mardōn.

39.1 ud ān ī 'mardōm gyān ayyār dahišn(?)' a-wardišnīg: kē hēnd dēw ud abāg-iz ī[1] ān ī wattar kē mardōm ayyār(?) [V: <an>*-ayyār], ayyārīh nēst aziš ō mardōm: ī mardōm ī ayyār hamēstār ī dēw-ayyār[2]; paydāg.

39.4 ān pand abāg weh-mardōm:

abāg-iz ān wattarīh ō wehīh wardēnīdan čār(?)[3] ast: kušīdan nē dānāgīh, bē wehīh dōšaram abāg-warzīdan ud nēkīh padiš kardan; ud ān wattar pad dānāgīh ō wehīh[4] wardēnīdan[5] —weh dēn pasan ud dastwar.[6]

——— یادداشت‌ها ———

1. LWTE-c-y.
2. [ŠA] ŠDYA hdyb^{ↄ}lyh.
   – (م): dēw-ayyār[yh] / dēw-^{x}ayyār.
3. c^{ↄ}yl.
   – sunj,I,pāz,۴۱،۱۹): čahīr.
   – de MENASCE,TLD,58): (cār) moyen ....وسیله.
4. ŠPYL-yh.
5. wltytn'.
   – sunj,I,pāz,۴۲،۲): vartīn(nī)tan.
6. – بندِ پایانیِ این روایت (=۴۷)، فرازترین نمونه‌یِ پنهانْ‌کیشی (= تقیّه) را می‌رساند؛ و در دیدِ روشنگرِ زمانه‌ای ست که بِهدینان، توانِ رزمیِ فروکاسته‌ای داشته‌اند، که از گونْ‌پذیریِ دشمن به مخالف، مخالف به منتقد و منتقد به دوست سخن بمیان آورده‌اند (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

48.

abar ēwēnag ī 'ohrmazd dahišnān hamēstār' u-šān wānīdārīh <ud> nērōg, az nigēz ī weh-dēn.

sunj,I,pah,۲۲); B (29.9); ۶۶ت (۳۰-۱۸); MD (39.9).

39.11 hād! hamēstārīh ī 'ohrmazd dahišnān ēwēnag' hangirdīgān sē: ēk <pad>[1] mēnōg ud ēk pad čihr ud ēk pad tan dwārišnīg petyārag.

I. 'mēnōg dwārišnīg petyārag' 'mēnōg dēw ud druz'

39.14 u-šān wānīdārīh az 'weh dēn nērang' ^{x}ud ēzišn warzišnīh ^{x}ud abārīg xūb-ēwēnīh.

<u-šān>* nērōg: ag-dēnīh <ud> dēw-ēzagīh ud abārīg duš-ēwēnīh.

II. ud ān ī pad 'čihr dwārišnīg': āz ud arešk ud abārīg ī čihr ud hunar ī padiš petyār.

39.18 u-šān wānīdārīh az āsn-xrad, pad xūb-dārišnīh(?)[2] [V: ^{x}hannām-darišnīh] <ud> 'bizeškīg dārōg'[3] rāyēnīdārīh.

ud nērōg az waran <ud> abārīg druz pad čihr čērīh.

III. ud ān ī pad 'tan dwārišnīg', gēhāh murnǰēnīdār <ud> dēw-ēsn <ud> mar ^{x}ud gurg ud xrafstar.

u-šān wānīdārīh abērtar pad wazr ud[4] mār-γan[4] ī burdār <ud> ahlaw <ud> dahm, pad pādixšāyīh.

<u-šān>* nērōg az 'gurg ud xrafstar ǰādag-gōw' <ud> gēhān dēw-ēsn ahlomōγ wēš.

——— یادداشت‌ها ———

1. ^{ɔ}ywk' mynwk.

_ sunj,I,pāz,۴۲،۷): aiiok (pauuan.) mīnōə / ēk <pad> mēnōg.

2. hw^{ɔ}pd^{ɔ}lyyn'.

_ sunj,I,pāz,۴۲،۱۶): hu-āwiiārān-i.

_ sunj,I,Eng,44): well-reputed helpers .. ..

....همان خوب یاری‌دهندگانِ نامدار (در پزشکی).

_ de MENASCE,TLD,59): (xvābdārān ?) de somnifères ....خواب‌آورها.

_ (م): ^{x}xūb-^{x}dārišn<īh>; V: ^{x}hannām-^{x}dārišn<īh>.

—چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت (=۴۸)، خواهانِ آن است بگوید: برایِ رهایی از هواهایِ نفس می‌باید دارایِ قوه‌یِ عاقله‌یِ فطریِ سالم بود؛ ز دیگر سو، عقلِ سالم در بدنِ سالم است که، با پاییدنِ تن و اندام آنهم از راهِ ترازشِ اَخلاط با بهره‌گیریِ نازک‌روشانه از داروهایِ پزشکی فراهم می‌آید.

_ Λ↔ DK. III, ch. 157 = MD (157.22-23): niyāz ī

mardōm ō 'tan dārišn' 'gyān wīrāyišn'......

39.19 3. bcšk-yk-d^{ɔ}l(?); V: bcšk-yk-yh[l].

_ (م): bizeškīg dār<ōg>; V: ^{x}bizeškīgīhā.

40.1 4. [m^{ɔ}l^{ɔ}n y W] m^{ɔ}lgn'.

_ Λ⟶ ف.ز.پ،فره‌وشی): (mārγan) ....مارکُش.

_ Λ⟶ و.ن.بند،بهار): (mārγan)................ ......مارکُش.

نامِ چوبی ست که سرِ چرمی دارد و برایِ کشتنِ مار به کار می‌رود..........

_ Λ⟶ بُنْدهش، ۲ د ت،۱۸۵،۳).

_ Λ mār + γan(=zan).

—در بُنْنوشت‌هایِ پهلوی «γanišn» برابر و هم‌معنایِ «zanišn» می‌آید؛ نمونه را:

DK.IX.ch 20 = MD (814.13-15): u-š awēšān bē-zad -hēnd kē mazandarān deh pad panǰāh γanišnīh, ud ē-sad γanišnīh, ud ē-hazār γanišnīh, ud bēwar γanišnīh ud a-mar γanišnīh.



49. abar winnārišn ī šādīh ī abar 'abēzag mēnōgān yazdān' <abāg>[1] dīd ī rēš ud bēš ī-šān ham-gōhrān[2] ī andar 'gumēzišnīg kušišn' az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۲۲); B (29.19);
۶۶ت (۳۱-۸); MD (40.4).

hād! winnārišnīg šādīh abar 'abēzag mēnōgān yazdān' _abāg dīd ī rēš ud bēš īšān ham-gōhrān[3] ī andar 'gumēzišnīg kušišnīg'_ pad wēnišn īšān kušišn[4] <ud> frazām ī pērōzīh ī 'yazdān gōhrān' <ī>* 'ohrmazd dahišn', abar 'tōmīg dēwān' <ud> 'druz spāh',[5] ud ānābišn ī ēbgat az dāmān,[6] jāwēdān winnārišn ī 'yazdān gōhrān' andar hamāg ēwēnag nēkīh, ud āyozišn[7] [V: āhanjišn][7] ī-šān mēnišn ō ān ī 'a-sazišnīg rāmišn'

ud kēšdārān[8] kē: «'gētīg frazām' ī 'frahist mardōm' rāyēnišn[9] ō druwandīh, ud jāwēdān aziš a-bōxtišn <ud> 'hamāg anāg dušoxīgīh' zāmēnīhīdan[10]» kēš ī-šān, abāg wad-frazāmīh ī 'dādār kār ud xrad'-iz, ˣud rāmišn[11] abar frazām [āgāhān](?)[11] _«'abēzag[12]

40.19 mēnōgān yazdān' nūn-iz pad frazām ī abar kas-iz az-iz awēšān» ī-šān kēš «wahišt <bē>*-ēstēd»,[13] pattūgīh[14] ham-kardagīh[14] ī abāg ān ham-gōhrīh[15] ī-šān kēš_ ōwōn wad-frazāmīh nimāyēd,[16] guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

40.5 1. yzd'n HZYTW-t'.
_ Λ↔MD (40.8): yazdān abāg dīd ī...

40.6 2. hm-hl'n.
_ (م): ham-<gō>hrān.

40.9 3. [hmhl'n] hm-gwhl'n.

40.10 4. kw[h]ššn'.

40.12 5. st'h'
_ sunj,I,pāz,۲۳،۱۲): gətiiaī.
_ de MENASCE,TLD,59): (ˣspāh) l'armée ……… سپاه.

40.12 6. [m'n] MN d'm'n'.

40.13-14 7. 'hncšn' / āhanjišn.
_ sunj,I,pāz,۲۳،۱۵): āhanjəšnə.
_ de MENASCE,TLD,59: (āhanjišn) la fixation ……
…………………………………………… استوارداشت، تثبیت.
_ (م): V: āyōzišn ……………………… گرایان شد.

40.14 8. Wyšd'l'n'.
_ (م): ud <k>ēšdārān.

40.15 9. [l'dyn-yt'] l'dyn-šn'.

10. zᵓm-yh-ytn'.

_ sunj,I,pāz,۲۳.۱۶): dāmiiaət.

_ sunj,I,Eng,45): (and so) render them.

_ (م): zām<ēn>īhīdan.

11. lᵓmšn' QDM plcᵓm ᵓkᵓsᵓn.

_ (م): V: rāmišn abar frazām [āgāhān].

ـ اگر واژه‌یِ āgāhān را فزون‌نوشته در نظر بگیریم آنگاه ترجمه‌یِ گفتارِ در نظر چنین خواهد بود: «<برابرِ باورِ این دسته از کیش‌داران>* رامش، در فرجام <کارِ جهان> به بدفرجامی خواهد انجامید».

_ (م): V: rāmišn abar '<hu>*-frazām āgāhān'

12. ᵓp̄yyck'.

_ sunj,I,pah,۲۵.۲): ᵓp̄yck.

13. whšt YKWMWN-yt.

_ (م): wahišt <bē>*-ēstēd............ بهشت برپاخواهدشد.

14. ptkyh hm-klt-yh.

_ de MENASCE,TLD,60):(ˣpatūkīh ud ˣhamkartakīh) sont continuite et de la même facture.......... .. ..

هستند با استقامت و از یک کرده............................

15. hm [g]gwhl-yh.

_ (م): V: ham-ˣgōhrān.

16. mᵓyyt'.

_ B (30.10): nmᵓyyt'.



50. abar weh-šān wehtar ud wattar-šān wattar, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I.pah,۴۵); B (30.11); ۶۶ت(۳۱-۲۱): MD (41.1).

41.3 hād! xwad ka xwad wehīh, pad abarīgān[1] ud tuwānīgān[2] ud meh-zōrān nēkīh, wēš waxšišnīh rāy weh-tar, ud pāyag ud pāyag ud tā ān ī abardom, <ka>* pad ān ī abar, nēkīh ud sūd aziš frāy kū pad ān ī azēr.

41.6 ōwōn kū ka pad 'gyān sūdabgārtar'[3] kū ka pad tan hēnd, kē ān gyān, ud ka pad kadag-xwadāy[4] <ud> kadagīgān, kū ka pad deh-sālār <ī>* deh ud dahīgān, ka pad šahryār[5] <ī>* šahr <ud> šahrīgān, ud ka pad dēn [V: dēn-<pānag>*] ud dahibēd kē amaragānīg padiš ēstišnīh gēhān <ud> gēhānīgān.

41.11 čiyōn, az wehīh ī wisp-tuwān <ud> abardom dādār, hamāg dahišnīh [V: ˣdahišn] ī weh winnardagīh ud pāyram nēkīh, ī kē rāy weh-šān weh-tar, wehīh ī dādār.

41.14 xwad ka xwad wattarīh, pad abarīgān tuwānīgān ud meh-zōrān, wēš-damišnīh ī aziš <ud> anāgīh rāy,

gēhān zyāntar ud wattar, pāyag ud pāyag ud tā ān ī abardom, ka pad ān ī abar, anāgīh ud zyān aziš frāy ka pad ān ī azēr.

ōwōn kū ka <pad>* ʿgyān zyāngārtar[6]ʾ kū ka pad tan hēnd, kē ān gyān, ēdōn-iz ka pad kadag-xwadāy <ud> kadagīgān,[7] ka pad deh-sālār ud dahigān, ka pad šahryār ī šahr ud šahrīgān, ud ka pad dahibēd ud dēn kē amaragān padiš ēstišnīh, freh-zyāndārtar[8] ud garān damišntar[9] <ud> wēš-zyāntar ō ʿgēhān mardōmʾ

kē rāy, agar pad kām, ayāb pad abāz-dāštan, ayāb pad ˣāhanjišn[10] [V: ōz-dahišnīh] ī aziš, čiš-iz wadīh ō ʿwispān[11] hu(?)-bunʾ[11] ud abardom dādār paywastan gōwīhēd _čiyōn kēšdārān abar dādār „pad-jōmā[12] wehīh wadīh azišīh-iz„ kēš <ī-šān>, ud saxwan abāg ʿkastan[13] winastan[13] <ī>* wehīhʾ_ garān-damišntar[14] [V: grāy-ˣdamišntar] ud garān zyāntar az har wadīh, ud az hamāg wad, wattar guft-ēstēd, kē wadīh padiš.

—— یادداشت‌ها ——

1. ᵓplyk-yh ᵓn'.

_ →MD (41.14): ᵓplykᵓn'.

2. twbᵓn-yk ᵓn'.

_ B (30.13): twbᵓn-yk-ᵓn'.

41.7 3. swt' ᵓpktᵓl-tl.

_ sunj,I,pah,۲۵،۱۱): swt'ᵓpkrtᵓl-tl.

_ sunj,I,pāz,۲۴،۱۲-۱۳): sūtəāwkərtārtar.

_ de MENASCE,TLD,60): (ˣsūtkartārtar) plus d'avantage .... بیشتر سودمندی.

_ (م): sūd-abgārtar.

_ Λ⟶Mach,CPD): (sūd-abgārtar) profitable.

41.8 4. [hwtᵓy] ktk' hwtᵓy.

41.9 5. štr' yyᵓO.

_ sunj,I,pah,۲۵،۱۴): štr'yᵓl.

41.18 6. zydᵓnkl-tl.

_ (م): zydᵓn-k<ᵓ>l-tl / zyāng<ā>rtar.

41.19 7. ktyk-ᵓn'.

_ (م): kada<g>īgān.

_ Λ⟶MD (41.8).

41.21 8. plyyswt-tl.

_ de MENASCE,TLD,60): (ˣfrayziyāntārtar) d'un plus grave dommage .... بسیار زیانمندتر.

41.21 9. Wglᵓn dmwšn-tl.

_ sunj,I,pāz,۲۵،۱۲): gərān daməšnətar.

_ sunj,I,Eng,47): doers of much injury.

42.2 10. ᵓnc ššn'(?) y.

_ sunj,pāz,۲۵،۱۴-۱۵): aōj. dahəšna.

_ de MENASCE,TLD,60): (ōz-dāšn) le renforcement. .... نیرودهی.

_ (م): ˣāhanjišn ... . متمایل کردن <به‌گناه>.

11. wsp ʾnʾm bwn.

_ sunj,I,pāz,۴۵،۱۵-۱۶): vīspə hanām bun.

_ sunj,I,Eng,47): the highest source of all creation.

_ de MENASCE,TLD,60): prindipe de tous ses membres(hanām) ………………………بن تمامی اندام‌هایش.

_ (م): wispān ˣhu(?)-bun ……………بُن همه‌ی نیکی‌ها.

_ (م): V: ˣwisp ˣwehīh bun.

_Λ↔MD (48.1-2): wisp wehīh bun.

12. PWN yywmʾy.

_ (م): pad-jōmā ……… .. دَر-دم، توأمان، همچون همزمان.

13. kstn wnstn.

_ sunj,I,pāz,۴۵،۱۹): kastə vanastə.

14. glʾy ddmšn-tl.

_ sunj,I,pah,۴۶،۱۰-۱۱): W glʾn dmšn- tl.

_ sunj,I,pāz,۴۵،۱۹-۲۰): gərān-daməšnətar.

Λ⟶MD (41.21).



51. ud abar 'hastān ēwēnag',
az nigēz ī weh-den.

sunj (I,pah,۴۶); B (31.10);
ت۶۶ (۳۳-۱); MD (42.8).

42.9 hād! 'hastān ēwēnag' ud ēn-iz sē:

I. <ēk ān kē, pad-xwadīh a-marg u-š aziš paymōzan a-wisānišnīh>;

II. ēk ān kē, <pad>*-xwadīh a-marg u-š paymōzan wisānišnīh;

III. ud ēk ān ī kē <pad>*-xwadīh margōmand u-š paymōzan a-wisānišnīh.[1]

I. <ān ī kē, pad-xwadīh a-marg u-š paymōzan a-wisānišnīh, ast ēn-iz ēwēnag dō: (A). 'a-wēnišnīg ud (B).wēnišnīg stīyān'>*.

42.11 (A). az 'a-wēnišnīg stīyān'[2]: amahraspandān, kē-šān xwadīh a-marg u-šān paymōzan a-wisānišnīh[3]: a-margīh[4] ī-šān xwadīh paydāg az-iz ān ī-šān wimand, ī ast „a-marg ī abzōnīg„; a-wisānišnīh[5] ī-šān paymōzan az-iz ān ī ohrmazd, wahman ud <ān ī>* mānsrspand ud ān ī 'asnūdag ruwān': pānag ī tan [ān ī mānsarspand](?)[6]; paydāg.

42.16 ud abārīg-iz ī amahraspand, pad a-margīh ī xwadīh ud a-wisānišnīh[5] ī paymōzan, ī dādestān ān ī wahman amahraspand: ud pad hamīh ī-šān xwadīh ud

paymōzan, xwānīhēd „amahraspand".

ud dārēnd dāmān, baxšēnd[7] ray ud xwarrah ō gēhān; ēdōn-iz 'abārīg mēnōg yazd'

(B). ud az 'wēnišnīg stīyān': xwaršēd, kē-š a-marg ast 'stī xwadīh', ud 'a-wisānišn[1] paymōzan'; ī ast ān ī-š 'rōšnīh ēwēnag' andar ham sāmān māh-iz ud starān, ud pad a-margīh ī xwadīh ud a-wisānišnīh[8] ī paymōzan, ī dādestān ān ī xwaršēd: pad hamīh ī xwadīh ud paymōzan, ī xwānīhēnd: „xwaršēd ud māh ud star" ud rōšnēnēnd gēhān, nērōgēnēnd čihrān, ud waxšēnēnd dām.

II. ud ān ī kē xwadīh [V: <pad>*-xwadīh] a-marg u-š paymōzan wisānišnīh, amaragānīhā „mardōm": ī pad ān ī-šān xwadīh ruwān a-marg, paymōzan ī tan, andar gumēzagīh wisānišnōmand[9]: pad hamīh āgenēn, xwānīhēd „mardōm", ī pahlōm hēnd [V: pahlōmand] 'gētīg dahišnān'

ud andar 'gētīg stīyān', pad a-margīh xwadīh <ud>, wisānišnōmandīh[10] paymōzan, ī az 'dēn <nigēz>*' wisp gōspand-iz; dādestān ān ī mardōm[11] ud abārīg-iz 'gētīg dahišnān': pad ān ī-šān mēnōg „amahraspand", kē-šān ast xwadīh „a-marg"; ud pad dēsag wisānišnōmand[12] hēnd.

pad ham dar, dādestān ān ī mardōm ud gōspand-iz ud čimig.

ōh-iz ān ī paymōzan dahišnān, xwadīh čiyōn wahman —<ud> ān ī 'asnūdag ruwān' ī pānag ī

tan— *ud hammis mānsarspand, paymōzan hēnd ī ohrmazd, wahman xwad ud ēn ī 'asnūdag ruwān' mardōm xwadīh, abar dahišnān brāh ud bām hēnd ī dādār.

43.18 III. ud ān ī kē xwadīh margōmand u-š paymōzan a-wisānišnōmand,[13] dēw ud gurg ud xrafstar.

pad ān ī az 'weh-dēn ōz' pad fradom frāz-srāyišnīh ī yašt frawahar zarduxšt, dēwān kālbod škastan; pad ān ī hōšīdar, gurg-iz, pad ān ī hōšīdarmāh[14] xrafstar-iz kālbod škastan; u-šān xwadīh —pad ān ī abrāz(?)[15] frašagird ud sūdōmand ī pērōzgar ī rasišn— hamāg abesīhīdan.

44.4 pad hamāg abesīhišnīh ī awēšān, 'mardōm xwadīh' <ud> 'a-marg ruwān' <ud> tan paymōzan <ī>* hammis gōspand, ān ī nē <a-marg>* pas nē wisānīhēd.[16]

44.6 abāg 'a-marg xwadīh', ruwān purr-urwahm <ud> andar abēzag ud a-petyārag gēhān hamē winnārišnīg; bawēd az 'dādār <..........>,[17] dahišn, nōg ud abāz-kard(an) <ud> a-wisānišnīg[18] winnardan; paydāg.

یادداشت‌ها

42.11 1. ʾ-sʾnšn'.
— sunj,I,pah,۲۶،۱۵): ʾsʾnšn-yh.
— sunj,I,pāz,۲۶،۴-۵): asānəšniia.
— de MENASCE,TLD,61): (asānišnīh) inseparable....
— جدایی‌ناپذیر ....

_ (م): a-<wi>sānišn<īh>.......... جدایی‌ناپذیر، غیرِ مُفارق.

2. sty-ᵓn'.

3. wwᵓsᵓnšn-yh.

_ (م): ˣa-wisānišnīh.

4. mlgyh.

_ de MENASCE,TLD,61): (ˣamargīh) l'immortalité...

.... نامیرایی، جاودانگی.

5. ᵓ-sᵓnšn-yh.

_ (م): a-<wi>sānišnīh.

6. ZK y mᵓnslspnd pytᵓk.

_ (م): V: [ZK y mᵓnslspnd] pytᵓk.

_عبارتي راكه درونِ قلاب نشان داده‌ایم، به گمانِ ما، در اثرِ نابه‌جا نویسی و کژنویسیِ کاتب، از خطِ بالایی، پس از wahman، به اشتباه به اینجا آورده شده است (م).

7. bhš-yn[n]d.

8. ᵓstšn-yh.

_ (م): ˣa-wisānišnīh.

9. sᵓnšn- ᵓwmnnd.

_ (م): <wi>sānišnōmand.

10. w sᵓnšn ᵓwmnd- yh.

_ B (32.5): wsᵓnšn- ᵓwmnd- yh.

11. ANŠAWA.

_ B (32.8): ANŠWTA.

_ sunj,I,pah,۳۷،۱۵): ANŠWTA.

12. w sᵓnšn-ᵓwmnd.

_ B (32.8): wsᵓnšn-ᵓwmnd.

13. sᵓnšn-ᵓwmnnd.

_ (م): <a-wi>sānišnōmand.

44.1 14. hwšyt' ms.

_ sunj,I,pah,۴۸،۲): hwšytlmᵓh.

44.2 15. ᵓpzᵓl.

_ sunj,I,Eng,49): the doer of the mighty work.

_ de MENASCE,TLD,62): (afzār) la puissante.. نیرومند.

_ Mòle, CMC, 471): afzār.

_ (م): V: ˣabrāz..... .... افراز، برافراشتگی.

_ اگر واژه‌ی درنظر، کژنوشته‌ای برای واژه‌ی abrāz باشد _ آنگونه که ما گمان‌می‌کنیم_ آنگاه معنای سخنواره‌ی درنظر چنین است: «پس آنگاه که فرشگرد برپا (abrāz) شود».

44.5 16. LA sᵓn-yh-yt'.

_ de MENASCE,TLD,62): ([nē] ˣvisānīhīt) ne seront plus sépares .... دیگر نخواهد شد جدا.

44.7 17. MN dᵓtᵓl.

_ برابر گمان و بازشناختِ ما، سخنِ پهلوی، پس از واژه‌ی dādār افتادگی دارد؛ در عبارتِ پیش‌نهادیِ زیر می‌توانند سیماهای گمانشی و فرضیِ آن افتادگی باشند (م).

_ (م): V: az ˈdādār <frazānagīhā handāzišn'>*.

_ (م): V: az ˈdādār <kām ud nērōg'>*.

44.8 18. ᵓsᵓnšn-yk.

_ (م): a-<wi>sānišnig.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_ ماریان موله نیز، در کتابِ خود (CMC)، این روایتِ گرانسنگ را (۵۱)، آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده‌اند؛ نگاه کنید به:

_ Molé, CMC, P 470.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

52. abar rāyēnišn dādestān abāg dēn.

sunj (I,pah,۴۸); B (32.19);
۶۶ ت (۱۴-۳۴); MD (44.9).

hād! dādestān pad zahagīh ī āsn-xrad, abāg weh-dēn ēw-kardagīg <ud> brādarīh-iz; padiš, wābarīgānīgīh ud padīrišn ud rawāgīh.

ud pad ān ī dādestān, āsn-xrad[1] pad mardōm ī hamāg <ud> ān ī 'ham-bāstag[2] mardōm' padiš wāspuhragānīh.[3]

ud ān-iz ī ag-dēnān, pad frēbkārīh(?)[4] ud 'nihumbīh[5] rawāgīh[6], ī-šān ag-dēn ī zyānīgīh ōwōn barēnd[7] čiyōn paygālgar pad zarr ō 'srub hamīh' srub pad zarr nām rawāgēnēd.

az ham bun, ka, andar handāzišn ī šnāsagān, ag-dēnīh <ān ī>* abē-ristagīh,[8] pad-iz tarāzūg ī ham dādestān, wānīdārīh bawēd.[9]

ān ī pad handāzišn ī weh-dēn, ristag ō dādestān wēnīhēd, ast ham-zahag, pad āgenēn zahagīh ī-šān āsn-xrad ī ohrmazd.

یادداشت‌ها

44.12 1. [ʾsn' hlt'] ʾsn-hlt'.

44.13 2. hm wʾstk'.

_ sunj,I,pah,۴۸،۱۲-۱۳): hm wʾstk.

ـ سنجانا، در گزارش پهلوي خود، ص۴۸، زيرنويس شماره‌ي (۹) بـــر قرائتِ (bʾstk / bāstag) نيز سخنْ‌گوشه دارد و ham-wastag را قرائتِ ديگري از ham-bastag مى‌داند.

_ B (33.1): hm wʾstk'.

44.13 3. wʾspwhlkʾn[k]yh.

44.14 4. pl-kʾr-yh(?); V: plkʾn-yh(??).

_ (م): pl<yp̄>-kʾr-yh(?); V: pl<yp̄>-gʾr-yh(?).

44.14 5. nhwmb-yh.

_ sunj,I,pāz,۴۸،۲۰): nəhumbiia.

_ sunj,I,Eng,51): robbery.

_ de MENASCE,TLD,63): (nihumbīh) la dissimulant .... پنهان کردن.
....

44.14 6. [W lwʾh W] lwbʾk.

_ (م): lwbʾk<yh> / rawāg<īh>.

44.15 7. ʾwgwn' YBLWN-X2.

_ de MENASCE,TLD,63): ils portent .... آنان به همراه دارند، آنان به همراه مى‌برند ....
....

_ (م): ōwōn barēnd. .... (كه) آنچنان <فريبكارانه> تبليغ مى‌كنند.

44.17-18 8. ʾp̄yy-lyst-k-yh.

_ sunj,I,pāz,۴۹،۴): awī-rəstəiiā.

_ sunj,I,Eng,51): perverse ways.

_ de MENASCe,TLD,63): (apēristakīh) le desorder...

نا‌آر استگی، بی‌نظمی.

....

9.

_پس از این، سه واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین سامان:

_ [ZK y ᵓpyylstkyh].

_سه واژه‌ای را که درونِ قلاب نشان داده‌ایم، به گمانِ ما، از خطِ بالایی و به اشتباه این جا آورده شده است؛ شاید جمله‌بندیِ درست‌ترِ عبارتِ بالا این گونه باشد:

andar handāzišn ī šnāsagān, ag-dēnīh ān ī abē-ristagīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

53. abar pand ī mardōm padiš bōxtagīh āhang[1] ud ān ī aziš ērangīh, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۴۹); B (33.8); ۶۶ت (۳۵-۲); MD (45.1).

45.3 hād! pand ī mardōm, padiš[2] bōxtagīh āhang [V: hāwand] ī ō 'ohrmazd kām', ud andar xwāyišn pursišn ī weh-dēn ī ān ī 'ohrmazd kām', ayāb, andar weh-dēn, az āgāhān ī padiš 'kunišnīg pahrēzišnīg[3] čiš' ˣud ān ī anāgīh kunišn pahrēzišn <pursīdan>*.

45.7 ka-iz-š pad 'ohrmazd kām' ī čiyōn ka 'xwēš ahu' āfrāh, ud xrad[4] dastwar hē, [abar-pād](?) ō ān rasišnīg 'āgāhīh čār', abar-pād ān ī aziš ērangīh: pad hu-xēmīh(?)[5] [V: ˣa-xēšmēnīh(?)] pad-iz hunsand ud xradīg [V: 'hunsand xradīg'].

a-bōzīdan[6] <ka>* wad-xēmīh[7] [V: ˣxēšmēnīh] dastwar <ud> waran āhang, 'xwad-dōšagīg čiš' kardan.

یادداشت‌ها

1. ᵓhng.
_ sunj,I, pah,۴۹.۳): hᵓwnd.
_ sunj,I, pāz,۴۹.۱۰): hāuuaṇd.
_ sunj,I, Eng, 51): in living properly.

2. pyš(?).
_(م): V: ˣptš / padiš.

3. pᵓhlycšn[t]-yk.

3 4. [W hlyt'] W hlt'.

10 5. h-hyym''-yh(?).
_ de MENASCE,TLD,52): (a-ˣxēšmīh ?) evitant la dolerć............................(با) پرهیزیدن از خشم.
_ (م): ˣhu-xēmīh ....خیم و خوي نیکو.

10 6. ᵓ-b wcytn'.
_ de MENASCE,TLD,52): (bōcīhīt) il se sauverait....
.........................او رستگار می‌شود.
_ (م): a-bōzīdan.....(اگربدنهادی دلیل راه اوباشد) رستگار نمی‌شود.

.11 7. w hym'-yh.
_ (م): w<t>-hym'-yh w<ad>-xēm-īh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

54. abar handāzišn[1] ī mardōm, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۴۹); B (33.16);
ت ۶۶ (۳۵-۱۰); MD (45.12).

45.13 hād! kadār-iz-ē[2] 'mardōm handāzišn' ō 'ruwān bōzišnīh' sazēd: 1. xwadāyān, abērtar pad winnārišn ud ārāyišn payrāyišn ud xūb-raftan ī xwadāyīh abar gēhān; 2. jud-iz jud tan[3] dēn-burdārān, abērtar pad rawāgīh ud wābarīgānīgīh [V: ˣwābarīgānīh] ud rāst-paywandišnīh ī(?) [V: ˣō] dēn-māzdēsn; 3. ud 'pāyram mardōm', abērtar pad 'bowandag tuxšāgīh' ī jud-jud abar ān ī-šān xwēškārīh.

یادداشت‌ها

45.12 1. hndᵓcšn'.
_ (م): handāzišn ....پایانگاه، مقصد، پایانْبُرد.

45.13 2. ktᵓl-c-ᵓy / kadār-iz-ē.
_ (م): .. ..هر طبقه از، هر رسته از.

45.15-16 3. ywdt'-c ywdt'-tn' / jud-iz jud tan.
_ (م):....... .. ..تک-به-تکي، تک-تکي.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_ ماریان موله نیز، این روایت (۵۴) را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده‌است،
نگاه کنید به: _Molé,CMC,P41-42.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

55. abar haft wāzag xwāyišn
ī hāwišt az hērbed.

sunj, (I,pah,۵۰); B (34.1);
۶۶ت (۳۵-۱۶); MD (45.20).

I. ēk, kē hangadīh ī pad xīr?

II. ēk, kē āsānīh ī gyān?

III. ēk, kē pahrēz ī az wināh?

IV. ud ēk, kē abzōn ī <pad>* xrad?

V. ud ēk, kē waxšišn xwarrah?

VI. ud ēk, <kē>* dōstīh 'amaragān mardōm' awiš?

VII. ud ēk, kē 'tan wirāyišn' ud 'ruwān bōxtagīh' aziš bawēd?

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

56. ud passox ī hērbed, az
nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۵۰); B (34.5);
۶۶ت (۳۵-۱۹); MD (46.5).

46.6 hād! I. kāmag warzē[1] <ud> pay(?) rāyēn, [ī ast](?)[2] ud hangad bawē pad xīrān.

II. hast niger andar nēst, ud āsān <ud> šādīhā pad dādār <ud> pad gyān.

III. <ō>* dādār wisp-āgāh mēn(?)[3] ud az wināh pahrēzē.

46.9 IV. abēr(?) [V: ˣabar] dānišn ōšbām[4] handēš ud pad xrad bawē abzōnīg.

V. pad hu-čašmīh niger ō dāmān, u-t[5] xwarrah bawēd waxšišnīg.

VI. mānišn(?) [V: ˣmēnišn] pad mardōm <ud> dōstīh[6] <ī>* mardōm grāy[7] u-t mardōm abērtar bawēnd dōst.

46.11 VII. drō[8] [V: ˣwaran] az tan bērōn kun, u-t tan wirāst ud ruwān bōxt bawēd.

یادداشت‌ها

.6 1. wlc-yn'.

_ sunj,I,pāz,۵۱،۶): varjīn.

_ sunj,I,Eng,53): whoever is industious.

_ (م): ˣwarzē.

6.6 2. y AYT'(?); V: y hgt'(?).

ـ در بخشِ آوانویسی، واژه‌اي را که درونِ قلاب نهاده‌ایم، به گمانِ ما، نگارشِ نادرستي براي واژه‌ي پس از خود hangad است. و با آنکه به نظرِ ما این واژه، بـود-و-بـاشي غـیرمنطقی و خِـرَدناشکیب دارد، براي آن دو گـونه قـرائت نشان داده‌ایم (م).

6.8 3. myyn'(?); V: m^ɔn'.

_ de MENASCE,TLD,64): (mān) demeure.. .... بمان.

_ (م): ˣmēn......................... بیاندیش، در نظر آور.

6.9 4. hwš b^ɔm.

_ sunj,I,pah,۵۰،۱۵): hwšy b^ɔm.

_ sunj,I,Eng,53): Hošbām (of chéhārúm).

6.10 5. [hcš] hct.

6.11 6. dwstyy.

_ (م): ˣdwsty<h> / ˣdōstīh.

6.11 7. [W] gl^ɔd.

_ sunj,I,pāz,۵۱،۱۴): nāgriiā.

_ sunj,I,Eng,53): Men.......looking after them.

_ de MENASCE,TLD,64): Rends droit .. . راست بگردان.

ـ چنین می‌نماید که دومناس، واژه‌ي در نظر را wīrāy خوانده است.

_ (م): [ud] grāy .... گِراینده باش.

46.12 8. dlw / drō.

_ sunj,I,pāz,۵۱،۱۵): darug.

_ de MENASCE,TLD,64): la concupiscence .... شهوتْ دوستی.

_ (م): drō....................... .. .. دیو دروغ.

_ (م): V: ˣwaran.



57. abar 'dēn māzdēn dānāgīh' hamāg az 'dēn māzdēsn hastīh', az nigēz ī weh- dēn.

sunj (I,pah,۵۱); B (34.11);
۶۶ ت (۳۶-۵); MD (46.14).

hād! 'dēn māzdēsn dānāgīh hastīh' _az iz ān īš petyārag freh-būd ud abē-būd_ xwad ast ī paymān, ī dēn xwadīh.

hamēstār <ī>* dānāgīh, freh-būd <ī-š>* brādarōdīg, ud abē-būd hamēstārīg petyārag.

az-iz ān ī weh-dēn wāspuhragān <ud> hu-dānāgīh mehmāntarān,[1] 'weh-dēn abērtar wurrōyišn' ud dānāgīh hamāg az 'dēn māzdēsn hastīh': az-iz 'handēšišnīg ud gōwišnīg ud kunišnīg dānāgīh' ˣud ān kē ō dēn-māzdēsn az-iz ōšmurišn nē-mad-ēstēd, har az 'dēn māzdēsn hastīh ud paydāgīh'; paydāg.

یادداشت‌ها

46.20 1. m̊hm̊n-tl-̊n'.

_ sunj,I,pāz,۵۲،۹); mahmāntaraṇ.

_ sunj,I,Eng,54): become frequently residents (in his hearts).

_ de MENASCE,TLD,64): (mahmāntarān) les familiers.......................... .... محشور ان.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

– پروفسور زینر نیز این روایت (۵۷) را به انگلیسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_ ZAEHNER, MAGI, 91.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

58. abar xwadāyīh ud dēn,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۵۱); B (34.19);
۶۶ ت (۳۶-۱۲); MD (47.5).

hād! xwadāyīh ī dēn, ud dēn xwadāyīh, mādayān hastīh.

az weh-dēn nigēz, ī andar ān wāzag ī awēšān-iz hambasān ī kēš padiš ham-dādestānīh: pad ān ī-šān xwadāhīh abar dēn <ud> dēn abar xwadāyīh winnardagīh kēš.

ōh-iz 'wehān-dēn fragān' 'bun wāzag': āstawānīh abar 'ohrmazd bandagīh' [V: ohrmazd ˣbowandagīh] <ud> mehēnišn ī dēn.

ēk az did a-wisānišn[1]: 'ērīh xwadāyīh mehēnīdārīhā' az dēn; 'ohrmazd bandagīh' <ud> 'māzdēsnīh dēn' az xwadāyīh.

u-šān abērtar brāzišn <ud> sūd, meh(?)-paywastārīh[2] ō dāmān: pad hamīh ī xwadāyīh ˣud weh-dēn, ī rāst-xwadāyīh; ud pad hamīh <ī>* weh-dēn <ud> rāst-xwadāyīh, <xwadāyīh>* ˣud weh-dēn ham-wāz.

čiyōn xwadāyīh dēn <ud> dēn xwadāyīh, mādayān,

ōwōn a-xwadāyīh ag-dēnīh-iz ud ag-dēnīh a-xwadāyīh-iz.

یادداشت‌ها

47.11 1. ᵓ-wsyn-šn'.
_ de MENASCE,TLD,65): (ˣavisānišn) n'est pas separable……………………جدایی‌ناپذیر نیست.

47.13 2. msy'(?) ptwst-ᵓl-yh.
_ sunj,I,pāz,۵۳(۷-۸): mag-dīn patuuastārī.
_ sunj,I,Eng,55): from god to the influence of religious behaviour.
_ Molé, CMC,51): (masen patwastārīh)
_ de MENASCE,TLD,65): leur grande propagation… ……………………………انتشارِ بزرگِ شان.
_ (م): ˣmeh-paywastārīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ ماریان موله نیز، این روایت (۵۸) را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_ Molé, CMC, P 51-52.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

59. abar weh ud wehtar ud wehtom, ud wad ud wattar ud wattom andar mardōm, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۵۲); B (35.7);
۶۶ت (۳۷-۱); MD (47.18).

hād! weh, amaragānīhā, amaragān āstawānīh abar ohrmazd dēn, padisāy nazdīkīh[1] ō dādār-ohrmazd.

ud wehtar <ud> wehtom andar awēšān, andartarān <ud> andartomān ī ohrmazd dēn, padisāy nazdīktarīh ud nazdīktomīh ō 'wisp wehīh bun': dādār ohrmazd.

ud wad, amaragānīhā, amaragān āstawānīh[2] ī abar wad-dēn: nazdīkīh ī ō gannāg-mēnōg rāy.

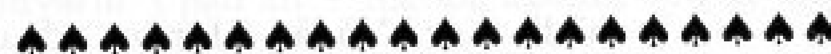
ud wattar ud wattom <andar awēšān, andartān ud> andartomān ī wad-dēn: nazdīktarīh ud nazdīktomīh ī ō 'hamāg wadīh bun' gannāg mēnōg rāy.

ud kēšdārān kē: „wadīh-iz ǰomā 'wehīh bun' yazd ast„ kēš ī-šān, kēš wad čiyōn ǰomā weh-dēn ō yazd paywand, ud wadīh-iz ud wadān ō yazd nazdīkīh ī ham ēdōn guft-bawēd čiyōn wehān ud wehīh.

یادداشت‌ها

48.1 1. nzdyk-tʾl-yh; V: nzds-tʾl-yh.
_ sunj,I,pah,۵۲،۱۵): nzdyk-tlyh.
_ (م): ^{x}nazdīkīh.

48.2 2. ʾstwbʾnʾn.
_ (م): ^{x}āstawānīh.
_ Λ⇔MD (47.20).



60. abar xwadāyīh ī mardōm ud rāyēnišn ī padiš, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۵۳); B (35.17); ۶۶ ت (۳۷-۱۱); MD (48.10).

hād! az 'dādār āfurišn ud dahišn' 'amarāgān mardōm gyān' xwadāy ast abar ān ī 'xwēš tan' dād-ēstēd ō-šān ayyārīh, az 'andarōn tan' bōy[1] ud padiš 'wīr nērōg' ud xwāstār ud ayāftār, ud pad 'ōš ōz' dāštār ud pādār[2] <ud> pad 'xrad zōr' nigerīdār wizīngar ud kārīgēnīdār ast ī dānišn.

ud pākīh <ud> wišādīh ī rāh az axw[3] ō mēnišn, pad nazdīktomīh ī ō yazdān, ō-iz 'mēnōg wēnišnīh' rasēd.

az 'bērōn tan' ˣšaš jud-wāspuhragān āfurīdag targumān,[4] ī aziš panj ēd ī xwānēnd[5] [V: xwānīhēd] „sōhišnān„-iz, ud hēnd: I.wēnišn, II.ašnawišn, III.čāšišn, IV.ud hu-bōyišn, V.ud pahrmāyišn, kē kard-ēstēd az bērōn 'rōzan[6] mānāg' ī widārdār kadag-xwadāy, 'abāyišnīg rōšnīh[7]' ō kadag, ud ēk targumān[8] ī ast mādāyān, „uzwān„ ān az andarōn kadag-xwadāy āwurdār ī āgāhīh ō bērōn, ud nimudār ī če-š kām ud

mēnišn.

49.5 pad ēn ēwēnag, kard-ēstēd har mardōm[9] xwadāy ˣī[9] abar ān ī xwēš-tan ud wišādagīh[10] <ī>* kām padiš. čiyōn awēšān 'gēhān xwadāy' pad šahryārīh ī abar gēhān, kāmgārān ī padiš, ud pad hu-burdārīh ī abzārān, dānāgīhā rāyēnēd ī xwadāyīh abar tan, nāmīhēd „hu-xwadāy„, ud paywandīhēd ēn xwadāyīh ō abērtar a-sazišnīgān šēdā.

49.11 šahryārīh ī pad ān ī 'mēnōg axwān' bawēd 'frāy ud burzišnīg[11] xwadāy'

ud ka duš-burdār bawēd abzārān <ud> duš-āgāh, wisistagīh[12] ī ēn xwadāyīh u-š ēw-tāg nigunīhēd[13] ō 'hamāg anāg dušox', bawēd dušfarrag <ud> nikōhīdag [V: ˣnigunīhidag] xwadāy.

49.15 abar-xwadīh[14] hannām ī dādār-ohrmazd andar 'gētīg dahišnān':

pad wahman 'mehmān axw'; ud spandarmad 'wārom[15] gāh'; ud srōš 'dāštār mēnišn'

spurr <ud> hu-abar <ud> bowandag ud dādīg[16] <ud> hu-framān-xwadāy[16] „ahlaw mard„; ud ān ī-š hannām pad 'tanīg gyānīg abzār'

ud hannām ōy ahlaw:

49.19 pad ōš[17] ka pad āgāhīhā[18] 'dāmān dahišnān parwand' _asmān ēwēnag';

ud pad wīr, ka pad rāst-ayāftagīh[19] [V: rāst-ayābagīh] ī dānišnān _tēzīhā[20] 'ataxš mānāg';

ud pad xrad, ka pad dānišnān kārān ud čišān purr-pursīhēd(?)[21] [V: ˣspurr-ˣpaywandīhēd] āgāhīh ī weh dēn _ham wizīn [V: mād wizīn];

ud pad abzōnīgīh ud bowandag-mēnišnīh padiš, parwānag pad saxwan ud kunišn;

pad dil, ka pad abardar tagīgīh, amāwand ō har wēnāg[22] ud a-tars az ēč a-wēnāg[23];

ud pad čašm, ka pad hu-čašmīh, ʿxwaršēd <mānāg>ʾ;

pad gōš, ka <pad>* hu-niyōšīh ī srōš;

ud pad uzwān, ka pad rāst-guftārīh[24] rašn hāwand;

ud pad dast, ka pad huwaršt-warzīh;

ud pad pāy, ka pad ahlāyīh abar-raftārīh, hamēšag tuxšāg[25] ud ham-passazag;

ud pad-iz abārīg ʿgyānīg ud tanīg abzār.

——— یادداشت‌ها ———

1. bwd.

_ sunj,I,pāz,۵۴،۱۵): būd.

_ sunj,I,Eng,56): (Būd) one of faculty.

2. pᵓtyᵓl.

_ sunj,I,pāz,۵۴،۱۷): pātdār.

_ sunj,I,Eng,56): a keeper.

_ (م): pᵓt[y]ᵓl / ˣpādār.

48.17 3. ᵓhwʾ.

_ sunj,I,pāz,۵۴،۱۹): axō.

_ sunj,I,Eng,56): AKHO (one of faculty).

48.20 4. twlgmᵓn.

_ sunj,I,pāz,۵۵،۱): tūrīmān.

_ de MENASCE,TLD,66): (targumān) interpretes ...

....ترجمان.

_ Λ⟶Mach,CPD): (targumān) interpreter.

48.20 5. KRYTWN-d.

_ (م): KRYTWN-<n>d / ˣxwānēnd.

_ (م): V: ˣxwānīhēd.

49.1 6. lwcnʺ.

_ sunj,I,pāz,۵۵،۴): rōjan.

_ sunj,I,Eng,57): windows.

_ de MENASCE,TLD,66): (rōzan) fenetres... روزنه‌هایی.

49.2 7. lšnyh.

_ (م): r<ō>šnīh.

49.2 8. twlmᵓn.

_ de MENASCE,TLD,66): (ˣtargumān) interprete...

_ Λ⟶MD (48.20).

49.5-6 9. ANŠWTA [PWN hwᵓk-yh] hwtᵓdyh.

_ (م): mardōm ˣxwadāy ī

49.6 10. wšᵓtk-yh.

_ (م): wišādagīh.......................................گشادگی.

—می‌شاید که نگریسته‌ي نویسنده از کاربردِ واژه‌ي wišādagīh، سخنِ گوشه به «اراده» باشد.

11. bw[p]lc-šn-yk.

12. wystkyh.

_ sunj,I,pah,۵۴،۷): wnstkyh.

_ de MENASCE, TLD, 66): (ˣvisistakīh) dé composision.... .... از هم‌گسستگی.

13. n kwn-yh-yt'.

_ sunj,I,pah,۵۴،۸): nkwnyhyt'.

14. QDM hwtyh.

_ de MENASCE,TLD,67): (cē..........xvatīk ?) car......même .... زیرا....خود.

_ (م): abar-xwadīh .... در اساس، دربُن، ازبُن،به‌خویشتنِ خویش.

15. w ^{ɔ}lwm.

_ sunj,I,pāz,۵۵،۲۴): nārūm.

_ sunj,I,Eng,58): heart.

_ ف.ز.پ،فره‌وشی): (varom) .... یکی از نیروهای باطنیِ انسان.
....var:اوستایی.

16. d^{ɔ}tykhw plm^{ɔ}n hwt^{ɔ}y.

17. [PWN] AMT' PWN.

18. ^{ɔ}k^{ɔ}s yh^{ɔ}"(?); V: ^{ɔ}k^{ɔ}s yzd^{ɔ}n'(?).

_ sunj,I,pāz,۵۶،۴): ākās īhạn.

_ sunj,I,Eng,58): knowledge regarding God.

_ de MENASCE,TLD,67): (ayāfakīh) .... par l'information ....

_ (م): ˣāgāhīhā(?); V: āgah yazdān(?).

_ با این واژه و نگارش، در «دادستان‌دینیک»، پرسش سی و نهم، بند دوم نیز روبه‌رو می‌شویم:

_دادستان، k35، fol 155 r. 5.

49.21 19. ^{ɔ}y^{ɔ}p̄k-yh.

_ sunj,I,pāz,۵۶،۶): aiiāəwkiia.

_ sunj,I,Eng,58): faculty of reason.

_ de MENASCE,TLD,67: (ˣāyāftakīh) saisi. .... دریافت.

_ (م): ayābagīh.

49.21 20. tycyh.

_ de MENASCE,TLD,67): (ˣtējīhā) a la rapide.. به‌تیزی.

_ (م): V: <pad>*-tēzīh.

49.22 21. pwl(?) pwshyt'(?).

_ (م): pwl pw<l>s<y>hyt / purr(?) ˣpursīhēd(?).

_ (م): V: ˣspurr-ˣpaywandīhēd

50.3 22. w yn^{ɔ}k.

_ sunj,I,pah,۵۴،۱۸): wyn^{ɔ}k.

_ B (36.21): wyn^{ɔ}k.

_ de MENASCE,TLD,67): (vēnāk) voit(??) .... می‌بیند.

50.3 23. [W] ^{ɔ}-w^{ɔ}k.

_ de MENASCE,TLD,67): se voit .... دیده‌می‌شود.

_ (م): [W] ^{ɔ}-w<yn>^{ɔ}k / ˣa-wēnāg .... نادیدنی.

50.5 24. l^{ɔ}st[yh y]-gwpt^{ɔ}l-yh.

50.7 25. twhšk.

_ (م): twhš<^{ɔ}>k / tuxš<ā>g.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیچازه‌ی زیر برگرفته از آموزه‌هایِ کتابِ سوم دینْ‌کرد، کرده‌هایِ ۶۰ و ۶۱ می‌باشد

ابزارهایِ مینویِ جان

خلیدنِ زَدارمینو در جهانِ مادی (آن‌هنگام‌که‌مرد‌تبهٔ‌خواورابرمی‌گزینند)	حلولِ اورمزد در جهانِ‌مادی (آن‌هنگام‌که‌مردپارساواورابرمی‌گزینند)
pad akōman andar axw mēnišn raštag [V: *rēxtag];	pad wahman mehmān axw;
tarōmad tar wārōm;	pad spandarmad 'wārōm gāh'
<pad> xēšm andar mēnišn	pad srōš 'dāštār mēnišn'

قوایِ جان

کارگزارانِ اهریمن	کارگزارانِ اورمزد
pad ōš, ka a-framōš kēn;	pad ōš, ka pad āgāhīhā 'dāmān dahišnān parwand'
pad wīr, ka tēz-wābar(?);	pad wīr, ka pad rāst-ayāftagīh ī dānišnān, tēzīhā 'ataxš mānāg'.
pad waran, ka pad wattar dēn ham āfrāhīh;	pad xrad, ka pad dānišnān kārān ud čišān purr pursīhīd
pad 'handēšišn īweh hamēšag ud hamēšag zanīh	

خواهش‌هایِ اهریمنیِ جان	خواهش‌هایِ اهوراییِ جان
pad kām, ka-š har kas rāy anāgīh abāyistqan	pad abzōnīgīh ud bowandag-mēnišnīh <ī>* padiš, parwānag pad saxwan ud kunišn.
pad āz, ka-š gēhān pad ēk ....umbišn(?) andar ōbārdan ī āhang.	
pad ahlomōyīh, ka jorj(?) ī kalsāyīg ēwēnag.	

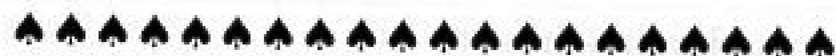
ابزارها و اندام‌هایِ تنانی برایِ حلول در جهانِ مادی

اندام‌هایِ اهریمنی	اندام‌هایِ اهورایی
gannāg-mēnōg dīdār pad āš, ka frasyāb hāwand arešk abar hamāg īweh-dahišnān.	pad čašm, ka pad hu-čašmīh, xwaršēd <mānāg>.
pad dilag(?) ud dahāg <hāwand> a-sāg a-nēkīh <abar> dēn ī weh.	pad dil, ka pad 'abarda tagīgīhā, amāwand ō har wēnāg ud a-tars az ēča-wēnāg.
pad gaw, ka paad duš-waršt-warzīh	pad dast, ka pad hu-waršt-warzīh
pad azbār, ka pad duš-abar-dwāristan 'duz ud	pad pāy, ka pad 'ahlāyīh abar raftārīh', hamēšag tuxšāg

rg hāwand' gēhān rnjēnīdār.	
	pad gōš, ka <pad> hu-niyōšīh ī srōš.
	pad uzwān, ka pad rāst-guftārīh 'rašn hāwand'

سرشتْ‌نشان‌هایِ مردِ تبهْ‌خو　　　سرشتْ‌نشان‌هایِ مردِ پارسا

	spurr
duš-abar	hu-abar
a-dādestān	dādestān
duš-framān	hu-framān
	bowandag
sāstār	



61. abar wēnābdāg[1] xwadīh ud hannām ī gannāg-mēnōg, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,٥٥); B (37.4); ۶۶ت (۳۹-۱); MD (50.9).

50.11 hād! wēnābdāg[2] xwadīh ī gannāg-mēnōg pad akōman andar axw mēnišn rēxtag(?),[3] tarōmad[4] tar wārom, ud pazm(?) <ud> xēšm[5] andar mēnišn, paywastag[6] a-dādestān <ud> duš-abar[7] <ud> duš-framān[8] <ud> [dāmān](?) sahmgēn[9] <ud> sāstār ˣud druwand <ud> mar; ud ān ī-š hannām pad tanīg ud gyānīg.

hannām ud abzār ōy[10] druwand:

50.15 pad wīr, ka tēz-wābar(?)[11];
ud pad ōš, ka a-framōš kēn;
ud pad 'handēšišn ī weh hamēšag[12] ud hamēšag anāgīh <ud> zanīh'(?)[13];
ud pad kām, ka-š har kas rāy anāgīh ˣabāyistan;
pad āz, ka-š gēhān pad ēk .....umbišn[14] andar

gurg hāwand' gēhān murnjēnīdār.	
	pad gōš, ka <pad> hu-niyōšīh ī srōš.
	pad uzwān, ka pad rāst-guftārīh ʿrašn hāwand'

سرشتْنشان‌هایِ مردِ تبه‌خو — سرشتْنشان‌هایِ مردِ پارسا

	spurr
duš-abar	hu-abar
a-dādestān	dādestān
duš-framān	hu-framān
	bowandag
sāstār	



61.

abar wēnābdāg[1] xwadīh ud hannām ī gannāg menōg, az nigēz ī weh dēn.

sunj (I,pah,۵۵); B (37.4); ۶۶ت (۲۹-۱); MD (50.9).

50.11 hād! wēnābdāg[2] xwadīh ī gannāg-mē akōman andar axw mēnišn rēxtag(?),[3] tar wārom, ud pazm(?) <ud> xēšm[5] anda paywastag[6] a-dādestān <ud> duš-aba duš-framān[8] <ud> [dāmān](?) sahmgēn[9] < ˣud druwand <ud> mar; ud ān ī-š hannām ud gyānīg.

hannām ud abzār ōy[10] druwand:

50.15 pad wīr, ka tēz-wābar(?)[11];
ud pad ōš, ka a-framōš kēn;
ud pad ʿhandēšišn ī weh hamēsag[12] ud
anāgīh <ud> zanīh'(?)[13];
ud pad kām, ka-š har kas rāy anāgīh ˣabā
pad āz, ka-š gēhān pad ēk .....umbišn

ōbārdan ī āhang;

ud pad waran, ka, pad 'wattar dēn ham āfrāhīh', hamāg-wēs(?)[15] [V: hamkos(?)] dūd-damišnīhā[16] abrōxtag pad 'tarōad nīrmad'(?)[17] ka sōhēnīdag ham-paywast[18];

ud pad ahlomōγīh, ka ǰōrǰ(?0)[19] ī kalsāyīg[19] ēwēnag.

gannāg-mēnōg dīdār(?)[20] pad aš, ka 'frāsyāb hāwand' arešk abar hamāg ī weh-dahišn;

pad dilag(?)[21] ud 'dahāg <hāwand>' a-sāg[22] a-nēkīh[22] <abar>* dēn ī weh;

ud pad gaw, ka pad duš-waršt-warzīh;

ud pad azbār,[23] ka pad duš-abar-dwāristan[24] 'duz ud gurg hāwand', gēhān murnǰēnīdār.

——— یادداشت‌ها ———

1. wyntdᵓk.

_ sunj,I,Eng,58): obtaining.

_ de MENASCE,TLD,67): (ˣvēnāfdāk) visible ... دیدنی.

_ Λ⟶MD (50.11).

_ Λ⟶mack,CPD): (wēnābdāg) visible.

2. ynᵓptdᵓk.

_ (م): <w>ēnābdāg.

3. lyhtk(?); V: lštk.

_ sunj,I,pāz,۵۷،۴): rasītə.

_ sunj,I,Eng,59): which have reched.

_ de MENASCE,TLD,67): (raštak) coloré .... رنگین.

_ (م): V: rēxtag(?).

50.12 4. tlwkmt'.

_ sunj,I,pāz,۵۷،۴): tarōmətə.

_ Λ⟶ بن‌دهش،ت‌د۲،۲۲۷،۵): ....spandarmat tarōmad...

سپندرمذ در < ستیزِ با > تَرومد(از کمارگان دیوان) ....

_ Λ⟶ بندهش هندی،بهزادی،۲۷۹،۲،ز.ن.ش):

_ ترومد، اوستایی tarō-matay، حقیردارنده‌ی اندیشه، صفتِ کمالهٔ‌دیو ناگهئیس.

50.12 5. [pᵓzm] ᵓšm.

_ Λ⟶sunj,I,pah,۵۵،۶).

50.13 6. ptytk'.

_ de MENASCE,TLD,67): (ˣpatvastak) conjoint .... می‌پیوندد.

50.13 7. hwšyhᵓpl.

_ Λ⟶MD (51.4): dwšyhᵓpl.

_ Λ⟶sunj,I,pah,۵۵،۱۸): dwšhᵓpl.

50.13 8. hwš plmᵓn.

_ de MENASCE,TLD,67): (ˣduš framān) au commandement mauvais .... با فرمان بد.

50.13-14 9. dᵓmᵓn(?) shmgn'.

_ (م): V: dāmān(?) sahmgēn.

_ واژه‌ای راکه dāmān خوانده‌ایم، توانستی که نگارش نادرستی برای واژه‌ی پس از خود _یعنی sahmgēn_ نیز باشد، بدین سامان:

_ (م): V: [shmgyn'] shmgn'.

50.15 10. OL.

_ (م): OL<E> / ˣōy.

11. tyc w$^{\text{ɔ}}$p$^{\text{ɔ}}$l(?).

_ sunj,I,pāz,۵۷،۹): tīj. va. ājār.

_ de MENASCE,TLD,67): (tēj vācār ??)..............

_ (م): tēz-ˣwābar.................................زودباور(؟).

ـ در کردهِ شصتُم (=کردهِ پیشین)، هنگامي که روایتگر، به برشمردنِ راه‌هاي پیکرینگيِ اورمزد در جهانِ مادی، آنهم از رهگذارِ مردِ پارسا می‌پردازد، دربارهِ پیکرینگيِ و حلولِ اورمزد در اندامهِ «یاد» (= wīr = حافظه) چنین می‌گوید:

pad wīr, ka pad rāst ˣayāftagīh ī dānišnān, tēzīhā ˈātaxš mānāg'.

ـ در این روایت (کردهِ ۶۱)، که روایتگر به‌برشمردنِ راهکارهاي زدارمینو براي پیکرینگی و خلیدن در جهانِ مادی، آنهم از رهگذارِ مردِ تبهْخو می‌پردازد، خِرَدوَرانه می‌باید جُستاري بازگونهِ «جست-و-جوي پژوهشگرانه براي یافتنِ دانشِ درست» پیش نهد، از این‌روی بسا که: «تعجیل»، «زودباوری» و «شتابزدگی»، قرائتِ درستي براي واژهِ درنظر باشد (م).

.6-17 12. hmyšk' W hmyšk'.

_ (م): hamēšag ud hamēšag........همیشه و همه‌جا، بلاانقطاع.

17 13. $^{\text{ɔ}}$n$^{\text{ɔ}}$kyhcyh(?).

_ (م: ānāgīh<ud> za<n>īh(?).

ـ از آنجایي که این روایت (کردهِ ۶۱ اُم) به برشمردنِ سرشتْ‌نشان‌هاي زَدارمینو و راه‌هاي خلیدنِ وی در جهانِ مادی می‌پردازد، و در این بند، بویژه اندام‌هاي تنانی و جانيِ مردِ تبهْخو را ــ که خَلِشْگاهِ زمینيِ زدارمینو است ــ برمی‌شمرد، و از آنجایي که بنْنوشتِ پهلوی دستکاری‌شده و آسیب‌دیده به‌نظر می‌آید، شاید براي این عبارت، قرائتِ زیر نیز موّجه، درستْ‌سیما و خِرَدْشکیب باشد:

_ (م): ud pad ˈhandēšišn ī weh hamēšag <zanīh>*'

(= [illegible] ?) hamēšag anāgīh.

ـ از رهگذارِ سرکوبِ (=ˣzanīh) همیشگيِ اندیشهِ نیک و بدکاريِ همیشگی، <خَلِشْگاهِ زَدارمینو می‌شود>.

50.18 14. ...wmbšn(?).

_ sunj,I,pāz,۵۷،۱۳-۱۴): ag-jumbəšnə.

_ sunj,I,Eng,59): by means of an evil tumult.

_ Zaehner,zur,171.n.5): (āsumbišn) gulp.

_ Āz ˈkaδ-aš gēhān' pad ēvak 'SWMBŠN andar ōpārtan [i] āhang.

_ Her desir is ti swallow the whole world at one gulp.

ـ زینر، خود این قرائت را نایقینی می‌داند و یکي از معنی‌هاي واژهِ «gulp» را برای آن درنظرگرفتنی می‌داند. با همهِ این‌ها ما واژه را خوانده نشده می‌دانیم (م).

50.20 15. h$^{\text{ɔ}}$mkws(?).

_ sunj,I,pāz,۵۷،۱۵): aạm-kus.

_ de MENASCE,TLD,68): (hamkōs).

ـ با این واژه-و-نگارش در کتابِ سومِ دینْکرد، کردهِ ۲۱۶، بند ۹ (MD (240.3)) نیز رو-به-رو می‌شویم.

ـ گزارشگرِ کنونی، بارها، در بُنْنوشتِ پهلويِ دادستانْدینیک، با این واژه-و-نگارش رو-به-رو شده است؛ نمونه را در پرسشِ چهل و سوم، بندِ شانزدهم (بُنْنوشتِ پهلوی، دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْنوشتِ ۲۹۶، خطِ نُهُم) می‌توان دید. وِست این واژه را به mutually destructive برگردانده است؛ اگر نوشت-و-خواندِ وِسْتْ درست باشد می‌توان از این واژهِ پهلویْ معناي «همداستانی و تبانی در ویرانگری» را بردریافت. نیز نگاه کنید به:

_ دادستان، k35, fol. 153 r. 15): ...čiyōn ....(? / [illegible]).

_ (م): V: ˣhamāg-wēs(?)............سرتاسر بدی، بدِي مطلق.

16. dwt dmšnyhᵓ

_ sunj,I,pāz,۵۷،۱۵-۱۶): dut. damәšniīāh.

_ sunj,I,Eng,59): to blow the smoke.

_ de MENASCE,TLd,68): (ywt ymšnyh') est embrasé.

هست شعله‌ورشده..

17. PWN tlwkmt' Pnn yyylmt'(?).

_ sunj,I,pāz,۵۷،۱۶): pauua. tarōmәtә. pauuan. aīrmәtә.

_ sunj,I,Eng,59): head-strong thoughts.

_ de MENASCE,TLD,68): Par Taromat et ˣParimat.

ـ دومناش، مترجمِ فرانسويِ كتابِ سومِ دينْ‌كرد، در كتابِ خود، بخشِ يادداشت‌ها (de MENASCE, TLD,387,notes:61=) انگيزه‌يِ تصحيح و درستْ‌گرداني واژه‌يِ كژنوشته‌يِ پهلوی را به ˣParimat در، همسنجی و باهمْ‌آيي آن با واژه‌يِ Taromat می‌داند.

_ (م): V: pad taromad ˣnīrmad............. باكمكِ ترومد.

_ Λ⟶KAPADIA,GPV,15): (nīrmat) help, support.

18. hm ptst'.

_ de MENASCE,TLD,68): (hampatvast).

-22 19. yl y klᵓsᵓyk.

_ sunj,I,pāz,۵۷،۱۸): gar-i. karāsāī.

_ de MENASCE,TLD,68): cæwr .... دل.

_ (م): yl<y> y klᵓsᵓyk / jor<j> ī kalsāyīg.

_ Λ⟶MD (1.17).

_ Λ⟶يادداشت‌ها،1.1.

20. dyytᵓl.

_ de MENASCE,TLD,68): (ˣdītār)est voyant هست بيننده.

21. dlk(?).

_ sunj,I,Eng,59): like heart.

_ de MENASCE,TLD,68): (glk).........

_ (م:): dilag(?).

ـ از آنجايي كه نويسنده‌يِ اين روايت (كرده‌يِ ۶۱)، به ترتيب، از اندام‌هايِ جانی و تنانيِ مردِ تبه‌كارِ دَمساز و خَلِشْگاهِ زدارمينو نام می‌بَرَد، شايد قرائتِ dilag به معنيِ «دلِ اهريمنی» پُربی‌راه نباشد، بويژه اينكه در كرده‌يِ ۶۰اُم ـ كه درباره‌يِ اندام‌هايِ جانی و تنانيِ مردِ پارسايِ دمساز و خَلِشْگاهِ سپندارمينو است ـ از دلِ مردِ پارسا نيز نام می‌بَرَد.

51.2 22. ᵓsᵓk ᵓy-nywkyh.

_ de MENASCE,TLD,68): (āsāk-ē) un ornement .....

يک زينت...................................

_ (م): a-sāg a-nēkīh <abar>*... نانكويی‌هايِ (=بدی‌ها) بسيار.

ـ با اين واژه‌ـو‌ـنگارش، در همين كتاب (سوم)، كرده‌يِ ۲۲۹، بندِ ۱۳ نيز رو‌ـبه‌ـرو می‌شويم، نک:

_ MD (256.9): pad dahāg a-sāg frēh-būd ud abē-būd ud a-dād <ud> wizend......

51.3 23. ᵓzbᵓl.

_ sunj,I,pāz,۵۸،۱): azbār.

_ sunj,I,Eng,59): both of feet.

51.4 24. dwšyhᵓp̄l dwbᵓlstn'.

_ sunj,I,pah,۵۵،۱۸): dwšhᵓp̄l dwbᵓlystn'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

62. abar xān[1] [V: wihān] ī dāništn[2] rāmišn rasišn, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۵۶); B (37.17);
ت ۶۶ (۳۹-۱۵); MD (51.5).

hād! dāništn rāmišn har dō kunīhīd [V: kunīhēd] az zōrān: dāništn nērōg ud rāmišn az abāyišn, zōr ī gyān. dāništn tar axw, rāmišn tar kāmag widār ō mēnišn rasēd [V: ˣrasēnēd].

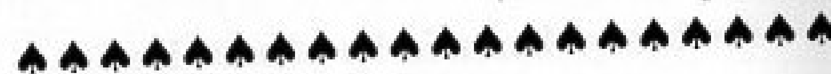
pad tēz-rasišnīh ī <āgāhīh>* ō mēnišn ān ī dāništn <..........>*; ka rāh ī az axw ō mēnišn 'bowandag ud pāk', mēnōg wēnišnīh-iz bawēd, <ud> ān ī rāmišn andak-iz[3] hangēzīhēd.[3]

یادداشت‌ها

1. whᵓn.
_sunj,I,pāz,۵۸،۳): vahān.
_sunj,I,Eng,59): the causes.
_de MENASCE,TLD,68): L'axw.
(م): V: [w]hᵓn / ˣxān..... ....سرچشمه، خواستگاه،

51.5 2. dᵓšn'.
_sunj,I,pāz,۵۸،۵): dānəšnə.

51.12 3. ᵓndk 'chnn gycyt'(?).
_B (38.1): ᵓndk' chn'gycyhyt'.
_(م): V: hndk'c hngcyhyt' / xandag-iz hangēzīhēd(?).
ـ«دانش ما را توانا به دیدارِ جهانِ مینَوی می‌کند، ولی رامش، تنها خنده را برمی‌انگیزاند» (؟).
ـبا همه‌ي این‌ها، سخنواره‌ي پاياني این روایت (کرده‌ي ۶۲اُم) هیچ ترجمه‌ي معنادار و محصلي را برنمی‌تابد (م).



63. abar nērōg ī mardōm pad padīriftan <ī>* rāmišn andar 'purr-bīm gētīg', az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۵۶): B (38.1); ۶۶ ت (۳۹-۲۰); MD (51.13).

hād! rāmišn dō ēwēnag urwāzišnīg:

1. az 'gyān zōr', āsn-xrad ēwēnag, ul-uzišnīg az andarōn ō bērōn;

2. rasišnīg ō gyān, gōšōsrūd-xrad ēwēnag, andar-widārānīg az bērōn ō andarōn.

ud bīm-iz dō ēwēnag āxēzišnīg:

1. az andar, čiyōn niyāz ī az a-hunsandīh;

2. ud az bē, rasišnīg ō andar, čiyōn škōhīh ī az zad-xīrīh.[1]

ud wahman xān[2] ī rāmišn ud xān ī asn-xrad;

ud akōman xān ī 'bīm waxšišnīh waran'.

wahman, az spenāgīg[3] ud akōman az gannāgīg <mēnōg>* ō mardōm rasišn ud dwārišn.

ud andar mardōm wahman akōman mehmānīg <ud widārīg>*, ud kē mehmānīg, gāh-girišnīh; ud kē widārīg, abar-rsišnīh.[4]

'mardōm čandīh wahman' padiš 'abardom ud mayānag ud nidom pāyagīhā': rāmišn ī az 'wahman axwīh[5]' ud nēk-mēnišnīh ī az āsn-xrad ud pāyagīhā.

52.5 '<mardōm>* čandīh akōman' padiš <ud>, bīm ī az 'akōman anāg-mēnišnīh' ī az appurdagīh <ī>* āsn-xrad aziš, ud pāyag ī jud-jud andar tan passazag.

****

ōz ī rāmišn ud bīm andar madōm6:

čand az bērōn gōšō-srūd[7] ō āsn-xrad, ābādīh ud kāmag-xwadāyīh ō wahman paywastag,[8] and[8] rāmišn abar bīm ōz; čand duš-āgāhīh ud škōhīh ud a-kāmag-xwadāyīh ō akōman paywast, and bīm abar rāmišn ōz.

52.11 čiyōn andar gētīg 'ōš-abar[9] mardōm' [V: ˣōšyār mardōm] ī abēzag <az>* 'wahmanīgīh xrad' ud, abēzār az akōmanīgīh ud duš- āgāhīh, ud, purr az akōmanīgīh ud duš-āgāhīh ud, anōdag[10] az 'wahmanīgīh xrad' nē, ud ˣed ōwōn, hamāg rāmišn ud xrad ī tuhīg az bīm <ud> duš-āgāhīh, hamāg bīm ud duš-āgāhīh ī 'tuhīg az rāmišn xrad' kas nēst, ud nē-iz ī ān ī abardom pad pāyag ī rāmišn ud xrad <ud> a-bīm <ud> purr-dānišn, ud nē-iz ān ī 'garān-bīmtom ud duš-āgāhtom[11] kas' a-rāmišn ud a-dānišn bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

1. zt' CBW-yh.
   _ sunj,I,pāz,۵۹،۷): zatə-čabuniia.
   _ sunj,I,Eng,60): regrding mean onjects.
   _ de MENASCE,TLD,69): (zat xērīh) est ruine ……
   ………… ……………….. …..(ناشي از) خانه‌خرابی).
2. h^{ɔ}n y; V; wh^{ɔ}n y.
   _ sunj,I,pah,۵۶،۱۵): wh^{ɔ}n'.
   _ sunj,I,pāz,۵۹،۷): vahān.
   _ de MENASCE,TLD,69): (^{x}vahān) la cause. بُن‌انگیز.
   (م): V: xān.
3. spn^{ɔ}k'.
   _ (م): spēnāg<īg>.
   _ Λ↔MD (52.1): gannāgīg.
4. YHMTWN-šn-[yk]-yh.
5. ^{ɔ}hw-yh.
   _ sunj,I,pāz,۵۹،۱۵): ahōš.
   _ sunj,I,Eng,61): he becomes unharassed.
   _ de MENASCE,TLD,69): (ahūīh) la seigneurie ..
   ………………………………………< وهمن > اربابی.
   _ (م): axwīh …………………………< وَهمنی > اندیشگاه.
6. pltwm.
   _ sunj,I,pah,۵۷،۵): mltwm / mardōm.
7. gwš^{ɔ}wk-slwt'.
8. ptwst'-^{ɔ}nd.

   _ sunj,I,pah,۵۷،۸): ptwst' ^{ɔ}nd.
   _ (م): ^{x}paywastag, and.

52.12 9. hwšh^{ɔ}pl(?).
   _ sunj,I,pāz,۶۰،۲): hōš-iiauuar.
   _ sunj,I,Eng,61): a vigilant…………………(مردمِ) هوشیار).
   _ de MENASCE,TLD,69): (hōšyār) intelligent .. …..
   ……………… ….. ………… ….(مردمِ) باهوش).
   _ (م): ōš-abar ……… …ا میر مردمِ میرنده، مردمِ فانی، انسانِ.
   _ (م): V: ^{x}ōšyār ….. .. …………….ا میر * <مردمِ>.

52.14 10. W^{ɔ}nwtk'.

52.18 11. dwš^{ɔ}k^{ɔ}stwm.
   _ sunj,I,pah,۵۷،۱۵): dwš^{ɔ}k^{ɔ}stwm.
   _ sunj,I,pāz,۶۰،۱۰): duš-ākāstum.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

64. abar freh-būd ud abē-būd ī dānišn rāmišn pad mardōm, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I-٥v); B (38.21);
۶۶ت (۴۰-۲۰); MD (52.20).

hād! dānišn, freh-būd ud abē-būd; rāmišn, freh-būd. 'dānišn abē-būd': ēn ēwēnag ī dēn-nigēz kū, pad[1] ...(?) a-mādagīh(?)-paymān-rasišn ī dānišn.[1]

rāmišn, pad mardōm, pāyīhēd pad dānišn az rēdīh,[2] ī rāmišn brādarōd; ud, pad rāmišn, dānišn pāyīhēd az 'dahīg sōhišnīg brahnag(?),[3]' ī ast ī dānišn brādarōd.

ud pad 'drust paymān hamīh' ī im dō wehīh, ī ast rāmišn <ud dānišn>*, andar mardōm, bawēd ān kas, ...īg(?)[4] paymānīg pad čihr ud xēm, dādīg <ud> wābar <ud> hu-abar ud amāwand <ud> urwahm rāmēnāg.

ud and-čand rāmišn az hamīh ī dānišn ōh-kāhēd[5] [V: ōh-'kāhīhēd], and[5] '<dahīg-sōhišnīg>* brahnag', ī 'dānišn brādarōd', abar dānišn ōh-čērīhēd;[6] gāh ī dānišn abāz-ōh-gīrēd; ud, pad frāz-iz passoxīh ī dānišn az xwēš paymān ō brādarōd, bawēd ān kas 'kam-[7]pānag mēnišn,[7] ī 'bē ristag[8] gōwišn'

ud pad wēš-ānābišnīh ī rāmišn, wēš-čērīh ī '<dahīg-sōhišnīg>* brahnag'(?) ud frāy-abāz-griftagīh ī-š gāh <ī>* dānišn; bawēd ān kas āhīd-xōg[9] ud kardag-dil ud waxrīg-saxwan[10] ud halag-grāy.[11]

53.15 pad hamāg ānābišnīh(?)[12] ī rāmišn,[12] hamāg abāz-griftagīh ud abē-būdīh <ī>* gāh ī dānišn; bawēd ān kas frāz-abē-būdīh[13] <ī>* dānišn ud, abē-būdīh ī rāmišn: <ud> hamāg[14] gyān xōg a-bōy.[15]

ud and-čand dānišn az hamīh ī rāmišn ōh-kāhēd, and rēdīh[16] _rāmišn brādarōd_ abar rāmišn ōh-čērīhēd,[17] ud gāh <ī>* rāmišn[18] abāz-ōh-gīrēd[18] pad[19] frāz-iz-passoxīh ī rāmišn az xwēš paymān, ō-š brādarōd: bawēd ān kas 'niwāg huniyāg[20] srūd-ārāy'[21] ud frāy-xandag[22] ud gōfsišnīg.[23]

54.1 pad wēš-ānābišnīh ī dānišn, wēš-čērīh ī rēdīh, ud frāy-abāz-griftgīh <ī gāh ī dānišn, ud, abē-būdīh ī rāmišn; bawēd>* ān kas srāy-kuš(?)[24] ud afsōsgar.

ud pad hamāg ānābišnīh ī dānišn, bowandag abāz-griftagīh [bawēd rēdīh](?)[25] ī gāh ī rāmišn: bawēd ān kas pad freh-būd <ī>* rāmišn <ud> abē-būd ī dānišn, ēraxt <ud> saxwan-barišn(?)[26] <ud> a-šarm.

يادداشتها

53.1-2 1. PWN ᵓmp(?) ᵓ-m[yw]ᵓtk-yh ptmᵓn' YHMTWN-šn' y dᵓnšn'.

_ sunj,I,pah,۵۷،۲۰-۲۱): PWN hwp hm-ywhtkyh ptm^{ɔ}n' YHMTWN-šn' d^{ɔ}nšn'.

_ sunj,I,pāz,۶۰،۱۶): pauuan. xvup. ham-dōxtəš(i) patmānə yāmtūnəšnə dānəšnə.

_ de MENASCE,TLD,70): la connaaissance survient avec insuffisance de Mesure (om. hammyuxtakīk?). .. ..دانش سر می‌رسد با نابسندگیِ اعتدال.

_ B (39.2): PWN hwp hmywhtkyh(?) ptm^{ɔ}n' UHMTWN-šn' y d^{ɔ}nšn'.

_ (م): PWN [^{ɔ}-mp](?) ^{ɔ}-m[yw]^{ɔ}tk-yh ptm^{ɔ}n' YHMTWN-šn y d^{ɔ}nšn'.

_ (م): pad [a-mp] ^{x}a-mādagīh paymān-rasišn ī dānišn. . در نرسیدنِ (=a-....rasišn) ماده‌یِ(؟) دانش به <حدّ> اعتدال.

_ Λ⇔MD (375.11): ahlomōy a-mad dānišn....

_ Λ⟶MD (270.2): abāg passazag awišīhā 'mādag dānišn'....

_ Λ⟶MD (308.10)=ch.300. sen.1: hād! ō 'paymān mādag' ān ī ō mardom ō andarōn tan pad ....

ـ رویِ هم‌رفته روایتِ ۳۰ اُمِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد به موضوعِ افراط و تفریطِ مـاده‌یِ اعـتدال پـرداخـته است کـه بـا روندِ سخن در ایـن روایت (۶۴) بی‌ارتباط نیست.

2. lyt-yh.

_ sunj,I,pāz,۶۰،۱۸): rītī.

_ sunj,Eng,I62): accrual ....افزونی، مجتمع، سرریزی.

_ de MENASCE,TLD,70):(retīh)debordement. . سرریزی.

3. bl^{ɔ}hk'(?).

_ sunj,I,pāz,۶۰،۲۰): barəhāk.

_ sunj,I,Eng,62): robery.

_ de MENASCE,TLD,70): (brīšāk) ^{x}dispersion(?)..... .... پراندگی، تفرقه.

_ (م): bl^{ɔ}h<n>k' / brah<na>g . ظاهری،برهنه،پدیداری،عریان.

53.6 4. AYŠ .....-yk(?).

_ de MENASCE<TLD,70): (kasīk) personnelle شخصی.

(م.در همسنجیِ با روندِ سخن): kas, ...īg(?)..................

53.8 5. KN k^{ɔ}hdynnd.

(م): ōh-kāhēnd, ^{x}and.

_ Λ⟶MD (53.18).

53.9 6. KN cyh[h]yh-yt'.

53.11 7. km-p^{ɔ}nk' mynšn[yh].

_ sunj,I,pāz,۶۱،۹): kam-pānə.

_ sunj,I,Eng,62): he is of careless(thoughts).

53.11-12 8. BRA lystk'.

_ (م): bē ristag..................تهی از آرایش، رشته‌گسیخته،بی‌نظم.

53.14 9. ^{ɔ}hyt' hwk'.

53.14 10. w^{ɔ}hl[ww]k MRYA.

_ de MENASCE,TLD,70): (vahāranak) la parole craintive ....سخنِ جبونانه.

_ (م): ^{x}waxrīg saxwan..............سخنانِ بیهوده، سخنان پوچ.

53.14 11. hlk' gl^{ɔ}d(?); V: hlk' dl^{ɔ}d.

_ sunj,I,pāz,۶۱،۱۲): harə. gərāi.

_ de MENASCE,tLD,70): (halak drāy) qu' on dit des sotlises.. ....که بگویند سخنانِ هرزه.

_ sunj,I,pāz,۶۲,۳): farəh xvauuīk.

_ de MENASCE,TLD,69): (frāy andak-vēn) ....(?).

_ (م): frāy xandag ud.

53.22-
54.1 23. W [W]gww psšn-yh.

_ B (39.18): W [w]gw' psšnyh.

_ de MENASCE,TLD,69): ˣgōfsišnīk) la plaisanterie ....شوخی.

_ Λ⟶ (ز.ب.ی، راشد محصل): (gofsišnīg).............. شوخی.

54.2 24. sl³d N[YW]KSWN'.

_ sunj,I,Eng,63): a hurter of harmony of the holy hymns.

_ de MENASCE,TLD,69): (srāy ˣNKSWNtn) on devient grand chanteur ....خوانده‌ي بزرگ (می‌شوند).

_ (م): srāy ˣkuš..... ....زایل‌کننده‌ي سرود <هاي دینی >.

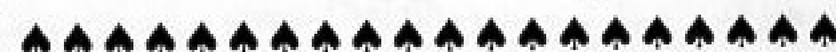
54.4 25.

_ در این روایت، (کرده‌ي ۶۴) بویژه بندِ پایانيِ آن، درهم‌ریختگی‌هاي بسیاري پذیراي دیدن است، از این روی، هر ترجمه‌اي را با درجه‌اي از احتمال رو-به-رو می‌کند. در آوانویسيِ بندِ پایانی، عبارتِ [bawēd rēdīh] را درونِ قلاب نشان داده‌ایم که به گمانِ ما از جایي دیگر به اشتباه بدین جا آورده شده است (م).

54.5 26. sh[yy]wn(?) blšn'.

_ de MENASCE,TLD,70): ....(??) barišn............

_ (م): ˣsaxwan(?) barišn ....زایل‌کننده و خوارکننده‌ي سخن.



12. ᵓnkšn' y lᵓmšn'.

Λ⟶MD (53.12): ānābišn ī rāmišn.

_ (م): V: pad hamāg ˣkušišn(?) ī rāmišn.

13. frᵓc ᵓpyyybwt'-yh.

14. ynᵓk(?) W.

_ (م): ˣhamāg [W].

15. [W]ᵓy bwd.

16. lyt'-yh.

_ sunj,I,pāz,۶۱،۲۰): rītī.

_ sunj,I,Eng,63): increase.

17. cyl[h]-yh-yt'.

18. lᵓmšn' [MN NPŠE ptmᵓn OL-š blᵓtlwt' YHWWN-yt lᵓmšn' lᵓmšn] LAWHL-KN-OHDW-yt.

19. [PWN] PWN.

20. nwᵓk hndᵓc'.

_ sunj,I,pāz,۶۲،۳): vanāk. andājə.

_ sunj,I,Eng,63): a hunter of harmony.

_ de MENASCE,TLD,69): (navāk andāž) la musique. ……………………………نواي موسيقي.

_ (م): nawāg ˣhunyāg(?).

21. slwt' ᵓlᵓd.

_ sunj,I,pāz,۶۲،۳): srōt i. haraē.

_ sunj,I,Eng,63): of holy hymns.

_ de MENASCE,TLD,69): (srūt ārāy) l'art du chant ……………………………………………………هنرِ آواز.

22. plᵓy hndk'.

_ sunj,I,pāz,۶۲،۳): farəh xvauuīk.

_ de MENASCE,TLD,69): (frāy andak-vēn) ....(?).

_ (م): frāy xandag ud.

53.22-
54.1 23. W [W]gww psšn-yh.

_ B (39.18): W [w]gw' psšnyh.

_ de MENASCE,TLD,69): ˣgōfsišnīk) la plaisanterie …………………………شوخی.

_ Λ⟶ز.ب.ی، راشد محصل): (gofsišnīg)… …………شوخی.

54.2 24. slᵓd N[YW]KSWN'.

_ sunj,I,Eng,63): a hurter of harmony of the holy hymns.

_ de MENASCE,TLD,69): (srāy ˣNKSWNtn) on devient grand chanteur …………خواننده‌ي بزرگ (می‌شوند).

_ (م): srāy ˣkuš.. … ….زایل‌کننده‌ي سرود <هاي ديني>.

54.4 25.

_در اين روايت، (کرده‌ي ۶۴) بويژه بندِ پاياني آن، درهم‌ريختگی‌هاي بسياري پذيراي ديدن است، از اين روی، هر ترجمه‌اي را با درجه‌اي از احتمال رو-به-رو می‌کند. در آوانويسيِ بندِ پاياني، عبارتِ [bawēd rēdīh] را درونِ قلاب نشان داده‌ايم که به گمانِ ما از جاييِ ديگر به اشتباه بدين جا آورده شده است (م).

54.5 26. sh[yy]wn(?) blšn'.

_ de MENASCE,TLD,70): ....(??) barišn............

_ (م): ˣsaxwan(?) barišn ……..زايل‌کننده و خوارکننده‌ي سخن.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

65. abar ēwēnagān ī mardōm abāg weh-dēn, ēn-iz ˇcahār.

sunj (I,pah,۵۹); B (40.1); ۶۶ت(۴۲-۲); MD (54.6).

1. ēk kē weh-dēn <pad>* gōwišn ayyār ud pad kunišn nērōgēnīdār; ud wizīr ī padiš: dēn-dōst, ahlāyīh-ārāstār, ahlaw.

2. ud ēk kē, weh-dēn, pad gōwišn stāyēnīdār[1] ud pad kunišn nizārēnīdār; ud[2] wizīr[2] ī padiš: dēn[3]-dōst ˣī dahīgēnīdār[3] [V: ˣdēsagēnīdār], frēftār, ahlomōγ druwand.

3. ēk kē, weh-dēn pad gōwišn, nikōhidārīh nimudārīh, ud pad kunišn nērōgēnīdār; ud wizīr ī padiš: _andar druwandān was ōzīh[4] [V: was-ˣōzīgīh], pad kam-spāhīh ˣdruxtīg[5] [V: grōhīg] ud abāg-šān meh-dādestānīhā rāyēnīdār_ dēn dōst, ahlawīh ēmēd.

4. ēk kē, weh-dēn pad gōwišn nikōhēnīdār[6] ud pad kunišn ˇcandēnīdār[7] [V: ˣwizendēnīdār]; ud wizīr ī padiš: mar ī sāstār druwand.[8]

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

یادداشت‌ها

54.9 1. st^{ɔ}yt^{ɔ}l.

_ sunj,I,pāz,۶۲،۱۷): stāəītār.

_ (م): st^{ɔ}<dyn>yt^{ɔ}l / stā<yēn>īdār.

54.10 2. W [^{ɔ}ywk' MNW ŠPYL] wcyl.

54.10 3. dyn' dwst-yh dhykynyt^{ɔ}l(?).

_ sunj,I,pāz,۶۲،۱۹): dīn-dōstiia. dəhiiaīnītār.

_ sunj,I,Eng,64): who extend.

_ ۶۶ت،۴۲،۶): dhyknyt^{ɔ}l.

_ de MENASCE,TLD,71): qu'il fait montre (ˣdēsakēnītār) d'amitie envors la Dēn................ .که او تظاهر می‌کند به دوستیِ با دین ....

_ (م): V: dēn-dōstīh dahīgēnīdār .... .ویران‌کننده‌ي دین‌دوستی

_ (م): V: <andar>* dēn-dōstīh dahīgēnīdār [V: ˣdēsagēnīdār].

_ (م): V: dēn ˣdōst ˣī dahīgēnīdār.

54.13 4. KBD ^{ɔ}wzkyh.

_ sunj,I,pāz,۶۳،۳): kabad aujə-kəh.

_ de MENASCE,TLD,71): (vas-ˣvāngakīh) qu'il crie beaaucoup ....(که وی) بسیار فریاد می‌زند

_ (م): KBD ^{ɔ}wc-<y>k-yh / was-ōz<ī>gīh [= was +ōz+īg+īh].

_به گمانِ ما، نویسنده‌ي این روایت (کرده‌ي ۶۵)، سرِ آن دارد بگوید: شخصيِ بِهدین، در جایيِ گرفتار آمده است که جُداکیشانِ ستیزنده با دینِ بهی در اکثریتِ مطلق‌اند و بسیار نیرومند (=was-ˣōzīgīh)؛ و بِهدینان در اقلیت‌اند (=kam-spāhīh): پس بِهدینان چاره‌اي جز پنهانْ‌کیشی (=تـقیّه) نـدارنـد.

از این روی، آن شخصِ بِهدین، به زبان، چاره‌ای جز این ندارد که برون‌نمایانه و متظاهرانه به نکوهشِ دینِ بهی بپردازد (nikōhīdārīh nimūdārīh)؛ ولی در پنهان برابرِ دستورهایِ آن بزیید و رفتار کند و از سرِ تقیّه (= drōxtīg)، هنگامِ مراوده با اکثریتِ زورمندِ جداکیش رعایتِ احترامِ متقابل کند و به‌ناچار با آنان به داد رفتار کند (=meh-dādestānīh) (م).

5. dlwhh-yk(?); V: glwhh-yk(?).

_ de MENASCE<TLD,71): (drunīk) qu'il les tromp..

....که آنان را می‌فریبد.

_ (م): ^{x}druxtīg; V: grōhīg.

6. nkwhhyt^{ɔ}l.

_ (م): ^{x}nikōhēnīdār.

7. cndynyt^{ɔ}l.

_ (م): čandēnīdār .... (ازاساس) به‌لرزه‌در آورنده.

_ (م): <wi>zendēnīdār.

8.

ـ پس‌از این، ۱۴ واژه‌ی فزون‌نوشته هست، که همان سرنامه‌ی کرده‌ی سپستر (۶۶) می‌باشد.



66. abar rasišn ud a-rasišnīh ī 'mēnōgān yazdān' ō 'gētīgān ayyārīh', az nigēz ī weh-dēn.

sunj (I,pah,۶۱) B (40.11);
۶۶ت (۴۲-۱۱); MD (54.19).

54.21 hād! 'a-brīd kām' hēnd 'mēnōgān yazdān' az tēz-rasišnīh hamē ō 'gētīgān ayyārīh'

ud ka mardōm az bazag pahrēz <ud> kirbag-warz bawēnd, dēwān, pad zanišn ī az mardōm, az widarag abāz-dwārēnd[1] <ud> wišād rāhīh bawēd, <ud>, rasišn <ī>* [V: <ud>bawēd-rasišn <ī>*] 'mēnōgān yazdān' ō 'gētīgān ayyārīh', ud mardōm srāyišn bōzišn ud xwārīh[2] ud wēš-paydāgīh ī _abar gētīg dahišnān_ kām ī yazdān.

•

55.6 pad abāz az kirbagīh ud frāz ō bazagīh ī mardōm, frāz-dwāristan[3] [V: frāz-^{x}dwārišn] ī dēwān ō widarag, ud bastag-<rāh>īh[4] bawēd rasišn ī nēkīh ī az yazdān ō mardōm; kam paydāgīh ī kām <ī yazdān abar>* 'gētīg dahišnān'

55.9 ka abāz az bazagīh ud frāz ō kirbagīh ī mardōm amaragānīg(?) [V: ^{x}amaragānīhēd], az 'rāh pākīh' ud

'widarag frāxīh' ī az wēš-zanišn ī dēwān, ān <ī>* yazdān ābādagīh ō gētīgān wēš-rasišntar, <ud> az abzōn ī 'yazdān pērōzīh', [ud] āwām pad hu-xwadāyīh ud hu-dēnīh <ud> dānāgīh ud dād wirāstag, ud 'hambāstag mardōm' kāmag-zīwišnīh <ud> bōxtagīh abērtar bawēd.

hamē bawēd hamē tā ōzārak[5] rasišnīh ī dēwān pad nōg-āhōgēnīdan[6] [V: nōg-ˣwināhēnīdan] ī āwām ˣud anāgīh az frēftan ud frāz-iz ō bazagīh <.........>*.

ud ka abāz az kirbagīh ud frāz ō bazagīh andar gēhān amaraganīhēd, dēwān frāz-dwārišntar, ud rāh, ī az yazdān, pad rasišn ī ābādīh u-šān ō gētīgān, bastagtar.

ud āwām, pad sāstārīh ud ahlomōyīh ud kayakīh ud karbīh ud ag-dēnīh ud duš-āgāhīh <ud> a-dād awērāntar ud wišuftagtar ud, mardōm tangīh ud ērangīh[7] ud dušwārīh[8] wēš bawēd.

ka, andar frāz ō bazagīh ud abāz az kirbagīh ī amaragān, abāz az bazagīh ud frāz ō kirbagīh ī 'ēwāzīg kas' bawēd, az frāz-dwārišnīg [V: frāz-ˣdwārišnīh] ī dēwān, pad frāz ō bazagīh ud abāz az kirbagīh,[9] amaragān, bast-widaragīh,[10] ˣud az ham čim[11] a-rāh [V: ˣa-rāhīh] bawēd abar-rasišn ī az yazdān ābādīh: bē ēg-iz nē-xwāhēd[12] rasišn ī u-šān pānagīh ud nēkīh ō ōy kas.

ud madan ī ān-iz nēkīh <ō>* a-marag[13] <az>*

'ēwāzīg <kas>* ī abāz az bazagīh <ud> frāz ō kirbagīh', ō 'frazām pērōzīh' ud any ī 'yazdān nēkīh' ī amaragān mardōm.

56.10 andar abāz az bazagīh ud frāz ō kirbagīh ī amaragānīg, pad abāz az kirbagīh ud frāz ō bazagīh ī 'ēwāzīg kas' wēš bīmtar: andar amaragān ān abāz az kirbag ud frāz ō bazag, kas pad pādixšāyīh[14] ī dēwān abar-š, ud murnjēnīdan ī-šān xwarrah; ka ān-iz ī ēwēzīg abāz az kirbagīh ud frāz ō bazagīh, ō anāgīh ud wišōbišn ō any[15] ī amaragān madan bīm: čiyōn az 'ōzārak wēmārīh' 'mradōm tan' bīm ī wēmārīh ī-š 'hamāg tan', ud margīh-iz, abērtar ka pad a-darmānīh[16] frāz-mōšīhīd.[17]

——— یادداشت‌ها ———

55.3 1. dwbᵓl[yn]ynd.
— (م): V: ˣdwārīhēnd.

55.5 2. hwᵓl-yh.
— (م): xwārīh .. ..روشنایی، سعادت، خوش‌خواری.

55.7 3. [ᵓ]frᵓc-dwblyssšn"(?).
— B (40.17): frᵓc dwbᵓlystn' / frāz-dwāristan.

55.7 4. bstk-yh.
— (م): V: bastag-<rāh>īh.

55.15 5. cᵓlk [W].

_ de MENASCE,TLD,72): (ˣhucārak) une petite .....
....یک‌کوچک.

_ Λ⇔MD (56.16).

6. nᵓsynynytn'(?); V: [W]ᵓhwynytn'.

_ de MENASCE,TLD,72): (ˣahōkēnītan) une perversion..فسادی.

(م): V: ˣwinahēnīdan.

7. ᵓyln g.

_ (م): ˣērang<īh>.

8. Wdwš-wᵓl-yh'.

_ sunj,II,pah,۶۲،۵): W dwšwᵓlyh.

_ B (41.7): W dwšwᵓlyh.

9.

_پس‌از این، ۱۰ واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین سامان:

_ [ŠDYAᵓn' PWN frᵓc OL bwckyh W LAWHL MN klpkyh y].

10. bst' tlyh tlgyh.

_ (م): bst' [tl-yh] <w>tlgyh / bast-ˣwidaragīh.

11. MN hmc m'.

_ sunj,II,pah,۶۲،۹): MN mh cm / az ham čim.

_ sunj,II,pāz,۶۶،۱۸): mən-ham-čəm.

12. LA PLHW-yt'.

_ (م): LA PLHW<N>-yt' / nē-ˣxwāhēd.

_ Λ⟶Mack,CPD): (xwastan) tremple; thresh.

_ Λ⟶ف.ز.پ،فره‌وشی): (xastan).

13. ᵓ-mlk.

_ (م): <OL>* ᵓ-mlk <MN>* / <ō>* a-marag <az>*.

56.13 14. pᵓt[w]hšᵓd-yh.

_ (م): pādixšāyīh............................سرکردگی < دیوان >.

56.15 15. W AHR.

(م): ˣOL AHR<N> / ˣō ˣany.

(م): ud ˣany <āhōg>*.

56.17 16. ᵓ-dlmᵓn-yh.

_ de MENASCE,TLD,72): (darmānīh) la medication
....درمان.

56.17-18 17. frᵓc mwšyhyt.

_ B (41.18): prᵓc mwšuhyt.

_ sunj,II,Eng,68): owing to the neglect (of the remedy).

_ de MENASCE,TLD,72): (mōšīhīt) vient à faillir ...
....کم بیاوردن.

_ Λ⟶ف.ز.پ،فره‌وشی): (mōšītan) ......ناتوان‌شدن، ضعیف‌شدن.



67. abar wizīn ī mēnišn-iz,[1]
abērtar mēnišn, gōwišn ud
kunišn pad kārān,
mādagwarīhā, az nigēz ī
weh-dēn.

sunj (II,pah,۶۳); B (41.19);
ت۶۶ (۲۲-۱); MD (56.19).

hād! mēnišn fradomīh ud abāyišnīgīh ī pad 'hamāg kār <ud> dādestān xwēš'; bē, društagīhā mādagwar 'wizīn mēnišn' pad āstawānīh ī abar dēn <ud> petīt ī az wināh.

ān(?)[2] kē āstawānīhā abar dēn nē mēnišnīg, ka gōwišnīg was-iz xwānē ud kunišnīg was-<iz> nimāyē, ēg-iz ō dēn nē rasē.

ud gōwišnīg kunišnīg-iz petīt ī az kehtar-iz wināh, ka 'mēnišnīg abaxšīh' ī aziš nē-abāg,<.... ēg-iz ō dēn nē-rasē>*[3]

bē, burdār nē gōwišn pad rawāg wizīrīh ī 'gētīg dādwarān' abar dādestānīhā <ī>* gēhān.

čē 'mowbedān mowbed drustīh ī wizīr' az čim ud 'čim paydāgīh' ī abērtar pad gōwišn bawēd ud kunišn pad 'kirbag mizd xwēšīh' ī az 'dāšn čiš': čē dāšn

mēnišnīg rādēnīdan,[4] ī gōwišnīg-iz niwēyēnīd[5] dāšn ō ān ī 'dāšn arzānīg' ka-š kunišnīg abespārd ī awiš nē, abāg 'mēnōg mizd xwēšīh' ī padiš nē bawēd.

———— یادداشت‌ها ————

56.19 1. m[y]ynšn'-c.

57.2 2. QDM(?).

_ (م): ˣZK / ˣān.

57.6 3.

_ چنین به نظر می‌آید که بافتِ سخن، در جمله‌یِ در نظر افتادگی دارد؛ پیشْ‌نهادِ ما برایِ بازسازیِ افتادگی، گُمانشی است و در سنجشِ باروندِ سخن در جمله‌هایِ پس و پیش است (م).

57.10-11 4. l^ɔt'-yn-ytn'.

_ sunj,II,pāz,۶۸۸): rātīnitan.

_ sunj,II,Eng,69): giving out.

_ de MENASCE,TLD,73): octroye ....اعطا شده.

57.11 5. nwykynytn'.

_ de MENASCE,TLD,73): (nivēdēnīt) une annonce ..
............................یک اعلام.

_Λ→Mack,CPD): (niwēyēnīdan; Λ: niwistan).



68. abar zamānag[1] rāyēnīdārīh ī šōnīg,[1] az nigēz ī weh_dēn.

sunj (II,pah,۶۴); B (42.9);
۶۶ ت (۴۴-۱۳); MD (57.14).)

hād! ʿzamānag rāyēnīdārīh šōn' abērtar pad ʿxrad hunar rāyēnīdan'; ud ōy ī frazānag čiyōn-š ʿfrāz-āhangīg abāz-āhangīg hunarān' ʿxwēš paymānīhā', az ʿdādār āfurišn' pad-čihr hambārdag.

u-š xrad pēšōbāy ī hunarān.

pad xrad zamānag bē šnāsed.

ud zamānag ī-š rāyēnišn „abrāz„ amaragīhā pad frāz-āhangīg,[2] ud hangāmīhā[3] ud kasīhā pad abāz-āhangīg, <ud> ān ī-š rāyēnišn „nišeb„,[4] amaragānīhā pad abāz-āhangīg, ud hangāmīhā <ud> kasīhā pad ʿfrāz-āhangīg hunar' rāyēnīdan.[5]

pad xūb-burdārīh ī dō ēwēnag hunar andar dō gōnag zamān, ō [kār](?) kārīgēnīdār ī hunarān, sūd-kardār ī kārān, xūb-rāyēnīdār ī[6] zamānag, handāxtār ī ʿxwēš husrawīh', ud hu-ruwānīh ud bōzišn bawēd.

ēd ōwōn kū ān ī-š „abrāz„ zamānag, ʿxrad

pēšōbāyīhā' rāyēnēd abērtar pad:

58.6 abāyišn ī <pāk> az āz,

tagīgīh ī abēzār[7] az xēšm ud,

jumbišn ī pāk az jōšagīh[8] ud,

tuxšāgīh <ī>* pāk az waranīgīh ud,

āzād-mardīh ī pāk az karbīh ud,

rāmišn ī pāk az rēdīh ud,

āzādagīh[9] ī pāk az an-ēr kayakīh,[10]

rādīh ī pāk az wanīgarīh ud,

arwandīh[11] [V:*ayyārwandīh] ī pāk az sturgīh[12] ud,

a-tarsīh[13] ī pāk az stardīh ud,

58.12 dādīgīh ī pāk az dēbahrīh(?)[14] ud,

wuzurg-mēnišnīh ī pāk az abar-mēnišnīh ud,

drust-čašmīh ī pāk az duš-čašmīh ud,

ēwen-xwāyišnīh <ī> pāk az waranīgīh[15] ud,

čābukīh ī pāk <az> čandēnāgīh(?)[16] ud,

amāwandīh ī pk az zišt-mēnišnīh ud,

abārīg hunarān ī pāk az brādarōd, ud āhang[17] ō rāyēnīdārīh ī abarmānd[18] ud xwadīh passazag kardan ī wuzurg ud dūr nāmīg <ud> ʿpattāy[19] kār ud kirbag'

ud ān ī-š ʿnišeb zamānag rāyēnīdan' ʿxrad pēšōbāyīh' abērtar pad:

58.20 nigerīdārīh <ī> pāk az spōz-kārīh ud,

burdīh <ī> pāk az an-ēwēnīh[20] ud,

xāmōšīh[21] [V: a-mōšīh][21] ī pāk az tušt-mēnišnīh ud,

hunsandīh <ī> pāk az ajgahānīh ud,

driyōšīh[22] ī pāk az škōhīh ud,

brahmagīh[23] <ī> pāk az rēmanīh,

wizīn-garīh(?)[24] ud xwāyišn ī pāk az āwāzagīh(?)[25] ud,

fšūnišn[26] ī pāk az penīh,

šarm ī pāk az tarsōgīh[27] ud,

pahrēzgārīh ī pāk az wirēg az kirbag ud,

hu-abarīh <ī> pāk az bušīh[28] ud,

ēr-mēnišnīh ī pāk az ōbastagīh,[29]

hu-čašmīh ī pāk az waran-čašmīh,

bārēstānīh ī pāk az kēn-hambārīh ud,

hu-nāmīgīh[30] ī pāk az <duš>*-srawīh(?),[30]

[abar](?)-pasand ī pāk az wināh-hamīh ud,

abārīg hunarān[31] <ī> pāk az brādarōd ud āhang[32] ī ō

rāyēnišnīgīh ī az ān ī ˈxradīg ud hu-dahišn rāyēnīdār'

ud pahrēz ī az ˈxwurdag wināh'.[33]

یادداشت‌ها

1. zzmᵓnk' lᵓdynytᵓlyh y šwnnk'.
   _ (م): [z]zmᵓnk' lᵓdynytᵓlyh y ˣšwn<y>k'.
2. prᵓc ᵓhnyk.
   _ sunj,II,pah,۶۴،۷-۸): prᵓc ᵓhngyk.
3. hngᵓm-yhᵓ
   _ sunj,II,pāz,۶۸،۲۰-۶۹،۱): vahu-dāmiiāh.
   _ sunj,II,Eng,70): time.

_ de MENASCE,TLD,73): tempairement گُذرانه، موقتاً.

57.22 4. nšy[y]p̄.
_ sunj,II,pāz,۶۹،۲): našip.

58.1 5. lᵓdynytn.
_ sunj,II,pah,۶۴،۱۰): lᵓdynytn'.

58.3-4 6. lᵓdynytᵓlyh.
_ (م): rāyēnīdār ˣī.

58.7 7. ᵓp̄ycᵓl.

58.8 8. ywškyh(?).
_ sunj,II,pāz,۶۹،۱۲): dōšəyh.
_ sunj,II,Eng,71): disinterested movements.
_ de MENASCE,TLD,74): (jōšakīh) d'agitation. آشفتگی.

58.10 9. ᵓcᵓtk-yh.

58.10 10. pᵓkyh(?).
_ de MENASCE,TLD,74): (pᵓkyh ?).........(?).
_ (م): ˣkayakīh(?).

58.11 11. hdlwdyh.
_ (م): V: ˣarwandīh.
_ (م): V: ˣhdᵓlwndyh / ˣayyārwandīh.
_ Λ⇔DK.III.ch391= MD (372.7): ud sturgīh gāh ī ayyārwandīh.

_ با رویکرد بدین نکته که کردهٔ ۳۹۱، دوباره‌نویسیِ جستارهایِ همین روایت (کردهٔ ۶۸اُم) می‌باشد (م).

58.11 12. stwlg-yh.
_ sunj,II,pāz,۶۹،۱۶): stərgiia.

58.11 13. ᵓ-tls-yh.

_ sunj,II,pāz,۶۹،۱۷): a-tarsiia.

_ sunj,II,Eng,71): fearlessness.

14. ....(?) / ([illegible]).

_ sunj,II,pah,۶۵،۲): dyp̄tᵓlyh.

_ sunj,II,pāz,۶۹،۱۸): dəwtāriia.

_ sunj,II,Eng,71): deceit.

_ de MENASCE,TLD,74): (saftārīh) sévérite .. لجاجت.

_ (م): ˣdēbahrīh(?).

_ (م): V: ˣsāstārīh; V: ˣkarbīh.

15. wln-yyk-yh.

16. cynkyh(?).

_ sunj,II,pāz,۶۹،۲۲): čīnukayh.

_ sunj,II,Eng,71): a covering.

_ de MENASCE,TLD,74): (cēnakīh) rapacite درنده‌خویی.

_ (م): ča<nd>ēn<ā>gīh(?).

17. ᵓhn[n]g; V: hᵓwnd.

_ (م): āhang; V: hāwand.

18. ᵓp̄lmᵓn[n]d.

_ sunj,II,pāz,۷۰،۲): ātarmāuuaṇd.

_ de MENASCE,TLD,74): (aparmānd) direction traditionelle .... <راستاي > کهنْ آیینانه.

19. ptᵓd.

_ sunj,II,pāz,۷۰،۳): patāə.

_ sunj,II,Eng,71): ever.

_ de MENASCE,TLD,74): (patay ?) qui demeurent(?) .... که پابرجا می‌ماند.

58.21 20. ᵓy-ᵓdynyh.

_ sunj,II,pāz,۷۰،۷): āxvīniia.

_ sunj,II,Eng,71): querulousness .... شِکوه.

_ de MENASCE,TLD,74): (advēnīh ??) routine...... .... عادتِ کهنه، خويِ جاافتاده.

_ (م): ᵓ<n>-ᵓd<w>ynyh / ˣan-ēwēnīh .... بی‌آیینی.

_ Λ↔MD (206.9): an-ēwēnīh.

58.21 21. ᵓ-mwšyh(?); V: hmwšyh(?).

_ sunj,II,pāz,۷۰،۷): xmūšiia.

_ de MENASCE,TLD,74): la silence............ سکوت.

_ (م): a-mōšīh; V: x<ā>mōšīh.

58.22 22. dlygwšˈ-yh.

59.1 23. W [hwnsnndyh](?) blᵓhmkyh.

59.1 24. w cyn-k-yh(??).

_ sunj,II,pāz,۷۰،۱۰): čīnəgī.

_ sunj,II,Eng,72): making acquisitions.

_ de MENASCE,TLD,74): (cēnakīh ?) l'éparne .... پس‌انداز کردن.

_ (م): ˣwizīn-g<ar>īh(?).

_ (م): V: ˣwizōyišn(?).

_ نویسندگانِ دینْ‌کرد، ترکیب wizōyišn ud xwāyišn را چندباره و چندباره در روایت‌هایِ گوناگونِ دینْ‌کرد بکاربرده‌اند؛ نمونه‌را:

_ MD (406.22): pad xwāyišn ud wizōyišn ....

59.2 25. ᵓwᵓckyh(?).

_ sunj,II,pāz,۷۰،۱۱): an-āwəgī.

_ sunj,II,Eng,72): disrepute .... بدنامی.

_ de MENASCE,TLD,74): ....

_ (م): āwāzagīh(?)........ ....هوچی‌گری، آوازه‌جویی.

26. pšwnšn'.

_ sunj,II,pāz,v۰،۱۱): fašōuuašna.

_ sunj,II,Eng,72): increasa.............. ....افزایش.

_ de MENASCE,TLD,74): l'agriculture........کشاورزی.

_ DHABHAR,PYVG): (fšonišn) fuetering, furtherance, giving of welfare.

_ Λ↔Fašu, V: pasū(AV).........چهارپایان کوچک.

27. tlswk-yh.

_ sunj,II,pāz,v۰،۱۲): tarkīnəgī.

_ sunj,II,Eng,72): ingratitud.

_ de MENASCE,TLD,74): (tarsōkīh) couardise . بزدلی.

_ (م): V: tarsēn<ā>gīh.

28. bwš-yh.

_ sunj,II,pāz,v۰،۱۴): būšiia.

_ sunj,II,Eng,72): self praise.

_ de MENASCE,TLD,74): (bōšīh) vaine gloie.........

..................افتخار بیهوده.

_ (ف.ز.پ، فره‌وشی):(bōšīh)خودنمایی، فخر_

_ Λ⟶Mack,CPD): (buš) mane......................یال.

_ (م): bušīh..........................سر و یال‌نمایی، سر و یال نمودن.

_ با این واژه‌و-نگارش ( ) در چند جای دیگرِ دینْ‌کرد نیز رو-به‌رو می‌شویم، نمونه را:

DK.III.ch.336 = MD (329.2): bwšyh.

29. ^{ɔ}wpstk-yh.

_ sunj,II,pāz,v۰،۱۵): aōpastəgī.

_ sunj,II,Eng,72): meanness.

_ de MENASCE,TLD,74): (ōpastakīh) bassesse ..پستی.

59.7 30. W hw-^{ɔ}m-yk-yh y p^{ɔ}k MN sl^{ɔ}w'(?) QDM(?).

_ sunj,II,pāz,v۰،۱۷): awāməgiia i. pāk. mən. gərānə.

_ sunj,II,Eng,72): by indebtedness that is without harshness.

_ de MENASCE,TLD,74): ....

_ (م): hu-<n>āmīgīh ī pāk az <duš>*-^{x}sraw<īh>(?).

_ (م): V: ^{x}hu-nāmīgīh ī pāk az ^{x}duš-srawīh-abar.

_ (م): V: ^{x}hu-nāmīgīh ī pāk az ^{x}garānīh-abar(?).

59.8 31. nl^{ɔ}n'.

_ sunj,II,pah,۶۵،۱۷): hwl^{ɔ}n' / hunarān.

59.8 32. h^{ɔ}wnd; V: ^{ɔ}hn[n]g.

59.10 33.

_ فهرستِ گنجانیده‌هایِ این کرده (۶۸) را بسنجید با فهرستِ سیاهکاری‌هایِ نگاشته‌شده در کرده‌یِ ۳۹۱ اُم (م).

پیچازه‌ای که در پی می‌آید، بر پایه‌یِ آموزانش‌هایِ کتابِ سوم دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۶۸، نگارده شده است.

رائِمندیِ (=اداره‌یِ) زمان فرایاز(abrāz zamānag)

xrad pēšōbāyīhā rāyēnišn

abāyišn ī pāk az āz

tagigīh	"""	xēšm
jumbišn	"""	jōšagīh
tuxšāgīh	"""	waranīgīh
āzād-mardīh	"""	karbīh
rāmišn	"""	rēdīh
āzādagīh	"""	an-ēr kayakīh
rādīh	"""	wanīgarīh
ayyārwandīh	"""	sturgīh
a-tarsīh	"""	stardīh
dādīgīh	"""	dēbahrīh(?)
wuzurg-mēnišnīh	"""	abar-mēnišnīh
drust-čašmīh	"""	duš-čašmīh
ēwēn-xwāyišnīh	"""	waranīgīh
čābukīh	"""	čandēnāgīh
amāwandīh	"""	zišt-mēnišnīh

****

(nišēb zamānag) رايمندي (=ادارهٔي) زمانِ فروباز

xrad pēšōbāyīhā rāyēnišn

nigerīdārīh	ī pāk az	spōzkārīh
burdīh	"""	<an>*-ēwēnīh
xāmōšīh	"""	tušt-mēnišnīh
hunsandīh	"""	ajgahānīh

driyōšīh	"""	škōhīh
brahmagīh	"""	rēmanīh
wizōyišn ud xwāyišn	"""	āwāzagīh(?)
fšūnišn	"""	penīh
šarm	"""	tarsēnāgīh(?)
pahrēzgarīh	"""	wirēg az kirbag
hu-abarīh	"""	bušīh
ēr-mēnišnīh	"""	ōbastagīh
hu-čašmīh	"""	waran-čašmīh
bārēstānīh	"""	kēn-hambārīh
hu-nāmīgīh	"""	duš-srawīh
pasand	"""	wināh hamīh



69. abar meh ud mayānag
ud keh kār,[1] az nigēz ī
weh-dēn.

sunj (II,pah,۶۶); B (43.17);
۶۶ ت (۴۶-۱); MD (59.11).

hād! andarōn weh-dēn, kār hamāg ān ī kirbag ud, kirbag ān ī dahmīhā ud, dahmīhā ān ī dām-abzāyēnīdārīh[2] [V: dām-ˣabzāyēnīdār].

ud meh-kār ān ī druz-wānīdārīhātar ud gēhān ī ahlāyīh frāy-dahišnīhātar[3]; ān ī andar čahār pēšag ī dēn māzdēsn.

andar āsrōnīh, pēšagān abardom, ēzišn ī yazdān, čāšišn ud ōšmurišn ī dēn, wizīrīh ud dādwarīh kardan ud abārīg āsrōnīg;

ud andar artēštārīh, aswārān ud paygīh ud abārīg artēštārīg;

ud andar wāstaryōšīh pēšag,[4] pasušhurunīh[5] ud abārīg wāstaryōšīg;

ud andar[6] hu-tuxšīh,[6] nān-pak[7] ud xwahlīg-garīh[8] <ud> abārīg ī 'hu-tuxšīg[9] kar'

ud azēr 'āsrōnīg kar' tā kārān frōd ud nidom andar abārīg sē pēšag, hamāg mayānag bawēd.

ud 'frōd ud nidom ī kārān' wāzāragānīh,[10] abdom kār ī andar 'wāstaryōšīh pēšag'

u-š andar xwēš sāmān, ī azabar andar dahmīh, ān ī azēr <sāmān, az dahmīh bērōn ud ō>* kastārīh[11] paywand.

60.6 ***I. ān ī-š azabar sāmān:***

az ānōh kū 'padēxīh ud dārišn ī mardōmān gōspandān' freh az[12] ān ī [mardōm gōspand](?) padiš mānēnd[12] abāyišnīg, xrīnēnd, abar-dāštan ud wāzēnīdan ī 'mardōm ud gōspand abāyišnīg padēxīh ud dārišn' ō anōh, kū hambār ud bār ī-š andar kam[13] az ān ī pad 'padēxīh <ud> dārišn ī mardōmān gōspandān' ī padiš mānišn ast abāyišnīg; ānōh kū xrīnēnd, rāst xrīnēnd; ud ānōh kū frōšēnd,[14] rāst frōšēnd.

60.12 ēd rāy čē aziš 'abzōn ayyārīh ī gōspandān mardōmān' ud abzāyēnīdan ī gēhān pad paywastan ī kār warzišn ī-šān, ēk ō did kirrōg, andar dahmīh ēdōn pad a-windišnīh az ān ī-š azabar gēhān 'meh-sūdtar pēšag' kār ud nān ud weh-zīwišnīh[15] ī xwēš, ud kē dādīg andar parwarišnīgīh dastwarīhā kunišnīh 'weh dēn dastwar'

u-š 'frōd <ud> nidom 'kār' ˣī az-iz ēd ka, u-š ān-iz ī andar dahmīh, parwand pad a-windišnīh ī nān ud weh-zīwišnīh[16] az any kār ī andar 'wāstaryōšīh ud āsrōnīh ud artēštārīh <ud> hu-tuxšīh dastwarīhā'

II. ud sāmān ī-š ō a-dahmīh paywand:

xrīnēnd ud andar ham(?) [V: ˣany] šahr pad ʻpadēxīh ud dārišn ī mardōmān[17] ˣgōspandān' <frōšēnd>* garāntar[17] ud garān-winābtar, pad jōrdā uzīd aziš niyāz ud tangīh ī amaragān pad paywand u-š wēmārīh-iz[18] ud sēj ī mardōmān ud gōspandān-iz <ud> tēh(?),[19] az zōrēnīdan ī[20] an-ēr pad zanišn ī ērān: ed rāy ˇcē-š tangīh ī gēhān <ud> zanišn <ud> zyān ī ēr-mardōm padiš az dahmīh bērōn, ud ō kastārīh paywand-dārēd tā pad garāntom-winābīh; weh-dēn wizār.[21]

——— یادداشت‌ها ———

1. ks k^{ɔ}l [k^{ɔ}l].

   _ Λ⟶sunj,II,pah,۶۶،۱.

2. ^{ɔ}p̄z^{ɔ}dynyt^{ɔ}l yh[s].

3. pl^{ɔ}y dhšn yh^{ɔɔ}tl.

   _ B (43.20): pl^{ɔ}y dhšn yh^{ɔɔ}tl.

4. šgs(?).

   _ (م): V: <pē>šag.

5. pswšhwlwnyh.

   ___ Λ⟷روایـــــات،الف،د۴ت،۱۰۴،۱۱): a-bādixšā ka-š pad warzīgarīh ud pasušhurunīh xwāstag kardan nē tuwān.

   _ Λ⟶AV.y.10.2): pasušhaura.

6. ḆYN [hwthykyh] hwtwhšyh.

7. LHMA DKYA.

_ sunj,II,pāz,۷۱،۱۴): raxməh-i. dakiīā.

_ sunj,II,Eng,73): the earning of the hallowed bread.

_ de MENASCE,TLD75): la cuisson du pain . پخت نان.

_pāk (=پختن) ستاکِ مضارع از بُنِ کنشِ پختن (pōxtan=) در جایگاهِ دستوریِ پسوندواره‌یِ فعلی، در ادبِ پهلوی نمونه‌هایِ بسیار دارد؛ نمونه را:

_ VENDIDÂD,pah,2,81): dādār kē ātaxš ī nasā-pāk ō ān ī dādīhā gāh .....

_همان،۲،۸۲): dādār kē ātaxš ī rang-pāk ō ān ī dādīhāa gāh abar-barēnd......

60.1 8. hw^{ɔ}hlyklyh.

_ sunj,II,pāz,۷۱،۱۵): hu-xārīgārī.

_ sunj,II,Eng,73): honest industry.

_ de MENASCE,TLD,75): (xvahlīk karīh) ....

_ Molè,CMC,424): (xvahlīkārīh) préparation du la nourritue.

_ (م): ˣxwahlīg-<g>arīh........... خوالیگری، آشپزی.

60.1 9. hp̄twhšyk.

_ sunj,II,pah,۶۶،۱۰): hwtwhšyh.

_ Molè, CMC, 424): ˣhutuxšīg.

60.3 10. w^{ɔ}clk^{ɔ}nyh.

_ sunj,II, pah, ۶۶،۱۳): w^{ɔ}c^{ɔ}lk^{ɔ}nyh.

60.5 11. syt^{ɔ}lyh ptwnd.

_ Molè, CMC, 424): ˣkastārīh patvand.

_ ⟶MD (61.6): az dahmīh bērōn ud ō kastārīh paywand.

60.7 12. MN ZK y [ANŠWTA gwspnd](?) ptš KTLWN-d.

ـ در حرفْ‌نویسیِ (نویسهٔ‌گردانیِ) عبارتِ بالا، سختواره‌ای را که درونِ قلاب نهاده‌ایم، به گمانِ ما در اثرِ کژنویسیِ کاتب، به اشتباه، از جایی دیگر به اینجا آورده شده است (م).

13. k[y]m.

14. MZBNW W X1.

_ sunj,II,pah,۶۷،۴): MZBNW-X1.

15. zwyyšnyh.

_ sunj,II,pah,۶۷،۸): zywšnyh.

_ Molé,CMC,424): zahišnīh.

16. zhšnyh.

_ sunj,II,pah,۶۷،۱۱): zywšnyh.

17. ANŠWTAᵓn' gwspnd nglᵓdtl.

_ (م): ANŠWTAᵓn' gwspnd<ᵓn MZBNW-ynd>* glᵓn-tl.

18. wymᵓl-c.

_ (م): wymᵓl<yh>-c / wēmār<īh>-iz.

19.tyh(?).

_ sunj,II,pāz,۷۳،۴): tig.

_ sunj,II,Eng,74): wounded.

_ Molé,CMC,425): tēg.

_ de MENASCE,TLD,76): famine.........کمبود، قحطی.

_ (م): tēh(?)..تەکشیدن.

_ Λ⇔KAPADIA, GPV, 436): tahe. some as ‚tēh‚: botom.

20. zwlynytn ˈy.

_ (م): zōrēnīdan ˈī.

61.7 21. cᵓl.

_ sunj,II,pāz,۷۳،۸): čār.

_ sunj,II,Eng,74): the remedies.

_ Molé,CMC,425): (<wi>čāl) un décide.

_ de MENASCE,TLD,76): (vičār) les declare ....
....(آن‌ها را) اظهارمی‌دارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ ماریان موله، در کتابِ خود، CMC، برگ‌نوشتِ 424-425، این روایت را آوانویسی و به فرانسه گزارش‌کرده‌است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

70. abar kirbag ī hu-dēn kē[1] ag-dēn kas padīrēnd ud girēnd, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۶۸); B (45.3);
۶۶ ت (۲۷-۸); MD (61.8).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

hād! [bē](?) 'gāhān srāyišnīh' ī pad ruwān ī ōy ī frōd-murd druwand, tā abārīg kirbag az-iz ān ī ag-dēn pad-iz mizd padīrēnd, kardan xūb.

ka, pad 'kirbag mēnišnīh' frahist ōy-iz ag-dēn gumēg any rāst-mēnišnīh rāst-gōwišnīh rāst-kunišnīh ī ag-dēn-iz, ud hangirdīg[2] guft-ēstēd 'gāhān srāyišnīh'-iz[3] kirbag <ud> mēnōg frayād.

dastwarīhā kunišnīh ī pad 'zīndag ag-dēn ruwān' kirbag, čim ēmēd pad bōxtan ī ōy 'ag-dēn ruwān' pad ān kirbag az dušox.

ka, pad xwāyišn ud pursišn ī weh-dēn, nē wināh-gār [V: ˣwināh-garīh] handāzag wēmār-tan bēšāzišnīh ēmēd rāy, dārūg ˣdādan kirbagīh.

ān ī frōd-murd <ud> ō dušox ōbast abāg <druwandīh ī>* ruwān [abāg](?) a-frayādīh ī-š ēč kirbag pad bōxtan ī az dušox, pad 'gāhān srāyišnīh'

61.21 <ud> yaštan[4]; <ī>* dēw-ēzagīh: handāzag 'murdag tan' dārūg andar ō tan rēxtan a-frayādīh ō ān tan rāy: pad-iz agārēnīdan ī dārūg <ud> padiš wināhīh.

یادداشت‌ها

61.8 1. MN.
ـ (م): MN<W>/ˣkē.

61.14 2. hngyyltyk.

61.14-15 3. gʾsʾn slʾdšnyh y c hngyyltyk.
ـ (م): gāhān srāyišnīh-iz [hangirdīg].

61.21 4. yštn' / yaštan.
ـ (اوشیدری، د.ن.م، ۵۱۱):
ـ «از این واژه (yaštan) مطلقِ عبادت از، نذر، قربانی، مدیحه اراده شده است».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

71. abar ān ī az mardān <wehtom ud> wehtar ud weh, ud az marān wattom[1] <ud> wattar[2] ud wad[3] wizīn, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۶۹); B (45.15); ۶۶ت (۴۷-۱۹); MD (62.1).

hād! az mardān pad wehtomīh wizīn ān kē, pad gēhān frāy-dahišnīh, [ī] xēm ud kār <ō jam xēm ud kār>*,[4] ud, pad gēhān a-marg-dahišnīh, xēm <ud> kār ō 'sōšāns xēm ud kār' nazdīktōmīh.

pad wehtarīh wizīn, ān kē xēm ud kār ō 'ōy[5] mard xēm ud kār' ayyārīh.

ud pad wehīh wizīn ān kē, xēm ud kār ō 'ōy mard xēm ud kār' nē hamēmālīh.

ud az marān, pad wattomīh[6] wizīn ān ī kē, pad gēhān-kastārīh,[7] xēm <ud> kār ō 'dahāg xēm[8] <ud> kār' ud pad 'gēhān marg-kardārīh' xēm ud kār ō 'malkūs[9] xēm ud kār' ^{x}nazdīktarīh [V: ^{x}nazdīktomīh].

ud pad wattarīh wizīn ān kē, xēm <ud> kār ō 'ōy[5] mar xēm ud kār' ayyārīh.

ud pad wadīh wizīn ān kē, xēm ud kār ō 'ōy mar xēm ud kār' <nē>[10] hamēmālīh.

—— یادداشت‌ها ——

62.2 1. 2. 3. SLYA SLYAT' W SLY-tl.

ـ (م): ^{x}wattom <ud> ^{x}wattar ud ^{x}wad.

ـ ویرایش و درستْ‌کردِ این سخنواره، با رویکرد به رده‌بندیِ جستارها در نوشتاریِ که در پی می‌آید انجام گرفته است (م).

ـ Λ⟶MD (62.9); Λ⟶MD (62.12): Λ⟶MD (62.13).

62.5 4.

ـ بازسازیِ بافتِ سخنِ پهلوی، در همسنجیِ با همین روایت (=۷۱)، بندِ ۴، انجام گرفته است (م).

62.7 5. OL OL.

ـ (م): OL OL<E> / ō ^{x}ōy.

62.9 6. SLYA[tw]twm-yh.

62.10 7. kstᵓlyh.

ـ sunj,pāz,۷۵.۳): kastāriia.

ـ sunj,Eng,77): cause decrease.

ـ de MENASCE,TLD,77): (kastārīh)le retrecissement .... تنگی.

62.10 8. hym PWN kᵓl.

ـ (م): hym [PWN] kᵓl.

62.11 9. mlkws.

ـ Λ↔ بن‌دهش،۲د،ت،۲۱۸.۱۳): 'hōšīdar sar' bawēd, malkos ī sēj-čihr az tōhmag ī tūr-ī-brādrōš.

62.14 10. hym W kᵓl hmymᵓlyh.

ـ sunj,III,pah,۶۹.۱۶): hym W kᵓl (LA) hmymᵓlyh.



72. abar ān ī az zanān[1] wizīnišn ud ān ī aziš pahrēzišn, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۷۰); B (46.4);
۶۶ت (۲۸_۷); MD (62.15).

hād! abar ham dar, kē[2] dēn nigēz ī weh-dēn hagirdīg-ē ān ī abar ēwēnag ī zanān,[1] wizīn <ud> pahrēz ī aziš āgāhēnēd.

hād! zanān[1] bawēd ēn-iz ēwēnag čahār: 1. nēk <ud> tušt; 2. ud nēk nē tušt; 3. ud nē nēk tušt; 4. ud nē nēk ud nē tušt.

wizīn ī azišān: kārīgīh ī andar kadag, ud āsān-dahišnīh ud rāmēnīdārīh ī kadag-xwadāy rāy, ān ī nēk <ud> nē tušt; ud a-bēšīh ī aziš rāy, ān ī nēk <ud> tušt.

ud pad a-windišnīh ī ēn dō ēwēnag ī azabar ōšmurd, ān ī nē nēk ka tušt <wizīnišn>*.

<ud> az ān ī nē[3] nēk nē tušt, dur-pahrēzišnīh.

یادداشت‌ها

1. NYŠE-yn'.
_ sunj,II,Eng,77): women.
2. MN W dyn' y nkyc'.
_ sunj,II,pah,۷۰,۳): MNW dyn' nkyc'.
3. LA[d].
_ sunj,II,pah,۷۰,۸۰): LA.



73. abar rāyēnīdan ī ˣdādār-ohrmazd ʿgētīg dahišnānʾ az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۷۰); B (46.12);
۶۶ت(۲۸_۱۶); MD (63.4).

63.6 hād! rāyēnišn ī dādār-ohrmazd ʿgētīg dahišnānʾ andar gumēzagīh hangīrdīg pad dō zōr: ēk pad ʿa-wizīn čihrʾ ud ēk pad ʿwizīn kām rāyēnīdārīhʾ

1. ud pad ʿa-wizīn čihr rāyēnīdārīhʾ ʿnērōg zāhagānʾ[1] ō ristagān, <ud ristagān>* ō tanān ham-bawēnēd[2] [V: ˣhannāmēnīhēd] ud dām pad rawāgīh —ēbgat padiš wānīdārīhā— ō frašagird paywandīhēd.

2. pad ʿwizīn kām rāyēnīdārīhʾ ʿamahraspand nērōgīg mēnišn gōwišn kunišnʾ mardōm wirāstan pad

63.12 humat hūxt hu-waršt, ahlāyīh waxšēnēd, ud druz nirfsēnēd,[3] ud ēbgat wānēd, dām sūdēnēd.

az[4] ʿdādār frazānagīhā handāzišnʾ ka, pad ʿrahīg a-wizīn čihr rāyēnīdārīh zōrʾ dām pad rawāgīh ō frašagird paywandīhēd; pad ʿamahraspandīg wizīn kām rāyēnīdārīh zōrʾ dām pad ʿrawāgīh rāyēnīdārīh nērōgʾ hu-dēnīh ud hu-xwadāyīh, mādayān, mad az

humat ud hūxt ud hu-waršt <ī>* hammis kām-warzīdārān, ahlāyīh spurrīg waxšēnēd, ud druz bowandag nirfsēnēd,[5] ud ēbgat wānīdan ud zanīdan abesīhēnīdan,[6] ud dām pad-wehīh abēzagēnīdan <ud> pad hamāg nēkīh winnārd-bawēd.

kēšdārān kē: „*čihr ud kām rāyēnīdārīh frazām' 'abesīhišn ī hamāg dahišn' ō druwandīh ud, jāwēdān aziš a-bōxtišnīg dušoxīgīh frahist mardōm„ kēš ī-šān, duš-rāyēnīdārīh abar yazd guft-bawēd, frazānagīh aziš bē guft-bawēd.

یادداشت‌ها

1. zʾhnkʾn.

_ sunj,II,pah,۷۰،۱۷): zʾhkʾn.

2. tnʾ-ʾn-hm-YHWWN ynyt'.

_ (م): tnʾn hm-YHWWN-ynyt / tanān ham-bawēnēd.

_ (م): V: *tanān *hannāmēnīhēd(?); V: *hannāmīhēd.

3. n lpsynnyt'.

_ B (46.18): nlpsynyt'.

4. MNW.

_ sunj,II,pah,۷۱،۴): MNW.

ـ سنجانا در جلدِ دومِ گزارشِ پهلويِ خود، ص۷۱، زيرنويسِ شمارهِٔ ( ) آگاهی می‌دهد که در يکيِ از دستنويس‌هايِ دستريِس ايشان، MN / az نوشته آمده است (م).

_ de MENASCE,TLD,78): (*hac) De par … ..(سويِ)از.

63.19 5. lpsyt.

_ sunj,II,pah,۷۱،۱۰): nlpsyt.

_ (م): <ni>rfs<ēn>ēd.

63.20 6. ʾpyst'(?). V: ʾpdsyt'.

_ sunj,II,pāz,۷۷،۷): awsa(h)ət.

_ sunj,II,Eng,79): bright.

_ de MENASCE,TLD,78): (abdist) sera instruite……
……………………………………آموزش خواهند یافت.

_ (م): V: abēs<īhēn>īdan.



74. abar andar ī asmān, az nigēz ī weh-dēn[1]

sunj,II,pah,v۲): B (47.7);

۶۶ت(۲۹-۱۰): MD (64.4).

hād! az dēn nigēz, ī asmān 'fradom dām' az ān ī 'gētīgīg stī' [V:gētīgīg stīh], ud abārīg dāmān hamāg dahēnd-ēstēnd[2] [V: ˣdād-ēstēnd] andarōn ˣasmān; čiyōn way andarōn xāyag; ud dād-ēstēd ˣasmān pērāmōn[3] wispān, čiyōn xāyag abar way.

ud andarōn asmān, gyāg sē ēwēnag:

I. ēk, rōšn ī a-gumēg tom, wehīh ī a-gumēg[4] wattarīh,[4] ud šādīh[5] ī a-gumēg[5] bēš: gyāg ī abardar u-š nām garōdmān, wahišt abardom ī-š pāyag wehīh ī dādār-ohrmazd, ud pāyagīhā ī amahraspand ud abārīg yazdān, a-zādān frawahr, ud, rōšnān ī wēnišnīg ud pad abēzagīh az ēbgat.

II. ud ēk, tom ī a-gumēg rōšn [V: ˣrōšnīh], ud wattarīh ī a-gumēg[6] wehīh,[6] ud bēš <ī>* a-gumēg šādīh, ī gyāg ī frodtom ganāg-mēnōg wirēzīdan,[7] pāyagīhā māzanīgān ud abārīg padīrag<ān[8] ī 'ohrmazd dām ud dahišn'............gyāg>*[8] ˣī kušišn[9] ī dēw <ud> druz, <ud> pad 'bazag ālūdagīh' pādīrānēnīdag[10] 'druwandān ruwān'; u-š nām dušox.

III. ēk, rōšn ī gumēg tom, ud wehīh ī gumēg wattarīh, ud šādīh ī gumēg[11] bēš; gāh ī mayān ī har

dō, u-š nām gētīg, gyāg ī kušišn[9] ī abāg ēbgat, <kē padiš>* tom ud wattarīh <ud> bēš mad-ēstēd ō gēhān.

101.10 ud mardōm gētīg-dahišn ī pahlom ˣkušāg <ud> razmbed,[12] ud 'abārīg gēhān dahišnān' [V: abārīg ˣgētīg dahišnān] 'mardōmān abzār',[13] ka, az 'dādār frazānagīhā handāzišn' ud pad abardar[14] 'mēnōgān yazdān nērōg' mardōm hu-axwīh hu-xwadāyīh ābrangīh az 'gētīg dahišnān' <ud> pad 'rōšnīh ōz' tom frāz-mālišnīh, ud pad 'wehīh zōr' 'wattarīh bē-burdārīh', ud pad 'šādīh nērōg' bēš-spōxtārīh bawēd.

101.16 ēn ī mayān ī gyāg, ī ast gētīg, pad hamāg rōšnīh wehīh ud šādīh āhangīhēd[15] ān ī abardar gyāg, bē <ō>* wahišt, garōdmān, ī hamāg rōšn, ud wisp-wehīh, nēk ī urwahm, pad ham xwarrah ōzīhīd[16] [V: ōzēnīhīd].

ud 'gannāg-mēnōg bē-barēnd' az-iz frōdtar ī asmān <ud> abāg ālūdagīh ī aziš, bawēd andar asmān 'hamāg rōšn' hu-bōy pāk ud har-nēkīh <ud> wisp šēdā ō 'abardar frazānagīh' xwadāyīh ī dādār passazag.

102.1 ud kēšdārān kē-šān: ‹dušox pad-rāstīh, mardōm <andar>* 'jāwēdān pādifrāh' <ud> 'dēw zīwišnīh hamēīg'› kēš ī-šān, abāg duš-abarīg[17] a-dādestānīh ān 'garān anāg kardār' andar ī asmān _yazd kadag_ hagriz bowandag ud pāk nē, ud hamē ālūdag bawēd, guft-bawēd.

یادداشت‌ها

1. wyh-dyn'' [wyh-dyn'].

2. YHBWN-d   YKOYMWN-d.

_ sunj,II,pah,۷۲،۳): YHBWN-t   YKOYMWN-yt.

_برایِ این گونه صرفِ فعل در زبانِ پهلوی، نیز نگاه کنید به گزارشِ پهلوی یسنا:

_Yas, Pah, 65.6): .... kē awēšān būrdār būd-hēnd ō padīrag az ān ī nazdist āb [ₒstānēnd-ēstēd, zōhr a-šān..........

3. ᵓsᵓmᵓn' pylymwn'.

4. ᵓy-gwmyk[yh y] SLY-tl-yh.

5. šyᵓᵓt-yh y ᵓy-gwmym.

_ B (47.11): šᵓᵓtyh y ᵓygwmyk.

6. ᵓy-gwm-yk-[yh y] wyh-yh.

7. lycytn.

_ sunj,II,pah,۷۲،۱۲): lycyt'.

_ sunj,II,pāz,۷۸،۱۱): rijitə.

de MENASCE,TLD,79): (*virēcēt) où fuit ....

(که از آن‌جا) می‌گریزد).
....

_ (م): <wi>rēzīdan.......... ....گریز، گریزگاه، جولان‌گاه.

8.

_برابرِ بازشناختِ سنجانا و نیز روشن‌نویسیِ ایشان (زیرِ ترجمه‌یِ انگلیسیِ دینْ‌کرد (ch.74)، این روایت (۷۴) در همین جا بریده می‌شود و کرده‌یِ ۱۰۷، آنهم از میانه آغاز می‌گردد. گویی که رونویس‌کنندگانِ پیشین، بی آنکه چرایی آن دانسته باشند، ایـن دو روایت (۷۴ و ۱۰۷) را از میان بریده‌اند و بریده‌ها را جابه‌جا کرده باشند. ولی ما (=گزارشگرِ کنونی)، هم در آوانویسی و هم در ترجمه، از بهرِ پیوندِ خِرَدوَرانه و منطقیِ سخن، از هیچ کدام از چاپ‌هایِ دسترسِ دینْ‌کرد پیروی نکرده‌ایم و دنباله‌یِ هر دو روایت را در جایِ درست و

سنجیده‌یِ خود گذارده و گزارده‌ایم. شماره‌بندی و پیوستگیِ بخشِ یادداشت‌هایِ این دو روایت (۷۴ و ۱۰۷) نیز از روندِ خِرَدوَرانه‌یِ سخن پیروی می‌کند (م).

101.6 9. kw[h]ššn'.

101.6 10. pᵓtyylᵓn' ynytk'.

_ B (74.9): pᵓtyylᵓn'ynytk'.

101.8 11. ᵓy-gwmyk.

_ sunj,III,pah,۱۱۶،۳): gwmyk.

101.11 12. lcwm pt'W.

_ sunj,III,pāz,۱۲۹،۴): rajam-patan.

_ sunj,III,Eng,135): the instructors.

_ de MENASCE,TLD,79: (razmpat) le chef de bataille
.... سردارِ جنگ.

101.12 13. ANŠWTA -ᵓ-ᵓpzᵓl.

_ (م): ANŠWTA-ᵓ<n> ᵓpzāl / mardōmā<n> abzār.

_ (م): V: mardōm *hu-abzār.

101.13 14. ᵓpl-dl; V: hcl-dl.

101.17 15. ᵓhn'gyhyt; V: hᵓwndyhyt.

101.19 16. ᵓwc' ᵓn-yh-yt.

_ (م): *ōzīhid / ōz + īh + īd.

_سوم‌شخصِ باشنده‌یِ تک، بُنِ کنشِ ساخته (=مصدرِ جعلی)، آینده‌یِ لازم، برای ōz.

_ A↔DKIII.ch 375 = MD (342.13): ōzīhid.

_ (م): V: *ōzēnīhid; V: *ōzēnīhēd.

102.2 17. dwš-ᵓpl-yk.

_ (م): duš-abarīg.

_نویسندگانِ دینْ‌کرد، واژه‌یِ duš-abarīg و duš-abarīh را همیشه در جایگاهِ سرشت‌نشانِ متضاد و هم‌ستیزنده‌یِ hu-abarīh بکار برده‌اند.



75. abar ān ī kirbag <ud> wināh pēš ud pas-iz az kardan ī mardōm nērōgīgīh, ud padiš winnardīh ud 'nigārag padīriftārīh' ast, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,v۴); B (48.15);
۶۶ت (۵۰-۲۱); MD (66.1).

hād! pēš az kardan, 'kirbag fradōmīg' pad-nērōg ī bun-kirbaggar, spenāg-mēnōg; ud 'bazag-iz fradōmīg' pad-nērōg ī bun-bazaggar, gannāg-mēnōg.

ud madan kāmīg[1] ō kardan ī har dō mēnōg: kirbag az 'kirbag bun-dahišn' ō 'mardōm axw' rasišnīg, padiš winnārišn; ud bazag az[2] 'bazag bun ˣdahišn(?)' [V: bazag bun ˣkirrēnišn] ō mardōm rēxtan[2] pad 'ēbgatīg ak' ī andar mardōm winnardan.

ud madan ō kāmag kardan ī ō mardōm <rāy>*, har dō nigārag[3] ō 'mēnōgīg nērōg padīriftārān' rasišn.

kirbag ō 'kirbag nērōg padīriftār[4], [V: ˣpādār], weh-mēnōg, ud padiš 'hu-čihr kanīz[5] kirb' ī nigārd; ud ‚ka.i.nō‚ nāmihistan: wizārd ruwān. kē widardan ō

66.13 padīrag ud abāgīh ī ōy kirbag-warz madan, pad frāy kirbag az bazagīh <ī>* ahlaw ruwān.

nērōg ī-š pad widār ī abar činwidarag[6] ul-uzišnīh ī ō abērtar gāh ud jāwēdān xwāyišn ud dādārīh.

pad abāgīh <ī>* bazag-iz ī ō 'bazag nērōg padīriftār' wattar mēnōg, ud padiš 'duš-čihr[7] čarādīg[8] kirb' nigārihistan[9] <ud> ēd[10] rāy ‚it.yō‚ nāmihistan: wināst ruwān. kē murd tan, padīrag ī ān bazag-

66.19 warz, pad frāy bazag az kirbagīh ī 'druwand ruwān' madan, padiš ālāyīdan[11] <ud> pad činwidarag[12] frōd ō tom axwān škarwēnīdan tā frašagird; u-š nē wizārdan, ud dardēnīdan[13] ud wēšēnīdan[13]; weh-dēn paydāgīh.

——— یادداشت‌ها ———

66.6 1. kᵓmyk.

66.8 2. MN[W] bck' bwn [ANŠWTA](?) OL ANŠWTA lyhtn'.

– sunj,II,pah,v۴،۱۲): MN bck bwn ANŠWTA OL ANŠWTA lsytn'.

– (م): MN bck bwn [ANŠWTA] <dhšn>* OL ANŠWTA lyhtn / az 'bazag bun-ˣdahišn' ō mardōm rēxtan.

66.10 3. knᵓlk'.

– (م): ˣnkᵓlk / nigārag.

– Λ⟶MD (66.2).

4. W ptᵓl.

_ sunj,II,pah,۷۴،۱۵): ptylptᵓl.

_ sunj,II,pāz,۸۰،۱۴_۱۵): patīrəftār.

_ (م): V: p<ᵓ>tᵓl / p<ā>dār.

5. nkyc.

_ sunj,II,pah,۷۴،۱۶): knyc'.

_ sunj,II,pāz,۸۰،۱۵): kanījə.

6. cyh wtlg.

_ B (49.3): cyhwtlg.

_ sunj,II,pah,۷۵،۲): cyhnwtlg.

_ sunj,II,pāz,۸۰،۱۹): čiian-vatarg.

7. hwšyyᵓpl.

_ sunj,II,pah,۷۵،۴): dwšyᵓpl.

_ sunj,II,pāz,۸۰،۲۳): dušiāwar.

8. clᵓtyk.

_ sunj,II,pāz,۸۰،۲۳): jarāitī.

_ sunj,Ii,Eng,83): a girl.....as a courtesan.

_ de MENASCE,TLD,80): (carātik) mégère ... زنِ سلیطه.

_ ف.ز.پ،فره‌وشی): (čarātīk) .... دخترِ جوان، زنِ شوی‌نادیده.

_ چیزي مانندِ هماني که ادیبُ‌المَمالِکِ فراهانی، روزي در وصفِ او گفته است:

«دختري ناکرده را و دلبري نازاده را».

9. n kᵓl yhstn'.

_ B (49.6): nkᵓlyhstn'.

_ sunj,II,pah,۷۵،۴_۵): nkᵓlyyhstn'.

10. YNA.

_ (م): *HNA / *ēd.

66.21 11. ᵓlyytn'(?).

_ sunj,II,pāz,۸۱،۴): arīg. tan.

_ sunj,II,Eng,83): connected.

_ de MENASCE,TLD,80): (*ārāst ?) munie ..... مجهز.

_ (م): ᵓl<ᵓ>yytn' / āl<ā>yīdan.

66.21 12. cyhn tlg.

_ sunj,II,pah,۷۵،۷): cyhnwtlg.

67.1 13. dltynytn' W wyšynytn'.

_ sunj,II,pāz,۸۱،۶): dartīnītan. va. nēšīnītan.

_ sunj,II,Eng,83): he will have to suffer.

_ de MENASCE,TLD,81): ni retournee(gartenīt), ni emppiree(? vēšēnīt).......... نه بازگشت داده شده و نه بدتر شده.

_ (م): dardēnīdan ud wēšēnīdan .... (تا زمان فرشکرد) در درد و رنج خواهد بود.

_ (م): V: nē wizārdan, <bē>* dardēnīdan ud wēšēnīdan.



76. abar āsn-xrad ud waran abzārān, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۷۵); B (49.10); ۶۶ت(۵۱_۱۵); MD (67.3).

hād! 'wisp hunarān' hēnd 'āsn-xrad abzār' u-š mādagwar ēn sē ham-juxt <ud> hunar:

1. ēk bowandag-mēnišnīh ī pāk az an-ēwēn-mēnišnīh[1] ī-š brādarōd, ud, tagīgīh ī pāk az xēšmēnīh ī-š brādarōd pad ham-juxtīh.

2. ud ēk tuxšāgīh[2] <ī>* pāk az āzwarīh ī-š brādarōd, hunsandīh ī pāk az ajgahānīh ī-š brādarōd pad ham-juxtīh.

3. ud ēk xrad-dōšagīh ī pāk[3] az 'waranīg xwad-dōšagīh[4]' ī-š brādarōd, ud, 'abāz-pursīdār dānišnīh[5]' ī pāk(?) az halag-xwāhīh[5] ī-š brādarōd pad ham-juxtīh.

ud kē āsn-xrad pad abāgīh ī ēn sē ham-juxt <ud> abzār mad-ēstēd, abardar burdār ī āsn-xrad, padiš bōxtagtar ud burzišnīgtar andar mardōm.

'hamāg āhōg' ī hēnd 'waran abzār' u-š māzandar[6] aziš ēn sē ham-juxt ud āhōg:

1. ēk an-ēwēn-mēnišnīh[1] ī dūr az bowandag-

mēnišnīh ī-š brādarōd, xēšmēnīh[7] <ī>* dūr az tagīgīh <ī-š>* brādarōd pad ham-juxtīh.

67.18 2. ud ēk āzwarīh *ī dūr az tuxšāgīh <ī-š>* brādarōd, ajgahānīh dūr az hunsandīh ī-š brādarōd pad ham-juxtīh.[8]

3. ud ēk 'waranīg xwad-dōšagīh' ī dūr az xrad-dōšagīh ī-š brādarōd, ud halag-xwāhīh ī dūr az 'abāz-pursīdār dānišnīh' ī-š brādarōd pad ham-juxtīh.

ud kē[9] waran pad hamīh ī ēn sē ham-juxt <ud> āhōg <mad-ēstēd>*, dārēd škefttar burdār ī 'a-rāh waran' ud padiš ērangīgtar <ud> nikōhīdagtar andar mardōmān.

68.3 ud kēšdārān kē: „ranj <ud> ērang[10] ud škarwišn[10] ud anāgīh ī mardōm yazd andar mardōm kardan„ kēš ī-šān, har wizend ud anāgīh ī mardōm az 'a-rāh waran' paywast abar yazd <ud> xrad hamestārīh-iz <ud> 'mardōmām dušmenīh-iz' guft-bawēd, yazdīh aziš bē guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

67.5-6 1. ᵓy-ᵓdwn mynšnyh.

_ sunj,II,Eng,84): immortal thought.

_ de MENASCE,TLD,81): (adven mēnišnīh) intention routiniere ....قصد جاافتاده.

_ (م): a<n>-ēwēn-mēnišnīh

_ (م): V: a-ēwēn-mēnišnīh.......... فراتر رفتن از مرزهایِ خرد.

.... اندیشه‌ورزیِ بی‌آیین، تعقلِ بی‌قاعده.

_ Λ↔MD (206.9): an-ēwēnīh.

_ با واژه-و-نگارش ([illegible]) در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۳۹۱ (=MD371.18) نیز رو-به-رو می‌شویم.

2. twhšʾk.

_ (م): twhšʾk<yh> / tuxšāg<īh>.

3. [ZK-š] DKYA.

4. dwtdwškyh.

_ sunj,II,Eng,84): selfishness.

_ Λ⟶MD (67.20).

5. dʾnšnyh [ʾhn](?) KYA MN hl[ww]kʾ BOYHWN-yh.

_ (م): V: ^{x}dānišn ^{x}xwāhīh ^{x}ī ^{x}pāk az halag-xwāhīh.

_ Λ⟶ MD(67.21).

6. mʾznʾ-tl.

_ sunj,II,pāz.۸۲،۴): māzantar.

_ sunj,II,Eng,84): law-breaking.

_ de MENASCE,TLD,81): (mazantar) les plus grands

.... بزرگ‌ترین‌ها.

_ ف.ز.پ،فره‌وشی:(mazan) .... بزرگ،قوی،نیرومند.

7. nyšmnʾ-yh.

_ sunj,II,pah,۷۶،۶): hšmnkyh.

_ Λ⟶MD (67.6).

8. hm-ywht[k]-yh.

9. MN.

_ (م): MN<W> / ^{x}kē.

_ Λ⟶MD (67.12): ud kē...

68.4 10. ʾylng Wšklwšnʾ.

_ de MENASCE,TLD,81): (ērang-^{x}dārišn)

_ (م): <ud>ērang ud ^{x}škarwišn.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

77. abar ān kē yazd pad čiyōnīh-šnāsīh, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,vv); B (50.8);
۶۶ب(۵۲-۱۵); MD (68.9).

hād! az dēn nigēz, 'yazd-šnās mardōm' pad nērōg ud pattūgīh ī-šān andar kušišn ī abāg druz ud bōzišn ī tan <ud> ruwān aziš, tuwān ī abar-rāyēnīdan ī abārīg ī gētīg-dahišn ī az 'dādār <frazāngīhā>* handāzišn' mardōm abar-šān rāyēnīdārīh [ast](?), dād <ud> nērōgenīd.

waran _āhōgan[1] bun_ pad petyāragīh <ī>* āsn-xrad, ud āyōxtārīh ī mardōm ō wināh <ud> abgandan ī-šān ō dēwān.[2]

bēš, az jud-bun ō mardōm <pad>* ēbgatīgīh[3] mad-ēstēd(?).

āsn-xrad pad-gāh[4] ōstīgān <ud> mahist aštag ī dādār ō 'gētīg dām'

[V: bēš, az jud-bun ō mardōm <pad>* ēbgatīgīh[3] <dwārišn>*(?).[4]

mad-ēstēd āsn-xrad pad-gāh[4] ōstīgān <ud> mahist aštag ī dādār ō 'gētīg dām'].

ud padiš šnāsēnd[5] mardōm dādār, ud wēnēnd[6] yazd

pad yazdīh, dēw[7] pad dēwīh,[7] ud rāst pad rāstīh, ud drō pad drōīh, sūd pad sūdīh, ud zyān pad zyānīh, ud ayābēnd dēn ī weh, pahrēzēnd az wināh, ud āyōzēnd ō kirbag, ud rāyēnēnd gēhān, dārēnd tan, bōzēnd ruwān.

69.2 waran, az 'wattarīh <bun>*', a-wardišnīg ud škefttom petyārag ī az ēbgat pad wišōbišn ī 'gētīg dām' mad-ēstēd(?).

padiš anōdagīhēnd mardōm az šnāxtan ī dādār, ud wiyābānīhā,[8] wēnēnd[8] yazd pad dēwīh ud, dēw pad yazdīh, ud drō pad rāstīh, rāst pad drōīh,[9] bazag pad kirbagīh, kirbag pad bazagīh, ud sūd pad zyānīh,[10] ud zyān pad <sūdīh>: ud škarwēnd pad ān ī wattar dēn ud abāzīhēnd az kirbag, āyōzēnd ō bazag, murnjēnēnd[11] gēhān, ērangēnd kāmag mēnišn ī [V: kāmag-ˣmēnišnīh ī] mardōm.

69.10 pad 'āsn-xrad abar-ōz padišīh' az abārōnīh pahrēzīg, ō frārōnīh āhangīg; ud pad 'waran abar-ōz padišīh' az frārōnīh abāz-āhang bawēd.

69.10 [V: <mardōm>* pad 'āsn-xrad abar-ōz padišīh' az abārōnīh pahrēzīg, ō frārōnīh āhangīg; ud pad 'waran abar-ōz padišīh' az frārōnīh abāz-āhang bawēd].

69.12 kēšdārān kē: „jomā āsn-xrad waran-iz az 'yazd dahišn hastīh'„ kēš ī-šān, yazd pad āsn-xrad dād pašēmān, pad kardan ī waran 'wināh bun kardār', ud pad mardōm 'appār spās' u-šān pad wināh a-nikohišn(?),[12] guft-bawēd.

یادداشت‌ها

1. ʾhwʾn'.

_ sunj,II,pah,۷۷،۷): ʾhwkʾn'.

_ de MENASCE,TLD,82): (an) un autre .... دیگری.

_ (م): ˣʾhw<k>ʾn <bwn>* / ˣāhōgān <bun>*.

2. yzdʾn'(?); V: ŠY-ʾn(?).

_ sunj,II,pāz,۸۳،۱۱): īhạn.

_ de MENASCE,TLD,82): dēv.

ـ چنین می‌نماید که واژه‌ي در نظر، هزوارش درهم‌ریخته‌اي براي dēwān باشد (م).

3. ʾydbgtyk.

_ (م): <pad>* ˣēbgatīg<īh dwārišn>*.

_ (م): V: <pad>* ˣēbgatīg<īh rēzišn>*.

4. PWN gʾs.

_ de MENASCE,TLD,82): (pat gās) immédiatement..

.... بلاواسطه، بی‌میانجی.

_ (م): pad-gāh .... درجا، درَدم، آنا.

5. šnʾsynynd.

_ (م): šnʾs[yn]ynd/ˣšnāsēnd.

6. HZYT-ynd.

7. ŠDYA W ŠDYA-yh.

_ (م): ŠDYA <P>W<N> ŠDYA-yh / dēw ˣpad dēwīh.

8. wydʾp̄ʾn yhʾ HZYT-nd.

9. KDBA.

_ (م): KDBA<yh> / drō<īh>.

69.7 10. zydʾn'.

_ (م): zydʾn'<yh> / zyān<īh>.

69.9 11. mlncynd.

_ (م): ˣmurnǰēnēnd.

69.16 12. ʾm(?) nkwhšyn'(?).

_ sunj,II,pah,۷۸،۱۲); nkwhdšn'.

_ sunj,II,pāz,۸۴،۱۸): nəkōhəšnə.

_ sunj,II,Eng,86): to hold in contempt.

_ de MENASCE,TLD,83): (ˣnikōšišn) [on loui] obéit.

.... (آدمی از او نیز) اطاعت می‌کند.

ـ چنین می‌نماید که دومناش، واژه‌ي در نظر را ˣniyoxšišn (نیوشیدن / اطاعت) خوانده است.

_ (م): ˣa-nikōhišn(?)......................... پذیرایِ سرزنش نیست.



78. abar dād hu-abar ristagīh ī māzdēsn dēn.

sunj (II,pah,٧٨): B (51.7); ٦٦ت (٥٣-١٥); MD (69.17).

hād! čiyōn 'ōzārak[1] rōšnīh' abar 'wuzurg rōšnīh', ud 'andak(?)[2] dānāgīh <ud> rāstīh[3]' abar 'hamāg dānāgīh ud rāstīh[4]'-iz ˣandar(?)[4] nimūdār, ōwōn 'dād hu-abar ristagīh ī dēn-māzdēsnīh' ham-nimūnag[5] ī ēn sē wāzag ī weh-dēn dād: 1. ēk ī nūn, andar tanōmandīh, pad gētīg; 2. ud ēk ī pas az tanōmandīh, pad mēnōg; 3. ud ēk ī abdom pad 'frašagird dād'

1. ān ī nūn pad 'ˣgētīg dād':

_ pahrēz ī <az>[6] margīh ud bēš ī kas-iz;[7]

_ a-rēšīdār[7] a-bēšīdār ī pad dād kunišn hāwand pahrēz ī az rēš ud bēš ī xwēš-tan;

_ 'wisp āsānīh[8] ud šnāyišn dādārīh' ō kadār-iz-ē, kē-š 'āsānīh ud šnāyišn dādārīh' ō 'šnāyišn <ud> āsānīh[9] arzānīg' dād <ud> kunišn ast pad dādestānōmandīh dāštan; druwandīh(?)-iz [V: druwandān-iz] jomā ahlaw;

_ nē druxtan ī mihr abāg kas-iz.

2. ud ān ī pas az tanōmandīh, pad 'mēnōg dād':

_ āmār ī abar kadār-iz-ē ruwān 'kām ud dānišn <ud> tuwān' ī-š andar tanōmandīh būd sāmān;

_ frōxtan ī abar kirbag passazagīhā pad[10] darrēnīdan ī abar winār-bizeškīh(?)[10] [V: pad ˣgardēnīdan ī az winah <ud> ˣbōzišnīgīh].[10]

70.13 ***3. ān ī abdom pad 'frašagird dād':***

_ 'dādār frazānagīhā[11] handāzišn' ī-š hu-frazānagīh ō xūb-frazāmīh ī 'ham dahišn' passazag;

_ wānīdan bē- burdan ī _pad dahišnān abzārīh_ 'ēbgatīg[12] winah <ud> druwandīh-iz[12]';

70.16 _ ud 'any druwandān ruwān' az dušox āzādēnīdan; u-šān az winah <ud> ˣērangīh(?)[13] [V: az 'winah ˣālūdagīh'] bowandag[13] yōjdahrēnīdan; awēšān-iz abāg 'harwisp[14] ahlawān ruwān' wirāstan;[15] pad tanōmandīh jāwēdān a-marg ud purr-šēdā winnārdan.

_ ud ēč az 'xwēš dahišn' a-bōxtišn[16] frāz nē- hilēnd.[16]

ud az gētīg, ān-iz kē rēšīdārīh bēšīdārīh nē dād <ud> kunišn, ast <kē>* rēšīdan bēšīdan dād <ud> kunišn, ēg a-dādestān <ud> an-ēr.

71.1 ud kēšdārān kē: pad mēnōg ud frašagird a-bōxtagīh[17] ēwēn kēš būd, ud abārīgān(?) 'hamāg kām dānišn tuwān' winah, ud any ī-šān andar būd, ō čim ī bōzišn nē-kard [V: nē-grift], 'frahist mardōm' pad 'jāwēdān dušoxīgīh' ī aziš a-bōxtišn frāz-hilēnd, kēš ī-šān, abar dādār abāg a-dādestānīh, ud duš-abarīh[18] a-frazānagīh-iz <ud> wad-frazām-kardārīh, <ud> abar 'xwēš dahišn' and-iz mihr ud abaxšišnīh[19] čand gurg abar 'xwēš hunušagān' nēstīh

guft-bawēd.

یادداشت‌ها

1. ^{ɔ}wc[y]^{ɔ}lk' lwšnyh.

_ sunj,II,pah,۷۸،۱۴): hw-cyhlk lwšn-yh.

_ sunj,II,pāz,۸۴،۲۱): hūčəhrə. rošniia.

_ sunj,II,Eng,87): as bright lights.

_ de MENASCE,TLD,83): la belle lumiere ....
.... روشنایی زیبا (نیکو).

_ B (51.8): hwcyhlk' lwšnyh.

_ (م): ^{ɔ}wc[y]^{ɔ}lk lwšnyh / ^{x}ōzārak rōšnīh.

2. W ^{ɔɔ}nk'.

_ sunj,II,pah,۷۸،۱۴): wh^{ɔ}nk.

_ sunj,II,pāz,۸۴،۲۲): vāhnə.

_ sunj,II,Eng,87): typifies.................. ......نمونه‌های.

_ de MENASCE,TLD,83): la cause......... بُن‌انگیز،علت.

_ (م): W[^{ɔ}]^{ɔ}n<d>k / ud ^{x}andak(?).

3. l^{ɔ}st'.

_ (م): l^{ɔ}st<yh> / rāst<īh>.

4. l^{ɔ}styh cgwn'(?) nmwt^{ɔ}l.

_ (م): l^{ɔ}styh-c ^{x}BYN(?)-nmwt^{ɔ}l / rāstīh-iz ^{x}andar-nimūdār.

5. hm mwnk'y.

_ sunj,II,pah,۷۸،۱۶-۱۷): hm nmwnk.

_ sunj,II,pāz,۸۵،۲): ham-namūnə.

_ de MENASCE,TLD,83): (^{x}ham-nimūnak) l'archetype......... ....سرنمونه.

70.3 6. mlgyh.

_ sunj,II,pah,۷۹،۳): MN mlgyh / az margīh.

70.3-4 7. AYŠ-c^{ɔ}-l [W] yšt^{ɔ}l.

_ (م): kas-iz a-rēšīdār.

70.5 8. [^{ɔ}k^{ɔ}syh] ^{ɔ}s^{ɔ}nyh.

70.7 9. ^{ɔ}syn'-yh.

70.12-13 10. PWN drynytn'(?) y QDM wn^{ɔ}s bcškyh(?).

_ B (51.18-16): PWN dlynytn' y QDM wn^{ɔ}s bcškyh.

_ sunj,II,pāz,۸۵،۱۹-۲۰): pauuan. darīnītan-i. madam. vanās. ajaškiia.

_ de MENASCE,TLD,83): en etant (pat darrēnītan) dechiré par la médication du péché ....
....به‌انگیزه‌ی آنکه با گناهْ پزشکی دریده شده است.

_ این عبارت، آشفته‌تر و درهم‌ریخته‌تر از آن است که بتوان معنایِ محصلی از آن برداشت کرد و ترجمه‌ی روشنی از آن برنشان داد. اگر سامانِ کنونیِ عبارتِ درنظر، بی نیاز از درستْ گردانی ترجمه شود، با یک مینُویِ اندیشگانیِ (=ایده‌یِ) مسیحیْ گروانه و مسیحانه رو-به-رو هستیم، که در چارچوبِ دستگاهِ اندیشگانیِ نویسندگانِ دینْ کرد نمی‌گنجد. قرائتِ پیشْ‌نهادیِ ما (=مترجمِ کنونی) چنین است:

_ (م): V: pad ^{x}gar<d>ēnīdan ī abar wināh <ud> b<ō>ziš<nī>gīh تا که‌ازگناه‌گردانده‌شود <وباشد> که‌به‌رستگاری‌رسد.

70.14 11. plc^{ɔ}nyh^{ɔ}

_ (م): plc^{ɔ}n<k>yh^{ɔ} / frazān<ag>īhā.

70.16 12. ^{ɔ}ydbgt' g wn^{ɔ}s-c dlwndyh.

– (م): ēbgat<ī>g wināh ud druwandīh-iz.

13. wnᵓs ᵓlng(?).

– (م): wnᵓs <W> ᵓ<y>lng<yh> / wināh <ud> ˣērangīh.

14. hlwstn.

15. [lst'] wylᵓst'.

16. ᵓpyt' prr ᵓc LA ŠBKWN-X2.

– de MENASCE,TLD,84): n'etant plus abandonne ni perdu (hacit) .... دیگر نیستندهٔ ترک شده و نه گم شده.

– (م): ᵓ-ˣbwhtšn ˣprᵓc LA ŠBKWN-X2 / a-ˣbōxtišn ˣfrāz-nē-hilēnd.

– Λ↔MD (71.4-5).

– Λ⟶KAPADIA,GPV): (frâz hilitan) to leave, to forsake, to let go, to emit.

17. bwhtk-yh.

– (م): <ᵓ>*-bwhtk-yh / <a>*-bōxtagīh.

18. dwšyᵓᵓplyh.

– sunj,II,pāz,۸۶،۱۷): dūš-iiāuuariia.

– sunj,II,Eng,8); evil assistance.

– de MENASCE,TLD,84): manque de pitie ... نادار شفقت.

19. ᵓp hšyšnyh(?).

– B (52.9): Wᵓphšyšnyh.

– de MENASCE,TLD,84): (ˣapoxšišnīh) de compassion .... دوشارم، رحمت، لطف، مهربانی.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

79. abar ān ī 'ruwān āmār' padiš bawēd, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۸۰); B (52.11); ۶۶ ت (۵۵-۱); MD (71.9).

71.11 hād! āmār ī ruwān pad kām ud dānišn ud tuwān bawēd.

mardōm hēnd ēn-iz ēwēnag panj:

1. ēk kē[1] āhang[1] ī kām ō dādār u-š dēn, u-š dānišn abar-šāyēd-šnāxtan,[2] tuwān abar xwāyišn pursišn: ēdōn ēn kas, pad-tuxšāgīh xwāhēd ud pursēd ud ayābēd weh-dēn, padiš āstawān, ud pad dastwarīh ī weh-dēn kirbaggar, ud az wināh pahrēz, bawēd tāštīg[3] ahlaw.

71.17 ud ka, pad 'tuwān-tuxšāgīhā xwāyišn pursišn' [ō](?) dēn ī weh ōšmurišn nē ayābēd, pad nērōg ī dādestān <ud nērōg ī>* kirbag ī az 'dādār āhangīg' tuwān-tuxšāgīhā <pad>* 'weh-dēn xwāyišn pursišn', zōrōmand ēmēd ast ō bōxtišn [V: bōxtan] ī az dušox.

71.21 2. ud ēk kē, āhang ī kām ō dādār u-š dēn, u-š dānišn ī abar šnāxtan ast, tuwān ī pad xwāyišn pursišn <ī>* weh-dēn nēst: ēn [ast](?) kas, ka pad-iz wēš

dānišn ayābāg[4] <ud> az wināh pahrēz, ān ī dānēd ku: kirbag 'waran kāhēnīdār'(?)[5] [V: ‘ˣwaran-ˣwānīdār] pad nērōg ī ham kunišn <ud> pahrēzišn, ud āhang ī-ān-š kām ō dādār u-š dēn, bōxtišn ēmēd.

3. ud ēk kē, āhang <ī>* kām <ō>* dādār u-š dēn, tuwān ī pad xwāyišn pursišn ast, dānišn ī pad šnāxtan ī weh-dēn nēst: ud ēn kas, pad dānišn ī-š nē, <ud> az[6] gumān(?) ī xwēš[6] a-griftār, pad nērōg ī āhang ī-š ō dādār u-š dānišn <ud> dēn, bōxtan šāyēd.

4. ēk[7] kē, āhang ī kām ō dādār u-š dēn ast, u-š dānišn <ud> tuwān ī pad 'xwāyišn pursišn ayābišn <ī>* weh-dēn' nēst: ēn kas pad dānišn <ud> tuwān ī-š nēst a-griftār, pad āhang ī-š ō dādār u-š dēn rāh ī ō bōxtan ast.

5. ud ēk kē, āhang ī kām ō dādār u-š dēn nēst, <u-š dānišn ud tuwān ī pad xwāyišn pursišn ī weh-dēn ast>*: ēn kas, <pad>* brīdagīh ī kām az āhang[8] rāy, <ud pad dānišn ud tuwān ī-š ast>*, pad ham xwēš wināh, rāh ī az bōxtišn <ast>*.

——— یادداشت‌ها ———

1. MN Wᵓhng.
2. QDM šᵓyt šnᵓhtn'.
3. tᵓštyk.
4. ᵓyᵓp̄k'.

_ (م): ᵓyᵓp̄<ᵓ>k' / ayāb<ā>g.

72.3 5. wl-kᵓnytᵓl(?).

_ sunj,II,pāz,٨٧،٢١): varkānītār.

_ sunj,II,Eng,89); keep aloof from.

_ de MENASCE,TLD,85): (w r k ānītār) ......

_ (م): wl<n>-k<ᵓ>hnytᵓl / war<an>-k<ā>hēnīdār.

_ (م): V: wl<n>-ˣwᵓnytᵓl / war<an>-ˣwānīdār.

72.8 6. MN mᵓny(?)y NPŠE.

_ (م): MN <gw>mᵓn(?) y NPŠE / az <gu>mān ī xwēš.

_ (م): V: az ˣmēnišn ī xwēš.

_ (م): V: az ˣmēn ī xwēš.

72.9 7. ᵓy[y]wk'.

72.15 8. ᵓhn'(?).

_ (م): ᵓhn<g> / ˣāhang.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

0. *abar hangrāyišn*[1] *ī jahūd*

abar hērbed ī kē[2] *pad*

xwēdōdahīh[3] *āhōg(?),*[4]

<ud> čim xwāyišnīh aziš;

passox ī hērbed, az nigēz ī

māzdesn-dēn.

sunj (II,pah,۸۲); B (53.9);

۶۶ت (۵۶-۱); MD (72.17).

hād! čiyōn, <kē,>* pēšēmālīg, pad zaxm ud zyān

ud> bēš abar-rasīd, pad-pasēmālīh[5] dādīg awiš

ahikārdan, dādestān parwand hamēmālīh ī a-wināh

ardōm, hangirdīgīh ud „dād„ nām, ōwōn, paywandišn

xwēš nērōg' ō ham-dahišnān xwēšān, pad-šān srāyišn

ōzišn, ābādīh parwand mardōm ham-ayyārīh,

angirdīgīh ud „*xwēdōdah*„ nām.

xwēdōdah kē ka xwēš-dahišnīh; u-š gāh: paywandišn

nērōg ō xwēšān ham-dahišnān, pad-šān srāyišn

ōzišn, kē andar mādayān 'xwēšān mardōmān' pad

innārišn <ud> paywandišn ī ō frašagird ⌞narīhā

ādagīhā paywandīhēd.

ān paywand amaragānīhā drusttar raftan rāy,

ardōm andar ham-srādagān[6] ō abāg nabānazdištān,

andar nabānazdištān ō abāg nazdpaywandān, nazdpaywandtar.

73.10 sē ēwēnag ham-paywandīh, ī ast:

1. pid ud duxt, 2. ud pus ud burdār, 3. ud brād ud xwah, abērtar ī handāxtom[7] [V: ˣhandāzom].

abar ham-dar, az dānāg dēn-dastwar weh-dēn nigēz, ī 'nimūdārīg[8] gōwišn' ēd hād gōwam, kū: yazd az dām, ast[9] ī nar[9] āfrīd, ast ī mādag; ud ān ī nar, pus; ud ham-juxt ān ī mādag, duxt.

xwad, pid ī spandarmad,[10] zamīg, az-dahišn ast ī mādag.

73.16 u-š aziš āfrīd nar, gayōmart, ī wizārīhēd nām abar ōy ī „mard ī fradom„; nāmčišt tā ast gayōmart, zīndag ī gōwāg mīrāg.

wimand ī-š, nāmčišt čiyōn ēn sē wāzag ī ast: zīndag gōwāg mīrāg, wimand <ī>* dō, ī ast zīndag ud gōwāg, pad āfurišn ī az pid-dādār [V: pid, dādār;]; ud ēk, ī ast ī mīrāg, abar-rasišnīg az ēbgat.

73.21 ham wimand abar hamāg mardōm ī ōy mard paywand, ī tā frašagird paywastag.

ud nūn, agar ˣēw-bār pid az duxt nar āfrīd, nāmihist „xwēdōdahīh[11] ī pid-duxt„.

gōwam ēn-iz az dēn nigēz kū: gayōmart ka bē-widard, šusr ⌞ī tōhmag xwānīhēd⌟ <andar>* spandarmad, zamīg, ōbast, ī-š xwēš mād, ud aziš ham-bandīhist(?)[12] [V: ˣnihumbihist] mašī ud

mašyānē, pus ud duxt ī gayōmart ud spandarmad: nāmīhist „xwēdōdahīh <ī>* pus ud mād„.

ud mašī ud mašyānē[13] ēk abāg did warzīd narīhā[14] ud mādagīhā, pus-xwāyišnīh: ud nāmīhist „xwēdōdah ī brād ud xwah„.

u-šān [V: azišān] was ǰuxtag zād; ǰuxtag zan ud šōy būd-hēnd.[15]

ud hamāg mardōm ī būd-hēnd bawēnd-iz az bun-tōhmag[16] ī xwēdōdah: ud ēd čim ast ī čihrīg, pad āfurišn ī az yazd, <.......>* kū <bun-warzišn ī>* handāzišn, ast az <xwēdōdah>* abzōn ī ‘hamāg[17] kišwar mardōm’; paydāg.

ud gōwam kū: dēw dušmen ī mardōm hēnd; u-šān ānāst-kāmag[18] ud padiš tuxšišn; ast ka xwēdōdah warzīhēd, ēg-šān ayād-bawēd ān ‘bun-warzišn ī handāzišn’ kē purr-spāhīh ī mardōmān aziš būd; ī-šān hamēstār hēnd: u-šān garān bīm ud bēš ud dard abar-rasēd; nērōg kāhēd ud petyāragīh <ud> wizend ī mardōmān kardan-iz[19] kam šnāsēnd.

ud ēwar kū: bēšōmand dardōmand bīmōmand ud zōr [V: zūr] ī kardan ī dēwān kirbag; ēdōn ēd rāh ī mizdōmandīh ud pādāšn xwēšīh ī ōwōn kirbag-warzīdārān.

ud gōwam kū: ˣčihrīg ud kirb ud gyān <ud> wehīh ud xrad <ud> xēm ud šarm ud mihr ud hunar <ud> nērōg[20] ud abārīg-iz ‘čiyōnīh frazandān’ čand ō

bun-tōhmag ī zāyēnīdār nazdīktar hēnd, and[21] drustīhātar[21] padīrēnd.

75.2 ud <čiyōnīh>* handāzag ē wēnīhēd ān ī az <zan-ē>* dēnīg-ē,[22] ī warmag,[23] ī mēnōg wurrōyišn, ī dārmag[24] tan, ī kam-nērōg, ī abaxšūdār[25] ud tarsōg(?)[26]; <ud ān ī az>* arteštār-ē, ī spar(??)[27] gētīg dēn[27] [V: ˣnibardīdag dēn(?)], ī wuzurg tan, ī nērōgōmand, ī nēw-dil <ud> ayyār: tā <azišān>* zāyēd nē pad kārezārīh ud ayyārwandīh[28] spurrīg bawēnd <čiyōn pid>*, ud nē pad pahrēzīh ud ruwān-dōstīh <čiyōn mād>*.

75.8 čiyōn sag-gurg, ud nē[29] gōspand-rubāy bawēd čiyōn gurg, nē gurg-ōz čiyōn sag; ud nē-iz kirb ī gurg[30] dārēd, nē ān ī sag.

ud čiyōn ān ī az asp ī tāzīg[31] ud šahrīg ˣzāyēnd, ud nē tazāg bawēnd[32] čiyōn[32] tāzīg <ud> nē pattāyīg čiyōn šahrīg ud nē-iz ham-dēsag ī drust.[33]

čiyōn astar ī az asp ud xar ī ō ēč azišān nē homānāg, ud tōhm-iz padiš brīnēhīd, paywand ō pēš nē-rāyēnīhēd.

75.16 ud ēd sūd ī az ‘abēzag[34] pāyišnīh ī gōhr’

ud gōwam kū: „xwah ud brād„ ō ān ī azišān zāyēd čahār[35] nāy ēwēnag dōstīh bawēd: 1. ēk ēn kū: frazand ī brād ud brād, 2. ud ēk ēn kū: frazand ī-š brād u-šān xwah, 3. ud ēk ēn kū: frazand ī xwah <ud.....>*, 4. ud ēk ēn kū: frazand ī-š brād u-šān

<.........>*.

pad ham čim, čahār nāy mihr ud kāmag ud tuxšišn ī bawēd pad parward ī frazand, <ud> čahār nāy ˣēmēd ī awiš, ud ham passazag frazand ō zāyēnīdārān, ud ēd rāh ī 'abzōnīg mihrīh ī frazandān' pad weh-parwarišnīh, ī wēš ēmēd.

ud ēdōn-iz ān ī az ‚pid ud duxt‛, pus ham zāyēnd.

ud rōšn jast abrōxt[36] hamē wēnīhēd andar āwām ī kū abēr šād ud rāmišnīg kē-š frazand-ē ī frazand ast, ka-iz ōh az kas ī jud-tōhmag ud jud-šahr?

ān-iz pas čand nāy ī sazīd-būd ān šādīh ud šīrēnīh ud rāmišn ī az pus-ē ī mard az 'xwēšīh duxt' zāyēd, kē brād-iz bawēd ham mādar.

ud ān ī az pus ud mādar zāyēd, brād-iz bawēd ham pidar: ēd rāh ī wēš-rāmišn ī niyāyišn ī urwahm, nē ud agar padiš ēč zyān ī freh az sūd, ī nē-iz āhōg[37] ī freh az hu-čihrīh[38] [V: freh az ˣxūbīh].

ud agar gōwīhēd kū duš-čihr ast! ud ē nigerīhēd kū kē mādar ayāb xwahar ayāb duxtar, rēš-ē pad abzār bawēd, ud kē[39] <ka>* mard-ē ī bizešk ud palīd[40] ēd[41] [V: ˣē] awiš nihād čarag nēst, u-š pid ayāb pus ayāb brād pad ham bizeškīh frayād; kadām duš-čihrtar ka awēšān ān gyāg pad dast pahrmāyēnd ud palīd-ē nihēnd, ayāb mard-ē ī bēgānag?

ud ka-šān juxtīh-kardan abāyišnīg, kadām pad duš-čihrīh kam uzwāyīgtar[42]?

76.19 ka-šān pad-rāz ham-juxtīhēnd, ēdōn ka-šān pašt ī zanīh ud šōywarīh [ud] gugāyōmandīhā drubušt-kard-ēstēd, ayāb ka [jār](?)[43] sūγdīg(?)[44] ud surānīg(?)[45] bē ham šahr āgāhēnd kū ēd mardōmān[46] <ī>* hangad,[46] bawēd kū wahmānīg[47] hrōmāyīg[48] abāg duxt <ayāb>* xwah ayāb mādar ī wahmān mard ī pārsīg, wahmān kār kardan kāmīd? [V: kāmēd].

ud ēd rāy, kam duš-čihrīh, hu-čihrīh-iz ī ham warzišn[49] [V: ham-warzišn].

77.4 ud pas, ud ē wēnīhēd: sūdōmandīh-iz ī pad 'rōzgār rāyēnišnīh' ud nang-pōšīh ud ham-kāmagīh ud 'ham sūd ud zyānīh', ud hunsandīh pad har čē mad-ēstēd, ud ham-ayyārīh-iz kasān abāg šōy ud tanuk-dilīh[50] [V: ˣnēw-dilīh] <ud> a-tuwānīh-šān ud tuxšāgīh ī-šān pad paristīd[51] ī šōy <ud> a-winahīh(?)[52] <ud> bārestānīh-iz ī-šān pad društīh ī šōy abar-gīrēnd[53] abārīg-iz was[54] ī zan ī bēgānag.

77.10 <ud ka ē abar-xwāhēd zan ī bēgānag>*, pad ēn ēwēnag, <kū-šān>* wuzurg[55] hunsand, čē, ˣpayrāyag-iz nihuftan <ud> paymōxtan ī wistarag[56] <ud> 'čābuk paristār' ud rang[57] ud bōy ud srāy[58] ī frāx <ud> abārīg-iz was čiš ī kadag-bānūgīhā.

čiyōn-š <zan>* kāmag ī xwāhēd, ka <šōy>* padīrēnd tuwān nē, ud agar bazišn[59] nē-padīrēnd,[60] pad ēd 'gand duš-nām' ud saxwan ī zišt awištābēd, u-š xwāstag-iz[61] zarr(??) abar-ārāyēd,[61] rāz-iz a-xumbēd[62]

[V: a-nihumbēd], šab ud rōz wad-pačēn[63] ud a-wēnāg[64] dārēd; wadag ō kadag ī pidar ud mādar kunēnd; šōy ō dādwarān kašēd <ud> šahr hangēz padiš kunēd ud _ma agar_ gōwēd: ‚kū-m az zanīh bē-hilēnd‚, ud anī-z was ēwēnag wadīh[65] ud zyān ud anāgīh ˣud zištīh <ud> wināh ī ō ēn paywast-ēsēd.

awēšān sē ēwēnag zan be-dahišnīh,[66] tā az ēn ēk-iz <azabar nibišt>* nē gīrēnd, kē rāy, pad-iz sūdōmandīh ud weh-zīwišnīh ud kām-čāšagīh(?)[67] [V: ˣkām-čāšišnīh] ud ābrangīh ud hunsandīh(?)[68] ī ham warzišn wuzurg nērōg; paydāg.

ud agar gōwīhēd kū: abāg[69] ēn hamāg ī nimāyīd, pas-iz ast grōh kē zišt pad-mēnišn <dārēd>*, ē šnāsīhēd kū zištīh ud nēkōgīh _frahist_ ān ī nē pad-xwadīh, bē pad gīrišn[70] sahišn ud wurrōyišn <ud> xōg ī kas.

wasān ‘zišt frazandān’ hēnd pad mēnišn ī zāyēnīdārān[71] wēšīg[72] hu-čihr; ud wasān ‘hu-čihr kirb’ hēnd pad mēnišn ī a-xūbān(?)[73] [V: any ˣnāfān] wēšīg duš-čihr.

ōh-iz, pad ān ī ‘dušmenān amā’ ka kas brahnag andar šahr rawēd zišt dārēm[74]; ‘šahr brahnag pōstān’ xwānēnd hu-čihr, <ud> kē, jāmag paymōxt-ēstēd[75] ī-šān zišt sahēnd.

ud amā kē wēnīg abāg rōy hamōn[76] duš-čihr pad-mēnišn, kē, wēnīg buland duš-čihr hangārēnd ud

gōwēnd: hād! dēwār-ē[77] mayānag dō čašm, ‘ahīd wizīnīg’[78] hu-čihr <sahīd>*-ēstēnd.

78.15 ud hu-čihrīh ud duš-čihrīh nē pad-xwadīh, bē pad gīrišn[79] sahišn ud wurrōyišn, pad-iz zamānag-gyāg wardišn: čē, pēšēnīg kē ‘sar awestardan’ pad[80] duš-čihrīh[80] ud pad dād ēdōn nihād-ēstād kū-šān wināh ī ‚margarzān‚[81] ēnyā-šān[82] sar ī mard _šahr ēwēnīhā_ awestardan[83] nē framūd,[84] nūn ast dānāgīh[85] pad hu-čihrīh,[85] kirbag-iz dāšt-ēstēd.

78.21 kē rāy[86] paydāg kū zišt mēnīdan ī grōh ē-čand rāy, ī ān-iz nē pad-xwadīh, bē pad grift ī andar xwēš sahēnd kū zišt.

ēg-mān, ān čiš ī dānišnīg, kū az dādār ōwōn brēhēnihist ud kirbag <ud> pādāšn hēnd [V: pādāšnōmand], ast ‘tōhmag pāsbān’ ud ‘gōhr drusttar’ [V: ‘gōhr drust ˣwidār’] ud ‘čiyōnīh abēzār’ ud mihr-abar-iz(?)[87] ud ‘frazand sūd’ ‘paywand frayād’ ud ‘ēmēd[88] gōhr’ ud rāmišn-abar-iz(?)[89] ud šīrēnīh-kištār ud urwahm-drūdār[90] ud kam-zyān <ud>
79.7 wēš-sūd ud andak-āhōg ud was-hunar ud hu-čihr nāfān, ī paydāg; ‘bōzišn’[91] ayyār handōz’[91] ud wizend[92] <ud> sēj-iz zanīh(?) <bē>-barīh(?)[92] ud kam-bīm ud pad-xwadīh[93] bāmīg[93]

ud <ka>* ‘ōstīgān čim’ bē-hilēnd, ud ‘hamāg pidaran ud niyāgān mān’ kē-šān ham warzišn _dādīhā_ dōšēd, pad kadag dāšt hu-čihr, ud mardōmīh

mēnīdan-<iz>*, bē pad bōzišn-ē rōšn ī ōstīgān ud čim-ē ī nimūdārīg, ī xrad gugāy kū nē warzišn, u-š nē sazēd.

ud agar gōwīhēd kū yazd az ān pas framūd kū: „ma warzēd„ har kē ān famān dānišnīg rawāg dārišn, ud amā, ān framān nē dānišnīg, appār <ud> waxrīg(?).[94]

ud ēn-iz ē wēnīhēd bārīgīhā, pad rāst-nigerišnīh kū hamāg-iz dānišn ī mardōmān az xwēdōdah bawīhēd.

čē dānišn zāyīhēd az hamīh ī āsn-xrad gōšōsrūd-xrad, āsn-xrad mādag, gōšōsrūd-xrad nar: ud, ēd rāy čē har dō az 'dādār āfurišn' xwah ud brād hēnd.

ud har-iz 'gētīgīg bawišn pazzāmišn winnārišn' az hamīh pad paymān āb ī mād ud ādur ī nar; pad ham-dahišnīh xwah ud brād hangārīhēnd; ud čiyōn az xwēdōdahīh[95] abāz-wišāyīhēnd[96] bē pad wišōbīhēd 'xwad tōm ī zahag' aziš.

bawēd az ham-paymānīgīh ī āb ud ādur, nērōg andar mazg, čē, agar āb freh, bē-pūsēd, ud agar ādur freh, bē-sōzēd.[97]

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

——— یادداشت‌ها ———

72.17 1. hglɔdšn'.

_ B (53.10): hnglɔdšn'.

_ sunj,II,pah,۸۲،۴): hnglɔdšn'.

_ ت ۶۶ (۵۶-۱): hnglɔdšn'.

_ de MENASCE,TLD,85): (drāyišn)l'alteraction . مجادله.

_ (م): hangrāyišn … …… …… اعتراض،واخواست،خرده گیری.

72.17 2. MN.

_ (م): MN<W>.

72.18 3. hwytwkdsyh.

_ (م): xwēdōdahīh.. ………… خویدودهی،خویدوده گری.

72.18 4. ɔhng'(?); V: hɔnk'; V: ɔhwk'(?).

_ sunj,II,pāz,۸۸،۱۷): āhū.

_ sunj,II,Eng,90): wrong.

_ de MENASCE,TLD,85): (ˣvihānak) la cause ……..

……………… ….. ……………… دلیل،برایی.

_ (م): V: āhōg.

_ اگر قرائتِ āhōg برایِ این واژه پذیرفتنی باشد، آنگونه که سنجانا قرائت کرده است،

می‌توان سرنامه‌ي این روایت (کرده‌ي ۸۰) را این گونه ترجمه کرد:

«در باره‌ي اعتراضِ یک یهودي بر هیربد در عیب <دانستنِ> * خویدوده

(xwēdōdahīh āhōg)، و چرایيِ آن را از وی خواستار شدن؛............ .

_ (م): V: āhang .. …………… قصد،آهنگ،نگریسته،منظور.

72.21 5. psyymɔlyh.

73.8 6. [hmls] hmslɔtkɔn'.

73.11 7. hndɔhtwm.

_ (م): V: ˣhandāzam; V: ˣhandāzom; V: ˣhangāram.

8. mw t^{ɔ}lyk.

_ ۶۶ت (۵۶_۱۳): mwt^{ɔ}lyk.

_ de MENASCE,TLD,86): (nimūtārīk) demontratif …

……………… …………………………مدلل، روشن.

9. AYT' Y [MN d^{ɔ}m AYT' y] ZKL.

10. [nsp̄ddr'] sp̄ndrmt'.

11. hwytwkdsyh y.

_ (م): xwēdōdahīh ī … ………… ……خويدوده‌گري.

12. hm-bd-yh-st'(?).

_ sunj,II,pāz,۹۰،۱۴): ham-bakiiastə.

_ sunj,II,Eng,93): through that connection.

_ de MENASCE,TLD,86): (hambyāst ?) se développèrent…………………………رشد كرد.

_ با اين واژه‌-و-نگارش، در دادستانِ دينيک، پرسشِ شصت و سوم، بندِ ششم ـــ آنجا كه در باره‌ي آفرينشِ كيومرث و مَشْيْ و مَشْيانه سخن می‌گويدـــ نيز رو-به-رو می‌شويم؛

ـــ دادســتان، الف ۴ د ت، ۳۳۷، ۱۰): … pad ān pādārīh u-š ham-bandīhist(? / [illegible]) pus <ud> duxt, mardōm rōst-hēnd.

_ (م): hm-b<n>d-yh-yst / ham-ba<n>dīhist.

_ (م): V: ˣnihumbihist(?).

13. mwš^{ɔ}ny.

_ sunj,II,pah,۸۳،۱۷): mš^{ɔ}ny.

14. ZKL[yh]-yh^ɔ

15. YHWWN-t' HWE-nd [YHWWN-t HWE-nd].

74.11 16. twhm.

_ sunj,II,pah,۸۴.۵): twhmk.

74.12 17. h^{ɔ}mk.

_ (م): ˣhm^{ɔ}k.

74.14 18. ^{ɔ}n^{ɔ}yt'(?) y k^{ɔ}mk; V: ^{ɔ}n-AYT' y k^{ɔ}mk.

_ sunj,II,pāz,۹۱،۲_۳):an-aīti. kāmə.

_ sunj,II,Eng,94): their wishes are for destruction.

_ de MENASCE,TLD86): (anahast-kāmag) que leur desire de neant ……………………(وكه)تمايل آن‌ها به‌نابودی.

_ (م): ˣ^{ɔ}n^{ɔ}st [y] k^{ɔ}mk / ˣānāst-kāmag.

_ (م): V: ˣānāst-kāmīg.

74.19 19. krtn' cm(?).

_ (م): krtn-c[m] / kardan-iz[m].

74.23 20. nylwk' [wyhyh] W.

_ (م): V: 'nērōg wēhīh' ……. …………قوه‌ي نكويى

75.2 21. n drwdst-l yh^ɔ-tl(?).

_ sunj,II,pāz,۹۱،۱۸): šahəktar.

_ sunj,II,Eng,94): very just.

_ de MENASCE,TLD,87): (ˣsahīktar) clairement(?) ..

……………… ……………………………روشن‌تر.

_ (م): <a>n<d> drwst[l]yh^ɔ-tl / ˣand ˣdrustīhātar.

75.3 22. dynyk-^{ɔ}y.

_ de MENASCE,TLD,87): (ˣvisandak) une femme delicare ……….. ……………………زني نازک‌بدن.

_ (م): <zan-ē ī>* dēnīg-ē.

75.3 23. w lmk'.

24. dᵓlmk'.

_ sunj,II,pāz,۹۱،۲۰): šarmkan.

_ Zaehner,zur,372): (dāramk;dārmuk)slender.

_ de MENASCE,TLD,87): petit............ کوچک(اندام).

25. ᵓp̄whšwtᵓl.

_ (م): abaxšūdār............ ....بخشنده،مهربان.

26. tlswk'(?).

_ sunj,II,pāz,۹۱،۲۱): tarsaṇdə.

_ sunj,II,Eng,95): keeps in fear of god.

_ de MENASCE,TLD,87): (tarsāk)craintive.......ترسو.

_ (م): V: ˣtarsāg ....ترسا،مسیحی.

_شاید سخن بر سرِ پیوندِ زناشویيِ مردِ ارتشتارِ بهدينِ رزم‌دیده‌ای ست با زني ترسا (مسیحی)؛ جستارهايي که پس از این می‌آیند ناسازگاريِ بنیادیني با این احتمال ندارند. در دیدِ ما، آنچه که جايِ بسي درنگ دارد و می‌باید به آن ژرفانه نگریست گستردگيِ معنايي خواهری و برادری در نزدِ نویسنده‌يِ این روایت (۸۰) است که می‌تواند درون‌مایه‌يِ جامعه‌شناسانه و مردم‌شناسانه‌يِ «خویدوده» را رنگي دیگر دهد (م).

27. ..pl(?) gytyk̲(?) dyn'(?).

_ sunj,II,pāz,۹۱،۲۲): gadwar. gēti-dīnī.

_ sunj,II,Eng,): a promoter of order.

_ de MENASCE,TLD,87): bouclier (spar) de la religion gētikienne ....سپر گیتیایی دین.

_ (م): V: <n>pldytk y dyn / ˣnibardīdag ī dēn(?)...

....نبردآزموده در راهِ دین.

28. hdᵓlwndyh.

29. LA [s̄p̄] gwsp̄nd.

75.9 30. gwrg-st'(?): V: drwdst'.

_ sunj,II,pah,۸۵،۶): drwdst.

_ de MENASCE,TLD,87): sain... ....سالم،درست.

_ (م): gurg[st']; V: gurg ˣsān.

75.10-11 31. [tw]tᵓcyk.

75.11 32. YHWWN-d [cygwn tᵓcyk W štr'-yk Y̲LYDWN-d LA tᵓcyk YHWWN-d] cygwn.

75.13 33. hm-dysyk' y drwdst.

_ sunj,II,pāz,۹۲،۹): ham-dəhākī daruuəstə.

_ sunj,II,Eng,95): resemble native.

_ de MENASCE,TLD,87): (hamdēsak i durust) la meme forme. ....شکلي درست،دیسه‌ای درست.

75.16 34. ᵓp̄yc'.

_ de MENASCE,TLD,87): (ˣapēcak?) puretè.. ......

75.17 35. 3 + 3 / šaš.

_ B (55.17): 3 + 3.

_ sunj,II,pāz,۹۳،۱۵): čəhār.

_ de MENASCE,TLD,87): 8.

_ (م): ˣčahār.

76.3 36. ᵓp̄lwh[h]t'.

76.11 37. ᵓywk'.

_ sunj,II,pah,۸۶،۱۱): ᵓhwk' / āhōg.

76.11 38. hwpyhl.

_ sunj,II,pah,۸۶،۱۱): hw-cyhl.

_ (م): ˣhu-čihr<īh>.

76.14 39. MN.

– (م): MN<W AMT>* / ˣkē <ka>*.

40. [plwyt] W plyt'.

– sunj,II,pāz,۹۳،۱۸): parītə.

– sunj,II,Eng,97): seton .... .فتیله

– de MENASCE,TLD,88): (palīt) un pansement .مرهمي

41. HNA.

– (م): V: ˣē.

42. ʾwzwʾh-yk-tl.

– sunj,II,pāz,۹۳،۲۴); huzōəšītar.

– de MENASCE,TLD,88): (uzvāyīktar) choquant .....

.بیز ارکننده.............................. ....

– (ف.ز.پ،فره‌وشی):(uzvāhīk) ....منتشرشده،شایع شده.

– (م): V: ˣwizāyišnīgtar ....(کمتر)زیان‌بار است.

43. yʾwl(?); V: sywl(?).

– sunj,II,pāz,۹۴،۴): šūr-i.

– (م): jār(?)...............................بغتتاً، ناگهانی، بی‌مقدمه.

ـ بسا که واژه‌ي در نظر، کژنوشته‌اي براي واژه‌يِ پس از خـود sūrīk باشد؛ بدین سامان:

[sywl] swlʾ-yk.

ـ نیز نگاه کنید به، همین دفتر، راهنماي نشانه‌ها، روشن‌نویسي در باره‌يِ نشانگانِ قلاب [ ] (م).

44. swlʾ-yk(?).

sunj,II,pāz,۹۴،۴): sūrāī.

sunj,II,Eng,97): means of the drums.

de MENASCE,TLD,88): (sūrāyīk) syriens ... .سوریه‌ای

ـ با این واژه‌-و-نگارش، در گزارشِ پهلويِ وندیداد نیز رو-به-رو می‌شویم؛

–Λ↔KAPADIA,GPV,104): (sūrīk or sûlîk).

ـ کاپادیا، زمانِ بحث از واژه‌-و-نگارشِ وندیداد، شدني می‌داند که این واژه، نگارشِ نادرستي براي sugdīk باشد.

ـ براي این روایتِ دینْ‌کرد، هر دو قرائتِ suγdīg و sūrānīg قرائتي شایذْشَوانه و احتمالي است. ولی اگر هریک از این دو قرائتِ وندیداد، براي این روایتِ دینْ‌کرد نیز پذیرفته گردد، بسا بتوان درباره‌يِ «خویدوده» به نگرش و دیدماني دیگرسان دست یافت که پژوهندگانِ ادبِ پهلوی هیچ رویکردي به آن نداشته‌اند و آن، گستردگيِ معنايِ خواهر و مادر و دختر است که از چهارچوبِ خانه‌يِ کوچک درمی‌گذرد و دربرگیرنده‌يِ خانه‌اي بس بزرگ است و آن ایران است؛ زیرا نویسنده‌يِ این روایت پامی‌فشرد و گوشزد می‌کند که اگر در خانه‌يِ خود خویدوده نورزیم و انیراني از سُغد و روم و دیگر جای را به زنی گیریم، این رفتارِ ناآریایی، زهرخندِ مردماني از سغد و سوریه را در پی‌دارد؛ و یا اگر آرتشتارانِ ما زناني ترسا را به زنی گیرند چه آفت‌ها که بر سرِ مردِ ایرانی و شالوده‌يِ بنیادینِ ایران که خانواده‌است نبارد.

باهمه‌يِ این‌ها درِ این گفت-و-شنود باز است و این جستار جايِ بسي سخنْ‌پردازی دارد (م).

76.22 45. swlwʾn(?).

– sunj,II,pāz,۹۴،۴): sūrnāi.

– sunj,II,Eng,97): by means of pipes.

– de MENASCE,TLD,88): (survān) des restaurateurs.

.رستورانْ‌چی،سوریان........ ....

– (م): surān<īg>(?) ....سوریه‌ای(؟).

76.22 46. ANŠWTA-ʾn' hngt'.

– (م): mardōmān <ī> hangad .....مردمِ باغی، مردمِ متفرعن.

ـ شاید نویسنده از واژه‌يِ hangad معنايي نزدیکِ به طغیان، بغی، سرکشی،

تفرعن و خودْخداانگاری را در نظر داشته‌است (م).

47. wʾhmyn'-k.

_ sunj,II,pah,۸۷،۵): wʾhmʾn.

48. hlwmʾy.

49. hm wlčšn'.

_ sunj,II,pāz,۹۴،۹): ham-varjašnə.

_ sunj,II,Eng,97-98); mutually un-loving.

_ de MENASCE,TLD,88): dans cette action en commun........ ....در این کار مشترک(اند).

50. tnwk(?) LBBME-yh.

_ sunj,II,pāz,۹۴،۱۴): taŋk rabmamaniia.

_ sunj,II,Eng,98): lack of courage.

_ de MENASCE,TLD,88):(tanōk-dilīh ?) tendresse de cær ....محبتِ دل.

_(م): V: T[ww]B-LBME-yh / ˣnēw-dilīh.

51. plyspyt'(?).

_ sunj,II,pāz,۹۴،۱۶): frījīnət.

_ de MENASCE,TLD,88): le service .....در خدمت‌گذاری.

_ (م): ˣparistīd(?).

52. ʾy wnʾhyh.

_ sunj,II,pah,۸۷،۱۱): ʾ-wnʾhyh / a-wināhīh.

53. QDM OHDWN-X1.

_ (م): abar-gīrēnd ....برتری می‌جویند.

_ Λ↔KADIA,GPV,24): (apar-gîrêt) takes over,hold up, keeps possession.

54. [KBD] KBD.

77.10 55. wclg[g].

77.11 56. stl g.

_ sunj,II,pah,۸۷،۱۴): wstlg.

_ sunj,II,pāz,۹۴،۲۰): vasatar-i.

77.12 57. lng.

_ sunj,II,Eng,98): pleasant-looking colours.

77.12 58. W slʾd(?).

_ de MENASCE,TLD,88): (sarāy) demeurs ......خانه.

77.14 59. bwčšn'.

77.14 60. LA MKB̲LWN-X1 [twbʾn' LA W HT' bwčšn' LA MKB̲LWN-X1].

ـآن عبارتي را که ما درونِ قلاب نهاده‌ایم، سنجانا نیز فزونْ‌نوشته می‌داند؛ نگاه کنید به:

_ Λ⟶sunj,II,pah,۸۷،۱۷).

77.16 61. hwsstk-c(?) zwl(?) QDM ʾlʾyyt'.

_ (م): ˣxwāstag-iz(?) ˣzarr(?) abar-ārāyēd.

77.16 62. ʾ-hwmbyt'.

_ sunj,II,pāz,۹۵،۲): nahubət.

_ sunj,II,Eng,95): he mystery remains hidden.

ـکاش آن گونه می‌بود که سنجانا گزارش کرده‌است.

_ (م): a-<ni>humbēd; V: a-xumbēd.

77.17 63. w t-pcyn'(?).

_ sunj,II,pah,۸۸،۳): wt-pcyn'.

_ sunj,II,pāz,۹۵،۳): vat-pajīnə.

_ sunj,II,Eng,98): each other's face.

_ de MENASCE,TLD,89): (vat pacēn) un mauvais

projet(?) .... یک قصدِ بد، یک طرحِ بد.

64. W ᵓwynᵓk'.

_ sunj,II,pāz,۹۵،۳): auuīnāk.

65. SLYA.

_ (م): SLYA<yh> / ˣwadīh.

66. BRA dhšnyk.

_ sunj,II,Eng,99): how can that pair secure.

_ Λ⇔DHABHAR,PYVG,65): (bē-dahišnīh) giving away, bestowal.

_ de MENASCEmTLD,89): (bē ˣdahišn) Il faut donc donner .... (بنابر این) باید (به‌زنی) داد.

_ Λ⟶MD (87.6): bē-dahišnīh.

_ بازگشتگاهِ «آن‌سه sē ēwēnag zan / به گمانِ ما، دراین روایت (۸۰)، بند ۳۵، که ترجمه‌ي آن از نظرِ ما چنین است: «ایشان را (= جوانانِ ایرانی را) از آن سه دسته زنان <به زنی> دهید، تا.....» ـــ مادر، خواهر و دختر می‌باشد (م).

67. kwmcškyh(?).

_ sunj,II,pah,۸۸،۹):km cškyh.

_ sunj,II,pāz,۹۵،۱۲): kam-čiškiia.

_ sunj,II,Eng,99): living on small means.

_ de MENASCE,TLD,89): (kam cškīh ??).........

_ (م): ˣkām-č<ā>šagīh ....* <زندگی> چشاندنِ کام.

_ (م): ˣkām-ˣčāšišnīh(?).

ـ گزارشگرِ کنونی، در بُنْ‌نوشت‌هاي پهلوی، بارها با گونه‌ي املایيِ (/ / کُم / (kām / kwm) به جايِ (/ کام / kām / kᵓm) برخوردکرده‌است؛ ـ در زبان‌هايِ بوميِ ایرانی، واژه‌يِ «کام» فارسی، «کُم» (kwm / kom) تلفظ می‌شود؛ چه بسا نویسنده و یا رونویس‌کنندگانِ این روایت، زیرِ نفوذِ

آواگویی‌هايِ زبانِ زمانِ خود، واژه‌يِ درنظر را «کُم» (kwm / kom) تلفظ کرده‌اند و نوشته‌اند (م).

78.2 68. ᵓwnys(?); V: hwnd-yh.

_ sunj,II,pah,۸۸،۹): hwnsndyh.

_ de MENASCE,TLD,89): (ˣavinasīh) l'innocence ... . بی‌گناهی.

_ (م): V: hwn<sn>dyh / hun<san>dīh.

78.3-4 69. AYK LWTE [AYK LWTE].

78.6 70. OHDWNtn'.

_ (م. در همسنجي با روندِ سخن): ˣOHDWN-šn / ˣgīrišn.

78.8 71. YLYYWN-ytᵓl-yh.

_ (م): ˣzāyēnīdārān.

78.8 72. wyšyk.

_ de MENASCE,TLD,89): (vēsīk) sont trés هستند خیلی.

78.9 73. ᵓhw'pᵓn'(?).

_ sunj,II,pāz,۹۵،۲۲): ahū-pānə.

_ de MENASCE,TLD,89): (an nafāk) d'un autre lignage .... از دیگرِ طوایف.

_ (م): a-xūbān(?).

_ (م): V: any ˣnāfān.

78.11 74. [YHSNN-yt] YHSNN-ym.

78.12 75. ptht' YKOYMWN-yt.

_ sunj,II,pah,۸۸،۱۹): ptmwht' YKOYMWN-yt.

78.13 76. hmwn'.

_ sunj,II,pāz,۹۶،۴): hamūn.

_ sunj,II,Eng,99): uniform.

77. dywʾl-yh.

_ de MENASCE,TLD,(ˣdēvār-ē) un cloison ... دیواره‌ای.

78. ʾhyt wcynyk.

_ sunj,II,pāz،۹۶،۶): xījət. vajīnī.

_ de MENASCE,TLD,89): (ahīt vicīnīk) un goût déréglé .... یک‌پسندِ نامتعارف.

_ (م): āhīd wizīnīg .... آشفته‌گزین،وارونه‌خوی،واژگون‌بین.

79. OHDWN-t'.

_ (م.در سنجش با روندِ سخن): ˣOHDWN-šn' / gīrišn.

80. PWN dwš-cyhl.

_ (م): PWN dwš-cyhl<yh> / pad duš-čihl<īh>.

81. mlgylcʾn'.

82. ʾynyʾ šʾn' / ēnyā-šān.

83. ʾwsltn'.

_ sunj,II,pah,۸۹،۷): ʾwstltn'.

84. plmʾwt'.

85. dʾnʾk y PWN hw-cyhl.

_ (م): ˣdānāgīh pad hu-čihr<īh>.

86. MNW rʾ

_ de MENASCE,TLD,89): (kē ˣrā) par où از آن‌روی‌که.

87. mtr' ʾp̄lc(?) WW.

_ de MENASCE,TLD,89): (miϕr-apar) saisit l'amour .... این درمی‌یابد مهرورزی را.

88. ʾwmyt'.

_ sunj,II,Eng,100): secure the hope.

89. lʾmšn' ʾp̄l(?) c'W(?).

_ (م): rāmišn-abar-iz(?).

79.6 90. HCDL-tʾl.

_ de MENASCE,TLD,90): (HDSRtar) recolt ... می‌درود.

(م. به‌پیروي‌ازدومناس): HCDL<WN>-tʾl / ˣdrūdār .. دروکننده.

79.8 91. bwcšn hdybʾl W hndw c'W.

_ B (58.10): bwcšn' hdybʾl hndw c'W.

79.8 92. wznd syc' cnn(?) cyh(?) bwl(?).

_ (م): wizend <ud> sēj-iz ˣzanīh <bē>*-ˣbar<īh>.

79.9 93. PWN [hwtyh] hwtyh bʾmyk.

79.16 94. ʾp̄ʾlwhlyk.

_ (م): ʾp̄ʾl <W> wʾ<h>l<y>k / appār <ud> ˣwaxrīg.

_ (م): V: ʾp̄ʾl Whlk / appār ud halag.

80.2 95. hwytkdsyh.

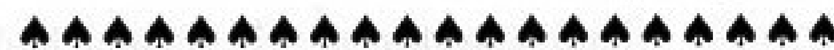
_ (م): xwēdōdahīh .... از خویدوده‌گری.

80.2 96. LAWHL ŠLYT W-yh-ynd.

_ B (58.21): LAWHLŠLYTW-yhynd.

80.5 97.

_ پس از این، ۹ واژه‌ي فزون‌نوشته هست، که بخشي از سرنامه‌ي کرده‌ي سپستر (۸۱) می‌باشد (م).



81. abar ān ī andar pād-rōzag[1] niyāyišn ī dādār-ohrmazd guftan, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۹۰; B (59.2); ۶۶ب(۶۱-۲۰); MD (80.7).

hād! hu-dēn kē yašt kard-ēstēd andar ‘pād-rōzag[1] hangām’, paydāg, niyāyišn <ī>* dādār-ohrmazd ⌞kas ō xwaršēd ‘abestāg ēwāzīg’⌟ <guftan>*.

ēd ī ham-bastag hu-dēn, ī yašt kardag, ast kē yašt nē-kard-ēstēd, tā madan ī ō yašt-kardagīh, andar niyāyišn ī dādār-ohrmazd kas ō xwaršēd ‘saxwan ōšmurišnīg’ ēn ī azēr nibēsīhēd.

kē kā, šnāsīhā ud mēnīdārīhā, ud pad ‘kunišn frazām’ ī ‘saxwan ahlāyīh stāyišnīh’[2] sē bār guftn; <ud> pad frazām ī har ristag[3] zōfr namāz barēnd, ud nimūnag(?)-n̂iyāyišnīh(?),[4] ast ī dastwar guftan weh-dēn.

hād! nām stāyišn[5] ī ōy ī hamē būd hamē hast hamē bawēd, yazd ˣspenāg-mēnōg, ī andar-iz mēnōgān mēnōg, u-š xwadīh ēk, ud nām ohrmazd-iz, xwadāy ī mahist, dānāg dādār ud parwardār ud pānag hu-abar kirbaggar ud abaxšūdār[6] <ud> abēzag <ud> weh <ud> dādestānīg ud hamāg-zōr.

80.22 spās ōy <ī>* wuzurg ī ōstīgān kē āfrīd pad ‘xwēš a-hambadīg[7] zōr’ ud ‘dānāgīh abardar’, šaš amahraspand ud abd ˣud was ī yazdān ud ‘rōšn wahišt’ ud garōdmān ud gird ī asmān ud xwar <ī>* tābāg ud māh ˣī bāmīg ud star ī was-tōhmag, wād ud andarwāy ud ātaxš ud āb ud zamīg ud urwar gōspand āyōxšust mardōm.

81.5 ēzišn ud niyāyišn ōy ī xwadāy ī kirbaggar kē-š meh kard az har ‘gētīg dahišn’ mardōm pad ‘gōwāgīh kirrōgīh’ <ud> dād, <ud>, šahryārīh ī āwām ud rāyēnīdārīh ī dāmān, pad ‘razmīg āyōzišn[8]’ ī padīrag dēwān.

81.9 namāz ō wisp-āgāh ī hu-abar kēš frēstīd yašt frawahar ī zarduxšt ī spitāmān, āštīh[9] [V: ˣaštagīh] ō dāmān, dēn dānišn wurrōyišn ‘āsn-xradīg gōšōsrūd-xradīg šnāsagīh’, ud rāyēnīdārīh ‘wisp hastān būdān[10] bawēdān,[10]’ ‘frahangān frahang’ kū bawēd ruwān puhl[11] bōxtār, ī az dušox widārdār, ī ō ān ī pahlom axwān ī ahlawān, rōšn ī hu-bōy ī hamāg-xwārīh.

81.15 pad framān ī tō, hu-abar! padīram[12] ud mēnam ud gōwam warzam dēn ī abēzag, āstawān hēm pad har kirbag ud abaxš hēm[13] az was bazag; abēzag dāram ‘xwadīh ud asnūdagīg[14] kunišn pahrēzišn’, pāk ‘šaš zōrān gyān’: 1.kunišn. 2.gōwišn, 3.mēnišn, 4.ud wīr, 5.ud ōš, 6.ud xrad.

pad kām <ī> tō, kirbaggar! tuwān-sāmānīhā

kunam[15] ān ī-t paristišn pad weh-mēnišnīh weh-gōwišnīh weh-kunišnīh, kū wišāyam pad rāh ī rōšn kū-m nē-rasēd garān pazd ī dušox, wideram[16] pad [V: ^{x}az] činwidarag,[17] rasam ō ān mān <ī>* wahišt ī purr- bōy ī harwisp-pēsīd[18] ī hamāg xwārīh.

stāyišn ī ōy <ī>* 'abaxšūdār[19] xwadāy' kē kār[20] ud kirbag pādāšn kunēnd [V: ^{x}kunēd] 'framān rāyēnīdārān', abdom-iz bōzēd druwandān-iz az dušox, abēzagīhā winnārēd wisp-dām.

——— یادداشت‌ها ———

1. pᵓt-lwck'.

_ sunj,II,pāz,۹۸،۶): pātrōjə.

_ sunj,II,Eng,102): the daily; at the begining of the Gāh.

2. ᵓhlᵓdyh stᵓdšnyh.

_ sunj,II,Eng,102-103): Asém-vohú.

3. lstk'.

_ sunj,II,pāz,۹۸،۱۹): rəstə.

_ sunj,II,Eng,103): Asém-vohú.

_ de MENASCE,TLD,91): (ristak) vers……… مصرع، بند.

4. n mw(?) nkyᵓšnyh(?).

_ sunj,II,pah،۹۱،۴): MNW nywkdhšnyh.

_ sunj,II,Eng,103): this admirable praise.

_ de MENASCE,TLD,91): (mēnōg dāšn) une offrande

mēnōgienne. …… … ……… یک دَهِش (=تقدیمی) مینَوی.

_ (م): ud ^{x}kē ^{x}nēk ^{x}niyāyišnīh(?).

_ (م): V: nimunag-dāšnīh(?).

_ (م): V: nimunag-niyāyišnīh(?).

_ (م): V: ^{x}mēnōg-niyāyišnīh(?).

80.18 5. ŠM stᵓdšn' / nām stāyišn.

_ اوشیدری،د.ن.م.ی،۴۴۹):

_«دعایی از پسِ نیایش و یشت......دو کلمه‌ی اول از دعایی در خرده‌اوستا...».

Λ⟶ وحیدی،خرده‌اوستا،۱۵.

80.21 6. ᵓpwhšwtᵓl.

_ sunj,II,pāz,۹۹،۶): awuxšūtār.

_ sunj,II,Eng,103): forgiver.

81.1 7. ᵓnhmbwtyk.

81.8 8. ᵓywcšn'.

_ sunj,II,pāz,۹۹،۱۹): aiiūjašna.

_ sunj,II,Eng,104): walk together.

_ de MENASCE,TLD,91): agressivite ………… تهاجم.

_ فره‌وشی،ف.ز.پ،۷۹): (āyōzišn) …… …… نزاع،دعوا،کوشش.

81.10 9. ᵓštyh.

_ sunj,II,pah,۹۲،۱): ᵓštyh.

_ sunj,II,Eng,104): friendly.

_ de MENASCE,TLD,91): (^{x}aštakīh) en messager ….

درسیمایِ پیام‌آور، بانامِ پیغمبر، به‌عنوانِ پیامبر. …… …… ..

_ستایش و نیایشي که در این روایت (۸۱) نوشته آمده است، با اندک دگرگونی‌اي در زندِ خُرده‌اوستا، ستایشِ خداوند، پس از دعایِ «بِرِساد» نیز آمده است، و در آنجا، که بی‌برو‌برگرد دست‌نویسي دیرینه‌تر و بُنْ‌نوشتي کهن‌تر

از دینْ‌کرد است، واژهٔ āštīh برابرِ واژهٔ اوستاییِ āxštah و در برخی دست‌نویس‌ها āxštī آمده‌است؛ ولی به چشمِ خرَد، درستْ‌گردانیِ دومناس، پذیرفتنی‌تر است.

10. YHWWN-tᵓn' [YHWWNtᵓn'] YHWWN-ytᵓn'.

11. pwhl.

_ (م): puhl ... . پل < صراط <.

12. MKB̲LWN-ym.

13. ᵓp̄hšm.

_ de MENASCE,TLD,91): (ˣapaxš hom) je me repens.

.... من پشیمان می‌شوم.

_ زند،دستنویس ج ۱،خرده‌اوستا): .... پتت می‌کنم.

14. ᵓsnwyktk'.

_ (م): ˣasnūdagīg.

15. OB̲YDWN-m-X2..

_ خرده‌اوستا،

_

16. wtylm.

_ (م): wideram.

17. cyhnwtlg.

18. pysyyt'.

_ sunj,II,Eng,104): all-adorned.

19. ᵓp̄whšw'tᵓl.

20. kᵓm.

_ (م. به پیروی از قرائتِ خُرده اوستا): ˣkᵓl / ˣkār.



82. abar wihān ēwēnagān,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۹۳); B (60.13);
ت ۶۶ (۶۳-۱۱); MD (82.6).

82.7 hād! wihān[1] dō ēwēnag: mēnōgīg ud gētīgīg.

mēnōgīg:[2] čiyōn drustīh ud frāxīh ī wihān, ī az 'yazdān kām', 'bayān ōz' ud dahmān-āfrīn, warjāwand(?)-nērangīh(?)[3] ud 'wehān hu-dōysrīh'; <ud čiyōn>* wēmārīh[4] ud tangīh ī wihān, ī az 'dēwān stahmagīh' ud 'gadōg[5] wirēzišn'[6] kastārān-nifrīn, 'jādūgān ānast'(?)[7] <ud> 'wattarān duj-dōysrīh'

82.12 ud gētīgīg: čiyōn drustīh ī az hu-pahrēzišnīh, ud frāxīh <ī>* az tuxšāgīh:[8] ud <čiyōn>* wēmārīh ī az a-pahrēzišnīh[9] ud tangīh <ī>* az ajgahānīh.

ud ka wihān mēnōgīg, ē ī drustīh ud frāxīh ud ē ī wēmārīh ud tangīh 'gētīgīg ayyārān <ud> petyāragān' ka gētīgīg, 'mēnōgīg ayyārān <ud> petyāragān'-<iz>*

82.17 ka gētīgīg awiš abarwēzēnd(?),[10] ud drustīh ud frāxīh abzōnīg, ud wēmārīh[11] ud tangīh gray[12] bē-girēnd.

čiyōn ō wihān ī mēnōgīg, ka ī drustīh, 'gētīgīg

ayyār' 'paymān ārzōgīh' ud 'tuwānīg tuxšišn[13]'; ud ka ī frāxīh, 'ˣgētīgīg ayyār' tuxšāgīh; ud ka ī wēmārīh, 'gētīgīg petyārag' freh-būd ārzōgīh zūrīh;[14] ud ka ī tangīh 'gētīgīg petyārag' ajgahānīh.

ud ō wihān ī gētīgīg, ka ī drustīh, 'mēnōgīg ayyār' 'urwahm ud ahūīh[15]'; ud ka ī frāxīh, 'mēnōgīg ayyār' kārān hu-dahišnīh [V: hu-dāšnīh]; ka <ī >* wēmārīh 'mēnōgīg petyārag' bēš-mēnišnīh; ud ka <ī>* tangīh 'mēnōgīg petyārag' kārān wad-dahišnīh [V: wad-dāšnīh].

ud 'dānāg hu-bizešk'[16] wihān bē-šnāsēd mēnōgīg ud gētīgīg: nēkīg[17] ud juttarīg.[17]

ud ka nēkīg, pad-ōstīgān winnārdan, ud ka juttarīg,[18] pad bē-būrdan [ī] ˇčarāg, ud tuxšāgīh abar-nihēd.

mēnōgīg: pad yaštārīh ud šnāyēnīdārīh ī yazdān <ud> bayān,[19] a-yaštārīh bēšīdārīh <ī>* dēwān <ud> gadōg[20];

ud gētīgīg: pad pahrēz ud dārūg ud 'frārōn tuxšāgīh' ud hunsandīh(?) [V: ˣa-winăhīh].

har dō ēwēnag, 'fradom kār' abar wihān; did girēnd abar ēwēnag.[21]

ud kēšdārān kē-šān: „ēd rāyēnišn andar uskār ī kēš nē wāxt(?)[22] [V: nē nihād(?)][22] „ ī-šān kēš, az 'yazdīg āgāhīh' brahnag ud pad-iz 'mardōmīg[23] dānišn' hilēndē.[24]

——— یادداشت‌ها ———

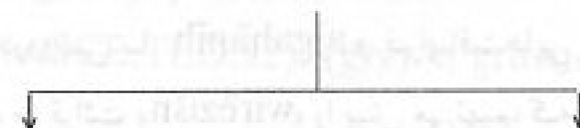
82.7 1. hᵓn.

_ sunj,II,pah,۹۳،۲): whᵓn.

82.8 2.

ـ پیچازه‌ی زیر بر پایه‌ی آموزه‌ی کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌ی ۸۱، که به بحث درباره‌ی گونه‌گونی بُنْ‌انگیزهای (=عللِ) مینَوی پرداخته است، نگارده‌شده‌است.

„**_mēnōgīg wihān_**„



drustīh ud frāxīh ī wihān	/wēmārīh ud tangīh ī wihān
yazdān kām	dēwān stahmagīh
bayān ōz	gadōg wirēzišn
dahmān āfrīn	kastārān nifrīn
ˣwarjāwand nērangīh	jādūgān ānāst
wehān hu-dōysrīh	wattarān duj-doysrīh

82.9 3. wtyᵓwdd-n ylngyh.

_ sunj,II,pāz,۱ ۱،۶): ašuuạn-garōəyh.

_ sunj,II,Eng,105): the love of the pure.

_ de MENASCE,TLD,92): du ˣnērang des promoteurs de l'êtr(? vitēxvān)…………….از نیرنگِ مروجانِ وجود(؟).

_ (م): ˣwarjāwand-nērangīh……….نیرنگِ نیکِ ورجاوند؛

………………(در برابرِ دمشِ تباه‌کننده و تباهی‌پذیرِ جادوگران).

82.9 4. wymᵓl.

_ (م.در سنجش با روند سخن): wēmāl<īh>.

5. gt^{ɔ}nk.

– sunj,II,pāz,۱ ۱،۸،): datāə.

– sunj,II,Eng,105): reptiles.

6. wlycšn.

– sunj,II,Eng,105): the work relating.

– de MENASCE,TLD,92): de l'activite.........از فعالیتِ.

ـ چنین می‌نماید که سنجانا و دومناس، واژه‌ی درنظر را warzišn خوانده‌اند؛ با رویکردِ بدین نکته که واژه‌ی «warzišn»، واژه و رفتاری اهورایی است و در دینْ‌کرد همیشه در ستیز و رودررویی با ajgahānīh و فرایافت‌هایی (=مفاهیمی) از این دست می‌آید، ما قرائتِ «wirēzišn» را پیش می‌نهیم، که هم با نگارشِ نوشتارِ پهلوی نزدیک‌تر است، و هم، با رفتارِ اهریمنیان (=gadōgān) هماهنگی دارد؛ نمونه را:

– ⟶MD (64.16): gannāg-mēnōg wirēzēd....

– ⟶ محصل راشد،بهمن‌یسن،آوانویسی،۵۰،۴): dēwān az ...... ō wirēg.

7. ^{ɔ}yt'(?).

– sunj,II,pah,۹۳،۶): st^{ɔ}dšn:.

– de MENASCE,TLD,92): ('yt ?).....

– (م): V: ˣānāst.

– (م): V: ˣanahast-garīh.

8. twhškyh.

– sunj,II,pah,۹۳،۸): twhš^{ɔ}kyh.

9. ^{ɔ}p^{ɔ}hlycšn[yk]yh.

10. ^{ɔ}pyrwcynd.

– sunj,II,pāz,۱۰۱،۱۷): awdōjənd.

– sunj,II,Eng,105): procure.

– de MENASCE,TLD,92): (āyōzend) on ajoute ....می افز ایند.

– (م): ˣabarwēzēnd.... ....(وقتی که) نیرومند و پیروزمی‌شوند.

82.17 11. wym^{ɔ}lyk.

– (م.در سنجش با روند سخن): ˣwēmārīh.

82.18 12. gl^{ɔ}d.

– sunj,II,pāz,۱ ۱،۱۸): gərāə.

– sunj,II,Eng,105): power.

– de MENASCE,TLD,92): (gīy) la gravite .... وخامت.

82.19 13. twhšn'.

– sunj,II,pah,۹۳،۱۴): twhššn'.

82.21-22 14. [W wzwl] zwlyh.

– sunj,II,Eng,106): enfeebling oppression.

83.2 15. ^{ɔ}hw-yh.

– sunj,II,pāz,۱۰۲،۴): ahōyh.

– sunj,II,Eng,106): the invisible helpers(= the Ijads).

– de MENASCE,TLD,93): (ahūīh) le role de maitre(?) ....نقش استاد(؟).

83.5 16. W d^{ɔ}n^{ɔ}k-hw bcšk'.

83.5-6 17. nywkyk W ywwlyk.

– sunj,II,pah,۹۴،۵): nywkyk W ywytlyk.

– sunj,II,Eng,106): good and evil; Λ: goodness and evil.

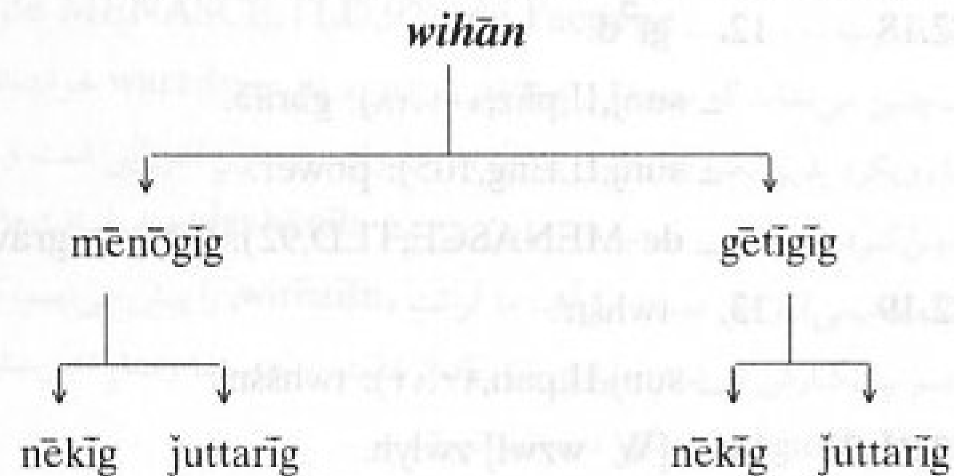
– de MENASCE,TLD,93): (vēnākīk ut yudtarīk) visible et extrinssèques(?) ....مشهود و برون‌ذاتی(؟).

– (م): nēkīg ud juttarīg.

– Λ⟺زادسپرم،الف۴،ت،د،۵۲۲،۲،۶): ohrmazd čiyōn pad ān

dah-šab pad mehmānīh frōd ō zamīg ˣfrēstīd spandarmad ud ardwīsūr ud 'ardāy-fraward mādag' rāy, ēg-š ˣnē-ˣmad juttarīh, frāz hušk dast <ī> ōy karb.

ـ آموزه‌ي اين روايت در دسته‌بندي بُن‌انگيزها (=علل)، به شيوه‌ي زير است:



ـ برابرِ دسته‌بندي بالا، بُن‌انگيزها چهار دسته‌اند، و هر كدام، هم در جهانِ مادي و هم در جهانِ مينوي، همدستاني همداستان (=ayyār) و ناهمداستان (=petyāag) دارند.

ـ و نيز بسنجيد با بُن‌انگيزهاي مادي (علل مادي) و بُن‌انگيزهاي مينوي (علل غايي) در دستگاهِ انديشگاني -فرزانشي ارسطو (م).

18. W AMT [ywytlyk PWN] ywytlyk.

19. bkᵓnᵓ

_ sunj,II,pāz,١٠٢،١٣): bayạn.

20. gtᵓnyk.

_ sunj,II,pāz.١٠٢،١٤): katānī.

_ sunj,II,Eng,106): reptile-dispositioned.

21. ᵓddwynyk.

22. LA n ht(?); V: LA wht(?).

_ (م): V: LA ˣnihād; V: nē ˣnihad; V: nē w<ā>xt.

83.14 23. ANŠWA-yk.

83.14 24. ŠḆKWN-X2-yy.

_ sunj,II,pāz,١٠٢،٢١): šīkūniiənā.

_ sunj,II,Eng,106): ought to be removed.

_ de MENASCE,TLD,93): (hilendeh) dépourvue.. نادار.



83. abar amaragānīg ud ēwāzīg rāyēnīdārīh ī ‘gētīg dahišn’, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۹۲); B (61.15); ۶۶ت (۶۲-۱۵); MD (83.15).

hād! az ‘dādār <frazānagīhā>* handāzišn’ andar ‘ēbgatīg gumēzišn’, gētīg dahišn, ī “cihr rāyēnīdārīh’ amaragānīg; kū, pad ōstīgānīh ī xīrān pad čihr ud a-wardišnīgīh ī čihrēnīdagān[1] az ān ī padiš čihrēnīd-ēstēd, <ud> amaragānīg kardagīh[2] ī pad “cihrīg[3] ud ēmēd ud bīm nērōg’ ī har, rāyēnīhād ham dām ō frašagird.

ud ‘kām rāyēnīdārīh’ andar “cihrīg[3] rāyēnīdārīh’ ēwāzīg; kū padiš “cihr rāyēnīdārīh’ ma-pādīrānīhād <ud> ‘dām rawāgīh’ ma-bandīhād; bē pad ‘kām rāyēnīdārīh’, ī xrad ud xēm wirāyīhēnd[4] ud payrāyīhēnd.[5]

<ud> andar “cihr rāyēnīdagān’ abērtar mardōm pad ‘dēn-dānāgīh ud xwadāyīh rāyēnīdārīh’ ud kunišn pahrēzišn ud ‘abārīg ī kām rāyēnišnīg’ pad ‘kām nērōg’ ud “cihr rāyēnišnīh’ ēbgat padiš ‘bowandag

wānīdārīhā’, ud ‘dahišn paywastārīhā’ pad ‘frašagirdīg brīn’ bawād.

یادداشت‌ها

83.19 1. cyhl ynytkᵓn.
_ B (61.18): cyhlynytkᵓn.
_ ۶۶ت (۶۲-۱۸): chlynytkᵓn.

83.20 2. OBYDWN-tʾ [m]yh.
_ de MENASCE,TLD,93): (ˣkartakīh) la constitution.
.... تشکل، ساخت‌پذیری.

84.1 3. cyhlk.
_ (م): cyhk<y>k / čihr<ī>g.

84.4 4. wylᵓdyhynynd.
_ sunj,II,pah,۹۵،۳): wylᵓyhynd.

84.4 5. pylᵓdynd.
_ (م: به پیروی از روند سخن): pylᵓdy<hy>nd / payrāī<hē>nd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

84. abar rāyēnīdārīh ī spenāg-mēnōg <abar gannāg-mēnōg>*, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۹۵); B (62.5); ت۶۶ (۶۵_۵); MD (84.10).

hād! rāyēnīdārīh ī spenāg-mēnōg[1] abar gannāg-mēnōg xwad nām, ī spenāg-mēnōg ī-š wizārišn „abzōnīg[2] dānāgīh„ ud gannāg[3]-<mēnōg> ī „māzandar[3] duš-āgāhīh„ wizārēd, gugāy.

ōh iz čand dānāgīh nērōgōmand, and[4] rāyēnīdārīh abzōn; čand duš-āgāhīh fehīh,[5] and rāyēnišnīh niyāzīh; ān ī andar-iz mardōm amaragānīhā, ān ī dānāg abar ān ī duš-āgāh rāyēnīdārān(?) [V: ˣrāyēnīdār]; ān ī duš-āgāh az ān ī dānāg rāyēnišnīg;[6] paydāg.

ud az dēn nigēz, ī ān 'mēnōgān xwadīh'[7], ēč az rāyēnīdār padišīh ī spenāg-mēnōg a-pargūd.[8]

ān daxšag abar har azišīh ī gannāg-mēnōg paydāg andar ō xwēš <xwadīh>*, rāyēnīdārīh' burdan ī spenāg- mēnōg.

gannāg-mēnōg-iz xwadīh, az was čim <paydāg>*: ēk, abāg kast-nērōgīh [V: ˣkastārīh] ī 'gannāg-mēnōg xwadīh' pad 'spenāg-mēnōg dāmān[9]' wizend ud zyān.

85.2 <ud> wanyīh ī gannāg-mēnōg az-xwadīh[10] ān ī pad frašagird paydāgtar bawēd, ka pad ān rāyēnīdārīh
85.5 'gannāg-mēnōg xwadīh' bowandag abesīhēd-bawēd.[11]

یادداشت ها

84.11 1. spᵓk mynwk.
_ sunj,II,pah,۹۵،۱۱): spnᵓk mynwk.

84.12 2. ᵓpzwnyk[yh].

84.13 3. W gnᵓk y mzntl.
_ sunj,II,pah,۹۵،۱۲_۱۳): W gnᵓk (mynwk) mzn-tl.
_ (م): W gnᵓk-<mynwk> y m<ᵓ>zntl.

84.14 4. ᵓnp(?).
_ (م): ˣᵓnd / ˣand.

84.15 5. plᵓy-yh.
_ sunj,II,pah,۹۵،۱۴): plyh-yh.

84.17-18 6. lᵓdynšnyk[yh pᵓk] pytᵓk.

84.18 7. mynwk ᵓn-h(?) hwtyh.
_ (م): V: mēnōgān [h](?) xwadīh.
_ (م): V: mēnōg [...](?) xwadīh.

84.19 8. ᵓy-plgwt.
_ sunj,II,pāz,۱۰۴،۱۴): apargaṇtə.
_ sunj,II,Eng,108): is not separated.
_ de MENASCE,TLD,94): (apargūt) n'échappe ....

....نمی گریزد.

9. d^{ɔɔ}m^{ɔ}n'.

_ sunj,II,pah,۹۶.۴): d^{ɔ}m^{ɔ}n'.

10. MN [hwt'^{ɔ}n] hwtyh.

11. ^{ɔ}p̄syyt' YHWWN-d.

_ sunj,II,pāz,۱۰۴.۲۲): awə̄sahītə yə̄huuūnd.

_ sunj,II,Eng,108): powerless.

_ de MENASCE,TLD,94): (abdist) on sera instruit ..

....(آدمیان) باشند آگاهی یافته.

_ (م): ^{ɔ}psy<h>yt' ^{x}YHWWN-t / ^{x}abesīhēd-^{x}bawēd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

85. abar 'dēn-dōstīh[1] ēwēnag' ud wizīr <ī>* padiš, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۹۶); B (62.17); ۶۶ ت (۶۵-۱۷); MD (85.6).

85.8 hād! dēn ī weh dōstīh ēn-iz ēwēnag dō:

1. dānišnīnīg weh-dēn dōstīh;[2] ud wizīr ī padiš 'hu-dēn ahlaw' wahištīg ud garōdmānīg-iz bawēd.

2. a-dānišnīg weh-dēn dōstīh; ud wizīr ī padiš, ka ag-dēn, ahlawīh ēmēd.

یادداشت‌ها

85.6 1. dwwystyh.

_ sunj,II,pah,۹۶.۷): dwstyh.

85.9 2. dwst'.

_ (م.به پیروی از روند سخن): dwst<yh> / dōst<īh>.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

86. abar tuxšāgīh ˣud pahrēz ī frazānagān, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۹۶); B (62.21); ۶۶ت (۶۶-۲); MD (85.12).

hād! ‘frazānagān tuxšāgīh’ abar ān sūd _abērtar bawēd pad tuxšišn ī padiš <ud> an-ēwarīhā ayābišnīg ī padiš_ ast kirbag ud ‘ruwān[1] ahlawīh’

ud pahrēzišnīg az ān zyān _ud abērtar bawēd pad pahrēz <ī>* aziš[2] <ud> ēwarīg spōzīhēd_ ast wināh <ud> ‘ruwān druwandīh’

tā, pad gētīgīg sūd ī a-gumēg kirbag ī ayābišn pad „ma agar ka ayābēd„ ēg-iz u-š tēz-sazišn bawēd, was tuxšīdan.

pad gētīgīg zyān ī a-gumēg, wināh ī-ka-iz zamānīg spōzēd, pas[3] aziš rastan nē-šāyēd[3] ud pad ‘pahrēz ud bīm zadan’ az ahlāyīh abērtar afsard-bawēd, nē frazānagīhā.

یادداشت‌ها

85.16 1. lwbᵓnyh.
_ (م): ruwān[īh] / ˣruwān.
_ Λ↔MD (85.18): ruwān druwandīh.

85.17 2. pᵓhlyc hcšyh.
_ (م): pᵓhlyc <y> hcš[yh] / ˣpahrēz <ī> ˣaziš.

85.21-86.1 3. AHL hcš lstn W LA šᵓdt'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

87. abar 'kahist ud mayānag ud mahist hamīh' ī abar dēn-māzdēsn <ud> sūd ī aziš, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۹۷): B (63.8); ۶۶ت (۶۶-۱۱); MD (86.3).

hād! 'kahist hamīh' ī pad dēn-māzdēsn, mēnišnīg āstawānīh ī ēk mardōm abar dēn dāštan, ī-š xwēš ahu[1] dastwarīh; <ud> sūd ī aziš, nērōg ī abzōn yazdān az-iz hamīh ī ān tan <ud> nizārīh rasišnīh ī druz pad judāgīh ī ān tan aziš.

ud 'mayānag hamīh' pad dēn-māzdēsn, mēnišnīg āstawānīh ī ram-ē[2] <abar>* weh-dēn; tan pad paywastagīh ī mēnišn ō ahu dāštan ī-šān, ān ī abāg[3] zarduxštrōtom[4] pad dastwarīh; ud sūd ī aziš, wēš nērōgīh ī yazdān az-iz hamīh ī ān ram,[5] <ud> wēš nizārīh ī druz pad judāgīh[6] ī <ān ram>* aziš.[7]

ud 'mahist hamīh'[8] pad dēn-māzdēsn, mēnišnīg āstawānīh ī ham ram mardōm abar weh-dēn ēstādan, <ud> 'ham gēhān mardōm' mēnišnīg abāg ahu, <ud> hamihistan[9] pad radīh ī ēk zardštrōtom.

ud sūd ī aziš, ham-zōrīh ī yazdān [pad ham-spāhīhā hamīh ī mardōm](?) _škastan ī 'druz <spāh>'* pad bowandag nizārīh ī az a-spāhīh_ az(?) [V: ˣkē] [nērōg

ī yazdān pad ham-spāhīh ī hamāg mardōm].[10]

86.20 ān ī pad frašagird, pad paywastagīh ī ō ān nērōg, hamīhā nērōg ī hamāg mardōm, pad ham-spāhīh ī abāg 'sūdōmand[11] <ī>* pērōzgar' abesīhišn[12] ī druz,[12] frašagird-dahišnīh ī pad 'dādār kām' andar axwān bawēd; weh-dēn nigēz.

——— یادداشت‌ها ———

86.6 1. Wʾhwʾ.
_ sunj, pāz, II, ۱۰۶،۹): vahānē.
_ (م): V: axw(?).

86.10 2. lm-y.
_ sunj,II,pāz,۱۰۶،۱۳): ramә.
_ sunj,II,Eng,110); a community.

86.11 3. LWE.
_ (م): LW<T>E / ˣabāg.

86.11 4. zltwhštlwktwm.
_ مزداپور،ش.ن.ش،۱۹،۵): (zaduštrōtom)......... روحانی بزرگ.

86.12 5. [r]lm.

86.13 6. [ywytyh] ywytʾkyh.

86.13 7. hcš [ms].

86.14 8. hmyh [hmyh].

86.16 9. hmyhstn.
_ sunj,II,pāz,۱۰۷،۱): hamiiastan.

_ sunj,II,Eng,111): in union.

_ de MENASCE,TLD,96): (hamyāst) noues qu'ils sont

.(از آنجا که اینان) هستند متحد............ ....

_ (م): hamihistan.........   ....گردهم‌آمدنِ.

ـبُنْ کنشِ ساخته (= مصدرِ جعلی) برایِ ham(م).

10.

ـدر آوانویسیِ این عبارت، (= بندِ چهارُمِ روایت؛ چاپِ مَدَن برابرِ با 86.19 86.17) دو سخنواره را درونِ دو قلاب نهاده‌ایم. به گمانِ ما، سخنواره‌یِ دربرگرفته‌شده با قلابِ نخست، کژنویسی و غلطِ آشکارِ دستوری دارد و دارایِ معنایِ مثبتی نیست؛ پُر بی‌راه نیست رونویس‌کنندگان، در پایانِ این بند (بندِ چهارُم) خواسته‌اند بدین گونه کژنویسیِ خود را جبران کنند؛ سخنواره‌یِ دربرگرفته‌شده با قلابِ دوم، به گمانِ ما (= گزارشگرِ کنونی)، سامانِ خِرَدپذیرتر، منطقی‌تر و ترجمه‌پذیرترِ سخنواره‌یِ دربرگرفته‌شده با قلابِ نخست ـ از سویِ ما ـ است (م).

11. swtymnnd.

12. ᵓpyysyšn' y dlwc'.

_ sunj,II,pah,۹۸،۱۰): ᵓpsyhšn' y dlwc'.

_ sunj,II,pāz,۱۰۷،۸ـ۹): awsəhšna-i. drūjə.

_ sunj,II,Eng,112): the purpose of diminishing the Darújs.

_ de MENASCE,TLD,96): il y aura penitence de druj

.وجود خواهد داشت اعترافِ دروج.................. .. ..

_ (م.به پیروی از نوشت‌وخواندِ سنجانا): ˣabesīhišn ī druj.

_ Λ↔MD (99.21): andar mayān drūz abesīhistan.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

88. abar waxšēnīdārtar[1] ud nirfsēnīdārtar ī dēn-māzdēsn, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۹۸); B (64.2); ت ۶۶ (۶۷ـ۶); MD (87.3).

87.5 hād! az dēn nigēz, waxšēnīdārtar ī dēn-māzdēsn, rādīh <ud> bē-dahišnīh ī andar xwēš-dēnān [V: xwēšān] ī ˣahlawān pad dastwarīh zarduxštrōtom ud rad ī ahlaw gēhān <ud, tan>*-dahišnīh ī awiš ud gōwišn-niyōxšišnīh <ī>* aziš.

87.8 u-š nirfsēnīdārtar,[2] 'freh-būd abē-būd gannāg-mēnōg': gēhān[3] ud weh-dēn [V: ˣkēšān ˣud wēh-dēn] petyārag, hangidīgīh ōftēnd(?) [V: ˣparwand].

یادداشت‌ها

1. whšyynytɔlyhltl.

– sunj,II,pah,۹۸،۱۴): whšynytɔl-tl.

– Λ⟶MD (87.5).

2. nlpstynytɔlyhtl.

– sunj,II,pah,۹۸،۱۷): nlpsynytɔltl.

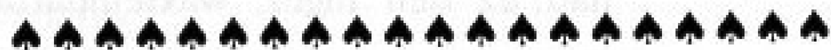
– Λ⟶MD (87.3).

3. gyyhyɔn'.

– Λ⟶MD (157.3).

– Λ⟶B (119.18): gyhɔn'.

—از آنجایی که کرده‌ی ۱۵۷، دوباره‌نویسی کرده‌ی ۸۸ است، از بهرِ پرداختِ یک نوشتارِ ویراسته و پیراسته، از یکی برای درست‌گردانیِ دیگری سود جسته‌ایم (م).



89. *abar rawāgīh ī hunsandīh ud tuxšāgīh wēnišn*[1], *az nigēz ī <weh- dēn>.*

sunj (II,pah,۹۹): B (64.7);
۶۶ت (۶۷-۱۱); MD (87.11).

87.13 hād! ka ō ōy[2] burzišnīh ī hunsandīh ī tuwānīg pad-iz 'nidom xīrīh' ud a-burzišnīgīh ī hunsandīh <ī>* driyōš pad-iz 'abardar tuwānīh' nigerīhēd, wēnīhēd hunsandīh wuzurgīh[3] ka ō jāwēdānīg[4] urwahm, mān ī mēnōg mizdīh, pad-tuxšāgīh rawāgīh.

یادداشت‌ها

87.12 1. HZYTW-t' šwn'(?).

– B (64.7): HZYTW-t'šn".

– (م): V: HZYTW<N>-t' šwn' / did šōn(?)........ ....دیدنِ اینکه چگونه.

87.13 2. OL OL.

– (م): OL OL<E> / ō *ōy.

87.15 3 LBA-yh.

– (م): wuzurgīh.

87.16 4. yɔwytyk.

– sunj,II,pah,۹۹،۷): yɔwytyk.

– sunj,II,Eng,113): eternal.

– (م): yɔwyt<ɔn>yk / jāwēd<ān>īg.



90. abar mizd ud puhl čimīgīh az dādār ō mardōm, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah۹۹): B (64.11); ۶۶ت(۶۷-۱۵): MD (87.18).

hād! mizd <ud> puhl az dādār ō mardōm <rasēd>*.

ud har dō: winăh-pahrēz[1] ud kāmag-tuwān ī pad-iz winăh-warzīh ud az kirbag-pahrēzīh,[2] bawēd pad xwēš wizīn rāh ō kirbaggarīh ud az winăh pahrēzīh kardan; ud hu-abarīgīh ī 'xwad kunišnīg dahišnīh' passazagīh-iz ī az dādār ō mardōm, pad dōstīh ī ō 'xwēš dahišn kardag' kē-š mādayān xrad ud dēn ud hammis abārīg <ī baxt-ēstēd>*.

'mizd xwēšīh wihān' 'bowandag dādārīh', čiyōn-š xwad kard 'dānišn zōr', wihān ī kirbag andar mardōm, u-š spurrīg nimūd az bazag pahrēzīh ud kirbag-warzīdan[3] [V: kirbag-^{x}warzīh] ō mardōm <ud> bowandag ayyārēnīd padiš.

ud puhl, dādestānīgīh ī ō bazaggar.

abaxšūdār bizeškīhā(?) [V: ^{x}bōzišnīgīhā][4] ān ī ka-š

'winăh-warzīh wihān' andar mardōm nē-kardan, ud nē

88.10 ēč čiš ī āhōg(?)[5] 'dānāg[6] mardōm' ō winăh <ud> pādīrānēnāg[7] az kirbag dād, u-š rāh ī ō šnāxtan ī kirbag <ud> winăh, ud 'kirbag mizd' <ud> 'winăh puhl' ō mardōm _čand andar gumēzagīh[8] šāyēd_ bowandag rōšnēnīd.

یادداشت‌ها

87.21 1. phlyc.

_ sunj,II,pah,۹۹،۱۲): p^{ɔ}hlyc'.

87.21-22 2. krpkkyh p^{ɔ}hlycyh.

_ (م): krpk[kyh]-p^{ɔ}hlycyh / ^{x}kirbag-pahrēzīh.

88.6 3. wlcyt.

_ sunj,II,pah,۱۰۰،۳): wlcšn'.

_ (م): ^{x}warzīh.

_ Λ⟶MD (88.8_9).

88.8 4. bcškyh^{ɔ}

_ sunj,II,pāz,۱۰۹،۶): bajaškiiāh.

_ sunj,II,Eng,113): he is the physician that provides remedies sin.

_ de MENASCE,TLD,97): agit en medecin..........

عمل می‌کند به حیثِ پزشکی.................... ....

_ (م): V: ^{x}b<w>cš<ny>kyh^{ɔ} / b<ō>ziš<nī>gīhā...

به یوبه‌یِ رستگار کردن، به حیثِ رستگاری........................

5. ᵓhw(?).

_ sunj,II,pah,١٠٠،۶): ᵓhwk.

_ sunj,II,pāz,١٠٩،٨): āhū.

6. dynᵓk.

_ sunj,II,pāz,١٠٩،٨): dīnāk.

_ (م): ˣdᵓnᵓk / ˣdānāg.

7. pᵓtylᵓn ynᵓk.

_ sunj,II,pah,١٠٠،٧): pᵓtylᵓnynᵓk.

8. gwmycyh.

_ (م): gwmyc<k>yh / gumēz<ag>īh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

91. abar stāyišn[1] <ud> spās, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,١٠٠); B (65.2); ۶۶ت (۶٨،٧); MD (88.13).

88.14 hād! har stāyišn <ud> spās[2] paywand ō 'hamāg stāyišn ˣud har spās[2], ,dādār,: čē a-mayānag abar mayānagōmand.[3]

a-mayānagīg, ān ī-š az āfurāgīh ud bawēnāgīh ī dahišnān ēwāzīg xwēšīh.

ud mayānagōmand, ān ī amahraspandān ud abārīg 'mēnōgān yazdān' ud xwaršēd <ud> abārīg 'abardar rōšnān' ud dahibedān <ud> radān[4] ud abārīg [ud] hammis 'mēnōgīg ud gētīgīg ābādīh' u-šān kardārān.

88.20 stāyišn ud spās[5] ī pad mayānagīh ī ēk-ēk ud ābādīh-kardārān u-šān mēnōg ud gētīg _ān stāyišn ˣud spās bun-kardārān rāy_ awiš[6] paywandīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

——— یادداشت‌ها ———

88.13 1. spᵓdšn'.

_ sunj,II,pah,١٠٠،١٠): stᵓdšn'.

_ Λ⟶MD (88.14).

2. spᵓsy.

_ sunj,II,pah,١٠٠،١١): spᵓs.

3. mdyᵓnk ᵓwmnnd.

_ B (65.4): mdyᵓnkᵓwmnnd.

4. lᵓtyh.

_ sunj,II,pah,١٠٠،١٥): lᵓtyh.

_ sunj,II,Eng,114): generous.

_ سنجانا این واژه را در جایگاهِ فروزیک (= صفت) برایِ واژه‌ی پس از آن (dahibedān=) در نظر گرفته است (م).

_ de MENASCE,TLD,98): (rātīh) la generosite ..

....جوانمردی.

_ (م): ˣradān; V: ˣradīh.

_ با رویکرد به پُرنوشتِ اوستاییِ «ویشپَ رَده»، بسا نویسنده‌ی این روایت (۹۱) سخن گوشه به جایگاهِ پاکِ زَدان و سرورانِ همه‌ی چیزها (جهانِ مینوی / عالم مُثُل) دارد که نیز جهانِ میانین و واسطِ (mayānōmand) میانِ خداوندگار و جهانیان است (م).

5. W [stᵓh] spᵓs.

6. ᵓw[b]š.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

92. ***abar zyānōmand anāgīh ī andar gēhān, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (II,pah,١٠١): B (65.9);

٦٦ت (٦٨-١٥): MD (89.1).

89.3 hād! ˇčiyōn, zyānōmand anāgīh[1] ī andar gēhān _har ān ī pad bē-burdan andar_ abar dahibed ī gēhān, ˇēwēnag āhōgīg' hangrāyīhēd[2] <ud> padiš nikōhīhēd(?),[3] ōwōn abar dādār freh hangrāyīdan[4] ud, ēn-iz kū: paydāg kū-š abāz-dāštan nē tuwān ēw-tāg, ayāb-š nē kām, ayāb nē dānēd.

89.7 ud az[5] nē tuwān nizārīh(?),[6] ud az nē kām[7] wattarīh, ud az nē dānēd a-dānīh nimāyēd[8] ī yazd.

har ˇēwēnag <āhōgīg'>* ō dādārīh a-passazag; <ud> ō yazdīh wizāyišnīg;[9] ō xwadāyīh nang garān.

یادداشت‌ها

89.3 1. [yn]ᵓnᵓkyh.

89.4-5 2. hnglᵓyhyt'.

_ sunj,II,pāz,١١٠،١١): hugəraiiaət.

_ sunj,II,Eng,115): manifest an anxiety.

_ de MENASCE,TLD,98): (handrāyījit) de déblâterer contre .. ..جار و جنجال می‌کنند علیه.

89.5 3. kwn-yh-yt(?).

_ sunj,II,pāz,١١٠،١٢): kuniiaət.

_ de MENASCE,TLD,98): d'agir en consequence.....

.که عمل کند بالنتیجه.......... ....

_ (م): ^{x}nikōhīhēd(?)...... .. مقصر می‌دانند <و پادشاه را>.

4. hngl^{ɔ}ytn'.

_ sunj,II,pah,۱ ۱،۵): hngl^{ɔ}ytn'.

5. MNW.

_ (م،به پیروی از روند سخن): ^{x}MN / ^{x}az.

6. nz^{ɔ}lyt'.

_ (م): ^{x}nz^{ɔ}lyh / ^{x}nizārīh.

7. LA twb^{ɔ}n'.

_ de MENASCE,TLD,98): ne pas vouloir ......نخواستن.

_ (م): nē ^{x}kām.

ـ و نیز نگاه کنید به روند سخن که از tuwān و kām و dānišn با همین آرایه گفت-و-گو شده است.

8. n m^{ɔ}dyt'.

_ sunj,II,pāz,۱۱۰،۱۷):namāəīta.

9. wyz^{ɔ}dšnyk.

_ sunj,II,pāz,۱۱۰،۱۸): nəzāəšnī.

_ sunj,II,Eng,115): to war.

_ de MENASCE,TLD,98): (vizāyišnīg) c'est injurieux

.. .. این است ناسزاگویی.

_ Λ⟶Mach,CPD): (wizāstan, wizāyišn).

_ Λ⟶زادسپرم،الف،۴ت‌د،۲۸۵،۴): ud zurwān ādōg bawēd kū-š dām ī ohrmazd rawāg kard, bē az rawāgīh 'ohrmazd dām' čē buništag ēk ō did wizāyišnīg.

_ Λ⟶بهار،و.ن.زادسپرم،۲۰۸): wizāyišnīg .... زیان‌بخش.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

93. *abar wizandag ī zamīg, az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (II,pah,۱ ۱); B (65.16);

ت ۶۶ (۶۹_۲); MD (89.11).

89.12 hād! andar zamīg, wād ī _winnārišn ī zamīg rāy_ bāstān pad rawišn.

ēdōn čiyōn andar-iz 'mardōm tan'[1] rāh ud widār wād padiš rawēd paydāg, ēdōn-iz andar zamīg.

čiyōn, ast ī ka wād andar tan, az rāh ud rawišn ī xwēš ō hannām, gyāg ī a-widarag <ud> ōbast-bawēd; pad bast-widaragīh[2] tan-iz andar zamīg.

89.18 ud pad ān ēwēnag ī čiyōn, andar tan kē xwast[3] abārōn druwandīh-iz ī jādūgān <....>* wināhišn kunēnd, ēdōn-iz, andar zamīg, ast ī ka az 'jādūgān abārōnīh[4] ud druwandīh' 'wād widarag' bandīhēd: ān kust ī padiš bast-bawēd pad 'widarag xwāstārīh ī[5] wād' wizandīhēd;[5] čiyōn ān ī jādūg frasyāb ī tūr ī pad jādūgīh kard, ud gyāgīhā pad wizandag[6] ī zamīg, ānāb ud zad mardōm ud awērān kard(an).

90.2 pad-iz āgāhīh ī weh-dēn paywastag, ast ī ka wād andar zamīg az ātaxš taftīhēd[7] <ud> wizandīhēd; az[8] frōd nixwārīhēd[9] ō abar, ud padisāy a-widaragīh winābēd ud wizandēd[10] ō zamīg: wihēz[11] ī wād az ātaxš.

90.5 andar-iz 'mardōm tan' paydāg ōh-iz har kadār

tōhmag ī-š paymān ī xwēš bawēd; a-rāhišn(?)[12] az a-paymānīgīh[13] ham tōhmag wišōbišn bawēd.

ud az dēn paydāg 'paymān dāštan tōhmagān' pad 'weh-mēnōg nērōg' rasišn ī ō abzōn, <ud> a-paymānīgīh az 'wattar-mēnōg zōr'

ud wād waxš[14] [V: gyān] ī ātaxš, ud ātaxš rawāgēnīdār[15] ī wād: ud ka paymān(?) ī pad(?) [V: ud ka ˣpad ˣpaymān ī] xwēš sāmān <abar>*- ēstēnd, ātaxš az wād zīndagīh ud waxšišn, ud wād az ātaxš zōr-rawāgīh ud winnardagān [V: ˣwinnardagīh] ī aziš, az drustīh ud xwārīh.

ud ka a-paymānīhēnd <ud> az 'xwēš sāmān' bē ēstēnd, ātaxš az 'wād čērīh[16], azruftan,[17] ud wād az 'ātaxš wihēz[18], āšuftan, ud winnardagan ī aziš <.......... ..az a-paymānīgīh ī wād ud ātaxš>* _agar zamīg ud agar āb ud agar urwar ud gōspand ud mardōm_ wizandīhēnd.[19]

——— یادداشت‌ها ———

1. ـ پس از این، ۱۱ واژه‌ی فزون‌نوشته بدین سامان:

_ [W cygwn' BYNc BYN mltwm tn' cygwn' BYN ANŠWTA tn'].

2. bst tlgyh.

_ sunj,II,pah,۱۰۱،۱۷): bst wtlg-yh.

3. plgwt'; V: ˣPLHWNT-t'.

_ sunj,II,pāz,۱۱۱،۱۱): pargaṇtə.

_ sunj,II,Eng,116): as injury is.

_ de MENASCE,TLD,99): (pargūt) qui indemne ......
.... (که) مصون می‌دارد.

_ (م): ˣPLHWN-t' / ˣxwast ....خواهد خَست.

89.20 4. ʾp̄ʾlwn.

_ (م): ʾp̄ʾlwn<īh> / abārōn<īh>.

89.21 5. yy wʾt' wznd-yh-yt.

_ sunj,II,pāz,۱۱۱،۱۶): a-vātō. wazaṇdiiaət.

_ sunj,II,Eng,116): no vent being found.

_ (م): ˣī wād wizandīhēd.

90.1 6. zndk.

_ sunj,II,pah,۱۰۲،۴): wzndk.

90.3 7. ptyhyt'.

_ sunj,II,pah,۱۰۲،۶): tp-yh-yt'.

_ sunj,II,Eng,116): is ...... heated.

_ de MENASCE,TLD,99): (patīhīt) est écrasé ....
....هست لگدمال‌شده.

_ (م): <t>pt-yh-yt / <ta>ftīhēd.

90.3 8. [MN] MN.

90.4 9. nswbʾlyhyt'.

_ sunj,II,pāz,۱۱۱،۲۱_۲۲): nasōbāriiaət.

_ sunj,II,Eng,116): it rushes up.

90.4-5 10. wcdynyt'.

_ (م): ˣwizandēd.

90.5 11. w hyyc'.

_ B (66.7): whyyc'.

90.7 12. ʾ-lʾdšn'(?).

_ sunj,II,pāz,۱۱۲،۳): arāstə.

_ de MENASCE,TLD,99): (*arāsišn) se départir ......
....روبرتافتن، انحراف، بی‌راهگی، کژ راهی.

13. ptmᵓnykyh.
_ sunj,II,pah,۱۰۲،۱۰): ᵓ-ptmᵓnykyh.
_ (م.به پیروی از خوانش سنجانا): ᵓ-ptmᵓn-yk-yh/a-paymānīgīh.

14. HYA; V: hš(?).
_ sunj,II,pah,۱۰۲،۱۳): whš.
_ sunj,II,pāz,۱۱۲،۷): waxš.
_ sunj,ii,Eng,117): the birth.
_ de MENASCE,TLD,99): (jān) l'ame ....جان.
_ Λ⟶MD (90.11-12): ātaxš az wād zīndagīh ud «waxšišn».

15. lwbᵓ ynytᵓl.
_ B (66.11): lwbᵓ-yh-ytᵓl.
_ sunj,II,pah,۱۰۲،۱۳): lwbᵓkynytᵓl.

16. [w]cylyh.
_ sunj,II,pah,۱۰۲،۱۷): cylyh.

17. ᵓzwlᵓptn'.
_ de MENASCE,TLD,99): (azruft) est eteint.
....هست‌خاموش شده.

18. w hyyc'.
_ B (66.15): whyyc'.

19. w zndyhyynd.
_ sunj,II,pah,۱۰۲،۲۰): wzndyhynd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

94. abar 'ēwarīh āhang' 'pōryōtkēšān gōwišn', az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah۱۰۳): B (66.17); ت۶۶ (۷۰-۲); MD (90.17).

90.19 hād! ēn ēwar kū dādār čiš ī wad nē kām: ud ēn ēwar kū čiš ī wad hast;

ud ēn ēwar kū dādār ān ī-š nē-kām, ā-š nē-dād aziš nē-uzīd;

ud ēn ēwar kū dādār dānāg;

91.1 ud ēn ēwar kū dānāg ān čē ō čiš ī-š 'xwēš dōst' wēš [V: *xwēš] zyān nē-kunēd <ud> aziš nē-uzīd;

ud ēn ēwar kū dādār, mardōm 'amaragānīhā abāyišnīg' [1] <...............>*[1];

91.3 ēn ēwar kū <dādār ān>* čē, ō ān ī-š 'abāyišnīg[2] mardōm' amaragānīhā wizāyišnīg[3], '<ō '...>* kām' wizūdār-iz[4] <ud> ast ī ō <mardōm an-abāyišnīg>*[5];

ud ēn ēwar kū dādār 'xwēš kām' wizūdār būd nē:

91.5 ud ka ast ō 'sāzišnīg kāmīh' wardēnīdan <ā-š kām>*, ud ān ī ō 'sāzišnīg kāmīh' a-wardišnīgān [V: *a-wardišnīg] ānāft-iz kām;

ud ēn ēwar kū: az wizāyišn ī ō mardōm 'awardišnīg

čihr’ _dēw ud gurg ud xrafstar_ zyānōmandīh ō any mardōmān amaragānīg.

ud kēšdārān kē: „ān ī ō ‘mardōm u-šān gētīg ayyārān’ ‘a-wardišnīg <čihr>*’ zyānōmandīh amaragān dēw ud gurg ud xrafstar yazd kardan„ kēš ī-šān, abar yazd, ‘mardōm abāyišnīg dōst’ dušmen-iz, ud a-passazagīhā pad dēw ud gurg ud xrafstargarīh[6] ‘bōzišn ēwēn’; wināhgār-iz, ud pad ān ī ‘xwēš kām’ wizūdār kunēndagīh,[7] a-sazāgīh[8] [V: ^{x}a-passazagīhā] ‘xwēš kām’ wizūdār-iz _ān ī bawēd nē šāyed_ ud a-sazāgīh ī-š ‘pidar dādārīh dahišnān’ guftan, ud yazdīh aziš bē guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

1.

ـ برابرِ گمان و بازشناختِ ما، سخنِ پهلوی در اینجا افتادگی دارد و بافتِ سخن آسیب دیده است؛ سخنواره‌ي پیش‌نهادي زیر می‌تواند صورتِ فرضيِ آن افتادگی باشد:

_ ēn ēwar kū dādār ‘mardōm amaragānīhā abāyišnīg’ <u-š kām ā-š dād aziš uzēd>*;

ـ و این مسلم است که جهان‌آفرین هر آنچه را که به گونه‌اي گسترده براي مردمیان بایستمند (واجب) باشد، <هم می‌خواهد، هم می‌آفریند و هم از او صادر می‌شود>*;

ـ و نیز براي یک بررسيِ همسنجانه (=تطبیقی) نگاه کنید به، همین روایت

(کرده‌ي ۹۴)، بندِ دوم.

91.3 2. [ʾp̄ʾdšnyk] ʾp̄ʾdšnyk.

_ Λ⟶sunj,II,pah,۱۰۳،۹).

91.4 3. wyzʾdšnyk.

_ sunj,II,Eng,119): to raise up quarrels.

91.4 4. wyzwtl-c.

_ sunj,II,pah,۱۰۳،۱۰): wyzwtʾl-c.

_ de MENASCE,TLD,100): est destructeur..........

هست ویران کننده. ....

___ (م): wizūd<ā>r = wizūdan ستاکِ ماضی از + ār (= پسوند اسم عامل).

91.4 5. AYT' y OL.

ـ برابرِ گمان و بازشناختِ ما، نوشتارِ پهلوی در اینجا افتادگی دارد؛ سخنواره‌هاي پیش‌نهادي زیر، با رویکردِ به روندِ سخن، می‌توانند صورت‌هاي گُمانشی براي بازسازيِ عبارتِ آسیب دیده باشند:

_ (م): V: ast ī ō <mardōm an-abāyišnīg>*.

_ (م): V: ast ī ō <mardōm wizāyišnīg>*.

91.13 6. hlpstl glyh.

_ (م): V: xrafstar ^{x}kirbīh(?).

_ B (67.8): hlpstlglyh(?).

91.15 7. OBYDWN-X2-ʾkyh.

91.15 8. ʾ[w]-scʾggyh(?).

_ (م): ^{x}a-sazāgīhā(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

95. abar ān ī az mēnōg ud gētīg pad ʿohrmazd dahišnān' daxšagōmand az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۱۰۴); B (67.12); ت ۶۶ (۷۰۲۰); MD (91.18).

hād! az ʿabēzag mēnōgān' ān ī weh kē hēnd ⸢yazdān⸣;

[ud az ʿgumēzag gētīgān'](?) [ān ī wattarīh, mādayān ⸢duš-āgāhīh⸣](?).

u-š bē burdārīh[1] ō wehīh [mādayān ⸢dānāgīh⸣ ud,](?) ^{x}waštārīh pad čihr dārēnd, čiyōn, mardōm u-šān ayyār gōspand srādag, pad ʿohrmazd dahišnīh' ī daxšagōmand.

az mēnōgān, ān ī wattar kē hēnd dēwān.

ud az gētīgān, ān ī wattarīh <..........>*.

u-š bē burdārīh ō wehīh waštārīh pad čihrīh[2] nē-dārēnd, čiyōn ʿgurg <ī>* dēw-ayyār' ud ʿgurg ud xrafstar srādag' pad ʿohrmazd dahišnīh' a-daxšagōmand[3]; <ud> ʿdādār āfurišn ud dahišn' hangārdan nē-sazēd.[4]

—— یادداشت‌ها ——

91.22 1. BRA bwltʾlyh.

– de MENASCE,TLD,100): (bē burtārīh) En se rapportanr........ ....با ارجاعِ به.

– KAPADIA,GPV,309): (bôrtârîh) conception........ ....مفهوم، فرایافت.

92.5 2. PWN cyl cyhlyh.

– (م): PWN [cyl] cyhlyh.

92.6-7 3. ʾ-dhšk' wwmn.

– (م): ^{x}a-daxšagōmmand.

92.7 4.

–در آوانویسيِ این روایت، برابرِ سبکي که در آوانویسيِ سرتاسرِ کتابِ دینْکرد برگزیده‌ایم، عبارت‌ها یا واژه‌هایي را که درونِ قلاب با یاءِ تفصیلی [V:..........]، فراپیشِ هر واژه‌اي آورده‌ایم، نماینده‌يِ قرائتِ دوم و احتمالیِ دیگري برايِ واژه‌يِ در نظر است؛ ولی، عبارت‌ها یا واژه‌هایي را که درونِ قلابِ همْراهِ با پرسشْ‌نماد (?)[..........] آورده‌ایم، گویايِ حضورِ خِرَدناشکیب و غیرمنطقيِ آن عبارت است که به‌احتمال از بند، عبارت و جمله‌اي دیگر، آنهم دراثرِ کژنویسي یا جا–به–جا نویسيِ کاتب، به اشتباه، بدان جا آورده شده است.

نهادْمانِ کنونيِ این روایت (=کرده‌يِ ۹۵)، در چاپ‌ها و دستْ‌نویس‌هايِ دسترسِ ما، در نگاهِ ما، بسي درهم ریخته مي‌نماید؛ سامانِ خِرَدشکیب و منطقی‌ترِ آن، شاید آنگونه باشد که ما نشان داده‌ایم [همین دفتر، بخشِ آوانویسی، برگْنوشتِ 362].

فارسی‌گرداني این روایت (کرده‌يِ ۹۵) نیز به پیروی از صورتِ بازسازی شده‌يِ آن است و در ترجمهٔ از نوشتارِ پهلويِ برجای پیروی نکرده‌ایم(م).

<بازسازی و قرائتِ پیشْنهادیِ دوم>

95. abar ān ī az mēnōg ud gētīg <weh ud wattar, ud>*, pad 'ohrmazd dahišnān' daxšagōmand <ud a-daxšagōmand>*, az nigēz ī weh-dēn.

hād! az 'abēzag mēnōgān' ān ī weh kē hēnd «yazdān».

az mēnōgān, ān ī wattar kē hēnd dēwān.

ud az gētīgān, ān ī wehīh [V: ˣwehtar] mādayān «dānāgīh».

u-š bē burdārīh[1] ō wehīh ˣwaštārīh pad čihr dārēnd, —čiyōn mardōm u-šān ayyār gōspand srādag— pad 'ohrmazd dahišnīh' ī daxšagōmand.

ud az 'gumēzag gētīgān' ān ī wattarīh [V: ˣwattar], mādayān «duš-āgāhīh».

u-š bē burdārīh ō wehīh waštārīh pad čihrīh[2] nē-dārēnd —čiyōn 'gurg <ī>* dēw-ayyār' ud 'gurg ud xrafstar srādag'— pad 'ohrmazd dahišnīh' a-daxšagōmand[3]: 'dādār āfurišn ud dahišn hangārdan' nē-sazēd.[4]

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

96. abar <hu>-xwadāyīh[1] ud duš-xwadāyīh awestām, ud zamānag, ud paydāgīh,[2] bun frazām, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۱۰۵); B (67.21); ۶۶ت (۷۱-۸); MD (92.8).

92.10 hād! '<hu>-xwadāyīh[1] awestām' dānāgīh ud rāstīh ud wehīh.

u-š zamānag, ī ān ī yazdān.

92.12 u-š paydāgīh,[3] wistardagīh ī «dād» andar gēhān ud, ābādānīh ud xwārīh[4] ī aziš.

dānāgīh ud rāstīh ud wehīh, ud, dānāgān ud rāstān ud abārīg wehān abrāz.

'mehīh sazāgān'[5] mehīh; ud 'kehīh passazagān'[6]
92.15 kehīh; ud 'amaragān mardōm' frāxīh ud xwārīh, <ud> wehīh ī ōy xwadāy kē ān xwadāyīh padiš gētīg 'spenāg-mēnōg abdastag[7]'

u-š bun, baxšišn ast ī az 'ohrmazd xwadāyīh' ud frazām, pad-bowandag padiš abesīhišn ī ēbgat,
92.18 ud, dahišn ī padiš frašagird andar axwān, <ud> gumēxtan ī abāz ō 'bun nērōg' ī aziš baxt.

ud 'duš-xwadāyīh awetām' duš-āgāhīh ud drōzanīh ud wattarīh.

u-š zamānag, ān ī dēwān.

u-š paydāgīh, gēhān pad 'a-dād ālūdagīh' ud dušwārīh[8] ud awērānīh ī aziš.

duš-āgāhīh ud drōzanīh <ud> wattarīh, ud, duš-āgāhān[9] <ud> drōzanān <ud> abārīg wattarān abrāz.

'mēhīh sazāgān' kehīh; '<kehīh> passazagān' mehīh; 'amaragān mardōm' tangīh ud duš-wārīh,<ud> wehīh(?) [V: *wadīh] ī ōy sāstār kē ān duš-xwadāyīh[10] padiš gētīg 'gannāg-mēnōg abdastīh'

u-š bun, baxšišn ī az 'gannāg-mēnōg sāstārīh'

ud frazām, hammis[11] bun ī aziš bahr ud xwadīh-iz abesīhistan[12]; weh-dēn paydāgīh.

ud kēšdārān kē-šān: „duš-xwadāyīh-iz baxšišn ī az yazd ud <........>* xwadāyīh baxt„ kēš ī-šān, abar xwadāyīh ī yazd dušīh, ud yazd, duš-xwadāy ud dām-petyārag, a-xwēš yazdīh abar xwēš dēwīh-iz guft-bawēd.

———— يادداشت‌ها ————

1. hwtᵓdyh.

_ sunj,II,pah,۱۰۵،۱): hw-hwtᵓdyh / hu-xwadāyīh.

2. W pytᵓkyh [wyhdyn'].

92.11 3. pytᵓk.

_ sunj,II,pah,۱۰۵،۴): pytᵓkyh.

92.12 4. hwᵓ[yh]lyh.

_ sunj,II,pāz,۱۱۵،۷): hu-iiāwariia.

_ sunj,II,Eng,120): good help.

_ de MENASCE,TLD,101): (xvārīh) le bien etre . ....
.... خوبْ بودگی، خوبْبودی.

_ Λ⟶MD (92.15): frāxīh ud xwārīh.

92.14 5. scᵓggyh.

_ sunj,II,pah,۱۰۵،۷): scᵓkyh.

_ Molè, CMC, 43): *sačakān.

92.14 6. psckᵓn'.

92.16 7. [styd](?) ᵓpdstk.

92.22 8. dwšyhᵓlyh [yᵓwyylyh].

93.1 9. W dwšᵓggᵓn'.

_ sunj,II,pah,۱۰۵،۱۶): dwš ᵓkᵓsyh,

93.3-4 10. dwš-ᵓkᵓsᵓn' dwš-hwtᵓdyh.

_ (م): [dwš-ᵓkᵓsᵓn'] dwš-hwtᵓdyh.

93.5 11. [WW] KHDE.

93.6 12. ᵓpshstn'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ ماریان‌موله، در CMC، برگ‌نوشت 43-44، این روایت(۹۶) را آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده‌است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

97. ***abar ēwēnagān ī mardōm,***
ud pahlom <ud> wattom ī aziš,
az nigēz ī weh-dēn.
sunj(II,pah,۱۰۶); B(68.21);
۶۶ت (۷۲-۷); MD (93.11).

hād! andar mardōm, hēnd ēn-iz ēwēnag čahār:

1. ruwān-kāmag ī hu-dastwar,
2. ruwān-kāmag ī duš-dastwar,
3. <tan-kāmag ī duš-dastwar>,
4. tan-kāmag[1] <ī>* hu-dastwar.

ud pahlom aziš ⸢***ruwān-kāmag ī hu-dastwar***⸣: če-š rāh ī ō bōzišn wišādag,[2] ān ī ō ērang bastag.

wattom <ud> ˣabārōntom,[3] ⸢***tan-kāmag ī duš-dastwar***⸣: če-š rāh ī ō ērang wišādag, ud ān ī ō bōzišn[4] bastag.

ud ⸢***ruwān-kāmag ī duš-dastwar***⸣, ud ⸢***tan-kāmag[5] ī hu-dastwar***⸣ pad mayān: če, ⸢ruwān-kāmag ī duš-dastwar⸣ šāyēd pad ruwān-kāmagīh, ud, ⸢tan-kāmag ī[6] hu-dastwar⸣ šāyēd pad hu-dastwarīh <ō>* bōzišn madan.

ud az ēn-iz darak paydāg ēdōnīh[7] ī ān ī dastwar-ē az pōryōtkēšān čāšīd kū: az ⸢***hamāg dād***⸣: ahlaw ōh-bawēnd če gīrēnd andar 'duš-dastwar ag-dēn' ān ī ruwān-kāmag, <ud>, ān 'ruwān kāmagīh' ō bōzišn ī pad mēnōg madan šāyēd; ud, andar-iz hu-dastwar weh-

dēn, gīrēnd ān <ī>* abārōn tan-kāmagīh,[8] ud, az ān abārōn tan-kāmagīh[9] ō ērang ī pad mēnōg madan bīm.

——— یادداشت‌ها ———

93.14 1. tn-ʾmkʾn'.
_ sunj,II,pah،۱۰۶،۱۲): wt-kʾmk.
_ sunj,II,pāz,۱۱۶،۱۸): vat-kāmə.
_ B (69.2): tn-ʾmkʾn'.
_ (م): tn-<k>ʾmk[ʾn'] / ˣtan-kāmag.

93.16 2. wšʾʾtk'.
_ sunj,II,pah,۱۰۶،۱۳): wšʾtk.

93.16-17 3. ʾp̄ʾlwn' tn'.
_ (م): ʾp̄ʾlwn ˣtwm / ˣabārōntom.

93.18 4. bcšn'.
_ sunj,II,pah,۱۰۶،۱۵): bwcšn'.

93.19 5. tn-ʾmk.
_ (م): tn-<k>ʾmk / tan-<k>āmag ……تن‌پرست، تن‌کامه.

93.20 6. Wt kʾmkyh.
_ sunj,II,pah,۱۰۶،۱۷): wt-kʾmk.
_ (م): Wt<n>-kʾmk ˣy / ud t<an>-kāmag ˣī.

93.21 7. ʾytwn'-yh.
_ sunj,II,pāz,۱۱۷،۷-۸): aətūnayh.
_ de MENASCE,TLD,102): (ētōnīh) la vérité… ………… ……………………راستی، حقیقت.

94.3 8. tn-ʾmk'.

94.4 9. tn-ʾmk-yh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

98. abar hunar ī[1] ka dahibed bē-harrōbed[2] pad frāztomīh ī andar mardōmān, <ud> padiš wāspuhragānīhēd 'amaragan <ud> wāspuhragān mardōm', xwad-iz dahibed sūdtar, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,١٠٧); B (69.12);
۶۶ت (۷۲-۲۰); MD (94.5).

hād! ān hunar was; ud ān ast ī pad-iz ēk-ēk mardōm ī gēhān, padišīh ī pahlom.

u-š sē ī meh:

1. ēn, 'amaragān mardōm' rāy: rāst-gōwišnīh ˣud pad-iz wehīh pādāšn ud wattarīh pazd; kē padiš amaragānīg ō wehīh <frāz-āhangīh>* ud az wattarīh abāz-āhangīh[3] bawēd; ud gēhān pad dād <ud> kirbag wirāyīhēd[4]

2. wāspuhragān[5] rāy: wizīdār-dahišnīh, ī padiš 'sazāg bahr ud pāyag' windišnīh ī bawēd ī ēk-ēk kē wāspuhragān[5] čiyōn-šān arzānīgīh, ī ast xwāyišnīh(?) ud xūb-winnīrdan ud xūb-wirāstan,[6] ud ēwēnag[7] xōg, 'xwadāyīh sūd'(?) <bē>*-ēstēd.[7]

94.17 ***3.*** ud xwēš rāy: pad dēn-dastwarīh <ud> ahu[8] ud dahm-mēnišnīg[8] taftīg-tuxšāgīhā, pad 'xwadāyīh nērōg' 'was ud wuzurg <ud> hamē rawišnīg[9] hu-ruwānīh hu-srawīh' ō xwēš harrōftan, 'brāh paywastārīh[10], ī az 'xwēš asnūdagīg[11] xēm' ō ēr-mēnišnīh, ān-iz ī awēšān kunišn ud pahrēzišn wirāstan; u-šān ruwān ahlawēnīdan pad freh-humatīh ud freh-hūxtīh ud freh-huwarštīh; činwidarag[12] abar xwēš <ud> awēšān _īš ham āhang[13] ruwān_ frāxēnīdan.[14]

يادداشت‌ها

94.5 1. hwnl'y.
_ (م): hunar ī.
_ (م): V: ˣhunarāwandīh.

94.5 2. [..]BRA ptyt.
_ de MENASCE,TLD,103): (ˣbē hruft) s'en empare..
.آن‌ها را تصاحب کند..............................
_ (م): ˣbē-ˣharrōbēd.
_ Λ⟶MD (94.20).

94.13 3. ʾp̄ʾc ʾhn-yh.
_ sunj,II,pāz,١١٨،۴): awāt. āhaṇgī.

94.13 4. wylʾyhyt'; V: wglʾyhyt'.
_ sunj,II,pāz,١١٨،۵): vərāiiaət.
_ sunj,II,Eng,123): improves.................بهبود می‌یابد.

_ de MENASCE,TLD,103): (vigrāyīhīt) est réveillé ..

.هست‌بیدار شده.................. ....

_ با کنشْ‌واژه‌یِ (= فعلِ) wigrād در بُنْ‌دَهِش نیز رو-به-رو می‌شویم:

_____ بُـــــنْ‌دهش ۲،ت‌د ۹۸،۲-۳): arwand ud xwēš-mōg ud xwēš-wistarag <ud> ^{x}a-xwāb ud tuxšāg ud wigrād ([illegible]) <ud> ˇcahār-dah dandān.......

_ با پیش رو داشتنِ نگارشِ wigrād در بُنْ‌دهش، قرائتِ wigrād برایِ واژه‌یِ درنظر پذیرفتنی نمی‌نماید (م).

_ (م.به پیروی از قرائت سنجانا): wirāyīhēd.

5. ^{ɔ}spwhlk^{ɔ}n^{ɔ}n.

_ sunj,II,pah,۱۰۷،۱۷): w^{ɔ}spwhlk^{ɔ}n^{ɔ}n.

_ de MENASCE,TLD,103):(vāspuhrakān) les nobles

.نژادگان، ویژگان، آزادگان، اشر اف...... ....

6. hwp l^{ɔ}stn.

_ sunj,II,pah,۱۰۷،۱۸): hwp wyl^{ɔ}stn.

7. ^{ɔ}dwynk hwk' hwt^{ɔ}dyh swt(?) YKOYMWN-yt.

_ (م): ēwēnag xōg, xwadāyīh sūd(?) <bē>*-ēstēd .. ..

.یک‌انظباطِ آیین‌مندانه <حاکمِ بر اوضاع>* شود ....

_ Λ⟶KAPADIA,GPV,89): (bē-ēstēd) becomes.

8. ^{ɔ}hw(?) W ddh(?)-myn'-šn-yk(?).

_ de MENASCE,TLD,103): (.......mēnišnīk)......

_ (م): <ud> ahu ud ^{x}dah<m>(?)-mēnišnīg .. ..

.از رهگذارِ کلامِ آفریننده و از رهگذارِ منشيِ مؤمنانه.............. ....

9. hm^{ɔ}y lwbšnyk.

10. bl^{ɔ}h ptwst^{ɔ}lyh.

_ (م): brāh-paywastārīh.

_ brāh، یکـي از پـایگان‌ها، زیـنه‌ها و مـرتبه‌هایِ روشـنان، در دبستانِ «پـرتوشناسيِ هستی» (= حکـمةالاشراق / فـرزانِشِ فـروغ) نـزدِ مـوبدان و نویسندگانِ دینْ‌کرد و نیز، گامه‌اي برایِ پیوستن به نورِ مُستفیضِ مینَوی در همین جـهانِ خـاکـي، کـه مـی‌شاید از رهگـذارِ تـفّقه در دیـن (=dahm-mēnišnīh)، پرتوي از آن مردمیان را درگیرد (م).

94.20 11. ^{ɔ}snwyktk'.

_ sunj,II,pāz,۱۱۸،۱۵): āsnītə.

_ de MENASCE,TLD,103): (^{x}asnōtakīk) caractere pur.

.سرشتِ پاک............................

95.1 12. cyynwtlg.

95.1 13. hm-^{ɔ}hn g.

_ sunj,II,pah,۱۰۸،۶): hm-^{ɔ}hng.

_ sunj,II,Eng,123): he mixes up.....(خودرا) .او هم‌آهنگ می‌کند

95.2 14.

_ پس از این، ۲ واژه‌یِ فزونْ‌نوشته، بدین سامان:

[QDM hlt'].

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

99. abar 'xrad tuwānīg mard', az nigēz ī weh-dēn.

sunj (II,pah,۱۰۸); B (70.7);
۶۶ت (۷۴-۲); MD (95.3).

hād! az dēn nigēz, pad xrad 'tuwānīg mard' ōy dārišn kē-š saxwan dānāgīhā, ud kār ud kirbag pad wizīdār-dahišnīh <ud> rādīh[1] <ud> hu-axwīh,[1] ud pad 'ohrmazd dahišnān sūd' wēnāgīh <ud> tuxšāg [V: ˣwēnāg ud tuxšāg; V: wēnāgīh-tuxšāg] ud pad 'yazdān yaštārīh' ahlaw, ud pad mānsar meh-ōšmurdārān, ud wēš-āgāhīh azišīh ud abardar warzīdārīh ahu[2] ud rad.[2]

یادداشت‌ها

1. lᵓtyh hw-ᵓhw'.
- sunj,II,pāz,۱۱۹،۵-۶): rātiyh hu-axvō.
- sunj,II,Eng,124): good conscience.
- de MENASCE,TLD,103): (xvāhān ?) recherche....
....جست-و-جو می‌کند.
- (م): rādīh <ud> hu-axw<īh>.
- (م): V: ˣradīh ud ˣahūīh.

2. ᵓhw' W lt'.
- sunj,II,pāz,۱۱۹،۹): ahū. va. ratu.
- sunj,II,Eng,124): leader and reliigious teacher.



100. abar ān ī wurrōyišn <ud> ān ī nē wurrōyišn, az nigēz ī weh-dēn.[1]

sunj (II,pah,۱۰۸);B (70.13);
۶۶ت (۷۳-۱۵); MD (95.9).

95.10 hād! ān ī wurrōyišn andar ān ī šāyēd bawēd <ud> ān ī sazīdan būd, čiyōn: 'ohrmazd <kirbag>*-kirbag-wihān-kārīh[2], <ud> wināh-wināh-wihān-nē-gārīh,[3] ud abārīg ī ō ohrmazd wisp wehīh sazēd.

ud ān ī nē-wurrōyišn andar ān ī <nē>*-šāyēd-būd <ud> ān ī nē-sazēd, čiyōn: 'ohrmazd wināh-wināh-wihān-gārīh[2], ud kirbag-kirbag-wihān-nē-gārīh[3], <ud> abārīg ī ō ohrmazd wisp wehīh a-passazag.

95.16 ud az 'nē-šāyēd-būd ēč', čiyōn: hast būd bawēd, ān ī andar ēč 'dānišn zōr' nē būd[4] ud nē hast ud nē bawād.[4]

یادداشت‌ها

1.

ـ پس از این، ۹ واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین سامان:

[ME HWE-t' ZK y wylwdšn' B̲YN ZK y šɔyt'].

_ Λ⟶sunj,II,pah,١٠٨،١٣).

2. whɔn-kl-yh.

_ (م): whɔn-k<ɔ>lyh / wihān-k<ā>rīh.

3. whɔn LA kl-yh.

4. W LA wyy (?) WWW (?) LA wAYYT' W LA N-ɔt' (?).

_ (م): W LA 'YHWWN-t' W LA AYT' W LA <YHWW>N-ɔt'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

101. abar hunar kē dādār-ohrmazd 'yašt frawahar spītāmān zaduxšt' padiš ō dēn ī māzdēsn waxšwarīh dōšīd,[1] az nigēz ī weh-dēn[2]

sunj (II,pah,١٠٩); B (70.19); ت ۶۶ (٧٢-٧); MD (95.19).

95.22 hād! hunar kē dādār-ohrmazd 'yašt frawahar spītāmān zarduxšt' padiš ō 'dēn māzdēsn waxšwarīh' az 'harwisp axw ī astōmand' abardar dōšīd, was; u-š hangirdīg-ē ēn:

_bowandag-mēnišnīh,

_xrad spurr-dāštārīh[3] ud,

_abardom dōstīh ī ō weh-dēn ud,

_pad abardomīh[4] ī az har kas pad hu-mēnišnīh hu-gōwišnīh hu-kunišnīh abar har dar,

96.7 tuwān-tuxšāgīhā ranjwarīh ī abar āyōb[5] [V: ēwab] ud armēšt <ud> niyāzōmand,

_dahišn ī weh jādag-gōwīh ud,

_pahrēz ud šnāyišn ud,

_hamēšag raftārīh ī ō 'driyōšān ayyārīh' <ud>,

_winābišn-dahišnīh[6] ī ō(?) [V: abar][7] ēbgat.

یادداشت‌ها

1. wdwšyt'.

_ sunj,II,pāz,۱۲۰،۹): dōšitə.

—پس از این، ۸ واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین سامان:

[HWE-t' hwnl MNW dᵓtᵓl-ᵓwhrmzd yšt' plwᵓhl spytᵓmᵓn'].

3. spwl dᵓštᵓl.

_ (م): spwl-dᵓštᵓl<yh> / spurr-dāštār<īh>.

4. ᵓp̄-twm-yh.

_ sunj,II,pah,۱۰۹،۱۴): ᵓp̄l-twm-yh.

5. ᵓywb'; V: ᵓdywb'.

_ sunj,II,pāz,۱۲۰،۱۸): aguban.

_ sunj,II,Eng,124): dumb .... ابله.

_ Molé,CMC,465): *ahraBīh.

_ de MENASCE,TLD,105): (āyōb) le malade ..... بیمار.

_دومناس، در کتاب خرد-ترجمه‌ی دین‌کرد به فرانسه- بخش یادداشت‌ها (NOTE 101)، راه می‌نمایاند و بازمی‌گرداند به:

_ Ghilain, Essai, sur la langue part,P.65): yayp

_ ywb-: yōp «se lamenter»(A-H);

_ ywbšn: yōBišn «lamentetion»(A-H);

_ ywbhr: yōBahr «maladie»(Man. st.; TII D178 III R 4b);

_ CF. peut-être skr. yup- ; anglais «complaint

«maladie».

_ Λ↔Monier,DIC,855): (yup) to debar, obstruct, disturb, trouble, confuse.

_ با این واژه‌ـ‌هم‌نگارش در کرده‌ی ۴۰۱اُم کتاب سوم دین‌کرد نیز روبه‌رو می‌شویم:

_ DK.III.ch.401 = MD (384.8): škēftar tā-iz ō wēmārēnīdan <ud> āyōb [V: ēwab]( ) agārēnīdan <ud> bastan ī xwadīh rasēd.

96.9 6. wnᵓssn' dhšnyh.

_ sunj,II,pāz,۱۲۱،۲-۳): vanāsašnə-dahəšniia.

_ sunj,II,Eng,125): destroying....and doing....

_ de MENASCE,TLD,105): ˣdelivrer les créatures .... آزادساختن آفریده‌ها(از یورش اهریمن).

_ چنین می‌نماید که دومناش، واژه‌ی درنظر را wāyišn-dahišnīh خوانده است (م).

_ (م): wināhišn-dahišnīh...... .... تباهی دادن،سیه‌روزکردن.

96.9 7. MN.

_ (م): V: ˣQDM: V: ˣOL.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

bar sūd ī az ʿdēn
dēsn rawāgīh' ī ham
šn, paydāgīhā būd hast
d, az nigēz ī weh-dēn.

(II,pah,۱۱۰); B (71.6);
(۷۴-۱۷); MD (96.10).

n dahišn sūdīh ī ʿdēn māzdēsn
dom padīrišn ud srāyišn ī-š ʿwaxšwar
āmān zarduxšt':
stan, ud ham dahišn aziš āsānīh ud

dahišn sūdīh ī aziš:
ārišn sūd' paywandišnīg,
n [V: ābān][2] ī wehān,
ohrmazd,
ōgān yazdān.
dahišn sūdīh ī aziš:
ī ō hōšīdar ī[3] zarduxštān, padiš
[4], kālbod škastan,
d az ān zamān bē-šastan[5];
ī ō hōšīdarmāh ī zarduxštān,:
srādag' kālbod škastan,
n zamān bē-šastan [V: bē-nišastan];
dišn ī ō sōšāns ī zarduxštān:

_ padiš ʿahlomōγān srādag' kālbod škastan,
_ zarmān-iz <ud> margīh <az>* ān zamān bē-šastan,
_ frašagird ud rist-āxēz <ud> tan ī pasēn kardan; dēn paydāgīh.

یادداشت‌ها

96.17-18 1. ywš[ɔ]dɔslyh.
96.18 2. ɔp̄ɔn y.
_ (م): V: <n>ɔpɔn y / <n>āfān ī.
96.20 3. hwšytlyh.
_ (م): hōšīdar ˣī.
96.21 4. slɔtk' / srādag.
_ sunj,II,Eng,128): proto types .... کُهنْ الگو.
96.22 5. BRA šɔstan'.
_ sunj,II,pāz,۱۲۲،۱): barā šāəstan.
_ sunj,II,Eng,128): pouwerlessness; disappearance; the impairmet.
_ Molé,CMC,416): bē (ni)šastan.
_ (م): bē-šastan.
_ ف.ز.پ،فره‌وشی): (šastan) به‌زمین افتادن،به‌خاک افتادن،ازپادر افتادن.
97.1 6. gzɔn-c.
_ sunj,II,pāz,۱۲۲،۳); gazānač.
_ sunj,II,Eng,128): that sting .... که‌نیش می‌زند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ ماریان موله، در CMC، برگ‌نوشتِ 416، این روایت (۱۰۲) را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده‌اند(م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

102. ***abar sūd ī az 'dēn māadēsn rawāgīh' ī ham dahišn, paydāgīhā būd hast bawēd, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (II,pah,۱۱۰); B (71.6);
۶۶ت (۷۴-۱۷); MD (96.10).

hād! ***būd ham dahišn sūdīh ī*** 'dēn māzdēsn paydāgīh' pad fradom padīrišn ud srāyišn ī-š 'waxšwar yašt frawahar spītāmān zarduxšt':

_ dēw kālbod škastan, ud ham dahišn aziš āsānīh ud sūd būd.

ud nūn-iz ham dahišn sūdīh ī aziš:

_ amaragān 'winnārišn sūd' paywandišnīg,
_ yōjdahrīh[1] ī nāfan [V: ābān][2] ī wehān,
_ pahrēz ī ātaxš ī ohrmazd,
_ ēzišn <ī>* mēnōgān yazdān.

ud bawēd ham dahišn sūdīh ī aziš:

_ pad paywandišn ī ō hōšīdar ī[3] zarduxštān, padiš 'gurgān-iz srādag[4]' kālbod škastan,
_ freh-būd abē-būd az ān zamān bē-šastan[5];
pad paywandišn ī ō hōšīdarmāh ī zarduxštān,:
_ padiš 'gazān-iz[6] srādag' kālbod škastan,
_ suy ud tišn az ān zamān bē-šastan [V: bē-nišastan];
ud pad paywandišn ī ō sōšāns ī zarduxštān:

_ padiš 'ahlomōγān srādag' kālbod škastan,
_ zarmān-iz <ud> margīh <az>* ān zamān bē-šastan,
_ frašagird ud rist-āxēz <ud> tan ī pasēn kardan; dēn paydāgīh.

——— یادداشت‌ها ———

96.17-18 1. ywš[ʾ]dʾslyh.
96.18 2. ʾpʾn y.
_ (م): V: <n>ʾpʾn y / <n>āfān ī.
96.20 3. hwšytlyh.
_ (م): hōšīdar *ī.
96.21 4. slʾtk' / srādag.
_ sunj,II,Eng,128): proto types .... کُهنْ الگو.
96.22 5. BRA šʾstan'.
_ sunj,II,pāz,۱۲۲،۱): barā šāəstan.
_ sunj,II,Eng,128): pouwerlessness; disappearance; the impairmet.
_ Molé,CMC,416): bē (ni)šastan.
_ (م): bē-šastan.
_ ف.ز.پ،فره‌وشی): (šastan) . . به‌زمین افتادن،به‌خاک افتادن،ازپادر افتادن.
97.1 6. gzʾn-c.
_ sunj,II,pāz,۱۲۲،۳); gazānač.
_ sunj,II,Eng,128): that sting .... که‌نیش‌می‌زند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ ماریان موله، در CMC، برگ‌نوشتِ 416، این روایت (۱۰۲) را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده‌اند(م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

103. abar pahlom ud wattom
kāmag ī mardōmān, az
nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۱۱); B (71.18);
ت ۶۶ (۷۵-۱۰); MD (97.6).

hād! ʻpahlom kāmag ī mardōmʼ ān kē, pad gētīg, az ahlāyīh ēdōn[1] a-sagr[2] čiyōn[1] pad mēnōg; u-š ō handōzišn ī ʻgētīg xīrʼ kāmag and-čand ō rawāgīh <ud> padišīh ī ahlāyīh abāyišnīg.

ud ʻwattom kāmagʼ ān ī az ʻgētīg xīrʼ handōxtan <az ān ī>* andar-abāyēd.

——— یادداشتها ———

1. ᵓytwnʼ...........cygwnʼ.
_ (م): ēdōn.....čiyōn ....هر اندازه که......به همان اندازه نیز.
2. ᵓ-sgl.
_ sunj,III,pāz,۱۲۳،۲): a-sīr.
_ de MENASCE,TLD,105): (a-sēr) peu rassasié.......
....کم سیر شده.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

104. abar wēmārīh ī gyān
pad an-abzōnīgīh[1] ī pad
dānišn <ud> frahang, ud
darmān ī ham wēmārīh, az
nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۱۱):B (72.1);
ت ۶۶ (۷۵-۱۵); MD (97.13).

97.16 hād! wēmārīh ī gyān pad an-abzōnīgīh[2] pad dānišn ud hunar, az dō druzīh: ēk freh-būd <ud ēk>[3] abē-būd.

ʻfreh-būd [V: ˣfreh-būdīg] abar-mēnišnīhʼ u-š mēnēd kū: man[4] dānam kū man frāz <ud> abar.

ud ēk, ʻabē-būdīg tar-mēnišnīhʼ ī u-š mēnēd kū: ān ī did nē-dānēd <kū man> abāz ud azēr.

ud kē gyān pad ēn dō druzīh āhōgēnīdag, ud wēmār
97.21 bāstān pad handāzišn ī xwēš-tan abāg-iz ōy ī abardar pad dānišn ud hunar ōh-mēnēd kū: man dānam ud ān
98.1 <ī did>* nē-dānēd ud man frāz ud abar ōy, ān abāz ud azēr man.

ud ēn dō wēmārīh ī gyān _ud ēk tar-mēnišnīh ud
98.3 ēk abar-mēnišnīh_ abāz-dāštār bawēnd ān kē gyān padiš wēmār az ērīh[5] ī andar ēč kas hammōxtan ī aziš

<ud> padīriftan ī abzōn ī pad dānišn <ud> hunar.

u-š hušk bawēd kadag(?) [V: ˣbutak] ī dānišn, čiyōn huškīh ī draxt az nēstīh ī āb.

ud darmān ī ēd freh-būdīg ud abē-būdīg _<ēn>* dō gyān wēmārīh_ bowandag-mēnišnīh, kē padiš paymān-mēnišnīh[6] bawēd, abar xwēš <ud> kasān pad 'bowandag-mēnišnīhā[7] nigerišn' wēnēd dānišn <ud> hunar, ī pad-iz ān ī nidtar[8] ast, pad ōy nēst ayāb kam; pad ān and dānišn ud hunar ī did ast <hammōxtan ī>* aziš <dānišn ud hunar ī>* xwad nēst ayāb kam; ka-iz ān ī 'nidtar kas' nidtar _ˣabar xwēš frāz, xwad az ōy abāz_ mēnēd ud dārēd.

u-š rāh ī ērīh ī bawēd ī-š andar ōy-iz nidtar, pad ān ī ān dānēd, ōy nē-dānēd hammōxtan ī _ān ī nē dānēd_ aziš: ud bōxtan ī gyān az 'tar ud abar mēnišnīh wēmārīh' ud padīriftan ī abzōn pad dānišn ud hunar.

یادداشت‌ها

1. ᵓn-ᵓpzw-yk-yh.
   _ sunj,III,pah,۱۱۱،۸): ᵓn-ᵓpzwn-yk-yh
2. ᵓn-ᵓpnzw-yk-yh.
3. ⟶sunj,III,pah,۱۱۱،۱۱): ud (ēk) abē-būd.
4. LA.
   _ de MENASCE,TLD,106): (ˣL) je .... .من

98.3 5. hdl-yh.
_ sunj,III,pāz,۱۲۴،۱۱): aīriia.
_ sunj,III,Eng,130): in obedience.
_ de MENASCE,TLD,106): (adarīh) l'humilité .. فروتنی.

98.7 6. ptmᵓn' mynšn'.
_ (م): ptmᵓn'-mynšn<īh> / paymān-mēnišn<īh>

98.8 7. mynšn[yh]yhᵓ

98.9 8. ndtl.
_ sunj,III,pāz,۱۲۴،۱۸): nītar.
_ sunj,III,Eng,130): less.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

105. abar hast-stī(?)[1] ī rōšn <ud> nēst-stī <ī>* tār mēnōg, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah.۱۱۳); B (72.17); ۶۶ ت (۷۶-۱۵); MD (98.17).

hād! ‘mēnōg dahišn’ ast ī ‘a-hambad[2] <ud> ēw-tāg bawišn’; u-š wāspuhragānīh[3] a-wēnišnīg ud a-girišnīg.

ud az ‘dādār dahišn’ dām fradom pad ‘mēnōgīg bawišn’ būd: ī a-hambad <ud> a-wēnišnīg ud a-girišnīg.[4]

ud pad ham-bawēnīdārīh[5] ī bawišnīgān, ō gētīgīh wašt[6]: ī wēnišnīg girišnīg.

ān paydāgīh az-iz ēn ka ‘gētīg čiš’ —wēnišnīg ud girišnīg— ka az ‘gētīg wēnišnīg ud girišnīg’ wišāyīhēd, abāz ō bun-bawišn, a-wēnišnīg a-girišnīg mēnōg —ast ī-š bun— šawēd.

ud ‘rōšn mēnōg’ pad ‘garm xwēd nērōg’ <ō>* ‘zīndag čihrīh’ <ud>, az ‘a-hambad mēnōg bawišn’ ō ‘ham bawišn’ ān <ī>* gētīg [V: ˣgētīgīh] waštan ud šāyistan.[7]

ān ī nūn-iz hamāg gētīg,[8] pad-stīh winnardīh az ham nērōg.

99.8 ud ‘tār mēnōg’, marg-gōhr, sard-hušk, druwandīh rāy, ham ō ‘ham-bawišnīg gētīgīh’ [V: stīh] madan nē-šāyistan.[9]

ān ī ō ‘paydāg stīh’ madan nē ‘xwēš gōhr’, bē, ‘jud-gōhr paymōgīh.[10],

čiyōn ān ī padiš, nāmčišt ‘gilistag[11] dēw’ kālbodōmandīh[12] grift; <ud> ān ī gurg xrafstar paymōxt-dārēnd, nē xwēš gōhrīh rāy —čiyōn ‘stīh[13] rōšn dēsagān’ ō frašagird paywandēnd[14] nē bē ān ī ‘dēw kālbod’ pad hazangrozim ī zarduxštān bē-škastan ud a-baydāgihistan.[15]

99.16 ud ān ī ‘gurg kālbod’ pad ‘bun hōšīdar[16] hazārag’, ud ān <ī> ‘gaz(?)[17] [V: ˣwazaγ] kālbod’ pad ‘bun hōšīdarmāh[18] hazārag’ škīhēd.

abārīg druzīh ī andar ‘rōšn tōhmag’ <az>* ‘tanōmandīh[19] kirb’ dwārēnd.

pad judāgīh ī jud-jud kirb <ud> gyān az tan, čiyōn-šān gētīg abāz ō gētīg ud mēnōg abāz ō mēnōg hamē gumēzīhēd; andar-mayān druz abesīhistan.

99.22 ud pad ‘hōšīdarmāhān[20] hazārag frazām’ rasišnīg sūdōmand ī pērōzgar; pad[21] ēw-kardagīh[21] az tanōmandān kirb frāz-mālīhēd[22] ud abāg-bun[23] druz[24] škīhīdan[25] abesīhīdan; weh-dēn paydāgīh.

یادداشت‌ها

1. AYT'-sp^{ɔ}s(?).

_ sunj,III,pāz,۱۲۵.۶): sәpāsī.

_ de MENASCE,TLD,107): (spās) hommage ....سپاس.

_ (م): hast-^{x}stī; V: ^{x}stīīh(= stī + īh).

2. ^{ɔ}y hm-bwt'.

_ de MENASCE,TLD,107): (ahambūt) sans rivale ... .بی‌رقیب.

3.

_ پس از این، ۹ واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین سامان:

[AYT' y HWE-t' mynwk W dhšn' AYT' y ^{ɔ}y-hmbwt'].

4. ^{ɔ}y OHDWN-šn-yh.

_ (م.به پیروی از روند سخن): ^{xɔ}y-OHDWN-šnyk / a-girišnīg.

5. hm-YHWWN 'yny-t^{ɔ}l-yh.

_ B (72.21): hm-YHWWN-yny-t^{ɔ}l-yh.

6. wšt' y.

_ sunj,III,pāz,۱۲۵.۱۶): vaštә.

_ de MENASCE,TLD,107): (višt) elle passe.......... ....آن(= آفریدگان) منتقل می‌شود.

7. š^{ɔ}stn'.

_ sunj,III,pāz,۱۲۶.۴): šāiīәt.

_ (م): šā<yi>stan; V: šastan.

8. gytyk̲ [gytyk̲].

9. LA š^{ɔ}stn'.

99.11 10. ptm^{ɔ}nyk.

_ de MENASCE,TLD,107): (^{x}patmōkīh) un revêtement ....یک پوشش.

99.12 11. glystyk.

_ (م): gilistag ... .دیوخانه،تاریک‌خانه‌ی دیوی.

99.12 12. k^{ɔ}lpt' ^{ɔ}wmndyh.

_ B (73.7): k^{ɔ}lpt'^{ɔ}wmndyh.

99.14 13. gyty̲dy̲y̲.

99.14 14. ptwndynnd.

99.16 15. ^{ɔ}-p̄yt^{ɔ}k yhstn'.

_ sunj,III,pah,۱۱۴.۴): ^{ɔ}-p̄ytt^{ɔ}k-yh-stn'.

99.16-17 16. hwšyt^{ɔ}l m^{ɔ}h.

_ sunj,III,pah,۱۱۴.۴): hwšytl.

99.17 17. gz.

_ sunj,III,pāz,۱۲۶.۱۹): gaz.

_ sunj,III,Eng,133); all (animals) that sting.

_ de MENASCE,TLD,107): (^{x}vazag) crapauds ...وزغ‌ها.

_ (م): V: gaz<ān>................ ....گزندگانِ اهریمنی.

99.18 18. hwhšytlm^{ɔ}h.

99.19 19. tn'^{ɔ}wmnd^{ɔ}n'.

_ de MENASCE,TLD,107): (tanōmandān) corporéité .. .. جسمانیت، تنْ‌بودگی، تنْ‌مندی.

99.22 20. hwšytlm^{ɔ}hn.

_ (م): hwšytlm^{ɔ}h<^{ɔ}>n / ^{x}hōšīdarmāh<ā>n.

100.1 21. PWN ^{ɔ}ywklt-k-yh.

_ (م): pad ēw-kardagīh.

22. pr$^{\text{ↄ}}$c m$^{\text{ↄ}}$lyhytn' / frāz-mālīhītan.

_ sunj,III,Eng,133): be cleared away.

_ Λ⟶KAPADIA,GPV,419): (frâz-mâlêt) rubs forth, cleans forth, wipes out.

23. [LWT' E] LWTE bwn.

_ de MENASCE,TLD,107): (apāk bun) comme au principe(??)........................همان‌طورکه به اصل.

_ (م): abāg-bun........................از بیخ و بن، از ته، ازبیخ.

24.

ـ پس از این ۱۲ واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین سامان:

[pylwkl W PWN $^{\text{ↄ}}$ywkltkyh MN tn$^{\text{ↄ}}$wmnnd$^{\text{ↄ}}$n klp' pr$^{\text{ↄ}}$c m$^{\text{ↄ}}$lyhyt' LWTE bwn dlwc'].

_ Λ⟶sunj,III,pah,۱۱۴،۱۰).

25. šk-yh-ytn'.

_ sunj,III,pāz,۱۲۷،۴): šakiiaitan.

_ sunj,III,Eng,133): broken.



106. abar pāyag ī mayān 'pahlom rāyēnišnīh' ud 'wattom rāyēnišnīh' ī mardōm, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۱۴);B (73.16); ت ۶۶ (۷۷-۲۱); MD (100.5).

100.8 hād! pahlom rāyēnišnīh ī mardōm, pad čand andar gumēzagīh šāyēd, spurr-wēnīh[1] ī-š āsn-xrad.

ud wattom rāyēnišn <ī>* mardōm pad druwandīh.

ud pāyag ī mayān ēn dō rāyēnišn, čahār[2] guft-ēstēd:

1. gōšōsrūd-xrad;

2. kunišn ud pahrēzišn hammoz <hamēšag> dōst[3];

3. ud pad-pādixšāyīh az wināh abāz-dāštār sālār;

4. ud gišnag zīwišnīh.[4]

100.13 ud padisārīg[5] abar-guft-ēstēd kū abar mardōm 'fradom pahlomīh' āsn-xrad;

ud kē az āsn-xrad anōdag, dudīgar pahlomīh gōšōsrūd-<xrad>*;

ud kē az-iz gōšōsrūd-xrad bēgānag, sidīgar pahlomīh ān ī pahrēz <ud> kunišn hamēšag hammōxtār dōst;

ud kē pad-iz ēn-iz škōh, čahārom pahlomīh,[6] az

winãh abāz-dāštār pādixšāy.

ud kē ēn-iz nēst, ā-š, gišnag-zīwišnīh pahlom; kū mā[7] —pad wēš zīwišnīh <ud> pad tuhīgīh ī az pahlomīh— winahīhād <ud> rasād[7] ō 'wattom rāyēnišnīh', ī ast druwandīh.

—————— یادداشت‌ها ——————

1. spwl HZYTW-yh.
– sunj,III,Eng,۱۳۴): the best possible manner.
– de MENASCE,TLD,108): (spūr vēnīh) la vision parfaite .. .. بینش کامل.

2. TLTA.
– sunj,III,pah,۱۱۵،۱): TLTA.
– de MENASCE,TLD,108): de trois........... (هست)سه.
– (م): ˣcahār.

3. hmwz' ym(?) dwst'.
– sunj,III,pah,۱۱۵،۲-۳): hmwz' dwst.
– de MENASCE,TLD,108): (ˣhamēšak hamūxtār dōst).
– Λ↔MD (100.17): hamēšag hammōxtār dōst.

4. gšnk' zyw-šn-yh.
– sunj,III,pāz,۱۲۷،۱۶-۱۷): gaiiōzīuuašniia.
– Λ↔ محصل،راشد،بهمن‌یسن،آوانویسی،VI,2): gišnag-zīyišnīg

dah kū druwandīh ud rāh ī dušox nē wirāyēnd.

100.13 5. ptysᵓlyk.
– sunj,III,pāz,۱۲۷،۱۷): patəgī-yāuuariia.
– sunj,III,Eng,134): in all places.
– de MENASCE,TLD,108): (pasārīk) En conséquence .... در نتیجه.
– (م): padisārīg .... از اساس،ازبن،ازآغاز،بیش از هرچیز.
– Mach,CPD): (padisār) begining, basis.
– (ف.ز.پ،فره‌وشی): (patsār) .... نتیجه،پی،عقب.

100.17 6. pᵓhlwm.
– (م): pᵓhlwm<yh> / pahlōm<īh>.

100.19-20 7. AYK AL —...— wnᵓsᵓt YHMTWN-ᵓt.
– (م): kū mā wnāh<īh>ād rasād = kū mā-winah<īh>ād <ud ma>-rasād.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

107. abar rāh ī nazdīk būd ī ō yazd, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۱۵); B (74.6);
۶۶ت (۷۸-۱۳); MD (101.1).

hād! rāh ī nazdīk būd ī ō yazd, ī abērtar pad dō:

1. ēk pad dānišn,

2. ēk pad wurrōyišn.

u-šān rāh kē har dō ***xwārdārīh***[1] ***ī nēkīg ī gētīg ī brīdag az nēkīg ī mēnōg***[2] ....

............srāyišnīh āwām..........

.......u-šān abzār sē:***I.hunsandīh, II.ud bārestānīh,***[3] ***III.ud tuxšāgīh.***

ōh-iz nazdīkīh ī yazd pad yazd-šnāsīh; ud šnāxtan ī yazd pad dānišn bawēd <ud> wurrōyišn;[4] pad gyān ī xwadīhā wēnišn, ī az a-pardagīh,[5] ī-š wēnišn ham mādag, <ud> čim[6] nimunag dānišn[6]

'tan sōhišnīg wēnišn' ān a-pardagīh[7] az 'pēš gyān wēnišn' abar-dāštan[8] pad waran ud āz ud arēšk ud kēn ud nang ˣud abārīg druzān, ī āšōftār ud wānīdār ud appurdār-iz[9] hēnd <ud> dānišn az tan bē kardan; ī andar nēkīg ī gētīg brīdag[10] az nēkīh[11] <ī>* mēnōg pad rāh-dārīh ēstēnd.

65.3 pad xwārdārīh[1] ī ān nēkīg ī gētīg[12] <ī brīdag az nēkīh ī mēnōg>* pad ˣkušišnīh padīrag wadīg(?)[13] [V: ˣham-badīg] ī āwām; čiyōn pad xrad padīrag waran, pad[14] hunsandīh padīrag āz, pad srōšīgīh padīrag xēšm, ud pad dādīgīh[15] padīrag arēšk <ud> pad hu-abarīh padīrag kēn; abērtar pad 'dānišn abzārān' _sē, ī ast: hunsandīh <ud> bārestānīh[16] ud tuxšāgīh_ šāyēd hamē <.........>*, tā nišīnēnd[17] az ān zamān[18] ēn druzān.

65.9 xwārdārīh[1] ī bawēd nēkīg ī gētīg ī brīdag az nēkīh ī mēnōg, wišōbīhēd ān ī 'druz ajgahānīh' ī andar 'mardōm tan'; hu-abar-dārišnīh[19] ud hu-abar-ēstišnīh[19] bawēd; ī druzān andar tan nihuftag bawēnd.

az[20] pardagīh ī gyān wēnišnīh wišāyīhēd,[20] ud wišāyīhēd 'gyān čašm' ō abērtar dīdan <ud> šnāxtan <ī>* yazdān; dōstīhēnd ō yazd ud nazdīkīhēnd awiš.

65.15 ud kēšdārān kē: „'pardagān ī gyān čašm' az 'wēnišnīh abāz-dāštār' yazd andar mardōm kardan„ kēš[21] ī-šān,[21] „yazd a-kām yazd-šnāsīh ī mardōm„, ud pad ān ī-šān kēš, yazd, yazd-šnāsīh ō mardōm framān būd saxwan, framān ō kām hambasān-iz: frēftār-iz ī <abar>* mardōm ud afsōsāg ī padiš guftan, <ud> yazdīh aziš bē guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

1. hw^{ɔ}ld^{ɔ}lšnyh.

_ de MENASCE,TLD,108): (xvārdārīh) est mépri. …

.... .هست‌کوچک‌شمرده‌شده

2.

_در هر چهارنسخه‌ي در دسترس ما از دینْ‌کرد، در این روایت، پس از این، بُنْ‌نوشتِ پهلوی از میانه‌هاي کرده‌ي ۷۴ ادامه می‌یابد. برابرِ روشنْ‌نویسیِ سنجانا، این دو روایت (۷۴ و ۱۰۷)، بنا به دلایلي ناشناخته، از میانه قیچی شده‌اند و بخش‌هاي بریده‌شده جا-به-جا شده‌اند. ولی ما (=گزارش‌گرِ کنونی)، هم در آوانویسی و هم در ترجمه، سخنِ پهلوی را برابرِ روندِ سنجیده و خِرَدْوَرانه‌يِ آن پی‌گرفته‌ایم: بدین آیین که پاره‌نوشتارهاي جا-به-جا شده را در جاي بایسته‌ي خود گذارده و گزارده‌ایم (م).

_ ۸ ⟶ یادداشت‌ها،74,5.

3. b^{ɔ}lst^{ɔ}nyh.

_ sunj,II,pāz,۷۸،۱۳): barəstāniia.

_ de MENASCE,TLD,108): (bālistānīh) la magnanimit

.... .اعلائیت

_ (م): bārestānīh.. .شکیبایی

4. PWN d^{ɔ}nšn' YHWWN-yt' w ylwdšn'.

_ (م): V: pad dānišn bwēd <ud pad>* ˣwurrōyišn.

5. ^{ɔ}-pltk-yh.

_ sunj,II,pāz,۷۸،۱۷): apartəgiia.

_ sunj,II,Eng,80): unveiled.. .... .بی‌پرده

_ de MENASCE,TLD,109): (apartakīh) il n' y a pas de voils.................................... .وجود ندارد پرده‌های

64.20 6. cm nmwnk d^{ɔ}nšn'.

_ sunj,II,pāz,۷۸،۱۷-۱۸): čəm namūnə dānəšnə.

_ sunj,II,Eng,80): as an exaamplor of the eye of wisdom.

_ de MENASCE,TLD,109): une connaissance analogique .... .هست شناختي تمثیلی

64.21 7. pltk'.

_ (م): <^{ɔ}>-pltk'-<yh> / <a>-pardag<īh>.

_برای درستي قرائتِ ما نگاه کنید به، ادامه‌ي همین روایت (۱۰۷)، چاپِ مَدَن برابرِ با 64.2(م).

64.21-22 8. QDM d^{ɔ}štn' / abar-dāštan.

_ KAPADIA,GPV,147): (apar-dâštan) to keep upon, to hold upon, to cover up.

_ (م): abar-dāštan .... .برداشتن، زایل کردن

64.23 9. ^{ɔ}pwlt^{ɔ}l-c.

65.1 10. blytk'.

_ sunj,II,pāz,۷۸،۲۳): baritə.

65.1 11. nykyh [gytydy] mynwk.

65.3 12.

_پس از این ۸ واژه‌يِ فزونْ‌نوشته، بدین سامان:

[W hw^{ɔ}ld^{ɔ}lšnyh y ZK y nywkyk y gytydy].

65.4 13. tyk.

_ sunj,II,pah,۷۳،۸): tkyk.

_ sunj,II,Eng,81): to make of no.....good.

_ de MENASCE,TLD,109): (ˣvatīk) pervers..........

.... فاسد، سر و تبه، بد.

_ (م): V: <ham-ba>dīg = ˣham-badīg ..... اهریمن، دشمن.

4. [PWN] PWN.

5. d^{ɔ}t' ykyh.

_ sunj,II,pah,۷۳،۱۰): d^{ɔ}tykyh.

6. b^{ɔ}lyst^{ɔ}n[yk]yh.

7. YTYBWN-d.

8. MN ^{ɔ}n-zm^{ɔ}n'.

_ sunj,II,pāz,۷۹،۷-۸): mən. ān-zamān.

_ de MENASCE,TLD,109): (hac huzamān ??) toute le temps............ تمام مدت زمانی.

_ (م): az ān zamān.

9. hw-QDM d^{ɔ}lšnyh y W hw-QDM YKOYMWN-šnyh / hu-abar-dārišnīh [i] ud hu-abar-ēstišnīh.

_ sunj,II,Eng,81): owe it to their being attracted towards the happiness of this wirld.

_ de MENASCE,TLD,109): (huapar-dārišnīh ut huapar ēstišnīh) il y aura maintien et permanence(??) ..... وجود خواهد داشت نگه‌داری و پایداری ....

_ با سخنواره‌ی abar-dārišnīh ud abar-ēstišnīh در گزارشِ پهلوی خرده‌اوستا نیز رو-به-رو می‌شویم، نک:

_ خرده‌اوستا، دستنویس ج ۱، خورشیدنیایش، ۲۷،۲-۵): abar ka xwaršēd nē ul-waxšišnīh, kū ham-bun-iz ī-mān ˣardīg-tar āyē, ēg dēw harwisp ˣmurnjēnēnd, kē hēnd haft-kišwar; nē kas ʿmēnōg dād' ud any astōmand „abar-dārišnīh ud abar-ēstišnīh„ hast.

_ گزارشگرِ پهلویِ خرده‌اوستا، عبارتِ بالا را در ترجمه‌ی عبارتِ اوستایی زیر آورده‌است:

_ خرده‌اوستا، همان، ۲۶،۱۲): yēiti. zī. huuarə. nōit. uzuxšiieiti. ata. daēuuō. vīspā. marənčinti. yā. hənti. haptō. karəšauuō. huua.

nauua. čiš. mainiiauua. yazata. a. huua. „astuuainti.„ „paiti.„ dram. nōit. „paitištam.„ vītənta.

«اگر خورشید برنمیدمید، هرآیینه نیروهای پلید و تباهنده هر چه را که در سراسرِ هفت کشور است نابود و تباه می‌کردند.

و هیچ یک از ستودگانِ مینوی نمیتوانستند در برابرِ آن‌ها «پایداری کنند» و این جهان را «نگهداری نمایند».

[برابر ترجمه‌ی دکتر حسین وحیدی، خرده‌اوستا، خورشید نیایش].

65.12 20. MN pltkyh y HYA wynšnyh y W ŠLYT-^{ɔ}yh.

_ (م): az pardagīh ī gyān, wēnišnīh ˣwišāyīhēd .... بصیرتِ جان (wēnišnīh) از بندِ حجاب‌ها(ی جان) رهایی می‌یابد ......

65.16 21. kyš [ZK] ZK-s^{ɔ}n'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

108. abar hastīh ud čiyōnīh
<ī>* yazdān <ud> dēw,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۱۷); B (75.3):
۶۶ت (۷۹-۱۴); MD (102.5).

hād! yazdān, ham wimand[1] ī ʻruwān ī mardōm xwadīh' pad-gōhr.

u-šān čiyōnīh: xwarrah[2] ī a-gumēg tomīh,[2] dānāgīh ī a-gumēg duš-āgāhīh, ud wehīh ī a-gumēg wadīh, ud mēnōg[3] wāzišnīh ī srōšīg ōz ī[4] a-nizār.

ud pad ‚*xwarrah ī a-gumēg tom*‚ hu-čihrtom hēnd pad <wisp>* stī;[5] ī čiyōn xwaršēd pad ul-uzišnīh ud hu-kirbīh ud hu-dōysrīh; <ud> čiyōn ʻgēhān-frāxgar ī rād [V: ˣrad] ī xwadāy mardōm' — pad and-čand andar gumēzišnīh ʻkirb ōstīh'[6] šāyēd būd.

pad ‚*dānāgīh <ī>* a-gumēg duš-āgāhīh*, mēnōg wēnišnīg xwadīhā' bowandag wēnēnd xīrān; čiyōn rāh ī az axw ō mēnišn wišādag, mardōm rasišn ī ō mēnōg-wēnišnīh[7] — pad čand andar gumēzagīh šāyēd būd.

pad ‚*mēnōg-wāzišnīh ī srōšīg <ōz ī a-nizār>**‚ wāzānd[8] <..........>* kū-šān ō[9] kām-brādagīh(??) xēmān(??)[9] [V: ˣham-brādagīh xēmān] pad xwarrah-baxtārīh ō gētīgān; čiyōn tēz-wizīnīh(?)[10] <ī>* ʻmardōm mēnišn' abar xīrān.

102.19 pad ‚*wehīh ī a-gumēg wattarīh*‚, ān ī <..........>* [a-nizār ōz](?),[11] baxšēnd ray <ud> xwarrah ō dāmān; čiyōn: purr-xrad [V: ˣfrārōn], spūrrīhā āzād-gōhr, hu-xwadāy dahibed, waxšēnīdār ī gēhān pad ʻdād āzādīh kardārīh'

ud ast-iz ī ēdōn ʻahlaw ruwān' ka-š bē tan rasišn, ī pad ʻham wimandīh[12] <ud> čiyōnīh' abāg abārīg yazdān andar-iz tanōmandīh pad hunarōmandīh ī pahrēxtag[13] az āhōg, spūrrīhā[14] hu-mānāgīh ō yazdān.

ud dēw, hu-mānāg hēnd čihr ī gurg <ud> xrafstar.

103.3 u-šān čiyōnīh: tom ī a-jomā rōšnīh, ud duš-āgāhīh ī a-jomā dānāgīh, ud wattarīh ī a-jomā wehīh, mēnōg-dwārišnīh ī xēšmēnīg widarag abārōnīh.

ud pad ‚tom ī a-jomā rōšnīh‚, duš-čihr<tom>* hēnd;[15] čiyōn ān ī bazag-ēwēndom,[16] xrafstar ī rēmantom.

ud pad duš-āgāhīh ī a-jomā dānāhīh, mihōxtīg[17] wizīhēnd[18] <..........>*; čiyōn ān ī zīrdar[19] murnjēnīhēnd[20] xwad wizīhēnēd kasān.

103.9 pad ‚ʻmēnōg-dwārišnīh xēšmēnīg <widarag abārōnīh>*‚', dwārēnd <ō ....pad duš-farragīh rēzišn ō gētīgān>*; čiyōn duz <ud> stahmag.

az ‚wattarīh[21] ī a-jomā wehīh‚, pad duš-ōzīh murnjēnēnd[22] gēhān <ī>* ahlāyīh; čiyōn: dahišn-murnjēnīdār <ud> wizendgar(?)[23] ud jādūg ud ʻwattar

gēhān petyārag druwand' <ud> ahlomōγ <ud> sāstār <ud> gurg ud xrafstar.

ēdōn 'druwand ruwān':

frōd-murd tan pad 'dēwīg ud druzīg paymōg[24], ī az bazag-kār [V: ˣbazag-kārīh], <ud> pad dēwān ham-garzīh[25] andar tanōmandīh <ud> pad āhōgōmandīh ī dūr az hunar, mānāgīh ō dēw <ud> druz.

—— یادداشت‌ها ——

1. hm ymnd.

_ de MENASCE,TLD,109): (ham vimand) ont même dé finition .... دارند همان تعریف.

2. GDE y ᵓ-gwmyk-yh.

_ (م): xwarrah ī a-gumēg-<tom>īh.

_ Λ—>MD (102.10).

3. Wmyynwk.

_ sunj,III,pah,۱۱۷،۸): W mynwk.

4. ᵓwc'y ᵓ-nzᵓl.

5. yst'.

_ sunj,III,pāz,۱۲۰،۱۲): dītə.

_ sunj,III,Eng,136): of a good disposition.

_ de MENASCE,TLD,110):á leurs mains(?) دست‌های‌شان.

_ (م): <wisp>* ˣstī..... .... از <هر>* هستومندی.

6. klp' ᵓwst-yh.

_ (م): kirb ōstīh .... تقوم جسمانی،تقرِکالبدی،برجاهستیِ کالبدی.

قوام کالبدی <تا آن‌جاکه در جهانِ آمیخته با تازشِ اهریمن شدنی ست> . .

102.15-16 7. mynwg-wyn[b]šnyh.

_ sunj,III,pah,۱۱۷،۱۴): mynwk wynšnyh.

102.17 8. wᵓcᵓnd / wāzānd.

_ آینده‌ی التزامی، از بُنْ کنشِ wāzīdan، سوم باشنده‌ی جمع.

102.17 9. ᵓw'(?) khm(?) AH-m-kyh(?) hymᵓn.

_ (م): ō ˣham ˣbrādagīh xēmān..............................

.... (به‌منظور آن‌که) باتمرکز حواس(؟)(آماده‌برای‌فرّه‌ی‌یزدانی).

102.18 10. tyc-w cyyn'-yh(?).

_ sunj,III,pāz,۱۳۱،۳): tījə. čigūniia.

_ de MENASCE,TLD,110): (tēǰ cegōnīh ?) la pansée rapide(?)........................ اندیشه‌ی سریع.

_ (م): tēz-ˣwizīnīh(?) .... تندگزینشی،سریع‌الانتقالی <ذهن>.

_ (م) V: ˣtēz-ˣwēnīh(?).

102.19 11. [ᵓ-nzᵓl ᵓwc'].

_ سخنواژه‌ای را که درونِ قلاب نشان داده‌ایم، به گمانِ ما، به اشتباه، آنهم در اثرِ نابه‌جا نویسیِ کاتب، از جایی دیگر بدینجا آورده شده است (م).

102.23 12. hm ymndyh.

103.1 13. pᵓhlwyhtk'.

103.1 14. spwlᵓn'.

_ sunj,III,pah,۱۱۸،۴): spwl-yh.

_ de MENASCE,TLD,110): (ˣspūr) pleine ...... پر،کامل.

_ (م): V: spurrān.

_ (م): V: ˣspūrrīhā .... در فرآراستگی، به فراساختگی.

103.6 15. dwš-hcl-HWE-nd.

_ (م): V: dwš-ˣchl-HWE-nd / duš-ˣčihr-hēnd.

_ (م): V: duš-čihr-<tom>* hēnd.

_ (م): V: dwš-ˣch-ᵓmnnd / ˣduš-čihrōmand.

16. bck' ᵓdwyh'-twm.

_ sunj,III,Eng,138): highly sinful conduct.

_ de MENASCE,TLD,110): (bažak ayentom) au plus haut l'habitude de l'iniquuuité ....

.... دارند به‌بالاترین حدّ عادت بی‌دادگری.

_ (م): bazag-ēwēndom.

_ ارداویراف،آموزگار،17,9): (bazag-ēwēndom)...... بزه‌آیین‌ترین.

17. myytwhtyk.

_ sunj,III,pāz,۱۳۱،۲۲): miϕuxtī.

_ sunj,III,Eng,138): falsehood.

_ de MENASCE,TLD,110): (mītōxtīk) en trompant..

.... ضمنِ فریفتنِ.

18. [cyhynd] wcyhynd.

_ sunj,III,pāz,۱۳۱،۲۲_۲۳): čašiiənd.

_ sunj,III,Eng,138): preachers they teaches.

_ de MENWSACE,TLD,110): (vicēhend) ils enseigneant .... آنان آموزش می‌دهند.

_ Λ⟶ ف.ز.پ،فره‌وشی): (wičēhītan) .... یاددادن،تعلیم‌دادن.

19. zyl-tl.

_ sunj,III,pāz,۱۳۱،۲۳): zīrtar.

_ sunj,III,Eng,138): base manner.

_ de MENASCE,TLD,110): (zīrtar) le plus subtil ...

.... ظریف‌ترین.

_ د.ز.پ،آموزگار): (zīr-dar)............... .... زیرک‌تر.

103.8 20. mlncyhyt'.

_ (م): m<w>lnc<yn>yhyt / m<u>rnj<ēn>īhīd.

103.10 21. SL-tl-yh.

_ (م): SL<Y>-tl-yh / ˣwattarīh.

103.10-11 22. mlncynd.

_ (م): ˣmurnjēnēnd.

103.11 23. zynd(?).

_ (م): <w>zynd<kl> / <wi>zend<gar>(?).

_ چنین می‌نماید که جان‌مایه و معنایِ جمله‌یِ در نظر چنین باشد:

«هم‌چون آزاررسان و گزندرسان (ˣwizendgar) و جادوگری در کارِ گیهان».

103.14 24. ptmᵓnk'.

_ de MENASCE,TLD,110): (ˣpatmōk) revêtement ..

.... پوشش.

103.14-15 25. hm glcyh(?).

_ sunj,III,pāz,۱۳۲،۹): hamkarjəgī.

_ de MENASCE,TLD,110): (ham karpīh) de même figure............................ از همین کالبد.

_ (م): ham-garzīh; V: ham-garz<ag>īh.

_ Λ⟶KAPADIA,GPV,278): (ham-karchakîh) admixture, pollution by contact.

_ Λ⟶š.ne.š,2,67; Λ: 3,31): ham-garzagīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

109. abar[1] mēnōg ud gētīg dahišnān ī weh sūdgartar, abar az zyān pānagtar mardōm; az druwandīh bōzāg, pad ahlawīh burzēnāg, ud ān ī mardōm <ud> hammis abārīg dahišn ī weh abāz-waštīh aziš tar, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۱۹): B (76.7);
۶۶ص (۸۰-۲۱): MD (103.17).

hād! ‘mēnōg ˣud gētīg weh-dahišn’ sūdgartom, ud az zyān pānagtom,[2] ud, mardōm az druwandīh bōzāg <ud> pad ahlawīh burzāg [V: ˣburzēnāg], „dānāgīh„; ōh-iz „dānāgīh„[3] ‘weh-dēn xwadīh’: warzīh ud rādīh <ud> rāstīh ud spās-dārīh[4] ērīh šarm ud hunsandīh ud hu-abārīh[5] <ud> dād <ud> abārīg hunarān <ī>* wirāyišn ī gēhān <ud> kirbagīh <ud> ahlawīh <ī>* mardōm wihān.

ud ān-iz ī ‘dām-pānag <ud> parwardār xwadāyīh’: winnirdīh[6] ud kārīgīh pad dānāgīh.

‘mēnōg ud gētīg weh-dahišnān’ zyāngartom, ud ‘sūd pādīrānēnāgtom,[7] ‘mardōm kirbag <ud> ahlawīh’

abāz-dāštārtom, ud pad bazag <ud> druwandīh škarwēnāgtom „duš-āgāhīh„; ōh-iz „duš-āgāhīh„ ‘wattar dēn xwadīh[8]’: <ajgahānīh> ud penīh ud drōzanīh ud anespāsīh ud a-hunsandīh ud an-ērīh stahmagīh druzīh ud an-āmurzīdārīh[9] ud sāstārīh ud ahlomoyīh ud kayakīh ud karbīh ud a-dād ud abārīg āhōgān ī wišōbišn <ī>* gēhān[10] <ud> winah ud druwandīh ˣī mardōm wihān.

‘nērōg stahmagīh paydāgīh’ az duš-āgāhīh.

ud ‘dānāgīh bun’ āsn-xrad; ‘duš-āgāhīh bun’ a-rāh waran.[11]

104.15 ud ‘āsn-xrad <ud> hunarān bun’ „dādār-ohrmazd„. ān kē, yazd, pad xwēš wāspuhragānīh, ī hast a-bunīh [V: ˣhastīh bunīh], ī hu-čašmīh,[12] [V: ˣhu-ˣčāšīh(?)] ud mēnōgān mēnōgīh, wisp-āgāhīh wisp-tuwānīh ud wisp-xwadāyīh <ud> wisp-wehīh ī dādār dāštār, im gumān[13] šnāsēd, ōh-iz: „yazd-čiyōnīh pad stī šāyēd winnardan„.

wisp ī a-wēnišnīg, fradom čiyōnīh-šnās[14] yazd[15] hastīh-šnās-iz,[15] čē: „čiyōnīh pad-stī[16] šāyēd winnardan„.

wisp ī a-wēnišnīg, fradom čiyōnīh ud pas hastīh,[17] <..........>* u-š hastīh[17] az čiyōnīh šnāsīhēd.

104.23 kē yazd-šnāxtan gōwēd u-š čiyōnīh nē-dānēd, ayāb-š grift ī padiš abāz-waštag az ān ī ō yazd passazag, az yazd-šnāsīh dūr.

ud čē(?) [V: ˣkē] az čiyōnīh ī ʿa-wēnišnīgʾ hastʾ <ēč>* nē-dānēd, ī-š wēnišn ō hastīh ī ān čiš madan nē šāyēd kē-š grift; čē čiyōnīh ī hastīh,[18] abāz-waštag az ān ī hast, ī-š wēnišn nē ō ān hastīh,[18] <bē>* any ast kē ān griftīg čiyōnīh rasišnīg.

čiyōn, ka pad šahr-ē ī asp andar nē-hēnd, kas-ē gōwē kū: asp šnāsam; ud ka čiyōnīh <ī>* asp: „sōgōmand[19] ud, wāštar[20]-jōyān [V: ˣwāstar-jōyān] nēst ud, ...(?),[21] [V: ˣgōnag(?)] haft-pay ayāb panj[22]„ gōwē, az šnāxtan ī hastīh-iz[23] asp bēgānag hē.

kēšdārān kē: „yazd-šnāxtan gōwēnd„ u-šān kēš, abar čiyōnīh ī yazd ān ī ʿwadīh bunʾ [V: ʿwadīh <mardōm>* bunʾ], <ud> bazag-ēwēngar[24] ud pad any dahišn murnjēnīdārīh-iz [V: ˣmurnjēnīdār-iz] ō gētīg; abar dušox, az mardōm kē-š ʿwināh wihānʾ xwad andar-kardan rāy ʿfrēftīg, ī-š xwad ō dušox purr dwārīdan[25] ud jāwedān ēk-iz aziš nē-āmurzīdan <ud> padistwar[26]„.

ī-šān šnāxt(an): nē ān ī ʿwehīh bunʾ ud kirbaggar ud dām-dāštār <ud> ʿhamāg dāmān dahišn-bōzʾ <ud> ō ʿabēzag ud a-sazišnīh nēkīhʾ zāmēnīdār yazd, bē ān ī „purr-bazag ud ʿhamāg wadīhʾ ud ʿdām murnjēnīdārʾ ahreman ast„; ud az yazd-šnāsīh ōwōn bēgānag hēnd čiyōn bēgānagīh ī ōy asp-šnāsīh gōwēnd, <ud>, čiyōnīh <ī>* asp abāz-wąštag nišān dahē az šnāsīh(?) [V: ˣnišānīh; V: ˣnišānag] ī asp.

یادداشت‌ها

103.17 1.

ـ فهرستِ سرشتْ‌نشان‌هایِ بِهدینی و بددینی، برابرِ با نوشت‌ـو‌ـگزارِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کردهٔ ۱۰۹:

wattar dēn xwadīh	*wēh dēn xwadīh*
<ajgahānīh>	warzīh
penīh;Λ: wanīgarīh	rādīh
drozanīh	rāstīh
anespāsīh	spāsdārīh
an-ērīh	ērīh
<a-šarm>	šarm
a-hunsandīh	hunsandīh
<duš-abarīh>	hu-abarīh
a-dād	dād
stahmagīh	<mihrīh>
druzīh	aštagīh
an-āmurzīdarīh	āmurzīdarīh
sāstārīh	<šahryārīh>
ahlomōγīh	<māzdesnīh>
kayakīh	<āzād-mardīh>
karbīh	<pasušhurwarīh>

ـ همستیزنده‌هایی که درونِ پرانتزِ گوشه‌دار < ....> نوشته شده‌اند، آن سرشتْ‌نشان‌هایی اند که نویسندهٔ دینْ‌کرد در این روایت (۱۰۹) آن‌ها را نـنویسانده است ولی در دیگرِ بخش‌هایِ دینْ‌کرد سیاهه‌ای از آن‌ها را برنشان داده است (م).

2. zydɔn pɔn-twm.
_ sunj,III,pah,۱۱۹،۵-۶): zydɔn' pɔnktwm.
_ sunj,III,Eng,139): preserves.....from harm.
3. KN-c dɔnɔk.
_ (م): KN-c dɔnɔk<yh> / ōh-iz dānāg<īh>.
4. spɔsdɔylyh.
5. hw-ɔp̄lyh.
_ sunj,III,pāz,۱۳۳،۴): xvuāwariia.
_ sunj,III,Eng,139): patience.
_ Mach,CPD): (xwābarīh) beneficial.
ـ نویسندگانِ دینْ‌کرد، در جای‌جای این نامه، واژه‌یِ متضادِ hu-abarīh را duš-barīh نوشته‌اند، و گاه آن را با دیسه‌یِ هزوارشی برنوشته‌اند؛ از این‌روی خوانشِ خِردپسندانه‌تر این واژه و نگارشِ توانستی که hu-abarīh باشد نه xwābarīh (م).
6. wynltyh.
_ sunj,III,pah,۱۱۹،۱۰): wynltkyh.
_ sunj,III,Eng,139): a doer of works of improvent.
7. pɔtyylɔn' yynɔk twm.
_ sunj,III,pah,۱۱۹،۱۲):ɔnɔktwm.
_ (م): ˣpādīrānēnāgtom .... واپس‌افکننده‌ترین.
8. hwt'k-yh.
_ de MENASCE,TLD,111): (ˣxvatīh) l'essence ... جوهر.
9. ɔn-ɔmwltɔlyh.
_ sunj,III,pāz,۱۳۳،۱۶): an-āmūrjitāriia.
_ de MENASCE,TLD,111): l'inhumanite .... نامردمی.

ـ چنین می‌نماید که سنجانا واژه‌یِ در نظر را an-āmurzīdārīh و دومناس، anamardōmīh خوانده‌اند.
ـ در پایانِ این روایت (۱۰۹)، نویسنده، در خُرده‌گیری بر آن نوع از بددینی که یکی از مبانیِ اعتقادی‌اش «رهایی نیافتنِ ابدیِ مردم از دوزخ است»، نیامرزیدگی را برایِ «آن کیش» عیبیِ زیرینْ‌بنیاد می‌شناسد ـ همین کرده بند ۱۲، چاپ مدن برابر با 105.14 ـ از این روی گزینشِ قرائتِ an-āmurzīdārīh ، با درونه‌یِ سخنِ این روایت نزدیک‌تر است (م).

104.12 10. wšwpšn' gyhɔn' [wšwpšn' ghɔn].
104.15 11. ɔ-lɔs wln'.
_ sunj,III,pāz,۱۳۳،۲۲): arās-i varūn.
_ sunj,III,Eng,140): the evil passion of the perverse path.
_ Zaehner,Zurvan,194): (dušākāsīh [i] bun arās varan) thesource ofwrongknowledgeisVaranwhichhas no path.
_ Λ↔MD (154.11-12): a-rāh waran.
104.16-17 12. [hw]hw-cšm-yh.
104.18 13. LZNE gw'' mɔn'.
_ de MENASCE,TLD,112): (ˣagumān) sans aucun doute........... .... بی‌هیچ تردید.
_ (م): im gumān.... .... این‌گزاره،این‌قضیّه،این‌اعتقاد.
104.20 14. cygwnyh šnɔ...(?).
_ (م): čiyōnīh šnā<s> .... شناسنده‌یِ چِئودی (مهّیت).
104.20 15. yzdt' AYT' y šnɔs-c.
_ (م): yazd hastī<h> šnās-iz..........................
.... در ضمن هست شناسنده‌یِ هستیِ ایزدی.
104.21 16. PW-st y.

_ sunj,III,pah,۱۲۰،۵): PWN gytyk.

_ sunj,III,pāz,۱۳۴،۷): pauuan. gaētī.

_ de MENASCE,TLD,111): (ˣpat stī) comme un être individuel .... همچون موجودي فردی.

_ (م): pad-stī......... در تکینگی‌اش، درتفرداش،درهستندگي ویژه‌اش.

_ Λ⟶MD (104.19).

17. AYT' y.

_ (م): hastī<h>.

18. AYT' y.

19. swkᵓwmnd.

_ sunj,III,pāz,۱۳۴،۲۲): daēni. humanaṇd.

_ sunj,III,Eng,141): a female horse.

_ de MENASCE,TLD,112): (sōkōmand) sombre .. سیاه.

_ ف.ز.پ،فره‌وشی): (sūkōmand) ...... شاخ‌دار،دارايِ شاخ‌هايِ بزرگ.

_با واژه‌يِ sōg در بُنْدهش نیز رو-به-رو می‌شویم، آنجا که نیاکانِ فریدون را برمی‌شمرد:

_ Λ↔بندهش،۲ ت د،۲۲۹،۴-۵): aswiyān sōg gāw.

_آیا واژه‌يِ sōg توانستي که با «شاخ» در فارسی از ریشه‌يِ سانسکریتيِ śākhā پیوندهایی داشته باشد؟

_گفتني ست چون سخن بر سرِ کسي ست که فراگفتِ (=ادعايِ) اسبْ‌شناسی دارد ولی شناختْ‌نشان‌هايِ آن را نمی‌داند و نمی‌شناسد، این ادعا که: ***«اسب سیاه است»*** شگفتيِ کسي را بر نمی‌انگیزد و در ضمن خبر از اسب‌ناشناسيِ کسي نمی‌دهد؛ ولی اگر بگوید که ***«اسب هستومندي شاخ‌دار است و جونده‌يِ علف نیست و پنج و یا هفت پای دارد»*** به روشنی خبراز اسب‌ناشناسيِ گوینده دارد (م).

20. wᵓštl.

_ Mach,CPD): (P wāš) straw, fodder.

_ Mach,CPD): (wāstar) pasture, fodder.

_ de MENASCE,TLD,112): (vāštar) fourrage .... علوفه.

105.8 21. ......(?) / [illegible]

105.8 22. pync.

105.9 23. AYT'y-c.

105.11 24. bck' W ᵓdwkl.

_ de MENASCE,TLD,112): (ēvkar) tout ensemble(?) .... من‌حیث‌المجموع.

_ (م): bazak-ēw<ēn>-gar.

_ (م): V: bazak-ēw<ēn>-k<ā>r.

_ Λ↔آموزگار،ارداویراف،17,12): (bazak ēwēn)........ گناه‌آیین.

105.13 25. pwl dwbᵓlytn'.

_ (م): purr-dwārīdan.

_ Λ↔DKIII.ch.209 = MD (228.20).

105.14 26. ptstwbl.

_ de MENASCE,TLD,112): (patestvār?) est menacé. .... هست تهدید شده.

_ ف.ز.پ،فره‌وشی): (patist; V: patēst) .... تهدید.

_ Mach,CPD): (padisr) promis, wow.

_ KAPADIA,GPV,497): (patast) warning.

_کاپادیا، در واژه‌نامه‌يِ وندیداد، راه‌می‌نمایاند و بازمی‌گرداند به جمشید دستور منوچهر:

_ (patast) .... اخطار، هشدار.

_ (م): padistwar .... وعده‌يِ حتميِ الهی.

_ Λ↔DKIII.ch.208 = MD (228.20); Λ: MD (228.22).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

110. abar kirbag xwāyišn ud ayābišn, <ud> wināh-warzīh ēwēnagān; ud wizīr ī abar ǰud-ǰud ēwēnag, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۲۱); B (78.2); ۶۶ت(۸۲-۲۰); MD (105.21).

hād! kirbag xwāyišn <ud> ayābišn, a-xwāyišnīh ud an-ayābišnīh ēwēnag čahār:

1. xwāhāg <ud> ayābāg,

2. xwāhāg <ud> nē-ayābāg,

3. nē-xwāhāg <ud ayābāg>,

4. nē-xwāhāg ud nē-ayābāg.

ud wizīr ī padiš ēn:

1. xwāhāg ud ayābāg: bōzišnīg ud burzišnīg; čiyōn kē-š zarr xwāst ayāft; bē-ēstēd bōzišnīgīh az xwāyišn, burzišnīgīh az ayābišn.

2. bē-xwāhāg nē-ayābāg: bōzišnīg nē burzišnīg; čiyōn kē-š zarr xwāst nē ayāft; bōzišnīgīh az xwāyišn, ud a-burzišnīgīh az nē-ayāftan.

3. [bē](?)-nē-xwāhāg ud ayābāg: burzišnīg a-niyāb, bōzišn bōxtag.

4. nē-xwāhāg nē-ayābāg: nē-bōzišnīg ud nē-burzišnīg.

wināh-warzīh, ēwēnag saxwan ōšmurišnīg čahār:

106.10 *1.* pad wināh-warzīh ērangīg[1] ud bōzišnīg;

2. pad wināh-<warzīh ērangīg> ud a-bōzišn;

3. pad wināh-warzīh an-ērangīg <ud> bōzišnīg;

4. pad wināh-warzīh an-ērang ud a-bōzišn.

1. ān ī pad wināh-warzīh ērangīg bōzišnīg: 'ēbgatōmand mardōm'; u-šān ērangīgīh az 'kāmag wināh-warzīh', u-šān bōzišnīgīh ān ī pad tan <ī>* pasēn, az ān če-šān wināh pad awištāb ī az 'ēbgat drūxtīgīh(?)[2] [V: ālūdagīh'] andar 'stahmag hamēmāl ālūdagīh' ī pad 'wināh wihān[3]' ī andar-kard; če paydāg kū „dahīg„-iz(?)[4] [V: ˣdahāg-iz] abāg garān-wināhīh abdom ān a-hūīh(?)[5] [V: wīnāhīh] ō bōzišn rasēd.

106.18 *2.* ud ān ī pad wināh-warzīh ērangīg <ud a>-bōzišn:[6] dēw hēnd; u-šān ērangīgīh az xwad-gōhrīh, ud a-bōzišnīh az wardēnīdan[7] nē šāyistan ī-šān tom-<gōhrīh>* ō rōšn-gōhrīh; če paydāg kū „frasyāb[8] ī dēw-mardōm„[8] ō bōzišn ī az 'wināh pādifrāh' nē-madan.

106.22 *3.* ud ˣan-ērang <ud> bōzišnīg: aburnāyag ī azēr hašt-sālag ud a-bōy; ˣan-ērangīh <ī>* aburnāyag,[9] az
107.1 a-madagīh ī-š xwēš kadag(?)[10] [V: kodagīh(?)] ō paymān; ud a-bōy, az agārīh ī-š ōš; bōzišnīgīh

abāz-rasišnīgīh ī-š ruwān ō 'xwaršēd pāyag' rāy.

4. an-ērang ud a-bōzišn: andar mardōmān nē windišnīg[11] [V: nē-^{x}nišānag]; bē hēnd an-ērang ud a-niyāz bōzišn: abēzag mēnōgān yazdān.

یادداشت‌ها

ɔn-ɔylng.

_ sunj,III,pah,١٢٢،٥): ɔ-ɔylngyk.

_ Λ⟶MD (106.12).

nylnggyyygyh(?) V: Wdlwhhykyh(?).

_ sunj,III,pāz,١٣٧،٥): nīrū-xvuuāhiiāh.

_ de MENASCE,TLD,113): (^{x}druxtīkīh) la rudesse ..

....خشم‌کنشی، خشونت.

_ (م): V: ^{x}ālūdagīh(?).

_ (م): V: ^{x}ērangīgīh(?).

whɔn y.

_ de MENASCE,TLD,113): (āhang) l'attrait. آهنگ،کشش.

_ (م): V: wihān .... بُنْ‌انگیز، علت، انگیزاننده‌ی بنیادین.

dɔhyk-c.

_ sunj,III,pāz,١٣٧،٨): šədīc.

_ sunj,III,Eng,143): even the Dévs.

_ de MENASCE,TLD,113): (dahīk) l'homme grossier

....آدم زشت‌کار.

_چنین می‌نماید که نویسنده‌ی این روایت، سخن‌گوشه به «دَهیکِ نـومن» / dahīg nōman دارد(م).

106.17 5. .....(?).

_ sunj,III,pāz,١٣٧،٩): āhū.

_ de MENASCE,TLD,113): (^{x}āhang) l'attirance.. آهنگ.

_ (م): V: ^{x}a-hūīh(?)........................ آن نانکویی‌ها(؟).

106.18 6. bwcšn'.

_ sunj,III,pah,١٢٢،١٤): ɔy-bwcšnyk / a-bōzišnīg.

106.19 7. wlcynytn'.

_ de MENASCe,TLD,113): (^{x}vartēnītan) de changer.

.... برای تغییر دادن.

106.20-21 8. plɔsyɔpk' ŠDYA ANŠWTA-yh.

_ sunj,III,Eng,144): that Afrásiab though a man, had become a Déve.

106.23 9. ɔplnɔdyk.

_ (م): V: ^{x}aburnāyīh.

106.23 10. ktk.

_ sunj,III,pāz,١٣٧،١٨): kutak.

_ de MENASCE,TLD,114): (katak) demeure.... جایگاه.

_ (م): V: ^{x}kodakīh .... کودکی،صغارت، کودکوارگی.

107.3 11. LA ndšnk'.

_ de MENASCE,TLD,114): (nē ^{x}vindišnīk) ne s'en trouve .... یافت نمی‌شود.

_ (م): V: nē ^{x}nišānag(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

111. abar ēwēnag ī dahišn ī mardōm, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۲۳): B (79.4);
۶۶ ت (۸۴-۴): MD (107.5).

hād! dahišn ōh-iz 'mardōm ēwēnag' ēn-iz ˇcahār:

1. ēk ān ī mad <ō>* xradīg <ud> bōxt;

2. ēk ān ī mad ō xradīg ud škarwist[1];

3. ēk ān ī nē-mad ō xradīg ud zamānag pad abēzagīh ēstēd;

4. ēk ān ī <nē-mad> ō xradīg ud pad warōmandīh pāyag.

<ud wizīr ī padiš ēn:>*

1. ud ān <ī>* mad ō xradīg bōxt: zād <ud> widard ahlaw.

2. ud ān ī <mad> ō xradīg <ud> škarwist: zād ˣud murd druwand.

3. ud ān ī nē-mad ō xradīg ud zamānag pad abēzagīh ēstēd: ān ī ō zāyišn payrāstag ud a-zādag.

4. ud ān ī nē-mad ō xradīg <ud> pad 'warōmandīh[2] <pāyag>*': zād[2] ī andar gumēzagīh, ahlawīh ēmēd, druwandīh bīm.

——— یادداشت‌ها ———

107.7 1. šyklwst'.
_ sunj,III,pāz,۱۲۸،۶): šə̄grūnastə.
_ sunj,III,Eng,145.1): but imprisoned (in hell).
_ de MENASCE,TLD,114): (škarvist) ont trébuché.

107.14 2. wlᵓmndyh [Y̱LYDW-m] Y̱LYYDWN-t'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

112. abar *1.* wārān,

2. čim,

3. ud wihān,

4. bun-hambār,

5. ud rasišn,

6. ud framudār,[1]

7. <rāyēnīdār ud>* kārīgar,[2]

8. kārīgarān sālār,

9. ud xwadīh,

10. ud abzār,

11. ud 'petyārag spōxtār',

12. <wārān baxšišn>*,

13. sūd ud zyān,

14. (a) ud srešk ī xwurd, (b) ud <srešk ī>* stabr, (c) ud wafr,[3] (d) ud tagarg čim;

15. ud abzāyēnīdār,

16. ud kastār.

17. <ud sūdgar>*,

18. ud zyāngar,

19. <wārān kardārān>*,

20. <wārān petyāragān>*,

az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۲۴); B (79.12); ت۶۶ (۸۴-۱۲); MD (107.16).

108.1 hād! *1.* wārān az dādār.

2. čim, niyāzōmandīh ī gēhān nōg-nōg ō rasišn ī huškīh(?) [V: niyāzōmandīh ī gēhān nōg-nōg ō rasišn ī <xwēdīh, pad bē-burdan ī 'ebgatīg>* huškīh'][4] <ud>, gēhān pad xwēdīh bēšāzēnīdār ud waxšēnīdār az[5] <..........>*.

108.3 *3.* ud wihān,[5] az ēr pad 'garmīh nērōg' ud 'wād ōz' ul-barišnīg pad-bē-čihr[6] ī āb, <ud> abāz-madan ī āb pad-xwad-čihr ō ēr, az 'rāyēnīdār yazdān[7] tarāzišn baxšišn'

108.6 *4.* u-š bun-hambār, mādayān, worukaš[8] zrēh.

5. <u-š rasišn>*, rasišn tā 'abr pāyag' ud madan ō būm, <ud> abāz-rasišnīh tā-iz ō zrēh ī-š bun-hambār.

6. u-š framudār, dādār-ohrmazd.

108.9 *7.* ud rāyēnīdār[9] ud kārīgar,[9] az 'dādār framān': 'tištar ud sadwēs star' ud, wahman <ud> ardwīsūr[10] ud wād ud hōm ud dēn <ud> burz <ud> 'ahlawān frawahr'

8. abērtar kārīgarān sālār, tištar; u-š pad 'kārīgarān
108.12 sālārīh' abāg 'sadwēs star' zrēhān[11] rōdān čašmagān afš-dānān[12] [V: ˣāb-dānān] pad 'wād abzār' [V: pad 'wād ˣabzārīh'] ō ul āyōzēnīdan, ud āb miznēhēnīdan,[13] ud miznēh ō 'āb-burdār abr' wardēnīdan, <ud> ul-burdan; ud, 'wahman hamkārīhā' pad 'wād abzārīh' abar- šudan(?)[14] ud tar way raftan(?).[14]

11. <petyāragān spōxtār>*: 'dēn ud dahibed xwarrah' <ud> ardwīsūr[15] anāhīd: 'wāy āyōzišn' 'ātaxš ham-kārīhā' [abāg wārān](?), petyāragān, dēwān jādūgān parīgān kē-šān kamālīgān ud 'apōš[16] dēw' ud 'spenjager[17] druz', kušīdan, <ud>, az wārān petyāragīh spōxtan.

12. <wārān baxšišn>*: burz, ī xwadāy mādagān, 'ābān-nāf ud ahlawān-frawahr ham-kārīhā' ābōmand [V: <pad>* ˣābōmandīh ī] kišwarān rōstāgān gyāgān baxtan, <ud> pad-paymān frōd-hilēnd.

9. ud[18] wārān xwadīh, ī āb.

10. ud wārān abzār, wād <ud> miznē ud abr.

14. ud srešk ī xwurd ud stabr <ud> tagarg ud wafr az jūd-padīrišnīh ī wād, čihr ī zahagān:

(a). ān ī ka wād garmīh dārēd, srešk ī xwurd;

(b). ka xwēdīh dārēd, srešk[19] ī stabr;

(c). ud ka sardīh, wafr;

(d). ka huškīh, tagarg, <ud,> nē-wārēd.

16. wārān [petyārag](?) <kastār>*,[20] abāg apōš ud spenjagar[21] ud abārīg was dēwān ud jādūgān parīgān <ud> pen[22] ˣī wanygar[22] [V: penīg <ud> wanygar] ud mar ī...(?)[23] duš-čašm[24] [V: duš-abāg] ud dādwar ī drō pad abar- nigerīdan ī ō abr.

15. ud wārān abzāyēnīdār, abāg yazdān ī azabar nibišt ud 'ātaxšān warahrān mēnōg' ud abārīg yazdān <ud> rad[25] ī wizīdār-dahišn[25] <ud> weh-mard ī

hu-čašm ud nārīg ī ahlaw ˣud dādwar ī rāst-čāš pad abar-nigerīdan ō abr; paydāg.

13. <sūd ud zyān>*: ud sūd ī az 'frazām wārān'
109.12 amaragānīg, az 'dādār dahišn'; u-š zyān ēwāzīg, az 'ēbgat gumēzišnīg'

17. <sūdgar>*: ud 'amaragānīg sūd' ī az wārān abzāyēnīdār <ud> ān ī 'ēwāzīg zyān' nizārēnīdār, „dahibed mard„ pad hu-framānīh ud 'dād ōz' abērtar.

109.15 *18.* <zyāngar>*: ud 'ēwāzīg zyān' ī az wārān abzāyēnīdār ud ān <ī>* 'amaragānīg sūd' kastār, „sāstār mar„ pad duš-framānīh[26] ud a-dād wēš.

19. wārān-kardārān: [dahibed](?), <V:ˣyazdān>* 'sūdōmand wārān-kardārīh ōz' abzāyēnīdār.

109.18 *20.* wārān petyāragān[27]: dēwān; zōr ī pad 'wārān petyāragīh' nirfsēnīdār,[28] [pad weh-dēn yaštārīh, yazdān šnāyišn, dēwān bēšišn(?)[29]] abērtar az dēnīg uzdehīg dēw-ēzagīh <bawēd>*.

109.21 [wārān[30] petyāragān, dēwān; mastīh ud stahmīh, ī pad wārān petyāragīh]; [ud wārān-kardārān, yazdān bēš ud tuštīh ī <dēwān>* az sūdōmand wārān-kardārīh wēš bawēd].[30]

——— یادداشت‌ها ———

107.17 1. plmᵓtᵓlyh.

_ de MENASCE,TLD,115): (ˣframātār) commandant

....

_ (م): ˣfram<u>dār.

2. kʾlykl.

_ sunj,III,pah,۱۲۴،۲): W kʾlyk-kl / ud kārīggar.

3.

ـ پس از این، ۱۲ واژه‌ي فزون‌نوشته، بدین سامان:

[W wpl W slyšk' y hwlt' W stpl W wpl W wpl].

4.

ـ براي یک بررسيِ همسنجانه (= تطبیقی) از این معنی، و نیز درست‌نمود و توجیهِ قرائتِ ما، نگاه کنید به:

_ DK.III, ch.157 = MD (169.3): ēbgatīg huškīh.

ـ اگر تنها و تنها، سیماي نمایین و ظاهريِ این بند [شماره‌يِ 2، برابرِ شماره‌زنيِ ما،]، بی نیاز از بازسازی، ترجمه شود چنین معنا می‌دهد که جهان، دَم-به-دَم، نیازي نوشونده به خشکيِ اهریمنی دارد؛ در ساماني که، برابرِ دستگاهِ اندیشگانی-فرزانشيِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، جهان، دَم-به-دَم، نیازي نوشونده به نموري اهورایی براي مقابله و زایل کردنِ (spōxtan یا bē-burdan) خشکيِ دَم-به-دَم تازش‌آورنده‌يِ اهریمنی دارد، نه نیازي نوشونده به خشکيِ اهریمنی (م).

5. MN W whʾn.

_ sunj,III,pah,۱۲۴،۹): MNW whʾn / kē wihān.

_ de MENASCE,TLD,115): (ˣu-š vahān) sa cause …

_ (م): V: az <huškīh; [V: ēbgatīgīh]>*. ud wihān....

6. PWN BRA cyhl.

_ (م): pad-bē cihr ……… … برخلافِ سرشت، برکامه‌يِ سرشت.

……… ……… ……… ……… بر اثرِ قسریت، سرشت‌ستیزانه

7. yzdʾn.

_ sunj,III,pāz,۱۳۹،۱۴-۱۵): yəhạn.

_ sunj,III,Eng,146.2): Yajads.

_ de MENASCE,TLD,115): (ˣyazdān ?) des dieux.

108.6 8. w lkš.

_ B (79.20): wlkš.

ـ سنجانا، در ترجمه‌يِ دینْ‌کرد به انگلیسی، هیچ سخنْ‌گوشه‌اي به دریايِ «وُرُوکَش» ندارد ولی در زیرنویس ترجمه‌يِ خود (sunj,III,Eng,146) عبارتِ تیریشت، بند ۶ را، که درباره‌يِ دریايِ وُرُوکَش است می‌آورد:

ـ عبارتِ اوستايِي تیر یشت، کرده‌ی ۴، بند ۶، چنین است:

_ Tir,4.6): tištrīm. tā. xvrəna...uhantəm. yazamaide. yō. auuauuat. xšuuaə̄wō. vazāite. auui. zraiiō. vouru-kašəm................

ـ [تیشْتَر ستاره‌يِ رایومندِ فرهمند را می‌ستایم که تند بسويِ دریايِ فَراخْکَرْدْ تازد........ . «برابرِ ترجمه‌يِ استاد پورداود»].

ـ در وندیداد، فرگرد پنجم، بند ۱۷، با نگارشِ اوستایی «وُرُوکَش» نیز رو-به-رو می‌شویم:

_ VEN,AV,5,17): azəm. yō. ahurō. mazdā. zraiia...at. hača. vouru-kašāt. haφra. vātəmča. dunmanča.

ـ گزارشگرِ پهلويِ وندیداد، در برابرِ vouru-kaša، «فَراخکرد» آورده است؛ نک:

_ VEN,pah,5,17): man kē ohrmazd (hēm) zrēh frāxkard abāg wād ud abr (pad ayyārōmndīh awēšān).

ـ در بُنْ‌نوشتِ پهلويِ مینُويِ خِرَد، پرسشِ ۴۳، بندِ ۱۵؛ و پرسشِ ۶۱، بندهايِ ۲۶ و ۲۸ با واژه-و-نگارشِ «وُرُوکَش» نیز رو-به-رو می‌شویم:

_ مینوی خرد،k43،۵۲،۲-۳): ud az zrēh ī pūdig abāz ō zrēh ī worukaš šawēd.

_ همان،۷۴،۶-۷): xar ī sē-pāy mayān zrēh ī worukaš

nišinēd.

_ هـــــمان ۱۰،۷۴): ud hōm ī ‘rist wirāstār’ pad zrēh ī worukaš andar ān ī ˣzōfāytom gyāg’ rōst-ēstēd.

9. lᵓdynytᵓl-yh W kᵓlykl.

_ (م): ˣlᵓdynytᵓl-[yh] W kᵓlyk-<k>l / ˣrāyēnīdār ud ˣkāriggar.

10. ᵓldᵓw yswl.

_ sunj,III,pah,۱۲۴،۱۶-۱۷): ᵓldywyswl.

_ sunj,III,Eng,146.9) Arédúisúr.

11. zlyyddᵓn'.

_ sunj,III,Eng,147.5): seas.

_ مزداپور،۲۹ ام.د.ن،۳۵۳): (zrēhagān).

12. ᵓp̄š dᵓnᵓn'; V: ᵓp̄[dᵓ] dᵓnᵓn'.

_ sunj,III,Eng,147,5): other places,

_ de MENASCE,TLD,115): (ˣjōyān) les rivéres ……. ………… ………………………………رودخانه‌ها.

_ مزداپور،۲۹ ام.د.ن،۳۵۳): (afšdānān)………………آبدانها.

_ Λ↔yas.pah,42.2): ud wīrēz afš-dān yazam.

13. mzn yd-hynytn'.

_ sunj,III,pah,۱۲۵،۲-۳): mznyhyn-tn'.

_ sunj,III,pāz,۱۴۰،۵): məzuuāə̄iiənītan.

_ Λ⟶B (80.5).

14. ᵓp̄l swtn(?) WLCDr' wᵓy T(?) tn'(?).

_ de MENASCE,TLD,115): en ˣprocurant(??) ……… .. ……… .. .. ………………………یا فراهم‌آوردنِ.

_ مزداپور،۲۹ ام.د.ن،۳۵۳): abr-sūd tar wāyēnīdan………

ابر رونده را[شاید: «ابرِ باد سوده»] را به دیگر سو وَز اندن………….

– (م): V: ᵓp̄l ˣšwtn(?) WLCDr wᵓy <SGY>T<WN>-tn'(?) / abar ˣšudan(?) ud tar way ˣraftan(?).

– (م): V: ᵓp̄l ˣšwtn(?) WLCDr wᵓy <wᵓy-yn-y>tn' / abar-ˣšudan ud tar way <wayēnī>dan.

— مترجم:

— مترجم، یا نیز:

108.16 15. ᵓldywswl.

_ sunj,III,Eng,148.1): Ardúisúr.

108.18 16. ᵓp̄ᵓ[k]wš.

_ sunj,III,pah,۱۲۵،۷): ᵓp̄ᵓwš.

_ sunj,III,Eng,148.3): Aposh.

108.18 17. Wsp̄ ncgl.

_ sunj,III,pah,۱۲۵،۸): W sp̄ncgl.

_ sunj,III,Eng,148.3): Sapújagar [Druj].

108.21 18. W [wlᵓn] wᵓlᵓn'.

_ Λ⟶sunj,III,pah,۱۲۵،۱۱).

109.3 19. slšk' y [stykl] stpl.

_ Λ⟶sunj,III,pah,۱۲۵،۱۵).

109.4-5 20. pytydᵓlk' / petyārag.

– (م): ˣkastār(?).

— به پیروی از روندِ سخن در سرنامه‌ي همین روایت (۱۱۲)، و نیز در سنجش با بندِ سپستر (م).

109.5 21. Wsp̄ ncgl.

_ sunj,III,pah,۱۲۵،۱۷): W sp̄ncgl.

_ sunj,III,Eng,148.14): Sapújgar.

22. pny wnygl.

_ (م): ˣpen ˣī wanygar.

23. ....(?); V: ɔcm(?); V: ɔ-pm(?).

ـــ مزداپور، واژه‌ي در نظر را a-pēm خوانده و«بی‌شیر» معنی کرده‌است؛ به گمانِ ما می‌تواند دیسه‌ي درهم‌ریخته‌اي(ɔcm) برايِ واژه‌يِ سپسین čašm باشد (م).

_ مزداپور،۲۱ ام .د.ن،۳۵۴): mar ī a-pēm ud duš-čašm.

24. dwš-šcɔm(?); V: dwš-ɔp̄ɔm

_ sunj, III, Eng, 148, 16): the evil eye.

_ مزداپور،۲۱ .ام.ن.د،۳۵۴): duš-čašm.......... .... بدچشم.

ـــ در بندِ سپسین (=شماره‌يِ ۱۵، برابرِ شماره‌زنيِ ما)، نویسنده‌يِ این روایت (۱۱۲)، متضادِ این واژه را hu-čašm آورده است، از این‌روی، قرائتِ duš-čašm از سويِ سنجانا و مزداپور توانستی که خردپسندانه‌ترین باشد؛ ولی پُربی‌راه نیست اگر کژنوشته‌اي برای duš-abāg نیز باشد (م).

_ Λ⟶KAPADIA,GPV,70): (dûšávak) evil repute, ill famed.

25. lɔtyh wcytɔl dhšn'.

_ (م): ˣrad ˣī wizīdār dahišn.

26. dwš plmɔn.

_ (م): dwš-plmɔn<yh> / duš-framān<īh>.

27. pytydɔlk'.

_ (م): ˣpetyārag<ān>*

28.

ـــ پس از این، ۸ واژه را درونِ قلاب نشان داده‌ایم که به گمانِ ما مربوطِ به این بند نمی‌باشد و در اثرِ نا-به-جا نویسيِ رونویس‌کنندگان، از جايِ دیگري آنهم

به‌اشتباه، بدین جا آورده شده است (م).

109.20 29. byšyyšn'.

109.21-110.2 30.

ـــ بندِ پایانيِ این روایت را درونِ دو قلاب نشان‌داده‌ایم: سخنواره‌يِ دربرگرفته‌شده با قلابِ نخستین، به گمان ما، مربوطِ به بحثِ wārān-petyāragān می‌باشد و سخنواره‌يِ دربرگرفته‌شده با قلابِ دوم، مربوط به بحثِ wārān-kardārān است. شاید رونویس‌کنندگانِ سپستر خواسته‌اند، بدین شیوه، کژنویسی‌ها و افتادگی‌هايِ خامه‌يِ خود را جبران کنند و از قلم‌افتاده‌هايِ خود را به‌گونه‌اي،آنهم در پایانِ روایت، برای ما به یادگار گذارند.

با رویکردِ به این بندِ پایانی، شاید عبارت‌هايِ درست‌تر مربوط به wārān-kardārān و wārān-petyāragān چنین‌باشد:

19. <wārān-kardārān>*: wārān-kardārān, yazdān; <ud pad>* ʿsūdōmand wārān-kardārīh ōzʾ abzāyēnīdār; bēš ud tuštīh*<ī dēwān>* az ʿsūdōmand wārān-kardārīhʾ wēš bawēd; dahibed, pad weh-dēn yaštārīh, yazdān šnāyišn, dēwān bēšišn.

20. <wārān petyāragān>*: wārān-petyāragān, dēwān, <pad ʿzyānōmand wārān-petyāragīh>* zōrʾ nirfsēnīdār; mastīh ud stahmīh ī <dēwān>* pad wārān petyāragīh abērtar az dēnīg uzdehīg dēw-ēzagīh <wēš bawēd>*.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـــ دکتر کتایونِ مزداپور، در «بررسيِ دستنویسِ م.او۲۹»، برگ‌نوشتِ ۳۵۱ـ۳۵۵، این روایت (۱۱۲) را آوانویسی، و با افزودنِ یادداشت‌هايِ دانشمندانه به فارسی ترجمه کرده‌اند (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۷. <آن کس که سودِ باران را گسترده‌تر می‌دارد:>*

شهریار است که، بیش از هر کس، با فرمان‌هایِ نیکو و قدرتِ دادگستری‌اَش، سودِ فراگسترنده‌یِ باران را افزاینده می‌دارد و زیانِ ویژستهٔ‌یِ باران را می‌کاهانَد.

۱۸. <آن کس که زیانِ احتمالیِ باران را افزاینده می‌دارد:>*

هواخواهِ <جداییِ دین از>* سیاستْ و ستمْ‌پیشه است که، با فرمان‌هایِ بد و بیدادگریِ بسیار، زیانِ ویژسته‌یِ باران را <تا بتواند>* افزایش می‌دهد و هر آن سودِ فراگسترنده‌یِ آن را کاهنده می‌دارَد.

۱۹. <سازندگانِ باران:>*

سازندگانِ باران، <ایزدان اَند>*؛ که با قدرتِ بارانْ‌سازیِ سودمندِشان در کارِ افزایندگیِ باران اَند.

<پیروی از یَزِش‌هایِ دینِ بهی، خوشنودیِ ایزدان و رنجِ دیوان را دربر دارد؛ هم از این روی، رنج و خاموشیِ دیوان بیش از هر چیز برآمدِ بارانْ‌سازیِ سودمند است>*.(۶)

۲۰. <پتیاره‌هایِ باران:>*

پتیاره‌هایِ باران دیوان اَند؛ که با زورِ پتیارگی‌شان در کارِ کاهشِ باران‌اند؛ <افزایشِ قدرتِ پتیارگیِ دیوان بر باران>* بیش از هر چیز از راهِ رواجِ بُتکده‌ها و آیین‌هایِ دیوپرستان خواهد بود؛ <که با مستی و ستمْ‌کامگی، آنان نیز در کارِ پتیارگی بر باران‌اَند>*.(۷)

یادداشت‌ها

۱-گمان و باز شناختِ ما این است که در این روایت (کرده‌یِ ۱۱۲) از بیست جُستار، به شیوه‌یِ گُزینْ‌گوییِ معمولِ دینْ‌کرد، سخن به میان آمده است؛ ولی آرایه‌یِ پاسخ‌هایِ نوشتارِ پس از این، به نسبتِ آرایه‌یِ جُستارهایِ طرح شده در سرنامه چنین است:

۱،۲،۳،۴،۵،۶،۷،۸،۱۱،۱۲،۹،۱۰،۱۴،۱۶،۱۵،۱۳،۱۷،۱۸،۱۹،۲۰.

۲-بحثِ از گونه‌ها و اقسامِ حرکتِ مکانی را نخستین بار ارسطو در کتابِ «گیتیک» [فیزیک / *τα φυσικα* / فنِّ سماعِ طبیعی]، دفترِ پنجُم، کرده‌یِ ششُم [بُنْ‌نوشتِ یونانی برابرِ با $230^a/18$] باب‌کرده است. ارسطو در آنجا گشایشگرِ این پرسش می‌شود که چرا هر یک از بُنْ‌ماده‌ها و عناصرِ

چهارگانه‌یِ گیتی، در سامانِ سرشتین و طبیعیِ خود، روسویِ منزلیِ آسمانی یا زمی
رو سویِ بالا و عنصرِ خاک رو سویِ زمین دارد. او، با بهره گرفتن و پیروی از دانشِ
پاسخِ این پرسش به این نتیجه می‌رسد که هر کدام از عنصرها و بُنْ‌ماده‌ها، به گون
رو سویِ میدان و مرکزِ جهانیِ خود دارند آنهم اگر نیرویی برونی و خارجی بازدارند
سرشتینِ عناصر نشود.

در دانشِ ارسطویی، مرکزِ آتش، فلکِ آسمان است و مرکزِ جهانیِ خاک، زمین. از
در سامانِ گیتیانه و سرشتینِ خود روسویِ فلکِ آسمان، و خاک، رو سویِ زمین، یع
مرکزِ جهانیِ خود، دارد.

در فیزیکِ ارسطویی، آب نیز، در جایگاهِ یکی از بُنْ‌ماده‌یِ چهارگانه‌یِ برسازنده‌ی
به مرکز و سرشتگاهِ جهانیِ خود است. و همه‌یِ بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه، اگر و تنها اگر نی
ستیزنده بر آنها وارد نشود، چنین است. ارسطو، این گرایشِ همْ‌آهنگ با سرشتِ بُ
دانشْواژه‌یِ یونانیِ فوزین (=*φυσιν* / گیتیانه / سرشتْ‌آهنگانه) بیان می‌کند. به ز
بُنْ‌ماده‌ها در سامان‌هایِ سرشتین و گیتیانه‌یِ خود از فوزینِ *φυσιν* خود پیروی می‌ک

پرسشِ دیگری که بیدرنگ به میان می‌آید این است که چرا در بیشینه‌یِ نمونه‌ه
دیدنی در جهانِ برونی، دیده می‌شود که ماده، باژگونه‌یِ سرشتِ خود، یعنی سرش
مکان، حرکت‌هایی دیگرسان (=متفاوت) می‌کند؟ برایِ نمونه بخار و دَمه‌یِ دریاه
سرشتْ‌ستیزانه، رو به بالا سیر می‌کند.

ارسطو پاسخ می‌دهد که اگر در جهانِ پیرامون، با چنین نمونه‌هایی رو-به-ر
پی-در-پی رو-به-رو می‌شویم، باید نتیجه بگیریم که نیرویی ستیزنده با سرشتِ بُنْ‌ما
که آن بُنْ‌ماده را باژگونه‌یِ سرشتش در مکان به حرکت وامی‌دارد؛ ارسطو، این گرایشِ
را با دانشْواژه‌یِ یونانیِ *παρα φυσιν* (= پارافوزین / پاراگیتی / سرشتْ‌ستیزانه) بیا

آن فرزانْ‌واژه‌ها و مصطلحاتِ فلسفی، در این روایت از دینْ‌کرد (۱۱۲) ـــ به خاص
این روایت ـــ نیز به کار رفته است.

آنجا که نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۱۱۲) برایِ حرکتِ روبه بالایِ دَمه‌یِ
پهلویِ bē-čihr را بکار می‌برد، درست همین معنایِ ارسطوییِ *παρα φυσιν* (
در نظر دارد؛ و آنجا که برایِ حرکتِ روبه پایینِ باران، واژه‌یِ پهلویِ xwad-čihr

درستْ همان معنایِ ارسطوییِ φυσιν (=فوزین) را در نظر دارد.

مترجمانِ عربی، آن دو فرزانْ‌واژه‌یِ یونانیِ φυσιν و παρα φυσιν را برابرِ درکِ خود، «قَسری» و «طبیعی» ترجمه کرده‌اند. به گمانِ ما (مترجمِ کنونی)، گزارشگرِ پهلویِ این روایت (۱۱۲) در این نکته کوشا بوده است که، با واژه‌سازی در زبانِ پهلوی، به گوهر و معنایِ یونانیِ آن فرزانْ‌واژه‌ها نزدیک شود، و هم، اسیرِ برابرهایِ تاریکِ عربی (=قسری و طبیعی)، و بی‌ربط با گوهرِ معناییِ یونانی نگردد.

ما برایِ این دو سخنواره‌یِ پهلوی bē-čihr و xwad-čihr در این روایت (=کرده‌یِ ۱۱۲) هیچ معنایِ روشنی، به ترتیب، جز «سرشتْ‌ستیز» و «سرشتْ‌آهنگ» نتوانستیم یافت.

برایِ پیگیریِ این بحثِ ارسطویی در همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد نیز نگاه کنید به:

_DK. III. ch 187 = MD (199.17-199.20):

hād! 'gētīg xīrān hamāg' āhang ī abāz ō 'xwēš bun-xān čihrīg'

ud 'ātaxš bun-xān' 'wāyīg ātaxš'.

'āb bun-xān' 'būmīg zrēh'

ast čihrīg, ul-uzišnīh <ī>* ātaxš ō way ud, frōd-grāyišnīh* ī āb ō būm padiš nāmčištīg daxšag.

۳-«<که نیز برایِ هر چه> بالاتر رفتنِ <باد و اَبر و دَمِه>* به فضا» را برابرِ عبارتِ به گمانِ ما تاریکِ wāy āyōzišn آورده‌ایم؛ شاید بتوان این گونه نیز ترجمه کرد: «<که نیز برایِ هر چه بیش‌تر>* راندنِ <پتیاره‌ها>* به فضا».

۴-«با همکاریِ آتش» را برابرِ ātaxš ham-kārīhā آورده‌ایم؛ آیا واژه‌یِ آتش در این عبارت معنایی جز رعد و برق دارد؟.

۵-نویسنده‌یِ کتابِ پهلویِ دادِستانْ‌دینیک، برابرِ دانشِ واژه‌شناسیِ خود، واژه‌یِ «*اَپوش*» را به دو پاره‌یِ āp و ōš بخش می‌کند، و از آن، معنایِ «*میراننده‌یِ آب*» را مراد می‌کند. نگاه کنید به دادِستانْ‌دینیک، پرسشِ نود و دوم، بندِ یازدهم؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی برابر است با:

_دادِستان، ۴ الف د ت، ۳۹۳،۳): ast āp-aōš nām, wizārīhed āb-ōš.

۶-عبارتی را که درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نوشته‌ایم، از بندِ پایانیِ این روایتِ گرانْ‌سنگ (کرده‌یِ ۱۱۰) وام گرفته و بدین جا آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، سه بندِ پایانیِ این روایت، به سببِ

نا-به-جا نویسی و کژنویسی‌هایِ مرسومِ رونویس‌کنندگانِ پیشین، درهم‌ری
سخنواره‌هایِ آن سه جا-به-جا شده‌اند: ما (=گزارشگرِ کنونی) ترجمه‌یِ خود را، نه
پهلویِ برجای، که، برابرِ بازشناخت و درستْ‌گردانیِ خود پی گرفته‌ایم؛ ولی
عبارت‌هایِ جا-به-جا شده را درونِ قلاب نشان داده‌ایم و آوانویسیِ خود را برابرِ
برجای به انجام رسانده‌ایم.

نیز نگاه کنید به: همین دفتر، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ 112، یادداشتِ شماره‌یِ
کوشش کرده‌ایم سیمایِ خِرَدْشکیب و منطقیِ عبارت‌هایِ، به گمانِ ما درهمْ‌ریخ
بازسازیم و نشان دهیم.

۷-از بس درهم‌ریختگیِ نوشتارِ پهلوی نمی‌توان دریافت که سخنواره‌یِ «مستی و
متممِ دیوانِ آسمانی است یا متممِ دیوپرستانِ زمینی؛ از این روی، فارسیْ‌گردانیِ ما

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱. باران از <سويِ>* جهانْ‌آفرین <فروفرستاده می‌شود>*

۲. چرایی < فِرِسْتِشِ باران>* در نیازِ نوبه‌نو شونده‌يِ جهان به <نموری، به انگیزايِ>* دررسیدنِ خشکیِ <ِ اهریمنی>* است؛ <تا،>* جهان از راهِ نموری <ِ اهورایی، از خشکيِ اهریمنی>* درمان کرده شود و به رویندگی رسد.

۳. نیروْبُنِ <ِ باران>*، شاخه‌گرفته از توزین و توزیعِ ایزدِ رایْ‌فرما (=مدّبر / فرمانْ‌فرما / مدیر / رایْ‌مند / rāyēnīdār) می‌باشد که، <بخارِ آب را>* درست باژگونه‌يِ سرشتش [سرشتْ‌ستیزانه / قَسری / به سببِ قسریت / pad-bē-čihr]، از پایین، با نیرويِ گرما و زورِ باد، سويِ بالا برفراز می‌بَرَد، و، دوباره آب را همْ‌آهنگِ (=موافق) سرشتش [سرشتْ‌آهنگانه / طبیعی / pad-xwad-čihr]، <یعنی>* رو به پایین، باز می‌گرداند.(۲)

۴. آبگاهِ باران، در بُن، دریايِ وُروکَش (=فراخکرد / مرکزِ جهانيِ آب) است.

۵. زِیِشْگاه <ِ باران در فَلَکِ آسمان>*، تا به «اَبْرْپایه» است؛ و <از آن جا ست که>* سويِ زمین باز می‌گردد؛ و دوباره به دریا <يِ وُروکَش>*، که آبگاهِ آغازینش است، بر می‌گردد.

۶. دستوردِهِ <ریزشِ>* باران «اورمزدِ جهانْ‌آفرین» است.

۷. <رایْ‌فرمایان (=مدیران / فرمانْ‌فرمایان) و کارگزارانِ باران:>*

از فرمانِ جهانْ‌آفرین، رایْ‌فرمایان (=مدیران / رایْ‌مندان) و کارگزارانِ باران، ستاره‌يِ **«تیشتر»** و ستاره‌يِ **«سَدْویس»** و **«وَهْمَن»** و **«اَرْدْویسوُر»** و **«باد»** و **«هوْم»** و **«دین»** و **«بُرز»** و **«فْرَوَهْرهايِ پارسایان»** می‌باشند.

۸. سرآمد و سالارِ کارگزارانِ بارانْ <ستاره‌يِ>* **«تیشتر»** است، که در جایگاهِ سالارِ کارگزاران، با همکاريِ ستاره‌يِ **«سَدْویس»**، <آب و دَمه‌يِ>* دریاها و رودان و چشمه‌ها و جویبارها را با ابزاریِّ باد، به بالا گُسیل می‌دارد و آب را به دَمه (=بخار) تبدیل می‌کند؛ و سپس دَمه را به «اَبْرِ حاملِ آب» [یا نیز: آبِ اَبْرْگون] تبدیل می‌کند و برفراز می‌بَرَد.

<ابر و دَمه>* با همکاريِ <ایزدِ>* **وَهْمَن**، با بهره گرفتن از ابزاریِّ باد است که به بالا شَوَد(؟) و سويِ فضا رود(؟).

۱۱. <کارگزارانِ اورمزد در واپس راندنِ پتیاره‌ها از باران،> **فرّه‌يِ دین و شهریار**، <و نیز>* **اَرْدْویسور و آناهید** اَند؛ <که نیز برايِ هر چه>* بالاتر رفتن <ِ باد و اَبر و دَمه>* به فضا،(۳) با همْکاريِ آتش(۴) [و با کمکِ باران](؟) پتیاره‌ها، از دیوان و جادوگران و پریان گرفته تا سرانِشان دیوِ

اَپوش(۵) و **اِسپنجگرِ** دروج <همه و همه>*، را خواهند کشت، و آن‌ها را (=پتیار
دور خواهند راند.

۱۲. <چگونگيِ فروپخشِ (=توزیع) باران:>*
بُرز، که ایزدِ مادینگان است، با همکاريِ چشمه‌هايِ نیکو و فْرَوَهْرها
<به یوبه‌يِ>* آبْمند کردنِ کشورها، روستاها <و دیگرِ>* جای‌ها، <آبِ
فرومی‌پخشانَد (=توزیع می‌کند) و <بر هر جا>* به اندازه فرومی‌بارانَد.

۹. جنسِ باران از آب است.

۱. ابزارهايِ <برسازنده‌يِ>* باران، باد و دَمه و اَبْرْ اَند.

۱۴. <ساختِ>* چکّه‌هايِ (=قطرات / چکانه‌ها) ریز و درشتِ <باران و ساخت
و برف، به سببِ پذیرشِ سرشت‌هايِ (= طبایع) متفاوتِ <سردی و گرميِ>* باد
طبایع، حالاتِ متفاوتِ>* بُنْ‌ماده‌هایَند (=عناصرَند) — می‌باشد.
(الف). زمانيِ که باد، <سرشتِ>* گرمی را <در خود>* پذیرفته است، چک
<می‌سازد>*؛ (ب). زمانيِ که <سرشتِ>* نموری (=رِطب / نمناکی) را پ
چکانه‌هايِ (=قطراتِ) درشت را <می‌سازد>*؛ (ج). زمانيِ که <سرشتِ>* س
خود>* پذیرفته است، برف را می‌سازد؛ (د). و زمانيِ که <سرشتِ>* خشکی
پذیرفته است>* تگرگ را می‌سازد و <باران>* نمی‌بارانَد.

۱۶. کاهندگانِ باران، دیوِ **اَپوش** و **اِسپَنْجَگرِ** دروج و بسیاريِ دیگر از دیوان و جادوگ
<هستومندانِ>* زُفت و ویرانگر و ستمْ‌پیشه و ...(؟) و <مردمِ>* بدچشم [ی
بدْنهاد] و داورانِ دروغ اَند که با نظر <ِ بد>* انداختنِ به اَبر <انگیزايِ کاهشِ باران‌اَن

۱۵. افزایش‌دهندگانِ باران، همه‌يِ ستودگانِ پیشْ گفته (=ش ۷) و آتشِ بهرامِ می
ستودگان (abārīg yazdān)، و رادْمردِ خِرَدْگُزین و مردِ نیکِ خوش‌نظر و زنِ
آموزندگانِ راستی اَند که با نظر <ِ نیک>* انداختنِ به اَبر <انگیزايِ افزایشِ باران اَن
آموزه‌هايِ دین>* پیدا ست.

۱۳. <سود و زیانِ باران:>* سودِ فرجامینِ باران بسي فراگسترنده است و برخاس
خداوندی است؛ و زیانِ <احتمالیِ>* بارانِ ویژسته (ēwāzīg / خاصّ) است و
اهریمن <با جهان است>*.

۱۱۱ دربارهٔیِ دسته‌بندیِ آفرینشِ مردم، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

مردم، از آفرینش، بر چهار دسته اَند، به گونه‌یِ زیر:

۱. یک دسته آنانیِ که از خِرَد بهره‌مند شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند؛

۲. یک دسته آنانیِ که از خِرَد بهره‌مند شده‌اند ولی <به دامنِ گناه>* لغزیده‌اند؛

۳. یک دسته آنانیِ که بهره از خِرَد نبرده‌اند و اندر زمانه‌یِ پاک وناب <ِ پیش از تازشِ اهریمن>* می‌زیسته‌اند؛

۴. یک دسته آنانیِ که بهره از خِرَد نبرده‌اند و در مرتبه‌یِ گمانمندی مانده‌اند.

<گزارشِ سرنوشتِ هر یک از آنان:>*

۱. آنانیِ که از خرد بهره‌ور شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند:

اینان کسانی‌اند که به دنیا آمده‌اند و پارسا از دنیا رفته‌اند.

۲. آنانیِ که از خرد بهره‌ور شده‌اند ولی <به دامنِ گناه>* لغزیده‌اند:

اینان کسانی‌اند که پا بدین جهان گذاشته‌اند و با خویِ تباهْ‌شده از دنیا رفته‌اند.

۳. آن کسان که هیچ بهره‌ایِ از خرد نبرده‌اند و اندر زمانه، پاک و ناب، <همچون پیش از تازشِ اهریمن>*اند:

اینان کسانی‌اند که از مادر زاده نشده‌اند و پیراسته <از گناه>*اند [یا نیز: اینان کسانی اَند که در زایش، پیراسته <همچون>* نازادگان اَند].

[یا نیز: ۳. آنانیِ که بهره از خِرَد نبرده‌اند و کوته زمانیِ در پاکی و نابی زیسته اَند:

آنان کسانی اند که پیراسته زاده شده‌اند و <پیش از سنِ بلوغ مرده‌اند و در زمینه‌یِ ایمان و گنه‌ناکردگی، همچون>* نازادگان اَند].

۴. آن کسان که بهره از خِرَد نبرده‌اند و در مرتبه‌یِ گمانمندی (=شک) مانده‌اند:

اینان کسانی‌اند که در هنگامه‌یِ پس از تازشِ <اهریمن>* زاده شده‌اند؛ <هم>* امیدِ پارسایی‌شان می‌رود، <هم>* بیمِ تبهْ‌خویی‌شان.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۲ دربارهٔیِ ۱.باران،

۲. چرایی <ِ فِرِشْتِشِ باران>*،

۳. نیروْبُن< باران>*،

۴. آبگاه<ِ باران>*،

۵. <باران در آسمان تا کجا>* می‌رسد (=رَسِشْگا
باران)،

۶. فرمانده<ِ باران>*،

۷. <رایْ‌فرما و>* کارگزار< باران>*،

۸. سرپرستِ کارگزاران< باران>*،

۹. جنس< باران>*،

۱۰. ابزارها<یِ ساخته‌شدنِ باران>*،

۱۱ <کارْگذارانِ اورمزد در>* واپس‌راندنِ
پتیاره‌ها <از باران>*

۱۲ <چگونگیِ فروپخشِ آبِ باران>*،

۱۳. سود و زیانِ باران،

۱۴. دربارهٔیِ چگونگیِ <ساخته شدنِ>*
قطره‌هایِ (الف) ریز،(ب) درشت، (ج) برف و
(د) تگرگ <از باران>*؛

۱۵ افزایش‌دهندگان<ِ باران>*،

۱۶ کاهش‌دهندگان<ِ باران>*،

۱۷ <سوددرسانِ بر باران>*،

۱۸. زیان‌رسان<ِ بر باران>*،

۱۹. <سازندگانِ باران>*،

۲۰. <پتیاره‌هایِ باران>*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی

۸۵. دربارهٔ‌ي گونه‌هاي دینْ‌دوستی و داوری دربارهٔ‌ي آنها، برابرِ آموزهٔ‌ي دینِ بهی.

همانا دوستداريِّ دینِ بهی بر دو گونه است:

۱. <یکي>*، دوستداريِّ با دانش است؛ و داوری‌اي که درباره‌آش می‌شود <این است که
و>*: بِهدینِ پارسا ست.

<چنین کسي>* بهشتْ‌آشیان و نیز شایستهٔ‌ي سراي سرود (=گرودْمان) است.

۲. <دو دیگر>*، دینْ‌دوستيِّ بی‌بهره از دانش است؛[1] و داوری‌اي که درباره‌آش می‌شود
<این است که او>*: در مرزِ بددینی است (ka ag-dēn) <ولی به یوبهٔ‌ي همین
دینْ‌دوستی>* امیدِ پارسایی‌آش می‌رَوَد.

___ یادداشت‌ها ___

۱-تو گویی که نویسندهٔ‌ي این روایت (۸۵) امروزیان را نیز می‌دیده است.



۸۶. دربارهٔ‌ي <آهنگِ>* کوشایی و پرهیزگاريِ فرزانگان، برابرِ آموزهٔ‌ي دینِ بهی.

<آهنگِ>* کوشايِ فرزانگان براي فلان سود ــ که بیش از هر چیز می‌باید بر بنیادِ کوشندگی
براي آن <سود>* باشد، بی‌آنکه یقین کند که از راهِ آن کوشایی، آن (=فلان سود)
خواهد یافت ــ کرفهْ‌کاری و پارسايِ روان است.

<آهنگِ>* پرهیزگاريِ فرزانگان از فلان زیان ــ که می‌باید بیش از هر چیز بر بنیادِ پرهیز ا
آن <زیان>* باشد، و یقین کند که آن (=فلان زیان) را پس خواهد زد ــ <پرهیز از>* گناه
تبهْ‌خويِ روان است.

تا از راهِ سودِ نیامیختهٔ‌ي اینْ‌جهانی(؟)،[1] به آن کرفه دست یابد <تا حسرت‌وار به خو
نگوید>*: «کاشکی یافت شود». هرچند که آن یافتن، با کوششِ بسیار بدست آید و بتندی بگذرد

در زیانِ نیامیختهٔ‌ي اینْ‌جهانی(؟)،[1] هر چند در زمانی اندک گناه را پس‌زند ولی براي همیشه ا
آن رهایی نتواند؛ و با پس راندنِ <نیرويِ>* پرهیز و بیم < از گناه در نزدِ خود>* از پارسایی
بسي افسرده شود <و این>* کارِ فرزانگان نیست.[2]

___ یادداشت‌ها ___

۱-در این روایت، نویسنده، سخن از sūd ī a-gumēg و zyān ī a-gumēg بسیار
آورده است که معنايِ آن بر ما روشن نیست؛ شاید، سخنْ گوشه به سودِ مطلقِ و نابِ (=خالصِ
اینْ‌جهانی و زیانِ مطلق و نابِ اینْ‌جهانی دارد: یعنی کرفهْ‌کاری و پارسایی، سودِ نابِ اینْ‌جهانی آند و
دنیاخواهيِ فزون از اندازه و تبهْ‌خويی، زیانِ نابِ اینْ‌جهانی.

۲-می‌نماید که نگریستهٔ‌ي نویسنده چنین باشد:

سودِ اینْ‌جهانی، حتی مطلقِ سودِ اینْ‌جهانی، بی‌اعتنا به توشهٔ‌ي آخرت، ناپایدار و گذرا ست
ولی زیانی که انسان از راهِ گناه و تبهْ‌خويی بر خود روا می‌دارد، ماندنی و دیرپا ست. حتی براي سو
اندکِ اینْ‌جهانی، بی‌اعتنا به توشهٔ‌ي آخرت، می‌باید بسي کوشید؛ ولی اندک زیانِ اینْ‌جهانی، ک
انسان به خود روا می‌دارد، تا مدت‌ها گریبانِ او را رها نخواهد کرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۵. در این باره که، ثواب یا گناه، چه پیش و چه پس از آفرینشِ آدمی، دارایِ نیروْبُن است؛ و هر کدام از راهِ نیروبُنِ خود رهبری می‌شوند و پذیرنده‌یِ شاکله[۱]<یِ نیروْبُنِ خود>* اَند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

پیش از آفرینش < بندگان>* (pēš az kardan)، <آنچه>* بر <هستیِ>* ثواب پیشینگی دارد و بالقوه، (pad-nērōg) بنیادِ همه‌یِ ثوابکاری‌ها ست، سْپَنْدارمینو می‌باشد؛ و <آنچه>* بر <هستیِ>* بِزِه، بالقوه، پیشینگی دارد، بُنِ همه‌یِ بزهکاری‌ها، زَدارمینو است.

و اراده<یِ آفریدگار؟>* در آفرینشِ هر دو مینو<یِ سپندار و زَدار>* بر آن شده است[۲] (madan kāmīg) که: ثواب از بُنِ آفرینشیِ ثواب بر قوه‌یِ اندیشندگیِ مردم (mardōm axw) دررسد و <مردمان و قُوایِ‌شان>* از راهِ آن نیرو بسامان شوند؛ و بِزِه، از بُنِ آفرینشیِ بِزِه بر <دل و جانِ>* مردمان ریخته شود، تا <فقط>* از راهِ بدیِ زَدارانه (=اهریمنانه) در مردم تمشیت کند.

و اراده<یِ آفریدگار>* در آفرینشِ مردم <نیز>* بر آن شده است که هر <کدام از>* دو شاکله <فقط>* به پذیرندگانِ[۳] آن دو قوه‌یِ مینُوانه (=سپندار و زَدار) رسد.

ثواب، از مینُویِ نیکی به پذیرنده‌یِ نیرویِ ثواب برسد؛ و از راهِ این <دریافتْ>*، در پیکره‌یِ کنیزیِ نیکوچهره، به اِنگاره در می‌آید (=شاکله می‌بندد)؛ که <در دین>* «کَئینو» (ka.ī.nō) نامیده می‌شود؛ <یعنی:>* آزاد کننده و رهاننده‌یِ روان <از درد و رنج>*.

همینکه شخص <از جهانِ خاکی>* درگذرد، او (=کَئینو)،از بهرِ بسیاریِ کرفه به نسبتِ گناهِ آن روانِ پارسا، به پذیره و همراهیِ آن کرفه‌ْکار (=ثوابکار) می‌آید.

<آن کنیزِ نیکوچهره>* نیرویَش <به اندازه‌ای ست>* که زمانِ گذر از گذرگاهِ داوریْ <روانِ پارسایان را>* تا جایگاهِ برترین و جایگاهِ جاودانه‌یِ خواهش و دَهِش برفراز می‌بَرَد.

نیز به سببِ همراهی < روانِ تبهْخو>* با گناه است که از مینُویِ بدترین، گناه، به پذیرندگانِ نیرویِ گناه سرمی‌رسد؛ و از راهِ این <دریافتْ>*، در پیکره‌یِ کنیزیِ بدمنظر به اِنگاره درمی‌آید؛ هم از این‌روی <در دین>* «ایثْیو» (it.yo) نامیده می‌شود؛ <یعنی:>* تباهنده‌یِ روان.

آن زمان که شخص <از جهانِ خاکی>* درگذرَد، <آن کنیزِ زشت‌چهره = ایثْیُو
بسیاریِ گناه به نسبتِ ثوابِ آن روانِ تبهْخو — به پذیره‌یِ آن گناهکار می‌آید؛ و
آلودگی‌ها <به گناه، روانِ تباه را>*، از <بالایِ>* پُلِ داوری به ژرفنایِ تاریک
نوسازیِ جهان، فرومی‌لغزانَد.

<روانِ گنهکارِ فرولغزیده>* رها و آزاد نیست؛ <تا روزِ داوری>*
<می‌ماند>*؛ این است>* رازْآشکاریِ دینِ بهی.

یادداشت‌ها

۱-«شاکله» را برابرِ nigārag آورده‌ایم؛ ولی هم در ترجمه‌یِ این روایت (کرده‌ی
ترجمه‌یِ روایت‌هایِ دیگرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، برابرِ نیاز، واژه‌یِ nigārag را به «انگا
«دیسه» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۲-گمان و بازشناختِ ما این است که با روایتیِ زُروانی رو-به-رو هستیم؛ و نیز ای
اعتقادیِ زُروانیِ این روایت (کرده۷۵) از دیدِ دینْ‌کردشناسان پنهان مانده است. بندها
این روایت (کرده‌یِ ۷۵) در راستداشتِ قرائتِ ما می‌باشد.

۳-«پذیرندگان» را برابرِ padīriftārān آورده‌ایم؛ معنایِ برابر و نزدیکِ به «لایق»
«قابل» نزدِ فرزانگانِ سده‌هایِ میانه: رویِ‌هم‌رفته «پذیرندگانِ نیروهایِ مینَوی» س
پذیرندگانِ زمینی‌ای دارَد که آن نیرویِ مینَویِ فرارسیده را دریافت می‌دارَند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۴. دربارهِٔ <لایه‌هایِ>* درونیِ آسمان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دین، آسمان، به نسبتِ هستومندانِ گیتیایی، نخستین آفریده<یِ پایه‌هستی گذاشته>* است؛ و دیگرِ آفریدگان، به یکسره <پس از هَستیشِ آسمان>*، در اندرونِ آسمان ـــ چونان پرنده<یِ نبالیده‌یِ>* درونِ تخم ـــ آفریده شده‌اند.

آسمان به گونه‌ایِ آفریده شده که همه چیز را دربر گرفته است ـــ چونان <پوسته‌یِ>* تخم که پرنده<یِ نبالیده>* را دربرگرفته است.(۱)

در اندرونِ آسمان لایه‌هایِ سه‌گانه است:

۱. یکی، <لایه‌یِ>* روشناییِ نیامیخته با تاریکی، نیکوییِ نیامیخته با بدی، شادیِ نیامیخته با درد؛ لایه‌ایِ فرازین‌تر <از دیگرِ لایه‌ها>* که نامَش سَرایِ سرود است؛ همان بهشتِ برترینْ‌جایگاه که <ارجِ>* پایه‌اَش <تا به اندازه‌یِ>* نکوییِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین است؛ <جایگاهیِ که>* پلهْ‌پله اَمْشاسْپَنْدان و دیگرِ ایزدان <مینَوی>* و فْرَوَهَرْهایِ بی‌آغاز و همه‌یِ روشنانِ دیدنیْ در پاکیِ مطلقِ <برکنار>* از تازشِ اهریمن در آن جایَند.

۲. دو دیگر، <لایه‌یِ>* تاریکیِ نیامیخته با روشنایی، بدیِ نیامیخته با نیکویی، دردِ نیامیخته با شادی؛ همان فروترینِ همه‌یِ جای‌ها و جایگاهِ جَوَلانِ (wirēzīdan) زَدارمینو؛ که پلهْ‌پله دیوانِ مازَنی و دیگرِ ستیهندگان < با آفریده‌هایِ اورمزدی از دیوان و دروجانِ بدگوهر گرفته تا........در آنجا به رده ایستاده‌اند؛ و جایگاهِ>* رزمِ دیو و دروج؛ جایگاهِ روانِ تبهْ‌خویان که به سببِ آلودگیِ به گناه <هر گونه پیش‌رفتیِ به سویِ نیکی>* در آنان دیر (=به تأخیر) افتاده است؛ همان جایگاهیِ که نامَش دوزخ است.

۳. سدیگر، <لایه‌یِ>* روشناییِ آمیخته با تاریکی، نیکوییِ آمیخته با بدی، شادیِ آمیخته با درد است؛ جایگاهیِ در میانْجایِ آن دو (=لایه‌یِ فرازین و فرودین)؛ نامَش جهانِ مادی است؛ رزمْ‌گاهِ <مردمیْ‌زادگان>* با تازشِ اهریمن، <زمانیِ که>* تاریکی و بدی و درد بر گیهان سرریز می‌شود.

مردمیان، برترینِ هستی‌دارانِ جنگنده و رزمنده <با اهریمنیان>* اَند؛ و دیگرِ هستومندانِ گیهانی، ابزارِ <نبردِ>* مردمیان اَند. و مردمیان، <با بهره‌مند شدن>* از فرزانِشِ

اندازه‌شناسانه‌یِ جهانْ‌آفرین، و، <با بهره‌مند شدن>* از اَبَرقدرتیِ (ar... nērōg
ایزدانِ مینَوی، به نسبتِ دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی از نیکوْمنشی (hu-axwīh) و
اِجلال (ābrangīh / فَرّخانی) بهره‌مند اند؛ و با قدرتِ روشناییْ توانا به فرسود
توانِ نکویی به زدودنِ بدی، و با نیرویِ شادیْ به واپس‌راندنِ درد توانا می‌شَوَند.

این، همان جایگاهِ میانین است: گیتی؛ که با بهره‌گرفتنِ از روشنایی و نکویی
می‌توانَد به آن جایگاهِ برترین، به سویِ بهشت، سَرایِ سرود (garōdmān)، س
یکپارچه خوبی و نیکیِ سعادتبار که با فرّه‌یِ تمام زورمند شده است، بگِرَوَد.

همزمانِ با زدودنِ زَدارمینو از فرودترین جایگاهِ آسمان، و نیز، با زدودنِ آلودگ
او، آسمان، سرتاپا روشنایی و خوشبویی و پاکیزگی و نکوییِ یکدست و نیکْ‌بختی
به دست می‌آوَرَد؛ و سزاوارِ آن جهانْ‌آفرینیِ می‌شَوَد که برترین فرزانگی را در ک
داراست.

<آن دسته از>* کیشْ‌داران که برابرِ <اعتقادِ>*شان: «<برپاییِ>* د
(pad-rāstīh) و <باورِ به>* «*پادَفْرِ جاویدانِ مردمان <در دوزخ*» ـــ یعن
که به باورِ آنان>* دیوان تا به ابد در آن می‌زییَند ـــ <باوریِ بُنیادین از>*
<کارِشان بدان‌جا می‌کشَد>* که بگویَند (guft-bawēd): «*به سببِ بدکرد
بدکردارِ بزرگ (=اهریمن)، اندرونِ آسمان ـــ خانه‌یِ یزدان ـــ هرگز فرآراس
همواره آلوده بمانَد».(۲)

یادداشت‌ها

۱-برایِ یک بررسیِ همسنجانه (=تطبیقی) از این معنی نیز نگاه کنید به: ارس
ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت، ص ۴۶:

«به یک معنیِ دیگر، آسمان جسمیِ است که متصل به آخرین محیطِ عالم اس
خورشید و بعضیِ ستارگان جای دارند. چنانکه گوییم این‌ها در آسمانند.

۲-خواننده‌یِ پژوهنده می‌تواند دنباله‌یِ بحثِ آسمان را در کتابِ دادِسْتانْ‌دینیک
دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۸۶، خطِ دوم تا برگْ‌نوشتِ ۳۸۸، خطِ چهار



۷۱. دربارهٔ نشاگانِ[۱] نیکوترینِ مردان، و نیکوترِ مردان، و مردِ نیکو؛ و دربارهٔ نشانهٔ بدترینِ مردان، و بدترِ مردان، و مردِ بد، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

۱. نشانگانِ نیکوترینِ مردان:

آن کس که، در کارِ افزایندگی به جهان، خیم و کردارَش <نزدیکْ‌ترین خیم و کردار به جمشیدِ جم است>*، و، در کارِ بی‌مرگیْ‌دهی به جهانیان، خیم و کردارَش نزدیک‌ترین خیم و کردار به سوشیانس است.

۲. نشانگانِ نیکوترِ مردان:

آن‌کس که، در خیم و <خوی و>* کردار، آن مرد (=سوشیانس) را یاری دهد.

۳. نشانگانِ مردِ نیکو:

آن‌کس که، در خیم <و خوی>* و کردار، در ستیزش با خیم و کردارِ آن مرد (=سوشیانس) نباشد.

۱. نشانهٔ بدترینِ همهٔ مردان در میانِ بدکاره‌ها:

آن کس که، در کارِ کاهشْ به جهان (gēhān kastārīh) خیم و کردارَش نزدیکْ‌ترین خیم و کردار به ضحاک است، و، در کارِ مرگ‌آوری برایِ جهانیانْ خیم و کارَش بیشْ‌ترین نزدیکی‌ها را به خیم و کارِ «مَلْکوس» دارد.

۲. نشانهٔ بدترِ مردان:

آن کس که، خیم و کارَش به آن بدکاره (=ضحاک) یاری رساند.

۳. نشانهٔ مردِ بد:

آن کس که، خیم و کارَش در ناسازگاری با خیم و کارِ آن بدکاره (=ضحاک) نیست.

یادداشت‌ها

۱-«نشانگان» را برابرِ wizīn آورده‌ایم که معنایِ آن: بازشناخت، تمییز، گزین، گزینش، گزین‌کردن و شناختْ‌نشان و مانندِ این‌هاست.



۷۲. دربارهٔ آن دسته از زنان که می‌توان آنان را <همچون هَمْدَم>* برگزید، و آن دسته از زنان که می‌باید از آنان <همچون پتیاره>* پرهیز کرد، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

در این جُستار، دینِ بهی با آموزه‌هایِ دینیِ خود، به سانِ گزیده، از گونه‌گونیِ زنان <ما را
—چه آنانی را که می‌توان <همچون همدم>* برگزید و چه آنانی را که می‌باید <همچ
پتیاره>* پرهیز کرد— آگاهی می‌دهد.

همانا زنان نیز بر چهار دسته اند:

۱. نیکو و بی‌سر و زبان؛[۱]
۲. نیکو و سر و زباندار؛
۳. نانِکو و بی‌سر و زبان؛
۴. نانِکو و سر و زباندار.

<اکنون سنجه‌ی>* گزینش آنان:

اگر خواهانِ زنی کارآزموده در خانه‌داری و، آفریننده‌یِ آسایش و فراهم‌کننده‌یِ رامش بر
خانه‌خدای هستیم، زنی را <می‌باید برگزید>* که نیکو و سر و زبان‌دار است؛ و اگر خواها
زنی هستیم که <نیکو باشد و>* نیز هیچ آزاری نرساند آن را که نیکو و بی‌سر و زبان اس
<می‌توان برگزید>*.

اما اگر از آن دو دسته زنانی که دربالا برشمردیم <هیچ>* یافت نشود <از سرِ ناچاری>
آن را که نیکو نیست ولی بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید>*؛ و از آن زنِ نانِکویِ سر و زبان‌
می‌باید سخت پرهیزید.

یادداشت‌ها

۱-از گونه‌یِ «یافت می‌نشود».



۶۹. درباره‌یِ کارِ مِهتر و میانه و کِهتر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

در چارچوبِ <آموزه‌هایِ>* دینِ بهی، کار، سرتاسر ثواب است؛ و ثواب، کاریِ پارسایانه است؛ و کارِ پارسایانه است که آفریده‌ها<یِ اورمزدی>* را فراوان می‌کند. [یا نیز: مقدّس می‌کند].

و برترینِ کارها همان است که به بیشْ‌ترین اندازه، دروج را ویران می‌کند و جهانِ پارسایانه را به بیشْ‌ترین اندازه افزایندگی دهد [یا نیز: تقدیس می‌کند]؛ و آن همان است که در <چارچوبِ خویشکاریِ>* چهار پیشه<یِ برشمرده>* در دینِ مزدایی <می‌آید>*.

در پیشه‌یِ دینْ‌یاری (āsrōnīh)، که سرآمدِ همه‌یِ پیشه‌هاست، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>* با یَزِشِ یزدان و آموختنِ زمزمه‌یِ <مَنْثْرَهایِ>* دین و، به‌داد داوری‌کردن (wizīrīh ud dādwarīh) و دیگرِ کارهایِ دینی بدست می‌آید.

در پیشه‌یِ آرتشتاری، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>*، از <نیروْافزاییِ>* سوارگان و پیادگان <سپاهِ دین>*(۱) و دیگرِ کارهایِ آرتشتارانه بدست می‌آید.

در پیشه‌یِ کشاورزی <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>*، با نگهبانیِ گله و دیگرِ کارها <مانندِ>* کشتْ‌ورزی و دامپروری بدست می‌آید.

و در پیشه‌یِ افزارسازی (hu-tuxšīh / صنعتْ‌گری / سازه‌پردازی / تَشنیک)، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>* از نانْ‌پزی و خوراکْ‌پزی و دیگرِ کارهایِ افزارسازی بدست می‌آید.

و در <سنجِش با رده‌هایِ>* پایین‌تر از کارهایِ دینْ‌یاری، تا به فروترین و پایین‌ترینِ کارها در آن سه پیشه‌یِ برشمرده، همه<یِ پیشه‌ها>* کارهاییِ میانین اند.

ولی فروترین و پایین‌ترینِ همه‌یِ کارها «بازرگانی» است که، پایین‌ترین پیشه <نیز>* در پیشه‌یِ کشتْ‌ورزی و و دامپروری است.

اگر <بازرگانی>* در چارچوبِ <دستورِ دینِ>* خویش بمانَد، حتی از کار-و-بارِ پارسایانه سراست؛ ولی اگر <از چارچوبِ دین>* بیرون رود، به <شیوه‌یِ اهریمنیِ>* **«کاهش»** (kastārīh) پیوند خواهد خورد.(۲)

<نخست>* آن هنگام راکه <بازرگانی>* در فراترینِ جایگاه‌ها ست <بررسی می‌کنیم>*:

<و آن زمانی است که بازرگانان>*، از آن دیاریِ که کالاهایِ نیازِ(۳) مردمان و چهارپایانِ‌شان از

مرزِ بایستگی افزون آمده است، کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایانِ آن دیار را بخَرَند
بار زَنَند و به دیاری بَرَند که مردمانِ آن دیار در انبارِ خود از آن کالاهایِ نیازِ مردمان و
از دیاریِ دارَند که کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایانِ‌شان افزون از نیاز است. از آن دیار
به <بهایِ>* راستین خَرَند؛ و به آن دیاریِ که <می‌بَرَند و>* می‌فروشَند بـ
راستین فروشَند.

و چون، از این راه به افزایندگیِ مردمان و چهارپایان و، افزایندگی
یاری رسانده می‌شود و، چون <در پیشه‌یِ بازرگانی است که>* پیوندْدادن
کار-و-کشتِ مردمان از جایی به <جاییِ>* دیگر انجام می‌گیرد، در <سنجِش>
پارسایانه تا بدان جا <به پیشه‌یِ بازرگانی نگریسته می‌شَوَد>* که در میانِ پیشه‌ها
پیشه‌ایِ در جهان یافت نمی‌شَوَد سودمندتر از کاریِ باشد که <فرآورده‌هایِ>
بِهزیستیِ مردمانْ بازبسته‌یِ آن باشَد؛ و <یا، آن پیشه، در سنجِش با بازرگانی
کارهایِ قانونی (dastwarīhā kunišnīh) و روا، اندر کارِ پروراندن< مردمان و
برابرِ دستورِ دین است — <از بازرگانی کاریِ سودمندتر>* باشَد.

با این همه، <بازرگانی>* فروترین و پایین‌ترینِ پیشه‌ها ست —حتی آن
داد-و-ستدِ درست>* همترازِ کار-و-بارِ پارسایانه نهاده شود — زیراکه در میانِ
کشاورزی و دینْ‌یاری و آرتشتاری و افزارسازی، تنها، بازْبسته (parwand
زمانی است که کمبودی در خوراک یا بِهزیستیِ مردمان روی دهد.(۴)

<دو دیگر>* زمانی را که <بازرگانی>* با ساحتِ <بیرون از>* مرزِ کار
پیوند خورَد <بررسی می‌کنیم>*.(۵)

<و آن>* زمانی است که <بازرگانان>* کالاهایِ نیازِ مردمان و چهارپایان
همان شهر —غلاتی راکه نیاز و تنگیِ تودگان با کمبودِ آن پیوند خورده است و <
به بیماری و رنج و ته‌کشیدنِ(؟) کالاهایِ نیازِ همه‌یِ مردمان و چهارپایان می‌انجا
بفروشَند؛ <با این کار>* به گناهیِ گران < دست یازیده‌اند>*؛ < پی‌آمدِ این گ
زورْآور شدنِ انیران برایِ سرکوبِ ایرانیان است: و از آن روی که، پی‌آمدَش تنگیِ جه
و زیان برایِ ایرانیان است، از مرزهایِ پارسایی بیرون می‌افتَد؛ و به کاهش < اهری
پیوند می‌خورَد؛ تا بدان پایه که سنگین‌ترینِ گناهان می‌شَوَد؛ این است فتوایِ دین.

۶۸ دربارهٔ <دو>* شیوهٔ فرمانْ‌فرماییِ زمانه،[۱] برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا شیوهٔ فرمانْ‌فرماییِ زمانه بیش از هر چیز استوار بر بکارگیریِ هنرمندانه‌یِ خِرَد است؛ و آن کس فرزانه <یِ خِرَدْپیشه>* است که جهانْ‌آفرین، از آفرینش (az......āfurišn)، هنرهایِ <فرمانْ‌فرماییِ زمانه‌یِ>* «فرویاز» و هم «فرایاز» را به حَدِ اعتدال در سرشتِ او انبار کرده باشد؛ و خِرَدَش پیشوایِ <همه‌یِ>* هنرها <یِ اخلاقی>* او ست.

و او (=فرمانفرما) با خردِ خود <ویژگی‌هایِ دوگونه>* زمانه را خواهد شناخت.

آن کس که موقعیّتِ (rāyēnišn / نهادْمان) زمانه‌اَش «فرایاز»[۲] است، یکسره می‌باید <زمانه را>* هنرمندانه بر بنیادِ شیوه‌هایِ <متناسبِ با نهادْمانِ>* «فرازآهنگی»[۳] سرپرستی کند؛ <هر چند ممکن است>* به گونه‌ایِ گذرا، برخیِ وضعیت‌ها <برکامه‌یِ او>* در «فرودآهنگی»[۳] باشد.

آن کس که موقعیتِ زمانه‌اَش فرویاز (nišēb) است، یکسره می‌باید <زمانه را>* هنرمندانه بر بنیادِ شیوه‌هایِ <متناسبِ با نهادْمانِ>* «فرودآهنگی» سرپرستی کند؛ <هر چند ممکن است>* به گونه‌ایِ گذرا، برخیِ وضعیت‌ها <به سودِ وی>* در «فرازآهنگی» باشد.

به سببِ کاربُردِ درستِ این دو گونه هنر <هنگامِ راهْبَریِ امّت>* در این دو گونه زمانه (=فرایاز و فرویاز) که منتهی به درکارآوردنِ هنرهایِ <سرپرستیِ زمانه>* می‌شوند، کارها بالاترین میزانِ سودرسانی را خواهند یافت؛ زمانه به بِهْترین شیوه راهْبَری خواهد شد؛ <و فرمانْ‌فرما>* برایِ خود خوشْنامی به دست خواهد آورد؛ و <در پایان، برایِ تودگان>* خوشْروانی (hu-ruwānīh / سعادت) و رستگاری به بار می‌نشیند.

از این روی، آنکه زمانه‌اَش رو به فراز (abrāz) است، با پیشواییِ خرد، <کارها را>* بیش از هر چیز <به شیوه‌هایِ زیر>* سرپرستی خواهد کرد:

از راهِ <برآوردِ>* نیازها بی‌آنکه به آزمندی رسد؛

از راهِ دلاوریِ آزاد از خشم؛

از راهِ فعالیّتِ پاک از آشفتهْ‌کاری؛

از راهِ کوشاییِ پاک از رنگ‌برنگ خواهی (=تلونِ مزاج / waranīgīh)؛

از راهِ آزادمردیِ پاک از کَرْپْ‌آیینی؛

از راهِ رامشِ پاک از سرریزی (=همزادِ دروجیِ رامش)؛

از راهِ آزادگیِ پاک از کَیَکْ‌آیینیِ(؟) ناآریایی؛

از راهِ رادمردیِ پاک از به باد دادن < ثروت >*؛

از راهِ یاری رساندنِ پاک از خشم؛

از راهِ بی‌باکیِ پاک از گیجی [یا نیز: کاهلی]؛

از راهِ دادگریِ پاک از خشمْ‌گرفتن (؟)؛

از راهِ بزرگْ‌منشیِ پاک از خودبزرگْ‌بینی؛

از راهِ درستْ‌چشمیِ پاک از بدچشمی؛

از راهِ به‌آیین خواستنِ (ēwēn-xwāyišnīh / به‌قاعده خواستن) تهی از تلوّن؛

از راهِ چابکیِ تهی از چَنْدِش(؟)؛

از راهِ اقتدارِ (amāwandīh / زورْمندی) پاک از اندیشه‌هایِ زشت؛

و از راهِ دیگرِ هنرهایِ <سرپرستیِ زمانه>* که پاک از همْزادهایِ دروجی

<پیشوا>* آهنگِ آن کند که به شیوهٔ کهنْ‌آیینانه زمانه را خداوندگاری کند و به گ

کارها را به سرانجامِ سزاوار برساند؛ <آنگاه است که>* کارها و کرفه‌ها بزرگ

<آوازه‌یِ کارهایِ انجام شده>* تا دوزْدست‌ها خواهد رفت (؟)؛ و <ن

پایدار خواهد ماند.

ولی آن <پیشواییِ>* که موقعیتِ زمانه <یِ خود و امت>*اَش رو به فرود

با پیشواییِ خِرَد، کارها را بیش از هر چیز <به شیوه‌هایِ زیر>* سرپرستی خواهد

از راهِ ژرفْ‌کاوی <در کارها>* بی آنکه <زمانِ بهنگامِ کارها>* به پس افک

از راهِ شکیبایی بی آنکه به بی‌آیینی (an-ēwēnīh / بی‌قاعدگی) رسد؛

خاموشی گزیند بی‌آنکه <به وقتِ گفتن>* لب فرو بندد؛

خرسندی پیشه کند بی‌آنکه تن به کاهلی سپارد؛

درویشی گزیند بی‌آنکه فقر راهبر شود؛

آیین < نیک >* پذیرد بی‌آنکه آلوده <ی آیینِ بیگانه>* (؟) گردد؛[۴]

<در جهانِ مادی می‌خلد>*

از راه آشموغی، چونان جُرجِ(؟) کلیسایی‌آیین، <زَدارمینو در جهانِ مادی می‌خلد>*.

قوه‌ي بینایيِ زَدارمینو، چشمِ اهریمنی (āš) است که <می‌خلد>* در <چشمِ>* افراسیاب که رَشکْبَرِ تمامي آفریده‌هايِ نیکو <يِ اورمزدی>* است و <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

<مردِ تبهْخو>* از راهِ دلِ اهریمنی‌اَش (؟؟)، همترازِ ضحاک می‌شود و بی‌اندازه بدی بر دینِ بهی روا می‌دارد و <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

<مردِ تبهْخو>* با دستِ اهریمنی‌اَش زماني که دست به کارهايِ بد می‌زند، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

<مردِ تبهْخو>* با پایش، اهریمنانه، به بدی، هَمانسته‌يِ دزدان و درندگان می‌دود و <زماني که>* در کارِ کُشت-و-کشتارِ جهانیان است، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

یادداشت‌ها

۱-«پدیدار» را برابر wēnābdāg آورده‌ایم؛ این عبارت را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«زَدارمینو، به میانجيِ آکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجيِ <دیوِ>* تَرومد بر روی (tar) <قوه‌يِ>* یاد (wārōm)، و به میانجيِ <دیوِ>* خشم اندر اندیشه‌گاه سرریز می‌شود و <در جهانِ مادی>* به پدیداری می‌رسد».

۲-درهم‌ریختگيِ بافتِ سخن در این روایت (کرده‌ی ۶۱) به اندازه‌اي ست که می‌تواند هر ترجمه‌اي را با درجه‌يِ بالایي از احتمال رو-به-رو کند؛ همچنان که ترجمه‌يِ ما را. ولی از آنجایي که ساختارِ سخن در همانندی با روایتِ پیش از این (کرده‌ی ۶۰) است، این همانندی می‌تواند در فهمِ نوشتارِ پهلوی کمک کند.

۳-پس از این، نویسنده‌يِ این روایت، نشان می‌دهد که زَدارمینو و لشکریان‌اَش هر کدام جُداجُدا با یک-یکِ ابزارهايِ جانی و اندام‌هايِ تنانی و خواهش‌هايِ نفسانيِ مردِ تبهْخو و تبهْکام درمی‌پیوندَند و در جهانِ مادی، به پیکرینگی، پدیداری و آشکاری می‌رسند.



۶۲. دربـارهِ خـاستگاهِ رسیدنِ دانش و رامش، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

همانا دانش و رامش، هر دو، نشانْ‌پذیرفته از <دو گونه>* نیروگان <جان>
نیرويِ <برونی>*، و رامش از راهِ نیاز<يِ درونی>* نیروگانِ جان اَند
نیرو می‌دهند].

دانش به میانجيِ <قوه‌يِ>* اندیشگی (axw)، و رامش، به میانجيِ کامْخو
خواهش) راه به اندیشه‌گاه می‌بَرَند.

به سببِ تیزرسیدنِ <آگاهی‌هايِ برونی>* به اندیشه‌گاه است که دانش
فراهم می‌آید>*؛ اگر راهي که از <قوه‌يِ>* اَخْوْ (=اندیشگی؟) به اندیشه‌گا
فرآراسته و پاک باشد، <دانش و>* بینشِ مینَوی نیز دست خواهد داد.[۱]

<و این پاکی و فرآراستگيِ راهِ «اَخْوْ» به اندیشگاه>* برايِ رامش نیز اندکيِ(
همراه دارد.

یادداشت‌ها

۱-بسنجید با کرده‌ی ۶۰، بند ۳:

šādīh ī rāh az axw ō mēnišn, pad nazdīktōmīh ī ō yazd,
wēnišnīh' ī rasēd.



و آشفته‌کاری <بهره‌ی>* تکْ‌تکِ مردم <خواهد شد>*؛ و <اِهمال و نابودی>* به دارایی‌هایِ ویژگان می‌رسد. شاهکْ‌نشینی (=kardag xwadāyīh / ملوک‌الطوایفی) و جایگاه‌هایِ طبقاتیِ مردم برخواهدافتاد (=agārēnīdan)؛ <و پی‌آمدِ این قوّاده‌سالاری>* ویرانگریِ جهان و رو به کاستیْ گذاریِ دارایی کسان < نژاده و سزاوارِ سروری>* خواهد بود؛ و <این رو به کاستیْ گذاری>* دامنگیرِ دارایی‌هایِ همه می‌شود؛ دادوَری (=عدالت / دادسالاری) از میان خواهد رفت؛ و در یک چنین شگفتْ‌ترین زمانه‌یِ دیوْپرستی، بالندگیِ دروج و به هرز رفتنِ دام <و دهشِ اورمزدی>* خواهد بود؛ و آفتی که از <هرز رفتنِ دام و دَهِش>* سرایت خواهدکرد — <که نیز زمینه را برایِ چیرگیِ>* اَنیران به کشورِ ایران فراهم می‌کند — فرارسیدنِ <ریمنی و تباهی>* است؛ و با آشوب و تباهی‌ای که بر سرِ <دام و دَهِش>* اورمزدی خواهد آمد، <تازِش>* نیرویِ پتیارگی بر <آفریده‌هایِ>* جهانْ‌آفرین است؛ <که پی‌آمدَش>* واپس راندنِ دام و دهشِ اورمزدی خواهد بود: که این برابرِ خواستِ زَدارْمینو است.

و از خویِ آشموغان یکیِ این است که، بسیِ گونه‌گون <بدی>* و زهر را فریبکارانه <در پیکرِ سخنانیِ زیبا>* بر دام <و دَهِشِ اورمزدی>* و بر گیهان بریزند؛ و از این راه، جهانِ نیکوْگوهر (=ahlāīyh / پارساگوهر) را بیمار و نابود کند.

یادداشت‌ها

۱-سخنواره‌یِ «کتابِ آموزه‌ها» را برابرِ čāštag kardag آورده‌ایم، که به گمان ما، سخنْ گوشه به کتابِ آموزه‌هایِ آن زرتشت نامیِ دارد که این گروه از آشموغان خود را منتسبِ به وی می‌دانسته‌اند. در کرده‌یِ ۲۰۱ از کتابِ سومِ دینْ‌کرد —چاپِ مدن برابرِ 219.8— دوباره با سخنواره‌یِ 'ahlomōγān čāštag kardag' رو-به-رو می‌شویم (م).

۲-سرْانگشتِ سخنِ آشموغِ پرسشگر رو سویِ کدام زرتشت دارد؟

چنین می‌نماید «زرتشت» نامیِ در فسا(؟) آوازْدهِ این آموزه بوده است. این پرسش، اندیشه و دانستِ ماریان‌موله و دومناس را نیز سویِ خود کشیده است (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ ششُم

هشتُمین پرسش

آشموغیِ دیگر پرسید: از آنجایی که، <برترین>* اندرزِ <دینِ بهی> «دادگستریِ فرآرا...
آلوده نشدنِ به گناه» است، در کارزارِ دستگاهِ پادشاهیِ شما با <اَنیران و نیز بسیِ دیگر از م...
تبهْ‌خو>، «دست به گناه نیالودن» ناشدنی است؛ <و این کارزارِ در راهِ دین>*، نه، «با ...
نیالودنِ به گناه» <و نه با «انجامِ دادوریِ فرآراسته» شدنی است؛ از این روی این دو(۱)
درگیرِ>* ناسازگاری < بنیادین>* اند؛ چرا <برایِ رواجِ دین پیکار می‌کنید؟>*

پاسخ

پرداختنِ(andar kār) <دستگاهِ پادشاهی و>* دادوَریِ ما به کارزارِ با انیران و بسیاریِ...
از <تبهْ‌خویان>*، به پیروی از دستورِ دینِ مزدایی است.

<این درست است که>* «دادوریِ فرآراسته» < و «آلوده نشدن به گناه»>* برترین اندر...
بهی است، ولی سامانِ (=تعریف = شناسه = sāmān) «دادوریِ فرآراسته» <و «آلوده نش...
گناه»، همانا رواجِ>* سود و واپس افکندنِ زیان است؛ ولی اندر <زمانه‌یِ>* آلوده <با...
اهریمن>*، رواجِ < زیان>* و واپس افکندنِ سود <دیده می‌شود>*.

چونان سودِ فراگیر <برایِ آشموغان، که پی‌آمدَش>* زیان برایِ سپاهِ دین و نیز پس ا...
سود <می‌باشد>*؛ آنهم رواجِ سودِ فراگیر اندر گیهان، که <پی‌آمدَش>* رواج و سام...
آفریدگان و <رفتن در راهیِ ست که پایانَش>* پیوند یافتنِ با سرمنزلِ مقصود (=...agird
است، که همان آیینِ نیکویِ پیشینیان است.

ولی اگر ناتوانی و ایستایی (=a-rawāgīh) بر آفریدگان <چیره شود، پی‌آمدَش>* دو...
از فرشگرد (=سرنمونه‌یِ جهانِ فرساخته) می‌باشد، و این بدترین آیین، <همان آی...
آشموغی است.

و <اگر این‌گونه نهاده شود>* که، انجامِ «دادگستریِ فرآراسته» تنها و تنها بر (...ēwāz

یادداشت‌ها

۱-در ترجمه‌ي این روایت (=کرده‌ي چهارُم)، پاسخِ هیربد را درونِ دو قلاب [[ ]] نهاده‌ایم.

بیش‌تر احتمال می‌دهیم که در بخشِ پاسخ، با پاسخِ پرسشِ دیگري از روایتي دیگر رو-به-رو هستیم. شاید، بخشِ پاسخ، پارهْ‌نوشته‌اي کاسته و ناقص از یکي از دو پرسش‌ها و پاسخ‌هاي روایت‌هاي از دستْ‌رفته‌ي آغازینِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد باشد.

پرسشِ این روایت، ایراد و خُردهْ‌گیريِ یک آشموغ به کهنْ‌آیینِ «زوهر نهادن» است. چنین می‌نماید که بکار بردنِ زُوهر، در مراسم، در چشمِ آن آشموغِ بهانه‌جو، چیزيِ جز تلف کردنِ خوراکي‌هاي نیازِ مردمان و گوسپندان نبوده است؛ و نیز آن آشموغِ بهانه‌جو، کهنْ‌آیینِ زُوهرگساری را با سفارشِ پارسایان در بابِ صرفه‌جویيِ خوراک متناقض می‌دانسته است.

پاسخي که در پی می‌آید، به گمانِ ما، هماهنگي و پیوندِ خِرَدْوَرانه و منطقي‌اي با پرسش ندارد.

اما اگر احتمالِ نا-به-جا نویسيِ رونویس‌کنندگان، و ناهماهنگيِ پرسش و پاسخ را نپذیریم، باید بگوییم که هیربد، هنگامِ پاسخ به پرسشِ بالا نگرشِ زیر را در دل داشته است:

«درست است که برونْ‌نَما و ظاهرِ زُوهر، هدر دادنِ خوراکِ نیازِ مردم و گوسپند است ولی، نَهاد، مغز و باطنِ آن دور راندن و بازداشتنِ آزارها و زخم و زیان‌هايِ دشمنانِ زمیني مزداییان است».

پاسخي که ما (=گزارش‌گرِ کنونی) کم‌تر احتمالِ آن را می‌دهیم. در عوض، در کرده‌ي یکم، سه بندِ پایانيِ آن روایت، می‌توانند بخشي از پاسخِ پرسشِ این روایت (=کرده‌ي چهارُم) باشد. سه بندِ پایانيِ کرده‌ي یکم را درونِ دو قلاب نهاده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌ي پنجُم
پرسشِ هفتُم

آشموغي دیگر پرسید:

از آنجایي که، «**سرکوبِ** (wānīdan) **آز و شهوت** <**و خشم**>* **و رَشک و دیگ**

و سرکوبِ دروج»، برترین اندرزِ دینِ بهی است، <پس، درمانِ>* گناهْ‌گرويِ مرد

گسترده، <بر>* اشتراکِ (=paywandišn) ثروت و زن (=زن و خواستهْ‌انبازی).

قانونيِ زن در اشتراکِ همگان <می‌باشد>*؛ که از راهِ آن (=زن و خواستهْ‌انبازی)

رَشک و ننگ و نیز بسي <بدی‌هايِ>* دیگر ـ <که همه>* برخاسته از گن

است ـ شکست خواهند خورد و قوايِ زَدارْمینو <تباهی خواهد پذیرفت>*

چونان ما (=آشموغان)، که از راهِ پیوند با دستورهايِ «کتابِ آموزه‌ها»يِ(۱) زرتش

درمان رسیده‌ایم؛ از این روی>*، چرا<شما مزداثیان راهکارهايِ ما را نکوهش می

پاسخ

همانا اشتراکِ <ادعایيِ>* شما در بابِ زن و دارایی، <که آن را>* برگرفت

زرتشت <نامي می‌دانید>* و نیز جارچیاني که در فسا(؟) <مردم را به ای

فرامی‌خوانند، یکسره <تجویزاتي>* فریبکارانه است <که رهنمودِ خود را> از

<آشموغان می‌گیرد؛ و خودِ این آموزه‌ها بنیادشده>* بر آز و شهوت و رَشک و

است؛ که تنها هرزهْ<گروی>* را مجاز می‌شمارد؛ <و پی‌آمدَش چیرگيِ>* آش

<رواجِ>* کاهلی در <کار و>* آسانيِ مردم <خواهد بود>؛ و ب

(=abāz...kardan) و سست کردنِ پیمان‌نامه‌ها(pašt; V: ˣnibišt) و برنو

(=kardag čiš) می‌باشد، ــ که این‌ها (=پیمان‌نامه‌ها؟) برخاسته از <آموزه‌ها

کارهای< بِخردانه بوده>* است ــ؛ و <کژاندرزهايِ شما>* گیهان را به

بردن است؛ که به سببِ درهم-و-برهميِ نژاديِ (abaydāg paywandīh)

جهان>* ــ که برآمدِ زناشویيِ مختلط است ــ تباهی و درهم-و-برهمی < نژادِ

ناپیدا تخمگان خواهد بود>*؛ و همکاری‌ها<يِ مردم سر به گسست>* و ناکار